

زنان فرماں روا

تأليف: دکتر جهانبخش ثواقب
عضو هیات علمی دانشگاه لرستان



زنان فرمانروا

«و معرفی رساله‌های دربارهٔ زنان حکومتگر در ایران»

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

تألیف

دکتر جهانبخش ثواقب

عضو هیأت علمی دانشگاه لرستان

انتشارات نوید شیراز



تواقیب، جهانپخش، ۱۳۳۹ -
 زنان فرمانروا و معرفی رساله‌ای درباره زنان حکومتگر در ایران / تألیف
 جهانپخش تواقیب -- شیراز: نوید شیراز، ۱۳۸۶.
 ISBN : 964-358-400-3

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 کتابنامه: ص. ۴۳۵-۴۴۸؛ همچنین به صورت زیر نویس.
 ۱. شاهزادگان - ایران -- سرگذشتنامه. ۲. ایران -- ملکه‌ها -- سرگذشتنامه.
 ۳. زنان سیاستمدار -- ایران. ۴. زنان -- ایران -- سرگذشتنامه. ۵. ایران -- تاریخ
 -- سرگذشتنامه. الف. عنوان. ب. عنوان: معرفی رساله‌ای درباره زنان حکومتگر
 در ایران.
 ۹۵۵/۵۵۸۲
 ۸۴-۳۳۷۷۹
 DSR۸۳/۵۹۹۹
 کتابخانه ملی ایران



زنان فرمانروا

تألیف: دکتر جهانپخش تواقیب

□ درونچینی: پدیده □ گرافیک: ولف □ چاپ: ستاره □ تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
 □ چاپ اول: ۱۳۸۶ □ حق چاپ محفوظ
 ناشر: انتشارات نوید شیراز

دفتر شیراز - تلفن ۲۲۲۶۶۶۱-۶۲ شماره ۲۲۲۹۶۷۶-۰۷۱۱-۰۷۱۱ ص.پ: ۷۱۲۶۵/۶۶۶

دفتر تهران - تلفن/ شماره ۸۸۹۰۵۹۳۵-۲۱

پست الکترونیکی: navidshiraz@navidshiraz-pub.com

وب سایت: www.navidshiraz-pub.com

ISBN : 964-358-400-3

شابک ۳-۴۰۰-۳۵۸-۹۶۴

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۳.....	تصویر دستنویس نسخه
۷.....	بازنویسی متن نسخه
۲۱.....	فرهنگ زنان فرمانروا
۴۳۵.....	فهرست منابع
۴۴۹.....	فهرست اعلام

پیشکش "صدراع.ع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

انگیزه فراهم آوردن این اثر از آشنایی با رساله‌ای خطی حاصل شد که در آن تعداد هیجده نفر از زنانی را که در ایران به سلطنت و حکومت رسیده بودند، معرفی کرده بود. این رساله با بعضی منشآت و نامه‌ها، رسالات و مطالب تاریخی دیگر، یادداشت‌های مختلف و منتخبی از قصاید، غزلیات، مثنوی‌ها و رباعیات شاعران ایران و... در مجموعه‌ای گردآمده و در زمره نسخه‌های خطی به شماره ۲۶۷۵ در کتابخانه مجلس قرار گرفته است. رساله مزبور در صفحات ۵۱۷ تا ۵۱۹ مجموعه جای دارد و نگارنده آن، هیجده نفر از زنانی را که در سلسله‌های دیالمه، اتابکان سلفری، ملوک خلج، کیانیه، قراختائیان، ساسانیان، مغول، صفویه، قاجاریه، اتراک، عباسیان، و سلاجقه به سلطنت یا حکومت رسیده‌اند بدون ترتیب توالی تاریخی، نام برده و برای هر یک شرح مختصری از احوال ایشان در جدول‌های زیبا، نوشته است.

گردآورنده این مجموعه، نجفقلی استرآبادی متخلص به نصرت می‌باشد که در دوره قاجاریه، سده سیزدهم هجری، بسر می‌برده و این مجموعه را در همین دوره فراهم آورده است، زیرا در پایان شرح حال یکی از این زنان، عبارت «در دارالمرز رشت تحریر شد ۱۲۸۱» آمده و در پایان مواردی از این مجموعه تاریخ تحریر ۱۲۷۳ قید شده و نیز در صفحه ۵۱۶ تاریخ عزل و نصب وزرا، صدراعظم‌ها، والی‌ها و حکام از تاریخ ۱۲۶۴ تا ۱۲۹۰، آمده است.

این نسخه را آقای احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی^۱، جلد ششم، صفحه ۴۲۵۳ به شماره ۲۶۷۵/۱۰ معرفی نموده و در فهرست نسخه‌های مجلس، جلد هشتم صفحات ۴۳۸-۴۴۰ درباره مجموعه شرحی ارائه شده است. نگارنده نیز براساس آن، در کتاب تاریخ نگاری عصر صفویه، شناخت منابع و مآخذ، در معرفی نسخه‌های خطی عصر صفویه^۲، از رساله سه صفحه‌ای این مجموعه که درباره زنان حکومتگر بود یاد نموده‌ام. این معرفی انگیزه‌ای شد برای یکی از دانشجویان کارشناسی ارشد تاریخ^۳ دانشگاه شیراز؛ که با مراجعه به کتابخانه مجلس از صفحات مربوطه کپی تهیه نموده و در اختیار اینجانب قرار دهد.

۱) تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۴۹. ۲) شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۸۰، ص ۱۷۶.

۳) خانم آفرین توکلی که از ایشان صمیمانه سپاسگزارم.

پس از بازنویسی متن رساله، چون شرحی که دربارهٔ زنان آمده بود بدون ذکر مأخذ بود، ابتدا بر آن شدم تا در منابع و مصادر گوناگون آگاهی‌های بیشتری در این باره به دست آورده و با ذکر مأخذ مربوطه، مطالب رساله را مستند گردانم. با تعمق در منابع تاریخی دریافتیم که تعداد زنانی که در تاریخ ایران و پیرامون آن به سلطنت رسیده، نیابت سلطنت داشته، در امور سیاسی نظامی، لشکرکشی‌ها، توطئه‌ها و زدوبندهای سیاسی دخالت داشته یا در به قدرت رساندن کسانی و یا برکنار کردن دارندهٔ قدرتی مؤثر بوده، بسیارند که در آن رساله در کل تاریخ ایران به هیجده نفر، آن هم به اجمال و بدون ذکر مأخذ اشاره شده است. این اندیشه موجب شد تا علاوه بر شرح کامل تری از آن هیجده نفر، فرهنگنامه‌ای از این گونه زنان فراهم و به شیوهٔ الفبایی تنظیم گردد. علاوه بر سلسله‌های حکومتی ایران تا معاصر، برخی از زنانی که در قلمرو اسلامی بوده و به ویژه سلسله‌هایی که به نحوی در ارتباط با ایران قرار داشته‌اند نیز کسانی نام برده شده‌اند.

در متن نسخه از جنبهٔ نگارشی، همه جا حرف «به» (خواه حرف اضافه، میانوند، یا حرف مرکب)، و «می» فعلی و «بی» پیشوند به کلمات بعد از خود و حرف اضافهٔ «را» برخی موارد به کلمه‌های قبل از خود پیوسته می‌باشند، مانند: بتخت، مینمود، بیرضای، حملرا و... این حروف در بازنویسی جدا نوشته شده‌اند. یاء وحدت و نکره را در کلمات مختوم‌الهاء به صورت همزة کوچکی در بالای حرف «ه» نشان داده است مانند: ضعیفه / ضعیفه‌ای. مؤلف همه جا «گ» را «ک» نوشته است که در بازنویسی شکل صحیح آن آمده است. نقطه‌های پایان جملات، در بازنویسی اضافه شده و متن اصلی بدون نقطه می‌باشد.

در بازنویسی متن، موارد توضیحی داخل قلاب [] و حاشیهٔ صفحات آمده که افزون بر متن اصلی است. شرح احوال کامل این زنان و منابع و مأخذ آن ذیل نام آنان در بخش فرهنگنامهٔ زنان فرمانروا آمده است، بدین ترتیب از نوشتن حواشی طولانی در بازنویسی خودداری گردید. در پایان، وظیفهٔ خود می‌داند که از زحمات سرکار خانم سیفی مدیر محترم حروفچینی پدیده که زحمت حروفچینی و صفحه‌آرایی این اثر را بر عهده داشته‌اند صمیمانه سپاسگزاری نمایم. با این امید که این اثر بتواند اقبال علاقمندان را به خود جلب نماید.

دکتر جهانپخش نواب

شیراز، ۱۳۸۴

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است...

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است... (Main body text in the central column)

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است...

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است... (Text in the lower section of the main column)

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است... (Text in the bottom section of the main column)

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است... (Text in the left column)

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است... (Text in the left column)

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است...

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است... (Text in the left column)

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است... (Text in the left column)

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است... (Text in the right column)

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است... (Text in the right column)

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است...

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است... (Text in the right column)

سخن و عفت تو مان که در ملک ایران سلفت حکومت فرمانروایان و مستعدی آن سلفت بوده است... (Text in the right column)

Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory text, including the name 'Zan-e Faramanro'.

فهرست مختصر کتابخانه در مملکت ایران سلف و حکومت ایالات و فرمانروای و مقتصدی امیر سلطنت بود و امیر...

Table with two columns labeled 'صفحه' (Page) and 'موضوع' (Subject). The table lists various subjects and their corresponding page numbers in a handwritten script.

Handwritten text block located below the table, providing further details or a continuation of the list.

Table with two columns labeled 'موضوع' (Subject) and 'صفحه' (Page). This table lists subjects and page numbers in a handwritten script.

Handwritten text at the bottom of the page, possibly a concluding note or additional information.

پیشکش "صدراع.ز.ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

بازنویسی متن نسخه

نسوان عفت توأمان که در مملکت ایران سلطنت و حکومت و فرمانروایی و متصدی امور سلطنت بوده‌اند هیجده نفرند.

دیالمه

[سیده، ملکه ترکان^۱]

چون فخرالدوله دیلمی فوت شد ولدش مجدالدوله با وجود صغر سن به اتفاق امرا و اعیان به تخت جهانبانی برآمد. مادرش سیده [ای]^۲ که ضعیفه عاقله باذله عادل بود به انتظام مهمان ملک و مال قیام می نمود و پس از آنکه مجدالدوله به حد بلوغ رسید در فیصله مهمات با مادر آغاز خلاف کرده بی رضای او منصب وزارت را به خطره ابوعلی^۳ داد. سیده از پسر رنجیده به قلعه طبرک رفت و نیم شبی از آن حصار بیرون آمده به کردستان شتافت و بدر این حسویه

(۱) در غالب منابع از او یا عنوان سیده یاد کرده‌اند اما احمد بن حسین بن علی کاتب، ملکه ترکان نوشته

است. (تاریخ جدید یزد، ص ۵۷). (۲) در متن: سیده.

(۳) در تاریخ گزیده (ص ۴۲۰)، خطیر ابوعلی آمده است.

شرط استقبال بجای آورد با فوجی از ابطال رجال در ملازمت سیده روی توجه به ری نهاد و مجدالدوله به مقاتله مادر اقدام نمود و به اتفاق وزیر اسیر و دستگیر شد و سیده بر مسند استقلال برآمد بدر این حسنویه را خوشنود و شاکر اجازت مراجعت داد. در معموری بلاد و رفاهیت عباد کوشیده از لوازم نصفت دقیقه [ای]^۱ نامرعی نگذاشت و در روز بار در پس پرده رتق و فتق نشستی و با وزیر بی واسطه سخن گفتی و در جواب ایلچیان ملوک عالیشان کلمات سنجیده بر زبان آوردی. نقلست که در آن اوقات سلطان محمود غزنوی قاصدی نزد سیده فرستاد پیغام داد که در مملکت عراق صیحه و خطبه به نام من موشع و مزین ساز و الا مستعد میدان قتال باش. سیده چون این سخن از ایلچیان شنید فرمود که تا شوهرم در حیات بود پیوسته اندیشه مند بودم که اگر حضرت سلطان بر این موجب اشارت نماید چو چاره توان کرد اما حالا از این دغدغه فراغت یافته‌ام زیرا که سلطان پادشاهی است در کمال عقل و فراست موصوف می‌داند که کار جنگ در غیب است اگر بر من ظفر یابد او را چندان نامی نبود چو بر بیوه زنی غالب شده باشد و اگر از من منهزم شود رقم این عار تا دامن روزگار بر صفحه دولت و اقبال او باقی ماند زیرا که مردم گویند که پادشاهی با ضعیفه [ای] مقاومت نتوانست کرد. ایلچی به خدمت سلطان بازگشته این جواب را عرض کرد محمود تامل نموده از سر آن خصومت درگذشت و پس از آنکه سیده چندی حکومت فرمود از سر جریمه پسر تجاوز کرده بار دیگر مجدالدوله افسر ایالت بر سر نهاد اما عنان اختیار به دستور مشیر در قبضه^۲ اختیار سیده بود. برادر مجدالدوله، شمس‌الدوله را حاکم همدان ساخت، ابو جعفر کاکویه را به ریاست اصفهان فرستاد، تا او در حیات بود مجدالدوله رونقی تمام داشت و چون سیده فوت [نمود] هرج و مرج به قواعد امور مملکت راه یافت. والسلام^۳

۱) در متن: دقیقه. ۲) در متن به صورت قبضه نوشته شده است.

۳) ر.ک: ص ۲۸۱.

اتابکان سلغری

[ترکان خاتون]

چون اتابک سعد ابن ابوبکر از دست سافی اجل شربت معات نوشید اکابر شیراز پسرش اتابک محمد را که در صغر سن بود به پادشاهی پذیرفتند و غاشبه اطاعت مادرش را که زنی بود بز مکر و فن بر دوش گرفتند و آن عورت ترکان نام داشت و وی در تدبیر امور ملوک یدویضا می نمود. ترکان چون پسر خود را بر تخت سلطنت نشاندند بود خواجه نظام الدین ابوبکر وزیر را با تحف و تبرکات به اردوی هلاکو خان فرستاد و تویق ایالت فارس به نام اتابک محمد قلسی گردید. چون در صغر سن بود رتق و فتق ولایت و حل و عقد مملکت در کف ترکان خواتون [خاتون] بود. مدت دو سال و هفت ماه از زمان دولت محمد درگذشت از بام قصر افتاده متوجه منزل آخرت گشت. ترکان آن الم این مصیبت گیسوی مشک رنگ باز کرده قطرات اشک لعل گون بر خاک ریخت. بعد از مراسم تعزیت جهت تعیین پادشاهی قرعه مشورت در میان انداخت و بنابر استصحاب امرا و اعیان، محمدشاه ابن سلغر شاه را حاکم ساخت. محمدشاه دختر ترکان را به حباله نکاح خود درآورد اما التفاتی به سخن ترکان نمی کرد. ترکان با امرای مغل [مغول] اتفاق نموده محمدشاه را گرفته بند نمود نزد هلاکو خان فرستاد عرضه داشت کرد که محمدشاه از عهده دارایی سپاهی و رعیت بیرون نمی توانست آمد. والسلام^۱

ملوک خلج

[سلطان رضیه]

سلطان رضیه بنت سلطان شمس الدین ایلتمش که از سلاطین خلج بود به واسطه اخلاقی مرضیه در زمان حیات پدر در سرانجام امور ملوک و مال دخالت می نمود. سلطان شمس الدین

با وجود اولاد ذکور منصب ولایت عهد را به او مفوض فرمود. نقلست که در روزی که ایلتمش رضیه را قائم مقام خود می ساخت بعضی از خواص معروض داشتند که با وجود چندین پسر که هر یک شایسته تخت و افسرگشته اند سلطان به چه جهت دختری را ولیعهد می کند. جواب داد که این دختر قابلیت جهانبانی او از پسران بیشتر است و فی الواقع جمال حال رضیه به حسن خصالی [صفاتی؟] که سلاطین عادل را می باشد آرایش داشت غیر آنکه در صورت نسوان مخلوق شده بود عیبی در جبلت او نبود. سلطان رضیه چون بر مسند ایالت می نشست از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشیده و تاج بر سر نهاده در میان خلق ظاهر می گشت چنانچه در روز بار همه کس او را می دیدند و هنگام رکوب بر فیل سوار شده سیر می فرمود جنگ‌های نمایان کرده که نوشتن آن تفصیل دارد. چهار سال سلطنت نمود.

کیانیه

[همای = خمانی]

اول همای بنت بهمن ملقب به چهارآرد بود او را خمانی نیز می گفتند. چون بهمن در اواخر عمر و حیات دختر خود همای را که از وی آستن بود به سلطنت تعیین کرد و مقرر کرد که اگر از آن دختر پسر می متولد گردد صاحب تخت و افسر او باشد همای بعد از تمکین بر سریر جهانبانی عدل و انصاف پیش گرفت. بعد از انقضای نه ماه پسر قمر پیکر از وی متولد شد به واسطه حُب جاه وضع حمل را از امرا بلکه از کافه برایا پنهان داشت. صندوقی ساخت و اندرونش را به قیر اندوده شاهزاده را با جواهر نفیسه در آنجا بنهاد به آب اصطخر فارس انداخت و آن گوهر گرانمایه را گازی آگرفت به خانه خود برد موسوم به داراب گشت. گازر

(۱) ر.ک: ص ۲۳۷.

(۲) در متن: کازر آمده. گازر (به ضمه یا فتحه حرف ز) = آن که جامه‌ها را شوید و تمیز کند، رخت شوی،

لباس شوی، سید کار. (فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۳۱۶۶).

به تربیت داراب مشغول شد چون شاهزاده به حد بلوغ رسید سر به حرفه گازی فرود نیاورد آخر الامر گازر قضیه صندوق و در آب یافتن به او بیان نمود. شاهزاده چون این بشنید به ملازمت یکی از امرای هما شتافت آن امیر در آن نزدیکی به جنگ رومیان رفت کارهای خوب و شجاعت و مردانگی از شاهزاده ظاهر شد. آن امیر چون به خدمت همای آمد احوال را به عرض رسانید. داراب را طلبید از احوالش استفسار نمود چون به یقین دانست که آن دُر درج شاهی ازوست افسر شاهی و زمام ملک و مال پدر بدو سپرد. مدت سلطنت همای سی سال بود. مدت سلطنت داراب دوازده سال^۱.

صدراع. ز. ا. ق. تبرستان
www.tabatabaee.info

۱- پادشاه خاتون

صفوةالدین پادشاه خاتون^۲ بنت قطب‌الدین محمد سلطان قراختایی

ملکه فاضله زبیا صورت نیکو سیرت بود و در ایام اختیار دولت به تمهید بساط عدالت و نصفت اقدام نمود به حسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و همواره اشعار آبدار بر لوح روزگار می‌نگاشت. چون بر مسند سلطنت کرمان تمکن یافت پرتو آفتاب انعام و احسانش بر وجنات احوال اهل فضل و کمال می‌تافت و در نوروز سنه ۶۹۴ که گیخاتو کُشته گشته باید و اغول بر سریر فرماندهی نشست حزن و ملال بسیار قرین روزگار پادشاه خاتون شد زیرا که شاه عالم بنت جلال‌الدین سیورغتمش در حباله باید و بود و از استماع این خبر کرد و بیچین^۳ [کرد و بیچین] در غایت فرح و سرور با اتباع و ملازمان از کرمان بیرون رفت بعد از آن که به مشیز رسید لشکر از اطراف و جوانب آن ولایت به وی پیوستند و کرد و بیچین به قصد پادشاه

(۱) ر. ک: ص ۴۲۴.

(۲) در متن به این صورت آمده و درست آن در منابع دیگر پادشاه خاتون است.

(۳) در متون دیگر، کرد و بیچین و کرد و بیچین آمده است.

خواتون مراجعت نموده به محاصره کرمان مشغول گشت و اکثر امرا و معتبران طریق بی وفائی سلوک داشته از پادشاه خواتون روگردان شدند و او از ضبط آن بلده عاجز گشته به قضا رضا داد و دروازه‌ها بازگشاد و کردویجین به شهر خرامید و او را با خواص مقید گردانید و در شعبان سنه مذکوره بنا بر فرمان بایدوخان و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش پادشاه خواتون از همان شربت که برادر را چشانیده بود جرعه در کشیده. ع چون بدکردی مشو ایمن ز آفات و این قطعه نتیجه فکر آن خواتون فاضله است.

من آن زنم که همه کار من نکوکاریست
 درون مقنعه من بسی کله داریست
 درون پرده عصمت که جایگاه من است
 منیافران صبا را گذر بدشواریست
 همیشه باد سر من بسزیر مقنعه
 که تاروپود روی از عصمت و نکوکاریست
 نه هر زنی به دو گز مقنعه است کدبانو
 نه هر سزوی به کلاهی سزای سرداریست^۱
 در دارالمرز رشت تحریر شد و السلام ۱۲۸۱

۲- قتلغ ترکان

دویم عصمت الدین قتلغ ترکان از ملوک قراختائیان بود در کرمان سلطنت نمود. بعد [از] وفات شوهر قطب‌الدین محمد، ایلچی به درگاه هلاکو خان ارسال داشت کیفیت واقعه را عرضه داشت نمود. هلاکو خان فرمود که قطب‌الدین نسبت به ملازمان ما شرایط نیکو خدمتی بجای آورده مملکت کرمان را به فرزندان او ارزانی داشتم چون ایشان خورد [خرد] سالند باید که قتلغ ترکان به ضبط امور ملک و مال قیام نماید. بنابر آن قتلغ ترکان اسم سلطنت بر حجاج سلطان اطلاق نموده به سرانجام کلیات و جزئیات مهمات از پیش خود گرفت در تعمیر و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان سعی تمام داشت. در آن اوقات که اباقاخان جهت دفع براق اغلان متوجه خراسان بود ترکان حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی عالی

روان ساخت. حجاج سلطان در آن سفر منظور نظر اباقاخان شد بعد از مراجعت به کرمان نسبت به ترکان بی حرمتی آغاز نهاد و نوبتی در مجلس بزم اراده کرد که ملکه رقص نماید. ترکان خاتون ازین حرکت ناپسندیده رنجیده متوجه اردوگشت. حجاج سلطان توهم نموده به هندوستان رفت. بعد از فوت اباقاخان پسر دیگر قطب‌الدین محمد سلطان که سیورغتمش سلطان نام داشت و پسر ترکان بود به اردوی احمدخان رفته نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان حاصل نمود و بر مرکب مراد سوار گشته روی به ملک مروث خود آورد. ترکان بعد از شنیدن به تبریز رفته از غایت حزن و اندوه مریض شده وفات یافت. زمان اختیار و اعتبار ترکان خاتون در کرمان بیست و شش سال بود!

ساسانیان

۱- آزر می‌دخت

آزر می‌دخت بنت پرویز دختر عاقله عاده بود به اجتهاد رأی خود به تنظیم امور پادشاهی قیام می‌نمود. نقلست که در ایام دولت او فرخ هرمز که مدت‌ها امارت خراسان تعلق به وی داشت به مداین شتافته عاشق ملکه شد متوسطی^۲ پیدا کرده به خواستگاری فرستاد آزر می‌دخت جواب داد که از پادشاه شوهر کردن عیب است اگر سپهسالار داعیه وصال ما دارد باید که فلان شب به فلان منزل حاضر گردد. آن خام طمع در شب موعود به مقام معهود رفت به موجب حکم آزر می‌دخت سرش را از تن جدا کردند. چون این خبر به خراسان رسید پسرش فرخ رستم لشکر به مداین کشیده بر ملکه استیلا یافت و به عقوبت او را به قتل رسانید.^۳

(۱) ر.ک: ۳۳۵.

(۲) در میان درآینده، میانگیر، میانجی. (فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۳۸۴۶). منظور فرستاده و واسطه

(۳) ر.ک: ص ۲۵.

گفتگوست.

۲- پوران دخت

بنت پرویز بعد از قتل شهریار به اتفاق اعیان عجم قدم بر مسند سلطنت نهاد به کمال عقل و تدبیر اقارب و اعیان سپاهیان را به لطف و احسان فراوان مستمال^۱ و ابواب عدل و انصاف بگشاد اما حقیقت حال آنست که، نظم:

چو تاج کیانی به پوران رسید
شکوهی در آن خاندان کس ندید
بیاد آور این قول سنجیده را
بخوان قول مرد سخندیده را
شکوهی نمآند در آن خاندان
که بانگ خروس آید از ماکیان
پوران دخت چون یک سال و نیم به سلطنت گذرانید رخت به عالم آخرت کشید^۲.

مغلیه

ساتی بیک

بعد از کشته شدن محمدخان ابن توقلق ابن استمورابن بلغاجی [؟] منگو تیمور^۳ ابن هلاکو خان کشته شد شیخ حسن چوپانی، ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را به پادشاهی برگرفت و نام او را در خطبه مندرج گردانید عزم رزم شیخ حسن ایلکانی جزم کرده بر سلطانیه و آذربایجان مستولی شد. بعد از مصالحه با شیخ حسن ایلکانی به ایران [اران] و آذربایجان شتافته بعد از چندی شیخ حسن را به خاطر خطور نمود که سلطنت ایران از ضعیفه نشست نخواهد یافت بنابراین سلیمان خان نامی را که از اولاد نشت^۴ ابن هلاکو بود به پادشاهی

(۱) مستمال = استمالت کرده، راضی کرده. مستمال کردن = استمالت کردن، راضی کردن. (فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۴۰۹۹). (۲) ر.ک: ص ۱۰۰.

(۳) محمد - یوقلتغ - انبارجی - منگو تیمور - هولاکو (استانلی لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۹۷).

(۴) سلیمان... بن یشموت بن هولاکو (لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۹۷). حمدالله مستوفی، یشت آورده است. (تاریخ گزیده، ص ۵۷۶).

برداشت و ساتی یک را طوعاً و کرهاً در سلک ازدواجش کشید.^۱

صفویه

۱- پریخان خانم

ستر عظمی شاهزاده پریخان خانم صبیّه مرضیه حضرت شاه جنت مکان شاه طهماسب موسوی صفویست که نامزد بدیع الزمان میرزای ولد بهرام میرزا بود. بنا به وفور عقل و دانش از سایر بنات مکرمه امتیاز داشت. در آخر ایام سلطنت که مزاج شریفش نقاحت داشت در خدمت والا معزز و محترم و گرامی و صاحب رأی و مشورت و محسود برادران بود و امورات ملکی و مملکتی و ضبط و نسق و لایت و رتق و فتق کشور بر رقبه پریخان خانم بود و خلایق در مهام مشکله به خدمت علیه‌اش توسل جستند به وسیله ایشان صورت می‌یافت در ملازمت همایون مشیر و مشارالیه بود. مجملأ بعد از رحلت شاه جنت مکان که ایام فترت^۲ بود و امرا بعضی به سلطنت سلطان حیدر و بعضی به سلطنت اسمعیل میرزا متفق بودند که آخر کار به نزاع و مجادله کشید و سلطان حیدر مقتول شد تا زمانی که اسمعیل میرزا ثانی از قلعه قهقهره به دارالسلطنه قزوین تشریف فرما شده و بر سریر جهانبانی متمکن شده درین مدت زمام حل و عقد و رتق و فتق کشور و مملکت بر رقبه پریخان خانم بود اعظام و اعیان و صاحب منصبان و سرکرده گان دولت همه روزه به طریق اجماع به در خانه پریخان خانم آمده مهمات ضروری که در امور ممالک و مالی روی می‌داد به عرض او رسانیده احدی را حد و یارای آن نبود که از حکم و فرمان پریخان خانم تجاوز نمایند. بعد از واقعه جلوس سلطان محمد خدا بنده به خدمتش بدمظنه شده از میان برداشتنند.^۳

(۲) در متن: فطرت نوشته شده.

(۱) ر.ک: ص ۱۱۸.

(۳) ر.ک: ص ۸۹.

۲- مهدعلیا خیرالنسابیگم

نواب مریم شانی مهدعلیا خیرالنسابیگم صبیبه مرضیه سیادت و سلطنت پناه میرعبدالله خان مرغشی^۱ والی مازندران که از نژاد غفران پناه سید قوام مشهور به میربزرگ و زوجه نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه خدابنده صفوی بوده است. چون سلطان محمد خدابنده به علت ضعف باصره و رقت قلب و پاکی طینت و نیکی عقیدت و بندگی^۲ و طاعت به امور ملک و سلطنت کمتر می‌رسید و غالب اوقات در حرم بود لهذا زمام حل عقد مملکت و تمثیت امور دولت و انتظام مهمام ملک و ملت بر رقبه ناموس سلطنت و در کف کفایت مهدعلیا خیرالنسابیگم سیده صالحه مرغشیه^۳ بود چندین سال به آداب سلاطین ذوی الاقتدار متصدی و مؤسس امور سلطنت شد هیچ مهمی بی امر و اشاره علیه او فیصل نمی‌گرفت. نواب سکندر شان سلطان محمد مراعات خاطر او بسیار می‌کرد. چون دست تعدی امرای خود رای قزلباشیه و مفسدان افسادپیشه دولت علیه و هرزه درایان و بدخواهان دولت صفویه از امورات ملکی و مملکتی کوتاه بود عاقبت الامر امرای بی آزر و کارگزاران^۴ بیشم متفق شده قصد قتل سیده عقیقه نجیبه مرغشیه نمودند چند نفر از هر اویماق و طایفه [ای]^۵ را بدین شغل و امر شنیع نامزد کرده روی به دولتخانه همایون آوردند و داخل حرم شدند و آن سیده صالحه بیگناه را از پیش اسکندر شان بیرون کشیده هلاک کردند. مدت شش سال ملک او بود. از زور و زیور و اسباب حرم آنچه بود به تاراج بردند^۶.

(۱) در متن چنین است. (۲) در متن: بنده گمی نوشته شده است.

(۳) در متن چنین است.

(۴) در متن آمده است. عاملان و مأموران حکومت در این معنی کارگزاران درست‌تر است. در عهد قاجاریه به معانی دیگر هم کلمه را غالباً به صورت کارگذار می‌نوشتند. ر.ک: فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۲۸۱۳ و

(۵) در متن، طایفه.

۲۸۱۴.

(۶) ر.ک: ص ۲۰۹.

قاجاریه

[۱- تاجلی بیگم خانم]

ششم از نسوان که به مرتبه حکومت و فرمانروایی رسیدند نواب علیه متعالیه والیه تاجلی بیگم خانم صبیّه مرضیه خاقان جنت آشیان فتحعلی شاه قاجار نورالله مضجعه بوده و زوجه والی والا شان خسروخان ابن امانالله خان والی کردستان و بنی اردلان بود بعد از آنکه خسروخان ازین نشاء به سرای جاویدان انتقال نمود خاقان مرحوم مغفور ولایت کردستان را به اولاد او که رضاقلیخان و غلامشاه خان بود کماکان مقرر و برقرار فرمودند. چون ایشان خورد [خرد] سال بودند نواب متعالیه تاجلی بیگم خانم که به وفور عقل و کیاست و دانش و ریاست ممتاز بود زمام حل عقد و قبضه ا بسط و رتق و فتق ملک و مهمام جمهور اناام را در کف کفایت خود گرفته مشغول انجام شغل دوز و نزدیک و ترک و تاجیک و امور ملکی و مالی گردید و کامیابگی از عهده برآمده ولایت در کمال آسودگی^۲ و رفاهیت، و رعیت در نهایت اطمینان و خاطر جمعی به امر رعیتی و کسب مشغول بودند. چندی بر این گذشته ولد اکبر او رضاقلی خان که لقب والی گری بر او اطلاق نمودند رشک برده در مقام مخالفت والده خود برآمده تا کار بر مخالفت و منازعت و مشاجرت کشیده از دو جانب سپاه آماده نموده در مقام نزاع برآمده. گویند روزی که سپاه طرفین در مقام جدال برآمدند نواب متعالیه والیه خود بر اسب سوار شده در پیش صف نقاب بر رو کشیده در مقام مدافعه برآمد. بالاخره عظامای لشکر و زعمای کشور امر را به طریق اصلاح گذراندند. اجمالاً چندین سال در کمال عزت و جلال و دولت و اقبال والیه مشغول حکمرانی بود تا پسران به مقام رشد و کمال رسیده ولایت را تفویض ایشان نمود^۳.

(۲) در متن آسوده گی نوشته شده.

(۱) در متن به صورت قبض آمده.

۲- مهدعلیا ملک جهان خانم]

هفتم نواب علیّه عالیّه مهدعلیا و ستر کبری ملک جهان خانم صبیّه مرضیه مرحوم مغفور رضوان جایگاه ظهیرالدوله محمد قاسم خان ابن سلیمان خان اعتضادالدوله ابن محمدخان قاجار قویتلو که از طرف مادر نبیره خاقان جنت آشیان بود و زوجه مرحوم مغفور خلد آشیان محمدشاه قاجار ابن مرحوم مغفور نایب السلطنه العلیّه ابن خاقان مبرور نورالله مضجعّه بود. بعد از آن که خلد آشیان محمد شاه ازین جهان به روضات جنان آشیان و ولیعهد دولت ابد مدت در آذربایجان به امر ولیعهدی قیام می نمود امر سلطنت ایران و تمشیت امور حکام و سران سپاه و اعظم درگاه معوق و معطل ماند نواب علیّه عالیّه مهدعلیا [که] به حسن سلوک و وفور عقل و کیاست و صدور بطش و سیانت موصوف بود رقبه جهاننداری و زمام امور جمهور ناس را به درایت و کاردانی خود منوط گردانیده مشغول رفق و فتق و قبض و بسط و حل عقد کافه انام گردید عظمای ملک و ملت و زعمای دین و دولت همه روزها به طریق اجماع جمهوریت به در خانه اجتماع، احکام و ارقام و دستخط به ولایات و سرحدات جاری نموده احدی را یارای این نبود که از حکم و فرمان او تجاوز و تخلف نماید و فرمان به مهر مهرآثار ملکه جهان صادر می نمودند تا اوقاتی که حضرت فلک رتبت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه از افق مملکت آذربایجان طالع نموده بر سریر جهانبانی جالس شد. مجملأ چندی به طریق سلاطین ذوی الاقتدار متصدی و مؤسس اساس سلطنت و حکمرانی بود. خط نستعلیق خفی را بسیار خوب می نویسد والسلام^۱.

ساسانیان

[مادر شاپور ذوالاکتاف]

چون زمان زندگی^۲ هر مز این نرسی به نهایت رسید و ازو پسری که قابل تخت و افسر باشد

نماند اکابر و اشراف ایران غمناک ماندند که مبادا ملک به بیگانه انتقال یابد استفسار احوال ازواج هرگز نمودند یکی از ایشان را حامله یافتند. ارکان دولت و اعیان حضرت تاج سلطنت بر زبر سر آن ضعیفه آویختند و به اتفاق یکدیگر به سرانجام امور و مهام قیام نمودند. برخی از مورخان بر آنند که این صورت بنابر وصیت هرگز واقع شد. بعد از فوت هرگز اندک زمانی شاهزاده متولد شد شاپور نام نهادند که ذوی الاکتافش گویند. قریب شش سال مادر شاپور به امر جهانبانی قیام کردی^۱.

اتراک

ختک خاتون

حواله، و یکی از نسوان که زمام فرمانروائی و حکومت داشتند ختک خاتون حاکم بخارا بود. متقولست که معاویه زمام ایالت خراسان را در قبضه^۲ اختیار سعید ابن عثمان ابن عفان نهاد. سعید به خراسان رفته بعد از ضبط آن حدود لشکر به ماوراءالنهر کشیده نخست قصد تسخیر بخارا نمود. ختک خاتون که در آن اوان حکومت بخارا داشت قاصدی نزد او فرستاد و طالب مصالحه شد و سعید ملتزم ختک خاتون را به عزّ اجابت مقرون گردانیده مهم بر این جانب قرار یافت [که] ختک خاتون و بخارائیان مبلغ سیصد هزار درم در بدل صلح حواله گویند و جمعی از ملکزادگان نزد سعید فرستند چون چنین نکردند سعید لوای ظفرانتما بصوب سمرقند برافراخت^۳.

عباسیان

خیزران

هو، نقلست که در اوایل فرمانفرمائی هادی عباسی مادرش خیزران در امور ملکی و مالی

(۲) در متن: قبظه آمده است.

(۱) ر.ک: ص ۳۷۳.

(۳) ر.ک: ص ۱۵۴.

دخل نموده امرا و اعیان هر صباح به ملازمتش می رفتند و هادی نیز چندگاهی از سخن والده تجاوز نمی کرد در آخر الامر به سبب مهمی میان مادر و پسر کدورت واقع شد. هادی ارکان دولت را از ملازمت خیزران منع کرد و خیزران از پسر رنجیده سوگند خورد که مدت العمر با وی سخن نکند و عداوت بین الجانین به جایی رسید که به روایت طبری خیزران هادی پسر خود را زهر داد. بعضی گویند بالش بر دهانش نهاد تا نفسش منقطع گشت^۱.

عباسیه

مادر مقتدر

چون امر خلافت بر مقتدر قرار گرفت او در صغر سن بود و رتق و فتق امور مملکت و حل و عقد امور سلطنت به مادر او، جواری و نساء تعلق پذیرفت چنانچه یکی از کنیزان مادر مقتدر در دیوان مظالم می نشست قتها و علماء به جهت فیصله قضایای شرعی به دیوان می آمدند با آن کنیزک بر یک فرش منزل می گزیدند و گفت و شنود می نمودند و به عرض مادر مقتدر می رسانیده حکم از مصدر خلافت صادر می شد^۲.

سلاجقه

آبش خاتون

چون بعد از قتل سلجوق شاه ابن سلغرشاه در دودمان اتابکان مردی که شایسته حکومت شیراز باشد نمانده بود به حکم هلاکو خان ایالت فارس به دختر اتابک سعدابن ابوبکر که آبش نام داشت تعلق گرفت و او در حباله منگوتیمور ولد هلاکو خان به سر می برد. عقیده صاحب گزیده آنکه آبش مدت یکسال در شیراز حکومت کرد^۳ والسلام.

(۲) ر.ک: ص ۳۰۰.

(۱) ر.ک: ص ۲۱۹.

(۳) ر.ک: ص ۳۵.

پیشکش "صدرا" تیرستان
www.tabarinfo

فرہنگ

زنان فرمانروا

پیشکش " صدراع.ع.ز.ا " به تبرستان
www.tabarestan.info

آرام جان بیگم

از زنان هوشمند و با اقتدار، همسر سلطان محمد میرزا (۸۵۵ - ۸۳۰ ق) نوه امیر تیمور گورکانی و زنی زیباروی، سخنور و باهوش و زیرک بود. در مدت کمی همسرش چنان شیفته او شد که سر رشته امور حکومت را به دست وی داد و اغلب اوقات احکام دولتی صادر می‌کرد!

آرایش بیگم

دختر میرزا اسکندر بن قرايوسف، که همراه با خواهرش شاه سرای بیگم پس از این که جهان شاه قراقویونلو به دست اوزون حسن کشته شد و به واسطه قتل جهان شاه فتنه عظیم در بلاد ایران روی نمود^۲ در تبریز خروج کردند. آنها ساریان قلی را که تلاش می‌کرد شهر را در دست بگیرد، گرفتند و چون شتر قربانی پاره پاره ساختند و آرایش بیگم زیورهای زنان را به آلات رزم مبدل ساخته بر سریر سلطنت جلوس نمود. سپس امیر شاه محمد گاورودی را امیر

۱) اعیان‌الشیعه (مستدرکات)، ج ۴، ص ۷. تراجم اعلام‌النساء، ج ۱، ص ۱۹۰. ریاحین‌الشریعه، ج ۶،

ص ۱۳۴. خیرات حسان، ج ۱، ص ۶. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، ص ۱.

۲) با قتل جهان‌شاه اوضاع کشور آشفته گردید. به نوشته حسن بیگ روملو، در تبریز اولاد میرزا اسکندر خروج کردند و بعد از آن حسن‌علی پسر جهان‌شاه، در سلطانیه شاه منصور شاهسوار، در طارم زین‌العابدین شیخ حاجی عراقی به معاونت و امداد امرای رستمدار و چلاویان، در قم شاه ولی قوز که داروغه شهر بود، از کرمان ابوالقاسم میرزا پسر جهان‌شاه لشکر به جانب آذربایجان کشید، و از خراسان و ماوراءالنهر سلطان ابوسعید متوجه تسخیر عراق و آذربایجان گردید. (احسن‌التواریخ (۱)، به اهتمام عبدالحمین نرایی، ص ۳۶۲).

دیوان گردانید، امیر علاءالدین صدیق کججی را به وزارت تعیین نمود. برادر خود حسینعلی را که در گوشه‌ای منزوی بود (و دایم به مطالعه و قرائت کلام قدیم مشغول بود) بیرون آورده خطبه به نام او خواند و علی بیگ جغتایی را که از پیش سلطان ابوسعید تیموری به رسالت آمده بود رعایت نموده در خطبه نام سلطان را نیز بردند. چون این خبر در خوی به حرم ودختران جهانشاه رسید کوچ کرده به جانب مراغه رفتند و برادران خود قاسم و حمزه را با یک دختر پادشاه به تبریز فرستادند. چون این خبر به آرایش بیگم رسید به استقبال بیرون شتافته و درگیری پدید آمد اما بدون نتیجه فرار نمودند و برادر آرایش بیگم در حوالی خانه صاحب آباد (که دولت خانه جهانشاهی بود) کشته شد و آرایش با خواهرانش دستگیر شدند. حمزه شهر را غارت کرد و آنچه توانست از نفوذ و اجناس گردآوری کرده با خود برد و به اتفاق دختر جهانشاه به طرف مراغه روان شد!

نقش نگین آرایش بیگم این بیت بوده است:

در مشغله دنیا، در معرکه محشر از آل علی گوید «آرایش» اسکندر^۲

آریادخت

رئیس خزانه اردوان چهارم هخامنشی (۸۱ - ۸۰ م). وی زنی زیرک و دانا و آشنا به دخل و خرج کشور بود. در قالیچه‌ای که در موزه آرمیتاژ روسیه وجود دارد نام آریادخت با سمتش بافته شده است.^۳

(۱) احسن التواریخ (۱)، صص ۳۶۳ - ۳۶۲. کتاب دیار بکره، ج ۲، صص ۳۲۷ - ۳۳۴. تاریخ جهان آرا، ص ۲۵۰. صحائف الاخبار منجم‌باشی، ج ۳، ص ۱۵۳.

(۲) قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، تهران، ۱۳۲۰، ص ۳۶۷.

(۳) کارنامه زنان شهر ایران، ص ۲۱. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، ص ۲.

آزاد

از نخستین زنان مسلمان ایرانی. وی همسر شهرین باذان و دختر عموی فیروز دیلمی بود. این دو از فرماندهان ارتش ساسانی بودند که سرزمین یمن را طی جنگی از حبشی‌ها باز پس گرفتند و سپس باذان از طرف خسرو پرویز فرمانروای یمن شد. در سال یازدهم هجرت که اسود عَنسی ادعای نبوت کرد و گروهی به او گرویدند، وی سپس به صنعا حمله کرد و شهر بن باذان را به همراه پدر زن او به قتل رساند و به زور با آزاد همسر شهر از دواج کرد اما الفتی میان آن دو پدید نیامد. پیامبر (ص) پس از آگاهی از فتنه اسود، دستور قتل او را صادر کرد. فیروز دیلمی با مباشرت و راهنمایی آزاد، اسود را به قتل رساند و فتنه او را خاموش نمود.^۱

آزرمی (آذر می) دخت

وی دختر خسرو پرویز پسر هرمز پسر کسری انوشیروان بود. گویند وی از زیباترین زنان پارسی بود و چون به پادشاهی رسید گفت: روش ما همانست که خسرو پدر نیرومند ما داشت و هر که به خلاف ما رود خونش بریزیم. گویند: در آن هنگام بزرگ پارسیان فرخ هرمز اسپهبد خراسان بود و کس فرستاد و خواست که آذر می دخت زن وی شود. او پیغام داد که روا نباشد بلکه زن کسی شود و می‌دانم که این کار برای انجام حاجت و رغبت خویش خواسته‌ای، فلان شب پیش من آی. فرخ هرمز چنان کرد و به شب موعود بر نشست و به نزد وی شد و آذر می دخت به سالار نگهبانان خویش گفته بود که به شب دیدار وی را بکشد. سالار نگهبانان فرمان ملکه را به کار بست و او را بکشت. سپس بگفت تا پای وی را بکشند و در میدان پایتخت افکنند. صبحگاهان فرخ هرمز را کشته دیدند. ملکه بفرمود تا پیکر او را نهمان کنند و بدانستند که خطایی بزرگ کرده بود.

۱) تراجم اعلام النساء، ج ۱، صص ۱۹۲ - ۱۹۱. خیرات حسان، ج ۱، صص ۱۰ - ۶. زنان نامی ایران و اسلام، صص ۵۶ - ۵۲. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی، صص ۳ - ۲.

رستم پسر فرخ هرمز، همان که به روزگار بعد، یزدگرد او را به جنگ عربان فرستاد، به خراسان (و به قولی در آذربایجان و ارمنیه) جانشین پدر بود و چون از کشتن وی خبر یافت با سپاهی بزرگ به مداین آمد و چشمان آزر می دخت را میل کشید و او را بکشت و به قولی او را زهر داد. این واقعه به سال دهم هجرت بود.^۱

مدت پادشاهی آزر می دخت را طبری و مسعودی شش ماه نوشته اند.^۲ فصیح خوافی نام او را اورمی دخت آورده و مدت پادشاهی اش را چهار ماه ذکر کرده است. او فرخ زاد را که بر آزر می دخت عاشق شد از فرزندان پرویز دانسته که آزر می دخت او را وزارت داد.^۳ مستوفی نیز مدت پادشاهی آزر می دخت را چهار ماه ذکر کرده و درباره اش گوید: «بنت پرویز بعد از خواهر پادشاه شد. به غایت جمیله و عاقله و زیرک بود. امیر لشکرش خواست که با او عشقبازی کند. او را به خلوت راه داد و بکشت.^۴»

۱) محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۲، صص ۷۸۴ - ۷۸۳. مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۹۶. تاریخ بلعمی، ص ۱۲۰۰. ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۹، ص ۲۲۴. فخرالدین ابوسلیمان داود البناکسی، تاریخ بناکسی، به کوشش جعفر شعار، ص ۶۷، ابن بلخی، فارسنامه، به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسن، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۱۰. فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی، مجمل فصیحی، تصحیح محمود فرخ، ج ۱، مشهد: کتابفروشی باستان، [۱۳۴۰]، صص ۴۰ - ۳۹.

۲) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۸۴ و التنبیه و الاشراف، ص ۹۶.

۳) مجمل فصیحی، ص ۳۹ و ۴۰. بناکسی نیز همانند فصیحی آورده است (تاریخ بناکسی، ص ۶۷). یاقوت، اسم این ملکه را آزر می دخت ضبط کرده و نوشته است: «ملکه ای از اواخر پادشاهان فارس و دختر ابروین، بعد از خواهرش بوران به پادشاهی رسید مدت چهار ماه، سپس مرد.» وی گوید: بعید نیست که ناحیه ای نزدیک قرمیسین (کرمانشاه) از اسم او گرفته شده باشد. (معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۶۸).

۴) تاریخ گزیده، ص ۱۲۵. مسعودی، شش ماه نوشته است. (التنبیه و الاشراف، ص ۹۶). بناکسی مدت (ادامه ی پاورقی در صفحه ی بعد)

به نقل گردیزی، آزر می دخت سخت با داد و رأی بود، و همیشه (دادخواهان را) تیمار کشیدی و سخن ایشان بشنیدی و انصاف ایشان بدادی از یکدیگر، و نیکو نگرش بود.^۱ ابن بلخی نیز گوید: زنی عاقل بود.^۲ و بلعی نوشته است: چون آزر می دخت به ملک اندر نشست عدل و داد کرد و کس وزیر نکرد و پادشاهی خود نگه می داشت به رأی و تدبیر خویش، و در همه آل کسری ازو نیکو روی تر نبود.^۳

صاحب مجمل التواریخ، او را خواهر بوران دخت و دختر کسری پرویز می داند، لیکن نه از یک مادر. و می نویسد در قیروز نامه هم دختر انوشیروان گوید: نام او خورشید، و پدرش به لقب آزر می خواندی از دوستی که وی زاد داشت.^۴

پیراهن آزر می دخت سرخ منقش به نقوش (ملون)، شلوارش آسمان گون و مرصع، تاجش سبز بود، بر تخت نشسته، به دست راستش تبرزین و به دست چپ به شمشیر (تیغ) تکیه زده. او زیرک و نیرومند و زیبارو بود.^۵

آن گونه که در گزارش ها آمده، آزر می دخت در ده قرطمان از روستای ابخاز آتشگاهی

(ادامه ی پاورقی از صفحه ی قبل)

پادشاهی او را چهار ماه نوشته و گوید او را به زهر هلاک کردند. (تاریخ بناکی، ص ۶۷). صاحب مجمل گوید پادشاهی آزر می دخت شش ماه بود بعضی سالی و چهار ماه گویند. پس ببرد و به روایتی گویند رستم سپهد بکشش به کینه فرخ زاد پدرش. (مجمل التواریخ و القصص، ص ۶۶). عبارت مستوفی را یحیی قزوینی نیز نقل نموده است. لب التواریخ، ص ۹۴.

(۱) تاریخ گردیزی، ص ۱۰۲. (۲) فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۱۰.

(۳) تاریخ بلعی، ص ۱۲۰۰.

(۴) مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۲. قاضی احمد غفاری گوید: لقب او عادل، ملکش چهار ماه (تاریخ جهان آرا، ص ۳۴).

(۵) همان، ص ۳۲ و حمزه اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۵۹.

ساخت^۱ و به ناحیه اسد آباد، در هامون، قصری بنا کرد به نام خویش آزر میدخت، و «نشتگاهی بزرگوار بر سر تل»، که اثر آن تا سده ششم هجری هنوز بجا و معلوم بوده است.^۲

آسیه خانم

ملقب به مهد علیا از طایفه دولوی قاجار، از زنان فتحعلیشاه قاجار که مادر عباس میرزای ولیمهد بود.

آغابیکم

دختر ابراهیم خان شیشه‌ای و از زنان فتحعلیشاه قاجار که نقش ملکه را ایفا می‌کرد.^۳

آغابیکم

دختر سلطان حسین میرزا بایقرا تیموری که پیش از رسیدن به حد بلوغ و در زمان حیات پدر، فوت کرد.^۴

آغابیگی

دختر میرزا میران شاه و همسر میرزا سعد وقاص که در دوره شاهرخ، تدابیری را در امور سیاسی به کار بست. در سال ۸۱۸ ه. ق. قرایوسف یکی از خواص و مقربان خود به نام مردان شاه را به درگاه شاهرخ فرستاد بر این که اگر ولایت سلطانیه را به او بدهد او نیز وظیفه دولتخواهی به جامی آورد. شاهرخ پادشاه به این شرط که پسرش را پیش وی فرستد قبول کرد. قرایوسف از این سخن خشمگین شد و قصد نمود که به سلطانیه آید. بنابراین، شاهرخ، امیر

(۱) تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۵۹.

(۲) مجمل التواریخ و القصص، ص ۶۶.

(۳) زن در تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۲۲۸.

(۴) حبیب السیر، ج ۴، صص ۳۲۰ و ۳۲۱.

جهان شاه برلاس را با بیست هزار سوار به مدد الیاس خواجه که در ری بود فرستاد. امیر بسطام جاگیرلو از خوف سپاه ترکمان، سلطانیه را به پسر خود سپرده به قم آمد. در آنجا میرزا سعدوقاص وی را گرفت. گرفتاری امیر بسطام به شاهرخ خوش نیامد. بنا بر آن، امیرزاده سعدوقاص، امیر بسطام را همراه برده نزد قرایوسف ترکمان رفت. قرایوسف آنها را رعایت نمود و اخی فرج پسر امیر بسطام را به قم فرستاد که حرم شاهزاده را به آذربایجان برد. اما آغابگی آنها را گرفته با تیمور شیخ و قتلغ خواجه و شیخ علی زنده که محرک آن فتنه بودند به قتل آورد و سر ایشان را به هرات نزد شاهرخ فرستاد!

به نقل عبدالرزاق سمرقندی، «آغابگی زنی عاقله بود در آن حال با خود گفت سعدوقاص غلطی کرد. اگر مادر آن مملکت بیگانه [قلمروی قرایوسف در آذربایجان] اکتیم لحظه فلحظه شاید قصد او کنند. بعد از آن حال مادر میان ترکمان چون باشد. از آن جا که کمال تدبیر و بعد غور و مکر او بود نوکران خود را مکمل ساخت. چون تراکمه رسیدند همه را گرفته... سرهای آن نامردان را آن شیرزن همراه نوکر خود شیرزاد پیش حضرت خاقان سعید فرستاد... آن حضرت بدین مردانگی او را تحسین فراوان نمود»^۲.

آغابگی

دختر میرزا جهانشاه و همسر سلطان محمد پسر سلطان ابوسعید تیموری بود. میرزا سلطان محمد که پادشاهی بود در کمال شجاعت و سخاوت، سی و چهار سال عمر داشت و ده سال حکومت کرد. او به حکم برادرش بابر به قتل رسید. بعد از این واقعه، آغابگی بر سر قبر شوهر آمد و چندان زاری کرد که هلاک شد. از آغابگی و سلطان محمد یک پسر ماند که یادگار محمد میرزا نام داشت.^۳

(۱) حسن روملو، احسن التواریخ (۱)، ص ۹۸. (۲) مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص ۱۷۸.

(۳) تاریخ الفی، ص ۱۰۸.

آغاسلطان

همسر عمر شیخ بن سلطان ابوسعید تیموری^۱.

آفاق بیگم

همسر سلطان حسین میرزا بایقرا^۲.

آقابیگم

از دختران سلطان محمود میرزا پسر سلطان ابوسعید تیموری است^۳.

آق بیگم

یکی از دختران سلطان حسین میرزا بایقرا که به ازدواج محمد قاسم میرزا پسر ابوالقاسم ارلات در آمد. او در حیات پدر از دنیا رفت^۴.

آق بیگم ← صالحه سلطان بیگم.

آق سلطان آغا

از زنان شاهرخ تیموری^۵.

آکابیگم

خواهر بزرگ سلطان حسین میرزا بایقرا تیموری که مادرش فیروزه بیگم نبیره تیمور

(۲) همان، ص ۳۲۰.

(۱) حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۰۰.

(۴) حبیب السیر، ج ۴، صص ۳۲۰ و ۳۲۱.

(۳) تاریخ الفی، ص ۲۵۷.

(۵) احسن التواریخ (۱)، ص ۲۶۴.

گورکانی بود.^۱

آکه بیگم

دختر سلطان غیاث الدین منصور، همسر سلطان احمد میرزا داروغه هرات و خواهر سلطان حسین میرزا بایقرا بود. او مادر شاهزاده محمد سلطان خسروی مشهور به کبچیک میرزا بود که این شاهزاده مدتی پس از بازگشت از سفر حج در سال ۸۸۹ ه. ق. دچار مرض حصه گردید و درگذشت. اگرچه بازگشت پسر از سفر طولانی حج موجب شادمانی احمد میرزا و آکه بیگم شد لیکن مرگ او باعث شد که آن دو لباس شکیبایی پاره پاره گردانیدند و خود را بر خاک راه افکنده سیلاب اشک به تحت الثری و دود آه به اوج ثریا رسانیدند. سلطان حسین میرزا بایقرا به منزل شاهزاده رفته و سلطان احمد میرزا و همشیره خود را تسلی داده و دستور به تجهیز و تکفین شاهزاده داد و طی مراسم باشکوهی با حضور بزرگان، علماء، قضات سادات و دیگران، جسد او را در حظیره گازرگاه دفن نمودند.^۲

آکه بیگم (آکه بیگی)

مهد علیا آکه بیگم دختر امیر تیمور گورکان که او را به ازدواج امیر محمد بیگ پسر امیر موسی درآورد. او مادر امیرزاده سلطان حسین بود و سلطان حسین پدر فیروزه بیگم مادر سلطان حسین میرزا بایقرا تیموری بود.^۳

شرف الدین علی یزدی گوید نام این دختر طفی شاه بود که امیر تیمور او را به زبان عطف و ناز آکه بیگی می خواند. به نوشته وی، «بانویی به آن جمال و کمال چشم زمانه و

(۱) تاریخ الفی، صص ۲۴۷ و ۲۴۸.

(۲) حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۷۶. درباره محمد سلطان خسروی، ر.ک: همان، صص ۱۷۷ - ۱۷۴.

(۳) همان، ص ۱۱۳.

گوش روزگار در هیچ عصر از اعصار نه دیده و نه شنیده. حسن سیرتش با زیبایی صورت جمع بود و امیر تیمور بسیار او را دوست می‌داشت. با همه این اوصاف، وی دچار بیماری گشت و معالجات بر وی اثر نکرد و سرانجام از دنیا رفت. امیر تیمور در مرگ او چنان متألم و بی‌تاب شد که یکباره عنان التفات از دنیا و مافیها بر تافت... و پلاس سیاه در گردن افکنده از بس گریستن و نوحه کردن خون در جگر کوه سنگین دل انداختند.

پیکر اکه بیگی را پس از تجهیز و تکفین بر آیین شرع مطهر، به خاک سپردند. امیر تیمور برای او مراسم تعزیت برپا کرد و برای ترویج روح او به ققرا و مساکین اطعام نمود و دست به انفاق و صدقه گشود.^۱

امیر تیمور در فراق دختر چنان دچار تألم روحی بود که به امور کشور توجه نداشت و همین امر موجب شد که برخی تحرکات از جانب کسانی صورت گرفت از جمله علی بیگ با امیر ولی متفق شده و قصد لشکرکشی به سبزوار و محاصره علی مؤید سربداری را داشتند. تا این که مهد علیا قتلق ترکان آغا که خواهر امیر تیمور و از نظر سنی از او بزرگتر بود زبان نصیحت بر برادر گشود و او را هشدار داد که به یکباره امور کشور را رها کردن، به فساد شهرها و تفرقه و پریشانی مردم منتهی می‌شود و این شیوه از صواب به دور است. در نتیجه تیمور از حالت غم و اندوه بیرون آمد و به امور کشور و سلطنت و تنبیه کسانی که وپای جسارت از جاده مطاوعت بیرون نهاده پرداخت. در اثر سخنان قتلق ترکان که بر امیر تیمور تأثیر کرد وی تصمیم گرفت که به سوی خراسان و مازندران لشکرکشی نماید.^۲

اکه بیگی ← آکه بیگم دختر تیمور.

(۱) شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، تصحیح محمدلوی عباسی، ج ۱، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر،

(۲) همان، صص ۲۴۳ - ۲۴۴.

۱۳۳۶، صص ۲۴۳ - ۲۴۱.

آلان قوا

آلان قوا یکی از مهمترین قهرمانان تاریخ مغول است. از اوست که قدرت، اهمیت و تشخص خاندان چنگیزی آغاز می‌گردد. این خاندان در هاله‌ای از تقدس و روحانیت پیچیده می‌شود و مؤسس امپراتوری را جنبه روحانی و آسمانی می‌بخشد. امپراتوری مغول برای این که بتواند بر قلمرو وسیعی از اقیانوس کبیر تا دریای مدیترانه، حاکمیت مطلق داشته باشد، علاوه بر قدرت مادی، احتیاج مبرم به قدرت‌های معنوی داشت. بخصوص از این روست که چنگیز و خاندان او جنبه مقدس به خود می‌گیرند. مسلم است که تقدس هیچ‌گاه نمی‌تواند خلق الساعه باشد و احتیاج به ریشه‌های کهن دارد. این ریشه‌ها را در زندگی آلان قوا می‌یابیم که جدّه سلانه سلاطین مغول است!^۱

دوبون مارگان، از اجداد چنگیز، روزی بر قلعه کوه بورقان قلدون نشسته بود. از دور افرادی را در حال کوچ کردن دید و در جلو اراهه‌ها دختر زیبایی نظرش را جلب کرد، به خواستگاری‌اش رفت و او را که آلان قوا نام داشت زیبا و اصیل یافت. پدر وی از بزرگان ایل قوری تومات به نام قوریلار تاری مارگان و مادرش دختر رئیس ایل کول بر قوجین تومات بود. این ازدواج انجام گرفت که ثمره آن دو پسر بود.^۲

رشیدالدین فضل‌الله آلان قوا را دختر جوینه بن یلدوز از نسل مغول خان ذکر کرده^۳ و می‌خواند او را نبیره یلدوزخان از قوم قیات می‌داند.^۴ در این نوشته‌ها، افسانه آلان قوا چنین

۱) شیرین بیانی، زن در ایران عصر مغول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۲۳.

۲) تاریخ سری مغولان، ترجمه شیرین بیانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، بندهای ۱، ۲، ۳، ۴ و ۸. زن در ایران عصر مغول، ص ۱۲۴.

۳) جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ج ۱، تهران: انتشارات اقبال، بی تا، ص ۱۷۱.

۴) محمدبن خاوند شاه بن محمود (میروخواند)، تاریخ روضة الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء، تصحیح و تحشیه جمشید کیان فر، ج ۸، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰، ص ۳۷۵۸.

آمده است که وی بانویی بود در غایت حسن و زیبایی و نهایت عفت و پارسایی. او را به دونون بیان شوهر دادند که پسر عمش بود. آلان قوا را از وی دو پسر متولد شد یکی بلگونوتی و دیگری بوگونوتی. چون شوهر او وفات یافت آلان قوا به حکومت الوس و پرورش پسران مشغول شد. در اثنای این حال شبی پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری دید که آن خانه تاریک روشن شد و آن نور و روشنائی به کام و دهان او فرو شد و آلان قوا از آن نور آبتن گشت. چون وضع حمل دست داد اتباع و فرزندان و امرا و نوینان و اعیان مملکت زبان سرزنش دراز کردند و تشنیع آغاز نمودند. آلان قوا بزرگان مملکت مغول را جمع آورده و قضیه را با آنها در میان نهاد و خود را از تهمت مبرا دانست و گفت: اگر شما را در این باب شکمی باشد در خیرگاه من روئی چند به من برید بجا کیفیت قضیه بر شما روشن شود. چند نفر از اشراف مترصد این معنی می بودند تا مشاهده کردند که نوری از روزن خرگاه در می آید و بیرون می رود. و بعد از آن بر همگان صدق گفتار آلان قوا روشن شد و هیچکس را در طهارت ذیل او شکمی نماند.

گویند که به هنگام وضع حمل سه پسر آورد: یکی را بوقون قتی نام کرد که همه اوروغ قتین از وی منشعب اند، و دیگری را یوقا تو سالجی موسوم گردانید که قبیله سالجوت از نسل اویند، و سوم را بوزنجرقا آن نامید که مجموع خانان مغول از نسل او می باشند. بوزنجر جد نهم چنگیزخان و جد چهاردهم امیر تیمور است. این سه پسر را که به زعم مغول از نسل ایشان بوده، نیرون گویند. و اولاد آن دو پسر را که آلان قوا از پسر عموی خود داشته، دُرلکین نامند و طبقه دوم را در نسب نازل تر از گروه اولی می دارند.^۱

دولتشاه سمرقندی می نویسد: نسابه اتراک نسب امیر تیمور گورکان و نسب چنگیزخان را به آلنقوا خاتون به هم ملحق می سازند و این آلنقوا خاتون را یکی از احفاد امام علی

(۱) تاریخ روضة الصفا، ج ۸، صص ۳۷۶۰ - ۳۷۵۸. جامع التواریخ، ج ۱، ص ۱۷۱. خواندمیر، مآثر الملوک، ص ۱۴۸. قاضی احمد غفاری، تاریخ جهان آرا، ص ۴۲. تاریخ سری مغولان، بند ۲۲.

زین العابدین به نکاح درآورد و از او این دودمان شریف مشتق شده است.^۱

النقوا خاتون - آلان‌نوا

(آنه)

دختر داوید کومین امپراتور ییزانس که همراه اعضای خانواده در لشکرکشی سلطان محمد فاتح به طرابزون اسیر و به استانبول فرستاده شدند و به زهنوس پاشا داده شده بود.^۲

ایش خاتون (خاتون قیامت)

اتابک ایش خاتون دختر سعد بن ابوبکر بن محمد بن زنگی است. بعد از واقعه کشته شدن سلجوقشاه، چون از دوده اتابکان سلغوری، مردی که بتواند وارث اتابکی فارس بشود نمانده بود، به غیر از ایش خاتون و خواهرش سلغم، به اتفاق امراء شول و ترکمان سکه و خطبه به نام ایش خاتون مقرر شد و بر تخت سلطنت فارس تمکین یافت.^۳ خواهر او نیز در عقد نکاح یوسف شاه اتابک یزد خال‌زاده او درآمد.^۴

پس از مدتی که حکام و فرستادگان مغولی امور فارس را عهده دار بودند، کسانی مانند: انکیاتور، موغونجاق، طغاجار، بولوغان، و طاشمنکو، و پس از مرگ اباقا و جلوس سلطان احمد وی حکومت شیراز را به نام ایش خاتون صادر کرد. طاشمنکو نیز با خزاین بسیار عازم

(۱) تذکرة الشعراء، ص ۲۴۲.

(۲) محمد فاتح و زمانش، ص ۲۳۷. احسن التواریخ، حوشی و تعلیقات ص ۷۴۶.

(۳) زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ص ۸۹. تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۹.

(۴) تاریخ بناکسی، ص ۴۰۹.

درگاه ایلخان شد.^۱ اهالی شیراز از ورود اتابک ابش شادمان شدند و تمام محلات و بازارها را آذین بستند و قصرها را بیاراستند و مطربان و بازیگران بر بام‌ها رفتند و مدت یک ماه شیراز غرق شور و سرور بود. اتابک بر سریر مملکت سلفری قرار گرفت. نیابت حکم در دیوان اعلی بر جلال الدین ارقان بن ملک خان بن محمد بن زنگی که از خاندان سلفور بود قرار گرفت و وزارت بر خواجه نظام الدین ابوبکر. ابش خاتون بیشتر املاک دیوانی را به عنوان املاک خاص اتابکی در ضبط خود آورد و حاصل آن را صرف کرد به همین جهت عواید دیوانی فارس رو به نقصان گذاشت.^۲ به تعبیر و صاف: اتابک از ولایت بر حسب میل خود دبه‌ها و مزرعه‌ها و بستان‌ها و قطعه زمین‌ها به اینجو آورد و از جانب خود نایبان تام الاختیار برگماشت و ایشان تصرفی فاسد کردند و به پشتگرمی آن که دو فرزند از خاندان شاهی داشت خواص و عوام شیراز را بندگان درم خریده می‌پنداشت و ملک را ملک موروث می‌انگاشت. از اصول مالی نیز مبالغی خرج کرد. در واقع سخاوت طبع ملکانه او تا حدی بود که اگر حاصلات بحر و بر را در یک روز بخش کردی هنوز خود را شرمند می‌پنداشت بدین موجبات وجوهی کمتر به خزانه رسید.^۳

چون سید عمادالدین عنایت اتابک را درباره نظام الدین ابوبکر بسیار یافت بی‌اجازه ابش خاتون به اردو شتافت و پیش ارغون اوضاع فارس را تشریح نمود. زیرا در این حال میان سلطان احمد و شهزاده ارغون نزاع در گرفته بود. در این نزاع سلطان احمد شکست یافت و ارغون به سلطنت رسید.

سید عمادالدین به یاری امیر بوقا نظر ارغون را به خود جلب کرد و ارغون حکومت شیراز را به او داد و عزل و نصب امراء شیراز را به اختیار او داد و فرمان داد تا اتابک ابش به حضور

(۱) تفصیل آن در: تحریر تاریخ و صاف، صص ۱۰۹ و بعد.

(۲) همان، ص ۱۲۰. شیرازنامه زرکوب شیرازی، ص ۹۴. تاریخ مغول، ص ۳۹۴.

(۳) تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۱.

ایلخان برود و در هیچ کار تصرف ننماید.^۱

سید عمادالدین در رمضان سال ۶۸۳ به شیراز آمده و به سرکوبی و سیاست مخالفین خود پرداخت و جهت خویش دستگاه ملوکانه ترتیب داد و به ابش خاتون که پیش مردم شیراز، سخت محترم بود اعتنایی نکرد. ابش خاتون از بلند پروازی‌های سید عمادالدین که از بنده‌زادگان اتابکان محسوب می‌شد سخت رنجید. او از بزرگان شهر محضری گرفت بدین مضمون که چون سید عمادالدین در حق مردم بداندیش بود جهت مصلحت ملک به قتل رسید. سید از شدت غرور اعتنائی نمی‌کرد و چون شنید که طایفه نکوردی از سیستان عزم فارس کرده‌اند از اتابک ابش خواست که به قلعه استخر رود تا او به فراغت بال به کرمان لشکر کشد. ابش خاتون این پیشنهاد را نپذیرفت. ابش خاتون هم در رفتن به دربار ایلخان تامل کرد و هم با ترتیب توطئه‌ای، کسان او سید را به قتل رساندند و خانه او را غارت کردند. برادر سید را نیز کشتند برای این که مبادا در صدد انتقام قتل برادر برآید و ابش بار دیگر زمام امور را در دست گرفت. این اقدام موجب خشم ایلخان و آشفتگی اوضاع شیراز شد.

پسر خردسال سید عمادالدین و بعضی از نایبان او به اردو گریخته امیر بوقا را از واقعه مطلع کردند و بوقا ایلخان را بر آن داشت که به انتقام قتل سید و تنبیه عاصیان، ابش خاتون و عاملان قتل سید را به خدمت احضار کند. ایلخان فرمانی در این باب به شیراز فرستاد. ابش خاتون محضرهای ساختگی را که تهیه دیده بود جهت ارغون خان فرستاد ولی این اقدام نیز آتش غضب ایلخان را نشاناند بلکه مأمورینی به تحقیق قضیه و جمع بقایای مالیاتی فارس به آن سرزمین روانه داشت.^۲ مأمورین به جمع آوری بقایا پرداختند ولی نسبت به ابش خاتون جانب احترام را رعایت می‌کردند تا آن که مأمورینی دیگر از جانب ایلخان رسیدند حامل حکمی اکید در فرستادن ابش. سرانجام فرستادگان ارغون، ابش را مجبور کردند که شیراز را ترک

(۱) تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۱.

(۲) ر.ک: همان، صص ۱۲۶ - ۱۲۱ و تاریخ مغول، صص ۳۹۵ - ۳۹۴.

نماید. او را با نیايش به تبریز برده و در دربار ایلخان آنها را محاکمه نمودند و به پرداخت جریمه‌ای سنگین محکوم کردند.^۱

پس حکم شد که اتابک و موافقان او پنجاه تومان (یعنی پانصد هزار دینار) مال در عوض قروض سید به اولاد او رسانند و بیست تومان (یعنی دو صد هزار دینار) به ایتم سید جمال الدین ابرار سید پردازند.^۲

چون یک سال و چند ماه گذشت اتابک ایش بیمار شد و یکک یا دو هفته بعد (در ۶۸۵ هـ. ق) درگذشت. دبا آن که زنی مؤمن و داندگزر بوده، او را به رسم مغول در چرنداب تبریز دفن کردند و ظرف‌های زر و سیم پر از شراب با او به خاک سپردند. بدین ترتیب آخرین بازماندهٔ لتابکان سلغوری فارس از میان رفت. مدت سلطنت او بیست و دو سال بود. چون خبر مرگ او به شیراز رسید مردم شیون بر آوردند و سیاه پوشیدند و سه روز برای او در مساجد و محافل عزاداشتند. وصاف در مرثیه‌ای شعری گفته که آن را در اثر خویش نقل کرده است.^۳

به نقل و صاف، ایش خاتون وصیت کرده بود تا املاک او را به چهار قسمت کنند. دو قسم از آن نصیب دختران شاهزاده کوردو چین و الغانجی، و قسمی حصهٔ مالیک و آزاد شدگان، و قسمی از آن شاهزاد طایجو پسر منکو تیمور. و صد هزار دینار واجب که در عهد صاین اجن (یعنی هلاکو خان) از املاک حومه و سدس اریاب به نام او موسوم شده بود میان وارثان تقسیم گردد. بعد از اندکی دولتخانهٔ اتابکی رو به انحطاط نهاد و از آیین سلطنت همین آوای کوس میان تھی بر رسم نوبت باقی ماند.^۴

ایش خاتون در ایام پادشاهی خود در کوی طناب باقان شیراز مدرسه‌ای طرح انداخته به

(۱) تحریر تاریخ و صاف، صص ۱۲۰ - ۱۲۱. شیراز نامه، ص ۹۶.

(۲) تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۶.

(۳) همان صص ۱۲۷ - ۱۲۶. نیز ر. کت: تاریخ گزیده، ص ۵۰۷. آثار الملوک، ص ۱۳۵. شیراز نامه، ص ۹۶.

(۴) تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۷.

اتمام رسانید^۱. پس از چندی از به خاک سپردن ابش خاتون در محله چرنداب تبریز، به دستور دخترش کوردوجین، جسد او را به شیراز آوردند و در مکانی که به نام ابش خاتون معروف شد دفن نمودند^۲ و مقبره‌ای در آنجا بنا نهادند و باغ و متعلقات دیگری هم گرد آن ترتیب دادند که اکنون از کلیه آن آثار بنای نیمه ویران مختصر کنونی به جای مانده است. بنای فعلی مشتمل بر قسمتی از بنای آجری قدیمی به صورت مستطیل است که درون آن مقبره واقع شده شاه نشین‌های شمالی و شرقی و غربی تا حدی نمودار مانده سقف آن فرو ریخته است و دیوار آجری با ازاره سنگی و قسمت‌هایی از کتیبه معرق کاشیکاری که از آثار عهد صفوی در بنای مزبور می‌باشد در خارج آن باقی مانده است. قسمت‌هایی از کاشیکاری ازاره داخل بنا هم در موزه پارس نگهداری می‌شود. ^۳خواه‌های ابش خاتون در تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۵۰ خیل شماره ۷۶ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. این بنای نیمه ویران در شهر شیراز مجاور محل معروف به دروازه قصابخانه قرار دارد که روزگاری بنای بلند و مجللی بوده بر اثر عدم استحکام بنا و به کار بردن چوب‌های زیاد در آن و زلزله‌های متعدد شیراز منهدم گردیده. اما با تعمیراتی که اداره فرهنگ شیراز در آن به عمل آورد محفوظ مانده است^۳.

ایچه

دختر جاقاگامبو یا جاکمبو برادر اونگ خان کارائیت که چنگیزخان مغول او را برای خود

(۱) مآثرالملوک، ص ۱۳۵.

(۲) فصیح خوانی نوشته است که وفات ابش خاتون در تبریز (سال ۶۸۵) و او را به شیراز برده در مدرسه عضدیه که مادرش به نام برادرش ساخته بود دفن کردند و مدت حکومت او بیست و دو سال بود و شهزاده کوردوجین بنت منکوتیموراغول بن هلاکو خان وارث او شده (مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۳۵۷).

(۳) ر. ک: محمد تقی مصطفوی، اقلیم پارس، چاپ دوم، تهران: نشر اشاره، ۱۳۷۵، صص ۶۹ - ۶۸.

خواستگاری کرد و دختر دیگرش به نام سرفوقتی بیگی را برای پسرش تولوی خواست!

ادالون قوجین ← هوآلون.

ارجمند بانو بیگم

ارجمند بانو ملقب به ممتاز محل و ممتازالزمانی محبوبترین همسر شاه جهان (۱۰۶۸ - ۱۰۳۷ ق)، پادشاه تیموری هند بود. وی دختر میرزا ابوالحسن آصف خان و نوه خواجه غیاث الدین محمد بود. پدر بزرگش پادشاه سلطنت شاه طهماسب اول صفوی، وزیر یزد و اصفهان بود، اما پس از درگذشت شاه طهماسب (۹۸۴ ق)، به همراه خانواده خود ایران را ترک کرد و رهسپار هند شد. وی در دربار اکبر شاه (۱۰۱۶ - ۹۶۳ ق) پادشاه مغولی هند به مقام وزارت عظمی رسید و لقب اعتماد الدوله یافت. آصف خان نیز به دلیل کاردانی و لیاقت شخصی خود و پدرش و نیز ازدواج خواهرش نورجهان با جهانگیر (۱۰۳۷ - ۱۰۱۴ ق)، پادشاه مغولی هند، نفوذ و مقام بالایی در دربار پادشاه هند به دست آورد. چند ماه پس از ازدواج جهانگیر با نورجهان، شاه جهان نیز ارجمند بانو، دختر آصف خان را که از زیبایی فوق العاده و حسن خلق برخوردار بود به ازدواج خود درآورد (۱۰۲۱ ق). ارجمند بانو که بیست سال بیشتر نداشت مورد علاقه فراوان همسرش بود و از آن پس در سفر و حضر همراه او گردید. وی از سوی همسرش ملقب به ممتاز محل و ممتازالزمانی شد.

ارجمند بانو بیست سال با شاه جهان زندگی کرد و هنگامی که فرزند چهاردهم خود را که گوهر آرا نام گرفت - در برهانپور به دنیا آورد، خود از درد شدید زایمان درگذشت. شدت اندوه شاه جهان از مرگ همسر محبوبش به اندازه‌ای بود که پس از چندی موی سر و صورتش سفید گردید و تا مدتی در مجلس جشن و شادی حاضر نمی‌شد. شاعران نیز قصاید بسیار در

رئای ملکه سرودند. شاه جهان تصمیم گرفت برای ملکه محبوب خود چنان مقبره‌ای بسازد که در جهان بی نظیر باشد و یادگار عشق او را تا ابد بر صفحه روزگار جاودان سازد. به دستور او در آگره - که قبل از بنای ارگ شاه جهان آباد در دهلی، پایتخت بود - زمین وسیع و با صفایی را در کنار رود جمنا برای مقبره ارجمند بانو خریداری کردند و تابوت ملکه را روز جمعه هفدهم جمادی الاول ۱۰۴۱ ق (که در باغ دین آباد در حومه برهانپور موقتاً به امانت گذاشته بودند) به همراهی فرزندش شاه شجاع و تنی چند از بزرگان کشور به آگره حمل کردند. تابوت را موقتاً در جایی امانت گذاشتند و بعد از اتمام مقبره فعلی آن را در آرامگاه ابدیش دفن کردند. هزینه ساختمان تاج محل را به اختلاف بین پنج تا سیزده میلیون و هفتصد هزار، یاسی و یک میلیون و هفتصد هزار روپه نوشته‌اند. بیست هزار کارگر و استادکار، معمار، سنگ تراش، نقاش، فلزکار و جواهر تراش مدت بیست و دو سال بدون وقفه کار کردند تا ساختمان کنونی تکمیل شد. برای اخذ تصمیم درباره نقشه آرامگاه که طرح مقدماتی آن را خود شاه جهان تنظیم کرده بود، شورایی از مهندسان عالی مقام ایرانی و هندی تشکیل شد و بالاخره نقشه کاملی که استاد عیسی شیرازی (از ترکان شیراز) رسم کرده بود مورد تصویب قرار گرفت و معماری مقبره را نیز خود او عهده دار گردید. به اتفاق نظر معماران و هنرشناسان مقبره ممتاز محل که بعداً به تاج محل معروف شد، زیباترین و گرانبهارترین مقبره روی زمین است.^۱

ارجوان

ام ولد موسوم به ارجوان مادر خلیفه المقتدی بامرالله عباسی و کنیزکی از ارمنستان بود. ارجوان دوران خلافت المقتدی و پس از او خلافت پسرش المستظهر و خلافت پسر پسرش المسترشد را نیز درک کرد.^۲ آنگاه که ابوالعباس القائم بالله وفات کرد چون او را پسری دیگر

(۱) مقاله تاج محل در: دایرة المعارف تشیع، ج ۴، صص ۱۸ - ۱۶. شاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی،

(۲) ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، ص ۲۷۲.

صص ۱۳-۱۲.

نبرد تا وارث تاج و تخت سلاله عباسی شود بسیار اندوهناک بود. این کنیزک در این وقت گفت که از ابوالعباس حامله است. شش ماه پس از آن پسرى آورد که او را به لقب المقتدى بالله ولایت عهد دادند. لقب این کنیزک قره العین بود^۱. مهمانسرای ارجونیه در درب زانخی بغداد متعلق به وی بود^۲.

ارسلان خاتون

دختر داود جفرى بيك (برادر طغرل بيك) و عمه سلطان ملكشاه سلجوقى، وی ابتدا در نکاح قائم بامرالله خلیفه عباسی بود. با این خواستگاری که در سال ۴۴۸ هـ. ق. انجام شد، دو خاندان عباسی و سلجوقی به یکدیگر نزدیک شدند و نفوذ سلجوقیان در عراق پایدار گردید^۳. چون امیر علی بن امیر فرامرز بن علاء الدوله کاگوبه بعد از پدر به حکومت یزد و توابع رسید در سال ۴۶۹، ارسلان خاتون را خواستگاری نموده و با وی ازدواج کرد. امیر علی در جنگی که در سال ۴۰۸ میان تشش و برکیارق واقع شد، همراه تشش بود به قتل رسید. پس از وی، پسرش امیر علاء الدوله فرامرز به حکومت رسید.

ارسلان خاتون مادر امیر علی بغایت فاضله و فیلسوف بود. چون «نتیجه التوحید» و غیره مؤلفات نفیسه داشت. او در قزوین کاریزی احداث کرد^۴.

ارمنی خاتون

از قوم قشقرات، از زنان احمد تکودار مغول و مادر سه تا از دختران وی به نام کونجک و

(۱) قاموس الاعلام ترکی. به نقل از لغت نامه دهخدا.

(۲) کامل ابن اثیر، ج ۱۹، ص ۳۴.

(۳) سهیل طغوش، دولت عباسیان، ترجمه حجت الله جودکی، ص ۲۲۰.

(۴) تاریخ جهان آراء، ص ۸۲.

چیچک و ماینو. کونجک را به امیر ایرنجین پسر ساروجه به زنی دادند، چیچاک را به توراجو پسر دربای دادند که امیر دیار بکر بود و ماینو را به حندان پسر کرای باورجی دادند. احمد تکودار از ارمنی خاتون دو پسر نیز داشت به نام‌های قیلابچی و ارسلانچی^۱.

اروق سلطان ← شاه سرای بیگم.

اروی سلطان خانیم خواهر ویس خان از خوانین ماوراءالنهر که او را به امیر سید علی نبیره امیر خدای داد مغول به زنی داد^۲.

اغلان پاشا خانم

دختر شاهزاده سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا بود. بهرام میرزا فرزند شاه اسماعیل و برادر شاه طهماسب بود. اغلان پاشا خانم در سن شش هفت سالگی همراه برادرش محمد حسین میرزا در سال ۹۸۴، از طرف پدر به درگاه شاه طهماسب فرستاده شدند تا فاطمه سلطان خانم دختر طهماسب را که نامزد سلطان حسین میرزا بود برداشته و به قندهار ببرند. اما به سبب مرگ شاه طهماسب این کار متوقف شد^۳.

به نظر می‌رسد که اغلان پاشا در قزوین در حرم ماندگار شده و پدرش را نیز در همان ایام از دست داده باشد (احتمالاً در قتل عام شاه اسماعیل ثانی کشته شده باشد). زیرا قاضی احمد قمی در حوادث سال ۹۸۸ می‌آورد که روز چهارشنبه دوم شهر جمادی الاول، اغلان پاشا خانم دختر مرحومی سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که به دستور شاهزادگان و دختران در

(۱) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۸۳ و ۷۸۴. تاریخ بناکمی، ص ۴۳۸.

(۲) تاریخ الفی، ص ۲۶۶. (۳) خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۳۲.

حرم محترم می‌بود جهت نواب شاهزاده سلطان حمزه میرزا عقد بستند.^۱ چند سال پس از این عقد، در سال ۹۹۲، در فصل بهار شاه محمد خدابنده تصمیم گرفت که اغلان پاشا خانم را به ازدواج حمزه میرزا درآورد. از این رو در میدان اسب که متصل به دولتخانه شاهی بود جشن پادشاهانه و بزم خسروانه ترتیب داد. بنا به فرمان او «فراشان چابک دست، قبه بارگاه را به اوج مهر و ماه برافراشتند. شاه عالم پناه در بارگاه قرار گرفته، مطربان خوش آواز و خنیاگران چنگ نواز در آن بزمگاه نوای خسروانی و صوت داودی و لحن باریدی ادا کرده» و مجلس عروسی باشکوهی برگزار گردید و مراسم زفاف در شب پنجشنبه شهر جمادی الاول همان سال واقع شد. «چند روز در آن میدان عالم افروز، شاه کامیاب با امرای مستطاب و اکابر و اعیان و اصحاب به مراسم تطوی و عروسی اشتغال نموده داد عیش و خوشحالی را دادند»^۲. با فوت حمزه میرزا، این زن بدون شوهر ماند تا این که شاه عباس به سلطنت رسید. او تصمیم گرفت بعضی از دختران شاهزادگان را به عقد ازدواج خود درآورد از جمله آنها اغلان پاشا خانم زوجه حمزه میرزا برادر خود بود که در سیزدهم ذیحجه سال ۹۹۶ نواب صدارت پناه و مشایخ و علما و قضات در مجلس بهشت آیین حاضر شده، مجلس عقد منعقد گشت و چند روز که از آن گذشت زفاف واقع شد.^۳ پس از آن دختر بزرگ سلطان مصطفی میرزا را به عقد نکاح خود درآورد و مجلس جشن بزرگی در باغ سعادت آباد برپا کرده به عیش و عشرت پرداختند.^۴

اغول غایمش خاتون

اغول غایمش، از خاتونان حرم گیوک خان بود و «خواجه» و «ناقو» دو پسر وی بودند.

(۲) همان، ص ۷۶۰.

(۱) همان، ص ۷۱۱.

(۴) همان، ص ۸۷۱.

(۳) همان، ص ۸۷۰.

وقتی گیوک خان گرفتار مرگ شد، اغول غایمش خاتون^۱، برای ابلاغ این واقعه ایلچجانی را نزد «سرقویتی یکی» و «باتو» گسیل کرد، و پس از مشاوره با نزدیکان در این مطلب که به اردوی قاآن برود یا به سوی «فوناق» و ایبیل - که اردوی قدیم کیوک خان بود - به دلخواه سوی ایبیل حرکت کرد. سرقویتی یکی بنا بر رسم، جهت تسلی خاطر، به باتو جامه و بفتاح فرستاد و باتو نیز به همان روش دلجویی متقابل را انجام داد و به وعده‌های نیکو بشارت نمود. در ضمن گفت: اغول غایمش اوضاع مملکت را سست نگیرد و بر سر رجال دولت وانگدارد و شخصاً در این مورد همت ورزد. باتو به دلیل لاغری ستوران در «الاقماق» ماندگار شد و به تمام اولاد و امرا آگهی دادند که در آن مکان گرد آیند و راجع به واگذاری خانیت به هر شخصی که صلاح می‌دانند به مشورت نشینند تا امور مملکت از روش عادی خارج نگردد و خللی به وجود نیاید. بعلاوه درخواست شد خواجه و ناگو نیز حاضر شوند و قداق نیز در خدمت آنان یابید. خواجه و ناگو متوجه خدمت باتو در الاقماق شدند. قداق از آنجا که مقامی بزرگ یافته بود... بیماری را بهانه کرده و گوش به احضار نمی‌داد. اغول غایمش و پسران نیز به رفتن وی راضی نشدند و او را ترک نمودند. خواجه و ناگو پس از رسیدن به الاقماق، بیش از دو روز نماندند و پیش از فرا رسیدن دیگر شاهزادگان، رفتند و سردار تیمور را به عنوان نماینده خویش باقی گذاشتند تا هر تصمیمی که شاهزادگان می‌گیرند مطابق نظر آنان رأی دهد. زمانی که شاهزادگان متفقاً به جلوس منکوقاآن رأی دادند، تیمور نیز برای اظهار تمایل دستخط داد. شاهزادگان و باتو، متفقاً تا انعقاد قوریلتهای جدید، حکمرانی مملکت را در قبضه اغول غایمش و پسرانش، خواجه و ناگو گذاردند. جهت اعلام این خبر ایلچجانی نزد آنان فرستادند و گفتند: چون جیتای از زمان قدیم محل اعتماد بوده و مشکلات را تدبیر می‌کرده است، تا تعیین خان، مسؤولیت‌های خانی و اداره امور را بر عهده گیرد و برلیغ صادر کند. سپس شاهزادگان تا ترتیب شرکت در قوریلتهای هر یک به اردوهای خود بازگشتند. تیمور هم

(۱) در تاریخ بناکی، ص ۳۹۳ نام او، قیمش خاتون آمده است.

به خدمت خواجه و ناقو برگشت و جریان توافق شاهزادگان را نسبت به جلوس منکوقاآن گزارش داد... رفته رفته اوضاع مملکت نامساعد شد. کار کشور منحصر شده بود به تجارت، فرستادن ایلچیان و مأمورین اخذ مالیات به شهرها و نواحی. تازه وضع ارسال ایلچیان و مأمورین وصول مالیات نیز نامرتب شده بود. بیشتر اوقات غایمش، صرف خلوت با قامان بود و با اباطیل و خرافات آنان دلمشغول می‌شد. خواجه و ناقو هم، جدا از یکدیگر و بر خلاف مادر، دو بارگاه مستقل ترتیب داده بودند. عملاً در یک مقام سه حاکم نشسته بود. از اطراف نیز هر شاهزاده‌ای بر مراد دل خویش سزداها می‌کردند و بزرگان و ریش سفیدان هر قومی بر اساس هوای نفس به سویی متعلق و متمایل می‌شدند.

بدین سان امور کشور از دست غایمش و پسرانش به سبب دشمنی با یکدیگر و با خویشان بزرگتر، از مدار اصلی خارج شد. آراء و تدابیر از راه راست بیرون رفت. امیر جینقای از کار عاجز و سرگردان گردید. چرا که پند و سخن او در گوش ایشان نمی‌رفت. پسران از روی کودکی، به رأی خود مستبد شدند و غایمش نیز، بنا بر هوس باطنی، به مانعی در راه عمل نیک اندیشان تبدیل گردید. در همین رابطه، از هر جا ایلچسانی به سوی باتو می‌فرستادند و اعلام می‌کردند که دیگر به خانی رضایتی نداریم و در هیچ زمانی بدان موافقت، صبر و تحمل نخواهیم کرد. ارسال این نوع پیام‌ها اکثراً به پشتگرمی و موافقت «یسو» انجام می‌گرفت. بارها از سوی قوم و خویش مشفق، به «یکی» و باتو پیام نصیحت آمیز فرستادند که باید قوریلتهای را تشکیل داد. تا بار دیگر تمام برادران بزرگ و کوچک جمع شوند و به کنکاش و مشورت نشینند... هر قدر که از اطراف ایلچسانی برای تسریع برگزاری قوریلتهای می‌رسید، به همان مقدار آنان تعلل بیشتری می‌کردند. حال آن که پست پرده جهت مخالفت راهی می‌جستند. تا از سوی شاهزادگانی که در خدمت حضرت جمع بودند، ایلچی رسید. ناقو روانه شد و به دنبال وی خواجه، سپس غایمش آمدند!

(۱) تاریخ جهانگشای، ج ۱، صص ۱۴۲-۱۴۱. تحریری نواز تاریخ جهانگشای جوینی، صص ۱۴۲-۱۴۱.

(ادامه‌ی پاورقی در صفحه‌ی بعد)

... سرانجام منکوقاآن به سلطنت جلوس کرد و گروهی که قصد توطئه علیه او را داشتند دستگیر و به مجازات رسیدند. اغول غایمش و پسرانش نیز با همه تعلل و تأخیر به خدمت منکوقاآن رسیدند. غایمش خاتون را همراه مادر سیرامون یعنی قداقاج به اردوی بیکی فرستادند. پس از اعتراف پسران او و اقرارشان بر ارتکاب فتنه و به دنبال جلسات متعدد و دادگاه، پادشاه کار خویش را دریافت داشتند... با این مقدمات منکوقاآن دستور داد سیرامون همراه قبا اغول و ناقو با جفانویین و یسنوقا به سوی ولایات متفاوت «منزی» به طور پراکنده بروند. خواجه را نیز به خاطر رعایت جانب خاتون وی، از لشکر معاف کرد و مکان اقامت او را در مرز سولنکای که نزدیک قراقروم است تعیین کرد!

الو خانم

دختر سلطان حیدر، خواهر شاه اسماعیل اول و عمه شاه طهماسب صفوی بود. شاه طهماسب او را (که تنها بازمانده حیدر در آن زمان بود) همراه با خدیجه سلطان خانم زن القاص میرزا با جمعی از ریش سفیدان و ایشیک آقاسیان دربار به همراهی گوهر سلطان خانم دختر خود که عروس ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا پسر برادرش بهرام میرزا شده بود، روانه مشهد مقدس نمود. و در نزدیکی های مشهد مقدس، شاهزاده با امرای تاین و سادات و موالی و اعیان مشهد، به استقبال عروس و همراهان آمد و آنها را بیرون دروازه سراب به باغ شاهی

(ادامه‌ی پاورقی از صفحه‌ی قبل)

رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ج ۱، صص ۵۷۲ - ۵۸۶ - ۵۸۱. تاریخ بناکتی، صص ۴۰۲ - ۴۰۱.

(۱) تاریخ جهانگشای، ج ۳، صص ۲۶ - ۷. تحریری نو از تاریخ جهانگشای، ص ۳۱۶ و تفصیل آن در صفحات ۳۲۰ - ۳۰۰. ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، صص ۳۵۶ و ۳۶۲ - ۳۶۰. جامع‌التواریخ، ج ۱، صص ۵۹۴ - ۵۸۶. تاریخ بناکتی، صص ۴۰۳ - ۴۰۲.

برده و جشن عروسی باشکوهی برپا کرده که سه چهار ماه ادامه داشت. پس از پایان مراسم، الوخانم تصمیم گرفت که بازگردد. ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا (داماد) و شاهزاده گوهر سلطان خانم (عروس) او را تا کتل نیشابور بدرقه کردند و او به سوی دارالسلطنه قزوین عزیمت کرد.^۱

الوس آغا

دختر خواجه بیگ و همسر عمر شیخ بن سلطان ابوسعید تیموری.^۲

امید

زن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید تیموری، که از مردم اندلجان بود و برای او پسری به نام سلطان ناصر میرزا و دخترانی به نام مهربانو بیگم و شهربانو بیگم به دنیا آورد.^۳

امیرستی خاتون ← سیتی خاتون.

امینه اقدس

نامش زبیده خانم گروسی از نژاد کرد و یکی از همسران صیغه‌ای ناصرالدین شاه بود. با آنکه از زیبایی بهره چندانی نداشت اما با لطایف الحیل شاه را چنان مجذوب خود کرده بود که محسود درباریان شد. خاصه آنکه ملیجک، کودکی که به شدت مورد علاقه شاه بود، برادرزاده او بود و از این طریق می‌توانست بر شاه نفوذ داشته باشد. امین الدوله از رجال این دوره می‌نویسد:

(۱) خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۴۱۷-۴۱۶. (۲) حیب السیر، ج ۴، ص ۱۰۰.

(۳) ر.ک: حیب السیر، ج ۴، ص ۱۰۰. احسن التواریخ (۱)، ص ۶۴۰.

در حرم پادشاهی زبیده خانم گروسی رئیس قهوه خانه و متصدی خدمات شخصی و مخصوص ناصرالدین شاه شد و چندان توجه شاه را به خود جلب کرد که با پستی رتبه و سمت کنیزی با اینکه در عداد جواری شاه نبود با خواتین بزرگ و محترم حرم دم از برابری می زد، بلکه بر همه برتری می جست. در مکر و حيله و چاچول دروغ جادویی، دستان خدعه و چاپلوسی نادرهٔ زمان و مادر شیطان بود. مزاج شاه را به خوبی می شناخت... شاه را مهر زبیده خانم گروسی که امینه اقدس لقب یافته بود از توجه و تقدیر به اولاد خود منصرف و سرگرم برادرزاده مکروه و مهترع او کرد و بود...^۱

شاه به وی اعتماد کامل داشت و جواهرات مخصوص، سکه های اهدایی و صندوقخانه سلطنتی را به او سپرده بود، تربیت کنیزان و نگهداری زنان تازه وارد به حرم سلطنتی و نگهداری خزانهٔ شاهی به عهدهٔ او بود. امینه اقدس مورد اعتماد مهد علیا مادر شاه نیز بود و در عزل و قتل امیرکبیر با وی همکاری داشت. در اواخر عمر دچار آب مروارید شد. به دستور شاه با عده ای خدمتکار و پرستار برای معالجه به وین پایتخت اتریش اعزام شد. این اولین بار بود که زنی از حرمسرای قاجار به خارج می رفت، معالجات مؤثر واقع نشد و به ایران برگشت، مدتی بعد سکنه کرده، فلج شد و چندی پس از آن درگذشت.^۲

انیس الدوله

نامش فاطمه و دختر نورمحمد گرجی و از زنان کاردان و نیکوکار و متدین عصر قاجار، همسر ناصرالدین شاه بود. خاندان او در دورهٔ صفویه از گرجستان به مازندران کوچانده شده بودند. وی در کودکی پدرش را از دست داد و تحت سرپرستی عمه اش قرار گرفت و توسط او به اندرونی ناصرالدین شاه راه یافت و در خدمت جیران خانم فروغ السلطنه همسر سوگلی شاه

۱) خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵، ص ۸۸.

۲) زن در تاریخ معاصر ایران، ص ۲۴۲.

قرار گرفت. پس از مرگ جیران، شاه او را صیغه کرد (۱۲۷۶ق) و به جهت لیاقت، کفایت، کاردانی و آداب‌دانی مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفت و صاحب نفوذ شد به نحوی که پس از مرگ مهد علیا مادر شاه، کارگزاران حکومتی و سفرای خارجی را به حضور می‌پذیرفت. شاه خیلی از او ملاحظه داشت حتی چند بار خواست او را به عقد دائم درآورد ولی او نپذیرفت. انیس الدوله در اندرون، دستگاه عظیم جداگانه، آشپزخانه‌ای مخصوص و موجب معنی داشت. در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا انیس الدوله به همراه یکی دیگر از زنان همراه شاه بود، اما در میانه راه او را به تهران بازگرداندند. ناصرالدین شاه به او علاقه زیادی داشت و او نیز به شاه مهر می‌ورزید. گویند پس از مرگ ناصرالدین شاه او بسیار غمگین و افسرده بود. معروف است که در فضیله قیام تنباکو به رهبری مرجع تقلید وقت مرحوم آیت‌الله میرزای شیرازی، وقتی شاه قلیان درخواست کرده بود، انیس الدوله گفته بود حرام است و در پاسخ شاه که پرسید: چه کسی حرام کرده؟ گفت: همان کسی که مرا به تو حلال کرده است.

انیس الدوله به اهل بیت پیامبر (ص) محبت زیاد داشت اموال فراوانی وقف ائمه نمود که از آن جمله است: تاج الماس، هدیه به آستان امیرالمؤمنین (ع) در نجف اشرف، ضریح نقره‌ای برای شهدای کربلا، پرده مروارید دوزی هدیه به آستان امام حسین (ع)، نیم تاج الماس هدیه به آستان امام رضا (ع)، تعمیر درب نقره‌ای طلاکوب مسجد گوهر شاد، وقف ده باب مغازه برای روضه‌خوانی امام رضا (ع)، وقف کاشانک برای شاهزاده حسین در روستای امامه، بنای یک پل در ناصرآباد لواسان، چاپ و توزیع رایگان ناسخ التوازیخ جلد مربوط به زندگی حضرت زهرا (ع)، چاپ رساله عملیه فارسی زینة العباد متعلق به شیخ زین العابدین مازندرانی حائری و آثار و اقدامات نیکوکارانه دیگر.

انیس الدوله در تهران درگذشت اما جسدش را به نجف اشرف منتقل کرده و در ایوان صحن امیرالمؤمنین در مقبره مخصوص زنان ناصرالدین شاه دفن کردند.^۱

(۱) اعیان‌الشیعه، ج ۳، ص ۵۰۷. تذکرة الخواتین، ص ۵۷. خیرات حسان، صص ۶۹-۶۸. دایرة المعارف

اوبه جراحه

زنی بود از طایفه ذوالقدر که پشه‌اش زخم بندی و جراحی بود. خانه او در محله روملوی اردبیل قرار داشت. پس از این که اسماعیل فرزند حیدر مدت یک ماه در خانه زنی موسوم به خانجان مخفی بود، عمه اسماعیل موسوم به پاشا خاتون ترتیب انتقال او را به خانه اوبه داد. اما از آنجا که به دلیل اصرار و ابرام بیش از حد رستم در نابود کردن اسماعیل و برادرش ابراهیم، این ناحیه شهر نیز توسط ترکمن‌ها مورد جستجو قرار گرفت اوبه، اسماعیل را به مسجد جمعه که در اردبیل در موضع مرتفعی قرار داشت برد. در آنجا این زن در مقبره‌ای به حراست اسماعیل پرداخت و ضمناً به مادر اسماعیل نیز پیامی فرستاد و او را از زنده بودن اسماعیل مطلع کرد. اوبه در آنجا از طریق تماس با صوفیان هواخواه اسماعیل ترتیب خروج اسماعیل را از مسجد و انتقال او را به نقطه‌ای امن داد که سرانجام به منطقه گیلان برده شد.

اما اوبه زخم بند به دستور اوبه سلطان در اردبیل توقیف شد. چندان او را شکنجه کردند تا این زن ناگزیر به اعتراف موقوف شد. رستم میرزا آق قویونلو از این گزارش چندان به خشم آمد که دستور داد زن بیچاره را در تیریز در بازار به ضرب خنجر بکشند^۱. بدین ترتیب یکی از زنان هواخواه شیوخ صفوی برای حفظ جان شیخ زاده، جان خود را فدا کرد.

اورغنه خاتون

از زنان جفتای بن هلاکو بود. مبارکشاه از وی متولد شد. چون قراهاکونماند الغو پسر

(ادامه‌ی پاورقی از صفحه قبل)

تشیع، ج ۲، صص ۵۹۱-۵۹۰. ریاحین الشریعه، ج ۴، صص ۴۵۸-۴۵۷. شاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، ص ۲۴. زن در تاریخ معاصر ایران، ج ۱، صص ۲۰۱-۲۰۰.

(۱) حسن بیگ روملو، احسن التواریخ (۲)، تصحیح عبدالحسین نوایی، صص ۱۹-۱۴. محمد یوسف واله اصفهانی، خلدبرین، به کوشش میرهاشم محدث، صص ۶۹-۶۸ و ۷۳. والتر هیتس، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، صص ۱۲۲-۱۲۱ و ۱۲۴.

بایدار که عم زاده او بود به حکم یرلیخ اریق بوکاء، پادشاه اولوس جغتای شد و اورغنه خاتون را بخواست، اما او بعد از مدتی نماند و مبارکشاه به جای پدر نشست.^۱

اورغوناق

دختر بزرگ جو مقور پسر هلاکو خان مغول از تولون خاتون تولد یافت و او را به شادی گورکان پسر سونجاق به زنی دادند. از او پسری حبش نام و دو دختر یکی کونجشکاب نام که خاتون غازان خان بود و دیگری طوقجاق از قومایی متولد شد به نام ایل قتلغ. او را احمد به زنی گرفت.^۲

پیشکش سدر اع. ز. ۱۱۱ به تبرستان
www.tabarestan.info

اوروک خاتون

دختر ساروجه خواهر امیر ایرنجین از قوم کرائیت و از زنان ارغون خان بن اباقاخان بن هلاکو خان مغول. او مادر سه تا از دختران ارغون بود به نام‌های: اولجتای (اولجای) که در اول نامزد قونجو قتل بود و بعد از آن به آق بوقا دادند، اولجای تمور که او را به توکال دادند و بعد از او به امیر قتلغ شاه، قتلغ تمور که بدون شوهر وفات یافت. دو تا از پسران ارغون به نام‌های ییسو تمور و خربنده از اوروک خاتون می‌باشند. ارغون زنان دیگری نیز داشت به نام‌های: بولوغان (بلغان) که خاتون بزرگ بود و قبلاً همسر پدرش اباقاخان بود. دلانجی دختر ارغون از این زن بود. سلجوق خاتون دختر سلطان رکن‌الدین روم، بلغان خاتون دختر اریمان پسر اتابای نویان، قتلغ (فونلوق - قویدون) خاتون دختر تنکیز گورکان که ختای اغول پسر ارغون از وی بود، لجتای (اولجتای) خاتون دختر سولامیش از تودا کالج.

قوماهای او نیز عبارت بودند از: تودای خاتون، قلتاق ایگاچی، قوتی دختر قتلغ بوقا، و

ارکه ایگاجی. غازان پسر ارغون از قنات ایگاجی بود.^۱

اورون سلطان ← فیروزه بیگم.

اولجا خاتون

دختر کلمیش آقا خواهر منکوخان که خاتون سالجیدای گورکان بود. از او توفتای متولد شد که پادشاه شد.^۲

اولجای ترکان آغا

از زنان تیمور که نواده امیر قرغن، فرمانروای ماوراءالنهر بود. او در میان دیگر زنان تیمور موقعیت ویژه‌ای داشته و دارای مقام خاتون اول بوده است. اگر تیمور و اجداد او در ماوراءالنهر افرادی سرشناس و مهم نبودند هرگز امیر قرغن نواده خود را به عقد فرزند طراغای یعنی تیمور در نمی‌آورد.^۳ تیمور پس از این که با نمایندگان خان و الیاس خواجه حاکم ماوراءالنهر قطع رابطه کرد و با امیر حسین قرغنی پادشاه بلخ و قندوز و کابل دوست و یاور شد، خواهر او اولجای ترکان را به زوجیت خود درآورد. برخی مورخان نوشته‌اند که او از این تاریخ به بعد به تیمور گورکان یعنی تیمور داماد، مشهور شد.^۴ بعضی نیز معتقدند که

۱) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۸۰۶. تاریخ بناکتی، ص ۳۴۱.

۲) تاریخ بناکتی، ص ۳۹۶.

۳) حسین میرجعفری، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۹، ص ۱۱.

۴) لب التواریخ قزوینی، ص ۳۰۴. ابن عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۷. عباس اقبال، ظهور تیمور،

ص ۲۳ و همو، تاریخ مفصل ایران، ص ۶۲۴.

چون تیمور بعدها دختر تغلق تیمور را به عقد خود در آورد لقب گورکان (یعنی داماد) از آن وقت بر نام او اضافه شده.^۱ به نقلی پس از ازدواج تیمور با سرای ملکه خاتون از دختران غازان، او لقب گورکان به خود بست.^۲

به نوشته ابن عربشاه «چون تیمور بر ممالک ماوراءالنهر دست یافت و سرآمد همگان گردید دختران پادشاهان را به همسری گرفت و لقب گورکان که در لغت مغول به معنی داماد است بر القاب وی افزوده شد، زیرا داماد ملوک و همواره با خاندان پادشاهان در سلوک بوده است.»^۳

تیمور با بستن این پیوند زناشویی با امیر حسین، اتحاد خود را با وی محکم تر کرد. او بعدها با اعتبار اجتماعی روزافزونی که از این ازدواج به دست آورده بود، پیوندهای زناشویی دیگری با اشراف آسیای میانه برقرار کرد.^۴

به تدریج رابطه دوستی تیمور با امیرحسین تیره شد و در همین ایام اولجای ترکان آغاکه خواهر امیرحسین بود، درگذشت و بدین ترتیب رشته خویشاوندی سببی که این دو امیر را به یکدیگر متصل می ساخت پاره شد و دشمنی میان آن دو بالا گرفت. در نتیجه در سال ۷۶۷ تیمور سپاهی را مأمور سرکوبی امیر حسین ساخت.^۵

با اینکه تیمور پس از دستگیری امیرحسین به او امان داد ولی با اشاره او یکی از شاهزادگان محلی به انتقام قتل برادرش که پیشتر به دست امیرحسین به وقوع پیوسته بود، او را به قتل رسانید، لذا حکومت ماوراءالنهر در دستهای تیمور قرار گرفت.^۶

(۱) تاریخ ایران، دوره تیموریان، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، ص ۵۴.

(۲) همان، ص ۵۵. (۳) زندگی شگفت آور تیمور، ص ۸.

(۴) تاریخ ایران دوره تیموریان، ص ۵۴.

(۵) ر.ک: زندگی شگفت آور تیمور، ص ۷. لب‌التراریخ، ص ۳۰۵. تاریخ... تیموریان و ترکمانان، ص ۱۶.

(۶) تفصیل آن در مطلع سعدین و مجمع بحرین، عبدالرزاق سمرقندی، صص ۴۳۱ - ۴۲۳.

اولجای خاتون

از همسران هلاکو خان مغول دختر بورالچی گورکان از قوم اویرات. او را در مغولستان به ازدواج خویش در آورده بود. این زن مسیحی متعصبی بود و در راه ترویج مسیحیت در ایران کوشش می‌کرد. پسر یازدهم هلاکو خان به نام منککوتیمور از او تولد یافت.^۱ اولجای خاتون پس از مرگ هلاکو به ازدواج پسرش اباقاخان درآمد.^۲

اولجای قتلغ

این شهزاده خاتون، دختر سلطان غازان خان مغول بود که ابتدا در حبالة شهزاده بسطام بود و بعد از فوت بسطام، الجایتو سلطان از غایت اهتمام که به آن خاتون داشت، به وقتی که سلطان ابوسعید را به خراسان می‌فرستاد، هم در ظهوریت، آن خاتون را به عقد شرعی به فرزند داد و در زمره خوانین سلطان ابوسعید درآمد.^۳ فصیح حوافی، سال این عقد و تزویج و زفاف را ۷۱۷ ه.ق. نوشته و گوید در این زفاف جشنی ساختند که در هیچ زمان مثل آن جشن نشان نداده‌اند.^۴

اولجای

دختر اباقاخان مغول و مادرش بولوجین است.^۵

اُولُون اَیْکَه

مادر چنگیزخان مغول و همسر بیسوگای بهادر.^۶

- ۱) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۸۱. تاریخ بناکشی، ص ۴۱۱. دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۱، ص ۱۹۹.
 ۲) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۴.
 ۳) مطلع سعدین و مجمع بحرین، ص ۵۴. تاریخ بناکشی، صص ۴۲۶ و ۴۷۸.
 ۴) مجمل فصیحی، ج ۱، ص ۲۶. ۵) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۱.
 ۶) جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۱، ص ۲۹۴، ۳۲۹ و ۶۱۱.

ایرینه

ملکه روم معاصر مهدی خلیفه عباسی، و زن لئون امپراتور در گذشته روم بود. این بدان سبب بود که پسرش خردسال بود که از پدر بماند و مادر کفالت را به عهده گرفت. مهدی پسر خود هارون الرشید را به جنگ روم فرستاد. او برفت تا به خلیج قسطنطنیه رسید. ملکه روم در نزد رشید لابه کرد و خواستار صلح شد.

میانشان صلح برقرار گردید بدان شرط که ایرنه فدییه دهد و کسانی را بفرستد تا به سپاهیان او چیزهایی بفروشند و نیز برایش راهنمایی گسیل دارد تا لشکر خود را از آن تنگناکه در آن افتاده بود بیرون آورد. زن این خواست‌ها را بپذیرفت. مقدار فدییه هفتاد هزار دینار در هر سال بود. رشید نیز بازگشت. ایرنه با این صلح توانست حکومت خود را حفظ نماید اما اگر همتی والا داشت با توجه به این که نیروهای رشید در راهگذری تنگ و مخوف گرفتار آمده بود، می‌توانست بر آنان شکست فاحش وارد آورد.^۱

در سال ۱۸۲، معاصر با خلافت رشید، رومیان چشمان پادشاه خود قسطنطین پسر لئون را میل کشیدند و مادرش ایرنه را به پادشاهی نشانند. در سال ۱۸۷ رومیان ملکه خود ایرنه را خلع کردند و نیکفوروس را بر تخت نشانند. نیکفوروس نامه‌ای به رشید نوشت و معاهده صلح ایرنه با او را لغو کرد و در آن نامه گفت: ملکه ایرنه از اموال خود مبالغی نزد تو فرستاده، در حالی که حق آن بود که چند برابر آن را تو نزد او می‌فرستادی. اما با ضعف و حماقت زنان چه باید کرد. چون این نامه را خواندی باید که هر چه را که از او گرفته‌ای بی‌درنگ پس فرستی و گرنه میان ما جز شمشیر نخواهد بود. رشید از این نامه خشمگین شد و همان روز آهنگ نبرد کرد و به هر قله آمد و هر چه بود به آتش کشید و بازگشت.^۲

ایسن دولت بیگم

جده ظهیرالدین محمد بابر که در برخی امور دوره وی مورد مشورت بود.^۳

(۱) ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، ص ۱۷۴. (۲) همان، ص ۱۷۸.

(۳) حبیب السیر، ج ۴، ص ۲۲۸.

ایشی خاتون

خواهر غیاث الدین پیرشاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه بود که چون اُذک خان در فرصتی بر اصفهان مستولی شده بود، غیاث الدین که می‌خواست دل او را به دست آورد خواهر خود را به زنی به وی داد تا بر طاعت ثبات نماید، اما زفاف را در توقف انداخت تا مال وحشتی که میان وی و یغان طایسی بود پیدا شد. زیرا این هر دو بر ملک عراق از دو طرف مستولی شده بودند، و سلطان میان ایشان عداوت و خلاف انداخته و امید صلح نماند. چون اُذک خان کشته شد، اتابک یغان بر اصفهان حاکم گشت. غیاث الدین، ایشی خاتون خواهر خود را در نگاح وی آورد و تسلیم کرد.^۱

ایلتورمیش خاتون

دختر قتلغ تمور گورکان از زنان گیخا توخان مغول. این زن پیش از آن یکی از زنان اباقاخان مغول بود. دیگر زنان او عبارتند از: پادشاه خاتون، اوروک خاتون، بولوغان (بلغان) خاتون، دوندی خاتون، و عایشه خاتون که مادر سه دختر گیخاتو به نام‌های: اولاتلغ، ایل قتلغ، و از قتلغ بود. پسران گیخاتو به نام‌های الافرنگک، و ایرانشاه از دوندی خاتون بودند و جینک پولاد از بلغان خاتون. یکی دیگر از دختران وی به نام قتلغ ملک از دوندی خاتون بود که در زمان بناکتی زن امیر محمد از او برات که برادر حاجی خاتون مادر سلطان ابوسعید بود.^۲ این مورخ از ایلتورمیش خاتون در زمره زنان سلطان محمد اولجاایتو نیز یاد کرده که سه پسر: بسطام، بایزید، و طیفور برای وی به دنیا آورد و هر سه در طفولیت وفات یافتند و خود او نیز در سال ۷۰۵ در بورت وراقان از اعمال تبریز وفات یافت و مرقد او را در سلطانیه آوردند پیش پسران در قلعه به عتبه عالی دفن کردند.^۳

(۱) سیرت جلال الدین مینکبرنی، صص ۹۹ و ۱۰۰.

(۲) تاریخ بناکتی، ص ۴۴۷، جامع الثواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۲، ص ۱۱۸۹.

(۳) تاریخ بناکتی، ص ۴۷۳.

ایل قتلغ

دختر اباقاخان مغول، مادر بولوجین ایگاجی، او را به غربتای گورکان به همسری دادند.^۱
 بناکی گوید او را به داود ملک گرجستان دادند و این زمان خاتون اقسقر مصر است.^۲

ایل قتلغ

دختر کنیشو، این زن ابتدا قومای پدر احمد تگودار مغول بود. سپس سلطان احمد تگودار
 او را به همسری گرفت و در ردیف اولین و مهمترین همسران خود درآورد. وی مادر
 طوغاجاق بود.^۳

بابا

نام این زن را رشیدالدین بابا، و بناکی ماما آورده است. او دختر هلاکوخان مغول، از
 همسرش اولجای خاتون تولد یافته بود. او را به لکزی گورکان پسر امیر ارغون آقا از قوم
 اوربات دادند.^۴

بابا آغاچه ← بابا آغاچه.

ببوجان

وی دختر میر عتیق‌الله و از نوادگان میر واعظ کابلی است. او که حلیمه نام داشت از زنان
 دانشمند و شاعر بود و در بارانه کابل به دنیا آمد (۱۲۸۰ یا ۱۲۸۲ ق.). در کودکی و نوجوانی

۱) جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۱. ۲) تاریخ بناکی، ص ۴۲۶.

۳) جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۷۸۳ و ج ۳، ص ۱۰. تاریخ بناکی، ص ۴۲۸.

۴) جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۶۸۴.

علوم مختلف و به ویژه ادبیات را به خوبی فرا گرفت. در سن پانزده یا شانزده سالگی به ازدواج امیر عبدالرحمن خان (۱۳۱۹ - ۱۲۹۷ ق)، پادشاه افغان درآمد. امیر علاقه فراوانی به همسرش داشت و به او لقب علیا محترم داد. در هنگام عزیمت عبدالرحمن خان از کابل، بیوجان به جای وی امور دولتی را اداره می‌کرد. پس از وفات همسرش بیوجان چندین سال در کاخ سلطنتی (گلستان سرا) کابل سکونت داشت ولی در اواخر عمر آن را به مدرسه دختران اختصاص داد و خود در قلعه هاشم خان مسکن گزید. حلیمه در شهر کابل درگذشت و در جنب مزار حضرت تمیم انصار مدفون شد. وی گه‌گاه شعر می‌سرود. برخی از اشعارش دارای مضامین سیاسی است.^۱

بیشتر
صدر اع. ز. ۱۱ به تبرستان
www.tabarestan.info

بدرالنفساء خانم

وی دختر عموی فتحعلیشاه و از همسران او بود.^۲

بدرجهان خانم

دختر قادر خان عرب، وی اولین همسر فتحعلیشاه قاجار بود. حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسینعلی میرزا شجاع السلطنه دو تن از پسران شاه از این زن بودند.^۳

بدیع الجمال

خان‌زاده بدیع الجمال یا بدیعة الجمال دختری بود از نزدیکان شیخ ابواسحق. چون امیر مبارزالدین محمد شیراز را گرفت، اتباع و خویشان شیخ ابواسحق به دست او اسیر و گرفتار

(۱) «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شماره نهم، صص ۵۲ - ۵۰. دایرةالمعارف آریانا، ج ۲،

صص ۶۰۵ - ۶۰۳. شاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی، صص ۲۸ - ۲۷.

(۲) زن در تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۲۲۸. (۳) همان.

آمدند. از جمله این افراد بدیعة الجمال بود که امیر مبارزالدین محمد او را به زنی گرفت و سلطان ابویزید از او به دنیا آمد.^۱

نام کتاب حاجی زین عطار، علی بن الحسین الانصاری طیب شاه شجاع یعنی کتاب اختیارات بدیعی مأخوذ از نام همین بدیع الجمال است و خود او در مقدمه اظهار می‌دارد که آن را به نام «عصمة الدنيا والدين بدیع الجمال خلد الله ایام سلطتها و ابد آثار معدناتها» نوشته. تاریخ تألیف این کتاب سال ۷۷۰ است.^۲

پس از این که امیر مبارزالدین را دستگیر و به قلعه طبرک اصفهان و از آن جا به قلعه سفید فارس بردند بعد از یک ماه اظهار کرد که چشم من آنقدر چیزی می‌بیند و کوتوال را بفریفت و متحصن شد و رسل و وسایل در میان آمد و پدر و پسران را صلحی دست داد. مقرر بر آن که امیر مبارزالدین به شیراز آید و خانزاده بدیع الجمال و فرزند کوچک او سلطان پایزید بدو دهند و ملازمان خاصه او به فرار ملازم باشند و سکه و خطبه و امور حکومت و سلطنت به اسم و صوابد بدو باشد. بدین قرار به شیراز آمد. بعد از دو سه ماه با جماعتی اتفاق کرد که چون شاه شجاع به دیدن پدر آید او را بگیرند و به قتل رسانند. این نقشه افشاء و توطئه گران به قتل رسیدند و امیر مبارزالدین را به قلعه تبر در گرمسیر فارس بردند و سرانجام در سال ۷۶۵ از دنیا رفت.^۳ گویا نقشه آن جماعت این بود که سلطان پایزید را به تخت نشانند و شاه یحیی لشکرکش باشد و عهد کردند.^۴ با توجه به این که خان زاده بدیع الجمال محبوبه و سوگلی امیر مبارزالدین بوده است طبیعی است اگر چنین زنی بخواهد، سلطنت به فرزند وی انتقال یابد.

(۱) تاریخ حافظ ابرو به نقل از: تاریخ آل مظفر، توضیحات ص ۱۵۴. جغرافیای حافظ ابرو، ج ۲، ص ۲۷۰ به اختصار.

(۲) تاریخ آل مظفر، توضیحات ص ۱۵۴.

(۳) همان، ص ۸۰.

(۴) جامع التواریخ حسنی به نقل از: تاریخ آل مظفر، توضیحات ص ۱۵۴.

بدیع الجمال بیگم

خواهر سلطان حسین میرزا با یقرا که در ابتدا به ازدواج پیر بداغ سلطان درآمد و بعد از فوت او، احمد خان یکی از خاقان‌های دشت قبیچاق که از شوکت و مکتت برخوردار بود، او را به نکاح خویش درآورد. بدیع الجمال بیگم از احمد خان دو پسر و یک دختر یافت. آنگاه که احمد خان از دنیا رفت، این زن جهت ملاقات برادر خود به سوی خراسان رهسپار شد. پسر بزرگش سلطان محمود خان در جایگاه آبا و اجداد خود ماند، و پسر کوچکتر، بهادر سلطان و خواهرش خانزاده خانم همراه مادر به سوی هرات عزیمت کردند. چون به حدود هرات رسیدند، سلطان حسین میرزا جمعی از زنان حرم و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را به استقبال آنها فرستاد تا بدیع الجمال بیگم را به حرمت هرچه تمامتر به جایگاه سلطان رسانید. در آنجا او به دیدار برادر نایل شد و از آن پس سلطان به نظر عطوفت و مهربانی در همشیره عزیز و اولادش نگرسته شرایط انعام و احسان را در حق آنها رعایت کرد.^۱

بدیع الحال بیگم ← بدیع الجمال بیگم.

برقه اوجین

ابن العبری نام این زن را «اویسونجین بیگی» آورده و درباره‌اش گوید: «وی خاتون بزرگ زن چنگیز خان مغول بود. در آیین مغول اعتبار پسرنی که از یک پدر باشند به نسبت مادر آنهاست. این خاتون را چهار پسر بود که پدر، آنان را در مملکت خود به کارهای بزرگ گماشت. نخستین توشی بود که امور شکار به دست او بود و مغولان شکار را از هر کار دیگر بیشتر دوست می‌داشتند. دوم جغتای بود که امور حکومت و سیاست یعنی قوانین و قضا با او

(۱) حبیب‌المیر، ج ۴، ص ۱۷۷. تاریخ الفی، ص ۲۲۷. در تاریخ‌الفی نام این زن، بدیع‌الحال بیگم آمده

بود. سوم اوکنای بود که به سبب خرد و اندیشه‌اش تدبیر ممالک با او بود. و چهارم تولی بود که بسیج لشکرها و نظر در مصالح آنان بر عهده او بود.^۱

خواجه رشیدالدین فضل‌الله، نام این خاتون را «برته فوجین»^۲ دختر نویان، مقدم و پادشاه قوم قنقرات ذکر کرده و گوید او معتبرترین و بزرگترین همه خواتین چنگیزخان بوده و مادر چهار پسر بزرگ که اهل اعتبار بودند و پنج دختر. پسران: جوجی، جغتای، اوکنای قآن و تولوی، و ویژگی‌های هر کدام را شرح داده است. اسامی پنج دختر را به ترتیب چنین آورده: فوجین بیگی، جیجکان، الاقای بیگی، تومالون، و التالون.^۳

وی تعداد دیگری از خواتین چنگیزخان را که گوید او را «قریب بانصد خاتون و سریت بوده و هر یکی را از قومی ستده»، با شمه‌ای از احوال آنها، به این اسامی آورده است: قولان خاتون، یسوکات، کونجو خاتون، یسولون^۴ و...

برته نخستین زن زندگی چنگیز و مهمترین زن اوست. هنگامی که یسوکای بهادر تصمیم به یافتن همسری برای پسر نه ساله‌اش تموجین گرفت، او را برداشت و با خود به تقاط دور دست یعنی به گیی واقع در شمال رود کالوران برد تا در نزد دای‌هایش که از ایل الغنوت بودند همسری برای تموجین انتخاب کند.^۵

یسوکای در بین راه، بین کوه‌های چاکچار و چیقورقو به دای ساچان از ایل انگگیرادای

(۱) مختصر تاریخ الدول، صص ۳۱۶-۳۱۵. متسی کرمانی، «یسونجین خاتون» را مادر اباقخان ذکر کرده است. سبط‌العلی للحضرة‌العلیاء در تاریخ قراختایان کرمان، تصحیح عباس اقبال، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲، ص ۷۱.

(۲) بناکی نام این زن را «برته فوجین» آورده است. (تاریخ بناکی، ص ۳۶۳).

(۳) جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ج ۱، صص ۲۲۵-۲۲۳. تاریخ بناکی، ص ۳۶۳.

(۴) جامع التواریخ، ج ۱، صص ۲۲۷-۲۲۵ و تاریخ بناکی، ص ۳۶۳.

(۵) ولادیسیر تمف، نظام اجتماعی مغولان، ترجمه شیرین بیانی، ص ۸۱. هارلدلسب، چنگیزخان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۲.

برخورد. دایه ساچان هنگامی که از قصد یسوگای آگاه شد، دختر خود را برای همسری تموچین پیشنهاد کرد. او ده سال داشت. یک سال پیش از تموچین، و برته نامیده می‌شد. روز بعد دختر دایه ساچان را خواستگاری کردند. بنا بر رسم مغول، یسوگای، تموچین را به نام داماد آینده دایه ساچان نزد او گذاشت و به عنوان هدیه، اسب خود را به وی داد و راهی سرزمین خود شد. در راه بازگشت، تاتارها که کینه‌ای قدیمی از یسوگای و ایل او در دل داشتند، او را مسموم کردند و یسوگای هنگامی که به خانه خود رسید، بعد از سه روز بیماری درگذشت^۱. تموچین پس از مرگ پدر به اجبار خانه دایه ساچان و همسر آینده خود را ترک گفت و به نزد خانواده‌اش بازگشت. از آن تاریخ فلاکت و بدبختی به او و خاندانش روی آورد.

پس از مدت‌ها آوارگی تموچین موفق شد به وضع قبیله پراکنده‌اش سر و سامانی بخشد و بار دیگر آنان را گرد آورد، آنگاه برای رسیدن به نامزد خود و ازدواج با او به جست و جو پرداخت و خیلی زود وی را یافت. دختر چهار سال به انتظار داماد نشسته بود و در این وقت سیزده سال بیش نداشت. جشن عروسی مختصری برپا شد. برته از این به بعد زن خان بود بایستی یورت را نگاه دارد. چندی پس از ازدواج برته و تموچین، قبایل مارکیت که کینه‌ای قدیمی از قبیله برجیقین در دل داشتند، برته جوان و زیبا را ربودند و چیلگار یکی از رؤسای آن ایل او را تصاحب کرد. برته به هنگام اسارت باردار شده بود. سرانجام تموچین با کمک قوم کرائیت و جدرات به مارکیت‌ها حمله برد و آنان را شکست داد و افراد بسیاری را کشت. مارکیت‌ها تصمیم به فرار گرفتند و در راه گریز، تموچین برته را نزد آنان یافت^۲. پس از آن که چنگیز او را آزاد کرد، پسری به دنیا آورد که جوجی نامش نهادند و همو فرزند ارشد چنگیز شناخته شد. هنگامی که خان مغول به امور جانشینی خود رسیدگی می‌کرد، جغتای فرزند دوم

(۱) تاریخ سری مغولان، بند ۶۸ - ۶۴. هارلد لیب، چنگیزخان، صص ۲۴ - ۱۶.

(۲) تاریخ سری مغولان، بندهای ۹۶، ۱۰۲ و ۱۱۰. هارلد لیب، چنگیزخان، صص ۲۸ - ۲۶.

وی چنین گفت: پدر تو جوجی را طلبیده‌ای آیا می‌خواهی او را جانشین خود کنی؟ ولی او از قبیلهٔ مارکیت است. آیا ما به خود اجازه دهیم که وی بر ما حکومت و فرمانروایی کند؟^۱ با وجود اعتراض و مخالفت برادران، به دستور چنگیز جوجی برادر ارشد و قانونی سایر فرزندان او شناخته شد، ولی جانشین پدر نشد. این توجه نشان از علاقه و احترامی دارد که خان مغول برای همسرش برته قائل بوده است.

برته اغلب در جنگ‌ها شوهر خود را همراهی می‌کرد و در کارهای بزرگ راهنما و مشاور او بود. چنگیز چندین بار در اثر راهنمایی‌های او از خطرهای عظیمی رهایی یافت یا دست به کارهای مهم سیاسی زد که نمونه‌هایی^۲ از آن در منابع اشاره شده است. او ملکهٔ زیبایی امپراتوری بود و پس از مرگ شوهر، تا تشکیل دولت پلنای بزرگ و تعیین جانشین برای او، بنابر سنت مغول، زمام امور را در دست گرفت. از چگونگی و زمان مرگ برته اوچین اطلاعی در دست نیست.^۳

بغداد خاتون

بغداد شاه خاتون دختر امیر چوپان بن ملک بن تودان بهادر، از قوم سلدوس بود.^۴ وی در حسن و جمال شهرتی به کمال یافته بود. او را در تاریخ ۷۲۳، امیر شیخ حسن، پسر امیر حسین گورکان جلایر که بعدها به شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن ایلکانی معروف شده در عقد ازدواج خود گرفته بود. سلطان ابوسعید که در این تاریخ قریب بیست سال داشت فریفتهٔ جمال

(۱) تاریخ سری مغولان، بند ۱۴۳. ولادیمیر تسف، نظام اجتماعی مغولان، ص ۸۸

(۲) بنگرید به: زن در ایران عصر مغول، صص ۵۲ و ۱۳۸ - ۱۳۷.

(۳) همان، ص ۱۳۸. اطلاعات بیشتر در همان اثر، صص ۱۳۸ - ۱۳۳.

(۴) عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سمدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحمین نوایی، چاپ دوم، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۵۴.

بغداد خاتون و مایل به تزویج او گردید و در مدتی که گرفتار عشق او شده بود به کلی از فکر سیاست مملکت دور افتاد و به غزلسرای در وصف دختر امیرچوپان و سوز و گداز در فراق او ایام را می‌گذراند، و این بیت که از خاتمه غزلی است انشا می‌کرد:

یا به مصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است
و به زبان حال می‌گفت:

چو دل در سر نرگس مست رفت اگر شاه اگر بنده از دست رفت

به موجب یاسای چنگیزی هر زنی که منظور نظر خان قرار گیرد شوهرز باید او را طلاق گفته به خدمت خان روانه دارد. ابوسعید برای رسیدن به این مطلوب کسی را محرمانه پیش امیرچوپان فرستاد و سر خود را فاش کرده این نکته امیرچوپان را ناراحت کرد و برای آنکه شاید انصراف خاطر ابوسعید فراهم شود، بغداد خاتون را با امیر شیخ حسن جلایر به قراباغ فرستاد و به این تدبیر، دختر را دور کرد. اما ابوسعید دست از سودای خود برنداشت و بیشتر از پیش خود را گرفتار عشق دید و چون بی میلی امیرچوپان را نسبت به طرحی که پیشنهاد او کرده بود حس نمود، بر آن امیر متعیر شد و رکن صائن وزیر نیز در دامن زدن آتش این خصومت سعی کرد و دمشق خواجه را که نیابت امور خاصه ایلخانی به عهده او بود در چشم ابوسعید مستبد و مستقل جلوه داد.

پس از کشته شدن دمشق خواجه و پریشانی احوال امیرچوپان و پسران او، سلطان ابوسعید عشق خود را به بغداد خاتون فراموش نکرد:

عشق همان، درد همان، دل همان غصه همان، قصه مشکل همان

بلکه قاضی القضاات مبارکشاه را پیش امیر شیخ حسن جلایر فرستاد و او را به طلاق گفتن بغداد خاتون مجبور کرد و پس از انقضای مدت شرعی، آن خاتون را به ازدواج خود در آورد و به آرزوی دیرینه رسید و بغداد خاتون به لقب خداوندگار ملقب گردید. چون بغداد خاتون بر تخت دولت متمکن گردید، آوازه عزّ قبول او در اطراف مملکت به عالمیان رسید. باز

چوپانیان را در و درگاهی و منصب و جاهی و عظمت و راهی پدید آمد.^۱

به دنبال ازدواج بغداد خاتون با سلطان ابوسعید، و نفوذی که این زن در سلطان داشت موجب شد تا انتقام خون پدر و برادران بغداد از محرکان و قاتلان آنان گرفته شود، اما باز هم این عشق و ازدواج ماجراهای دیگری به دنبال داشت. بدین ترتیب که سال ۷۳۱ جمعی از مغرضین به ابوسعید اطلاع دادند که امیر شیخ حسن جلایر، با زوجه سابق خود بغداد خاتون مکاتبه پنهانی دارد و غرض ایشان این است که سلطان را به قتل برسانند. ابوسعید امر به دستگیری امیر شیخ حسن و صدور حکم قتل او داد، ولی عمه ابوسعید که مادر امیر شیخ حسن بود وساطت کرد و سلطان به وساطت عمه از سر خون او درگذشت ولی حکم کرد که او در پیش چشم سلطان نماند و در یکی از نقاط دور دست محبوس باشد. و بغداد خاتون از چشم ابوسعید افتاد، اما اندکی بعد چون بی گناهی او ثابت شد، ابوسعید مغرضین را به قتل رساند و بغداد خاتون را مجدداً منظور نظر خویش قرار داد.^۲

دو سال بعد ابوسعید، دلشاد خاتون دختر دمشق خواجه (ابن امیر چوپان) را که در ایام پدرش خواسته بود و بدان میل بسیار داشت به ازدواج خود درآورد.^۳ به نوشته شبانکاره‌ای، دلشاد خاتون برادرزاده بغداد خاتون بود و نزد او تربیت یافت تا به حد بلوغ رسید و از زیبایی هم بهره مند بود. بغداد خاتون آن دختر را به سلطان ابوسعید هدیه کرد و سلطان او را پذیرفت. چون مدتی زن سلطان بود، بغداد خاتون از کرده خود پشیمان شد اما جز غصه خوردن

(۱) مطلع سعدین، صص ۱۱۰-۹۰ و ۱۱۷-۱۱۵. سفرنامه ابن بطوطه، صص ۲۲۳-۲۲۰. مجمع الانساب، ص ۲۹۵. مآثر الملوک، ص ۱۶۱. لب التواریخ، صص ۲۴۳-۲۴۲. روضة الصفا، ج ۸، صص ۴۳۸۸-۴۳۶۷.

عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵، صص ۳۳۸-۳۳۵.

(۲) مطلع سعدین، ص ۲۲۶. روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۳۹۳. تاریخ مغول، صص ۳۳۳-۳۳۴.

(۳) مطلع سعدین، ص ۵۴. سفرنامه ابن بطوطه، ص ۲۲۳. مجمع الانساب، ص ۲۹۶.

فایده‌ای نداشت.^۱

سلطان ابوسعید در سال ۷۳۶ مریض شد و فوت کرد. غالب مورخان بر این عقیده‌اند که سلطان بعد از تزویج دلشاد خاتون موجب از نظر انداختن بغداد خاتون شد^۲، این زن که از سلطان بر اثر کشتن پدر و برادران خود کینه در دل داشت او را مسموم کرد و یکی از خواجه سرایان ابوسعید که از این واقعه باخبر بود اندکی بعد از فوت ابوسعید بغداد خاتون را به امر جانشین او در حمام به قتل رساند. قضیه از این قرار بود که چون ابوسعیدخان، فرزند ذکور نداشت، خواجه غیاث الدین محمد پس از شور با امرا و خاتونان^۳ ابوسعید یکی از نوادگان اریق بوکا برادر هلاکو را که آرپاگاون نام داشت و ابوسعید نیز او را نامزد جانشینی خود کرده بود به ایلخانی برداشت و بزرگان مغول بلافاصله پس از اقامه مراسم تشییع جنازه ابوسعید، او را به این سمت اختیار نمودند. در میان خاتونان ابوسعید، بغداد خاتون انتصاب او را تصویب نمی‌کرد و چون او به مسموم ساختن ابوسعید و تحریک اوزبک خان به حمله به ایران متهم بود آرپاگاون او را چنانکه گفته شد به دست یکی از خواجه سرایان در حمام به قتل رساند و دلشاد خاتون که حامله بود از ترس به عراق عرب گریخته به علی پاشا حکمران آن دیار پناه جست.^۴

(۱) مجمع الانساب شبانکاره‌ای، ص ۲۹۶.

(۲) ابن بطوطه می‌نویسد: بغداد خاتون محبوب‌ترین زنان سلطان بود و تسلط زیادی بر ابوسعید داشت و احترام او بیشتر از زنان دیگر بود اما بعد که سلطان با دلشاد خاتون ازدواج کرد و از بغداد خاتون کناره گرفت حسادت وی تا بدانجا کشید که سلطان را با دستمال کیفی مسموم ساخت. (سفرنامه، ص ۲۲۳).

(۳) ابوسعید علاوه بر بغداد خاتون و دلشاد خاتون، چند زن دیگر داشت به نام‌های: اولجای قتلغ، عادلشاه خاتون، هرقداق. ر.ک: مطلع سعدین، ص ۵۴.

(۴) مطلع سعدین، صص ۱۵۶-۱۵۳. مجمع الانساب شبانکاره‌ای، ص ۲۹۶. روضة الصفا، ج ۸، صص ۴۴۰-۴۳۹. سفرنامه ابن بطوطه، صص ۲۲۳-۲۲۲. تاریخ مغول، ص ۳۴۹.

در همان ایام که سلطنت ارباگاون هنوز قوام نگرفته بود دلشاد خاتون و حاجی خاتون مادر ابوسعید و عده‌ای از امرای آشوب طلب ابوسعید به تدریج گرد امیر علی پادشاه جمع شده او را به مخالفت ارباگاون برانگیختند. در نتیجه جنگی که رخ داد ارباگاون و وزیر او خواجه غیاث‌الدین به قتل رسیدند.^۱

در حوادث بعدی که به وقوع پیوست، امیر شیخ حسن ایلکانی توانست با رهایی یافتن از قلعه کماخ و ورود به تبریز دلشاد خاتون را به جزای رفتاری که ابوسعید در باب بغداد خاتون با او کرده بود به عقد خود درآورد. و در این اطوار اولوالبصار را اعتبار است. چه سلطان ابوسعید بغداد خاتون را به زجر از امیر شیخ حسن گرفته عقد کرد و او را (شیخ حسن را) به قلعه کماخ فرستاد. تقدیر کردگار به تأثیر روزگار، سلطنت ملک ایران و خاتون دلستان او را به او رسانید.^۲

بکی خانم ← خان بیگی خانم.

بلغان خاتون

این زن خویشاوند بوقای یارغوجی بود از زنان اباقاخان مغول. چون او را به غایت دوست می‌داشت از برخی زنان وی برتر قرار داشت. بعد از مرگ اباقاخان، به همسری ارغون درآمد.^۳

(۱) تفصیل این واقعه در: مطلع سعدین، صص ۱۵۸ - ۱۵۶. روضة الصفا، ج ۸، صص ۴۴۰۵ - ۴۴۰۱.

(۲) مطلع سعدین، صص ۱۶۳ - ۱۶۱. سفرنامه ابن بطوطه، ص ۲۲۳. روضة الصفا، ج ۸، صص ۴۴۱۵ - ۴۴۰۹.

(۳) تاریخ مغول، صص ۳۵۳ - ۳۵۰. (۳) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۰.

بلقیس

بلقیس دختر هداد. پس از هداد (بن شراحیل) دخترش بلقیس پادشاه شد^۱ و مدت ۲۰ سال در یمن سلطنت کرد. آن گاه با سلیمان پسر داوود (ع) ازدواج کرد و سلیمان او را به فلسطین برد. قوم حمیر چنین پندارند که بلقیس در زمان فرمانروایی خود در سرزمین سبا سدّ موسوم به «عرم» را ساخت، اما این بنا پیش از حکومت تباغه (تبعان) بود. گروهی از یمنیان نیز به خلاف قول حمیریان بنای عرم را از لقمان بن عاد دوم می‌دانند، و گویند: گذشت روزگار آن را ویران ساخت تا آن که بلقیس آن را مرمت کرد. و نیز گویند: عرم پس از بلقیس مدتی پا برجا بود تا سیل عرم آن را ویران کرد، و این امر ۴۰۰ سال پیش از اسلام بود، و خدا به حقیقت امور داناتر است^۲.

بلیتکین

از زنان احمد تکودار مغول^۳.

بندی قوریقه

این زن که نام او «بندی قورته»، و «ندی قوریق» هم ضبط شده دختر منکوتمور گورکان از قوم سلدوس و مادر او طوقلغشاه خاتون بود خواهر مبارکشاه پسر قراهلاکو. وی زن غازان خان بود. غازان زنان دیگری نیز داشت به نام‌های: بلغان خاتون خراسانی دختر امیرتسو که

(۱) به نوشته بناکی، بلقیس دختر هدهاد پسر شرحبیل بود. بعد از هدهاد پادشاهی به بلقیس زن سلیمان پیغمبر رسید. وقتی که بلقیس ملکه یمن بگذاشت و به سلیمان پیوست عمش باشرینعم پادشاه شد. (تاریخ بناکی، ص ۱۶)

(۲) حمزة اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۱۳۲.

(۳) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۸۳.

مادرش دختر ارغون آقا بود، اشل (اشیل) خاتون دختر توتیمور امیر نویان، کوکاجین خاتون، بلغان خاتون دختر ارغان سرباتای نویان که از او پسری به نام الجو متولد شد و دختری به نام اولجای قتلغ که خاتون بزرگ سلطان ابوسعید شد، دوندی خاتون دختر امیر آق بوقا، کرامون خاتون دختر قتلغ تمور^۱.

بوران

دختر حسن بن سهل که مأمون او را در شعبان سال ۲۰۹ در قم الصلح که نشیمن حسن بن سهل بود در حباله نکاح خود در آورد. حسن جشتی ترتیب داد که به تعبیر میرخواند «در زمان جاهلیت و اسلام مانند آن نشان نمی دادند» از جمله تکلفات یکی آن بود که حسن دستور داد تا بنادق تنگ که مشتمل بود بر کاغذ پاره‌هایی که در آنها اسامی ضیاع و نام‌های جواری و کنیزکان و صفت دواب نوشته بودند بر [بنی هاشم] و امراء و اعیان و معاریف پاشیدند و هر بندی که به حسب طالع نصیب شخصی شده آن مرد رجوع به وکیل حسن نمود و هر چه در آن رقعہ ثبت شده بود از وی بگرفت. همچنین بر سایر مردم نافه‌های مشک و بیضا و عنبر نثار کردند و در شب زفاف هزار دانه دُر، هر یکی مانند بیضه گنجشک در بارکشی زرین نهاده آوردند و بر سر بوران ریختند. و در آن زمان در زیر پای مأمون و بوران فرشی بود زربفت و چون دُر در زیر آن فرش افتاد مأمون گفت: قاتله الله ابانواس که پنداری در اینجا حاضر است و وصف این مجلس می‌کند که: حصباء دُر علی ارض من الذهب^۲.

(۱) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۸۴۹. تاریخ بناکشی، صص ۴۱۱ و ۴۵۱ - ۴۵۰.

(۲) بیت کامل چنین است:

کأنّ صغری و کبری من فقاقتها حصباء دُر علی ارض من الذهب

(گویی حُباب‌های ریز و درشت آن شراب ریگ‌هایی از مروارید است که در زمینی از طلا ریخته

است.)

و تا مأمون در قم الصلح بود حسن مجموع مایحتاج لشکر او را از طعام و علیق چهارپایان مرتب می‌داشت، حتی مکاریان و ملاحان در آن ایام از خوردنی خریدن و فکر گاه و جو کردن فارغ بودند و مأمور دستور داد تا خراج یک ساله ولایت فارس و مملکت اهواز نقد کرده به خزینه دار حسن سپردند. گویند که در شب عروسی شمعی معبر به وزن چهل من در شمعدان زرین نهاده به مجلس مأمون آوردند و مأمون بر آن حرکت انکار کرده گفت این اسراف است. و شعرا در باب این تزویج شعرها گفتند و جوایز و صلوات یافتند و از آن جمله ابو حازم باهل گوید:

بارک الله للحن و للبران فی الختن
 یابن هارون قد ظفرت ولكن بینت من
 چون این کلمات به سمع مأمون رسید گفت: ندانم که ابو حازم از این سخنان محمدمت اراده کرده است یا مذمت!

بولوقان آقا

دختر هلاکو خان مغول از همسرش کویک خاتون، او را به جومه گورکان، به زنی، داده بودند.^۲

بهروزه خانم

بهروزه خانم گویا از زنان شاه اسماعیل اول می‌باشد. در یکی از تواریخ عصر صفوی از زنی حکایت رفته که در جنگ چالدران با تقایی بر صورت در صفوف دشمن می‌جنگیده و تعداد زیادی از نیروهای عثمانی را کشته و در جنگ و گریز با سربازان تعقیب کننده دشمن بود تا این که به نزد شاه اسماعیل رسید و گفت: «قربانت من شنیدم که شما را بسته‌اند و برده‌اند به خدمت قیصر آمدم که آن قدر جنگ کنم تا من نیز کشته شوم. شهریار فرمود الحال ما را»

(۱) تاریخ روضةالصفاء، تصحیح و تحشیه جمشید کیان فر، ج ۳، صص ۲۶۳۴-۵.

(۲) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۸۳. تاریخ بناکمی، ص ۴۷۳.

دیدید به سلامت بروید از میدان و بدر شوید. اما دیگر به اردو مروید که اردو را سلطان سلیم بار کرده و برد و بیگم را به راه انداخت... مدتی بعد متوجه گم شدن بیگم می شوند و همه جا برای یافتن او می گردند که مبادا، عیاذاً بالله ناموس به دست قیصر افتد.^۱

اما از آن جانب چون بیگم زخم دار از میدان به در رفت و مرکب می راند و نمی دانست که به کجا می رود و چند تیر بند شده بود بر ترکیش. اما دو روزی می آمد تا رسید به صحرائی که آبادانی نداشت و... و دورمش خان او را به خدمت شهریار عالم برد. چون آمد به خدمت شاه در اول عتاب و خطاب بسیار کرد با بیگم و فرمود که: این چه عمل بود که کردی؟ اگر قسم یاد نمایی که من بعد ترا با جنگ کاری نباشد خوب، والا ترا به قتل می آورم. پس بیگم شرط کرد و قسم یاد نمود.^۲

باستانی پاریزی می نویسد: «به احتمال قریب به یقین این زن همان بهروزه خانم است. یکی از زنان شاه اسماعیل که وقتی سلطان سلیم بر شاه اسماعیل پیروز شد در جنگ چالدران به اسارت درآمد. سلطان سلیم آن زن زیبا را برای رنج دادن شاه اسماعیل به زور شوهر داد [به قاضی عسکر آناتولی] و شاه پس از این واقعه ماتم گرفت و لباس سیاه پوشید و دستور داد که عموم سادات نیز سیاه پوشیدند و مانند وی دستار سیاه بر سر بستند و پرده و بیرق های سپاه را همه به فرمان وی سیاه کردند.^۳» همو در شرح عروسی اجباری این زن اشاره می کند که وی با دادن دو گوشواره گران قیمت خود به عنوان رشوه به مسیح پاشا زاده سردار عثمانی موفق شد با اجازه او لباس مردانه بپوشد و از اردوگاه بگریزد و به تبریز برود.^۴ به نقلی وی پس از قتل قاضی عسکر، از ادرنه به استانبول آمد و از زندگی او دیگر اطلاعی در دست نیست.

ولی به نوشته رحیم زاده صفوی در هیچ یک از نامه هایی که شاه اسماعیل به سلطان سلیم اول نوشته اشاره ای به وجود چنین زنی نشده است. وی این زن را راقصه ای در اردوی شاه

(۱) تاریخ عالم آرای صفوی، ص ۴۹۴. (۲) همان، ص ۵۰۱.

(۳) نای هفت بند، ص ۱۲۴.

(۴) فرمانفرمای عالم، ص ۳۵۷. نظام الدین مجیر شیبانی، تشکیل شاهنشاهی صفویه، ص ۲۰۴.

اسماعیل معرفی می‌کند و نه همسر او و این اتهام را تبلیغات مغرضانه عثمانی‌ها علیه صفویان می‌داند. داستان اسارت بهروز خانم در سدهٔ اخیر موضوع رمان‌های تاریخی در ایران و اروپا گردیده است.^۱

بیگ جان خاتون

دختر سلیمان بیگ بیژن (بیجن)، از همسران سلطان یعقوب آق قویونلو، که از او حسن بیگ متولد شد.^۲

بیان آغا

دختر منکوتیمور از پسران هلاکوخان، که او را به همسری امیر سوتای (موسوتای) اختاجی دادند.^۳

بیگ ملک آغا

از زنان عمر شیخ پسر تیمور گورکانی.^۴

بیگه بیگم

دختر سلطان حسین میرزا باقرا که در عقد سید مولانا خواجه بود. او در حیات پدر از دنیا رفت.^۵

(۱) دربارهٔ این زن، رک: خیرات حسان، صص ۸۱-۸۰. تذکرة الخواتین، ص ۶۸. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، ص ۳۲. ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۹۳. تشکیل شاهنشاهی صفویه، ص ۲۰۴.

(۲) یحیی بن عبداللطیف قزوینی، لب التواریخ، ص ۲۲۴.

(۳) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۸۲. ظفرنامهٔ یزدی، ج ۱، ص ۴۷۵.

(۵) حبیب‌السیر، ج ۴، صص ۳۲۰ و ۳۲۱.

بیگم سلطان بیگم

دختر میرزا معزالدین سنجر حاکم مرو شاهجهان که او را به زنی به سلطان حسین میرزا بايقرا که در سن جوانی و هنوز به سلطنت دست نیافته بود، داد و چند روز مراسم جشن و سرور ترتیب داد.^۱ این زن، فرزندی به دنیا آورد که او را سلطان بدیع الزمان میرزا نامیدند.^۲ بیگم سلطان بیگم ملکه تندخوی درشت گوی بود و به واسطه علو نسب، خود را بر سایر زن‌های حرم سلطان حسین میرزا برتر می‌پنداشت و هرگاه پادشاه نسبت به بعضی از خواتین دیگر توجه بیشتر می‌کرد، بیگم از کمال غیرت در خشم شده، نهایت خشونت نسبت به شاه بجا می‌آورد. چون این رفتار از حد اعتدال گذشت، او را اطلاق داد. پس از آن، بیگم سلطان بیگم در غایت حزن و ملال روزگار می‌گذرانید تا در سال ۸۹۳ ه. ق. مریض شده و در حیات سلطان حسین میرزا فوت کرد. سلطان بدیع الزمان میرزا و جمیع شاهزادگان، لباس عزا پوشیده، جنازه او را با شکوه تمام برداشته و در گنبد مدرسه بدیعیه که بنا کرده خودش بود دفن نمودند و چند روز مجلس سوگواری برای وی برپا کردند.^۳

بیکی سلطان

دختر امیرزاده میرانشاه تیموری.^۴

بیکیسی سلطان

از شاهدخت‌های تیموری که در حیات خود تیمور طی جشن بزرگی به عقد ازدواج امیرزاده اسکندر درآمد. تیمور پیش از مراسم، در بیرون سمرقند به مرغزار کان‌کل اقامت کرد و در همین محل مهد اعلی‌السلطنه (مادر اسکندر میرزا) از هرات آمد و در همان جای

(۲) همان، ص ۱۱۶، ۱۸۲ و ۳۲۰.

(۱) حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۱۵.

(۴) ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۴۱۴.

(۳) همان، ص ۱۸۲ و ۳۲۱.

با صفا مراسم عروسی برپا شد^۱. شرف‌الدین یزدی از مراسم جشن ازدواج او به تفصیل سخن گفته است. این مجلس عظیم مدت سه ماه برقرار بود و به عیش و عشرت مشغول بودند. پس از پایان مراسم، خانزاده اجازه یافت از راه بخارا متوجه تبریز شد^۲.

بیگم

مادر عبدالله خان استاجلو و خواهر شاه اسماعیل اول صفوی. این زن که شجاع و رزمنده بوده در عملیات جنگی علیه دشمن حضور فعال داشته است. چون قاسم گرایل خان به قصد تصرف شروان حرکت کرد، عبدالله خان تعدادی از افراد استاجلو را برای مقابله برداشت و گفت اگر کشته شدیم، بیگم را با اهل حرم قزلباش برداشته به خدمت شاه بروید. پس از این که عبدالله به مقابله رفت، بیگم که دید پسرش چنین غیرتی از خود نشان داده، دستور داد تا آذوقه یک ساله در پایین قلعه شماخی فراهم کردند و پسران و دختران کوچک خان را با حرم او به قلعه گلستان نزد فرهاد بیگ غلام خان فرستاد و خود با جمعی از زنان قزلباش که پانصد نفر می‌شدند و پانصد نفر از کنیزان خود و عبدالله خان، سلاح بستند و خودها بر سرها گذاشته و خود بیگم اسلحه مرصع عبدالله خان را پوشیده و خطاب به اربابان و رعیت شماخی گفت که شما شهر را مردانه نگاه دارید که من به خدمت شاه می‌روم اما در واقع او برای رفتن به میدان جنگ راهی می‌شد. او خطاب به همراهان خود گفت: پسر من با شوهران و پسران و برادران شما به جنگ رفته‌اند و لشکر دشمن بسیار است. ما هم می‌رویم و اگر جنگ نشده ما هم سیاهی لشکر می‌شویم و اگر شده است ما که می‌رسیم قزلباش نیرو گرفته و بر دشمن بیشتر یورش می‌برند و اگر شکست خورده‌اند و کشته شده‌اند، و تاتار ما را به اسیری برند کاری کنیم که سال‌ها به داستان‌ها باز گویند. با این سخنان، زنان همراه او عزم خویش را جزم کردند. علم

(۱) ظفرنامه یزدی، ج ۲، ص ۹.

(۲) همان، ج ۲، صص ۱۳ - ۱۰. نیز ر.ک: روضة الصفا، تصحیح کیان‌فر، ج ۹، ص ۴۸۶۱.

سفیدی را بلند کرده و روانه شدند.

این گروه هنگامی به مصاف جنگ رسیدند که تاتارها غلبه کرده بودند اما قزلباش به محض دیدن علم سفید به تصور رسیدن نیروهای امدادی غلبه کردند و تاتارها را شکست دادند. عبدالله خان وقتی مادر را دید پای او را بوسید و مردان قزلباش چون زنان خویش را دیدند شاد شدند!

بیگم سلطان

مشهور به سعادت بخت بیگم دختر سلطان حسین میرزا بایقرا بود. نام مادرش بابا اغچه بود. این دختر به همسری سلطان مسعود میرزا درآمد.^۲

سلطان حسین بایقرا پس از پیروزی بر بدیع الزمان میرزا پسر خود، این پیروزی را از یمن قدوم سلطان مسعود میرزا دانست و در حد توان به رعایت و تربیت او پرداخت و در روز دوشنبه ۲۷ شعبان ۹۰۳ مجلسی در غایت حشمت و عظمت آراسته شاهزاده را خلعت بخشید و در روز پنجشنبه همان ماه، به موجب فرمان او، خدیجه بیگی آغا و سایر زنان حرم جهت یراق ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان از اردوی همایون به دارالسلطنه هرات رفتند و در روز جمعه غره ذی القعدة شاهزاده نیز به آن جا وارد شد و در روز یکشنبه سوم همان ماه سادات و قضاات و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة والدين احمد تفتازانی آن دو را به عقد هم درآورد. و چند روز تا انجام زفاف، بساط سور و سرور عیش و حضور برپا بود. پس از این که محمد خان شیبانی خراسان را تسخیر کرد، سلطان مسعود میرزا را به باماش میرزا که در داروغه سرخس بود سپرد و باماش پس از کشتن او، بیگم سلطان را به عقد خویش درآورد.^۳

(۱) عالم آرای شاه طهماسب، صص ۱۴۲-۱۴۰ و ۳۰۵.

(۲) حبیب السیر، ج ۴، صص ۲۳۵ و ۳۲۰.

(۳) همان، صص ۲۳۶-۲۳۵.

در تاریخ الفی از بیگم سلطان دختر بدیع الزمان تیموری یاد شده که او را به سلطان مسعود میرزا به زنی داد^۱.

بیگم موصلو ← تاجلو خانم.

بیگم (نواب) ← خیر النساء بیگم (زن محمد خدا بنده).

بیگی بیگم ← تاجلو بیگم.

بی بی شاه

دختر سلطان رکن الدین بن براق از ملوک ختایی کرمان، که او را به اردوی هلاکو خان فرستاد و روزگاری دراز یافت. رکن الدین دو دختر دیگر نیز داشت که یکی را به اتابک علاءالدوله یزد، و دیگری را به اتابک عمادالدین هزارسب ملک لور داد^۲.

پاپا آغاچه

از زنان سلطان حسین میرزا بایقرا، و مادر چند تن از پسران او به نام های محمد قاسم میرزا، فرخ حسین میرزا، ابراهیم حسین میرزا، و محمد معصوم میرزا^۳.

پادشاه خاتون

صفوة الدنيا والدین پادشاه خاتون، دختر سلطان قطب الدین و ترکان خاتون (قتلغ ترکان)، خاتونی بود عاقله فاضله کريمة متفصلة محسنة بلند نهمت والا همت خوب صورت با

(۱) تاریخ الفی، ص ۲۳۹. (۲) شبانکاره ای، مجمع الانساب، ص ۱۹۷.

(۳) حبیب المیر، ج ۴، ص ۳۲۰. تاریخ الفی، ص ۲۵۱ (بابا آغاچه آورده است).

طهارت و عفت. انواع فضایل و کمالات نفسانی را که مردان نامدار و شهریاران دولتیار را تحلی بدان دست ندهد احراز نموده و مصاحف و کتب که به خط مبارکش در کرمان و دیگر ولایات موجود است بر فرط فضل و هنروری و وفور کمال و دانشوری او دلیلی واضح است.

اگر صد بار دیگر داستان را
 همایون پیکری فرخنده فالی
 ز سرگیرند دوران جهان را
 خجسته طالعی زیبا خصالی
 بزیب و فراو بر تخت شاهی
 نخواهد دید چشم پادشاهی^۱

چون نوبت سلطنت به اباقاخان رسید پادشاه خاتون را خواستار شد و هدایا و تحف روان داشت. قتلغ ترکان که بعد از شوهرش به تدبیر مصالح ملک و تربیت مهمات مردم کرمان پرداخته بود، پادشاه خاتون را در زینتی هر چه تمامتر روانه درگاه خان کرد و با این کار سلطنت خود را در کرمان محکم تر کرد. پس از عقد ازدواج، اباقاخان را به پادشاه خاتون علاقه خاص پدید آمد و بر دیگر خاتونان برتریش داد. پس از اباقا چون مقام ایلخانی به گیخاتور رسید، پادشاه خاتون به همسری او در آمد. وی در بزرگداشت این زن مبالغه کرد چنان که به قدر و منزلت از خاتونان دیگر برگذشت. چون مدت ها بود که کرمان را ندیده بود، به بهانه دیدن وطن، فرمانی از شوهر گرفته به کرمان آمد. رسولان چالاک خبر ورود او را دادند. امیران و ملوک و حکام اطراف چند روزه راه به استقبال آمدند. چون خواست به کرمان درآید مردم شادی کردند و شهر را از برزن و بازار و با پارچه های رنگارنگ آذین بستند و رامشگران بر بام قصرها به نواختن و خواندن پرداختند. انگیزه دیگر پادشاه خاتون از آمدن به کرمان انتقام گرفتن از جلال الدین سیورغتمش برادر خود بود^۲. زیرا سیورغتمش موجبات عزل مادرش قتلغ ترکان را از حکومت کرمان فراهم کرده بود و در اثر فشارهایی که بر او وارد آمد از رنج و غم وفات یافت، سپس خود سال ها بر کرمان حکم می راند.

(۱) منشی کرمانی، سبط العلی، ص ۷۰. مجمع الانساب شبانکاره ای، ص ۲۰۱. تاریخ الفی، ص ۳۱۲.

(۲) سبط العلی، صص ۷۱ - ۷۰. تحریر تاریخ و صاف، صص ۱۶۶ - ۱۶۵.

لازم است بدانیم که بعد از قتلغ ترکان، جلال الدین سیورغتمش از سال ۶۸۱ در کرمان به استقلال به حکومت پرداخت و چون سلطان احمد نسبت به او سر عنایت بود در موقع جلوس ارغون خان از هیئت این پادشاه بر خود بترسید ولی از راه اضطرار فرمان ارغون را در پیوستن به اردو اطاعت نمود. ارغون او را به یرغو نشانده و بین او و خواهرش پادشاه خاتون زوجه اباقا که سلطنت کرمان را حق خود می دانست محاکمه کرد. عاقبت پولاد چینگ سانک واسطه شده پادشاه خاتون را به عقد گیخاتو در آورده با آن شاهزاده روانه بلاد روم کرد و کردوجین، دختر منگوتیمور بن هلاکو و اتابک ابش خاتون، را در عقد جلال الدین سیورغتمش در آورد و سیورغتمش هم شاه عالم دختر خود را به شاهزاده بایدو به زنی داد. سپس جلال الدین و کردوجین به احترام تمام به کرمان آمدند و زمام سلطنت آنجا را در دست گرفتند. در تمام مدت ایلخانی ارغون این زن و شوهر در کرمان سلطنت می کردند و سیورغتمش در این ایام مکران را فتح کرد و موقعی که اتابک یوسف شاه و اتابک افراسیاب یاغی شدند او نیز از ادای مال کرمان خودداری نمود^۱.

پادشاه خاتون چون به کرمان آمد و در کاخ سلطنت قرار گرفت در سال ۶۹۱ بر سر برادر خودش سیورغتمش تاخت و او را گرفته و در قلعه ای محبوس ساخت و خود به کار سلطنت پرداخت و خطبه و سکه به القاب او یعنی «خداوند عالم پادشاه بنی آدم» بر آراستند. کردوجین همسر سیورغتمش با تدبیری او را از حبس رها نمود^۲ و او پس از فرار روانه اردوی گیخاتو خان شد. پادشاه خاتون که نگران اوضاع شد، اموال و هدایای فراوان همراه با تعدادی از رجال خود به درگاه گیخاتو فرستاد تا سیورغتمش را باز پیش او فرستد و این کار انجام شد و او را

(۱) مجمع الانساب شبانکاره ای، ص ۲۰۱. عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۴۰۶.

(۲) وصاف گوید: پادشاه خاتون در بند کردن او [سیورغتمش] مبالغتی نمی فرمود. از این رو با سقایی که آب به قلعه می برد بساخت و بند خود بسود و بگریخت و عازم حضرت ایلخان شد. (تحریر تاریخ وصاف،

بار دیگر محبوس نمود. هر چند شهزاده باید و توانست که حکم آزادی او را از گیخاتو بگیرد، پادشاه خاتون تا مدتی تعلل نمود لیکن سپس او را آزاد کرد و نایب خود گردانید. پس از چندی، پادشاه خاتون نسبت به اعمال او بدبین شد به ویژه که برخی ملوک و امرای کرمان با وی متفق شدند. سرانجام خاتون با طرح توطئه‌ای، شبانه تعدادی را برای کشتن برادر روانه کرد و فرستادگان، سیورغتمش را خفه کردند. روز دیگر مراسم عزاداری برپا کرد و بر سر زبان‌ها انداختند که «او خود را از زحمات دنیاوی که به وی رسید خبه کرده. مرگ او در سال ۶۹۳ ه. ق. اتفاق افتاد»^۱.

به نقل مستوفی، فخرالملک محمود بن شمس‌الدین محمد شاه [بن حاجی] زوزنی وزیر جلال‌الدین سیورغتمش از کسانی بود که نمی‌گذاشت وی با خواهرش پادشاه خاتون طریق موافقت پیشه گیرد. پادشاه خاتون به وزیر پیغام فرستاد و او را از این معنی نکوهش کرد. وزیر گفت اگر سلطنت به تو رسد مرا به ساطور دو پاره کن. پادشاه خاتون کینه او در دل گرفت. تا بعد از قتل سیورغتمش، این وزیر به هندوستان گریخته بود. پادشاه خاتون کسی را فرستاد و او را به مواعید مستظهر گردانید و بیاورد. چون بر او دست یافت او را بکشت^۲.

منشی کرمانی با تأکید بر این که پادشاه خاتون اهل داد و دهش بود و طبقات مردم کرمان را غریق انعامات و کمک‌های خویش گردانید و صله‌های گران و بخشش‌های ارزشمند در حق عالمان دین می‌نمود و خصال ارزشمندی داشت، اقدام او را در قتل برادر عمل خردمندانه‌ای نمی‌داند و چنین درباره او قضاوت می‌نماید:

«اما قتل برادر، خدشه زشتی را بر چهره او وارد کرد. اگر او را از راه بصیرت نظری ژرف بودی و از احوال گذشتگان اعتبار گرفتی و به سبب استیلاء قوت غضبی و رعایت طبیعت بر

(۱) مجمع‌الانساب شبنکاره‌ای صص ۲۰۱ - ۲۰۰. سبط‌العلی، صص ۷۳ - ۷۲. تاریخ‌گزیده، ص ۵۳۳.

تحریر تاریخ و صاف، صص ۱۶۷ - ۱۶۶. تاریخ بناکتی، ص ۴۰۸. مجمل فصیحی، ج ۲، صص ۳۶۷ - ۳۶۶.

(۲) تاریخ‌گزیده، ص ۵۳۳.

حرکتی بدان هولناکی ارتکاب نکردی و از غیرت روان مادر و پدر بر حذر بودی و بر برادر و دیگران ابقاء پادشاهانه فرمودی، روز دولتش تیره نگشتی و مردم را از وی نفرت حاصل نیامدی و حال روزگارش چون زلف دلبران و طره خوبان پریشان و شکسته نشدی»^۱.

پادشاه خاتون پس از این که برادر را از میان برداشت به تعیین اعضای دولت و مقامات و مناصب پرداخت. نصرةالدین یولکشا را «مدبر ملک و پیشکار درگاه و کارساز دیوان و بارگاه ساخت». خواجه یمین الملک ظهیرالدین «مستوفی و صاحب رأی و مشیر گشت». فخرالملک نظام الدین محمود وزیر علی الاطلاق شد و اشرف دیوان به ظهیرالملک فخرالدین خواجه تفویض شد و دیوان نظر بر ضیاء الملک خواجه نصیرالدین یوسف حواله افتاد. او فرستادگانی نزد گیخاتو فرستاد و از وی حکومت یزد و شبانکاره را درخواست کرد که مورد اجابت قرار گرفت. از طرف پادشاه خاتون، کسانی به حکومت شبانکاره و یزد تعیین شدند. او ایلچیان را به هرموز فرستاد تا ملک رکن الدین مسعود را از آنجا اخراج کرده و به درگاه آوردند و ملک بهاءالدین ایاز را به جای او گماشت. «و حضرت پادشاه خاتون خود اکثر اوقات به صنایع اعیان ایران و اکابر جهان مشغول بودی»^۲.

پادشاه خاتون که از طرف پدر به «حسن شاه» معروف شده بود، تا شوهرش گیخاتو زنده بود در کرمان به استقلال حکومت می کرد. اما چون باید و در بغداد خروج کرد و مقام ایلخانی نصیب وی شد، ایلچی با یرلیغی به کرمان فرستاد و از پادشاه خاتون خواست که به قوریلتای حاضر شده و به او پیوندد.

طرفداران سیورغتمش در چنین وضعیتی از فرصت استفاده کرده و علیه پادشاه خاتون متفق شده و به فعالیت پرداختند. در رأس آنها شهزاده کردوجین زن سیورغتمش بود. او در

(۱) سبط العلی، ص ۷۴.

(۲) همان، صص ۷۵ - ۷۴. مجمع الانساب شبانکاره‌ای، ص ۲۰۲. وی علاوه بر ولایت شبانکاره و یزد

گنبد هرموز و قیش و بحرین را نیز تصرف نمود. مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۳۶۸

مقام دادخواهی قتل شوهر و شاه عالم دخترش (و دختر سیورغتمش) که زن باید و بود به انتقام خون پدر، ایلخان را به دفع پادشاه خاتون تحریک می‌کردند. در آن اوان به سبب قتل گیخاتوخان جهان پر آشوب شده بود. هر طرف صاحب قدرتی ظاهر گشته به میل خود کار می‌کرد و به قصد انتقام اقدام می‌نمود.

باید و امر داد تا لشکری از فارس و شبانکاره به دفع پادشاه خاتون حرکت کردند و کردوجین نیز در رأس آنها قرار گرفت و به محاصره کرمان پرداخت. مشاوران پادشاه خاتون به جمع بندی درستی برای مقابله دست نیافتند و به احکام نجوم و سعد و نحس طالع شوم و تعبیر و تأویل خواب‌ها و رمل و عزایم روز می‌گذرانیدند. گویا پادشاه خاتون قصد داشت که به سوی خراسان فرار نموده و به هازان‌خان پیوندد اما رأی وزیرای طرف مشورت بر آن قرار نگرفت. پادشاه خاتون و اتباع او ناچار به قلعه پناه گرفتند و چند روز محاصره و محاربه واقع شد. بیشتر امرا و معتبران درگاه پادشاه خاتون و برخی از حکام او به خدمت کردوجین رفتند و پادشاه خاتون که تاب مقاومت نداشت کلیدهای دروازه‌های شهر را پیش کردوجین زوجه برادر خود، فرستاد. باگشودن دروازه‌ها، لشکر کردوجین به قلعه و کوشک وارد شدند. وزرا و امرای پادشاه خاتون را گرفته و به بند کشیدند. روز بعد شهزاده کردوجین به عزت تمام وارد بارگاه شده و بر تخت سلطنت نشست و پادشاه خاتون را با اهانت و خواری دستگیر و از قصر بیرون آورده محبوس کرد. خزاین و اموالش غارت شد و امرا و اعیانش گرفتار گشتند و اندوخته و اموال آنها مصادره شد. خبر این پیروزی را به باید و اعلان کردند. چون کردوجین به قصد دیدار ایلخان سراپرده از شهر بیرون زد، پادشاه خاتون را همچنان در بند بسته همراه داشت. آن‌گاه به اصرار شاه عالم و فرمان باید و، در بین راه در منزل قصر زر، پادشاه خاتون را خفه کرده و کشتند (همانگونه که برادر را خفه کرده بود)، و در دهی (به نام مسکین) دفن کردند (در شعبان سال ۶۹۴). در سلطنت غازان خان، بعد از این که سلطان مظفرالدین محمد شاه بن حجاج سلطان از طرف او به سلطنت کرمان رسید، دستور داد تا مرقد او را به آیین و

رسم پادشاهانه به شهر آوردند و مراسم عزای برپا کرده در مدرسهٔ مادرش ترکان خاتون دفن گردانیدند.^۱

به نوشتهٔ منشی کرمانی، بعد از این که کردوجین از کرمان رفت، نصرت ملک در کرمان حاکم شد اما دیری نپایید که با غلبهٔ غازان خان بر بایدو اوضاع تغییر یافت. مجدداً هواداران پادشاه خاتون بر امور دست یافتند و طرفداران بایدو برکنار گشته و اموالشان تصاحب شد.^۲ مستوفی پس از نقل مرگ پادشاه خاتون به قصاص برادر در بیتی به عنوان زبان حال روزگار آورده:

گرت بار خارست خود کشته‌ای وگر پرنیان است خود رشته‌ای^۳

شبانکاره‌ای نیز گوید: کردوجین دو نفر را در نیم شبی فرستاد برای کشتن پادشاه خاتون و او را گفتند کردوجین می‌فرماید که:

اگر بار خار است خود کشته‌ای وگر پرنیان است خود رشته‌ای

این مکافات برادر است که او را بی‌گناه خبه کردی. پس او را ریسمانی در گردن کردند و به خبه بکشند که واجب شد طبیعت را مکافات.^۴

به نقل و صاف پس از این که پادشاه خاتون را در روستای بین راه کشتند، یکی از روستاییان حوالی چند درهم قرض گرفت تا خرج کفن و دفن او سازد.^۵

پادشاه خاتون به حسن طبع و جودت ذهن و وفور فراست و کیاست اتصاف داشت.^۶ او پادشاهی بخشنده بود. در تعظیم علما و اهل فضل دقیقه‌ای فروگذاری نمی‌کرد. بارگاه وی

(۱) تحریر تاریخ و صاف، صص ۱۶۸ - ۱۶۷. مسط‌العلی للحضرة العلیا، صص ۷۸ - ۷۶. مجمع‌الانساب،

صص ۲۰۳ - ۲۰۲. تاریخ‌گزیده، ص ۵۳۳. مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۳۷۰. تاریخ مغول، ص ۴۰۷.

(۲) مسط‌العلی، ص ۷۹. (۳) تاریخ‌گزیده، ص ۵۳۴.

(۴) مجمع‌الانساب، ص ۲۰۳. (۵) تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۶۸.

(۶) خواندمیر، آثارالملوک، ص ۱۳۷.

مجمع شعرا و محفل ائمه و علما گشت. او خود طبعی لطیف داشت و خط نیکو می‌نوشت. از لغت و عروض بهره‌مند بود و به مشاعره و مکالمه با ارباب فضل علاقه خاص داشت. از او اشعاری نقل کرده‌اند و حسن شاه تخلص می‌کرد. زمانی که همراه گیخاتو در روم بود، چون غربت او به درازا کشید این رباعی را سروده است:

هر چند که فرزند الغ سلطانم یا میوهٔ بستان دل ترکانم
می‌خندم از اقبال و سعادت لیکن می‌گیرم از این غربت بی‌پایانم
روزی حدیث در رباعی‌های شکر آمیز می‌رفت او در بدیهه این رباعی را به نظم کشید:
آن روز که در ازل نشانش کردند آسایش جان بی‌دلانش کردند
دعوی لب چون شکرش کرد نبات در مصرهٔ سیخ در دهانش کردند
و رباعی دیگر:

سیبی که ز دست تو نهان می‌رسدم زو بسوی حیات جاودان می‌رسدم
چون نار دلم بخندد از شادی آن کز دست و کف تو دوستگان می‌رسدم
و این قطعه حسب‌الحال خودش سروده است:

من آن زنم که همه کار من نکوکاریست به زیر مقنعهٔ من بسی کله داریست
به هر که مقنعه‌ای بخشم از سرم گوید چه جای مقنعه تاج هزار دیناریست
درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه منست مسافران صبا را گذر به دشواریست
نه هر زنی بدو گز مقنعه است کدبانو نه هر سری به کلاهی سزای سرداریست
حسن شهم زنژاد قرا الغ سلطان زما برند اگر در جهان جهانداریت.^۱
به نقل شبانکاره‌ای، پادشاه خاتون در کرمان به داد و دهش پرداخت و رسم عدل و انصاف چنان نهاد که سلاطین جهان پیش از او ناچیز آمدند و اهل علم را هدایا و مخارج زندگی بسیار داد و مدارس و مساجد بسیار بنا نهاد و وزیران و دیران را هر کسی را در جایگاه خویش معین

(۱) سبط‌العلی، ص ۷۱. مجمع‌الانساب شبانکاره‌ای، ص ۲۰۱. تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۶۶.

کرد و ملوک و اقربا را هر یک به شغلی منصوب کرد^۱.

حمدالله مستوفی این اشعار را از او آورده است:

بر لعل که دید هرگز از مشک رقم یا غالیه بر نوش کجا کرد ستم
جانا اثر خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیت بهم

* * *

آن روز که در ازل نشانش کردند آسایش جان عاشقانش کردند
دعوی لب چو قند او گردنیات در مصر سه سیخ در دهانش کردند^۲
خواندمیر این دو رباعی را از تاریخ گزیده نقل کرده است لیکن رباعی دوم را با این
تغییرات آورده:

زان پیش که در ازل نشانش کردند آسایش جان عاشقانش کردند
دعوی لب نگار می کرد نبات در مصر سه چوب در دهانش کردند
خواندمیر دو مصرع از قطعه دیگر پادشاه خاتون را چنین آورده است:

درون پرده عصمت که تکیه گاه من است

مسافران هوای را گذر به دشواری است

همیشه باد سر زن به زیر مقنعه‌ای

که تار و بود وی از عصمت و نکوکاری است^۳.

وصاف همان قطعه را در هفت مصرع آورده است که دو مصرع دیگر چنین است:

کلاه مرد بلند از وجود مقنعه‌ای است که از سر کلاه دیگرانش بیزاری است
طناب چنبر زن گشته باد مقنعه‌ای که تار آن نه زمستوری و نکوکاری است

او مصرع دوم «نه هر زنی به دو گز مقنعه است کدبانو» را چنین آورده: «نه هر کسی به جهان

(۲) تاریخ گزیده، ص ۵۳۳.

(۱) مجمع‌الانساب، ص ۲۰۲.

(۳) مآثرالملوک، ص ۱۳۷.

در خور جهاننداری است. و مصرع اول بیت آخر را چنین نقل کرده است. «حسن شهم زنژاد
شهان الغ ترکان».

این رباعی نیز از پادشاه خاتون نقل شده است:

بس غصه که از چشمه نوش تو رسید تا دست من امروز به دوش تو رسید
در گوش تو دانه‌های در می‌بینم آب چشم مگر به گوش رسید^۲

پاشا خاتون (شاه پاشا خاتون)

دختر شیخ جنید و عمه اسماعیل که با ترکمنی به نام محمدی بیگ ازدواج کرده بود. او از جمله کسانی بود که هنگام پنهان شدن اسماعیل پسر حیدر از دست نیروهای آق قویونلو، از اقامتگاه او در اردبیل اطلاع داشت و گاه و بی‌گاه او را ملاقات می‌کرد. پاشا خاتون همت خود را بر حفظ اسماعیل از دست آق قویونلوها قرار داد. پس از سپری شدن حدود یک ماه از مخفی شدن اسماعیل در خانه زنی به نام خانجان، پاشا خاتون ترتیب انتقال اسماعیل را به خانه زن دیگری به نام «اوبه» از طایفه ذوالقدر داد. زیرا احتمال می‌رفت که ترکمانان از اختفای اسماعیل در آن خانه باخبر شده باشند. پس از مدتی که اوبه در گوشه‌ای از مسجد جامع اردبیل، اسماعیل را نگهداری می‌کرد، به جهت دوستی محمد بیگ شوهر پاشا خاتون و برادرش احمدی بیگ با امیره اسحق والی رشت، ترتیب انتقال اسماعیل به رشت داده شد. پس از فرار اسماعیل، به دستور رستم میرزا آق قویونلو، اموال محمدی بیگ و برادرش احمدی بیگ کلاً مصادره شد اما بعد کسانی شفاعت کرده مقدار آن را کاهش دادند. شاه اسماعیل پس از استقرار در لاهیجان، درخواست کرد که عمه‌اش شاه پاشا خاتون، از اردبیل

(۱) تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۶۶.

(۲) علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۲۰، ص ۸. درباره پادشاه خاتون و برخی رباعی‌های او همچنین ر. ک:

یحیی بن عبداللطیف قزوینی، لب التواریخ، ص ۲۲۲.

بعضی تبرکات خصوصاً نان ریزه که اسماعیل بدان میل زیادی داشت، ترتیب داده به لاهیجان فرستد. شاه پاشا خاتون حسب الامر برادر زاده، ترتیب هدایا و تحف را داد و همراه جمعی از اقوام و نزدیکان به گیلان فرستاد که به دست اسماعیل رسید. فرستادگان پاشا خاتون در بازگشت، هدایای بزرگان لاهیجان را به وی تحویل دادند و آن خاتون و شوهرش هدایا را به تبریز نزد رستم میرزا بردند شاید از این طریق مابقی اموال مصادره شان را بازگردانند. سرانجام به وساطت شخصی به نام قراوده، رستم میرزا حکم داد تا اموالشان به آنها برگردد.^۱ بدین ترتیب خدمات این زن به اسماعیل با همه شدت و خشونت نیروهای ترکمان برای نابودی شیخ زاده، توانست جان او را نجات دهد و این کودک فراری در آینده به عنوان شاه اسماعیل اول صفوی به تخت ایران نشست.

پاینده سلطان بیگم

دختر میرزا سلطان ابوسعید تیموری که سلطان حسین میرزا او را به عقد ازدواج خویش درآورد^۲ و از او حیدر میرزا متولد شد. حیدر میرزا در زمان پدر مدتی در مشهد و بلخ حکومت کرد و پدرش دختر سلطان محمود میرزا را جهت او خواستگاری نمود. او در زمان حیات پدر از دنیا رفت^۳. پاینده سلطان بیگم عمه میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایستقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بود که به اشاره او که ملکه‌ای فاضله عاقله بود و در تربیت برادر زاده سعی بلیغ می‌نمود، ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرد و مدتی در خدمت او روزگار می‌گذرانید و بعد از قتل سلطان ابوسعید تیموری، امیر حسن بیگ

۱) حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحمین نوایی، صص ۱۴، ۱۶ و ۲۴ - ۲۱. محمد یوسف واله اصفهانی، خلدبرین، به کوشش میرهاشم محدث، صص ۷۶ - ۶۷.

۲) حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۳۶ و ۳۲۰. تاریخ الفی، ص ۲۵۱.

۳) تاریخ الفی، ص ۲۵۱.

(آق قویونلو) در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد بیشتر کوشید و سپس او را تحریک کرد که به تسخیر مملکت موروث پردازد که به درگیری بین او و نیروهای اعزامی سلطان حسین میرزا منجر شد.^۱

در آن اوان که سلطان حسین میرزا به سوی قلعه تیره تو کوچ نموده بود، هنوز ابوالمظفر یادگار محمد میرزا در ولایت طوس بود، اما عمه شاهزاده، پاینده سلطان بیگم به تحریک امیر فریدون برلاس و سلطان احمد از منزل خود در بیرون هرات به شهر درآمد و آن شهر را جهت برادرزاده خود ضبط نمود و دستور داد تا در روز جمعه ششم محرم الحرام سال ۸۷۵ خطبه به نام ابوالمظفر میرزا یادگار محمد خواندند و در آن ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیده‌ای در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید که مظهرش این است:

همچنان که فضل حق خاتم سلیمان را رسید ملک بقیس زمان پاینده سلطان را رسید
میرزا یادگار محمد پس از استقرار بر تخت سلطنت منصب اشراف دیوان را به خواجه قطب‌الدین طوس سمنانی سپرد و زمام سرانجام امور ملک و مال را به قبضه اختیار پاینده سلطان بیگم گذاشت و خود به عیش و عشرت سرگرم و اکثر اوقات به باده‌گساری و استماع نغمه عود و چنگ مشغول گشت.^۲

پری پیکر خانم

دختر سیادت پناه مرتضی ممالک اسلام شاه نورالدین نعمت الله باقی (باقی) یزدی، خواهر میر غیاث‌الدین محمد میر میران یزدی از خانش خانم دختر شاه اسماعیل اول که به ازدواج اسماعیل میرزا پسر شاه طهماسب درآمد و از او دختری به نام صفیه سلطان متولد

(۱) حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۳۹.

(۲) همان، صص ۱۴۶ و ۱۴۷. تاریخ الفی، ص ۲۰۱ (نام این زن را مائده سلطان بیگم آورده است و در جای دیگر پاینده سلطان بیگم).

شد.^۱ بوداق منشی قزوینی عروسی اسماعیل میرزا را در تبریز به سال ۹۶۱ ذکر کرده و در توصیف محاسن عروس و نیز با شکوهی مجلس عروسی که دیده‌ی زمانه هرگز ندیده و گوش دوران نشیده، و اعیان و اشراف از اطراف و اکناف در آن حضور داشتند، سخن گفته است.^۲

پریخان خانم

پریخان خانم دختر شاه طهماسب اول صفوی در شب سه شنبه بیست و پنجم جمادی‌الآخر سال ۹۵۵ هجری به دنیا آمد.^۳ در خدمت والد بزرگوار، معزز و گرامی و به غایت معتبر بود و خلائق در مهام مشکله به خدمت علی‌اش توسل جسته به وسیله ایشان صورت می‌یافت. از وفور عقل و دانش در ملازمت همایون اعلیٰ مشیر و مشارالیه بود.^۴

پریخان خانم به همسری عبدالله خان استاجلو حاکم شروان که للگی سلطان محمود میرزا پسر شاه طهماسب را به عهده داشت در آمد. عبدالله خان پسر عمه شاه طهماسب بود و پدرش

(۱) خلاصه التواریخ، ج ۲، صص ۶۷۱ و ۱۰۱۹. جواهر الاخبار، ص ۲۱۱.

(۲) جواهر الاخبار، صص ۲۱۱ - ۲۰۹.

(۳) ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۷۲. عبدی بیک شیرازی، تکلمة الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، ص ۹۹. سال ۹۵۵، در این فرصت دو فتح از عالم غیب شاه دین پناه را رخ نمود. یکی ولادت با سعادت دُرُ درج پادشاهی و دُرّی برج شاهنشاهی، اعنی شاهزاده جهان و جهانیان، سیده المخدرات فی الزمان، شاهزاده‌ای که این کتاب (تکلمة الاخبار) به نام وی موشح و به دعای عمر و دولت او موشح است اعنی نواب مستطاب ناموس العالمی فاطمة الزمانی، مهد علیایی، پریخان خانم خَلد الله ظلال مهد سلطنتها علی مفارق العالمین؛ و دیگری به مبارکی قدوم مسرت لزوم این مولود عاقبت محمود، رجعت خواندگار [سلطان سلیمان عثمانی] از تبریز به جانب روم به اضطراب و اضطراب هر چه تمامتر. بوداق منشی قزوینی در حوادث سال ۹۵۴ آورده که در این سال، پریخان خانم به وجود آمداز همشیره شمخال، و محمودبیک افشار لله شد. (جواهر الاخبار، ص ۲۰۱).

(۴) اسکندر بیک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ج ۱، ص ۲۱۹.

قراخان خواهر شاه اسماعیل را در حباله نکاح داشت^۱.

(دوره شهرت پریخان خانم در فاصله مرگ شاه طهماسب تا روی کار آمدن محمد خدابنده است که در حوادث جانشینی بعد از پدر به ایفای نقش پرداخت. شبی که شاه طهماسب درگذشت سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت و ولی عهد بود در دولتخانه توقف نموده بود و به حسب اتفاق کشیک دولتخانه از جماعتی بود که با هواخواهان اسماعیل میرزا، که در قلعه قهقهه زندانی بود، متفق بودند. پریخان خانم «که عاقله روزگار بود» با حیدر میرزا دشمن و هواخواه اسماعیل میرزا بود. وی در آن شب به دست سلطان حیدر میرزا گرفتار شده بود. وقتی خود را در حرمسرا در دست شاهزاده اسیر و گرفتار دید به جز ملایمت و فروتنی چاره‌ای نیافته از روی عجز و اضطراب عرض کرد که عورات مخفی العقل اند اگر از نقصان عقل و کوه خردی از من تقصیری واقع شده باشد امید دارم که رقم عفو بر زلات این ضعیفه کشیده جان بخشی نمایند که بعد الیوم سالک طریق متابعت و خدمتکاری بوده یک سر مو خلاف رضای اشرف از این بیچاره صدور نخواهد یافت» و فوراً پای برادر را بوسید و به مادر حیدر میرزا گفت گواه باش که در پای بوسی پادشاهی و مبارکبادی جلوس اشرف هیچ کس بر من سبقت ندارد.

حیدر میرزا از روی ساده لوحی به این چاپلوسی، نرم گشت و با خواهر اظهار مهربانی نمود. سپس به او گفت برای نشان دادن محبت خود، برادرت سلطان سلیمان و خالت شمخال سلطان را با من متحد گردان در این صورت نزد من عزیزتر از زمان پدر خواهی بود.

پریخان خانم که دنبال راه نجاتی می‌گشت، برای وفاداری حیدر میرزا به سخن خود، او را با قرآن سوگند داد و شاهزاده سوگند خورد. آن گاه اجازه گرفت که به منزل خود رفته برادر و

۱) تکملة الاخبار، حاشیه ص ۱۲۵. قاضی احمد گوید: پریخان خانم، معقوده شاهزاده بدیع الزمان میرزا بود. خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۶۱۰. واله اصفهانی نیز گوید: نامزد بدیع الزمان میرزا بود و هنوز به منزل او نرفته بود. خلدبرین، ص ۴۰۳.

خالو را به خدمت آورد. حیدر میرزا بر قول او اعتماد کرد و به وی اجازه داد. پریخان خانم در راهی را که از باغچه حرم به میدان اسب می‌رفت، گشود و بیرون رفت و شمشال سلطان خالوی خود را آورده کلیدهای درگاه را به او سپرد. وی با سیصد نفر چرکس که همگی دشمن شاهزاده بودند امور حرم را در اختیار گرفتند و مخالفان حیدر میرزا از همان راه به حرم داخل شده و توانستند حیدر میرزا را به قتل رسانند.^۱

پس از این واقعه، «مدار حکم و فرمان بر نواب پریخان خانم» قرار گرفت و در میان امرا، حسینقلی خلفا که منصب خلیفه‌الخلافتی داشت بر شان خویش افزود و جمعی از امرا و شاهزادگان در خط فرمان او بودند. حسب‌الصلاح پریخان خانم، جابوق ترکمان از زمرة امرای حیدر میرزا را به جهت آوردن اسماعیل میرزا به قلعه قهقهه فرستادند و علما جمع شده نعش شاه طهماسب و حیدر میرزا را غسل دادند.

تا آمدن اسماعیل میرزا، همه روزه جمیع امرا به در خانه حسینقلی خلفا جمع شده و از او ملازمت می‌نمودند و همراه او به در خانه پریخان خانم می‌رفتند و «مهمات ضروری که در امور ملک و مال بود به عرض او می‌رسانیدند و احدی را حد و یارای آن نبود که از حکم و فرمان خانم تجاوز تواند کرد».^۲

اکثر امرا به رسم گذشته در خانه پریخان خانم برای خدمت حاضر بودند و «این معنی را باعث رفع درجات و زیادتی اعتبار پادشاهی می‌دانستند و وکلای نواب مشارالیها آیین پادشاهانه و توزوک و طمطراق در خانه زیاده از زمان شاه جنت مکان طرح نهاده بواب و حاجیان و ملازمان به طریق سلاطین نظم و نسق درگاه می‌نمودند.» اعتقاد پریخان خانم این بود که چون سلطنت اسماعیل میرزا به سعی او انجام گرفته و در زمان شاه طهماسب نیز او معاون و یاریگر پدر بوده بنابراین وی بیشتر از شاهزاده سلطانم همشیره شاه طهماسب در امور

(۱) تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، صص ۲۹۷ - ۲۹۶.

(۲) همان، ص ۳۰۴.

پادشاهی حق دخالت دارد. اما نتیجه برعکس پیش بینی او شد و شاهزاده سلطانم امرا را با سخنان کنایه آمیز نسبت به دخالت یک زن در امور سلطنت تحریک می نمود. «نوبتی تصریح کرده گفت که مگر یاران نفهمیده اند که دخل عورات در امور مملکت لایق ناموس سلطنت و پادشاهی نیست و آشنایی مردم به مخدرات استار دودمان علیه قبیح است؟ امرا از حقیقت کار آگاه گشته ترک تردد نمودند.»^۱

در این اثنا شاه اسماعیل ثانی نسبت به حسینقلی خلفا بدین شد و سعی نمود که شأن و شوکت او را بکاهد. زیرا خلفا به گونه ای دچار غرور شده بود که خود را پادشاه نشان می داد و «منت عظیم بر اسماعیل میرزا داشت» و این حالت برای پادشاه جدید بسیار گران بود. علاوه بر نخوت و غرور، مسأله دیگری که موجب تغییر رفتار شاه اسماعیل نسبت به خلفا گشت این بود که چند روز پس از قتل حیدر میرزا که خبری از جانب قلعه قهقهه و آمدن اسماعیل میرزا نیامد و مردم مضطرب شدند، خلفا گفته بود که چرا باید نگران بود، سلطان محمود میرزا هم پسر شاه طهماسب و جوان قابل شایسته پادشاهی است که اگر اسماعیل میرزا زنده نباشد، او را به پادشاهی برمی گزینیم. پریخان خانم نیز گفته بود گمان قوی این است که اسماعیل میرزا را در شب اول که خبر فوت شاه طهماسب به قلعه رسیده طرفداران حیدر میرزا از بین برده باشند اگر چنین باشد، سلطان محمود میرزا را پادشاه می کنیم. اما چنین نبود و اسماعیل میرزا سالم بود و چند روز اولیه ورود به قزوین در خانه خلفا به سر می برد. دشمنان او، این سخنان و رفتارها را به اسماعیل میرزا متقل کردند و ذهن او را از خلفا منحرف نمودند.^۲ البته اسکندر بیگ ترکمان عامل اصلی برای گرفتار آمدن کسانی چون حسینقلی خلفا و پریخان خانم و دیگران را خون به ناحق ریخته حیدر میرزا ذکر می کند که دامن آنان را گرفت. «بلکه الله سبحانه و تعالی که متقم حقیقی است به مصداق صدق انجام، من اعان ظالماً فقد سلطه الله علیه، مزاج اسماعیل میرزا را از او متغیر ساخت و زمان به طلب خون ناحق ریخته شاهزاده مظلوم سلطان

۱) تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۱۰. ۲) همان، ص ۳۱۱.

حیدر میرزا زیاده از این تاب اقتدار آن ظالم نهاد نیاورده عقرب ساعیان قتل آن شاهزاده مغفور و قاتلان او هر یک به بلایی گرفتار آمدند.^۱ از جمله حسیتلی خان خلفا بود که به دستور اسماعیل میرزا عزل و سرانجام کور گردید.^۲ و علیا جناب خانم اگر چه با برادر ساده دل چنان غدیری کرد اما عاقبت به شامت آن گرفتار آمده از عمر و دولت تمتعی نیافت.^۳

پس از این که اسماعیل میرزا، خلفا را از شهر بیرون کرد از منزل او بیرون رفت و به خانه شاهقلی سلطان یکان استاجلو آمد و در آنجا پریخان خانم و بانوان حرم سلطنت به ملاقات او رسیدند اما مهربانی و ملاطفت لازم که پریخان خانم متوقع بود نسبت به او صورت نگرفت. بدین جهت اسماعیل میرزا گاهی در منازل شاهقلی و گاهی در خانه پریخان خانم و گاهی در باغ سعادت آباد به سر می برد و طوایف قزلباش از اطراف و جوانب کشور به درگاه او رو می آوردند.^۴

سلطنت شاه اسماعیل دوم به درازا نکشید و یک سال بعد در ۸۴۵ درگذشت. درباره علت مرگش نظراتی ابراز شده از جمله مردم چنین انتقال زدند که چون نواب پریخان خانم را خفیف و بی اعتبار کرده بود او با کنیزان حرم همزیان شده سعی در ترکیب فلونبای او تعبیه کرده بوده اند.^۵

پس از مرگ شاه اسماعیل دوم، تمام امرای متنفذ برای آن که مجدداً نفاق در میان آنها نیفتد و شیرازه کارهای کشور از هم نگسلد، با هم سوگند خوردند که فرزند ارشد تهماسب، سلطان محمد میرزا را به پادشاهی بردارند و تا زمام کارها به دست پادشاه جدید داده نشده است، خلاف فرمان پریخان خانم عملی مرتکب نگردند. به این ترتیب انتخاب پادشاه جدید

(۱) همان، ص ۳۱۱.

(۲) تفصیل برخوردار شاه اسماعیل دوم با خلیفه الخلفا در: همان، صص ۳۱۳ - ۳۱۱.

(۳) همان، ص ۲۹۷. (۴) همان، ص ۳۱۳.

(۵) همان، ص ۳۳۸.

صفوی، نفوذ کلام پریخان خانم را تشدید کرد تا آنجا که هیچیک از امیران و بزرگان صفوی بی‌ریختگی او اراده رفتن به شیراز و پای بوسی پادشاه جدید ننمود.

با این که «همگی امراء و ارکان دولت حکم نواب پریخان خانم را گردن انقیاد نهاده بودند»، اما برخی از بزرگان مانند ولی سلطان ضمن موافقت ظاهر با پریخان خانم در عهده داری امور سلطنت لیکن با این توجیه که «چون دختران مناسب رتبه سلطنت نیستند» اعلام کرد که سکه به اسم شاه شجاع فرزند اسماعیل میرزا یزنند اما در آن احوال، کسی به این سخن توجه نکرد و دیگران در رأس آنها «امیرخان و پیره محمد خان و خلیل خان و جمیع امرا گفتند که نواب سکندر شأن سلطان محمد پادشاه فرزند اکبر شاه جنت مکان و والد چند شهزاده کامکار کامران است همانا از دیوان رفیع الارکان، توتی الملک من تشاء، منشور سلطنت و پادشاهی به اسم او مرقوم گردیده... حاضران آواز برآوردند که دولت سلطان محمد پادشاه است» و آن گاه به رسم قزلباش که در تصمیم‌گیری در امور، الله الله می‌گفتند این شعار را سر داده و از مجلس شور برخاسته به در حر مسرای پریخان خانم آمدند و نتیجه کنکاش خود را به وی اطلاع دادند. پریخان خانم خود را پادشاه تصور نمود و بر این اتفاق شد که چون سلطان محمد میرزا به پایتخت آید نام شاهی بر او اطلاق شود و نواب خانم راتق فاتق امور سلطنت باشد!

پریخان خانم کسانی را به شهرها فرستاد که خبر مرگ شاه اسماعیل را برسانند و نوشته‌ای به امضاء امرا مهر کرد مبنی بر پادشاهی محمد خدا بنده و روز دیگر حکم کرد که از امراء و اعیان هر طبقه خوله به علت طرفداری از حیدر میرزا یا به هر جهت دیگر در حبس و سیاه چال بودند آزاد شوند. به دنبال این حکم تعدادی از بزرگان که محبوس بودند آزاد گشتند. میرزا مخدوم شریفی به یمن مرحمت نواب خانم که به والده او شفقتی داشت خلاص شد اما به قصد زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شد و از طرف سلطان عثمانی چند سال افضی القضات مکه

معظمه گشت^۱!

«هر کس از اهل خدمت و آقایان بیوتات و مقربان اراده رفتن شیراز و قصد خدمت پادشاه می نمودند به خدمت امراء آمده اجازه می خواستند و ایشان به خدمت خانم عرض می نمودند و رخصت یافته روان می شدند و کسی بی رخصت نواب خانم و امراء قدرت رفتن نداشت^۲. اما در قزوین، نواب پریخان خانم به دولت و اقبال بر مسند کامرانی تکیه زد، جمیع امور سلطنت را متکفل شد و امراء عالی شان به فرمان او گردن نهاده همه روزه در حضور او اجتماع می کردند و یکی از تصمیم های آنان این بود که از هر اویماق یک نفر ریش سفید و معتمد معین گردد و افراد آن طایفه از رأی و نظر او عدول نکنند. بدین ترتیب از همه اویماقات ریش سفیدان تعیین گردند و امور مهم را توسط شمخال خان چرخس خالوی پریخان خانم به اطلاع وی می رسانند و بدانچه او حکم می نمود عمل می کردند. پریخان خانم دستور داد که غیر از گروهی که به دستور وی روانه شیراز شده اند برای آوردن محمد میرزا، دیگر کسی بی اجازه وی نرود، چون موکب شاهی به نزدیکی قزوین رسید آن گاه همگی امراء عظام در ملازمت وی به استقبال وی شتابند^۳.

اما میرزا سلمان چون اعتمادی به پریخان خانم و شمخال نداشت با ترفندی خود را به شیراز رسانید به جهت جذب قلوب محمد خدابنده و مهد علیا که صاحب اختیار مطلق بود، وقایع قزوین و اقتدار پریخان و اطاعت و انقیادی که امراء و اعیان قزلباش از او داشتند به اطلاع آنها رسانید و پاره ای از مغرضان چرب زبان نیز با مشوب کردن ذهن شاه آنها را از قدرت پریخان خانم ترسانیدند. «از اقوال ناقلان و اقتضای عقول صاحب خردان خاطر نشان نواب سکندرشان و مهد علیا شد که مادام نواب خانم بانوی دولتیخانه و راتق فاتق مهمات سلطنت

۱) تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۰. درباره میرزا مخدوم شریفی همچنین. ر.ک: خلاصه التواریخ،

ج ۲، صص ۶۵۶-۶۵۵.

۲) تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۱.

۳) همان، صص ۳۴۴-۳۴۳.

باشد نواب اشرف را جز نامی از پادشاهی نخواهد بود و نواب مهد علیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد بود صلاح دولت خود را در آن دیدند که نواب خانم را بی اختیار سازند و این اراده در خاطر شریفان تصمیم یافته به فکر و اندیشه کار و پرداختند و هر کس از قزوین می آمد و احوال او می پرسیدند مؤید اقوال ایشان به ظهور می رسید. مجملأ دفع نواب خانم در ضمیر انور نواب سکندرشان و مهد علیا رسوخ یافته چه از مکر و کیدی که در باب اسماعیل میرزا به او اسناد شده بود اندیشه مند بودند فی الواقع جای آن بود و میرزا سلمان مستکفل مهمات سلطنت گشته روز به روز نوازش و تربیت می یافت^۱.

با ورود موکب محمد خدابنده به قم و سپس به سمت قزوین اکثر امرا و اعیان بدون رخصت پریخان خانم به استقبال او رفته و در ملازمت وی قرار گرفتند. اخباری نیز منتشر شد که شمشال سلطان با جماعت چرکس و اتباع پریخان خانم در خانه نواب خانم ازدحام کرده و قصد شورش دارند. غره ماه ذی الحجة الحرام بود که موکب پادشاهی در یک فرسخی قزوین رسید. نواب پریخان خانم در هودج زرنگار قبه مرصع قرار گرفته قورچیان حرم و ملازمان خاصه نواب مشارالیها قریب به چهار صد پانصد نفر پیاده محفه را بر دوش برداشته به اردوی معلی آورده، در حرم ملاقات برادر ارجمند کامکار و شاهزاده های نامدار وقوع یافته... نواب مهد علیا از روی ادب به دستبوس نواب خانم فایز گشته نواب خانم از عالم عجب و غرور و کم خردی نواب مهد علیا را زیاده و قعی ننهاده بود^۲.

اما احوال نواب خانم آن که در وقتی که نواب سکندرشان متوجه دولتخانه مبارکه می شدند حکم شد که خلیل خان افشار که در زمان شاه جنت مکان ایامی للہ جناب خانم بود او را به منزل خود برد که من بعد در منزل او باشد. سرانجام در مقابل مقاومت بی فرجام قورچیان او را به خانه خلیل خان بردند. ابتدا حکم شد شمشال سلطان را به قتل آورند و امیر اصلان خان سر او را به درگاه والا آورد. در همان شب چند نفر از ملازمان خلیل خان

حسب الامر، نواب خانم را به خبه هلاک کردند و جمیع اموال و اسباب سرکار خانم که به اعتقاد مردم تخمیناً ده هزار تومان می شد در ازاء این خدمت به انعام خلیل خان مقرر شده... چون این قضایا به قوع پیوست نواب مریم شان مهد علیا در کمال عظمت و استقلال متکفل مهام سلطنت و پادشاهی شد هیچ مهمی بی عرض و اشاره علیه فیصل نمی یافت^۱...

پریخان خانم

دختر شاه اسماعیل اول صفوی، همشیره اعیانیه شاه طهماسب که در سال ۹۴۵ (یا ۹۴۶) به عقد ازدواج درویش محمد خان پسر حسن سلطان شکی درآمد^۲.

عبدالفتاح فومنی، بدون ذکر نام از دختر شاه اسماعیل یاد می کند که زن سلطان مظفر حاکم دربند بوده و در دستگیری امیره دواج مظفر سلطان حاکم قراری گیلان بیه پس نقش داشته است. به نوشته وی، مظفر سلطان پس از این که به جانب شروان عزیمت کرد و به قلعه دربند وارد شد احوال سلطان مظفر حاکم دربند که دختر شاه اسماعیل را به زنی گرفته بود و با مظفر سلطان باجناق بود را جو یا شد و دریافت که فوت کرده است و بیوه او در خانه است. مظفر سلطان به این فکر افتاد که بیوه سلطان مظفر را که خواهر شاه طهماسب (و خواهر زن خودش) بود به عقد خویش در آورد تا از این طریق بتواند در دربند اقامت ورزیده و از اذیت شاه طهماسب نجات یابد. او به منزل سلطان مظفر وارد شد و مورد احترام قرار گرفت. سپس مادر

(۱) همان، صص ۳۴۸ - ۳۴۷. شرحی درباره پریخان خانم در: میرزا بیگ حسن جنابدی، روضة الصفویه، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، صص ۵۷۶ - ۵۷۴. خلاصه التواریخ، ج ۲، صص ۶۶۰ - ۶۵۶. داستان زندگی پریخان خانم در دو جلد با عنوان: زندانی قهقهه (ج ۱، ۱۳۴۸) و قصه پر غصه عشق پریخان خانم (ج ۲) به چاپ رسیده است. نام او را پری رخ خانم نیز نوشته اند. پریخان خانم مدرسه ای در اصفهان بنا کرد و تا مدت ها طلاب علوم دینی در آن درس می خواندند.

(۲) احسن التواریخ، ص ۲۳۹. خلدبرین، ص ۳۰۴. خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۵. تکملة الاخبار، ص ۹۱.

خود را نزد شاهزاده فرستاد و تقاضای خود را مطرح کرد. آن زن پاسخ داد که بی اجازه برادرم شاه طهماسب نمی‌توانم اقدام نمایم. اما مظفر سلطان راضی نشد و تقاضای خود را تکرار کرد تا این که شاهزاده چند روز مهلت خواست. در خلال این فرصت، کسی را نزد شاه طهماسب فرستاد و از حضور مظفر سلطان در دربند خبر داد. شاه طهماسب نیز تعدادی را فرستاد و آنها مظفر سلطان را دستگیر و زنجیر کرده به حضور وی بردند. طهماسب در سال ۹۴۳ دستور داد تا او را در قفس کرده و با منجنیق بر سر گلدسته رشیدیه بالا کشیده و تفتنگ باران کردند.^۱

خورشاه بن قباد الحسینی، خواهر شاه طهماسب را که موجب دستگیری مظفر سلطان شد، پریخان خانم نام برده و شوهر او را سلطان خلیل والی شروان ذکر کرده است. به نوشته او، وقتی مظفر سلطان به ساحل شروان رسید سلطان خلیل از او استقبال کرد و مقدم او را گرامی داشت. اما از بخت بد او، بعد از شانزده روز، سلطان خلیل از دنیا رفت. پریخان خانم نیز خبر حضور مظفر سلطان را در شروان به شاه طهماسب داد و موکلانی نیز بر او گماشت. سپس بنا به دستور طهماسب، مظفر سلطان را همراه موکلان آگاه روانه دربار پادشاه صفوی کرد.^۲

بر اساس گزارش خورشاه، بعد از فوت سلطان خلیل، شاهرخ سلطان برادرزاده او به تخت نشست و میانه او و پریخان خانم اختلاف افتاد و نتیجه آن شد که شاهزاده خانم از شروان بیرون رفت و به حضور شاه طهماسب رسید. او وضعیت شروان را برای شاه توصیف کرد و طهماسب در صدد تسخیر شروان برآمد. برای این منظور، القاص میرزا را با ده هزار سوار روانه کرد و سرانجام شروان به تصرف شاه طهماسب درآمد و حکومت آن ایالت را به برادر خود القاص میرزا داد.^۳

سبب اختلاف پری خان خانم و شاهرخ سلطان در این بوده که بعد از فوت سلطان خلیل،

(۱) تاریخ گیلان، تصحیح عطاءالله ندین، تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۵۳، صص ۴۳-۴۱.

(۲) تاریخ ایلیچی نظام شاه، ص ۱۳۲. جواهر الاخبار، ص ۱۸۳. (بدون ذکر نام خواهر شاه طهماسب).

(۳) تاریخ ایلیچی نظام شاه، صص ۱۴۵-۱۴۲ و ۲۱۲-۲۰۶.

قلندر بیگ نامی که خود را به خاندان شروانشاه منسوب می ساخت در محمودآباد ظهور نمود و جمعی کثیر بر سر او جمع شدند. پری خان خانم به حکومت و سلطنت قلندر بیگ راضی شده در صدد تقویت او برآمد اما امرای سلطان خلیل و اشراف شروان با پادشاهی قلندر بیگ مخالفت کردند و شاهرخ سلطان را که حدود پانزده سال سن داشت در شماخی بر تخت سلطنت نشانند. از این رو بین پری خان خانم و شروانیان اختلاف افتاد.

پس از این شاهرخ سلطان به تخت سلطنت نشست، چون هنوز امور سلطنت وی انتظام نیافته بود، قلندربیگ به شماخی حمله کرد و شاهرخ سلطان که قدرت مقاومت نداشت فرار کرد و قلندربیگ بر شماخی مستولی شد. اما به دلیل بدرفتاری او مردم از وی متنفر شده و بار دیگر شاهرخ سلطان را بر سر او آوردند، قلندر هزیمت یافته و فرار کرد و سرانجام لو را دستگیر کرده و کشتند. با استقرار مجدد شاهرخ سلطان در شماخی، پری خان خانم ماندن در آن ایالت را مصلحت ندید و اصرار شاه و سپاه نیز فایده نبخشید. او به تبریز رفت و برادر خود شاه طهماسب را برای تصرف شروان ترغیب کرد که در نتیجه آن مملکت شروان از دست شروانیان بیرون رفت.^۱

خورشاه ازدواج پری خان خانم را با سلطان خلیل به قضیه پناه بردن شیخ شاه شروانشاه پدر سلطان خلیل به شاه اسماعیل صفوی ارتباط می دهد. پس از کشته شدن شروانشاه فرخ یسار

۱) تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۰۹ - ۲۰۷. در صفحات ۱۴۵ - ۱۴۲ نیز به این قضیه اشاره شده است. لشکرکشی به شروان صص ۲۱۲ - ۲۰۹. بوداق منشی قزوینی نوشته است: «... سلطان خلیل وفات کرد و قلندری سر برآورد که من محمد امینم [برادر سلطان خلیل] و مرا در جنگ جام ازبکان گرفته بودند خلاص شده در لباس قلندری آمده‌ام... نشانی‌ها می داده مردم بدو گرویدند و او را به سلطنت برداشتند، و همشیره نواب اعلی که زوجه سلطان خلیل بود بدو عقد می کردند او قبول نکرد که بی عرض قدرت خواستاری ندارم. چون به عرض رسید قدغن به نهی این امر شد و مهم قلندر از پیش ترفت و وفات کرد و حکومت شروان به همشیره نواب اعلی رسید.» (جواهر الاخبار، ص ۱۸۳).

در جنگ با شاه اسماعیل، پسرش شیخ شاه ابتدا به گیلان فرار کرد و مدتی به امیره حسام‌الدین والی آنجا التجا برد اما در سال ۹۱۴ به حضور شاه اسماعیل رسید و مورد احسان او قرار گرفت. شاه اسماعیل بلاد شروان با توابع آن را به وی داد و او نیز اطاعت و انقیاد پادشاه و ارسال باج و خراج سالیانه را پذیرفت. چون شیخ شاه آنچه متقبل شده بود همه ساله به خزانه می‌فرستاد و بر اطاعت خود وفادار ماند، شاه اسماعیل جهت الثفات بیشتر، دختر خود پری خان خانم را به ازدواج سلطان خلیل پسر ارشد شیخ شاه درآورد. چون شیخ شاه در سال ۹۳۰ فوت کرد از سه پسر او، سلطان خلیل که داماد شاه اسماعیل بود جانشین پدر شد.^۱

پری رخ خانم ← پریخان خانم.

پشت بیگم

از زنان میرزا سلطان محمود تیموری و مادر بایستقر میرزا.^۲

پوران دخت

وی دختر خسرو پرویز پسر هرمز پسر کسری انوشیروان بود. پس از شهربراز، به پادشاهی رسید. گویند. روزی که به پادشاهی رسید گفت: نیت خیر دارم و به عدالت فرمان می‌دهم. و مقام شهربراز را به فسفروخ داد و وزارت بدو سپرد و با رعیت روش نکو داشت و عدالت کرد و بگفت تا سکه نوزند و پل‌ها را آباد کنند و باقیمانده خراج را بخشید. نامه‌ها نوشت و نیکخواهی خویش را با عامه مردم در میان نهاد و از حال کشتگان خاندان خود سخن آورد و گفت امید دارد خداوند به روزگار وی چندان رفاه بیاورد و کارها چنان استوار باشد تا بدانند

(۱) تاریخ ایلچی نظام شاه، صص ۲۰۶ - ۲۰۵. در صفحه ۷۳ نیز بدون ذکر نام آن دختر، از این قضیه سخن

(۲) حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۹۸.

به میان آمده است.

که کشورگیری و لشکرکشی و پیروزمندی و فتنه نشانی به صولت و شجاعت و تدبیر مردان نیست بلکه این همه از خدای است و بفرمود تا اطاعت آرند و نیکخواهی کنند.^۱

در تاریخ بلعمی درباره نامه پوران دخت به سپاهیان آمده: «و نامه نوشت به همه سپاهها تا همه به حضرت او گرد آمدند و آن نامه برایشان بخواند و از آن نسخه نامه به هر شهر می نوشتند و اندر آن نامه چنین نوشته بود که: این پادشاهی نه به مردی نگه توان داشتن بلکه بعنایت حق سبحانه و تعالی و ملک بعدل و سیاست پادشاه نگاه توان داشتن و سپاه دشمن نتوان شکستن، مگر بعطا دادن بسپاه و سپاه نگاه نتوان داشتن مگر بداد و عدل و انصاف. چون پادشاه دادگر بود ملک بتواند نگاه داشتن، اگر مرد بود و اگر زن و من چنان امید دارم که شما عدل و داد و عطا دادن از من ببینید چنانکه از هیچ کس ندیده باشید و بفرمود هر چه در ولایت بر مردم از روزگار پرویز بقایای خراج بمانده بود همه بیفکنند (بخشیدند) و آن دفترها بستند (پاک کردند) و داد و عدل بگسترانید چنانکه به هیچ روزگار ندیده بودند»^۲.

به نوشته گردیزی، چون پوران دخت به پادشاهی بنشست، کار مملکت را نیکو ضبط کرد، و زنی با دانش بود و رعیت را تألف کرد، و همه رعایا از او شاد بودند، و مال بسیار بخشید مرحشم را، و بزرگان مملکت را... و به هر جانبی دشمنان بیرون آمده بودند به ایرانشهر، و هر جای که سپاهی بفرستاد همه پیروز باز آمدند و به روزگار او ایران بیارامید.^۳

ابن بلخی که «پوران دخت» بنت کسری ضبط کرده نیز درباره اش گوید: «زنی سخت عاقل

۱) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۸۲. تجارب الامم مسکویه، ج ۱، ص ۲۲۳. تاریخ بلعمی، ص ۱۲۰۰. «چون شیرویه برادران بکشت هیچ فرزند از فرزندان پرویز نمانده بود مگر دو دختر یکی را پوراندخت که مهتر بود و دیگری را آرمیدخت می گفتند.» صاحب مجمل گوید: پوران دخت دختر پرویز بود از دختر قیصر مادر شیرویه... و اندر پیروزنامه گوید: دختر نوشیروان بود نام او هجیر، و روایت پیشین حقیقت تر است (مجله التواریخ و القصص، ص ۳۲).

۲) تاریخ بلعمی، بهار، ص ۱۲۰۰.

۳) تاریخ گردیزی، صص ۱۰۱ - ۱۰۰.

و عادل و نیکو سیرت بود و چون پادشاه شد یک سال خراج از مردم بیفکند و در میان رعایا طریق عدل گسترد.^۱

از دید حمزه اصفهانی، سبب پادشاهی پوران دخت این بود که شیرویه همه پسرانی را که از نسل پدر بود، هلاک کرده بود و به ناچار زنان را به پادشاهی برداشتند.^۲ یا به تعبیر مستوفی «چون از تخمه پسرینه نمی یافتند، پادشاهی بدو دادند.» او کینه اردشیر بن شیرویه بازخواست.^۳

از جمله اقدامات او برگرداندن چوب صلیب به پادشاه روم بود. این چوب را بخت النصر از روم بیاورده و اندر خزینه ملوک اعجم مانده بود. پوران دخت آن را همراه جاثلیقی به نام ایشوعب به روم باز فرستاد و بر قیصر بدین صلیب منتها نهاد و رومیان به خاطر این کار، دوستدار و موافق او گشتند.^۴ گویا مادرش مریم دختر هرقل (هراکلیوس) پادشاه روم بود^۵ و این ارتباط در بازگرداندن صلیب بی تأثیر نبوده است.

مستوفی گوید: زنی عاقله بود و بورانی بدو منسوبست و پادشاهی او شش ماه بود.^۶ اما در منابعی دیگر مدت پادشاهی او را یکسال و چهار ماه نوشته اند.^۷ به گفته مسعودی، پادشاهی او

(۱) فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۱۰. (۲) تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۵۹.

(۳) تاریخ گزیده، ص ۱۲۵.

(۴) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۸۲. تاریخ بلعی، ص ۱۲۰۰. تاریخ گردیزی، ص ۱۰۱. تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۵۹. مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۲. «و خشب الصلیب که ترسایان دار مسیحا خوانند به روم باز فرستاد به جاثلیقان و خویشان».

(۵) تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۵۹ و مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۲.

(۶) تاریخ گزیده، ص ۱۲۵.

(۷) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۸۲. مجمل التواریخ و القصص، ص ۶۶. تاریخ بلعی، ص ۱۲۰۰. فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۱۰. التنبیه و الاشراف، ص ۹۶: یکسال و شش ماه نوشته است. لب التواریخ قزوینی، ص ۹۴ «توران دخت آورده است».

به سال دوم هجرت بود و پیغمبر خدا (ص) وقتی شنید که ایرانیان او را به پادشاهی برداشته‌اند و میان آنها اختلاف و فتنه افتاده است، درباره او فرمود: مردمی که تدبیر کارشان را زنی کند رستگار نشوند.^۱ در مجمل نیز آمده است که پادشاهی بوران دخت، «روزگار قوت اسلام بود و سپاه همی فرستاد به حرب عرب و همان مدت به مداین بمرد^۲». اما مستوفی گوید، پیغمبر (ص) در عهد او به دارالقرار [رحلت فرمود]^۳.

فصیح خوافی در شرح «بوران دخت بنت پرویز» نوشته است که بزرگان فارس با او بیعت کردند به پادشاهی و ازو همان خواستند که از همای بنت بهمن آمده بود. بوران دخت فیروز خسرو را بگرفت و بر دنبال استیسته به زاری بکشت و در زمان اولشکر اسلام خروج کردند و پادشاهی او شش ماه بود^۴.

پیراهن وی منقش به نقوش و سبز (پیراهن وشى سبز)، شلوارش آسمانی رنگ، تاجش نیز آسمانی رنگ بود، بر تخت نشسته و تبرزینی در دست^۵.

چون بوران دخت بمرد مردی از خویشان پرویز، جشنسده نام او، بعد از وی به ملک نشست و یک ماه بیود پس بمرد و پادشاهی به آزر میدخت رسید^۶.

تاتار خاتون

خواهر قرامحمد و مادر حسن بیگ آقاچری که در درگیری امیر طهرتن حاکم ارزنجان و

(۱) التنبیه و الاشراف، ص ۹۶. نیز تاریخ بناکسی، ص ۶۱. تاریخ بیهقی، توضیحات دانش پژوه، ص ۵۷۲.

(۲) مجمل التواریخ و القصص، ص ۶۶.

(۳) تاریخ گزیده، ص ۱۲۵. لب التواریخ، ص ۹۴. نیز تاریخ بلغمی، ص ۱۲۰۰.

(۴) مجمل فصیحی، ص ۳۹. همین مطلب در: تاریخ بناکسی، صص ۶۷-۶۶.

(۵) تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۵۹ و مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۲.

(۶) تاریخ بلغمی، ص ۱۲۰۰.

امیر قرايوسف قراقويونلو که با هم متفق بودند با آق قويونلوها، همراه با بسياری ديگر اسير آق قويونلوها شد و يک قطار شتر نزد عثمان بيک آوردند و او را آزاد کردند^۱.

تاج الدوله

طاووس خانم که بعدها به تاج الدوله ملقب شد، دختر يتيم گرجي بود که در نوجوانی به هنگام سفر فتحعلی شاه به اصفهان مورد توجه او قرار گرفت و چون به سن ازدواج نرسيده بود به دستور شاه به حرمسرا مستقل شد تا آماده ازدواج با وی گردد. تاج الدوله شش فرزند برای فتحعلی شاه به دنيا آورد به نام های: خورشيد کلاه خانم ملقب به شمس الدوله، شيرين جهان خانم، مرصع خانم، سلطان احمد ميرزا (عضدالدوله)، سلطان محمد ميرزا (سيف الدوله)، فرخ سير ميرزا (نيرالدوله). شاه شيفته تاج الدوله بود. وی دوبار به حج مشرف شد و پس از مرگ فتحعلی شاه به نجف رفته در آنجا مقيم شد. املاک و اموال زيادی خريده، وقف حرم اميرالمؤمنين نمود. وی از زنان قدرتمند و کاردان بود و عمارتی مستقل و مجلل و دستگاهی وسيع داشت، شاه بی اجازة او کاری انجام نمی داد. هر سال از اول تا سيزدهم نوروز، شاه، شاهزادگان و اهل حرمسرا مهمان او بودند. تاج الدوله طبعی لطيف داشت و اشعار زيادی سروده است. وی در سال ۱۲۶۲ هـ. ق. وفات يافت و در نجف به خاک سپرده شد^۲.

تاج السلطنه

دختر ناصرالدين شاه است که به گفته خود او در اواخر سال ۱۳۰۱ هـ. ق. از توران السلطنه دختر عموی شاه، و به احتمال دختر خسرو ميرزا، که زنی به غایت ديندار و بر امور اخروی مواظب بود زاده شد^۳. سپس به سواد و دانش اندوزی پرداخت و اين می بايست پس از جدایی

۱) کتاب ديار بکريه، ص ۳۷. ۲) زن در تاريخ معاصر ايران، صص ۲۲۶ - ۲۲۵.

۳) خاطرات تاج السلطنه، به کوشش منصوره اتحاديه (نظام مافی)، چاپ سوم، تهران: نشر تاريخ ايران،

از شوهر هوسبازش باشد که تاج السلطنه به انتقام از او، خود دستگامی مستقل ترتیب داد و به عشرت پرداخت و شهرة خاص و عام شد. اما سپس از آن کارها بازگشت و از مدافعان فضایل اخلاقی و کسب ملکات فاضله شد. او سپس از افکار نوین اجتماعی، تاریخ فرانسه و اهمیت قوانین مدنی و تعلیم و تربیت آگاهی‌هایی به دست آورد و آثار نویسندگان برجسته‌ای چون ویکتور هوگو و ژان ژاک روسو را خوانده و سیاستمداران بزرگ عصر چون بیسمارک را می‌شناخته و از افکار آنها مطلع بوده است.^۱ از این رو آنگاه به اجابت و درخواست معلم و خویشاوند جوان خود که با وی مباحثات اجتماعی داشته، گویا در سال ۱۳۳۲ هـ. ق. یعنی در سی و یک سالگی خاطرات خود را به رشته تحریر کشید و در سراسر کتاب از آزادی و برابری و دادگری سخن رانده اهمیت آنها را به خوبی تشخیص داده و می‌دانسته که علم و عمل به مدد یکدیگر با تمسک به فضایل اخلاقی، مهمترین عامل پیشرفت علمی و فرهنگی است. چنان که به نقش تربیت کودک در خانه و مدرسه برای ایجاد ملکات فاضله در او، و خاصه اثر مادر در ساخت شخصیت فرد آگاه بوده است.^۲ اما از دیدگاه اجتماعی و سیاسی، نگرش این شاهزاده قاجار که بالطبع می‌توانسته مدافع اخلاق و عادات و اندیشه‌های پدر و برادر تاجدار خود و اهل حرم ایشان باشد اما از هیچ انتقاد سختی نسبت به آنها و رجال سیاسی ایران آن روز، و فاصله عمیق طبقاتی میان زمامداران و توده مردم فروگذار نکرده بسی قابل توجه است. چنان که خود به این بی‌پروایی‌اش آگاه بوده و می‌دانسته آنچه می‌نویسد به مذاق خویشانش خوش نمی‌آید. در همین زمینه آورده است: «اگر این پدر تاجدار من خود را وقف انسانیت و ترقی ملت خود و معارف و صنایع می‌نمود، چقدر بهتر بود تا این که مشغول یک حیوانی؟ اگر آنقدر آلوده به لذایذ دنیوی نشده، تمام ساعات عمر مشغول سیاست مملکت و ترویج زراعت و فلاحت می‌شد، امروز چقدر به حال ما مفید بود.»^۳

تاج السلطنه از ناخشنودی مردم از شاه و رجال دربار او نیک آگاه بود و یکی از عوامل

(۲) همان، ص ۱۱.

(۱) همان، صفحات ۱۰، ۲۰ و ۲۲.

(۳) همان، صص ۱۶ و ۱۷.

نابسامانی اوضاع کشور را در ستمگری کسانی چون امین السلطان، ظل السلطان و... می دانست. بیان تاج السلطنه دربارهٔ نخستین برخوردش با برادر خود مظفرالدین شاه که تازه بر تخت نشسته بود، حاکی از نفرتی است که وی از سبکسری و ضعف نفس و بی اطلاعی شاه یافته و باز تاب این معنی در انتقادهای سخت و بی پروایی که سپس از اوضاع دربار مظفری و خود او کرده به خوبی آشکار است.^۱ او دربارهٔ سفر شاه به اروپا و وام خواهی از روسیه و نتایج این سفر، نیز دربارهٔ وزارت در این دوره انتقادهایی را وارد کرده است. انتقاد از واگذاری نفت مناطق بختیاری به انگلیسیان، توجه به منابع زیرزمینی و معادن و اهمیت آن در پیشرفت اقتصادی، از دیگر مسائلی است که تاج السلطنه در خاطرات خود به آنها پرداخته است.^۲

تاج السلطنه در نوجوانی به عقد حسن خان شجاع السلطنه پسر محمد باقر خان سردار اکرم در آمد. اما بعد از او طلاق گرفت. زیرا او توسط یکی از معلمین خود تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار گرفت، حجاب را کنار گذاشت، از عبادات صرفنظر کرد. و بی دین شد. اما مدتی بعد از عملکرد خود پشیمان شد. او در خاطراتش از آثار و تبعات این القانات چنین سخن می گوید:

«این متملقین، مذهب و جدیت من در اوامر آسمانی را هم مخالف با خیالات فاسد خود دیدند، خواسته مرا از قید مذهب خلاص کرده، بعد با کمال آسانی از شوهرم هم جدا کنند. یک نفر از اقوام نزدیک من که خیلی عالم فاضل بود ولی بی اندازه مرا دوست می داشت، بلکه یک عشق پر شدت و حرارت به من داشت، خود را برای این کار حاضر کرد. به من تکلیف کرد:

فلانی بیاید تحصیل کنید، فرانسه بخوانید، شخص بی سواد انسان نیست. من هم به واسطهٔ این که فوق العاده راغب بودم، قبول کردم، این جوان نجیب، هفته ای سه روز به من درس می داد، در تنفس و موقع استراحت، صحبت مذهبی می کرد و از طبیعیون قصه می کرد. من در

(۱) همان، صص ۷۲ - ۶۹.

(۲) در این باره به مقدمهٔ کتاب: خاطرات تاج السلطنه، مراجعه شود.

اوایل خیلی باور کردم اول کاری که کردم، تغییر لباس دادم. لباس فرنگی، سر برهنه، در حالی که هنوز در ایران، زن‌ها فرم قدیم را داشته. پس از لباس، ترک نماز و طاعت را هم کردم، زیرا با کرس و آستین‌های تنگ لباس‌های چسبیده، وضو ساختن و نماز کردن مشکل بود، پس از این که نماز ترک شد تمام مذاهب و اعتقادات باطل شمرده و هر چه روز به روز در تحصیل پیش می‌رفتم، بر لامذهبی دامن زدم، تا این که به کلی طبعی شدم و این حرف‌ها چون برای من تازگی داشت میل داشتم به مادرم، کسانم و بچه‌هایم تعلیم کنم. در موقعی که من شروع به صحبت می‌کردم، مادرم مرا لعنت و نفرین می‌کرد، می‌گفت: بایی شدی. کسانم استغفار می‌فرستادند، دور می‌شدند، گوش نمی‌کردند، فقط ممتلقین و مفسدین و مفرضین خوشحال بودند و به من تحریک می‌کردند که: آری راه ترقی این است. انسان کامل چون هر کس از علم بهره می‌برد ولی من از علم ضرر بردم، چون فهم سیاسی دنیا لاکرۀ زندگانی و خلقت، باعث این شد که من معتقد به یک عقیده نباشم و هیچ اتکایی و ترسی از کسی نداشته باشم، پس وقتی که از هیچ چیز ترسیدم و به هیچ معتقد نبودم، هیچ کاری را هم در دورۀ زندگانی بد نمی‌دانستم و می‌گفتم:

آن اشخاصی که به امورات زندگانی شخصی ایراد می‌کنند، خودشان قابل درک زندگانی لذت‌نیز نیستند، حسودی می‌کنند یا این که عوام احمق هستند، نمی‌فهمند. غافل از اینکه من احمق و عوام شدم و با اتحاد یک جماعتی. برای چه؟ برای جلب نفع و فایده که هر کس از یک راهی منتظر بود: یکی از حیث ترقی و یکی از حیث ثروت و یکی از حیث لذت و همین قسم، خوب مستعد شدم برای هر کاری که ضرر من در او بود به کلی غرق خیالات جدیدی، و آن عقاید کهنه به کلی خارج شده بود. در آن زمان تصور می‌کردم: اگر اطاعت شوهر نکنم یا به حرف مادرم مطیع نباشم ناچار در آتش جهنم می‌سوزم. پس تعبیدی و از روی ترس قبول داشتم اما حالا خیر، می‌گفتم انسان مختار و آزاد خلق شده، انسان خلق شده برای خور، خواب، عیش، عشرت، آزادی و به همین قسم، کم‌کم خیال آزادی در من قوت پیدا می‌کرد. از بس که تاریخ و رمان‌های فرنگی را این معلم من خوانده بود و تعریف شهرهایی قشنگ روی دنیا کرده بود و به من حالی کرده بود که دنیا فقط تهران نیست، من دیوانه وار میل رفتن اروپا را

داشتم و همین میل، در من قوت گرفت و باعث مشارکه من با شوهرم شد.^۱

تاجلوبیگم ← تاجلو خانم.

تاجلو خانم

دختر سلطان یعقوب آق قویونلو که از ازدواج او با شاهزاده خانم شروانی متولد شد و بعدها به عقد شاه اسماعیل صفوی درآمد.^۲ آنجوللو ونیزی تاجلو خانم را نوه سلطان یعقوب ذکر کرده و گوید که وی زنی زیبا بود در خانه شخصی بزرگ و شاه اسماعیل که وصف او را شنیده بود با اینکه بیش از پانزده یا شانزده سال نداشت او را به همسری درآورد.^۳ به نوشته وی، شاه اسماعیل پس از شکست در چالدران، زن خود تاجلو خانم و خزانه خود را برداشت و به قزوین رفت.^۴

تاجلو خانم

نام وی در اصل شاه ییگی بیگم است دختر مهمادیگ پسر حمزه بیگ بکناش از طایفه موصلو.^۵ در ایام زوال ترکمانان آق قویونلو همراه خویشان و اقوام خود به قلمرو امیر حسین کیای چلاوی رفت. زمانی که شاه اسماعیل اول صفوی در سال ۹۰۹ ه. ق. برای سرکوب حسین کیای چلاوی به سوی فیروزکوه لشکر کشید و برای تسخیر قلعه استا که حسین کیا و مرادیگ جهانشاهلو از ترکمانان آق قویونلو با اقوام و اتباع خود در آنجا پناه گرفته بودند،

(۱) همان، ص ۱۵۹.

(۲) والتر هیتس، تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۱۱۴.

(۳) سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۱، ص ۳۳۲.

(۴) همان، ص ۳۵۲.

(۵) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۰.

(۶) ر.ک: تاریخ ایلچی نظامشاه، صص ۲۷-۲۳، جواهرالخبار، صص ۱۲۲-۱۲۱.

آن قلعه را محاصره کرد و گشود، این زن درون حصار بود. شاه اسماعیل چون به تماشای حصار رفت در میان اسیران نظرش بر آن خاتون افتاد و شیفته وی گشت. او را به یکی از معتمدان خود سپرد و پس از چندی با وی ازدواج کرد و تاجلو خانم مخاطب شد. این زن چنان مورد نظر شاه اسماعیل قرار گرفت که از همه خاتون‌ها برتر بود و شاه در رضایت خاطر او بسیار می‌کوشید و همیشه با او سرخوش بود. منزلت و نفوذ او به حدی رسید که اگر از امرا و وزرا و ارکان دولت و اعیان دربار، هر کدام دچار مشکلی می‌شدند یا مورد غضب شاه واقع می‌گشتند به خانم التجا می‌آوردند و نجات می‌یافتند!

در سال ۹۱۳ ه. ق. امیرخان موصلو قوم تاجلوییگم، که والی دیاربکر بود به درگاه شاه اسماعیل آمد و منصب مهرداری به او داده شد. امیرخان در سال ۹۲۷ در هرات میر محمد بن میرویسف را به قتل رساند و به همین دلیل او را از حکومت هرات عزل کردند و به اردو آوردند و آقاهای او را گرفتند. چون نوبت بدو رسید بیمار شد و تاجلوییگم او را در حمایت گرفت تا وقتی که از آن بیماری درگذشت^۲. همچنین در قضیه سخت‌گیری شاه اسماعیل بر میرزا شاه حسین اصفهانی که دستور داد قورچیان علاوه بر غارت بارخانه او هزار تومان دیگر از میرزا بستانند، با دخالت تاجلوییگم مقرر شد که میرزا هر کدام را از قورچیان یک صد تومان دهد دیگر تشویش ندهند، به هزار تشویش به هم رسانید و به قورچیان داد^۳.

نمونه‌ای از علاقه شاه اسماعیل به تاجلو خانم از این حکایت به دست می‌آید که پس از جنگ چالدران، هنگامی که شاه اسماعیل به تبریز بازگشت و امرا و سپاه که در اطراف متفرق

(۱) تاریخ ایلچی نظام شاه، صص ۲۸ - ۲۷. جواهرالخبار، ص ۱۲۲. بوداق منشی گوید بیگم موصلو با همشیره‌اش به حرم شاه آمد. چون در لطافت و خوبی شهره آفاق بود قبول خاطر اشرف گشت و به تاجلو خانم ملقب شد و تا آخر عمر شاه دین پرور در پرورده عفت و عظمت بود، و امراء و وزراء به عزل و نصب او بودند و تا زمان شاه طهماسب مدت مدید در حرم مختار بود تا در سال... او را از حرم عذر خواستند.

(۲) جواهرالخبار، ص ۱۳۷.

(۳) همان، ص ۱۴۱.

بودند به حضور او جمع شدند، تاجلو خانم نیز که در اثنای جنگ به طرف خوی رفته و در منزل ملک خوی بود به تبریز آمد. شاه اسماعیل از دیدار او بسیار شادمان و مسرور گردید و ملک خوی از پرتو آن خدمت، مورد نظر شاه اسماعیل قرار گرفت و رتبهٔ امارت یافت.^۱

تاجلو خانم مدت بیست سال در حرم شاه اسماعیل به سر برد و پس از درگذشت شوهر، پانزده سال دیگر در ایام سلطنت شاه طهماسب اول همچنان شأن و استیلا داشت.^۲ در صبح روزی که شاه اسماعیل درگذشت، کپک سلطان استاجلو و دیو سلطان روملو همراه با قاضی جهان حسنی وزیر، به پیشنهاد تاجلو خانم، برای جلوگیری هر گونه ناآرامی و خلل در امر حکومت، طهماسب میرزا را که در آن زمان ده سال و شش ماه و بیست و چهار روز سن داشت به تخت پادشاهی نشانند.^۳

در ایام طهماسب نیز همچنان تاجلو خانم مورد التجای بزرگان بود. برای نمونه در درگیری طوایف در سال ۹۳۱، وقتی متشا سلطان، قاضی جهان را گرفت و غارت کرد و خواست او را بکشد، بیگم حمایت کرد و او نجات یافت.^۴ در درگیری تکلو و روملو و استاجلو در ابتدای سلطنت شاه طهماسب تاجلوبیگم محل رجوع سران طوایف برای مشورت و تصمیم‌گیری است.^۵ پس از این که چوهه سلطان در امور مستقل شد تصمیم گرفت دیو سلطان روملو را از بین ببرد. برای این تصمیم با تاجلوبیگم همداستان شد و او را به قتل رساند.^۶

در درگیری بین ابراهیم خان ترکمان حاکم بغداد و برادرزاده اش ذوالفقار بن علی بیگ در سال ۹۳۴، تاجلوبیگم که نسبت قرابت به ترکمانان داشت به ابراهیم خان اطلاع داد که به در

۱) تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۷۰. ۲) همان، ص ۲۸. جواهر الاخبار، ص ۱۲۲.

۳) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۵. چون شاه طهماسب به تخت نشست ایام صبی بود در حرم تاجلو

خانم محترم بودند و شب و روز خدمت این پادشاه می نمودند. (جواهر الاخبار، ص ۱۴۷)

۴) جواهر الاخبار، ص ۱۴۹. ۵) همان، ص ۱۵۱.

۶) همان، ص ۱۵۳.

خانه حاضر شود. بنابراین او با پنج هزار نفر راهی شد اما چون به ماهی دشت رسید ذوالفقار که با سپاهی از عقب او می آمد توانست وی را به قتل برساند و والی تمام عراق گردد^۱. در سال ۹۳۵، سال پنجم از سلطنت شاه طهماسب، وی تصمیم گرفت که لشکر به خراسان کشیده برای تنبیه عید خان اوزبک. پس از جمع آوری لشکر، از قزوین به جانب خراسان حرکت کرد و تاجلویبگم را با اهل حرم و خانه کوچ به قم روانه کرد^۲. پس از این که شاه در این سفر به پیروزی دست یافت، دستور داد که منشیان فتح نامه نوشتند و کسی را به قم نزد تاجلویبگم فرستاد و اخبار را به آگاهی وی رسانید.

در سال ۹۴۱ که سلطان عثمانی از بغداد به سوی آذربایجان لشکر کشید، چون غازی خان تکلو پیشتر فرار کرده و به عثمانی رفته بود و در بغداد ابراهیم پاشا را ترغیب و تحریض می کرد که به ایران حمله کند، کار بر شاه طهماسب دشوار شد، به ویژه آن که غازی خان به ابراهیم پاشا خاطر نشان کرد که سام میرزا برادر شاه یاغی شده و از او خواست که شایعه کند سلطان عثمانی، مملکت شاه اسماعیل را به سام میرزا داده و او را پسر خوانده است. در این وضعیت شاه طهماسب سعی کرد که از طریق گفتگو مسأله را حل نماید و از نفوذ تاجلویبگم استفاده کند. از این رو سید عبدالله لاله را از جانب تاجلویبگم و میر شاهسوار کرد از جانب متشا سلطان به رسالت نزد ابراهیم پاشا فرستادند که شاید بین طرفین صلحی واقع شود^۳.

با این که تاجلویبگم در امور حکومت در اوایل سلطنت شاه طهماسب نفوذ داشت و شاه از نظرات و نفوذ او بهره می برد اما بعد سعی نمود که او را محدود نموده و حتی مورد بی مهری قرار داد. قاضی احمد قمی در حوادث سال ۹۴۶، درباره این زن نوشته است: «هم در این سال، در تبریز طاعون پیدا شده اردوی معلی از شهر بیرون رفته به ییلاقات تشریف بردند و چون شاه دین پناه را به واسطه خاطر همشیره ها، خصوصاً از تاجلویبگم، سوء مزاجی به هم

(۱) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۷۶. جواهر الاخبار، صص ۱۵۷ - ۱۵۶.

(۲) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۷۸.

(۳) همان، ص ۲۴۲. تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح محمدرضا نصیری - کوئچی هانه دا، ص ۱۲۷.

رسیده بود، او را در تبریز گذاشته سایر اهل حرم را همراه بردند. چون طاعون بر طرف شد، باز به تبریز مراجعت نمودند و تاجلویبگم را از حرم اخراج کرده مقرر کردند که او را به شیراز برده بقیه عمر آن جا به سر برد. مشارالیه را در کجاوه نمدبور گرفته بر شتری فرد بار کردند و به شیراز رسانیدند. چون وی بدانجا رسید فوت شد و در مزار متبرکه بی بی دختران که در آن جا واقع است مدفون گشت^۱.

به نوشته خورشاه و آن خاتون به صفات حمیده اتصاف داشت، در افاضه خیرات و اشاعه حسنات و تشیید مبانی بقاع خیر سعی موفور به ظهور می رسانید و از برای تعمیر ولایت و ترفیه حال رعیت پیوسته حکایات دلپذیر خاطر نشان^۲ شاه اسماعیل می کرد^۳.

از آثار خیرات مشارالیها قرینه حسن آباد و رامین ری است که بر مدینه مشرفه وقف فرموده و محصول او از آن تاریخ الی یومنا هذا به شاداد مستحق می رسد. دیگر عمارت رفیعه روضه مقدسه مطهرة سیده النساء فی العالمین معصومه است که معماران همت آن علیاحضرت در خطه قم به اتمام رسانیده اند و قریب به هزار تومان املاک نفیس وقف آن مزار فرموده اند و آن نیز خیری است جاریه. دیگر عمارت گنبد عالی است که موسوم است به «جنت سراه» که در جنب قبه صفیه صفویه، در دارالارشاد اردبیل جهت مدفن اعلی حضرت پادشاه جلیل، سنی قره عین الخلیل، شاه اسماعیل ساخته و پنجره ای جهت ضریح آن حضرت ترتیب داده که مثل آن چشم روزگار ندیده اما توفیق اتمام آن و نقل جسد شریف آن اعلی حضرت را بدان مکان نیافت^۴.

برای شاه اسماعیل اول صفوی زنان دیگری به اسامی حیات، و جهان نیز ذکر شده است^۴.

(۱) خلاصه التواریخ، صص ۲۹۰ - ۲۸۹. خورشاه فقط اشاره کرده چون زمان مرگ او فرا رسید در اصطخر فارس به عالم بقا پیوست (تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۸).

(۲) تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۸. (۳) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۰.

(۴) رک: مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گری، ص ۲۳۹. ضعیفه، ص ۶۵.

تاجلی بیگم - تاجلو خانم.

تاشی خاتون

وی همسر محمود شاه و مادر شاه ابواسحاق اینجو بود. در سال ۵۷۴۴ ه. ق. قبه و گنبدی عالی برای مرقد سید احمد بن موسی (ع) معروف به شاه چراغ بنا کرد. مدرسه‌ای نیز در کنار آن ساخت و زاویه‌ای در جنب آن احداث کرد و کتابخانه‌ای نیز تأسیس نمود و مجموعه نفیسی بدان اهداء کرد. وی دستور داد تا پسر یحیی جمال صفوی که از خوشنویسان هنرمند شیراز بود قرآنی در سی جزء با خط ثلث بسیار زیبا بنویسد و آن را در سال ۵۷۴۶ ه. ق. وقف بقعه شاه چراغ کرد. همچنین قصبه میمند در هیجده فرسنگی شیراز را که حاصلخیزترین املاکش بود وقف مدرسه کرد. در مدرسه و زاویه گروهی از علما و زهاد صوفیه مشغول تبلیغ و تدریس و ارشاد بودند و از بودجه‌ای که وقف بقعه بود از مسافران و تهی‌دستان پذیرایی می‌شد. به نوشته ابن بطوطه، تاشی خاتون شخصاً تمام شب‌های جمعه به بقعه شاه چراغ می‌آمد و فقها، قضات و بزرگان نیز در آن جا حضور داشتند. مراسم تلاوت قرآن نیز برگزار می‌شد و با میوه و شیرینی و انواع غذاها از همه پذیرایی به عمل می‌آمد. در چنین شب‌ها واعظان معروف به موعظه می‌پرداختند و این برنامه از خاتمه نماز عصر تا نماز عشا ادامه داشت. آنگاه طبل‌ها و نفیرها و شیورها به صدا در می‌آمدند و این تشریفات که خاص بارگاه سلاطین بود به منظور بزرگداشت احمد بن موسی (ع) انجام می‌شد. وی متهم شد که با امیر علی پسر غیاث‌الدین یزدی وزیر شاه ابواسحاق رابطه پنهانی داشته است. تاشی خاتون در سال ۵۷۵۰ ه. ق. مرقدی در جنب مرقد شاه چراغ برای خود ساخت و پس از مرگ در همان جا دفن شد.^۱

۱) بزرگان شیراز، صص ۴۲۶ - ۴۲۵. تذکره هزار مزار، صص ۳۳۶ - ۳۳۵. فارسنامه ناصری، ج ۲،

ص ۱۱۸۶. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، صص ۵۲ - ۵۱.

ترخان بیگم

این زن که نسبش به امرای ترخانی می‌رسید یکی از همسران سلطان احمد میرزا پسر سلطان ابوسعید تیموری بود.^۱

ترکان

زن سلطان شمس‌الدین محمد و مادر فیروزشاه از ملوک غور، که در زمان شوهر ملکه شده بود و در امور سلطنت در زمان فرزند مداخله می‌کرد، از این رو به واسطه «ناهمواری»، مادرش، تمامی امرای سرحد رنجیده لشکر به دهلی کشیدند و فیروزشاه بعد از حکومت هفت ماه گرفتار شده، در حبس فوت شد.^۲

ترکان خاتون

دختر محمد خان بن سلیمان خان بن داود بن بهراخان (محمد خان سمت خواهر زادگی سنجر داشت) حاکم ماوراءالنهر ملقب به ارسلان خان. پس از این که سنجر سمرقند را گرفت، محمد خان را نزد دخترش ترکان خاتون به مرو فرستاد.^۳

ترکان خاتون

ترکان خاتون همسر سلطان تکش بن ایل ارسلان و مادر سلطان محمد خوارزمشاه است. او از قبیله بیاووت بود که خود قبیله از مجموعه قبایل یمک محسوب می‌شد. نام اصلی او، خداوند جهان و دختر خان جنکشی بود. این زن به اتکاء ترکان و رؤسای دشت قبچاق، با نهایت قدرت حکومت می‌کرد. ترکان خاتون در کار سلطنت شریک تکش بود و تسلط کاملی بر وی داشت، تا آنجا که گاه قصد جان سلطان می‌کرد.

(۲) تاریخ جهان آراء، ص ۱۳۴.

(۱) حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۹۶.

(۳) همان، ص ۱۶۵.

قدرت این زن جاه طلب در عهد فرزندش سلطان محمد که مردی بی رحم و خالی از تدبیر و سیاست بود فزونی گرفت. ترکان خاتون که زنی خودخواه و شهوت پرست و خونخوار و حيله ساز بود نفوذ زیادی بر سلطان محمد یافت و چنان بر کارها تسلط داشت که غالباً او امر خوارزمشاه را اگر به نظر خود صلاح نمی دید مانع اجرا می شد و برای او تولید زحمت بسیار می نمود.

ترکان قبچاقی مستحفظ و پاسبان سلطان محمد به دستیاری ترکان خاتون مادر سلطان زمام اختیار کارها را در دست گرفتند و سلطان ضعیف النفس همواره بازیچه رؤسای این جماعت بود و از خود اختیار و رأی نداشت! خوارزم به اندازه خود سلطان صاحب نفوذ بود. او در واقع حکمران دیگران به حساب می آمد و در بعضی مواقع حتی مقدم بر سلطان محسوب می شد. فرامین و دستورات سلطان، با دخالت ترکان خاتون لغو و بی اثر می شد.

این زن خود دربار و دستگاهی مستقل داشت. غیر از وزیر مخصوص، هفت تن از دانشمندان مشهور در دیوان انشای او به کار مشغول بودند. نامه و توقیعات که از سلطان یا سایر ترکان می آمد تنها به تاریخ نامه ها اهمیت می دادند. و جالب این که طغرای فرامین او، عصمة الدنيا و الدین الغ ترکان ملکه النساء العالمین، و علامت آن اعتصمت بالله وحده، بود^۲. خلاصه این که، مادر سلطان در تنظیم و تنسيق امور با پسرش شریک بود.

عنصری که زمام امپراتوری را به ترکان خاتون داده و برای او قدرت برتری کسب کرد، سپاه بود. سلطان محمد نیز که در میادین جنگ و زد و خورد پیروزی هایی به دست آورد این

۱) شهاب الدین محمد نسوی، سیرت جلال الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۶۲. عباس اقبال آشتیانی، دوره تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، ص ۴۰۶.

۲) شهاب الدین محمد نسوی، سیرت جلال الدین منکبرنی، ص ۶۲.

موفقیت‌ها را مدیون مادرش بوده، زیرا از سپاهی ساده تا افسران عالی‌رتبه و فرماندهان اکثراً کسانی بودند که همراه ترکان خاتون و یا بعداً در نتیجه تشویق و حمایت وی از قبایل ترک و از صحاری آمده بودند. بنابراین، او عاملی برای تأمین سپاه محسوب می‌شد. سلطان محمد در سایه این نیروی عظیم وابسته به مادرش، موفق گردید یکی از بزرگترین امپراتوری‌ها را تأسیس نماید. نفوذ ترکان خاتون در لشکریان، به خوبی بیانگر این است که چرا وی نمی‌توانست با مادرش مخالفت کرده و زمام امور سپاه را در دست گیرد.^۱

ترکان خاتون مادر خوارزمشاه اگر چه زنی کافی و با تدبیر بود، ولی به واسطه قربت با ترکان قتلگی و دخالت دادن ایشان در کارها و انشعاب رأی سبب عمده خرابی کار خوارزمشاهیان گردید. این زن که دختری یکی از امرای ترک بوده بعد از قبول همسری سلطان تکش، عسوم کسان و نزدیکان خود را در کارهای دولتی دخالت می‌داد و در عصر شوهر خویش تکش، و پسرش سلطان محمد، کمتر ناحیه‌ای بود که به تصرف خوارزمشاهیان درآید و ترکان خاتون یکی از خواص خود را به حکومت آن منصوب ننماید. خوارزمشاه از قبول فرمان ترکان خاتون چاره‌ای نداشت زیرا که از طرفی اطاعت امر مادر را یکی از فرایض اخلاقی می‌شمرد و از طرفی دیگر غالب امرای دولت از کسان او بودند و چون ایشان او را در برانداختن قراختایان کمک کرده خوارزمشاه نمی‌توانست با آن جماعت مخالفت نماید.^۲

حوزه اقتدار کلی ترکان خاتون ولایت خوارزم بود و اکثریت قشون و امرای لشکری و کشوری در این ناحیه یا از ترکان قتلگی بودند و یا از خواص و غلامان ملکه به شمار می‌رفتند. انتصاب نظام‌الملک محمد صالح به وزارت و اختیار اوزلاخ شاه به ولیعهدی خوارزمشاه نیز

(۱) ابراهیم قس اوغلی، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: نشر گستره، ۱۳۶۷، صص ۲۵۹-۲۵۸.

(۲) سیرت جلال‌الدین منکبرنی، صص ۳۸-۳۷. عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۴۸. ابراهیم قس اوغلی، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، صص ۲۵۹-۲۵۷.

بر خلاف میل سلطان محمد به دستور او انجام پذیرفت. سلطان محمد با اینکه جلال‌الدین و رکن‌الدین از فرزند دیگرش او زلاغ بزرگتر بودند به اصرار ترکان خاتون ولایت عهد خود را به او زلاغ وا گذاشت و او را ابوالمظفر قطب‌الدین لقب داد زیرا که مادر او زلاغ از قبیله ترکان خاتون بود و کسان این زن هم مثل ترکان خاتون از ترکان منتقد و از یاوران مادر خوارزمشاه محسوب می‌شدند چنان که در موقع مراجعت جلال‌الدین به خوارزم و اعلان خلع او زلاغ و نصب خود اول کسی که با او از در مخالفت در آمد و موجب شکست کار و فرار از خوارزم گردید خال او زلاغ شاه یعنی قتلغ خان بود.

ترکان خاتون، سلطان جلال‌الدین را سخت دشمن می‌داشت و در موقعی که از خوارزم گریخته بود یکی از خواص او به او تکلیف کرد که فرار اختیار نماید و به اردوی جلال‌الدین پیبوند، ترکان خاتون زیر این بار نرفت و گفت بعد از او زلاغ و آق شاه اسیری در دست چنگیز به مراتب بر من گواراتر است تا زندگی در زیر سایه جلال‌الدین. خلاصه، این زن خونریز خودخواه و نزدیکان ترک او از اسباب عمده شکست کار خوارزمشاه بودند و بسیاری از رخنه‌ها که در دولت او رو کرد بر اثر استبداد این زن و نفاق بین او و پسرش حادث گردید.^۱ عظاملک جوینی درباره ترکان خاتون می‌نویسد: «اصل او قبایل اتراکه‌اند که ایشان را قتلغ خوانند و ترکان به سبب انتمای نسبت جانب ترکان رعایت نمودی و در عهد او مستولی بودند و ایشان را اعجمیان خواندندی از دل‌های ایشان رأفت و رحمت دور بودی و ممر ایشان بر هر کجا افتادی آن ولایت خراب شدی و رعایا به حصن‌ها تحصن کردند و به حقیقت سبب ظلم و فتک و ناپاکی ایشان دولت سلطان را سبب انقلاع بودند. و ترکان خاتون را درگاه و حضرت و ارکان دولت و مواجب و اقطاعات جدا بودی و مع هذا حکم او بر سلطان و اموال و اعیان و ارکان او نافذ و ترکان را مجلس انس و طرب در خفیه مرتب بود و بسیار خاندان قدیم را واسطه او شده که متعلق گشت و چون ملکی یا ناحیتی مسلم شدی صاحب آن ملک را بر

۱) سیرت جلال‌الدین منکبرنی، صص ۳۸-۳۷ و ۶۰-۵۹. تاریخ مغول، ص ۴۹.

سیل ارتهان به خوارزم آوردندی تمامت را در شب به دجله انداختی و غرض آن داشتی تا منک پسرش بی زحمت اخیار و چشمه حکم بی غبار باشد و ندانست که حق تعالی هم در دنیا مکافات کند و در عقبی خود جزا و سزا او داند.^۱

ترکان خاتون در اثر نابخردی و باکمک یکی از نزدیکانش (غایرخان که گویا برادرزاده وی بود) باکشتن تجار مغول و تصرف اموال آنها موجب سرازیر شدن قوم مغول به ایران شد. چون رسول چنگیز خان، دانشمند حاجب به خوارزم رسید و خبر پیشروی چنگیز خان از کنار جیحون به ترکان خاتون رسید، هر چه ممکن بود از حرم سلطان و فرزندان کوچک و ناپس و خزاین برگرفت و از خوارزم بیرون رفت و دستور داد هر که از ملوک اطراف در خوارزم محبوس بودند، یا ارباب مراتب و ابناء ملوک و کبار صدوی و سادات روزگار تا بیست و دو نفره، همه را به قتل رسانند. کسانی چون: پسران غیاث الدین غوری، پسر سلطان طغرل سلجوقی، عماد الدین صاحب بلخ، و پسر او ملک بهرامشاه صاحب ترمذ، علاء الدین صاحب بامیان، جمال الدین عمر صاحب وُخش، پسران صاحب سقناق از بلاد ترک، برهان الدین محمد صدر جهان خطیب بخارا و برادرش افتخار جهان، و دو پسر برادرش ملک اسلام و عزیز الاسلام.^۲

ترکان خاتون با همراهان از خوارزم از راه صحرا به خراسان رفت. و از آنجا به مازندران آمد. وی ابتدا به قلعه یازر به بهانه آن که زن هندو خان از خویشان بود، رفت و برادر هندو خان به نام عمرخان که به صبورخان لقب یافته بود و به راه‌ها آگاه بود و همراه وی بود او را نیز در نزدیکی قلعه به قتل رسانید و سپس از آنجا به قلعه ایلال (بالال، از قلام ولایت لاریجان) در مازندران رفت. مغول این قلعه را در اوایل سال ۶۱۷ محاصره کردند و چهار ماه آن را در حصار داشتند، عاقبت به واسطه فقدان آب، ترکان خاتون و نظام‌السلک ناصرالدین محمدبن صالح، خود را به تسلیم ناچار دیده از قلعه به زیر آمدند و با عموم همراهیان خود به

۱) سیرت جلال الدین منکبونی، ص ۵۷.

۲) تاریخ جهانگشای، ج ۱، ص ۱۱۷.

لشکریان چنگیزی تسلیم شدند. مغول، ترکان خاتون و نظام الملک وزیر و حرم فرزندان خوارزمشاه را نزد چنگیزخان که در حوالی طالقان بود فرستادند. او نظام الملک و پسران خردسال خوارزمشاه را در ۶۱۸ به قتل رساند و دختران و زنان و خواهران خوارزمشاه را با ترکان خاتون یکجا نگاه می‌داشت و امر می‌کرد که در موقع کوچ به آواز بلند بر فوت خوارزمشاه ندبه کنند. چون سلطان جلال‌الدین منکبرنی را نیز در حوالی شط سند منهدم نمود، حرم‌های او را نیز اسیر کرده با زنان اندرون خوارزمشاه به قراقرور فرستاد. ترکان خاتون در آن شهر بود تا در سال ۶۳۰ هجری وفات یافت. مغول دختران خوارزمشاه را نیز به خدمت امرای مسلمان مطیع مغول و همسری ایشان واداشتند مگر خان سلطان (سلطان خاتون) زوجه نصره‌الدین عثمان خان سلطان السلاطین قراخانی را که جوجی به همسوابگی خود اختیار نمود و ترکان سلطان که خواهر اوزلاغ شاه بود را به دانشمند حاجب، فرستاده چنگیز سپردند!

نسوی حکایتی را نقل کرده که در آن آمده ترکان خاتون چنان دچار درماندگی شده بود که گاهی نزد چنگیزخان می‌رفت و تقاضای غذا می‌کرد و هر بار به اندازه دو سه روز جیره به او می‌دادند در حالی که پیش از آن در اکثر اقالیم عالم حکم او نافذ بود. همچنین در روایتی دیگر گوید: تمام فرزندان کوچک سلطان که همراه ترکان خاتون بودند، کشته شدند غیر از کماخی شاه که کودک خردسالی بود و او را به ترکان خاتون سپردند. روزی ترکان خاتون سر بچه کوچک را شانه می‌کرد و می‌گفت امروز دلشوره عجیبی دارم، علت آن را نمی‌دانم. در همین وقت عده‌ای آمدند و بچه را از او گرفته و خفه کردند و آن ظلم‌هایی که در حق مردم

۱) عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۱، صص ۱۱۸-۱۱۷. سیرت جلال‌الدین منکبرنی، صص ۶۰-۵۷. خواندمیر، حبیب‌السیر، ج ۲، صص ۶۵۳-۶۵۰ و ج ۳، ص ۴۵. بارتولد، ترکستان‌نامه، ج ۲، صص ۸۹۶-۸۹۵. عباس اقبال، تاریخ مغول، صص ۴۸-۴۷.

می‌کرد بر سرش آوردند.^۱

ترکان خاتون

ترکان خاتون دختر طمغاج خان^۲ بن بوغراخان، خان ترکستان (سمرقند) و همسر سلطان ملکشاه سلجوقی بود. او «در غایت صباحت و ملاحت و نسبت بلند و حشمت موروث» بر سلطان ملکشاه استیلا داشت و با خواجه نظام الملک بسیار بد بود. او خود وزیری داشت به نام تاج الملک ابوالغنائیم پارسی که «مردی با منظر و مخبر و کفایت و فضل و همت و نیز کدخدای جامه خانه بود» و ترکان خاتون می‌خواست که او را بر نظام الملک برتری دهد و به جای او نشاند. از این رو سلطان را تحریک می‌کرد تا وزارت را به تاج الملک دهد. خاتون آنقدر نزد سلطان از خواجه نظام الملک سعایت کرد و از بدی‌های او گفت تا ملک شاه را نسبت به او بدبین کرد. سبب این دشمنی آن بود که سلطان ملکشاه از همسر دیگرش به نام زبیده خاتون دختر امیر یاقوتی بن جغری بیک و خواهر امیر اسماعیل، پسری داشت به نام برکیارق که بزرگتر فرزندان سلطان بود. نظام الملک به جانشینی او برای ملکشاه نظر داشت اما ترکان خاتون می‌خواست فرزند خود به نام محمود را ولی عهد سلطان نماید با این که او بسیار خردسال بود. با این که ملکشاه نیز با برکیارق موافق تر بود لیکن دشمنی ترکان خاتون با نظام الملک و بدگویی‌های او نزد سلطان در ملکشاه مؤثر افتاد و او تاج الملک ابوالغنائیم را که صاحب دیوان ترکان خاتون بود به جای نظام الملک برگماشت. ترکان خاتون به سال ۴۸۰ هـ. ق همراه دخترش که به عقد مقتدی خلیفه عباسی درآمده بود به بغداد رفت و خلیفه او را با

(۱) سیرت جلال‌الدین مینکبری، ص ۶۰.

(۲) استانی لین‌پول نام طمغاج خان را، ابوالمظفر عمادالدوله ابراهیم طمغاج خان بن نصر آورده و می‌نویسد یکی از ملوک خاتمه ماوراءالنهر بوده که از سنه ۴۴۰ تا ۴۶۰ سلطنت نموده است (طبقات سلاطین اسلام،

ترجمه عباس اقبال، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۲۲).

اعزاز و اکرام بسیار پذیرفت. گویند روزی ملک‌شاه، کسی را نزد نظام‌الملک فرستاد و پیغام داد که تو با من در ملک شریکی و بی‌مشورت من هر تصرف که می‌خواهی می‌کنی و ولایت و اقتطاع به فرزندان خود می‌دهی، بنگر تا دستور دهم دستار از سرت بردارند. او جواب داد که آن که تو را تاج داد دستار بر سر من نهاد هر دو درهم بسته‌اند و با هم پیوسته. ناقلان بر سخن خواجه چیزهای دیگر افزودند و این سخن بر خشم سلطان یفزود و وزارت را به تاج‌الملک داد.^۱

پس از آن که خواجه نظام‌الملک و ملک‌شاه به فاصله‌ای کمتر از یک ماه از دنیا رفتند^۲ (سال ۴۸۵ هـ. ق) پسر او برکیارق سیزده ساله و بزرگترین فرزندان او در اصفهان بود و پدر او را به ولایت عهد تعیین کرده بود. ترکان خاتون که با پسرش محمود در بغداد بود از خلیفه درخواست کرد تا سلطنت را به محمود دهد و به نام او خطبه بخواند. خلیفه ابتدا اجابت نمی‌کرد و می‌گفت پسر تو طفل است و شایسته پادشاهی نمی‌باشد. اما ترکان خاتون مال بسیار بذل کرد و امرا را با خود همراه کرد تا پیمان دادند که پس از ملک‌شاه پسر او محمود را به پادشاهی بردارند. تاج‌الملک که وزیر او بود نیز کارهایش را اداره می‌کرد. اقدام دیگری که ترکان خاتون کرد بر خلیفه تأثیر گذاشت و سرانجام به سلطنت محمود چهار ساله رضایت داد و خطبه به نام او خوانده شد. آن اقدام که خلیفه را رهین منت ترکان خاتون کرد این بود که

(۱) راوندی، راحة الصدور، صص ۱۳۴ - ۱۳۳. مجمع الانساب شبانکاره‌ای، ص ۱۰۵. جامع التواریخ، به اهتمام احمد آتش، صص ۲۹۶ - ۲۹۵. در این اثر آمده: «... نظام‌الملک جواب داد که دوات من و تاج تو در هم بسته است». نیز رک: میرخواند، حیب السیر، ج ۲، چاپ خیام، ص ۳۱۴، سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۸۲. لغت نامه دهخدا، ج ۱۵، ص ۶۰۴. شرحی درباره اختلاف ترکان خاتون یا خواجه نظام‌الملک و سرانجام آن در: جامع مفیدی، تألیف محمد مفید مستوفی، ج ۱، صص ۵۳ - ۵۱ آمده است.

(۲) راحة الصدور، ص ۱۳۵. جامع التواریخ، ص ۲۹۶. ابن‌العبری گویند: پس از قتل نظام‌الملک، سلطان ملک‌شاه به بغداد رفت در آنجا بیمار شد و از دنیا رفت. زنش ترکان خاتون مرگ او از دیگران پوشیده داشت و از بغداد حرکت کرد و سلطان را نیز با خود حمل می‌کرد... (مختصر تاریخ الدول، ص ۲۷۱).

خلیفه از خواهر سلطان ملکشاه به نام مهملک خاتون، پسرى داشت که امیرجعفر خواننده مى شد. ترکان خاتون او را تربیت مى کرد و با وجود خلیفه مقتدی، ترکان این پسر را امیرالمؤمنین مى خواندند و پیش از وفات ملکشاه، قصد داشتند در اصفهان دارالخلافه و حرمى بسازند و او را آنجا به خلافت بنشانند. خلیفه مقتدی از این موضوع نگران بود. ترکان با فرستادن این پسر به بغداد نزد خلیفه، خیال او را راحت کرد و او نیز به پاس این خدمت، به نام پسرش محمود خطبه کرد.

ترکان خاتون فوراً امیر کربوغا از رجال خود را مأموریت داد تا از بغداد به اصفهان رفته و برکیارق را دستگیر نماید. برکیارق خبر یافت و از غلامان و هواداران نظام الملک کمک خواست. ایشان برکیارق را در اصفهان حمایت کردند و در شب از شهر بیرون بردند به جانب ساوه و آبه پیش اتابک کمشتگین جاندار که اتابکی او کرده بود تا او را به ری برد و به تخت نشاند. در ری، ابو مسلم رییس ری تاج مرصع بالای سر او بیاویخت و برکیارق به سلطنت نشست و به دروازه شهر نزدیک بیست هزار مرد بر ایشان گرد آمد. ترکان خاتون با پسر از بغداد به اصفهان آمد و در شهر موضع گرفت و محمود را به سلطنت رسانید. برکیارق نیز با لشکری به اصفهان آمد و اردو زد^۱. ترکان خاتون برای دفع او، از خزانه بذل مى کرد و امیران و غلامان را زری دریغ مى بخشید. مجدالملک قمی و تاج الملک ابوالغنائیم مدبر و پیشکار بودند. سرانجام امیر اسفهانسار اُتر و بلکابک، با برکیارق توافق کردند که ترکان خاتون پانصد هزار دینار زر به وی دهد تا از محاصره اصفهان و جدال دست کشد. چون مصالحه انجام شد برکیارق به همدان رفت. ترکان خاتون، ملک اسماعیل خال برکیارق را وعده داد که زن او

۱) به نوشته ابن العبری، جماعتی از لشکریان ترکان خاتون به برکیارق پیوستند و این امر سبب نیرومندی او شد، پس به اصفهان بازگشت و شهر را در محاصره بگرفت. تاج الملک که با سپاه ترکان خاتون بود، گرفتار آمد. او را نزد برکیارق بردند، غلامان نظامیه بر او حمله آوردند و در حال او را کشتند (مختصر تاریخ الدول، ص ۲۷۱).

می‌شود اگر برکیارق را از بین ببرد. آنگاه آلت و اسباب و خزانه و زرادخانه برای او فرستاد تا این که او در نواحی کرج با برکیارق به جنگ پرداخت (در سال ۴۸۶) اما شکست خورد و در رجب آن سال نزد خواهرش زبیده خاتون (مادر برکیارق) آمد. اما در رمضان همان سال سلطان برکیارق دستور داد او را کشتند. در این مدت امیر تتش بن الب ارسلان که عم برکیارق بود خروج کرد و با لشکری بسیار به کهستان آمد. برکیارق که قدرت مقاومت نداشت به اصفهان لشکر کشید. در این حال ترکان خاتون در رمضان سال ۴۸۷ وفات یافته بود. برکیارق به برادر خود محمود پیوست و محمود به استقبال وی آمد و از اسب یکدیگر راکنار گرفتند. اما اثر و بلکابک که در خدمت محمود بودند برکیارق را در کوشک میدان بازداشت کرده و تصمیم داشتند که چشمان او را میل کنند؛ ناگاه محمود دچار آبله شد. آنان دست نگه داشتند تا ببینند وضعیت محمود چگونه می‌شود. چون محمود به زودی فوت کرد، برکیارق را بیرون آوردند و بر تخت نشاندند^۱.

به نوشته ابن العبری، در سال ۴۸۷ برکیارق به بغداد آمد و به نام او خطبه پادشاهی خواندند و او را رکن الدین لقب دادند^۲.

ترکان خاتون

خواهر اتابک یزد علاء الدین، و زوجه اتابک محمد بن سعد بن ابی بکر (۶۶۰-۶۵۸ هـ.ق) بود. چون اتابک ابو بکر بن سعد درگذشت سرزمین فارس بی سامان شد. پسرش سعد که نزد هلاکو خان رفته بود در اثناء مراجعت بیمار شد و در شهر طبرتو خبر مرگ پدر و بشارت سلطنت بدو دادند و سکه‌هایی را که به نامش ضرب شده بود به او نمودند ولی او پس از هیجده

(۱) راحة الصدور، صص ۱۴۲-۱۳۹. جامع التواریخ، صص ۳۰۵-۳۰۱. مجمع الانساب، صص ۱۰۶-۱۰۵.

میرخواند، تاریخ روضة الصفا، ج ۶، صص ۳۲۰۳-۳۲۰۱.

(۲) مختصر تاریخ الدول، ص ۲۷۱.

روز درگذشت. تابوت او را به مدرسه عضدی شیراز که ترکان خاتون ساخته بود نقل کردند و پسر صغیرش محمد نامزد اتابکی شد و به علت خردسال بودن، مادر او ترکان خاتون به تدبیر ملک قیام کرد و با کفایت بسیار زمام امور مملکت اتابکان سلفوری را در دست گرفت. او رسولانی با هدایا به خدمت هلاکوخان مغول فرستاده نسبت به ایلخان اظهار خدمت نمود. هلاکو نیز فرمان حکومت فارس را به نام پسرش محمد صادر کرد. خواجه فخرالدین نظام‌الدین ابوبکر به خدمت او آمد و سر به خدمت‌گزاری فرود آورد ولی به فرمان ترکان او را محرمانه به قتل آوردند. اتابک محمد بعد از دو سال و هفت ماه در ذی الحجه ۶۶۰ در همان خردسالی از بام به زیر افتاده جان سپرد. بعد از فوت او، ترکان خاتون و امرای دولت، محمد بن سلفور بن سعد بن زنگی را که در فتح بغداد از طرف اتابک ابوبکر به خدمت هلاکو شتافته و رشادت‌ها از خود ظاهر ساخته بود، به اتابکی برداشته. ولی او در رسیدن به سلطنت دست به ستم و لهو و لعب گشاد. ترکان خاتون با آن که دختر خود سلغم را به عقد وی در آورده بود با امرای قوم (شول و ترکمان) همدست شد و محمد را دستگیر کرد و به خدمت هلاکو فرستاد و پیغام داد که او رسم پادشاهی نمی‌داند و خون بی‌گناهان می‌ریزد. هلاکو نیز قبول کرد. مدت حکومت وی هشت ماه^۱ بود. ترکان خاتون سپس امرا را به آوردن سلجوقشاه که در قلعه استخر محبوس بود گسیل داشت و سلجوقشاه با احترام به شیراز آمد و بر کرسی اتابکی نشست. او ترکان خاتون را به زوجیت گرفت و دست به کار شراب و عیاشی زد و در حالت مستی غلامی را به کشتن ترکان خاتون که خیال نفاق در سر داشت مأمور کرد و غلام هم ترکان خاتون را به قتل رساند^۲ و سر ترکان را در طشتی پیش او نهاد. در گوش‌های او دو گوشواره

۱) ستوفی هشت ماه ذکر کرده (تاریخ‌گزیده، ص ۵۰۶) ولی و صاف، چهار ماه نوشته است. تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۶.

۲) تاریخ‌گزیده، صص ۵۰۷-۵۰۶. حبیب‌السیر، ج ۲، چاپ خیام، صص ۵۶۷-۵۶۶. تحریر تاریخ و صاف، صص ۱۰۶-۱۰۵. مجمع‌الانساب، صص ۱۸۶-۱۸۵. لفت‌نامهٔ دهخدا، ج ۱۵، صص ۶۰۵-۶۰۴. تاریخ مغول، صص ۳۹۱-۳۹۰.

گراهنها بود، سلجوقشاه به دست خود گوش های او بیرید و با گوشواره نزد مطربه انداخت. آن شب تا بامداد شراب خورد و ته مانده جام را بر صورت ترکان می ریخت.^۱

به نقل و صاف، مردم شیراز قدم ترکان خاتون را شوم می دانستند زیرا از روزی که اتابک ابوبکر او را به عقد پسر در آورد روزگار دولت ایشان آشفته گشت و نیز در افواه افتاده بود که میان او و شمس الدین میاق که از خواص غلامان ترک اتابک سعد بود و جمالی بی مثال داشت رابطه ای برقرار است.^۲ شبانکاره ای نیز گوید: ترکان خاتون، پسرش اتابک محمد بن سعد بن ابوبکر را با لگد کشت. او زنی بود محیله و شرارتی در نفس او مرکوز بود.^۳

چون سلجوقشاه، ترکان خاتون را کشت، برادر ترکان خاتون، اتابک علاءالدوله یزد، به خونخواهی خواهر خود پناه به هلاکوخان برد. هلاکونیز لشکری به سرکوبی سلجوقشاه روانه شیراز ساخت که سرانجام بعد از درگیری های بسیار در کازرون به دست لشکر مغول دستگیر و کشته گشت و این واقعه در اواخر سال ۶۶۱ ه. ق. بود.^۴

ترکان خاتون

دختر سلطان جلال الدین منکبرنی بود که هلاکوخان مغول در سال ۶۵۶ به پاس خدمات الملک الصالح پسر بدرالدین لؤلؤ یکی از ملوک ایوبی، او را به زوجیت به الملک الصالح داد. هنگامی که قویلای قآن بر تخت خانی مغول جلوس کرد و سلطنت ممالک بین جیحون و شام و مصر را به هلاکوخان سپرد، هلاکوخان حکومت کرمان را به ترکان خاتون داد.^۵

(۱) تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۷. (۲) همان، ص ۱۰۵.

(۳) مجمع الانساب، ص ۱۸۵.

(۴) تاریخ گزیده، ص ۵۰۷. تحریر تاریخ و صاف، صص ۱۱۰-۱۰۷ (به تفصیل). لب التواریخ،

صص ۱۹۸-۱۹۷. تاریخ بناکتی، صص ۴۰۸-۴۰۹.

(۵) حبیب السیر، ج ۳، ص ۹۷. لغت نامه دهخدا، ج ۵، ص ۶۰۵.

ترکان خاتون

زن سلطان سنجر و دختر محمد ارسلان خان صاحب ماوراء النهر^۱.

ترکان خاتون

همسر سلطان ایل ارسلان (۵۶۷-۵۵۹ ه. ق) از زنان مشهور خاندان خوارزمی است، که در زمان شوهر مورد مشورت او، و بنا بر سنت ترکان در کار ملک دخالت مستقیم داشته است. هنگامی که ایل ارسلان در گذشت و سلطان شاه که کودک بود به سلطنت انتخاب شد، ملکه ترکان مادر وی زمام امور را در دست گرفت. تکش برادر دیگر که از مادری جداگانه بود، از آنان تمکین و اطاعت نکرد. خود مدعی سلطنت گردید و از حاکم قراختایان که در این هنگام (۵۲۶ ه. ق) زنی به نام کویونگ بود، و پس از مرگ شوهر به سلطنت رسیده بود، کمک خواست. در این هنگام این زن، شوهر دیگری اختیار کرده بود که در ازای دریافت خراج سالانه‌ای هنگفت او را به فرماندهی سپاهی عازم کمک به تکش کرد. ملکه ترکان که در این نبردها شرکت داشت، کشته شد و با مرگ وی فتح نصیب تکش گردید و به سلطنت رسید^۲ (۵۶۸ ه. ق). تا این زن زنده بود، به همه خواسته‌های سیاسی خود جامه عمل پوشانید و چه بسا که اگر کشته نمی‌شد، تکش به آرزوی خود نمی‌رسید^۳.

ترکان زُمُود ملک

وی دختر سلطان محمود سلجوقی (۵۲۵-۵۲۲ ه. ق) و زنی خیر و نیکوکار بود. او

(۱) راوندی، راحة الصدور، ص ۱۷۴. جامع التواریخ، صص ۳۳۰ و ۳۳۳.

(۲) خواندمیر، حبیب‌المیر، ص ۵۳۴. تاریخ‌گزیده، ص ۴۸۷. تاریخ بناکتی، ص ۲۳۶. جهانگشای جوینی،

ج ۲، صص ۱۷-۱۹.

(۳) شیرین بیانی، زن در ایران عصر مغول، صص ۲۲-۲۱.

تزییناتی در حرم مطهر امام رضا(ع) انجام داد از جمله کاشی‌های هشت ضلعی بسیار نفیس معروف به کاشی‌های سنجری که در ازاره حرم به کار رفته و اکنون در زیر قاب‌های بزرگ شیشه‌ای محافظت می‌شوند که پس از ۵۵۷ ه. ق. نصب شده است.^۱

ترکان سلطان

خواهر اوزلاخ شاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه که در حمله نیروهای چنگیز به اسارت درآمد. این دختر را همراه با دیگر اسرای خانواده خوارزمشاه به قراقوروم بردند و در آن جا به دستور چنگیز او را به دانشمند حاجب فرستاده چنگیز به دربار خوارزمشاه دادند.^۲

ترکان مریم

همسر ابو منصور سهسالار ابن لنگرو مادر قطب الدین محمود شاه، از اتابکان یزد بود. او که در سده هفتم هجری می‌زیست مدتی سلطنت کرد و آثار و ابنیه‌ای از خود به جای گذاشت که می‌توان از مریم آباد و تأسیسات آن از جمله قنات، مسجد جامع، دروازه و بازار نام برد که دو تای اخیر را به نام دروازه مادر امیر و بازار مادر امیر می‌خوانند.^۳

تسبیغه

دختر تکفور طرابزون که در حمله قتلویک از اجداد اوزون حسن به آن جا اسیر شد.^۴

۱) دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۳۴۰. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی، ص ۵۶.

۲) تاریخ جهانگشای، ج ۱، ص ۱۱۸. سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، ص ۶۰. حبیب السیر، ج ۳، ص ۹۵۳.

۳) مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی، ص ۵۶. (۴) کتاب دیار بکره، ص ۱۳.

تسینه خاتون.

دختر ملک اسپنبول که او را باسیوس می‌گفتند و از زنان اباقاخان مغول^۱.

تسینا خاتون ← تسپه خاتون.

تغلق نگار خانم ← تغلق نگار خانم.

تکل خانم

دختر خضر خواجه اغلان بود. در سال ۷۹۹، امیر تیمور برای خواستگاری از او، شمع جهان برادر دختر را به «خلعت‌های فاخر پادشاهانه و سپورغالات خسروانه مخصوص گردانیده» و از سمرقند پیش پدرش فرستاد تا خواهر را جهت تیمور از پدر خواستگاری نماید^۲. برای این مهم، غیاث‌الدین ترخان را نیز با هدایای بسیار از «نقایس اجناس و اموال» همراه او کرد. تکل خانم در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سال ۸۰۰ به بارگاه تیمور رسید و ترتیب جشن بزرگی داده شد و با احضار قضات و علما، او را در عقد ازدواج خویش درآورد و به همراهان و کسانی که در مجلس بودند خلعت‌های فاخر بخشید^۳.

در پاییز سال ۷۹۹ پیش از آمدن عروس، تیمور دستور داد برکنار مرغزارکان کل که جای بانزاهت و طراوت بود باغی احداث کنند. از مهندسان دانشور و بنایان صاحب هنر از سراسر کشور فراهم آمدند و باغی مربع بنیاد نهادند هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی و در میان هر یک از آن ارکان چهارگانه، دروازه‌ای عالی ایجاد کردند طاق‌های آن به سقف مقرنس و به

(۱) جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۰. بناکی نام این زن را تسینا خاتون دختر ملکه انطینون آورده است (تاریخ بناکی، ص ۴۲۶) و در صفحه ۴۷۳، تسینا خاتون دختر پادشاه استانبول و از زنان سلطان محمد اولجایتو.

(۲) ظفرنامه یزدی، ج ۲، ص ۹. روضة‌الصفاء، تصحیح کیان‌فر، ج ۹، ص ۴۸۶۰.

(۳) ظفرنامه، ج ۲، صص ۱۷-۱۶. روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۴۸۶۳.

انواع زینت از کاشی کاری و غیر آن نگاشته گشت و به هر گوشه‌ای از چهار رکن آن برجی برافراختند و آن را به صنعت کاشی آرایی در غایت تکلف و زیبایی پرداختند و آن باغ را دلگشا نامیدند. در میان آن باغ بنایی مشتمل بر سه اطاق رفیع و قبه بلند، برای خاطر همسر جدیدش، و آن ساختمان را به اسم تکل خانم که خواستگاری کرده بود نمود. پس از تأسیس عمارت باغ دلگشا، تیمور به سوی تاشکند عزیمت نمود^۱. پس از درگذشت تیمور، تکل خانم همراه با سرای ملک خانم، تومان آغا و دیگر خواتین با امیرزاده الغ بیگ و دیگر شاهزادگان همراه جنازه تیمور به سمرقند رفتند^۲.

تکوز خاتون

از قوم قنقرات، زن احمد تکودار مغول و مادر یکی از دختران وی به نام کوچوک. این دختر را به ازدواج الیناق درآوردند^۳.

تکینه خاتون

زن امیر طراغای و مادر امیر تیمور گورکانی^۴.

تکیه خاتون ← تکیه خاتون .

توداکاج

دختر هلاکو خان مغول، مادرش قومای بود از اردوی توقوز خاتون. او را به همسری

(۱) تفصیل بنای باغ در ظفرنامه، ج ۲، صص ۱۶ - ۱۳ و روضة الصفا، ج ۹، ص ۴۸۶۱.

(۲) ظفرنامه، ج ۲، ص ۴۸۰.

(۳) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۸۳ و ۷۸۴. تاریخ بناکی، ص ۴۳۸.

(۴) تاریخ تحولات... تیموریان و ترکمانان، ص ۱۰. تاریخ جهان آرا، ص ۲۲۶ (تکیه خاتون آورده است).

تنکبر گورکان (تنکر) از قوم اویرات دادند.^۱

توداکو خاتون

دختر مورینی گورکان، زن احمد تکودار مغول و مادر یکی از دختران وی به نام سایلون. این دختر را به قراجه دادند از ایواغلانان اردوی اروک خاتون.^۲

تودای خاتون

از زنان احمد تکودار مغول.^۳

توراکنه ← توراکینا

توراکینا خاتون

دومین و بزرگترین همسر اوگتای قآن و مادر پسران ارشد وی است.^۴ این خاتون ابتدا همسر دائراوسون ریس اویرات‌ها بود که در جنگی با چنگیز پس از قتل شوهرش، به اسارت خان مغول در آمد و چنگیز او را به اوگتای بخشید. توراکینا خاتون زیبا نبود، ولی با هوش و ذکاوت بسیار توانست بسیار زود در دل قآن جای گیرد و مهمترین همسر وی گردد.^۵

(۱) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۸۳.

(۲) همان، ص ۷۸۳ و ۷۸۴. تاریخ بناکتی، ص ۴۳۸.

(۳) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۸۳. تاریخ بناکتی، ص ۴۳۸.

(۴) توراکینا یا توراکنه مادر پنج پسر اوگتای قآن بود: کیوکخان، کرتان، کوجو، قراجار، قاشی. قآن زنان دیگری نیز داشت به نام‌های: یوراقچین، موکا، و جاجین (تاریخ بناکتی، ص ۳۸۲).

(۵) تاریخ ابوالغازی، ص ۱۵۲. به نقل از شبیرین بیانی، زن در ایران در عصر مغول، ص ۱۲۸.

وقتی قاآن درگذشت، پسر بزرگتر وی به نام کیوک منسوب به لشکر ققچاق به بارگاه موکاخاتون همسر قاآن آمد. بر قرار سنت گذشته و به حکم آیین چنگیز اجرای احکام و قوانین نسبت به خاص و عام بر دروازه اردو و بارگاه موکاخاتون انجام می‌شد. لکن از آنجا که توراکینا خاتون مادر پسران بزرگتر بود و در هوش و استعداد برتری داشت، ایلچیان نزد شاهزادگان یعنی برادران و برادرزادگان قاآن ارسال داشت و اوضاع و احوال و وقوع حادثه مرگ قاآن را گزارش داد. در این گزارش گفته بود: تا انتخاب خان جدید لازم است کسی سمت حاکمیت و سروری داشته باشد تا رخوتی در کارهای مملکت رخ ندهد و کارهای مردم و سپاه مختل نگردد. جغتای و دیگر شاهزادگان پیام فرستادند که: توراکینا خاتون، مادر پسران است، لذا استحقاق خانیّت نیز دارد. تا زمانی که قوریلتای برگزار شود. کار ملک را مرتب دارد و دیگر رجال نیز بر سر کارها باشند، به طوری که از قوانین قدیم و جدید منحرف نشوند. توراکینا خاتون زنی باهوش و کاردان بود. بر این پشتگرمی و تأییدها نیز دلخوش تر شد. در این اوان موکاخاتون درگذشت. توراکینا با زیرکی و هوشیاری، کاردانی و ارسال تحفه‌ها و هدیه‌ها، بیگانه و سپاه و قوم و خویش را متمایل به خود کرد. به حدی که امر و نهی‌های وی را اطاعت کردند و به جان پذیرفتند. بدین سان همه روی به توراکینا نهادند. جیتقای و دیگر رجال قاآن و یاران وی مثل اول بر سر کار و والیان نیز در اطراف پای برجا بودند. بدین ترتیب این خاتون نایب السلطنه شد و چهار سال و نیم (۶۴۴ - ۶۳۹) در این مقام باقی بود.

در زمان حیات قاآن، توراکینا خاتون کینه پاره‌ای از یاران قاآن را در دل داشت. وقتی کارها به دست وی افتاد، از آنجا که کسی متعرض نمی‌شد تا به دنبال آن توراکینا به جزای او آب خنکی بر روی کینه‌های شخصی‌اش بپاشد. بنابراین یک ایلچی را برای جلب صاحب یلواج فرستاد و تصمیم گرفت امیر جیتقای را نیز دستگیر کند. جیتقای به یاری عقل خویش، به ماجرا پی برد و راه فرار در پیش گرفت و به پسر توراکینا یعنی «کوتان» پناهنده شد و جان به سلامت برد. صاحب یلواج نیز توانست به کوتان پناهنده شود. توراکینا خاتون پیکمی برای

استرداد مجرمین فرستاد، اما کورتان پاسخ داد استرداد آنها بنا به آیین مروت و همت ممنوع است و از شیوة جوانمردی و کرم به دور. اگر آنان را مسترد دارم، پیش دور و نزدیک، ترک و تاجیک، عذر محکمه پسندی نخواهم داشت. در زمانی نه چندان دور که قوریلتای برپا می‌شود، گزارش کار آنان برای بررسی گناه و جرم، به محضر خویشان و امرا تقدیم می‌شود و قوریلتای نیز، فراخور حال جرم، مکافات لازم را تعیین می‌کند.

توراکی‌نا چند بار دیگر هم، بدین منظور ایلجیانی را ارسال داشت، لکن پاسخ تغییری نکرد. وقتی متوجه شد که بدین دستاویزها امکان استرداد مجرمین نیست از امیر عمادالدین محمد خنی که از جمله ارکان قآن بود، در خواست کرد که تدبیری برای مؤاخذه آنها به کار بندد لیکن او از این درخواست دوری گزید. این دسیسه‌ها وقتی به گوش امیر مسعود رسید، او هم مانند در ممالک خود را صلاح ندید و حضور حضرت باتو فرار کرد. در این میان قرا اغول و خاتونان جغتای، قوربغای ایلچی را به همراه امیر ارغون برای دستگیری کورکوز روانه ساختند.

در همین موقع زنی بود به نام فاطمه که در خدمت کورکوز جای پای محکمی یافته بود و تمام کارهای کشور مربوط به رأی و صلاحدید او بود. این زن، عبدالرحمن را برداشته و به جای محمود یلواج به ختای فرستاد. وقتی امیر ارغون، کورکوز را نزد توراکی‌نا خاتون آورد، توراکی‌نا بنا به کینه قبلی وی را زندانی کرد. آنگاه امیر ارغون را به جانشینی او روانه خراسان کرد.

توراکی‌نا خاتون، به هر سویی از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال عالم، جهت آگاهی سلاطین، امرا، بزرگان و ملوک پیک‌هایی روانه ساخت و همه را به قوریلتای دعوت نمود. نیامدن کیوک که میدان را خالی می‌کرد بر بدی اوضاع و احوال بیشتر می‌افزود. چنانکه او تکیین خواست با ثقلب و بی‌باکی خانی را فراچنگ آورد. با این نیت به اردوی قآن روانه شد. وقتی نزدیکتر رسید، «منکلی اوغول نواده» با اقوام و لشکر پیش او رفت و او تکیین را از آن

اندیشه پشیمان کرد. وی حضور خود را به علت تعزیه و حادثه مرگ قاآن معطوف کرد و با تمسک بدان ماجرا کار خود را توجیه کرد. در این میان خبر رسیدن کیوک به اردوی خویش که در کنار ایمیل قرار داشت، بر پشیمانی او تکین افزود. وقتی کیوک نزد مادر رسید: در کار حکمرانی و مصالح مملکت دخالتی نمود و تحت نفوذ توراکینا خاتون جریان امور طی می شد تا آن که خانی بر پسرش واگذار گردید. دو سه ماهی از آن انتخاب سپری شد. پسر بر سر قضیه فاطمه از مادر دلچرکین بود ولی حکم خداوند از ره رسید و توراکینا جهان را بدرود گفت سال (۶۴۷) ^۱.

بنابر متون تاریخی، توراکینا خاتون ابتدا با حسن سلوک و سیاستمداری کارها را اداره می کرده است. قلمرو حکومت امن و امان بوده، مخالفان را مجازات کرده، موافقان را پاداش داده است ولی به تدریج علم مخالفتها بر ضد وی برافراشته شد. او با تغییراتی که در وضعیت صاحب منصبان پدید آورد تقریباً اساس گذشته را در دستگاه حکومت مرکزی و در ایران برهم زد و همه صاحب منصبان و شخصیت های بانفوذ سابق را از شغل های خود مستفصل گردانید، و دسته ای جدید را به روی کار آورد که بیشتر جنبه ایرانی داشتند تا مغولی. در این صورت می توان گفت تصفیه ای در کار حکومت به نفع عنصر ایرانی انجام گرفت. به خصوص که پس از چنگیز تا آمدن هلاکو به ایران، برای اولین بار است که فرمانروایی مغولی به این سرزمین مسافرت کرده است ^۲.

توجه خاص نایب السلطنه به وضع ایران و آمدن وی به خراسان را می توان نتیجه نفوذ فوق العاده فاطمه خاتون بر او دانست. چنین استنباط می شود که فاطمه خاتون سعی بسیار داشته تا دست مغولها را از این سرزمین کوتاه سازد و جای آنان را به ایرانیان بخشد. همین موضوع

(۱) تاریخ جهاننگشای جوینی، ج ۱، صص ۱۳۱-۱۲۹ و تحریری نواز تاریخ جهاننگشای عظاملک جوینی، نگارش منصور ثروت، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، صص ۱۳۴-۱۳۲. جامع الشواریخ، صص ۵۷۰-۵۶۴. تاریخ بناکتی، صص ۳۹۳-۳۹۱. روضةالصفاء، ج ۸، صص ۳۹۳۹-۳۹۳۶.

(۲) ر.ک: تاریخ جهاننگشای، ج ۱، صص ۱۳۱-۱۲۹.

سبب بروز اختلافات و دشمنی‌ها بر ضد فاطمه خاتون و توراکی‌ها خاتون در دستگاه حاکمه و شاهزادگان مغولی شد و سرانجام به قتل این زن ایرانی و برکناری توراکی‌ها خاتون و انتخاب سلطان جدید انجامید.^۱ در تاریخ الفی آمده است: «به واسطه این که به سخنان چنگیزخان التفات نمی‌نمود، و به وصیت او کار نمی‌کرد، در میان فرزندان چنگیز خان فتنه و مخالفت انداخت.»^۲

مهمترین موضوع دوران نیابت سلطنت توراکی‌ها خاتون، مسائل جانشینی و انتخاب سلطان جدید به جای اوکتای قاآن بود که تمام کارهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار داده بود، زیرا مدعیان سلطنت بسیار بودند. از طرفی باتو پسر جوجی، پادشاه خانان روسیه و دشت قباچاق که نفوذ چندانی در بین مغول‌ها نداشت، مدعی تاج و تخت بود. از طرفی دیگر کوتان پسر دوم اوکتای می‌خواست به جای پدر نشیند و عده‌ای دیگر به دور شیرامون فرزند کوچک‌تر اوکتای که طفل بود، گرد آمده بودند و برای او اقدام می‌کردند. ولی توراکی‌ها خاتون هوادار گیوک فرزند ارشد خود بود. همان‌گونه که گذشت، سرانجام پس از چهار سال و نیم مبارزه پیگیر، توراکی‌ها خاتون موفق شد شخص منتخب خود، یعنی گیوک را که مدت‌ها پیش در اردوی مادرش به سر می‌برد، به سلطنت بنشانند. توراکی‌ها خاتون عیسوی بود و تربیت گیوک را نیز به یکی از اسرای عیسوی خود که قداق نام داشت، سپرده بود. از این رو قاآن جدید تمایل کامل به دنیای مسیحیت داشت، و در دستگاه او عیسویان قدرت و نفوذ فوق‌العاده یافته بودند و آداب آنان در دربار مغول راه یافته بود.^۳

تورقالجین

خواهر یکی از رؤسای ایل مارکیت بود که چنگیز خان او را برای قویلای که سیزده سال

(۱) زن در ایران عصر مغول، ص ۱۴۰. (۲) نقل از همان مأخذ، ص ۱۴۰.

(۳) همان، صص ۱۴۱ - ۱۴۰.

داشت گرفت. او اولین همسر قویلای و محترم و نجیب زاده بود اما چون فرزندی نداشت در مرتبه و مقامی کمتر و پایین تر از دیگر خواتین او قرار گرفت.^۱

تورموش آغا

یکی از همسران امیر تیمور گورکانی در سن ۱۷ یا ۱۸ سالگی وی^۲.

توقیتی خاتون

یکی از همسران مسیحی متنفذ و سیاستمدار هلاکو خان مغول و برادرزاده دوقوز خاتون همسر دیگر وی بود. توقیتی ابتدا قومای هلاکو خان بود. قوما، زنانی بودند که از لحاظ اهمیت اجتماعی در ردیفی بعد از زنان عقدی قرار داشتند. به آنان احترام گذاشته می شد، ثروت و مسکن جداگانه داشتند، فرزندانشان قانونی محسوب می شدند و از تمام مزایای خانوادگی برخوردار بودند. حتی می توانستند بنا بر شرایطی در ردیف خاتون ها جای گیرند. پس از مرگ هلاکو، اباقاخان پسر و جانشین هلاکو، توقیتی را به زنی گرفت و پس از دوقوز خاتون که بزرگترین خاتون او بود، توقیتی خاتون را با همان مقام و مرتبه به جای وی نشانید.^۳

در میان مغول ها رسم بود که اردوی خان ها پس از مرگشان به خاتون های دیگر خوانین یا سلاطین تعلق می گرفته است نه به فرزندان آنها. پس از مرگ دوقوز خاتون همسر هلاکو، اردوی او را به برادرزاده اش توقیتی خاتون قومای هلاکو واگذار کردند. پس از آن که این خاتون نیز درگذشت، این اردو به کوکاجی خاتون یکی دیگر از همسران هلاکو رسید و پس از

(۱) جامع التواریخ، ج ۱، ص ۹۲.

(۲) حسین میرجعفری، تاریخ تحولات... تیموریان و ترکمانان، ص ۱۱.

(۳) جامع التواریخ، ج ۳، ص ۹۶. زن در ایران عصر مغول، ص ۴۷.

مرگ وی، به کرامون خاتون تعلق گرفت.^۱

تولون آغا

از زنان امیر تیمور گورکانی در سن ۱۷ یا ۱۸ سالگی وی.^۲

تومان آغا

مهد اعلیٰ تومان آغا از زنان تیمور گورکانی بوده که در بسیاری از حوادث ایام تیمور نام او به میان آمده است.^۳ این زن پس از مرگ تیمور، به امر سلطان خلیل و به تحریک زنش شادملک، در زوجیت امیر شیخ نورالدین درآمد و پس از قتل امیر مذکور، شاهرخ کس به صبران فرستاد و تومان آغا را به خراسان آورد و تجلیل فراوان نمود و همچنان بر قرار تیمور «مال و متوجهات قصبه کوسویه» و «مال قصبه بحرک به ولایت خبوشان» را بر او مقرر داشت.^۴ کلاویخو که در مجلس ضیافت تیمور زنان او من جمله تومان آغا را دیده شرحی از لباس و خانواده او ذکر کرده و نوشته که او زن دوم تیمور بود، و عنوان «خانم کوچک» داشته در مقابل زن اول تیمور ملقب به خانم بزرگ.^۵

(۱) جامع التواریخ، ج ۳، ص ۷. تاریخ بناکی، ص ۴۱۱.

(۲) تاریخ تحولات... تیموریان و ترکمانان، ص ۱۱.

(۳) رک: ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸ و ج ۲، ص ۲۶۹، ۴۲۰ و ۴۸۰.

(۴) مجمل فصیحی خوانی، ص ۲۰۷. عجایب المقدور فی اخبار تیمور، صص ۲۷۸ و ۳۰۹. مطلع سمدین،

ج ۲، جزء ۱، ص ۱۲۴. روضة الصفا، ج ۶، صص ۱۷۱-۱۷۲.

(۵) سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،

۱۳۶۶، ص ۲۶۰ و ۲۶۱. کلاویخو هشت زن برای تیمور نام می‌برد: خانم بزرگ، خانم کوچک، تکه خانم،

چلبان ملک آغا، موندساغا (خانم)، ونگراغا (خانم)، روپه اریراغه (خانم)، و یواگآغا (همان، صص

(ادامه‌ی پاورقی در صفحه‌ی بعد)

شرف‌الدین علی یزدی دربارهٔ این که چرا شادملک شوهر خود خلیل را اغوا کرد تا زنان تیمور را به «اکراه در سلک ازدواج مردم بی‌اعتبار» کشد گوید:

«چون مالک تصرف در مزاج صاحب ملک نسبت با مخدرات حرم سرای پادشاه سعید مرحوم انحطاط رتبه‌ای داشت و حشمت ده روزه او به نظر اعتبار ایشان در نمی‌آمد شاهزاده را بفریفت که خواتین و سراری آن حضرت را هر یک به امیری و بهادری باید داد تا از صمیم دل و جان مطیع و هواخواه او گردند.^۱»

امیر شیخ نورالدین از سرداران شجاع تیموری بود و تومان آغا زن تیمور را نیز به حیالۀ نکاح خود در آورده بود. او در زمان شاهرخ علیه وی شورش کرد اما به دست هرقداق و به تحریک امیر شاه ملک کشته شد.^۲

ابن عریشاه، تومان را دختر امیر موسی فرمانروای نخب‌ذکر کرده و علاوه بر وی زنان تیمور را بدین صورت نام برده است: یکی ملکه کبری مقدم و برتر بر دیگران و یکی ملکه صغری زیباتر و نیکوتر از سایرین و هر دو از دختران پادشاه ختا بودند. دیگر جلبان که به زیبایی ماهی درخشان بود و او را تیمور به سبب خبری نادرست که بدو رسیده بود بکشت. نام ملکه کبری شادملک است. ابن عریشاه دربارهٔ تومان گوید خلیل سلطان او را به سوی شیخ نورالدین به سغناق فرستاد و پس از او به سمرقند بازگشت و در سال ۸۴۰ عزم سفر مکه داشت.^۳

تومان آغا در کارهای خیر نیز دست داشته از جمله، در قصبه کوسویه مدرسه‌ای نیکو بنا کرده و در چهار فرسخی آن قصبه، رباطی وسیع و رفیع ایجاد کرد.^۴

(ادامه‌ی پاورقی از صفحه‌ی قبل)

۲۶۱-۲۶۰). وی گوید خانم کوچک دختر شاهی است به نام تومان آقا که بر سرزمینی به نام اندرابه حکومت می‌کرد (ص ۲۶۱).

(۱) ظفرنامه، ج ۲، ص ۵۱۳. حواشی و تعلیقات احسن التواریخ (۱)، ص ۶۵۵.

(۲) شرح آن در: احسن التواریخ، صص ۸۰-۷۹. مطلع سعدین، ج ۲، صص ۱۲۳-۱۲۱.

(۳) عجایب المقدور، صص ۳۰۹-۳۰۸. (۴) مآثرالملوک، ص ۱۶۵.

جابون خاتون

دختر ایلجی نویان از قوم قنقرات و زن قویلای قآن بن تولوی خان بن چنگیز خان مغول. این زن مادر چهار پسر قویلای به نام‌های: دورجی، جیمکیم، مینکفان، یوتیوغان. همسر دیگر قویلای، قوروقچین خاتون دختر قود و برادر پادشاه مرکیت بوقیا یکی بود.^۱

جان آقا بیگم ← دختر شاه سلطان حسین صفوی.^۲

جان آقا خانم

زن علی قلی خان شاملو و دختر مراد بیگ بایندر که در هرات به خدمت عباس میرزا فرزند محمد خدابنده مشغول شد و پس از آن که عباس به پادشاهی رسید نیز، چون مورد اعتماد مخصوص وی بود، کدبانو و گیس سفید حرم شاه گردید. شاه عباس همیشه او را «دانه‌ام» خطاب می‌کرد و معزز و محترم می‌داشت. این زن در ۲۵ رمضان سال ۱۰۳۲ در مازندران درگذشت و به فرمان شاه عباس جسدش را به کربلا بردند.^۳

جاننی پرور خانم ← خان پرور خانم.

جلبان ← تومان آغا.

جلبان ملک آغا.

یکی از همسران امیر تیمور گورکانی.^۴

(۱) تاریخ بناکتی، ص ۴۰۴.

(۲) محمدحسن مستوفی، زبدة‌التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، ص ۱۳۷.

(۳) زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، حاشیه ص ۶۹.

(۴) ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۴۱۸.

جوجوک بیگم

دختر سلطان بدیع الزمان میرزا تیموری که در سال ۹۱۲ ه. ق. در هرات دیده از جهان فرو بست و امیر ذوالنون و امیر شیخعلی به آیین سلاطین بزرگ، به تجهیز و تکفین او پرداخته و جسدش را در مدرسه شریفه بدیعیه دفن کردند و با برپایی مجلس تعزیت، جهت ترویج روح او به اطعام مساکین و فقرا و ختم کلام الله پرداختند.^۱

جهان آرا

زن مظفر سلطان حاکم گیلان بیه پس. چون مظفر سلطان از شاه طهماسب روگردان شد و از سلطان عثمانی نیز مددی به او نرسیده، اوضاع وی پریشان گشت. در این اوضاع امیره حاتم حاکم کهدم که سالها در خدمت مظفر سلطان بود علیه او به مخالفت برخاست و برگیلان بیه پس مسلط شد. مظفر سلطان که نتوانست نیرویی برای مقابله با او فراهم کند همراه مادر خود به شروان فرار کرد. پس از رفتن او، امیره حاتم که به شاه حاتم ملقب شده بود خطبه و سکه به اسم خود کرد و با تصرف بیه پس، جهان آرا و زن دیگر مظفر سلطان به نام حسن آرا، هر دو را در حیات مظفر سلطان به عقد نکاح خود درآورد. اما اندکی بعد سپهسالار رستم فومنی از امرای معتبر مظفر سلطان او را دستگیر و به تبریز نزد شاه طهماسب فرستاد.^۲

جهان آرا بیگم

دختر شاه جهان و خواهر داراشکوه گورکانی.^۳

(۱) حبیب السیر، ج ۴، صص ۳۷۴ - ۳۷۳.

(۲) تاریخ گیلان، ص ۴۰. مشروح آن، صص ۳۸ - ۴۰.

(۳) تاریخ ایلچی نظام شاه، تعلیقات ص ۳۴۴.

جهان خاتون

جهان خاتون یا جهان ملک خاتون از زنان شاعر متخلص به جهان، دختر سلطان مسعود شاه اینجو و از اهالی شیراز بود. نیای مادریش خواجه رشیدالدین فضل‌الله (۷۱۸-۶۴۵ ق) و نیای پدریش محمود شاه اینجو بودند. پس از این که پدرش در شیراز توسط امیر یاغی یاستی کشته شد او نزد عمویش شاه ابواسحاق به سربرد و تربیت شد. بعد از آن که امیر مبارزالدین بر شیراز دست یافت (۷۵۴ ق)، جهان خاتون همچنان در شیراز ماند و حتی به اختیار یا به اضطرار، شاه شجاع (۷۸۶-۷۶۰ ق) و سپس سلطان احمد بهادر خان پسر شیخ اویس ایلکانی (۸۱۳-۷۸۴ ق) را مدح گفت. خواجه امین‌الدین جهمی که ندیم شاه ابواسحاق بود جهان خاتون را به ازدواج خود درآورد. تا زمانی که خاندان اینجو بر سر کار بود وی زندگی مرفهی داشت و ظرفا و ندما در مجلس او حاضر می‌شده‌اند. با پایان کار خاندان اینجو (۷۵۸ ق) دوران خوشبختی او نیز به سر آمد.^۱

جهان خاتون

دختر اتابک سعد بن زنگی که سلطان رکن‌الدین بن براق از ملوک کرمان که در سال ۶۳۳ به تخت نشست، او را خواستگاری کرد و به کرمان آورد اما چون از او خوشش نیامد، او را به شیراز باز فرستاد بدین سبب اتابک ابوبکر بن سعد با او بد شد.^۲

جهان خانم ← ملک جهان خانم - مهد علیا.

جهان سلطان: زن سلطان خلیل تیموری.^۳

(۱) ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، صص ۱۰۵۶-۱۰۴۵. الذریعه، ج ۲۲، صص ۶۰-۵۹. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، صص ۷۰-۶۸. (۲) مجمع‌الانساب، ص ۱۹۷. (۳) تاریخ تحولات... تیموریان و ترکمانان، ص ۸۵.

چولی بیگم

یکی از زنان سلطان حسین میرزا بایقرا که قبل از جلوس به سلطنت به عقد نکاح وی درآمده بود. او در ایام حیات سلطان، از دنیا رفت.^۱

چیچک (جیجاک) ← ارمنی خاتون.

حاجی خاتون

دختر سولامیش پسر تنکیزگورکان از قبیله اویرات و همسر سلطان محمد اولجایتو خان و مادر سلطان ابوسعید ایلخانی بود. اولجایتو در محرم سال ۷۱۴، پسر خود شهزاده ابوسعید را در صحبت مادر حاجی خاتون به خراسان فرستاد و آن ممالک را با لشکرهای بزرگ به وی ارزانی داشت.^۲

حاجی ماما خاتون

همسر محبوب سلطان اوئیس و مادر اولادوی بود. در اوایل سال ۷۷۰ ه. ق. وفات یافت و برای او مراسم تعزیت باشکوهی برگزار گردید.^۳

حَبَّابَه

حَبَّابَه آوازه خوانی بود که یزید بن عبدالملک که مردی عیاش و دوستدار لهو و لعب بود به او عشق می‌ورزید و این عشق بر سر زبان‌ها افتاد. گویند یزید بن عبدالملک در ایام خلافت

(۱) حیب السیر، ج ۴، صص ۳۲۰ و ۳۲۱.

(۲) تاریخ بناکسی، صص ۴۷۷ و ۴۷۸. تاریخ جهان آرا، ص ۲۱۵ (حاجی خاتون خواهر علی پاشا (پادشاه)

اوریات). (۳) روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۴۵.

برادرش سلیمان به حج رفت و حجاب را به چهار هزار دینار خرید. سلیمان گفت می‌خواهم یزید را از هر کاری ممنوع دارم. چون یزید بشنید حجاب را از نزد خود دور کرد و مردی مصری او را بخرید.

چون یزید بن عبدالملک به خلافت رسید، زنش سعده به او گفت: آیا هنوز در این دنیا چیزی هست که آرزوی آن را داشته باشی؟ گفت: آری، حجاب را می‌خواهم. سعده کس فرستاد و آن زن را خرید و بیاراستش و پشت پرده‌ای نشانده و بازگفت: یا امیرالمؤمنین آیا در این دنیا آرزویی داری؟ گفت: تو را گفتم که حجاب را می‌خواهم. سعده پرده به آن سوزد و گفت: این هم حجاب. آنگاه برخاست و برفت و حجاب را با او گذاشت. این کار سبب شد که در نزد شوی گرامی شود و نیکبخت و دولتیار گردد.

روزی که از غنای حبابه به وجد آمده بود گفت: بگذارید پرواز کنم. دلم می‌خواهد پرواز کنم. حبابه گفت: یا امیرالمؤمنین ما به تو احتیاج داریم. گفت: نه پرواز خواهم کرد. حبابه گفت: پس امت را به که می‌سپاری؟ گفت: به تو، به خدا سوگند. سپس برخاست و بر دست حبابه بوسه زد. یکی از خادمانش که این منظره را دیده بود از نزد او بیرون آمد در حالی که می‌گفت: خدا چشمانت را بگریاند چقدر خود را خوار کرده‌ای!

روزی با حبابه به ناحیه اردن رفت تا تفرج کند. دانه انگوری به سوی او افکند، حبابه دهان باز کرد تا آن را از هوا بگیرد. قضا را دانه انگور در گلویش ماند و سبب مرگ او شد. یزید بن عبدالملک پیکر او را در کنار گرفت و نگذاشت ببرند و به خاکش سپارند تا آن پیکر بی‌جان بو گرفت. و پی در پی او را می‌بوسید و می‌بوید و در او می‌نگریست و می‌گریست. پس از دفن حبابه، یزید بن عبدالملک پانزده روز بزیست. چون بمرد در کنار حبابه به خاکش سپردند. مرگ او در سال ۱۰۵ هجری بود!

حبیبه سلطان بیگم

برادرزاده سلطان ارغون و یکی از زنان سلطان احمد میرزا پسر سلطان ابوسعید تیموری که دختری به نام معصومه سلطان بیگم برای او به دنیا آورد.^۱

حرم اسکندر میرزا ← فاطمه خاتون (زن امیر چقماق).

حرم یونس خان

این زن، (که نامش ذکر نشده) همسر یونس خان مغول و مادر مهرنگار خانیم زن میرزا سلطان احمد و قتل‌نگاه خانیم زن عمر شیخ میرزا بود. در سال ۸۷۳، الوس مغول مغولستان به حدود تاشکند آمده و بر آنها یونس خان حکومت می‌کرد. مغولان که از او آزرده بودند از شیخ جمال نامی از امرای میرزا سلطان احمد تیموری که در تاشکند حاکم بود دعوت کردند و او توانست بی‌دردسر یونس خان را دستگیر نماید. شیخ جمال برای تحقیر یونس خان، زن او را به یکی از مردان خود بخشید. چون این خبر به آن «زن عاقل» رسید بدون اضطراب، چنان وانمود کرد که به آن کار رضایت دارد تا این که آن شخص به خاطر جمع به درون خانه درآمد. سپس آن «شیرزن» با پسران خود او را در میان گرفته و به زخم کارد هلاک کردند. آنگاه به شیخ جمال پیغام فرستاد که او را به قتل آوردم اکنون باید به قصاص، مراکشت. شیخ جمال خجل شده جواب نداد. یونس خان یک سال در بند بود. تا این که عده‌ای متحد شده و غافل شیخ جمال را به قتل آوردند و خان را نجات دادند و تمام امرای مغول دگر باره نزد او آمدند.^۲

حُرَّة خَتَلِی

دختر سبکتکین و خواهر سلطان محمود غزنوی و عمه سلطان مسعود است. به درستی

معلوم نگشت که آیا آن حرّه کالجی^۱ که به همسری ابوالعباس خوارزمشاه درآمد همان حرّه ختلی است یا خواهر او؟ زیرا در منابع از هر دو به عنوان خواهران سلطان محمود یاد شده است. بیهقی می‌نویسد: «حرّه ختلی «خود سوخته» (عاشق) نوشتکین خاصه خادم سلطان محمود بود که هیچ خدمتکاری به امیر محمود از وی نزدیکتر نبود. او از جاسوسان محمود بود که هر چه در اندرونی و فرزندان او می‌گذشت به وی خبر می‌داد»^۲.

او در جای دیگر به این مطلب اشاره می‌کند که چون امیر محمود با منوچهر والی گرگان عهد و عقد استوار کرد، حرّه را نامزد کرد تا آنجا برند (سال ۴۰۲). چون حرّه را به سوی نیشابور آوردند در این شهر جشن و چراغانی برپا کرده، سپس از آنجا او را به گرگان بردند^۳. همو باز آورده است که در سال ۴۲۲ که سلطان محمود به دارالملک غزنین وارد شد و شهر را آذین بندی کرده بودند، حرّه ختلی بر عادت سال‌های گذشته از آن خوردنی‌های خوشمزه که امیر محمود بسیار دوست می‌داشت فرستاد و امیر را از آن سخت خوش آمد^۴.

به روایت شبانکاره‌ای، سلطان محمود پیش از مرگ و صایایی به پسران، برادرش یوسف و خواهرش ختله خاتون [حرّه ختلی] آورد و خواهر را به سرپرستی منافع حرم محمود، زوجات و متعه‌هایش تعیین کرد.

«... و خواهری داشت به غایت عاقله محتشمه او را ختلی خاتون گفتندی پیش او آمد و بخفت و فرمود تا جمله سرپوشیدگان بیامدند و زنان را همه بخواند و بگریست و وداع کرد و گفت ای فرزندان شما از مرگ من غمگین مشوید که عاقبت آدمی این است، باید که چیزی نکنید که روان من از شما برنجد. همه عفت پیش گیرید و خواهر من - ختلی - بر سر شما حاکم

(۱) ر.ک: حرّه کالجی در همین اثر، ص ۷۰.

(۲) ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، توضیحات منوچهر دانش‌پژوه، ج ۱، تهران، انتشارات

هیرمند، ۱۳۷۶، صص ۱۸۹-۱۸۸.

(۳) همان، صص ۳۲۸-۳۲۷.

(۴) همان، ص ۴۰۷.

و خاتون است از فرمان او بیرون مروید. پس ایشان همه بگریستند و فریاد کردند...^۱
 حرّه ختلی شخصیتی بارز، مدیر و کاردان بود و نقش او به خصوص زمانی آغاز می‌گردد
 که برادرش وفات می‌یابد و در کار جانشینی دخالت می‌کند. می‌دانیم که بنا به خواست سلطان
 محمود محمد جانشین وی منظور شده بود. ولی پس از وی به دنبال جنگ‌هایی که بین محمد و
 مسعود برادر دیگرش در گرفت، سرانجام مسعود به سلطنت رسید. در این میان و در به تخت
 نشاندن مسعود، حرّه ختلی دخالت و تأثیر بسیار داشت که گوشه‌ای از آن را در نامه‌ای که پس
 از وفات محمود به مسعود نوشته و او را دعوت به آمدن به غزنین و سلطنت کرده است،
 مشاهده می‌کنیم:

«خداوند ما سلطان محمود، نماز دیگر روز پنجشنبه هفت روز مانده بود از ربیع الاخر
 گذشته شد... و پس از دفن، سواران مسرع رفتند، هم در شب به گوزگانان تا برادر محمد بزودی
 اینجا آید، و بر تخت ملک نشیند؛ و عمت به حکم شفقت که دارد بر امیر فرزندی، هم در این
 شب، به خط خویش ملطفه نبشت، فرمود تا سبک‌تر دو رکابدار را که آمده‌اند پیش از این به
 چند مهم نزدیک امیر، نامزد کنند، تا پوشیده با این ملطفه، از غزنین بروند، و به زودی به
 جایگاه رسند، و امیر داند که از برادر این کار بزرگ بر نیاید. این خاندان را دشمنان بسیارند، و
 ما عورات و خزاین به صحرا افتادیم. باید این کار به زودی گیرد که ولی عهد پدر است، و
 مشغول نشود بدان ولایت که گرفته است. و دیگر ولایت بتوان گرفت، که کارها که تاکنون
 می‌رفت بیشتر به حشمت پدر بود، و چون خبر مرگ وی آشکار گردد، کارها از لونی دیگر
 گردد، و اصل غزنین است، و آنگاه خراسان، و دیگر همه فرع است. آنچه نبشتم نیکو اندیشه
 کند، و سخت به تعجیل بسیج آمدن کند، تا این تخت ملک و ما ضایع نمایم. و بزودی قاصدان
 را بازگرداند، که عمت چشم به راه دارد، و هر چه اینجا رود به سوی وی نبشتم می‌آید...»^۲

(۱) مجمع‌الانساب، ص ۶۶.

(۲) تاریخ بیهقی، توضیحات منوچهر دانش پژوه، ج ۱، ص ۴۷.

همراه با نامه دیگری که بزرگان و طرفداران مسعود به وی نوشته و او را دعوت به سلطنت کرده بودند، مادر مسعود و حرّه ختلی نیز طی نامه‌هایی جداگانه مفاد نامه‌های بزرگان را تأیید کرده و وی را آگاه گردانیده بودند که برای برانداختن محمد و به سلطنت رسیدن مسعود، زمینه آماده است.^۱ مادر مسعود نیز زنی متفرد و مهم بود و در به سلطنت رسانیدن پسرش نقش مهمی به عهده داشت.^۲ گاهی در رایزنی‌ها با والده سلطان و حرّه ختلی وقتی آنها نظری ابراز می‌کردند دیگر کس زهره نداشت که سخن گوید.^۳

حرّه زینب

دختر امیر محمود غزنوی که به ازدواج بغراخان (بغاتگین) داده شده بود تا از این طریق، بخارا و سمرقند و آن نواحی از علی‌تکین بستاند. پس از مرگ سلطان محمود و درگذشت قدرخان سلطان ترکستان، و بروز اختلاف بین بغراخان و ارسلان خان پسران او، مدتی سپری شد. دختر قدرخان و دختر ارسلان خان که سلطان مسعود برای خود و پسرش مودود خواستگاری کرده بود سرانجام همراه قاصدان او از ترکستان عازم غزنین شدند. اما وقتی قاصد بغراخان برای بردن حرّه زینب به غزنین آمد با نقشه‌ای این کار انجام نشد. بدین ترتیب سلطان مسعود بین بغراخان و برادرش ارسلان اختلاف انداخت تا بتواند در امور آنها دخالت نماید. اما این درگیری‌ها زمینه را برای تسلط سلجوقیان بر ترکستان هموار ساخت.^۴

(۱) همان، ص ۵۲.

(۲) ر.ک: همان، صفحات ۵۲، ۱۲۳، ۹۷۳ و ۱۰۰۸. زن در ایران عصر مغول، صص ۱۳-۱۲.

(۳) برای نمونه وقتی که قرار شد با حمل همه خزینه‌ها از زر و درم و جامه و جواهر و غیره از غزنین و رهسار شدن به سوی هندوستان برای ترغیب بانوان غزنوی از «حُرّات عمارت و خواهران و والده و دختران» برای همراه شدن نظر والده و حرّه ختلی را خواستند. آنها گفتند «هرکس که خواهد که به دست دشمن افتد به غزنین بیاید بوده» (می‌تواند بماند) با این سخن همه تمکین کردند (تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۰۸).

(۴) ر.ک: همان، صص ۳۰۶-۳۰۵ و ۷۹۶-۷۹۳.

حزّه کالجی

دختر سبکتکین و خواهر سلطان محمود غزنوی است که به همسری امیر ابوالعباس خوارزمشاه درآمد^۱. غزنویان از طریق موصلت و ازدواج‌های سیاسی با دیگر حکام مانند ترکان ایلک خانیه، حکام خوارزم و غیره پیوند برقرار می‌کردند. ازدواج حزّه کالجی با ابوالعباس از این نمونه است. به تعبیر بیهقی «میان ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه و امیر محمود دوستی محکم شد و عهد کردند و حزّه کالجی دختر امیر سبکتکین را آنجا آوردند و در پرده امیر ابوالعباس قرار گرفت و مکاتبات و ملاحظات [نامه‌ها] و مهادت [هدیه‌ها] پیوسته گشت و ابوالعباس دل امیر محمود در همه چیزها نگاه داشتی و از حد گذشته تواضع نمودی...»^۲

گردیزی نوشته است: «وهم اندر سنه ست و اربعمائه (۴۰۶) نامه ابوالعباس المأمون بن المأمون خوارزمشاه رسید از خوارزم. خواهر یمین الدوله را بخواست. و امیر محمود اجابت کرد، و خواهر خویش بدو داد. سوی خوارزم بیردندش»^۳.

در سال ۴۰۷ در شورشی که در خوارزم رخ داد، حاجب بزرگ خوارزمشاه به نام البتکین بخاری، قصر او را آتش زد و سلطان را کشت و برادرزاده او ابوالحرث محمد بن علی بن مأمون را بر تخت نشانند. چون او هفده ساله بود و از امور سلطنت آگاهی نداشت، البتکین بر کارها به وزارت احمد طغان مستولی شد و هرگونه خواستند از کشتن، تصاحب اموال، غارت

(۱) یکی دیگر از خواهران محمود، پیش از حزه کالجی، همسر خوارزمشاه قلی، ابوالحسن علی، برده است. (عباس اقبال، تاریخ ایران از صدر اسلام تا استیلای مغول، ص ۲۶۰. احمد حسینی کازرونی، پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی، تهران: انتشارات آریا، ۱۳۷۴، ص ۵۷۳. زن در ایران عصر مغول، ص ۱۱).

(۲) تاریخ بیهقی، تصحیح منوچهر دانش پژوه، ج ۲، ص ۱۰۲۴.

(۳) تاریخ گردیزی، ص ۳۹۵.

خانه‌ها، زورگویی و غیره انجام دادند. این قضیه باعث شد که سلطان محمود به انتقام خون داماد تصمیم به لشکرکشی گرفت اما به پیشنهاد وزیر قرار شد که قاصدی نزد آن گروه فرستند جهت مذاکره، مشروط به این که اگر قرار است لشکرکشی نشود باید قاتلان را به درگاه فرستند و به نام محمود خطبه کنند. و حرّه خواهر را با احترام نزد او فرستند. چون حرّه به سلامت رسید آنگاه باید سردسته و مقصران این شورش را تحویل دهد تا قصاص شوند. چون قاصد محمود پیغام را رسانید، آن قوم ناگزیر به سرعت حرّه را آماده حرکت نمودند و تعدادی را نیز گرفته و به زندان کردند و گفتند اینان خون پادشاه ریخته‌اند و فرستاده‌ای را همراه قاصد محمود فرستادند که چون عهد و عقد انجام شود آن افراد را به دربار محمود فرستند.^۱

بر اساس گزارش گردیزی، چون خبر کشته شدن خوارزمشاه داماد سلطان محمود به او رسید، از غزنین سوی بلخ رفت و از آنجا قصد خوارزم کرد. با این که مقدمه سپاه اعزامی محمود به فرماندهی محمد بن ابراهیم طایی در اثر حمله خمارتاش سالار خوارزمیان دچار شکست شد، اما امیر محمود فوجی از غلامان سرای را در پی خمارتاش فرستاد و آنها لشکر او را تار و مار کرده، خمارتاش را دستگیر و تعداد زیادی را کشتند. در جنگ بعدی بین نیروهای محمود و لشکر خوارزم سرانجام لشکر خوارزمیان شکست خورد و البتگین بخاری سپهسالار خوارزمیان دستگیر و شهر خوارزم به تصرف محمود غزنوی درآمد. به نقل گردیزی اول کاری که محمود کرد دستور داد تا همه مجرمان را مانند البتگین بگرفتند و نزد او آوردند، سپس آنها را مجازات کرد، اهل قصاص را به قصاص رسانیدند و بعضی را به مالیدند و ادب کردند و بعضی را بند نهادند و باز داشتند. پس از آن حاجب بزرگ خویش التوتاش را به خوارزمشاهی نامزد کرد و خوارزم و گرگانج را بدو داد و او را تا آخر عهد خویش خوارزمشاه کرد و او در اطاعت امیر محمد و خاندان او بود. فتح خوارزم در پنجم صفر سال ۴۰۸ واقع شد.^۲

۱) تاریخ بیهقی، ج ۲، صص ۱۰۴۰-۱۰۳۷. ۲) تاریخ گردیزی، صص ۳۹۶-۳۹۵.

حرّه گوهر

گوهر آزاده، دختر سلطان مسعود غزنوی که به نامزدی امیر احمد، پسر امیر محمد درآمد!

حسن آرا

زن امیره دوباج مظفر سلطان حاکم گیلان بیه پس که با فرار مظفر سلطان به شروان، امیره حاتم حاکم کهدم که بر گیلان دست یافت او را با وجود زنده بودن مظفر سلطان به نکاح خود درآورد!

www.tabarestan.info
بیشتر اخبار، گزارشات، مقالات و...
در آدرس: www.tabarestan.info

حسن جهان خانم

دختر بیست و یکم فتحعلیشاه قاجار، و ادیب و شاعر و متخصص به والیه بود. مادرش فاطمه خاتون مشهور به سلطان خانم بود. وی همسر خسرو خان پسر حاکم کردستان بود و پس از فوت وی در ۱۲۵۰ ه. ق. به جای فرزند نابالغش، رضاعی خان، ده سال بر آنجا حکومت کرد و به عمران و آبادی آن دیار پرداخت. وزیر والیه در این ایام میرزا فرج بود. وقتی حاکم گروس برای تسخیر کردستان به آنجا لشکر کشید والیه با مقنعه و روپند سپاه خود را فرماندهی کرد به مقابله دشمن شتافت و ناکامش کرد. دیوان شعری نیز از او باقی مانده است.^۳

حسن شاه ← پادشاه خاتون.

(۱) تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۰۸. (۲) تاریخ گیلان، ص ۴۰.

(۳) مراد علی توانا، زن در تاریخ معاصر ایران، ج ۱، تهران: نشر برگ زیتون، ۱۳۸۰، ص ۱۸۷. مشاهیر زنان ایرانی و پارس‌گوی، ص ۲۴۳.

حسینه

وی سوگلی مهدی عباسی بود. در سفری که مهدی به ماسبدان جهت وا داشتن پسر خود هادی به خلع از خلافت داشت، از حسنه خواست که با او همراه باشد. چون به ماسبدان رسید، حسنه برای کنیز دیگری که مهدی بدو رغبتی تمام داشت، گلایی فرستاد و بهترین گلایی را مسموم کرد تا آن زن بخورد و بمیرد. چون خادم از نزد مهدی می‌گذشت، مهدی که گلایی بسیار دوست می‌داشت او را بخواند و آن بهترین گلایی را برگرفت و بخورد. چون گلایی به درون او رسید فریاد برداشت: شکمم، شکمم، و بمرد. چون حسنه از مرگ او آگاه شد گریستن گرفت و بر سر و روی خود می‌زد و می‌گفت: می‌خواستم تنها مرا باشی افسوس که تو را کشتم. مرگ مهدی هشت روز از محرم سال ۱۶۹ باقی مانده بود اتفاق افتاد!.

حلیمه ← بیوجان.

حلیمه بیگی (بیگم) آغا ← مارتا.

حمی

دختر هلاکو خان مغول از همسرش اولجای خاتون. بعد از وفات خواهرش بولوقان آقا، او را به جای او به همسری جومه گورکان دادند!.

حمیده بانو بیگم

زن همایون پادشاه گورکانی که در سال ۹۴۸ به وقتی که در اردوی میرزا هندال بود او را به

(۱) ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، صص ۱۷۴ و ۱۷۵.

(۲) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۸۳.

عقد خویش درآورد و چند روزی در آن اردو به عیش و عشرت گذرانید.^۱

حوایبگم

دختر شاه عباس اول صفوی که به ازدواج میرزا رضا شهرستانی صدر درآمد و پس از فوت او به عقد میرزا رفیع درآمد.^۲ او کاروانسرای بزرگی در اصفهان بنا کرد که به نام خود وی شهرت داشت. حوایبگم طبع شعر داشت و حشمتی خوانساری شاعر خوشنویس، استاد او بود.^۳

خاتون

این زن بیوهٔ خواجه عبدالحق پسر خواجه علاءالدین هندوی فریومدی وزیر خراسان بود. عبدالرزاق سربداری چون به حکومت سربداران رسید، قاصدی نزد این خاتون فرستاد که او را به نکاح خود درآورد. اما خاتون که عار داشت زن او شود، جواب فرستاد که من بعد از فوت شوهر عهد کرده‌ام که شوهر نکنم. چون عبدالرزاق این سخن بشنید باز کس فرستاد که اگر به خوبی میسر نشود به زور این کار را خواهم کرد. خاتون از نام و ننگ اندیشه کرد و با تدبیر ده روز از امیر مهلت گرفت که خود را آماده نماید. او از این فرصت استفاده کرد و شبانه از حصار سبزوار گریخت و به سوی نیشابور رفت تا خود را پیش امیر ارغون شاه جانی قربانی که در آن روزگار پادشاه نیشابور و طوس بود برساند. عبدالرزاق برادر خود خواجه مسعود را

(۱) تاریخ الفی، ص ۵۰۵.

(۲) سفرنامهٔ شاردن، ترجمهٔ اقبال یغمایی، ج ۴، ص ۱۵۳۷. نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۲،

ص ۵۶۰.

(۳) مشاهیر زنان ایرانی، ص ۷۸. ضعیفه، ص ۱۲۹ و ۳۱۳. شاردن از قصر حوایبگم در اصفهان یاد کرده است.

در پی خاتون فرستاد تا او و متعلقان او را بازگرداند. مسعود در رباط سنکلیدر به او رسید. خاتون جزع و زاری نمود و به او گفت تو می‌دانی که برادرت مردی فاسق و بی‌اعتبار است و برای خدا در پی رسوایی من مباش. چون خواجه مسعود مرد متدینی بود، به خاتون گفت به سلامت برو که مرا با تو کاری نیست و خود پیش عبدالرزاق بازگشت. عبدالرزاق به او گفت خاتون را آوردی؟ گفت بدو نرسیدم. عبدالرزاق با برادر تندی کرد و به او ناسزا گفت و بین آنها مشاجره شد. عبدالرزاق خواست تا ضربتی بر مسعود زند اما او پیشدستی کرد و شمشیر کشید. عبدالرزاق خود را از دریچه حصار به خاکریز قلعه افکند که گردنش شکست. مسعود به جای او به حکومت نشست (در سال ۷۳۸) و بزرگان و اهالی خراسان این کار را از مسعود پسندیده داشتند^۱. بدین ترتیب به واسطه این خاتون، عبدالرزاق سریداری حکومت خود را از دست داد و برادر او، حامی خاتون، به حکومت دست یافت.

خاتون

دختر سلطان سنجر سلجوقی و همسر سلطان محمود سلجوقی که در سال ۵۲۴ هـ. ق. از دنیا رفت^۲.

خاتون

دختر حسام‌الدین تمرناش که مادر سیف‌الدین غازی، و زن قطب‌الدین مودود بن زنگی بن آق‌سقر، فرمانروای موصل بود. چون قطب‌الدین مودود، دچار تب شدیدی شده بود وصیت کرد که پس از وی پسر بزرگترش عمادالدین زنگی به فرمانروایی برسد، بعد، از حرف خود برگشت و پسر دیگر خود سیف‌الدین غازی را جانشین خود ساخت. او در ذیحجه ۵۶۵ در موصل درگذشت. علت منصرف شدن از فرمانروایی عمادالدین این بود که اداره‌کننده

(۱) تذکره الشعراء سمرقندی، صص ۲۱۰-۲۰۹. (۲) کامل، ج ۱۹، ص ۱۴۸.

امور دولت مودود، یکی از خدمتگزاران وی بود که فخرالدین عبدالملک نام داشت. این مرد از عمادالدین خوشش نمی‌آمد زیرا عمادالدین از عموی خود نورالدین محمود پیروی می‌کرد و داماد او نیز بود. در مقابل، نورالدین نسبت به فخرالدین عبدالملک کینه می‌ورزید. بنابراین، فخرالدین عبدالملک و خاتون دست یکی کردند که فرمانروایی را از عمادالدین به سیف‌الدین منتقل کنند. پس از این واقعه عمادالدین به نزد عموی خود نورالدین محمود رفت و از او یاری خواست تا کمکش کند که زمام فرمانروایی موصل را خود به دست گیرد.^۱

این که چگونه این خاتون به ازدواج قطب‌الدین مودود درآمد از حکایتی که ابن اثیر نقل کرده به دست می‌آید. او در حوادث سال ۵۴۲ ه. ق. از محاصرهٔ ماردین و غارت و ویران شدن آن توسط سیف‌الدین زنگی بن غازي سخن گفته و سبب آن را چنین ذکر کرده است که وقتی اتابک عمادالدین زنگی کشته شد فرمانروای ماردین و حکمران قلعهٔ دارا دست تظاول به سوی آنچه عمادالدین از شهرهای آنان گرفته بود دراز کردند و آنها را به تصرف درآوردند. بنابراین وقتی سیف‌الدین غازي به فرمانروایی رسید به ماردین رفت و آنجا را محاصره کرد و کارهای خشنی از او سر زد.

فرمانروای ماردین که حسام‌الدین تمرش بود وقتی تصرف و خرابی شهرهای خود را به دست سیف‌الدین غازي بن اتابک زنگی دید نامه‌ای به او نگاشت و پیشنهاد صلح کرد و دختر خود را نیز به عقد ازدواج وی درآورد. در نتیجه سیف‌الدین از او دست برداشت و از ماردین رفت. دختر حسام‌الدین تمرش را جهیز دادند و آماده ساختند و برای سیف‌الدین فرستادند. ولی وقتی عروس به موصل رسید داماد بیمار و نزدیک به مرگ بود بدین جهت با او همخوابگی نکرد. از این رو دختر پیش او ماند تا او از دار دنیا رفت و قطب‌الدین مودود به فرمانروایی رسید. او با دختر زناشویی کرد.^۲ سیف‌الدین غازي بن اتابک زنگی در سال ۵۴۴ در موصل درگذشت. او مدت سه سال و یک ماه و بیست روز فرمانروایی کرد. پسری از

(۲) همان، ج ۲۰، صص ۱۳۳ - ۱۳۲.

(۱) کامل، ج ۲۱، صص ۲۸۱ - ۲۸۰.

خود باقی گذاشت که عمویش، نورالدین محمود، تربیت او را بر عهده گرفت. او را به بهترین وجه تربیت کرد و دختر برادر خود قطب الدین مودود را به عقد او درآورد. پس از مرگ سیف الدین، برادرش قطب الدین مودود زمام فرمانروایی در موصل را بر عهده گرفت. او وقتی بر مسند فرمانروایی نشست، خاتون دختر حسام الدین تمرناش را به عقد خویش درآورد. این زن بعدها مادر فرزندان قطب الدین، مثل سیف الدین و عزالدین و دیگران شد.^۱

خاتون

دختر اینانج و زن اتابک قزل ارسلان. پس اتابک با سلطان طغرل بن ارسلان روی به اصفهان نهادند و ایشان قصد ری کردند. اتابک بر اثر ایشان به ساوه رفت، و آنجا اتابک خاتون بنت اینانج را در حباله خویش آورد و از آنجا به ری شدند.^۲

خاتون بخارا

در اوایل خلافت امویان که پیشروی سپاهیان خلافت در منطقه خراسان در جریان بود، بر بخارا ملکه‌ای به نام خاتون حکومت می‌کرد. وقتی که عیبالله بن زیاد، در سال ۵۳ هجری از جانب معاویه به حکومت خراسان منصوب شد، از بخارا آغاز کرد که این ملکه بر آن فرمانروا بود و عیبالله با آنان نبرد کرد تا این شهر را گشود.^۳

به نوشته طبری، عیبالله بن زیاد پس از انتخاب به ولایتداری خراسان، رهسپار خراسان شد، آنگاه از نهر گذشت و سوار شتر سوی کوهستان بخارا رفت. وی نخستین کسی بود که با سپاه از کوهستان بخارا عبور کرده بود و رامین را با یک نیمه بیکند گشود و گروه بخاریه را

(۱) همان، صص ۱۶۶ - ۱۶۱.

(۲) جامع التواریخ، ص ۴۲۹.

(۳) احمد بن ابی یعقوب «ابن واضح یعقوبی»، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، چاپ سوم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۱۷۱.

آنجا فراهم کرد. عیدالله در بخارا با ترکان تلافی کرد. قبیح خاتون زن شاه ترکان همراه وی بود وقتی شکست خورد فرصت نشد که هر دو پاپوش خویش را به پاکند، یکی را به پا کرد و دیگری به جا ماند که به دست مسلمانان افتاد و جوراب به دوست هزار درم قیمت کردند^۱. بنا به روایتی اسرای بخارایی که عیدالله به بصره آورد دو هزار کس بودند که همگی خوب تیراندازی می‌کردند. حمله ترکان که در ایام عیدالله در بخارا رخ داد از حمله‌های مهم خراسان بود^۲.

ابن اثیر همان روایت طبری را با اندکی اختلاف نقل کرده است. گوید: عیدالله در این وقت ۲۵ سال داشت که با شتر به کوهستان بخارا گذشت. نخست رامنی راگشود و بعد نسف و بیکند که از توابع بخارا بودند. در آنجا مردم بخارا را دچار کرد و از آنها غنایم بسیار به دست آورد. با سپاه ترک مقابله کرد. آنها را منهزم نمود. با پادشاه ترکان همسر او بود. او شتاب زده خواست کفش خود را بگیرد نتوانست. یک لنگه کفش برداشت و لنگه دیگر را گذاشت که مسلمین آن لنگه کفش را بردند. آن را ارزیابی کردند قیمت آن (که جواهر نشان بود) دوست هزار درهم بود^۳.

به نوشته بلاذری، عیدالله با بیست هزار مرد جنگی از رود (بلخ) گذشت و به بیکند رسید. خاتون در شهر بخارا بود. نامه به ترکان نوشته یاری خواست و سپاهی عظیم از ایشان بدو پیوست. مسلمانان فرا رسیدند و آنان را شکست دادند و بر لشکریان چیره شدند. سپس پیش تاخته ویران می‌کردند و آتش می‌زدند تا خاتون طلب صلح کرد و زینهار خواست. عیدالله به هزار هزار درهم با وی صلح کرد و به شهر اندر شد. سپس رامدین و بیکند که به فاصله یک

(۱) تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۶۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۵۵.

(۲) تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۶۲. معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۵۵.

(۳) کامل، ج ۵، ص ۴۶.

فرسنگ از یکدیگرند فتح شد^۱.

بنا به نقلی که در تاریخ بخارا آمده، این خاتون که به بخارا پادشاه بود، زن بی‌دون بخارا خدایه بود. چون بی‌دون بمرد از وی پسری شیرخواره ماند، نام او طغشاده. چون پسر شیرخواره بود این خاتون که مادرش بود پادشاه شد و پانزده سال پادشاهی کرد و به روزگار او عرب به قصد تصرف بخارا آمدند و هر بار خاتون صلح می‌کرد و مال به آنها می‌داد^۲. آن گونه که در تواریخ آمده چندین تن از والیان خراسان که از سوی خلافت اموی منصوب شده‌اند با این خاتون مواجه شده و با او درگیری پیدا کرده و یا به مذاکره و مصالحه پرداخته‌اند.

نرشخی در ذکر ابتدای فتح بخارا گوید چون عبیدالله بن زیاد به شهر بخارا رسید صف‌ها برکشید و منجنیق‌ها راست کرد. خاتون کس به ترکان فرستاد و از ایشان یاری خواست و کس به عبیدالله زیاد فرستاد و هفت روز مهلت خواست و گفت من در طاعت توام، و هدیه‌های بسیار فرستاد. چون در این هفت روز مدد نرسید دیگر باره هدیه‌ها فرستاد و هفت روز دیگر زمان خواست. تا این که لشکر ترک برسد و دیگران جمع شدند و لشکر بسیار گشت و جنگ‌های بسیار کردند و به آخر کافران به هزیمت شدند و مسلمانان در پی ایشان رفتند و بسیار بکشتند. خاتون به حصار اندر آمد و آن لشکرها به ولایت خویش بازگشتند. مسلمانان بسیار غنیمت یافتند از سلاح و جامه و زرینه و سیمینه، و برده گرفتند. و یک پای موزه خاتون با جوراب گرفتند. و جوراب و موزه از زر بود مرصع به جواهر، چنانکه قیمت کردند دوست هزار درهم آمد. عبیدالله زیاد دستور داد تا درختان می‌کنند و دیه‌ها را خراب می‌کردند و شهر را نیز در خطر تهدید قرار داد. خاتون کس فرستاد و امان خواست، سرانجام صلح افتاد بر

(۱) احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۹۵.

(۲) ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفرین عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۳، ص ۱۲.

هزار بار هزار درم. خاتون مال بفرستاد و عبدالله تحویل گرفت و بازگشت و با خود چهار هزار برده (اسیر) به بصره آورد^۱.

چون عبدالله بن زیاد از امارت خراسان معزول شد (در سال ۵۶)، و سعید بن عثمان بن عفان از سوی معاویه امیر خراسان شد، او نیز از جیحون گذشت و رو به بخارا نهاد. پس از نزدیکی نیروهای او به شهر، خاتون ملکه بخارا خواستار صلح شد به همان صورت که با عبدالله بن زیاد انجام گرفته بود. سعید پیشنهاد او را پذیرفت. خاتون بخشی از اموال مورد صلح را پیش سعید فرستاد اما چون لشکر سغد و کش و نخشب که تعدادشان یکصد و بیست هزار نفر بود، رسیدند، خاتون از صلح و آنچه فرستاده بود منصرف شد و در سعید طمع کرد. در نتیجه سعید بن عثمان با آنان جنگید تا این که پیروز شد و کشتاری عظیم از بخاراییان کرد. لشکر ترکان بدون نتیجه بازگشتند و خاتون تنها ماند. باز کس فرستاد نزد سعید و خواستار صلح شد و اموال افزونتر برای انجام صلح فرستاد. سعید چون عازم سغد و سمرقند بود از خاتون گروهی خواست. خاتون هشتاد تن از شاهزادگان و دهقانان بخارا به گروه سعید داد. سعید سپس سمرقند را محاصره کرد لیکن نیروی فتح آن را نداشت و بر قلعه‌ای که شاهزادگان در آن بودند، دست یافت و چون به دست او افتادند، مردم سمرقند خواستار صلح شدند، اما او قسم خورد که همچنان بماند تا به شهر درآید. پس دروازه شهر روی او باز شد و به شهر درآمد^۲.

چون سعید از این عملیات پیروز بازگشت و به بخارا رسید، خاتون کس نزد او فرستاد و گفت: چون به سلامت بازگشتی، گروگان‌ها را به ما پس بده. سعید گفت من هنوز از تو ایمن نشده‌ام. گروهی با من باشد تا از جیحون بگذرم. چون از جیحون بگذشت خاتون باز کس

۱) تاریخ بخارا، صص ۵۳ - ۵۲. نیز: معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۶۵. تاریخ بخارا، صص ۵۴ - ۵۳. معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۵۵. فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)، صص ۲۹۶ - ۲۹۵.

فرستاد. سعید گفت باش تا به مرو رسم. چون به مرو رسید باز کس فرستاد. گفت تا به نیشابور رسم. چون به نیشابور رسید، گفت تا به کوفه رسم، و از آنجا به مدینه، چون به مدینه رسید، غلامان را گفت تا شمشیرها و کمرها از گروگان‌ها باز کردند و هر چه با ایشان بود از جامه دینا و زر و سیم همه را از آنها بگرفتند، سپس آنها را به کشاورزی مشغول کردند. ایشان از این عمل بسیار ناراحت شدند و گفتند این مرد ما را به بندگی گرفت و هر چه خواری بود بر ما روا داشت. سرانجام به سرای سعید آمدند و او را بکشتند و خود را نیز به کشتن دادند. این واقعه در خلافت یزید بن معاویه رخ داد^۱.

در حکایت آورده‌اند که این خاتون بر یکی از غلامان شوهر خود عاشق بود و مردم می‌گفتند که طغشاده پسر او از این مرد است و خاتون این پسر را این شوهر خویش بسته است و این پسر از بخارا خدات نیست. گروهی از لشکریان وی اظهار می‌کردند که ما پادشاهی را به خدات زاده دیگر می‌دهیم که بی‌شک پادشاه زاده است. خاتون از این قصد ایشان آگاه بود و تدبیر می‌ساخت تا ایشان را از خود دفع کند. چون با سعید صلح کرد و سعید از وی گروگان خواست، خاتون حيله کرد و آن گروه را که قصد ترمذ از خاتون داشتند به گرو داد تا هم از ایشان رها شود و هم از سعید^۲.

حکایت کنند که چون سعید با خاتون صلح کرد، خاتون را گفت باید به سلام من بیرون آیی، خاتون چنین کرد و به سلام وی بیرون آمد. سپس سعید گفت که باید به سلام مهتران من نیز بیرون آیی، خاتون به سلام هر یکی از بزرگان لشکر وی نیز بیرون آمد. سلیمان لیشی گوید چون سعید پس از صلح با خاتون، در بخارا بیمار گشت، خاتون به عیادت او آمد. کیسه‌ای داشت پر زر، دست در کیسه کرد و دو چیز از کیسه بیرون کرد و گفت: این یکی از بهر خویشتن نگاه می‌دارم تا اگر بیمار شوم بخورم، و آن دیگر را به تو می‌دهم تا بخوری و بهتر

(۱) تاریخ بخارا، صص ۵۷ - ۵۶. نیز: فتوح البلدان، ص ۲۹۸.

(۲) تاریخ بخارا، ص ۵۴.

شوی. سعید تعجب کرد که چیست که این خاتون با این عزت و بزرگی می‌دهد. چون خاتون بیرون رفت، سعید نگاه کرد دید خرمای کهنه گشته‌ای است. به یاران خود گفت تا پنج شتر خرمای تازه بار کردند و نزد خاتون بردند. خاتون جوال‌ها بگشود و خرمای بسیار دید. آن‌گاه عذر خواهی کرد و گفت ما را از این جنس بسیار نباشد و این دو خرما را سال‌های بسیار نگاه داشته‌ام از بهر بیماری^۱.

آورده‌اند که این خاتون زنی بود شیرین و با جمال، سعید بن عثمان بر وی عاشق شد، و اهل بخارا را در این معنی سروده‌است به زبان بخاری^۲.

در تاریخ بخارا همچنین از امارت سلم بن زیاد بن ابیه بر خراسان نام برده شده که چون به خراسان آمد لشکری فراهم کرد و از آنجا به بخارا رسید. خاتون چون آن لشکر و امکانات را بدید دانست که نمی‌تواند مقاومت نماید. از این‌رو، قاصدی نزد طرخون ملک سغد فرستاد و گفت من به همسری تو در می‌آیم و بخارا شهر توست باید که بیایی و دست عرب از این ملک کوتاه سازی. طرخون با یکصد و بیست هزار مرد بیامد، بی‌دون نیز از ترکستان با لشکر بسیار بیامد. اما قبل از آن خاتون با سلم صلح کرده بود و دروازه‌ها گشاده و درهای قصر را هم باز کرده بود. چون بی‌دون برسد، خاتون به وی بیعت کرد و دروازه‌های شهر را بستند. در این میانه، بی‌دون کشته شد و مسلمانان توانستند نیروهای ترک را شکست دهند و بسیاری از آنان را کشتند و غنیمت فراوان گرفتند چنانکه آن روز غنایم را قسمت کردند، هر سواری را دو هزار و چهار صد درم رسید. خاتون فرستاده‌ای نزد سلم راهی کرد و صلح خواست سلم با وی صلح کرد و مال عظیم از او بگرفت و پیروزمندانه با غنایم به خراسان بازگشت^۳.

نرشخی در شرحی که درباره‌ی خاتون بخارا آورده می‌گوید: به روزگار این خاتون از او

(۲) همان، ص ۵۵.

(۱) همان، صص ۵۵ - ۵۴.

(۳) همان، صص ۶۰ - ۵۷. مطهرین طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی،

صایب رأی تر کسی نبود و به اصابت رأی، ملک را اداره می‌کرد و مردم متقاد او گشته بودند. عادت او چنان بود که هر روز از درِ حصار بخارا بیرون می‌آمد و سوار بر اسب بر درِ ریگستان می‌ایستاد و آن در را دروازهٔ علف فروشان می‌خواندند. او بر تخت می‌نشست و پیش وی غلامان و خواجه سرایان یعنی خصیان و خواجهگان می‌ایستادند. خاتون بر اهل روستا قاعده نهاده بود که هر روز از دهقانان و ملک زادگان دویت جوان کمر زرین بر بسته و شمشر حمایل کرده به خدمت او آیند و از دور بایستند و چون خاتون بیرون می‌آمد و به خدمت او پردازند و در دو صف بایستند. خاتون در کار ملک نظارت می‌کرد، امر و نهی می‌داد، آن را که می‌خواست خلعت می‌داد و آن را که می‌خواست عقوبت می‌کرد. و این چنین از بامداد تا چاشتگاه می‌نشست و بعد از آن به حصار داخل می‌شد و غذاها بیرون می‌فرستاد و همهٔ حشم را طعام می‌داد. و چون شبانگاه فرا می‌رسید به همین صورت بیرون می‌آمد و بر تخت می‌نشست و از دهقانان و ملک زادگان به دو صف پیش او به خدمت می‌ایستادند تا آفتاب فرو می‌رفت، آنگاه بر می‌خاست و بر اسب سوار شده به کاخ می‌رفت. و آن مردم نیز به وطن خویش به روستا می‌رفتند. روز دیگر گروه دیگری از روستای دیگر می‌آمدند و به همان وضع خدمت می‌کردند و این قاعده در طول سال ادامه داشت. هر سال هر قوم را چهار روز بدین وضع نوبت خدمت کردن می‌رسید.

چون این خاتون بمرد، پسر او طغشاده بزرگ شده بود، به پادشاهی شایسته شده و هر کس در ملک بخارا طمع می‌کرد. تا این که قتیبه بن مسلم بخارا را گرفت و دست دشمنان او را کوتاه کرد و بخارا را باز به طغشاده داد و او را به ملک بنشانند. طغشاده به دست قتیبه ایمان آورده بود و پادشاهی بخارا را تا قتیبه زنده بود، داشت و پس از او، تا به روزگار نصر سیار سی و دو سال مُلک بخارا به دست او بود و او را در اسلام پسری نصیب شد او را قتیبه نام کرد

به پاس دوستی‌هایی که قتیبة بن مسلم در حق او کرده بود.^۱

خاتون تاجیک و خاتون ترک

هر دو از زنان امیر شرف الدین مظفر از سلسله آل مظفر بودند. امیر مظفر از خاتون تاجیک یک دختر و از خاتون ترک دارای یک دختر و یک پسر بود. دختر کوچک را به برادرزاده خود امیر بدرالدین ابوبکر داد و از ایشان شاه سلطان شد و امیر مبارز و دو دختر: یک دختر والده حرم سلطان احمد بود، خاتونی صالحه عابده صائم الدهر بود و عمری طویل یافت و یک دختر والده امیر غیاث الدین محمد بن خواجه قطب الدین سلیمان شاه بن محمود بن کمال بود.^۲

خاتون جان بیگم

همسر جهانشاه قراقویونلو بود. وی از زنان پرنفوذ این دوره است و مأموریت‌هایی را بر عهده گرفته است. او در اختلاف جهانشاه و پسرش حسنعلی که پدر قصد داشت او را به دار بیاویزد، واسطه شد و با شفاعت گناه او، سبب شد که حسنعلی فقط از قلمرو جهانشاه اخراج گردد. چون در آن زمان برادرش پیربوداق در بغداد به مخالفت برخاسته بود، جهانشاه قصد داشت بغداد را از دست او بیرون آورد تا پیربوداق را مقرر و ملجایی نماند. حسنعلی را به بیگم سپرد که او را از راه بغداد به حدود شام رساند، و به حيله‌ای بغداد را از چنگ او بیرون آورد. چون این خبر به پیربوداق رسید، مخالفت نمود، بنابراین آن، بیگم حسنعلی را از حوالی بغداد

(۱) تاریخ بخارا، صص ۱۴-۱۲. درباره حضور قتیبه در بخارا و عملیات او، ر.ک: فتح‌البلدان، صص ۳۱۳-۳۰۷.

(۲) محمود کتبی، تاریخ آل مظفر، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۳۳. در جامع‌التواریخ یک پسر و یک دختر آمده است.

گذرانیده به شام فرستاد و در وقت بازگشت قرالوسی را که پنجاه هزار خانه بود در عوض تصرفی که میرزا پیر بوداق در اموال نظنز کرده بود کوچانیده به آذربایجان آورد^۱. حسنعلی بعدها به خدمت اوزون حسن رسید و مورد احترام بسیار او قرار گرفت^۲.

یکی دیگر از مأموریت‌های خاتون جان بیگم اصلاح بین میرزا پیر بوداق با پدرش جهانشاه بود. میرزا پیر بوداق که در شیراز بود در سال ۸۶۷ ه. ق. به مخالفت برخاست و از حدود نیریز تا به سرحد شولستان در نقاط مهمی قلعه‌ها ساخته و دروازه‌ها گذاشت، در نتیجه بین او و پدر کار به جنگ کشید و جهانشاه با لشکری به سوی شیراز عزیمت کرد. سرانجام خاتون جان بیگم که مادر میرزا پیر بوداق بود به شیراز رفت و پسر را نصیحت کرده به جانب بغداد روانه کرد. پس از آن جهانشاه وارد شیراز شد^۳.

پس از این که جهانشاه در جنگ با اوزون حسن آق قویونلو گشته شد، اولاد جهانشاه به طلب قدرت و حکومت خروج کردند. هنگامی که این خبر به خاتون جان بیگم رسید، او با دختران جهانشاه در خوی قشلاق گرفته بودند. از این رو، از آن جاکوچ کرده به جانب مراغه و قلعه جوشین که جایگاه خاص ایشان بود و برادران او حمزه بیگ و قاسم بیگ در آن جا با نوکران خاصه اقامت داشتند شتافتند. چون از خروج آرایش بیگم و شاه سرای بیگم دختران اسکندر میرزا که در تبریز خروج کرده بودند و دیگر اولاد اسکندر خبر یافتند، برای مهار شورش آنها یکی از دختران را با برادر خود حمزه به تبریز فرستاد تا از افتادن شهر به دست دختران اسکندر جلوگیری کند. چون حمزه و خواهرزاده به شهر نزدیک شدند، در شهر شایع شد که جمعی به سوی شهر می‌آیند و گویا حسنعلی میرزا است که از دربند قلعه ماکو فرار کرده

(۱) احسن التواریخ (۱)، صص ۴۰۴ - ۴۰۳. تاریخ جهان آرا، ص ۲۴۹.

(۲) تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۱۷۴.

(۳) احسن التواریخ (۱)، صص ۴۳۰ - ۴۲۹. درباره درگیری پیر بوداق با جهانشاه و سرانجام کشته شدن او به

فرمان پدر، همچنین ر. ک: مطلع سعدین، ج ۲، ص ۱۳۰۸. حبیب السیر، ج ۴، صص ۸۶ - ۸۵. تذکره

دولتشاه سمرقندی، ص ۳۴۵ و...

و به طلب ملک موروث لشکری فراهم نموده است.

اولاد اسکندر از این خبر نگران شدند. جمعی از امراراکه مرسوم و مواجب داده بودند از شهر با خود بیرون آوردند و بر آن شدند که اگر ییگانه باشد با او مقابله کنند و اگر حسعلی باشد از روی یاری و برادری به او پیوندند. پس از آن که مشخص شد حسعلی نمی‌باشد و دو گروه به هم برخورد کردند حمزه ابتدا به جنگ کرد. اولاد اسکندر نتوانستند مقاومت نمایند در نتیجه لشکر ایشان در هم ریخت. حسعلی برادر دختران کشته شد و خواهرانش اسیر شدند. حمزه در شهر دست به غارت زد و آنچه توانست از نقدینه و اجناس گردآوری کرده با خود برد و از ترس حسعلی کوچ کرده و به خواهر (خاتون جان بیگم) ملحق شد^۱.

پس از این که حسعلی پسر جهانشاه که در قلعهٔ ماکوه زندانی بود توانست از قلعه بیرون آید و در تبریز به تخت نشیند و بر خزاین پدر دست یابد (در سال ۸۷۲)، خاتون جان بیگم را به عهد و پیمان و با اعزام امیر نعمت الله ثانی^۲ از قلعهٔ جوشین بیرون آورد و آن گاه به قتل رسانید و برادران او به نام‌های حمزه و قاسم را نیز کشت. حسعلی، پسر این زن به نام ابوالقاسم برادر خود را که حاکم کرمان و داماد اوزون حسن بود از ترس این که مبادا مورد توجه امرا و سپاهیان قرار گیرد نیز کشت^۳.

حافظ حسین کربلایی، خاتون جان بیگم را زنی بسیار بسیار خیره و صالحه و عقیقه معرفی کرده که برخی آثار خیر به سعی او انجام شده است از جمله مسجد کبود تبریز که از بدایع آثار هنری ایران و در نوع خود کم نظیر است، در زمان جهانشاه و به سعی و اهتمام این خاتون آغاز

(۱) کتاب دیاربکر، ج ۲، صص ۴۳۷ - ۴۳۴. احسن التواریخ (۱)، صص ۴۶۳ - ۴۶۲. تاریخ جهان آرا، ص ۲۵۰.

(۲) امیر سید نعمت‌الله ثانی فرزند شاه خلیل‌الله فرزند شاه نعمت‌الله ولی بود. جهانشاه قراقویونلو دختر خود را که خاتم نام داشت به او داد.

(۳) احسن التواریخ (۱)، صص ۴۶۴ - ۴۶۳. کتاب دیاربکر، ج ۲، ص ۴۵۳.

شد و در ربیع الاول سال ۷۸۰ به پایان رسید. جسد خاتون جان بیگم در همین مسجد که از بناهای خود اوست به خاک سپرده شد.^۱

خاتون (دختر دقوس) ← سلجوقه خاتون .

خاتون سفریه ← خاتون سنقریه.

خاتون سنقریه

زن ملکشاه و مادر سلطان سنجر سلجوقی که در سال ۴۷۹ در سنجار شام از او متولد شد و به جهت اسم مادر، سنجر نامیده شد.^۲ ابن اثیر، مادر سلطان سنجر را زنی ترک دانسته و گوید که خاتون سفریه شهرت داشت. مرگ او به سال ۵۱۵ ه. ق. در شهر مرو اتفاق افتاد. سلطان محمود سلجوقی نوه او (این خاتون مادر بزرگ پدری سلطان محمود بود) در بغداد به عزای او نشست و چنان سوگواری کرد که همانندش را مردم ندیده بودند.^۳

خاتون سلجوقی

دختر ملکشاه سلجوقی که در وصلت‌های سیاسی سلجوقیان و خلفای عباسی بغداد به عقد المقتدی بالله درآمد. در سال ۴۸۰ ه. ق. دختر سلطان را با جهاز تمام نقل به دارالخلافه کردند و آنها را به صد و سی قطار شتر که جل‌های همه دیبای رومی بود بار کرده و هفتاد و چهار استر آراسته با جرس‌ها و قلاده‌های زرین که بر شش از آنها دوازده صندوق نقره بود مملو از

(۱) روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۵۲۴. تاریخ... تیموریان و ترکمانان، صص ۲۶۱، ۲۶۳ و

(۲) تاریخ جهان آراء، ص ۱۰۹.

۲۷۶.

(۳) کامل، ج ۱۹، ص ۱۲.

جواهر و حلی با آن شتران بردند و سی و سه جنیبت با زین‌های مرصع به انواع جواهر نفیسه علاوه آن گردانیده بودند. و چون وزیر خواجه نظام الملک و آرتق بوقا و سایر امرا و عظمای عظام در وقت توجه به بغداد با این تجملات که از مبداء ظهور اسلام تا آن غایت به نظر بیننده در نیامده بود، به ظاهر بغداد رسیدند، خواص و عوام به استقبال ایشان شتافتند و خلیفه وزیر خویش ابوشجاع را با سیصد جنیبت کش و سیصد مشعله به جانب ترکان خاتون مادر دختر فرستاد، و در آن شب بغدادیان در هر دکانی ده شمع برافروختند و چون وزیر به محفّه خاتون رسید گفت که: سیدنا و مولا نامی گوید که **إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِكُمْ أَنْ تَوْذُو الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا**، اکنون مسؤول آن است که ملکه به حرم خلافت رود. خاتون گفت که سمعاً و طاعتاً.

خواجه نظام الملک محفّه مخدّره سلطان را با تجملی که هرگز دیده زمانه مثل آن ندیده بود به دارالخلافة رسانیده تسلیم نمود و سلطان که به شکار رفته بود مراجعت نمود و بعد از چند روز طبل رحیل کوفته به جانب عراق عجم روان شد. و در سال ۴۸۲ هـ. ق. دختر سلطان که خاتون خلیفه بود از دارالسلام بیرون آمده به خدمت پدر رفت، و سببش آن بود که دختر مکتوبی به پدر فرستاده بود و از خلیفه شکایت نوشته بود. و سلطان بر سیل جزم حکم فرمود که دختر را خلیفه بفرستد. و در ماه ربیع الاول از همان سال خاتون به عزم اصفهان از بغداد بیرون آمد و پسری که داشت مکنی به ابوالفضل و موسوم به جعفر همراه خویش گردانید و چون به اصفهان رسید در ذیقعدة همین سال وفات یافت.^۲

ابن اثیر در حوادث سال ۵۰۲ آورده است که در ماه شعبان آن سال، المستظهر بالله، خلیفه عباسی با دختر سلطان ملکشاه سلجوقی زناشویی کرد. این دختر، خواهر سلطان محمد بود. خطبه عقد را قاضی ابوالعلاء صاعد بن محمد نیشابوری حنفی اجرا کرد. و نظام الملک، احمد بن نظام الملک، وزیر سلطان محمد، به وکالت از طرف خلیفه مأمور قبول عقد بود. مهریه

(۱) نساء / ۵۸.

(۲) میرخواند، تاریخ روضةالصفاء، ج ۶، صص ۳۱۷۸ - ۳۱۷۷.

عروس یکصد هزار دینار بود و جواهراتی نیز به او هدیه داده شد و مراسم عقد هم در اصفهان انجام گرفت.^۱

او در حوادث سال ۵۰۴ نیز آورده که «در ماه رمضان، جشن عروسی دختر سلطان ملکشاه با خلیفه صورت گرفت. در بغداد مغازه‌ها را تعطیل کردند و به آذین بندی شهر پرداختند. در این جشن، شادی و سروری رخ داد که مردم نظیرش را ندیده بودند».^۲

خاتون سلجوقی

وی زن طغرل سلجوقی و مادر سلطان آرسلان و از زنان متنفذ بود که در ثبات و بقای سلطنت فرزندش نقش عمده‌ای داشت. به نوشته راوندی «پنداری که نظام آن دولت و قوام آن مملکت بدان خاتون سعیده بود که دیندار و نیکوکار و ترسکار بود، و تربیت علما و صدقات صلوات به زهاد فرستادن پیشه و سیرت او بود».^۳ وی در همدان درگذشت.^۴

خاتون سلطان

دختر امیر شرف‌الدین مظفر از سلسله آل مظفر و والده حرم سلطان احمد بود. به نوشته کتبی خاتونی صالحه عابده صائم الدهر بود و عمری طویل یافت.^۴ و خواجه رشید الدین فضل الله درباره‌اش نوشته: «فاضله سعیده بود و عمری طویل در طاعت گذرانید».^۵

خاتون کرمانی

وی دختر ملک کرمان بود که سلطان محمد بن محمود سلجوقی پیش از آن که به بغداد

(۱) کامل، ج ۱۸، ترجمه ابوالقاسم حالت، ص ۱۱۳.

(۲) همان، ص ۱۳۶. (۳) راحة الصدور، ص ۲۹۹.

(۴) کتبی، تاریخ آل مظفر، ص ۳۳.

(۵) جامع التواریخ حسنی به نقل از: تاریخ آل مظفر، توضیحات ص ۱۳۹.

رسد، شهاب الدین مثنقال بزرگ و امام شیبانی برای عقد و خطبه او به کرمان فرستاد تا او را از کرمان به همدان آورند. در رجب سال ۵۵۴ او را به همدان آوردند. برای ورود وی، شهر همدان را آذین بستند و بیش از پانصد کوشک برپا کرده بودند و مطربان به نوا نشانده بودند. سلطان محمد با آن که بیمار و رنجور بود به استقبال او آمد. آن خاتون مدت پنج ماه در حبالة سلطان بود و سلطان به حکم بیماری توانست با او زفاف نماید و در ذی الحجه سال ۵۵۴ درگذشت^۱. خاتون کرمانی، بعد به عقد سلطان ارسلان بن طغرل در آمد و خواجه شهاب الدین نیز به وزارت رسید^۲.

پیشکش "صدراع. ز. ا" به تبرستان
www.tabarakstan.info

خاتون مادر معزالدین ← سلجوقه خاتون:

خاتون مسعودی ← سلجوقه خاتون.

خازن الدوله

نامش کلبدن باجی و نخست یکی از کنیزان اندرونی فتحعلیشاه بود که به علت درایت و کفایت و هوش سرشار، رشد کرد به حدی که به ریاست حرمسرای شاهی رسید، تعداد زیادی خادم و کارمند داشت که به وسیله آنها تمام امور مالی، حقوق، هدایا و رفت و آمد به اندرون حرم را با نظارت مقتدرانه انجام می داد. شاه به این همسر خود اعتماد کامل داشت و به او خازن الدوله لقب داده بود. به روی مهر او نوشته شده بود:

معتبر در مملکت ایران، قبض صندوقدار شاه جهان^۳.

(۱) راحة الصدور، ص ۲۷۰. جامع التواریخ، ص ۳۹۸.

(۲) راحة الصدور، ص ۲۸۰. جامع التواریخ، ص ۴۰۸.

(۳) زن در تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۲۲۸.

خان آغابیگم ← از دختران شاه سلطان حسین صفوی^۱.

خان آغابیگم

از دختران شاه عباس اول صفوی که به همسری میرعلاءالدین، میرداماد، ملقب به سلطان العلماء مشهور به خلیفه سلطان درآمد^۲.

پیشکش "صدراع. ز. ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

خان بروز خانم ← خان پرور خانم

خان بیگم

دختر خان احمد خان گیلانی، و مادرش مریم سلطان بیگم دختر شاه طهماسب صفوی بود. این دختر در خردسالی بهانه‌ای برای درگیری شاه عباس اول صفوی و خان گیلان شد^۳. شاه عباس که استقلال طلبی خان احمد را بر نمی‌تافت، در پی بهانه جویی برآمد و این دختر را که به «خان بیگم» موسوم بود برای پسر خود صفی میرزا خواستگاری کرد. خان احمد که به قصد شاه عباس پی برده بود به عذر این که دخترش هنوز چهار ساله است درخواست او را اجابت ننمود و شاه عباس بدین بهانه در صدد ریشه کن کردن بساط امارت و سلطنت وی برآمد. خان احمد از راه دریا به شروان گریخت و شاه عباس، مریم سلطان بیگم، عمه خود، و دخترش را به حرمسرای خویش منتقل نمود^۴.

۱) انقراض سلسله صفویه، شجره نامه ضمیمه. ۲) زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۶۰.
۳) خلدبرین، ص ۴۰۳. خلاصه التواریخ، ص ۶۱۰. تاریخ گیلان، تصحیح عطاءالله تدین، صص ۶۵-۶۴.
در احسن التواریخ، ص ۶۳۸ فقط نام مریم خانم در اسامی دختران شاه طهماسب آمده است.
۴) شاه طهماسب صفوی، ص ۱۳. تفصیل آن در: تاریخ گیلان، صص ۱۰۹-۱۰۶. خلاصه التواریخ، ج ۲، (ادامه‌ی پاورقی در صفحه‌ی بعد)

ملا جلال دربارهٔ این دختر می‌نویسد: «چون دختر خان احمد والی گیلان نامزد صفی میرزا بود، نواب کلب آستان علی (شاه عباس اول) اراده نمودند که صیغه عقد گفته عروسی بفرمایند. نواب صفی میرزا به هیچ وجه من الوجوه راضی نشد به سبب آنکه در صغر سن از این دختر کتک بسیار خورده بود. هر چند نواب کلب آستان علی مبالغه بیشتر کرد اثر کمتر نمود. بناء علیه در اواخر جمادی الاول دختر بزرگ شاه اسماعیل ثانی را به محمد باقر میرزا المشهور به صفی میرزا به عقد دایمی دادند.^۱»

اما دختر عمه را شاه عباس در سال ۱۰۱۱ روز شنبه ۱۴ ربیع الاول، صیغه عقد به جهت خود گفت و آن دخترک را به حیاله نکاح خویش درآورد. چون مصلحت نمی‌دید آن دختر بی شوهر بماند، حسب‌الصلاح اکابر و اعیان وی را به زنی گرفت.^۲ البته در آن زمان عروس پانزده ساله شده بود.

خان بیگی خانم

خان بیگی خانم موصولو از طایفه صوفی خلیبه، زن شاه اسماعیل اول و مادر القاص میرزا (فرزند شاه اسماعیل) بود. القاص میرزا در جمعه دهم صفر سال ۹۲۲، از او متولد شد.^۳ القاص میرزا که در شروان حکومت می‌کرد، به مخالفت با شاه طهماسب پرداخت. چون از

(ادامه‌ی پاورقی از صفحه‌ی قبل)

ص ۹۳. در خلاصه‌التواریخ نسخه برلین آمده است که شاه عباس یکی دوبار ریش سفیدان معتبر معتمد و خادمان حرم محترم را به گیلان فرستاد جهت قرار مدار این کار خیر، اما چیزی مشخص نشد تا این که مولانا جلال‌الدین منجم را که به زبان‌دانی موصوف بود و سال‌ها در گیلان مقیم بوده و با خان گیلان آشنایی داشت برای به انجام رساندن این امر به گیلان روانه کرد (خلاصه‌التواریخ، تعلیقات، صص ۱۰۸۷-۱۰۸۶).

(۲) شاه طهماسب صفوی، ص ۱۳.

(۱) تاریخ عباسی، ص ۲۱۷.

(۳) ر. ک: تکملة الاخبار، ص ۵۶.

اقدام شاه طهماسب علیه خود نگران شد، مادر خود خان بیگی خانم را همراه با پسر خود سلطان احمد به استغاثه به درگاه شاه طهماسب ارسال کرد. خان بیگی خانم رسالت القاص را به شاه رساند و خلاصه آن، این که القاص از عمل خود شرمسار و پشیمان است و شاه را ولی نعمت خود می‌داند و به عواطف شاهانه امیدوار است. اگر شاه او را ببخشد از آن پس در مراعات خدمتکاری و جان سپاری فروگذار نکند. شاه طهماسب نیز از تقصیرات او گذشت و تعدادی از بزرگان را با والده القاص روانه شروان گردانید. اینان پس از ملاقات با القاص او را سوگند دادند که دیگر از جاده متابعت قدم برون نهد.^۱

القاص در سال ۹۵۴، پس از ملاقات با امرا، در رأس سپاهی به جانب چرکس روان شد. مادرش خان بیگی خانم را در قلعه گذاشته و رو به دیار چرکس نهاد اما به واسطه برودت هوا کاری از پیش نبرد و بازگشت.^۲ در ادامه چون القاص در جنگ با چرکسان کاری از پیش نبرد و سپس قصد فرار به عثمانی کرد نیروهای شاه طهماسب قلعه دربند را در میان گرفتند. کهنه شاهرودی کو توال قلعه از شاه طهماسب امان خواست و شاه جرایم او را بخشید. او به اتفاق خان بیگی خانم از قلعه بیرون آمده امان یافتند.^۳ ولادت القاص میرزا را صفر سال ۹۲۱ و مدت عمرش را ۳۵ سال ذکر کرده‌اند. گویند وی بی سواد بود و علت آن هم این بود که تاجلو بیگم که خاتون حرم شاه اسماعیل بود به جهت بی التفاتی که با خان بیگی خانم مادر القاص میرزا داشت در مقام تربیت او برنیامد و او را از نظر انداخته بود اما در عوض او به غایت شجاع و دلیر بود و در معرکه‌های جنگ رشادت‌هایی از خود بروز می‌داد.^۴

(۱) احسن التواریخ، صص ۴۰۸ - ۴۰۷. تکملة الاخبار، ص ۹۵. تاریخ الفی، ص ۵۳۲. تاریخ جهان آرا، ص ۲۹۹ (بکی خانم) آورده است.

(۲) احسن التواریخ، ص ۴۱۳. تکملة الاخبار، ص ۹۶. تاریخ جهان آرا، ص ۲۹۷.

(۳) احسن التواریخ، ص ۴۱۷. تکملة الاخبار، ص ۹۷. تاریخ الفی، صص ۵۴۳ - ۵۳۲.

(۴) خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۹۶۹.

خان پرور خانم

زنی گرجی همسر شاه طهماسب اول صفوی و دختر شاهقلی گلبلاد گرجی. امامقلی میرزا پسر شاه طهماسب از این زن می‌باشد. به نوشته قاضی احمد قمی، در سال ۹۷۰ از او پسری به دنیا آمد در منزل نواب معصوم بیگ^۱. نویسندگان تاریخ الفی از این زن به نام جانی پرور خانم^۲ و خان‌بروزخانم یاد کرده و نوشته‌اند: زن شاه طهماسب و مادر امامقلی میرزا با سلطان‌زاده خانم مادر حیدر میرزا از یک ولایت بودند. زال و داود و طهماسب قلی که دایی‌های امامقلی میرزا بودند نزد شاه طهماسب به غایت معتبر بودند و با سلطان حیدر متحد شدند.^۳

www.tabarestan.info
مجلس "صدراع. ز. ا." به تبرستان

خان جان

زنی بود در اردبیل که اسماعیل پسر حیدر را که هفت ساله بود و ترکمن‌های آق قویونلو در جستجوی او بودند، به مدت یک ماه در خانه خود نگاه داشت و با شجاعت از او سرپرستی کرد تا آن‌گاه که او را به خانه زن دیگری به نام اوبه انتقال دادند.^۴

خانجان (خانی جان) خانم

همشیره علیقلی خان شاملو و دایه شاهزاده سلطان حمزه میرزا فرزند سلطان محمد خدابنده صفوی بود. به واسطه این زن، برادرش حسین بیگ وزیر در دوره محمد خدابنده، در ۹۸۷ به وزارت ابقا شد.^۵ فلسفی نام این زن را خانی خان خانم و مادر علیقلی خان شاملو

(۱) خلاصه التواریخ، ج ۲، صص ۶۷۲ و ۹۸۷. (۲) تاریخ الفی، ص ۷۵۴.

(۳) همان، ص ۷۰۰.

(۴) احسن التواریخ، ص ۱۴. والة اصفهانی، خلدبرین، ص ۲۷۴.

(۵) خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۹۹. تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح رضوانی، ج ۱، ص ۳۴۸.

ذکر کرده که مدت‌ها در حرمسرای سلطان محمد میرزا صفوی به عنوان قابله و دایه حمزه میرزا و عباس میرزا خدمت کرده و مورد توجه و علاقه خاص هر دو شاهزاده بود. او بعد از کشته شدن مهدعلیا به جای مادر از حمزه میرزا نگهداری می‌کرد. همین زن بود که وقتی علیقلی خان از طرف شاه اسماعیل دوم مأموریت داشت که عباس میرزا را در هرات بکشد، مانع شد و چند روز این مأموریت به تأخیر افتاد، شاه اسماعیل دوم کشته شد و عباس میرزا از مرگ حتمی نجات یافت. او می‌نویسد به دلیل این که شاملو‌ها مقامات عالی پیدا کردند، امرای ترکمان و تگلو حسادت کردند و به بهانه اینکه چون علیقلی خان سر از اطاعت شاه (محمد خدابنده) و شاهزاده پیچیده و علم‌طنین برافراشته، بودن مادر او در حرمسرای شاهی دور از حزم و سیاست است، روزی بی‌محابا به حرمخانه درآمدند و آن زن بی‌گناه را خفه کردند. سپس برادر وی حسین بیگ وزیر حمزه میرزا را نیز با جمعی دیگر از سران شاملو و استاجلو به بهانه‌های گوناگون کشتند.^۱

خانزاده

دختر امیرحاجی سیف‌الدین که در سال ۷۹۱ به ازدواج امیرزاده ابابکرین میرانشاه درآمد.^۲

خانزاده بیگم

مهدعلیا خانزاده بیگم زن همایون پادشاه گورکانی بود. در سال ۹۵۰ ه. ق. خیر مخالفت میرزا عسکری که در قندهار بود و پیشروی او به سوی شال متال که اردوی همایون بود به وی رسید، برای این که به دست میرزا عسکری نیفتد فوراً سوار شد و خواجه معظم و بیرام خان را

(۱) زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۹۳.

(۲) روضةالصفاء، تصحیح کیان‌فر، ج ۹، ص ۴۷۵۳. مراسم عروسی در، همان، ص ۴۷۷۸.

به آوردن مهدعلیا فرستاد و آنها توانستند با عجله، خانزاده را سوار کرده و به همایون رسانند. میرزا عسکری وقتی به اردو نزدیک شد و دریافت که همایون به سلامت رفته، جمعی را به ضبط اردوی وی تعیین کرد و اموال او را ضبط نمود^۱.

در سال ۹۵۱، چون با کمک شاه طهماسب و اعزام نیروی قزلباش همایون توانست قندهار را محاصره کند و حدود سه ماه کار جنگ طول کشید، بیرام خان به ایلچی گری نزد کامران میرزا به کابل رفت و او نیز مهدعلیا خانزاده بیگم را همراه بیرام خان به قندهار فرستاد که شاید صلحی صورت یابد^۲.

با وجود محاصره قندهار و تبادل این فرستاده‌ها برای صلح، میرزا عسکری همچنان در مقام جنگ و جدال بود و لشکر قزلباش از طول ایام محاصره ملول شده به فکر بازگشت افتادند. لیکن سرانجام میرزا عسکری تسلیم شده و امان خواست و همایون بدو امان داد. او در فرصتی توانست بگریزد اما عده‌ای او را تعقیب نموده و دستگیر کردند و به دستور همایون، زندانی شد^۳.

خان زاده بیگم

دختر بزرگ عمر شیخ بن سلطان ابوسعید تیموری و خواهر اعیانی ظهیرالدین محمد بابر^۴ که شیک خان او را به همسری درآورده بود. چون شاه اسماعیل شیک خان را در مرو شکست داد و کشت، خواهر بابر را آزاد کرده و با احترام هرچه تمامتر به قندوز فرستاد. بابر نیز میرزاخان را با تحف و هدایا به خراسان نزد شاه اسماعیل فرستاد و نوشت که دفع از یک که دشمن قدیم‌اند بر شما و ما لازم است^۵.

(۲) همان، ص ۵۲۲.

(۱) تاریخ الفی، ص ۵۱۷.

(۴) حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۰۰.

(۳) همان، صص ۵۲۹ و ۵۳۰.

(۵) تاریخ الفی، ص ۳۴۵.

خان زاده بیگم

از زنان سلطان احمد میرزا پسر سلطان ابوسعید تیموری، که نسبش به خانزادگان ترمذ می‌پیوست.^۱

خان زاده بیگم

دختر بزرگ ترمذی، و همسر میرزا سلطان محمود پسر سلطان ابوسعید تیموری که سلطان مسعود میرزا از او تولد یافت.^۲

خانزاده خاتون

خانزاده خاتون و خواهرش مخدوم زاده خاتون دختران سلطان مبارزالدین محمد مظفر است که بقعه خانزاده و مخدومزاده در جنب مزار مشهور سلطان المشایخ سلطان تقی‌الدین دادامحمد واقع و از جمله عمارت این دو خواهر است. آن دو املاک و رقبات بسیار بر آن وقف نموده‌اند و حاصل آن هر ساله قریب مبلغ چهل تومان می‌شود و به غیر مصرف صرف می‌گردد. و الحال متولی شرعی آن سرکار سیادت و نجابت پناه امیر محمد زمان مهریجردی است که نام تولیت با آن جناب و اختیار با او نیست.^۳

خان زاده خانم

دختر سلطان احمد خان از خواقین دشت قبچاق که مادرش بدیع الجمال بیگم خواهر سلطان حسین میرزا بایقرا بود. پس از مرگ پدر، این دختر به همراه مادرش به هرات نزد دایی

(۲) همان، ص ۹۸.

(۱) حبیب السیر، ج ۴، ص ۹۶.

(۳) جامع مفیدی، ج ۳، قسمت ۲، ص ۶۵۹.

خود سلطان حسین میرزا رفته و مورد لطف و عنایت وی قرار گرفتند.^۱ پس از مدتی به دستور پادشاه، در باغ زاغان مراسم جشن عروسی باشکوهی برپا گردید و در اوایل سال ۸۹۲ ه. ق. سادات و قضاات و علما در مجلس اجتماع نموده و شیخ الاسلام مولانا سیف‌الدین احمد تفتازانی، خان‌زاده خانم را به عقد ازدواج مظفرحسین میرزا درآورد.^۲

پس از این که محمد خان شیبانی (شییک خان اوزبک) بلاد خراسان را تسخیر کرد و دارایی و اموال میرزایان تیموری را تصرف کرد و زنان سلطان حسین میرزا بایقرا و بدیع‌الزمان میرزا و مظفرحسین گورکان را گرفته به اردوی خود برد، مهدعلیا خان‌زاده خانم دختر احمد خان و خواهر زاده سلطان حسین میرزا بایقرا در نظر او زیبا جلوه نمود. خان جوئیای وضعیت ازدواج او شد. خانم دعوی کرد که مظفرحسین میرزا قبل از این تاریخ او را طلاق داده، عده‌ای نیز شهادت دادند. بنابراین محمد خان او را به ازدواج خود درآورد و دختر او مهرانگیز بیگم را نیز عبیدالله سلطان به نکاح درآورد.^۳

خان زاده خانم

همسر میران شاه پسر تیمور، همان که از کارهای جنون‌آمیز شوهرش به تیمور شکایت برد و در سمرقند ماند. کلاویخو که این خانم را از نزدیک دیده و در مجلس ضیافت او شرکت کرده است او را زنی «تقریباً چهل ساله و خوش سیما و فربه»^۴ توصیف نموده و پسرش خلیل سلطان را «جوانی در حدود بیست و دو سال نسبتاً سفید و فربه و به سیما مانند پدرش میرانشاه»^۵ ذکر کرده است.

(۱) حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۱۷۷. تاریخ الفی، ص ۲۲۷.

(۲) حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۱۷۹. (۳) همان، ص ۳۷۸.

(۴) سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۲۴۵.

(۵) همان، ص ۳۱۲.

امیرانشاه در ایام دولت تیمور هفت سال پادشاه خراسان بود. پس از آن که تیمور خراسان را به شاهرخ داد، قلمرو تبریز و آذربایجان و مضافات آن را به امیرانشاه بخشید و چند سال به استقلال در آذربایجان حکومت نمود. او خوش منظر و اهل طبع و ملایم بود اما روزی از اسب افتاد و مشاعرش دچار اختلال شد و معالجه اطباء نیز فایده نبخشید. از این رو کارهای جنون آمیز و خشن از او سر می‌زد و نسبت به زنش رفتارهای ناپسند داشت. او زن خود خان زاده خاتون را که امیر تیمور گورکان به او عنایت زیادی داشت، دستور داد تا بستند و مورد ایذاء و اذیت قرار داد. خان زاده ناچار گریخت و به سمرقند پیش تیمور رفت و پیراهن خون آلوده خود را به او نشان داد و احوال پسر را پیش پدر بازگفت. تیمور از این موضوع ناراحت شد و هفته‌ای با کسی سخن نگفت، سپس لشکر کشید و در سال ۷۹۵ عزیمت آذربایجان کرد. تیمور در این سفر آذربایجان را به میرزا ابوبکر پسر امیرانشاه داد و امیرانشاه را به پسر سپرد که او را محافظت کند. امیرانشاه مدتی با این وضعیت به سر برد تا این که به دست قرایوسف ترکمان به قتل رسید.^۱

کلاویخو که وقایع پس از درگذشت تیمور را ذکر کرده به تلاش‌های خانزاده خانم برای به تخت نشاندن پسرش خلیل سلطان اشاره نموده است. «... اما به پیک خلیل سلطان این نکته را گوشزد کرده بودند که امیرانشاه را از غدر و چاره‌گری همسرش خانزاده برحذر دارد و بگوید با آنکه در گذشته وی کوشیده است تا میان او و تیمور را اصلاح کند اینک ممکن است از در غدر درآید. این زن چنانکه گفتیم مادر خلیل سلطان بود که اینک در کاخ خویش در سمرقند می‌زیست. اما به احتمال قوی اکنون در اثر ترس و تنفری که همواره نسبت به شوهر خویش داشت ممکن بود با او دشمنی کند. و نیز آرزو داشت که خلیل سلطان را به اورنگ سلطنت برساند. حقیقتاً هم اینک پیوسته پسر را ترغیب می‌کرد که خود را بر اورنگ شاهی تکیه زند»^۲.

۱) تذکره الشعراء سمرقندی، صص ۲۴۹ - ۲۴۸. ۲) سفرنامه کلاویخو، ص ۳۱۱.

خان زاده خانم

وی از قبیله سهران بود که در زمان شاه صفی، به جنگ خان محمد خان اردلان رفت. وی به جای معجز، خود بر سر خود نهادی، زره دلاوری در بر و کمر شمشیر و کمر ترکش طراز کمر کردن، و بر اسب تیز رو سوار می‌شد و به معرکه کارزار می‌شتافت. او همچنین در میدان بازی، با پهلوانان گوی و چوگان بازی می‌کرد و بیشتر اوقات به سیر و شکار روزگار می‌گذراند. اما در لشکرکشی خود برای جنگ با خان اردلان دستگیر و گرفتار گردید و با گذشت شاه از جرایم وی، آزاد شد.^۱

خان زاده سلطان

دختر امیر مبارزالدین، خاتونی صالحه متعبده اختیره بود و به زیارت حرمین نایل شد.^۲

خانزاده (سوین بیک)

سوین بیک مشهور به خانزاده^۳ دختر آق صوفی پسر ینغدای و شکریک دختر خان اوزبک. آق صوفی برادر یوسف صوفی حاکم خوارزم بود. تیمور پس از مصالحه با یوسف صوفی، دختر برادرش را برای پسر خود امیرزاده جهانگیر خواستگاری نمود و با این ازدواج بنیاد مصالحت و مصافحت بر آن پیوند همایون نهاد. یوسف صوفی نیز این فرصت را غنیمت شمرد و اسباب فراخور برای دختر فراهم کرد و منتظر دستور تیمور ماند تا هرگاه اشاره نماید او را روانه درگاه وی نماید. با این خواستگاری مجادله و عناد به مجامله و داد مبدل شد و رایت نصرت شعار مظفر و کامگار از آنجا [خوارزم] مراجعت نمود.^۴

(۱) فواید الصغریه، ص ۵۰. (۲) تاریخ آل مظفر، توضیحات ص ۱۵۴.

(۳) در بعضی نسخ سون، سوسن و شیرین آمده است. میرخواند، شیرین بیک آورده است (روضه‌الصفاء،

تصحیح کیان‌فر، ج ۹، ص ۴۶۳۸). (۴) طفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۱۸۰.

پس از بازگشت امیر تیمور، سلطان محمود پسر کیخسرو ختلانی و تعدادی دیگر گریخته به خوارزم پیش یوسف صوفی رفتند. کیخسرو ختلانی را تیمور در همان سفر دستگیر و پس از تحقیق و بررسی از او و اثبات جرمش در تحریک حسین صوفی حاکم پیشین خوارزم به عصیان علیه تیمور، او را به سمرقند فرستاد و آنجا نوکران امیر حسین او را به قصاص امیر حسین به قتل آوردند.

پسر کیخسرو و همراهان در خوارزم، یوسف صوفی را وسوسه کرده و او را به شکستن عهد و پیمان خود با امیر تیمور واداشتند. او به ولایت کات حمله کرد و آنجا را خراب نمود و اهالی آن را پراکنده گردانید. تیمور ناگزیر برای بار دوم به جانب خوارزم لشکر کشید. یوسف صوفی از کردار خود پشیمان شد و امان طلبید و بذیرفت که خانزاده را به اسباب تحمل و حشمت چنانچه باید و لایق آید آماده داشته هر چه زود تر روانه دارد. تیمور نیز او را بخشید و از آنجا بازگشت. چون به سمرقند رسید ترتیب مقدمات زفاف و جشن عروسی را فراهم کرد!

امیر تیمور در شوال سال ۷۷۵، امیر یادگار برلاس (از نسل لالابن قراچارنویان) و امیر داود و زن امیر اولجایتو را روانه خوارزم کرد تا مهد اعلی خانزاده را به سمرقند آوردند. چون این فرستادگان به خوارزم رسیدند یوسف صوفی مراسم تکریم و اعزاز و احترام به جا آورد و مراسم جشنی برپا ساخت و خانزاده را همراه آنان به سوی دربار تیمور مشایعت نمود. در نزدیکی های سمرقند فرزقاخاتون عروس پسر قیدو خان با دیگر خواتین و مجموع نوینیان و امرا از جانب تیمور به استقبال عروس روانه شدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و سایر اکابر و اشراف و اعیان مملکت تا موضع کات استقبال نمودند. و پس از ورود خانزاده به سمرقند جشن عروسی مجللی برپا گردید و سپس در مجلسی خاص عقد نکاح او با امیرزاده جهانگیر بر اساس سنت شرعی بسته شد. این جشن عروسی در اواخر سال ۷۷۵

برگزار شد.^۱

خان زاده کاشی

خان زاده یا خواندزاده (خاتون عظمی، سیده) زن شاه شجاع و مادر سلطان زین العابدین پسر کوچک شاه شجاع بود. این زن از سادات حسنی بود. شاه شجاع در سال ۷۵۵ او را در شیراز عقد کرد و چند روزی پس از مرگ زن اولش که خواهر سیورغتمش اوغانی و مادر قطب الدین اویس و مظفرالدین شیلی و معزالدین جهانگیر و سلطان پادشاه زن شاه یحیی بود، زفاف نمود.^۲ شاه شجاع از این زن یک دختر نیز داشت.

پس از این که تنازعه میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود بدین فیصله یافت که شاه شجاع از شیراز بیرون رفته و به سوی ابرقو برود چون از حومه شهر بگذشتند، سلطان زین العابدین پسر کوچک شاه شجاع با والده او خاتون عظمی که از خاندان سیادت بود و امیر اختیارالدین حسن قورچی به راه شولستان افتادند.^۳ شاه شجاع در این سفر متوجه زیارت شیخ کبیر قدس سره شد و در آن محل از غایت فرتوتی، ملازمان، سلطان زین العابدین را در مزار فراموش کردند. بعد از آن با هر دو حرم، امیرزاده درملک و خواندزاده کاشی، از آن مزار سوار شدند و در راه، پادشاه از حال سلطان زین العابدین استفسار کرد. کسی از ملازمان کیفیت

(۱) تفصیل مراسم عروسی در: ظفرنامه، ج ۱، صص ۱۸۸ - ۱۸۲. ابن عربشاه می نویسد: «تیمور... دختری از آن طایفه که گوهری پاک و چهره‌ای تابناک داشت به نام خانزاده به عقد پسر خود جهانگیر درآورده بود و او پسری آورد به نام محمد سلطان که کوبک اقبال و نجابت در چهره او همی درخشید و تیمور... با وجود فرزندان خود وی را به ولایت عهد خویش برگماشت لیکن... او قبل از تیمور در آق شهر از بلاد روم دیده از جهان بست.» (زندگی شگفت آور تیمور، ترجمه محمد علی نجاتی، ص ۳۵).

(۲) جمال الدین بن عبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، صص ۱۶۴ - ۱۶۲. تاریخ عصر حافظ، صص ۱۹۵. تاریخ آل مظفر، صص ۷۰ و ۹۰ و توضیحات، ص ۱۶۹.

(۳) تاریخ آل مظفر، ص ۹۰.

حال او ندانست. پادشاه را در خاطر آمد که او را در مزار شیخ کبیر گذاشته‌اند. امیر اختیارالدین حسن مراجعت نمود و سلطان زین العابدین را به معسکر همایون رسانید.^۱

زین العابدین به دست شاه منصور کور شد و همین کوری موجب شد که از قتل عام نجات یابد و به دستور تیمور به سمرقند منتقل گردد.^۲

خان سلطان

وی دختر امیر کیخسرو شاه و شاه محمود شاه اینجو و زن شاه محمود برادر شاه شجاع مظفری بود. در قضیه اختلاف و درگیری بین دو برادر، شاه شجاع و شاه محمود، که چند ماه به طول انجامید و به مصالحه‌ای نیز منجر شد، خان سلطان شخصی را با نامه پیش شاه شجاع فرستاد که اگر به سوی عراق پیشروی کند و به دروازه شهر برسد آن را بدو بپارد و شاه محمود را بسته تسلیم کند. او در این نامه اظهار دوستی و محبت و هواخواهی به شاه شجاع کرد و او را تشویق در عزیمت به عراق نمود به ویژه تأکید کرد که به زودی از تبریز لشکری انبوه با هودج دختر سلطان او بس خواهد رسید. شاه شجاع دیگر باره متوجه اصفهان شد و در حوالی شهر موضع گرفت. خان سلطان هر روز کسی را بیرون می‌فرستاد و لشکر را تحریک به جنگ می‌کرد. شاه محمود جماعتی از بزرگان و مشایخ اصفهان را به پیش برادر فرستاد و از راه عجز پیش آمد. مبنای بحث این بود که اگر غرض شاه شجاع این است که این ولایت بگذارم و به جایی دیگر بروم اعلان کند و اگر هم می‌بایست ملازم او باشم اشاره نماید تا در خدمت او باشم و اگر هم این قسمت از مملکت را به برادر خود واگذاشته که دریغ نکند. شاه شجاع بر این حالت برادر ترحم کرد و طلب ملاقات او نمود. دو برادر همدیگر را ملاقات کردند و عهد مجددی بستند و سپس شاه شجاع به شیراز بازگشت.

۱) قاسم غنی، تاریخ عصر حافظ، به نقل از: تاریخ آل مظفر، توضیحات، ص ۱۵۷.

۲) مطلع سعدین، ج ۲، ص ۹۸. توضیحات بر تاریخ آل مظفر، ص ۱۷۱.

اما خان سلطان که از این تحریکات نتیجه نگرفت و می‌خواست به جهت انتقام عم خود، امیر شیخ و خویشان خود، مظفریان را از میان بردارد پیوسته قاصد و نامه به شیراز روانه می‌کرد و شاه شجاع را به تصرف عراق تحریک می‌کرد و این کار دایم ادامه می‌یافت. لیکن شاه شجاع اعتنا نمی‌کرد. تا این که خان سلطان حيله‌ای دیگر به کار بست. به تعبیر کتبی، او با حيله وانمود کرد حامله است. چون مدت حمل بگذشت پسر کنیزکی را از آن خود بنمود و گفت که این پسر شاه محمود است. شاه محمود از این قضیه با خبر گشت و درباره آن تفحص نمود. چون توطئه روشن شد دستور داد تا خان سلطان را خفه کردند و ایلچیان به طرف تبریز روانه کرد و هودج شاهزاده (دختر سلطان اویس) را با لشکری انبوه به عراق آوردند و زفاف ساختند و دیگر باره متوجه شیراز شد. چون این خبر بر رسید شاه شجاع نیز لشکر جمع کرد و بین دو برادر جنگ در گرفت.^۱

گویند: شاه محمود از قضیه کشتن خان سلطان پشیمان شد و شب و روز فریاد می‌کرد و سر تا پای خود هیچ جای نگذاشت که داغی نکرد. عاقبة الامر به علل متضاد مبتلی شد و در سر آن قضیه رفت. چون دختر سلطان اویس آن بی‌قراری مشاهده کرد، در غیبت شاه محمود، خان سلطان را از خاک بیرون آورد و آتش زد.^۲

خان سلطان زنی دلیر و شجاع بود و در اداره شهر از خود رشادت نشان می‌داد. او بالباس نظامی، سواره از شهر حفاظت می‌کرد. در یکی از لشکرکشی‌های شاه محمود به سوی شیراز برای درگیری با شاه شجاع، در مدت غیبت او، خان سلطان به حفاظت شهر (اصفهان) پرداخت چنانچه هیچ آفریده را مجال نزدیک آمدن به شهر نبود. روزی گرد شهر می‌گشت. از اسب به زیر افتاد و سه دنده پهلوی او فرورفت. همان زمان که بیستند جبه پوشید و سوار شد و گرد شهر همی گشت. چون شاه محمود بدون پیروزی در جنگ به شهر آمد مجال نداشت که

(۱) تاریخ آل مظفر، صص ۹۷ - ۹۶.

(۲) جامع‌التواریخ حسنی، به نقل از: تاریخ آل مظفر، توضیحات، ص ۱۶۰.

روی او را ببیند. خان سلطان، صدرالدین اناری را که وزیر شاه شجاع بود در یکی از همان درگیری‌های شاه شجاع و شاه محمود، به قتل آورد^۱. نام این زن را سلطان بخت آغا و سلطان بخت خاتون نیز نوشته‌اند.

خان سلطان

از دختران سلطان محمد خوارزمشاه و از زنان مشهور این دوره است. او ابتدا همسر سلطان عثمان حاکم ماوراءالنهر بوده است. می‌دانیم که قراختیایان پیوسته ماوراءالنهر را مورد تهاجم قرار می‌دادند و در این زمان نیز سلطان عثمان با گورخان قراختیایی مشغول جنگ بود و دره‌ضلع خیال عشق دختر گورکان را نیز در سر می‌پروراند. پس از چند نبرد چون یارای مقاومت در خود نمی‌دید، از سلطان محمد یاری خواست و با کمک او توانست قراختیایان را شکست دهد.

از لحاظ اهمیتی که ماوراءالنهر داشت، سلطان محمد، خان سلطان را نامزد سلطان عثمان کرد و داماد بنا بر رسم ترکان و مغولان یک سال نزد نامزد خود بسر برد. پس از عروسی به هنگام مراجعت به ماوراءالنهر، خوارزمشاه خدم و حشم بسیاری همراه دختر خویش کرد، ولی بعد از چندی به او خبر رسید که سلطان عثمان با گورخان آشتی کرده، دختر او را که دوست می‌داشت، به همسری خود در آورده است. و نه تنها به خان سلطان اعتنایی ندارد، بلکه در حضور جمع او را به باد استهزا می‌گیرد، مجبور به شرابخواری اش می‌کند و خلاصه انواع توہین‌ها را نسبت به وی روا می‌دارد. گذشته از آن اطرافیان و خدم او را نیز کشته است. سلطان محمد بسیار خشمگین شد. به ماوراءالنهر لشکر کشید و پس از فتح سمرقند چنان قتل عام و ویرانی به بار آورد که تا آن تاریخ بی سابقه بود. در حدود ده هزار نفر در این جنگ کشته

۱) جامع‌التواریخ حسنی، به نقل از: تاریخ آل مظفر، توضیحات، صص ۱۶۰ - ۱۵۹. فارسنامه ناصری، ج ۱،

شدند. سپس بنا به خواسته خان سلطان و علی رغم میل خوارزمشاه، سلطان عثمان را نیز به قتل رسانیدند.^۱

این زن که پس از مرگ شوهر نزد پدرش بازگشته بود، پس از فتح مغول به همسری جغتای درآمد و به علت هوش و کیاست و زیبایی مورد لطف او قرار گرفت و از وی فرزندی به دنیا آورد. پس از آن که جغتای درگذشت، این خاتون در دستگاه مغول همچنان قرب و منزلتی را که در نزد شوهر داشت، حفظ کرد. چنگیز دستور داده بود تا به فرزند او قرآن بیاموزند و در تربیتش کوشش فراوان مبذول دارند که این خود حاکی از اهمیت خان سلطان در نزد خان مغول بوده است.^۲

این خاتون در وضع تازه خود، همواره می‌کوشید تا شاید بتواند خدمتی به حکومت نیمه جان و نیمه بر باد رفته پدرش انجام دهد. از این رو همواره برادر خود جلال‌الدین را از راه دور و توسط رسولان مخفی از احوال مغول آگاه می‌گردانید. هنگامی که جلال‌الدین اخلاط را محاصره کرده بود، به نزد او رسولی را با نشانه‌ای که عبارت بود از یکی از انگشتری‌های پدرش که در آن نگین فیروزه با نام محمد نشانیده بودند، فرستاد و چنین پیغام داد که چنگیز «از دلیری و شوکت و قدرت و وسعت عرصه مملکت تو آگاهی یافته است و اینک با تو عزم مصاهرت و مصالحت دارد. به شرط آنکه ملک از حدّ جیحون تقسیم گردد، و این جانب تو را و آن سوی رود او را باشد. اکنون اگر تو آن توان در خویش بینی که با تاتار برآیی و از ایشان کیفر ستانی و بجنگی و پیروز شوی، هر چه خواهی کن. و گرنه مسالمت را به هنگام میل و رغبت دشمن مغتنم شمار. شهریار جواب صواب نداد و در آشتی نگشاد، و از گفتار خواهر تغافل کرد و همچنان محاصرت اخلاط را پیش نهاد^۳. اگر جلال‌الدین به نصایح خواهر واقعی می‌نهاد شاید گشایش در کار او فراهم می‌شد.

۱) تاریخ جهانگشای، ج ۳، صص ۷۸ - ۷۷. ۲) سیرت جلال‌الدین منکبرنی، ص ۶۲۱.

۳) همان، صص ۶۲۲ - ۶۲۱. زن در ایران عصر مغول، صص ۳۲ - ۳۱.

خانم بیگم

دختر شاه اسماعیل اول و خواهر شاه طهماسب که وی به منظور برقراری پیوند با شاه نورالدین نعمت‌الله باقی یزدی، این دختر را به عقد ازدواج او درآورد. محمد مفید مستوفی پس از ذکر شمه‌ای از اوصاف شاه نورالدین نعمت‌الله باقی می‌نویسد: «لاجرم نسیم نعمت الهی در وزیدن آمده تربیت آن حضرت در ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگشا سلطان طهماسب بهادر خان قرار گرفت و در شهر سنه... (در اصل سفید است) نواب بلقیس مکان مریم شأن علیّه متعالیه خانم بیگم همشیره محترمه خود را که فاطمه زمان و ملکه ایران بود بر نهج شریعت غزا به عقد ازدواج آن حضرت انتظام داده عماری زرنگار بلقیس عفت شعار را به جانب خطه یزد روان فرمود. و نسبت به آن حضرت نقابت محبت انواع انعام و احسان فرمود و زمام اختیار ولایت یزد به کف کفایت وکلای آن دوحه چمن رسالت نهاد و حکم همایون از ممکن عنایت روز افزون عزّ صدور یافت که امرای رفیع مقدار و وزراء کفایت شعار و سادات عالی تبار و اکابر و اهالی اقطار و امصار بلاد غاشیه فرمان بردار گرفته لوازم اطاعت به جای آوردند و منشیان عطارد نشان در فرامین مطاعه و احکام واجب الاطاعه در القاب آن حضرت «مرتضی ممالک اسلام و مقتداء طوایف انام» نویسد.^۱

چون مهد علیا خانم بیگم و همراهان به یزد نزدیک شدند، شاه نورالدین نعمت‌الله با اعظام سادات و اکابر و اشراف به استقبال وی آمدند و او را به حجله عروسی به دولتخانه یزد بردند. شهرت شاه نورالدین در اثر این وصلت دو چندان شد و بسیاری از بزرگان به درگاه او رو آوردند و او نیز دست خیر و کرم گشود و علاوه بر داد و دهش، آثار و خیرات بسیاری در شهر یزد به انجام رسانید.^۲ خانم در سال ۹۶۱ ه. ق. فوت کرد و شوهر او شاه نعمت‌الله

(۱) جامع مفیدی، ج ۳، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات کابروشی اسدی، ۱۳۴۰، ص ۵۷.

(۲) رک: همان، صص ۶۰ - ۵۸. ذکر نام خانم بیگم در: احسن التواریخ، ص ۲۳۹. خلاصه التواریخ، ص

۱۵۵. خلدبرین، ص ۳۰۴.

یزدی بعد از فوت او به عزیمت حج متوجه عراق عرب گشت و بعد از زیارت نجف و کربلا، چون از سلطان عثمانی اندیشه‌مند بود بازگشت و در پانزدهم ذیحجه در همدان درگذشت^۱. به رغم نوشته محمد مفید مستوفی درباره خانش خانم، عبدی بیگم و قاضی احمد قمی نقل قول دیگری دارند. قاضی احمد در حوادث سال ۹۲۸ می‌نویسد: «در زمستان این سال قشلاق در تبریز واقع شد و در آنجا امر زفاف امیره دباغ ملقب به مظفر سلطان به اتمام رسید و خانش (خانم) که یکی از بنات سراپرده عصمت و طهارت خاقان سکندرشان بود، به حباله وی در آمد^۲».

عبدی بیگم نیز نوشته است: «در سال ۹۲۸، خانش بیگم را که نامزد امیر دواغ گیلانی، موسوم به مظفر سلطان بود به خانه مظفر سلطان فرستادند^۳».

خانش بیگم

دختر شاه طهماسب صفوی که به عقد ازدواج شاه نعمت‌الله خلف اکبر امیر غیاث‌الدین محمد میرمیران درآمد. امیر غیاث‌الدین محمد میرمیران که «امارات جاه و جلال و علامات کرامت اقبال از صادرات افعال و واردات اقوالش»^۴ ظاهر بود، چون به حد کمال رسید، مورد نظر شاه طهماسب قرار گرفت و با ترتیب دادن پیوند ازدواج دخترش با او، «پایه قدر و منزلتش را از ایوان کیوان درگذرانید و نقابت و سروری ممالک محروسه را به آن حضرت تفویض فرموده». محمد مفید مستوفی در وصف او گوید: «نوباوه باغ عظمت و پادشاهی و قرة العین سلطنت و تاج‌داری اعنی نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکانی خانش بیگم صبیبه

(۱) تاریخ الفی، ص ۶۲۷. تاریخ جهان‌آرا، ص ۳۰۹.

(۲) خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۰. (۳) تکملة الاخبار، ص ۵۸.

(۴) محمد مفید مستوفی، جامع مفیدی، ج ۳ (قسمت ۱)، ص ۶۱.

صلیة خود را که درة التاج خلافت و کشورستانی بود به عقد ازدواج نواب شاه نعمت الله...^۱ در آورد. شاه طهماسب برای تحکیم این پیوند با سادات یزد که در آن خطه از قدرت و نفوذ برخوردار بودند، صبیبه شاه نعمت الله مزبور را به شاهزاده اسمعیل میرزا موصلت نمود و به مقتضای شریعت غترا عقد نکاح منعقد گردید.

شاه طهماسب پس از برقراری این ازدواج، هر چه بیشتر در تعظیم و توقیر شاه نعمت الله کوشید و حکم همایون او صادر شد که جمیع امراء و ارکان دولت و تمامی وزراء و اعیان او از وی متابعت نموده و منشیان در فرامین مطاعه لقب او را «مرتضی ممالک اسلام و مقتدای طوایف انام» نویسند. بدین ترتیب پایه جشمت و اقتدار او بلند مرتبه گردید به تقویت ارکان شریعت و تمثیت امور سادات و قضات و دیگر مردم پرداخت. شاه طهماسب منصب نقابت ممالک محروسه را به وی سپرد.^۲

در نوشته قاضی احمد تنوی و آصف خان قزوینی آمده است که پس از درگذشت خانم خواهر شاه طهماسب که همسر شاه نعمت الله یزدی بود در سال ۹۶۱، فوت شوهرش اندکی بعد از او، شاه طهماسب در مقام نوازش بازماندگان شاه نعمت الله برآمد و میرمیران پسر او را رعایت بسیار نمود. شاه صفوی یکی از دختران خود را به خانم موسوم کرد و پسر بزرگ میرمیران را به نام جدش شاه نعمت الله مخاطب ساخت و خانم را به ازدواج او درآورد. همچنین جمیع متروکات شاه نعمت الله را که افزون از چهل لک روپیه بود میان میرمیران و خواهرش پری پیکر خانم که در عقد اسمعیل میرزا (پسر شاه طهماسب) بود قسمت نمود و میرمیران دعاگویان و ثناخوانان در کمال عظمت به یزد رفت.^۳

(۲) همان.

(۱) همان، ص ۶۲.

(۳) تاریخ الفی، ص ۶۲۷. در این اثر (ص ۷۶۷) نیز در اسامی دختران شاه طهماسب، از خانم خانم که زن شاه نعمت الله پسر میرمیران یزدی بود، نام برده است.

از خانش بیگم، سنجر میرزا متولد شد. این خاتون در سال ۹۹۹ مقارن با سال چهارم جلوس شاه عباس اول، در اصفهان سر در نقاب خاک کشید و شاه عباس در مراسم تعزیت او شرکت نمود.^۱

واله اصفهانی، در معرفی هشت دختر شاه طهماسب از خانش بیگم نام برده و گوید: هم در آن عهد خجسته در سلک ازدواج سلمان خان ولد شاه علی میرزای استاجلو که خواهرزاده شاه جنت مکان بود انسلاک یافته از سرای او به بهشت جاودان شتافت.^۲ و حسن روملو فقط نام خانش خانم را آورده و گوید خواهر امامقلی میرزا.^۳

اسکندر بیگ منشی نیز نوشته است: «خانش بیگم همشیره اعیانی امامقلی میرزا که در حباله شاه نعمت‌الله یزدی ولد میرمیران در آمده بود در منزل او فوت شد و سنجر میرزا نام پسری از او دارد.»^۴

امامقلی میرزا یکی از پسران شاه طهماسب است که مادرش خواهر زال بیگ گرجی خادم سر حمام شاه بود. امامقلی میرزا زمان پدر و در چهارده سالگی به حکومت لاهیجان سرافراز شد و بعدها به دست شاه اسماعیل ثانی کشته شد.^۵ قاضی احمد قمی برای شاه طهماسب هفت دختر نام برده که از خانش خانم نامی به میان نیامده است.^۱

به نوشته قاضی احمد قمی وقتی که شاه اسماعیل ثانی به تخت نشست چون پری پیکر خانم، خواهر مرتضی ممالک اسلام میرغیاث‌الدین محمد میرمیران یزدی که از خانش خانم

(۱) همان، ص ۶۷. (۲) خلدبرین، ص ۴۰۴.

(۳) احسن التواریخ، ص ۶۳۸. (۴) تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۱.

(۵) ر.ک: خلدبرین، ص ۴۰۲.

(۶) ر.ک: خلاصه‌التواریخ، ص ۶۱۰. درباره اسامی دختران شاه طهماسب همچنین بنگرید به: تاریخ الفی، ص ۷۶۷. (گوهر سلطان خانم، پریخان خانم، فاطمه سلطان خانم، خانش خانم، سلطان خانم، شهربانو خانم، زینب سلطان مشهور به آناخانم، و دختری دیگر زن جمشیدخان حاکم رشت).

همشیره شاه طهماسب متولد شده بود، و به عقد اسماعیل میرزا در آمده و از او دختری به نام صفیه سلطان داشت، بعد از مدتی پس از جلوس شاه اسماعیل، میرمیران پسر خود شاه نورالدین نعمت الله را به خدمت وی فرستاد و خود بعد از ایامی روانه درگاه او شد. به دلیل این رفتار و مسایل دیگر، شاه اسماعیل ثانی از او رنجیده خاطر شد و در مقام بی‌التفاتی نسبت به او برآمد. میرمیران چون به حوالی قزوین رسید شاه اسماعیل حکم کرد که او در حوالی شهر قم توقف کرده داخل شهر نشود تا هرچه حکم درباره او صادر گردد عمل شود و شاه نعمت الله پسر بزرگ او که در اردوی شاه بود، او را نزد پدر فرستاد. میرمیران چهار پنج ماه در قریه لنجرود در دو فرسخی شهر قم به سر برد تا این که از این وضع به تنگ آمده تصمیم گرفت که به آستانه حضرت معصومه جهت زیارت برود. اتفاقاً مقارن آمدن وی بدان حوالی خیر فوت شاه اسماعیل ثانی رسید^۱. با این خیر، میرمیران از قم به سوی شیراز شتافت و همراه موکب سلطان محمد خدابنده به قزوین آمد و حدود پنج ماه در آن جا به سر برد. آنگاه تقاضاهای خود را برآورده ساخت و خانم دختر شاه طهماسب و صفیه خانم دختر شاه اسماعیل ثانی را به دستور سلطان محمد خدابنده به عقد نکاح پسران خود شاه نورالدین نعمت الله و شاه برهان الدین خلیل الله در آورده، و روانه یزد نمود^۲.

خان قتلغ مخدوم شاه

از زنان امیر مبارزالدین و مادر شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از پسران او بود. امیر مبارزالدین در سال ۷۰۰ متولد شد، شصت و چهار سال و دو ماه و نیم عمر داشت و پنج سال و هفت ماه نایبنا بود. او را پنج پسر و سه دختر بود. شاه مظفر و خان زاده سلطان از زن

(۲) همان، ص ۶۷۱.

(۱) خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۱۹.

دیگر او، و سلطان بایزید از خان زاده بدیع الجمال بود^۱.

به نوشته کتبی، «امیر مبارزالدین محمد در سنه تسع و عشرين و سبع مایه [۷۲۹] عزیمت کرمان کرد، جهت داعیه مناکحت حضرت والدة السلاطین قتلغ خان بنت سلطان قطب الدین شاه جهان بن سلطان جلال الدین سیورغتمش بن سلطان قطب الدین محمد بن امیر حسام الدین خمیتبور تاینگوین کلدوز قراختای. در این سال، سلطان شاه جهان، به واسطه قرابتی که با خانزاده کردوجین داشت، به طرف شیراز رفته و دختر با خود برده. امیر مبارزالدین به شیراز رفت و خواستگاری او به اجابت مقرون گشت و عقد مناکحت منعقد شد و مراجعت به یزد نمود و جمعی از امرادر حوالی شیراز بگذاشت، جهت انتقال حرم محروسه و خود نیز تا ابرقو استقبال کرد و خاتون عظمی را نیز نقل فرمود در سنه تسع و عشرين و سبع مایه^۲».

جلال الدین شاه شجاع از خان قتلغ در صبح چهارشنبه بیست و دوم جمادی الثانی، سال ۵۷۳۳ هـ. ق. متولد شد^۳. حضور «والدة السلاطین خان قتلغ» در کرمان باعث شد که پهلوان اسد که از طرف شاه شجاع والی کرمان بود نمی توانست در این شهر عصیان کند زیرا او توسط امیر محمود پسر امیر قطب الدین سلیمان شاه و نیز شاه یحیی از یزد تحریک می شد که علیه شاه شجاع عصیان ورزد. وقتی جهت کشتی گیران کرمانی و خراسانی نزاعی واقع شده بود، والدة پادشاه جانب کرمانی گرفت و پهلوان اسد جانب خراسانی. به هر حال هر روز شکوه از پهلوان اسد به شیراز می نوشتند. از آنجا پهلوان اسد را منعی نمی آمد. والدة پادشاه رنجیده خاطر متوجه سیرجان شد. چون شهر خالی گشت، پهلوان اسد بنیاد استحکام قلاع و باروی شهر نهاد و هر چه به شاه شجاع گفتند که او را فتنه در دماغ است باور نمی افتاد. تا این که با جمع آوری لشکر در سودای سلطنت به عصیان پرداخت. او توانست قلعه کوه (در شرق کرمان) را تصرف و کارکنان والدة السلاطین را دستگیر نموده، خزاین و دقاین او را که از پدران به میراث یافته

(۱) تاریخ آل مظفر، توضیحات ص ۱۵۴. (۲) همان، صص ۳۸ - ۳۷.

(۳) همان، ص ۳۸.

بود به زور شکنجه بدست آورد^۱. خان قتلغ در سال ۷۸۵ پس از این که شاه شجاع یکی از پسرانش به نام شبلی را کور کرد، از دنیا رفت^۲.

خان قیزی

همسر میرانشاه و مادر خلیل سلطان تیموری که در سال ۵۷۸۶.ق.، از او زاده شد^۳.

خانم

دختر قراعثمان، که میرزا محمد جوکی از سرداران شاهرخ تیموری او را در سال ۸۳۸ به عقد خود درآورد پس از آن که میرزا اسکندر اوزن الروم در برابر وی فرار کرد و علی بیک فرزند قراعثمان با اکثر ملازمان به اردوی وی ملحق گردید. جوکی میرزا حکومت ارزنجان را به یعقوب بیک پسر قراعثمان تفویض کرد و سلطنت الوس آق قویونلو را به علی بیک پسر دیگر قراعثمان عنایت کرد. سپس خود به اردوی شاهرخ مراجعت نموده در قراباغ به حضور او رسید^۴.

خانم بزرگ

از زنان برجسته تیمور گورکانی و به درستی معلوم نیست که کدامیک از زنان تیمور این عنوان را داشته است. کلاویخو که در مجلس پذیرایی تیمور شرکت داشته از این زن به عنوان زن اول تیمور و ملقب به «خانم بزرگ» یاد کرده و توصیفی از وضع پوشش وی به دست

(۱) همان، صص ۹۹-۱۰۰. (۲) همان، ص ۱۱۰.

(۳) تاریخ تحولات... تیموریان و ترکمانان، ص ۸۴.

(۴) احسن التواریخ (۱)، ص ۲۱۷. نیز ر.ک: مطلع سعدین، ج ۲، ص ۶۸۶. تاریخ دیاربکریه، ص ۱۱۹.

داده‌است.^۱

ابن عربشاه در بیان اسامی زنان تیمور، از «ملکه کبری» [خانم بزرگ] که مقدم و برتر از دیگر زنان بوده، و «ملکه صغری» [خانم کوچک] که زیباتر و نیکوتر از سایرین بوده نام برده و گوید هر دو از دختران پادشاه ختا بودند. وی گوید نام ملکه کبری «شادملک» است.^۲ با توجه به اینکه شاد ملک زن سلطان خلیل بوده به نظر می‌رسد که احتمالاً منظور ابن عربشاه «سرای ملک خاتون» بوده که زن تیمور بوده است. در یکی از نوشته‌های معاصر، از «اولجای ترکان آغا» نواده امیر قرغن، فرمانروای ماوراءالنهر، نام برده که در میان دیگر زنان تیمور موقعیت ویژه‌ای داشته و دارای مقام خاتون اول بوده است.^۳ هر چند در همین نوشته، از «سرای ملک خانم» دختر غازان خان مغول نیز یاد شده که تا آخر عمر با احترام در حرمسرای تیمور می‌زیست و از زنان با نفوذ در سیاست این دوره بود و تعدادی از شاهزادگان تیموری زیر نظر او تربیت یافتند.^۴

این زن، هر نامی که داشته باشد از زنان معتبر حرم تیمور بوده و در بزم‌های شاهانه وی با شکوه بسیار شرکت می‌کرد. کلاویخو در شرح خود از پوشش خانم بزرگ (زن بزرگ تیمور) چنین نوشته است: «جامه‌ها و آرایش وی به این شیوه بود. جامه روی او از پرند سرخ زردوزی شده و بسیار گشاد و با دامنی بلند بود که بر زمین می‌کشید. این جامه بی آستین بود و تنها روزنی که داشت همان بود که سرش را از آن بیرون کرده بود و نیز دو سوراخی که از آنها بازوانش بیرون می‌آمد. یقه پیراهنش تا بالا بسته بود. پیراهن او پیش سینه جدا نداشت و دامن وی فوق‌العاده پهن و عریض بود و دنباله آن را پانزده خانمی که ملازم او بودند می‌کشیدند تا او بتواند راه برود. چهره خانم کاملاً با سفیداب سرب یا چیزی مانند آن آرایش شده بود و

۱) ر.ک: سفرنامه کلاویخو، ص ۲۶۰. ۲) عجایب المقدور، ص ۳۰۸.

۳) میر جعفری، تاریخ تحولات سیاسی... دوره تیموریان و ترکمانان، ص ۱۱.

۴) همان، ص ۱۴. درباره این زن اطلاعاتی در ظفرنامه یزدی، ج ۱، صفحات مختلف آمده است.

چنان می نمود که پنداری بر سیما نقابی سفید دارد. این رسم آنهاست که به هنگام بیرون آمدن و به آفتاب شدن برای حفظ چهره خویش این ماده را زمستان و تابستان به صورت بمالند زیرا همه ملازمان علیاحضرت و دیگر بانوان درباری از آن به صورت مالیده بودند.

خانم بزرگ بر چهره نقابی نازک و سفید داشت و بقیه قسمت های سرش بسیار مانند بالای کلاه خود بود. از آن گونه خودهایی که ما مردان به هنگام نیزه بازی در میدان می پوشیم. متهی این خود او از پارچه سرخ و دو کنار آن بر روی شانه هایش افتاده بود. قسمت پشت خود او بسیار بلند و با مرواریدهای گرد بسیاری که همه از مرواریدهای خوب شرق بودند، آرایش گشته بود و نیز بر آن سنگ های گرانبها و لعل بدخشان و فیروزه با سلیقه بسیار دوخته بودند. لبه های این سرپوش با نخ زری گلدوزی شده بود و برگرد آن تاج گلی نهاده بودند از زر ناب که با مرواریدهای درشت و گوهرهای گرانبها آرایش گشته بود. از اینها گذشته بر نوک این روسری یا خود برجستگی بود که بر آن سه لعل بدخشان که هر یک به درشتی دو بند انگشت بودند و رنگ روشنی داشتند و در نور می درخشیدند کار گذاشته بودند بالای آنها پر سفیدی به بلندی یک گز گذاشته بودند. این پر چنان به پایین خم گشته بود که بعضی قسمت های آن روی او را تا پایین دیدگانش می پوشانند. این پر با مفتول زرین به هم استوار گشته و در نوک آن دسته ای از پر بود که با مروارید و سنگ های گرانبها آراسته شده بود. ضمن پیش آمدن او این روسری موج می زد و پس و پیش می رفت. گیسوان وی همچنان آشفته بر شانه هایش ریخته بود. رنگ گیسوان وی بسیار سیاه بود. زیرا این رنگی است که نزد آنان احترام بسیار دارد. به دیده آنان موی سیاه از هر موی دیگر زیباتر است و زن ها گیسوان خویش را رنگ می کنند تا سیاه شود. برای نگهداری این سرپوش و دیگر آرایش های سنگین گروهی از زن های ملازم وی در کنارش راه می پیمودند و برخی دست خویش را بلند کرده و بر آن روسری نهاده بودند. مسلماً چنانکه ما دیدیم در پیرامون او نزدیک به سیصد ملازم بودند.

بر بالای سر خانم مردی چتری گرفته بود که دسته آن به اندازه یک نیزه بود. این چتر از پرند سفید و به شکل گنبد و گرد همچون چادر بود که چوب های نازک، پارچه آن را گسترده و باز نگاه می داشتند. این چتر را با دقت بسیار نگه داشته بودند و مراقبت می کردند که چهره

خانم از تابش خورشید برکنار باشد. در پیشاپیش او و ملازمانش گروهی بسیار از خواجگان حرم می‌رفتند و این خواجگان همواره بر زنان تاتاران سرپرستی می‌کنند. بدینگونه این گروه پیش آمدند تا به غرفه‌ای که تیمور در آن نشسته بود رسیدند. خانم بزرگ اینک در کنار اعلیحضرت اندکی عقب‌تر بر شاه‌نشینی نشست که در جلو آن عده‌ای تشک‌های کوچک روی هم انباشته بودند. خانم بزرگ بر آنها تکیه زد. ضمناً زن‌هایی که ملازم او بودند در بیرون غرفه جای گرفتند، سه تای ایشان به داخل غرفه آمدند و در کنار خانم نشستند. زیرا اینان عهده‌دار نگهداری آن سرپوش بودند که در صیغ آن را کردیم و زینت‌بخش سر خانم بود. اگر این زن‌ها آن روسی را این سر و آن سر نمی‌کردند، تعادل آن را نگاه نمی‌داشتند می‌افتاد. به مجرد آنکه خانم بزرگ نشست خانم دوم که زن دیگر تیمور بود از حصار دیگر که از آن یاد کردیم بیرون آمد.

او نیز جامه‌ای همانند جامه خانم بزرگ از پرند سرخ در بر و سرپوشی درست همانند روسی خانم بزرگ بر سر داشت. او نیز گوهرهای گرانبهای بسیاری در بر داشت و با همان شمار همراهان و همان آدابی که گفته شد راه می‌پیمود. اینک وی وارد غرفه شد و در حضور اعلیحضرت در یک شاه‌نشینی که اندکی عقب‌تر از شاه‌نشینی بود که خانم بزرگ در آن نشسته بود، نشست. این زن تیمور به نام خانم کوچک نامیده می‌شود و از لحاظ مقام در رتبه دوم است.

آنگاه از حصاری دیگر زن سوم اعلیحضرت با همان آداب و همان ظواهر آمد و او نیز در شاه‌نشینی جای گرفت که اندکی کف آن پایین‌تر و از شاه‌نشین تیمور دورتر بود. بدینگونه نه شاهزاده خانم از خاندان سلطنت آمدند و در جاهای معینی در حضور تیمور نشستند. همه آنان به یک‌گونه جامه در بر کرده و گوهرها آویخته بودند. هشت تای ایشان همسر تیمور و نهمی زن نوه او بود...^۱

خانم بیگم

دختر میرزا سلطان ابوسعید تیموری، و مادرش رقیه سلطان بیگم دختر میرزا علاءالدوله بود. سلطان حسین میرزا بایقرا در سال ۸۸۰ هـ. ق. این دختر را به همسری بدیع الزمان میرزا درآورد. در مراسم جشن عروسی که در باغ زاغان ترتیب داد بین آن دو عقد بستند و مردم به عیش و عشرت پرداختند و مدت یک ماه مراسم ادامه داشت.^۱ این زن پسری به دنیا آورد که محمد مؤمن میرزا نام گرفت و به تعبیر خواند امیر، جوانی بود که در دودمان امیر تیمور گورکان نظیر نداشت. این پسر با توطئه خدیجه بیگی آغا مادر مظفر حسین میرزا و به فرمان شاهزاده در حالت مستی، به طرز دلخراشی کشته شد. در عزای او مادرش خانم بیگم و همشیره اش «نمدهای سیاه در گردن انداختند و از فغان و شیون علامت قیامت ظاهر کردند».^۲

خانم سلطان بیگم

دختر سلطان ابوسعید تیموری که سلطان حسین میرزا بایقرا او را طی مراسم جشن باشکوهی به ازدواج پسر خود بدیع الزمان میرزا درآورد.^۳

خانی خان خانم ← خانجان خانم.

ختله خانم ← حرّه ختلی.

خدیجه

همسر عبدالله بن عیسی بن ابراهیم صاحب ریه و الفی و فرح و غیره. چون عبدالله

(۱) حیب السیر، ج ۴، ص ۱۶۷. احسن التواریخ (۱)، ص ۵۶۰.

(۲) حیب السیر، ج ۴، ص ۲۱۴. (۳) تاریخ الفی، ص ۲۲۵.

بن عیسی در سال ۵۲۸ از دنیا رفت، پس از او پسرش علی بر جایش نشست. مادر علی، خدیجه، دو برادر داشت به نام‌های ابراهیم و عیسی که از امیران عمادالدین زنگی به شمار می‌رفتند و در موصل به خدمت او اشتغال داشتند. علی مادر خود خدیجه را نزد برادرانش فرستاد تا از آنان بخواهد که پای وساطت در میان بگذارند و برای فرزندش علی از اتابک عمادالدین امان بخواهند و او را سوگند دهند که به جانش آسیبی نرساند.

برادران خدیجه نیز از خواهرزاده خود پیش اتابک شفاعت کردند و اتابک به قید قسم علی را امان داد. بعد علی به خدمت اتابک زنگی رسید، و اتابک او را همچنان به فرمانروایی در قلعه‌هایی که در اختیار داشت گماشت. نصیرالدین جقر از علی، صاحب ریه و غیره خوشش نمی‌آمد. بدین جهت عمادالدین زنگی را وادار کرد که او را دستگیر نماید. عمادالدین به او اجازه این کار را داد. و نصیرالدین هم علی را بازداشت کرد. ولی اتابک عمادالدین از دستوری که داده بود بعد پشیمان شد و برای نصیرالدین پیام فرستاد که علی را آزاد کند. اما پیام او هنگامی رسید که علی فوت کرده بود. بعد لشکریانی از موصل مأمور تصرف قلعه ریه شدند. پس از تصرف قلعه، فرزند و خواهران و برادران علی همه را گرفتند و اسیر کردند. فقط خدیجه، مادر علی، غایب بود و بدو دست نیافت. عمادالدین دستور داد که لشکریانش سایر قلعه‌های علی را نیز فتح کنند. اما به دلیل استواری و بلندی قلعه‌ها که فتح آنها دشوار بود، عمادالدین به ساکنان دژها وعده داد که اگر دست از مقاومت برداشته و تسلیم شوند مورد احسان واقع خواهند گردید. اهالی حاضر به تسلیم شدند مشروط بر این که تمام افرادی که از آنها به زندان افتاده‌اند آزاد شوند. اتابک زنگی این شرط را به تسلیم شدن قلعه کواشی مشروط کرد. در این جا، خدیجه، مادر علی، به نزد صاحب قلعه کواشی رفت که خول و هرون نام داشت و از مهرانیه بود. خدیجه از او خواست که از قلعه کواشی فرود آید و آن را تسلیم کند. او این درخواست را پذیرفت و بدان عمل کرد، بدین ترتیب عمادالدین زنگی آن قلعه‌ها را به تصرف درآورد و اسیران را نیز آزاد کرد. تاکنون چنین چیزی شنیده نشده بود که

قلعه‌ای به حرف زنی تسخیر شود. اتابک عمادالدین گفت: این که کسی از قلعه‌ای مثل کواشی به حرف زنی فرود آید یا از لحاظ جوانمردی بزرگترین فرد است که به خواهش کسی که به خانه‌اش روی می‌آورد جواب رد نمی‌دهد یا از جهت عقل از همه مردم کمتر است!

خدیدجه بیگم

زن سلطان حسین بایقرا که در سیاست دوره تیموری با نفوذ بود. این زن جاه طلب ادعا داشت که می‌تواند همه امور را رهبری کند. او بانوی بانوان بود و در غایت حسن و جمال و اگر سلطان (حسین میرزای بایقرا) یک دم او را نمی‌دید دیوانه می‌شد و مدار دولت سلطان با آن خاتون بود و یک پسر و یک دختر داشت. مظفر حسین میرزا نام پسرش بود و دختر را نام گوهرشاد بیگم بود.^۲ به نوشته یکی از مورخان، پس از وفات سلطان حسین میرزای بایقرا مظفر حسین میرزا رفت به خدمت خدیدجه بیگم آغا. [او او به پسر] گفت که پدر تو را ولیعهد کرده بود و آن نامه را بردار و برو به مجلس و دعوی کن و من نیز خزینه خود را به تو می‌دهم و لشکر را زربده و هواداران از برای خود به هم رسان اگر برادر تو را شریک کند در پادشاهی با یکدیگر صلح نموده از صلاح هم بدر مروید و الا هر کدام که زربیشتر دارید از پیش خواهد بردن.^۳

(۱) کامل، ج ۱۹، صص ۲۱۵-۲۱۳.

(۲) در تاریخ الفی (ص ۲۵۰) آمده است که خدیدجه بیگم فتحی سلطان ابوسعید میرزا بود، و مادر دو تا از پسران سلطان حسین میرزا بود به نام‌های: شاه غریب میرزا و مظفر حسین میرزا. و دختری به نام آق بیگم داشت. خواند امیر نام این زن سلطان حسین میرزا بایقرا را خدیدجه بیگم آغا آورده و می‌گوید از او ابوالفوارس شاه غریب میرزا در سال ۸۷۴ به دنیا آمد. او پسر دیگرش را مظفر حسین میرزا نام می‌برد (حبیب‌السیر، ج ۴، صص ۱۵۸ و ۳۲۰).

(۳) عالم آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، چاپ دوم، صص ۲۳۷-۲۳۶.

سلطان حسین بایقرا به تشویق همین زن، پادشاهی استرآباد را به مظفرحسین میرزا، پسرش داد. اما چون مظفرحسین میرزا به استرآباد لشکر کشید، محمد مؤمن میرزا یکی دیگر از شاهزادگان تیموری به جنگ او آمد ولی گرفتار و سپس کشته شد.^۱

در واقع محمد مؤمن میرزا چون از توجه عمومی خود مظفرحسین میرزا به سوی استرآباد خبر یافت می‌خواست که به استقبال او آمده و از وی اطاعت نماید و ملک و مال به او بسپارد و خود به جانب بلخ برود اما فرامین بدیع‌الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزا بایقرا به وی رسید مبنی بر آن که به هیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جرجان را فراهم آورده و به مقابله مظفرحسین میرزا بشتابد. بنا بر این بین آن دو کار به جنگ کشید که با همه دلآوری‌های محمد مؤمن میرزا سرانجام از اسب به زیر افتاد و دستگیر شد. او را به هرات آورده در قلعه اختیارالدین حبس کردند. اما مادر مظفرحسین میرزا، خدیجه بیگی آغا بقاء شاهزاده را مستلزم فنای پسر خود تصور می‌کرد و با تمام همت تلاش نمود تا او را از بین ببرد. بنابراین خواجه نظام الملک و اولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار ملک و مال بودند با خود همراه گردانیده در شبی که سلطان حسین میرزا بایقرا به سبب باده نوشی مست بود، حکم قتل آن شاهزاده را حاصل کرده و چند نفر را جهت انجام قتل مأمور گردانید. صبح روز بعد که سلطان حسین میرزا از حکم شب گذشته اطلاع یافت پیکری از عقب آنها اعزام کرد و نشان پادشاهی فرستاد که به او آسیبی نرسانند، اما فرستادگان بنا بر تأکید خدیجه بیگی آغا به سرعت طی مسافت نموده و با صورت‌های پوشیده در محلی که محمد مؤمن میرزا بود وارد شده و او را هلاک ساختند. سپس برای فریب مردم، او را از برج قلعه به خاکریز انداختند. مادر او خانم سلطان بیگم دختر سلطان ابوسعید و همشیره‌اش با شنیدن خبر قتل شاهزاده، «نمدهای

(۱) زین‌الدین محمود واصفی، بدایع‌الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، ج ۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، صص ۳۳۳-۳۳۴.

سیاه در گردن انداختند، و به شیون و زاری پرداختند.^۱

چون خبر کشته شدن محمد مؤمن میرزا در اطراف مستر شد و همگان بر این امر متأسف شدند، هر یک از شاهزادگان که در ناحیه‌ای از نواحی خراسان حکومت می‌کردند از مکر و خدعه خدیجه بیگی آغا نگران شده و همانند بدیع الزمان شروع به مخالفت کردند از آن جمله حاکم مرو ابوالحسن میرزا با برادر خود محمد محسن میرزا که در ولایت ایبورد سلطنت می‌کرد. چون این اخبار به هرات رسید، سلطان حسین میرزا باقرا، امیر قوام‌الدین حسن ساری را جهت نصیحت شاهزادگان و آرام کردن آنها به مرو فرستاد اما این تلاش‌ها به نتیجه نرسید. سپاه سلطان حسین مرو را محاصره نکرد و بین طرفین جنگ دایر گشت که حدود سه چهار ماه بر این منوال گذشت. تا این که صلح گونه‌ای بین پدر و پسر برقرار شد.^۲

مورد دیگری که خدیجه بیگی آغا در آن دخالت کرده از نفوذ بر شوهرش استفاده کرد، ممانعت از پذیرش بدیع الزمان میرزا توسط سلطان حسین باقرا بود. چون سلطان برای دستگیری بدیع الزمان میرزا که علیه پدر شورش کرده بود از هرات بیرون رفت در بین راه دچار بیماری گشت. در همان اوان قاصد بدیع الزمان میرزا نزد پدر آمد که قصد دارد خدمت او رسیده و در ملازمت وی باشد مشروط بر این که سلطان در پیش علما و سادات و بزرگان عهد و پیمان نویسد که از سر خطاهای او درگذرد. سلطان از این خبر خوشود گشت و یکی به هرات فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را به اردوی همایون آورد تا تقاضای شاهزاده را اجابت نماید. اما در آن میان، خدیجه بیگی آغا و بعضی از امرا به او التما کردند که اگر در این محل که هنوز آثار ضعف مزاج او باقی است و مظفر حسین میرزا در اردو نیست، بدیع الزمان میرزا به حضور برسد احتمال می‌رود که بیشتر لشکر به او پیوندند و از او تبعیت کنند و در نتیجه او را از پذیرش تقاضای فرزند منصرف کردند. تا این که به هرات بازگشتند و

۱) حیب السیر، ج ۴، صص ۲۱۴ - ۲۱۳. تاریخ القی، صص ۲۳۷ - ۲۳۶.

۲) حیب السیر، ج ۴، صص ۲۴۰ - ۲۳۹. تاریخ القی، ص ۲۳۹.

سلامتی او حاصل شد.^۱ اگرچه اندکی بعد بدیع الزمان و امیر خسرو شاه به حضور پدر رسیده و آشتی نمودند و خدیجه بیگی آغا و پسرش مظفرحسین میرزا نیز به استقبال آنها آمدند.^۲

خدیجه بیگی بعد از فوت سلطان حسین میرزا بایقرا نیز در مسأله جانشینی و امور سلطنت مداخله می‌کرد. زیرا بعد از فوت سلطان، بر سر این که بدیع الزمان میرزا سلطنت نماید یا مظفرحسین میرزا مشورت نمودند. بعضی بدیع الزمان را برتر می‌دانستند و بر این رأی بودند که او سلطان باشد و به مظفرحسین میرزا یکی از نواحی خراسان داده شود. نظر دیگر این بود که هر دو برادر با هم امر سلطنت را بر عهده گیرند و در خطبه و سکه اسم هر دو داخل شود. چون دامنه بحث به درازا کشید، خدیجه بیگی آغا که «اعتبار و اختیار تمام داشت» و اولاد امیر شجاع‌الدین محمده برندق برلاس خصوصاً میرزا علی بیگ که موافق سلطنت مستقل بدیع الزمان نبودند با نظر دوم موافقت نمودند و آن رأی تصویب شد زیرا در آن وقت اکثر لشکر تابع خدیجه بیگی و امرای برلاس بودند. بنابراین در اواخر ذیحجه سال ۹۱۱ ه. ق. در مسجد جامع هرات خطبه به نام هر دو شاهزاده خوانده شد و در سکه نیز اسامی هر دو نقش شد. این موضوع باعث مخالفت شاهزادگان دیگر شد و گفتند اگر بدیع الزمان تنها عهده‌دار امر بود ما اطاعت می‌کردیم اما چون مظفرحسین میرزا با او شریک و سهیم شده بنابراین اطاعت او بر ما ضروری نیست از این رو هر کدام در ناحیه تحت امر خود به اسم خویش خطبه خواندند و به اندک زمانی اساس حکومت اولاد سلطان حسین میرزا بایقرا متزلزل گشت.^۳

با حمله محمد خان شیبانی به خراسان، شاهزادگان تیموری پراکنده شدند. عده‌ای از زنان و مردان آنها فرار نموده به قلعه اختیارالدین پناه گرفتند از جمله خدیجه بیگی آغا که او نیز از

(۱) حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۰۱. تاریخ الفی، ص ۲۴۴.

(۲) حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۰۹. همان، صص ۳۶۵ - ۳۶۴. تاریخ الفی، ص ۳۲۷.

شدت فشار محصلان گریخت و در آنجا پناه گرفت^۱. چون بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا که از هرات فرات کرده بودند در گرگان به مقاومت در برابر اوزبکان پرداختند، پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر از زنان حرمسرای سلطان حسین بایقرا از آن جا بیرون آمده و روی به گرگان نهادند. از سپاهیان الوس تیموری هر کس در هر ناحیه‌ای از خراسان مانده بود به آن جا روی آوردند. اما در گرگان مظفر حسین میرزا بیمار شده و درگذشت. مادرش خدیجه بیگی آغا به زاری و شیون پرداخت و بدیع الزمان که اینک مستقل شده بود به باده نوشی و عشرت مشغول گشت^۲. در این اوضاع پریشان، این زن همچنان تلاش می‌کرد که بزرگان را به مقاومت در برابر اوزبکان برانگیزاند و هرات را از دست آنها خارج سازد اما بزرگان که مقاومت در برابر شیبک خان را بی‌فایده می‌دیدند پیشنهاد تسلیم و سازش می‌دادند. و او نیز که در سختی‌ها و مشکلات واقع بین بود ناچار پذیرفت. محمود و اصفی می‌نویسد: «خدیدجه بیگم در باغ شهر درآمد و تمام اکابر و اعالی و موالی و اعراف و اشراف و ارباب و کلاتران هرات را طلب نموده گفت: شما یان سال‌ها به دولت حسین میرزا دولت‌ها دیدید و کامرانی‌ها کردید. شما یان را رعایت‌ها و نوازش‌ها که وی کرد هرگز هیچ پادشاهی نسبت به امثال شما یان نکرده، اکنون پسران وی را این چنین حادثه و واقعه‌ای روی داده، ایشان اگر چه گریخته‌اند بنا بر مصلحت است. باز برگشته بر سر این شهر خواهند آمد و از شما مناسب چنان می‌نماید که حقیقت ورزید و حقوق پدر ایشان را منظور دارید و این شهر را محافظت نمایید و عیال و اطفال مردم هرات را به دست جماعه اوزبکان که معاش ایشان بر مردم سمرقند و تمام ماوراء النهر مشهور و معلوم است نیندازید. شیخ الاسلام... گفتند که ای بلیقیس زمان و ای زبیده دوران، شما راست می‌فرمایید... اما شیبک خان پادشاهی است در غایت غیوری، اگر سرکشی نمایم بعد از فتح یکی مایان را زنده نمی‌گذارد و تمامی شهر را اسیر و غارت می‌کند... خدیجه بیگم گریان شد و گفت: راست می‌گویید و از اکابر بحلی خواست و ایشان را اجازت داد^۳».

(۲) همان، صص ۳۹۱ - ۳۹۰.

(۱) حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۸۰.

(۳) بدایع الوقایع، ج ۲، صص ۲۸۱ - ۲۸۰.

خدیدجه بیگم (زن جنید) ← خدیجه بیگی آغا.

خدیدجه بیگی آغا

خدیدجه بیگی آغا یا خدیجه بیگم دختر علی بیگ بن قراعثمان و خواهر اوزون حسن آق قویونلوست که پس از ورود شیخ جنید به «آمده» پایتخت دیاربکر، اوزون حسن به دنبال اهداف سیاسی خود، (همدستی با جنید علیه دشمن مشترکشان جهانشاه قره قویونلو)، او را به عقد شیخ درآورد با وجود این که جنید دارای زن و فرزند (پسری به نام خواجه محمد از کنیزی چرکسی) بود. این ازدواج رسماً در حدود سال ۸۶۲ ه. ق. - و یا یک سال بعد از آن - در دیاربکر صورت پذیرفت.^۱ این وصلت خانوادگی باعث شد تا شیخ جنید از آن پس در «آمده» آزادانه به تبلیغات مذهبی - سیاسی خویش توسعه دهد و به دقت تمام مراقب حوادث تاریخی و سیاسی زمان خود باشد که همواره در آمید به نحوی احسن انعکاس می‌یافت. این شهر پر جمعیت که اهالی آن به اسلام (بیشتر اهل تسنن)، مسیحیت و دین یهود پای بند بودند از هر لحاظ برای تبلیغ تعالیم شیخ جنید زمینه مناسبی به شمار می‌رفت. هزاران تن از صوفیان از جمله اتباع او بودند و چشم و گوش بر فرمان وی داشتند و شیخ جنید - البته با جلب موافقت اوزون حسن - برای تمام نواحی تحت تصرف آق قویونلو نمایندگانی به نام خلیفه از طرف خود منصوب می‌کرد تا برای او پیروان تازه‌ای فراهم آورند.^۲

(۱) حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۲۵. منشی بوداق قزوینی، جواهر الاخبار، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، صص ۷۴ و ۱۰۹. سلسله‌النسب صفویه، ص ۶۷. خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۵. جنابدی، روضة‌الصفویه، ص ۹۳. تاریخ عالم‌آرای امینی، ص ۲۶۷. احسن‌التواریخ، ج ۱، ص ۴۰۸. والتر هیتس، تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۳۸.

(۲) احسن‌التواریخ، ج ۱، ص ۴۰۸. خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۵. تاریخ عالم‌آرای امینی، ص ۲۶۸. تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۳۸.

خبر ازدواج شیخ جنید با خواهر فرمانروای آق قویونلو به همه جا پیچیده بود و باعث شده بود که بر شأن و شوکت شیخ افزوده شود. هنگامی که جنید قصد داشت به مقر آباء و اجدادی خود، اردبیل برگردد و با مقاومت جهانشاه قراقویونلو و مخالفت عمومی خود شیخ جعفر مواجه شد در رأس قشونی با عبور از قلمرو شروان رهسپار جهاد با چرکس‌ها شد اما سرانجام در درگیری با نیروهای خلیل سلطان شروانشاه کشته شد (۸۶۴ هـ.ق.). یک ماه پس از مرگ جنید، خدیجه بیگم در آید پسر زاده حیدر نام گرفت. اوزون حسن شخصاً قیمومت این جوانترین فرد خاندان صفوی را به عهده گرفت و حیدر در پایتخت آق قویونلو رشد می‌کرد تا این که اوزون حسن با پیروزی بر جهانشاه به تبریز آمد. در این زمان شیخ حیدر نه ساله به اردبیل رفت تا رسماً جانشین پدر خود شود.

از جمله مأموریت‌های خدیجه بیگم در زمان سلطنت یعقوب، دریافت اجازه لشکرکشی از او برای پسرش حیدر بود. خدیجه بیگم که عمه سلطان یعقوب بود در سال ۸۹۳ از اردبیل به شهر قم آمد و به حرمسرای سلطان رفت تا برای حیدر اجازه یک لشکرکشی جدید را برای جنگ با چرکس‌ها بگیرد. یعقوب که به سوگند پسر عمه خود دلخوش داشت به فرخ یسار شروانشاه که پدر زن او بود فرمانی نوشت که در این جهاد به حیدر کمک کند. به محض این که خدیجه بیگم با این خبر به اردبیل رسید، شیخ حیدر بدون فوت وقت فعالیت جهادی خود را آغاز کرد.^۲

- (۱) حبیب‌السیر، ج ۴، صص ۴۲۶-۴۲۵. احسن‌التواریخ، صص ۴۰۹-۴۰۸. تاریخ عالم‌آرای امینی، صص ۲۶۹ و ۲۷۲. عالم‌آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، صص ۳۰-۲۹. تاریخ جهان‌آرا، صص ۲۶۲-۲۶۱. تشکیل دولت ملی در ایران، صص ۵۴-۵۰.
- (۲) تفصیل لشکرکشی‌های حیدر در: تاریخ عالم‌آرای امینی، صص ۳۰۶-۲۸۰. احسن‌التواریخ (۱)، صص ۶۱۸-۶۱۱. خلاصه‌التواریخ، صص ۳۶. عالم‌آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، صص ۳۰-۲۹. تشکیل دولت ملی در ایران، صص ۱۰۲.

خدیجه بیگی آغا (زن سلطان حسین بایقرا) ← خدیجه بیگم

خدیجه سلطان خانم

همسر القاص میرزا پسر شاه اسماعیل اول، و مادر پسران وی بود. او در دوره شاه طهماسب اول از طرف وی همراه با کسان دیگر، گوهر سلطان خانم دختر شاه طهماسب را که به عقد ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا برادرزاده شاه درآمده بود، از قزوین به مشهد مقدس برده و به خانه بخت رساندند. خدیجه سلطان خانم که بعد از القاص میرزا به بدرخان استاجلو شوهر کرده و او را هم پس سر کرده بود، تصمیم گرفت که در مشهد مقدس ساکن گشته بقیه عمر به طاعت گذرانده، و نیز اراده کرد که شوهر نماینده میرزا ابوالقاسم رضوی مشهدی پسر میرزا ابوطالب که از اعیان و اکابر نقبا و سادات عالی درجات خراسان و به کثرت مال و ملک از همگان ممتاز بوده از وی خواستگاری کرد، او را عقد نمود و به خانه برد^۱.

خدیجه سلطان خانم

دختر شاه طهماسب صفوی که در اواخر سال ۹۷۵، او را به ازدواج جمشید خان حاکم گیلان بیه پس درآورد. امیرخان موصلو نبیره امیرخان سابق که لثه آن شاهزاده بود، وی را به گیلان برده به جمشید خان سپرد. امیرخان به سبب این خدمت، از هدایا و پاداش خانواده داماد بهره مند گردید^۲. جمشیدخان پسر سلطان محمودخان ابن امیره دباج و نبیره خانش بیگم همشیره شاه طهماسب بود^۳. پس از این که خان احمدخان گیلانی به دستور شاه طهماسب در

(۱) خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۴۱۶ و ۴۱۷. در عالم آرای شاه طهماسب (صص ۵۳ - ۵۲) از مراسم ازدواج القاص میرزا با دختر متش (متشا) سلطان بدون ذکر نام دختر، سخن گفته است.

(۲) تکملة الاخبار، ص ۱۳۰. احسن التواریخ، ص ۶۳۸. خلدبرین، ص ۴۰۴.

(۳) تکملة الاخبار، ص ۱۲۹.

قلعه قهقهه و سپس قلعه استخر فارس زندانی شد، احمد سلطان که از طرف شاه طهماسب به فومن آمده بود به اتفاق سادات و ارباب و اعیان و سرداران و سپاه گیلان یه پس، جمشید خان را که ده ساله بود به دارالاماره فومن آورده و به آداب و آیین سلاطین به تخت نشانند و خود در خدمت او به اطاعت و متابعت ایستادند. سپس تصمیم گرفتند که از شاه طهماسب برای او دختری را خواستگاری کرده و شاه جمشید خان را به شرف دامادی شاه ایران مشرف سازند. پس از مشورت در این باره، جمعی از بزرگان را با پیشکش فراوان و تحف و منسوقات گیلان روانه اردوی شاه طهماسب کردند و در نامه‌ای برای شاه طهماسب تقاضا کردند که جمشید خان را به دامادی بپذیرد. این تقاضا از طرف شاه به اجابت رسید و دختر خویش مهد علیا خدیجه بیگم را به عقد دایم شاه جمشید خان درآورد و فرستادگان احمد سلطان را مورد لطف و نوازش قرار داد و به سوی گیلان روانه ساخت. گیلانیان از فومن به کنار آب قزل‌اوزن به استقبال عروس آمده و عروسی باشکوهی در فصل بهار برگزار کردند و چندین روز به جشن و سرور پرداختند تا این که خدیجه بیگم را به فومن و از آنجا به دارالاماره رشت بردند (دز ۲۲ شعبان سال ۹۷۷). مردم گیلان حدود هجده سال در حکومت جمشیدخان به خوشی و خرمی روزگار گذرانیدند.^۱

به نظر می‌رسد این ازدواج به منظور تحکیم رابطه صفویه با خاندان امیره دباح در آن ناحیه بوده است. قاضی احمد قمی، دختری را که شاه طهماسب به جمشید خان گیلک داده، شهربانو خانم نام می‌برد و گوید جمشیدخان سمت خواهرزادگی شاه طهماسب را دارد و از این زن دو پسر دارد.^۲ اما اسکندریبگ منشی می‌نویسد که خدیجه سلطان بیگم در حباله جمشیدخان والی یه پس بود. بعد از واقعه جمشیدخان در زمان فرمانروایی حضرت اعلی همایون شاهی به حباله نکاح شاه نعمت‌الله ولد میرمیران یزدی درآمد و الی غایت در قید حیاتست دو پسر از

(۱) عبدالفتاح فومنی، تاریخ گیلان، صص ۶۰-۵۸.

(۲) خلاصه التواریخ، ص ۶۱۰.

جمشیدخان داشت که هر دو در عالم جوانی رحلت نمودند.^۱

خرم بهار خانم احترام الدوله

از دختران فتحعلی شاه قاجار که همسر میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان بود.^۲

خسروخان

کنیز سلطان قطب الدین مبارک شاه بن سلطان علاءالدین از سلاطین غوری دهلی. مبارک شاه به این کنیز عاشق شد و به او لقب خسروخان داد و امیر الجیوشی و لشکرکشی را به او تفویض نموده به اطراف و اکناف ولایات می فرستاد. یک بار او را با سپاه فراوان از دهلی به ولایت دکن و تلنگانه اعزام کرد. آن «شیر ماده و آن عقرب» متوجه آن دیار شد. اکثر رایان و راجگان آن نواحی از در اطاعت و انقیاد درآمده، پرداخت باج و خراج را پذیرفتند، مگر «راکهوراوه» والی حصار دیوگیر که عده‌ای را به محافظت آن حصار مستحکم گماشت و خود با حشم و سپاه به کوهی که صعود بر آن دشوار بود پناه گرفت. اما خسروخان (کنیز) با سپاه خود به دنبال او رفت و در جنگ شدیدی که بین آنها درگرفت سرانجام توانست او را شکست دهد سپس به سوی تلنگانه رفت و چند حصار بسیار مستحکم را گشود و والی آنجا نیز تسلیم گردید و پذیرفت که هر ساله خراج به دارالملک دهلی ارسال نماید. خسروخان در این مأموریت با فتح و نصرت، به پایتخت برگشت و «منظور نظر عاطفت و احسان» مبارک شاه گردید. چون مدت چهار سال و دو ماه از سلطنت مبارک شاه سپری شد، خسروخان (کنیز) او را کشت و مدت چهار ماه در دهلی سلطنت نمود. تا این که امرا و سران لشکر و بزرگان کشور

(۱) تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۰.

(۲) درباره او بنگرید به: دوستعلی خان معیرالممالک، رجال عصر ناصری، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱،

اتفاق نموده به سال ۷۲۰، سلطان محمد بن سلطان مبارکشاه را که به سلطان تغلق مشهور بود به تخت سلطنت نشاندند.^۱

خلاصه ← سلجوق خاتون.

خواند ملک آغا

زن میرزا علاءالدوله بن غیاث الدوله پسر میرزا بایستقر تیموری، که در جنب باغ خیابان، عمارت بزرگ و باشکوهی مشتمل بر چهار منار بلند بنا نمود.^۲

خیرالنساء بیگم

دختر شاه اسماعیل و خواهر طهماسب، زن امیره دوباج معروف به مظفر سلطان والی گیلان بیه پس از خاندان اسحاقیه بود. او در سال ۹۲۳ به خانه شوهر رفت.^۳ امیره دوباج نخست با شاه اسماعیل صفوی از در دشمنی درآمد ولی پس از تصمیم شاه اسماعیل بر لشکرکشی به گیلان، او هیأتی را با تحف و هدایا نزد پادشاه صفوی فرستاد و ضمن اظهار اطاعت، خواستار پیوند از دواج با خاندان صفوی گردید. شاه اسماعیل نیز فرستاده‌های او را مورد لطف قرار داد و تقاضای او را پذیرفت و خیرالنساء بیگم را به نکاح او درآورد. امیره دوباج یک سال بعد از از دواج با دختر شاه اسماعیل به درگاه سلطان صفوی آمد و مورد تفقد قرار گرفت و شاه به او لقب مظفر سلطان داد.^۴ مظفر سلطان پس از بازگشت به گیلان در اطاعت از شاه اسماعیل

(۱) تاریخ ایلچی نظام شاه، صص ۲۷۸ - ۲۷۷. (۲) مآثر الملوک، ص ۱۶۸.

(۳) تاریخ گیلان، ص ۳۴. تفصیل مراسم خواستگاری و عروسی این شاهزاده در همان اثر، صص ۳۵ - ۳۴.

(۴) همان، صص ۳۶ - ۳۳. تاریخ ایلچی نظام شاه، صص ۷۳ و ۲۲۲ و جواهر الاخبار، صص ۱۳۶ و ۱۸۲

(بدون ذکر نام دختر). عالم آرای شاه طهماسب صفوی، ص ۱۰۳.

حکومت می‌کرد تا این که با روی کار آمدن شاه طهماسب از او رویگردان شد و از سلطان سلیمان عثمانی کمک خواست (سال ۹۴۰). چون به دلیل بعد مسافت نتوانست از حمایت او بهره‌مند شود و در گیلان نیز با مخالفت امیره حاتم مواجه شد اوضاع وی پریشان گشت و ناچار به شروان فرار کرد، اما در آن جا دستگیر شده به تبریز فرستاده شد و به دست شاه طهماسب به قتل رسید.^۱

خیرالنساء بیگم در زمان سلطنت شاه طهماسب، در فصل تابستان، پنجم شعبان سال ۹۳۸ ه. ق. در ییلاق ماسوله از دنیا رفت و مظفر سلطان پس از تجهیز و تکفین وی، جسدش را به مقبره صفویه در اردبیل فرستاد و آن جا دفن گردید. او قریه دشت از محال فومن را که هر ساله مبلغ یکهزار تنگه نو مقرر داشت وقف مزار بیگم کرد و وقف‌نامه را به مهر و نشان سادات و قضات و اعیان گیلان رسانید و به آستانه اردبیل فرستاد و آن قریه را به تصرف متولیان آستانه سپرد.^۲

مظفر سلطان پس از مرگ خیرالنساء بیگم دختر شمخال خان حاکم چرکس را به زنی گرفت و از او فرزندی یافت به نام سلطان محمود. این پسر به اتفاق مادر و چند نفر از جواری به خلخال به منزل داشدار بیک صفوی که خواهر مظفر سلطان زن او بود فرستاده شدند و در محافظت وی به سر می‌بردند. پس از دو سال شاه طهماسب از استیصال خاندان اسحاقیه اجتناب نموده، سلطنت گیلان بیه پس را به سلطان محمود خان داد و او را روانه آن ناحیه کرد.^۳

محمود خان که کم سن و سال بود در اثر مخالفت‌های خان احمد خان گیلانی نتوانست در گیلان حکومت کند و شاه طهماسب او را برگردانده به شیراز فرستاد تا آنجا تربیت شود اما با

(۱) تفصیل آن در: تاریخ گیلان، صص ۴۳ - ۳۶. تاریخ ایلچی نظام شاه، صص ۲۲۴ - ۲۲۳. جواهر الاخبار،

صص ۱۸۴ - ۱۸۲. (۲) تاریخ گیلان، صص ۳۷ - ۳۶.

(۳) همان، ص ۳۶. درباره آینده محمود خان و حوادث گیلان بیه پس، ر.ک: همان، صص ۵۰ - ۴۷.

توطئه خان احمد در آنجا به قتل رسید. پس از مرگش، از زن او دختر ملک سکندر چرکس، پسری متولد شد که شاه طهماسب او را به جمشید موسوم کرد و تربیت و مراقبت او و مادر و جواری و متعلقاتش را به دادشار بیک صفوی سپرد که مدت هفت سال در خلخال به سر می‌بردند. پس از زندانی شدن خان احمد خان توسط شاه طهماسب، جمشید خان با حمایت شاه صفوی به سلطنت گیلان رسید.^۱

عبدی بیگ و قاضی احمد قمی، نام دختر شاه اسماعیل را خانش بیگم ذکر کرده و در حوادث سال ۹۲۸ آورده‌اند که وی نامزد امیره دوباج گیلانی موسوم به مظفر سلطان بود و او را به خانه مظفر سلطان فرستادند.^۲ به نظر می‌رسد در گفته خورشاه اشتباهی رخ داده که می‌گوید بعد از کشته شدن مظفر سلطان، زوجه او که همشیره شاه طهماسب بود، با یک پسر که از مظفر سلطان حاصل شده بود از گیلان به خدمت برادر آمد و طهماسب نیز او را به ازدواج شاه نعمت الله یزدی درآورد.^۳ با توجه به این که فومنی گفته زن مظفر سلطان فوت نمود و خورشاه خود در جای دیگر از زن سلطان خلیل شروانشاه خواهر شاه طهماسب سخن گفته که به دربار او آمد^۴ به نظر می‌رسد که بیوه سلطان خلیل به ازدواج شاه نعمت الله در آمده باشد.

همو اشاره می‌کند پس از این که در سال ۹۴۳ شاه طهماسب از تبریز به عزم یورش خراسان روان شد، چون در نواحی ری و شهریار اردو زد، «سیادت پناه عرفان دستگاه» شاه قوام الدین نوربخش به شرایط مهمانداری و مراسم خدمتکاری اقدام نمود و حدود یک هفته از شاه و امرا و سپاه او پذیرایی نمود. از این رو شاه طهماسب برای جبران می‌خواست خواهر خود را که بیوه مظفر سلطان بود به ازدواج او درآورد. اما شاه قوام الدین چون خود را لایق

(۱) همان، صص ۵۸ - ۵۰.

(۲) تکملة الاخبار، ص ۵۸. خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۰.

(۳) تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۲۴. (۴) ر.ک: همان، صص ۱۴۵ - ۱۴۲ و ۲۱۲ - ۲۰۶.

آن رتبه و شأن ندانست از قبول آن امتناع کرد. شاه طهماسب نیز از او رنجید و از منزل وی بیرون رفت. عاقبت این وصلت با شاه نورالدین نعمت‌الله باقی واقع شد.^۱ شاه طهماسب سپس در بازگشت از سفر خراسان بر شاه قوام‌الدین نوربخش غضب کرده او را بگرفت و بعد از اخذ اموال و اسباب به قلعه النجف فرستاد و دیگر کسی او را ندید.^۲

محمد مفید مستوفی، دختر شاه اسماعیل و خواهر شاه طهماسب که وی به ازدواج شاه نورالدین نعمت‌الله باقی یزدی درآورد، خانش بیگم نام برده است.^۳ در واقع در نوشته‌های مورخان در شرح زندگی دختران شاه اسماعیل اشتباهاتی رخ داده که می‌بایست بدان توجه داشت.

خیرالنساء بیگم (مهد علیا)

مهد علیا خیرالنساء بیگم دختر امیر عبدالله خان مرعشی حاکم محلی مازندران^۴ بود که خاندانش به واسطه رسیدن نسبشان به چهارمین امام شیعه، زین العابدین (ع) به خود می‌بالیدند. از این رو مهد علیا به واسطه انتساب به سیادت «سیده» بود. میر عبدالله خان در ایام سلطنت شاه طهماسب بر مسند حکومت مازندران متمکن بود تا این که بین او و میرمراد خان از عموزادگانش بر سر حکومت مازندران نزاع و خصومت پدید آمد و ناچار از حکومت کناره‌گیری کرد و میر مرادخان با حمایت شاه طهماسب امور مازندران را به دست گرفت و روز به روز بر شوکت و اقتدارش افزوده شد. میر عبدالله خان در این اوقات به دلیل حرکات ناهنجار نسبت به شاه طهماسب و تعلق در ادای باج و خراج از نظر افتاده بود اما بعد، از اعمال خود پشیمان شد و به شاه طهماسب متوسل شد. شاه نیز حکومت مازندران را بین او و

(۱) تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۱۳۹. (۲) همان، ص ۱۴۲.

(۳) جامع مفیدی، ج ۳ (قسمت یک)، ص ۵۷.

(۴) ر.ک: خلدبرین، ص ۴۰۴. تکملة الاخبار، ص ۱۲۸. خلاصة التواریخ، ج ۲، ص ۶۹۰.

میرمرا د خان قسمت کرد و قرار شد که با یکدیگر برادرانه حکومت کنند. اما میر عبدالله خان بار دیگر با نادیده گرفتن فرمان پادشاهی به مخالفت با میرمرا د خان پرداخت و این جدال تا آنجا ادامه یافت که به مرگ میر عبدالله خان منجر شد. گویا میرمرا د خان در مرگ او دخالت داشته است. چون خیر مرگ او به شاه طهماسب رسید بازماندگان او را منظور نظر التفات و عنایت قرار داد و دختر او را به ازدواج شاهزاده محمد میرزا در آورد و پسر او، میر عزیزخان را در سلک مقربان خود قرار داد.^۱

عبدی بیگ می نویسد: «در این سال [۹۷۳]، دختر سید عبدالله خان مازندرانی را برای شاهزاده کامران جهانیان، ابوالغالب سلطان محمد میرزا خواسته در قزوین عشرت قرین طوی کردند. و بعد از طوی، شاهقلی بیگ یکان چاوشلو را لله آن حضرت فرموده به هرات فرستادند.»^۲

مهد علیا در دوره شاه طهماسب، به عنوان همسر محمد میرزا (خدا بنده) و مادر فرزندان او (حمزه میرزا، عباس میرزا و ابوطالب میرزا) مدتی در هرات به سر برد و سپس به دستور شاه طهماسب همراه شوهر و فرزندش حمزه میرزا به فارس عزیمت کرده و در شیراز به سر می بردند تا آنگاه که پس از مرگ شاه اسماعیل ثانی برای در اختیار گرفتن سلطنت از شیراز راهی قزوین شدند و به کاخ سلطنت وارد شدند.

مهد علیا زنی با اراده، قدرت دوست و با شهامت بود که از مخاطرات بیمی به دل راه نمی داد. چون شوهرش شاه محمد به علت بی کفایتی و ضعف بینایی قادر به اعمال قدرت پادشاهی نبود و پسرانش نیز خردسال و حمزه میرزا که بزرگترین آنان بود هنگام پادشاهی شاه محمد نه سال داشت، او به کلیه امور کشور رسیدگی می کرد و هیچ مهمی بی مشورت و صوابدیده او انجام نمی گرفت. قاطعیت رأی و قدرت تصمیم گیری مهد علیا که زن و ایرانی

(۱) خلدبرین، صص ۵۶۳ - ۵۶۲. خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۹۰.

(۲) تکملة الاخبار، ص ۱۲۸. نیز: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۵۴.

بود برای امیران ترک قزلباش که زن بودن و ایرانی بودن را تحقیر می‌کردند مطلوب نبود. آنان از سال‌های آخر پادشاهی شاه طهماسب اول به خودسری و دخالت در امور کشور پرداخته بودند.

ترکان قزلباش که حتی مورخ گرانقدر آنان، اسکندر بیگ منشی ترکمان، زنان را متهم به داشتن «جهل و غرور» می‌کند پیش بینی نمی‌کردند که مهد علیا همسر شاه محمد قدرت شاهی را در دست خواهد گرفت و به آنان امر و نهی خواهد نمود.

مهد علیا زنی جاه طلب بود و هیچ قدرت رقیبی را تحمل نمی‌کرد. او از همان آغاز، و باز میان بردن پریخان خانم زمام کامل امور کشور را در دست گرفت و انتخاب کلیه حاکمان ولایت‌ها و متصدیان مقام‌ها را طبق نظر خود انجام داد. بزرگترین پسرش به نام حمزه میرزا به مقام وکالت دیوان اعلی منصوب شد و امر شد که در پای اسناد رسمی و بالای مهر میرزا سلمان وزیر، مهر خود را بزند.^۱ جرأت و جسارت او به گونه‌ای بود که در مقام فرماندهی سپاه عازم جنگ با ترکان عثمانی گردید و چون امیران قزلباش فرمان او را در حمله به قلعه دربند و جنگ با عثمان پاشا اجرا نکردند سپاه را در سرمای پرسوز زمستان از قراباغ به قزوین کوچ داد و خود پیشاپیش آنان و با عبور از گردنه‌های پر برف کوهستانی وارد آن شهر شد.^۲

جنابدی شرحی از لشکرکشی مهد علیا که سرداری سپاه قزلباش را بر عهده داشت با تعریف و تمجید از رشادت و جسارت او نگاشته است: «چون خود [سلطان محمد خداپنده] به نفس نفیس بر محاربه و لشکرکشی بنا بر آن که مکفوف البصر بودند اقدام نمی‌توانستند نمود و شاهزاده سلطان حمزه میرزا نیز در حدائت سن بودند، چنانچه بر تجهیز سپاه و سرداری لشکر

(۱) خلاصه التواریخ، ج ۲، صص ۶۶۳-۶۶۲.

(۲) همان، ص ۶۸۶. مشروح این لشکرکشی در همین اثر، صص ۶۸۷-۶۷۹. نیز ر.ک: منوچهر

پارسادوست، شاه محمد، پادشاهی که شاه نبود، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱، صص ۹۰-۸۳.

اقدام نمی‌توانستند نمود و هیچ یک از امرای عظام را آن استعداد نبود که جمیع اویماقات اطاعت وی را کاره نباشد و ضبط سپاه قزلباش از قدرت مکننت ایشان تواند به عمل آید و بنا بر مخالفت و عصیت اویماقات اطاعت یکدیگر را مکروه می‌دانستند، بالاخره آرای و تدابیر ارکان دولت قاهره به آن قرار گرفت که مهد علیا و ستر عظمی ملکه روزگار بیگم حرم محترم پادشاه مؤید، که از سادات رفیع الدرجات و ملوک مازندران بودند و به صفت عقل و کیاست از اعیان روزگار قَصَبُ السَّبَقِ می‌بودند، عساکر نصرت مآثر قزلباش را سرداری نموده به مرافقت پادشاه مؤید شاه سلطان محمد به مدافعه سپاه تاتار توجه فرمایند. چنانچه در سلسله ملوک هرگاه اولاد ذکور را حالتی طاری گردد که به انتظام مملکت اقدام نتوانند نمود از اولاد اناث آنان که به وفور فضل و کیاست و تدبیر امور ملکی متصف باشند و تجهیز سپاه، و انتظام مهام رعیت را کما یبغی تقصی توانند نمود بر سریر مملکت و فرمانفرمایی صعود نموده به انجام مهام کافه برابا پرداخته‌اند. از این قبیل است دارایی و فرمانروایی توراندخت از ملوک عجم و قدیابه و نوشابه پادشاه چرکس و بردع و غیرها. القصه، پادشاه مؤید و بانوی عظمی و مهد علیا فرمان قضا امضا به احضار عساکر ممالک عراق و آذربایجان و فارس و کرمان ارسال داشته در زمان معهود در ظل رایت میمنت آیت سپاهی جمع گردید که ساحت زمانه از حمل آن به ستوه آمد. آنگاه با آن جنود نامعدود به هنگامی که از دستبرد سپاه ذی حشم نامیه نامید در زوایای اعتکاف منزل گرفته عالمیان به قبله زردشت توجه نمودند عساکر نصرت فرجام بر سمت معسکر مخالفان عنان عزیمت معطوف گردانیدند...^۱

مهد علیا با چنین تهور و قدرت اراده‌ای تاب تحمل نافرمانی زیر دستان را نداشت. او به سران قزلباش که با نفاق و دشمنی با یکدیگر و دخالت در امور کشور موجب ضعف قدرت دربار صفوی شده بودند اعتماد نداشت و آشکارا در مقام کاهش قدرت آنان بود، اقدامی که فرزندش شاه عباس اول آن را به کمال به انجام رساند. او در تصمیم‌گیری‌های خود به مشورت

با امیران برجسته قزلباش و کسب نظر آنان نمی‌پرداخت و بر طبق مصلحت اندیشی خود تصمیم می‌گرفت. سران قزلباش که با انتخاب فرد ضعیفی چون شاه محمد انتظار قدرت نمایی بیشتر داشتند تصمیم‌گیری‌های یکجانبه مهد علیا را بر نمی‌تافتند و از آن ناراضی بودند. وی دشمن منافع قزلباش‌ها بود و هر کاری که می‌توانست برای تقویت نقش تاجیک‌ها در اداره کشور انجام داد و در تعقیب این سیاست بالطبع از حمایت کامل وزیر، میرزا سلمان، برخوردار بود. او مدت هجده ماه فرمانروای بلامعارض کشور بود.

مهد علیا مصمم بود پسر محبوبش حمزه را به جانشینی شوهرش برساند. او برای این که پسر جوانترش عباس نقشه‌های او را برهم نزنند بارها کوشید عباس را به قزوین بیاورد اما حاکم هرات علیقلی خان شاملو از اجرای دستورش خودداری کرد. یکی دیگر از آرزوهای مهد علیا انتقام گرفتن از مردی بود که پدرش را در مازندران به قتل رسانده بود و اراضی خاندانش را در آن ناحیه مصادره کرده بود. هنگامی که قاتل پدرش قبل از آن که او بتواند به منظورش نایل شود درگذشت، او کینه فرزندان میرزا خان را به دل گرفت. سرانجام میرزا خان پس از دریافت امان نامه رسمی موافقت کرد به قزوین بیاید، ولی هنگامی که به اتفاق همراهان قزلباش خود در راه قزوین بود به دست افراد ملکه به قتل رسید. سران قزلباش از ملکه به خاطر زیر پا نهادن سوگندی که خورده بود بسیار رنجیدند، به ویژه از آن روی که نخستین بار آنها میرزاخان را به پناه آوردن به ملکه ترغیب کرده بودند. آن دسته از قراولان سلطنتی که میرزا خان را به قتل رسانده بودند از ملکه ناراضی بودند زیرا پاداش مناسبی از ملکه دریافت نکرده بودند.^۱

بنابراین، واکنش قهرآمیز مهد علیا در برابر نافرمانی امیران قزلباش در نبرد با ترکان عثمانی، اقدام او در کشتن میرزا خان حاکم مازندران، و خشمی که در امیران برجسته قزلباش

(۱) دربارهٔ تفصیل درگیری مهد علیا با میرزاخان حاکم مازندران ر. ک: خلدبرین، صص ۵۷۰ - ۵۶۴.

ایجاد کرد، موجب گردید سران قزلباش به یکدیگر نزدیک شوند و برای دفع مهد علیا به چاره جویی پردازند. دشمنی میان ملکه و سران قزلباش به سرعت اوج می‌گرفت. آنان از سیاست ملکه در هواداری از تاجیک‌ها آزرده خاطر بودند. و از این که ملکه نظر آنان را دربارهٔ عادل گرای خان رد کرده بود خشمگین بودند. کوتاه سخن این که آنها از مهد علیا و هر چیزی که به او مربوط می‌شد نفرت داشتند، به ویژه از سلطهٔ او بر شاه و این که او از هر فرصتی برای تحقیر قزلباش‌ها استفاده می‌کرد. از این رو گروهی از توطئه‌گران قزلباش گرد هم آمدند تا مهد علیا را از موضع قدرت به زیر کشند.^۱

به تعبیر اسکندر بیگ ترکمان، «نواب مهد علیا به جهت ضعف باصراً شوهر نامدار و حدائت سن و خردسالی شاهزادگان کامکار ربقهٔ ناموس سلطنت و پادشاهی را بورقهٔ غیرت خود نهاده در تمشیت امور دولت و انتظام مهمان ملک و ملت سعی بوده می‌خواست که چنانچه قاعده و آداب سلاطین ذوی الاقتدار است هر امر و فرمانی که از موقف جاه و جلال صدور یابد بی‌تأمل و اهمال به حیرت‌ظهور آید و این معنی موافق مزاج امراء خودرأی نبود...»^۲

(۱) ر.ک: خلدبرین، ص ۵۸۵. خلاصه‌التواریخ، ج ۲، ص ۶۹۵. راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲، صص ۶۸۷-۶۸۷. ابوالقاسم طاهری، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس اول، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، صص ۳۱۹-۳۱۴.

(۲) تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ج ۱، ص ۳۸۲. خلدبرین، ص ۵۸۵. قاضی احمد قمی که از این زن با تعبیر «نواب علیّه عالیّه بیگم» و «نواب بیگم» یاد می‌کند می‌نویسد در سال ۹۸۵، شاه محمدخداپنده، سمنان و دماوند و هزارجریب و هبلرود را خاصهٔ نواب علیّه عالیّه بیگم نمود (خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص ۶۶۵). در سال ۹۸۶، خزاین و ذخایر پنجاه و چهارسالهٔ شاه طهماسب از زر نقد وامتنه و اقمشه و لباس دوخته و اسب و شتر و اسباب و جهات بیوات و کارخانه‌ها... و به دست شاه اسماعیل درآمده بود، تمامی نصیب شاه کامیاب و شاهزاده سلطان حمزه میرزا و نواب علیّه عالیّه بیگم شد. (همان، ص ۶۶۸).

در این احوال، واقعه‌ای روی داد و مخالفت سران قزلباش را با مهد علیا شدت بخشید. مردم کاشان از ستم‌ها و فشارهای مالیاتی محمد خان ترکمان حاکم آن ناحیه که حرص او برای جمع آوری ثروت «از حد اعتدالش بیرون بود» به قزوین آمدند و از او به شاه شکایت کردند. مهد علیا از این فرصت استفاده کرد و شاه محمد با پافشاری مهد علیا که «هیچ مهمی بی امر و اشاره او فیصله نمی‌یافت و نواب سکندرشان [شاه محمد] مراعات خاطر شریفه او بسیار می‌کرده» بازرسانی را برای تحقیق درباره رفتار محمد خان ترکمان با مردم به کاشان فرستاد. آنان در بازگشت به قزوین، ستم‌ها و زیاده‌خواهی‌های حاکم کاشان را تأیید کردند. شاه با آن که طبع ملایم داشت به خواست مهد علیا، محمد خان را مورد عتاب قرار داد و او را از حکومت کاشان برکنار نمود. به آن نیز اکتفا نشد و مهد علیا کاشان را که تیول محمد خان بود جزء املاک خالصه کرد. محمد خان که از اعظام امرا و ارکان دولت بوده از این تصمیم که موجب خفت و بی‌اعتباری او در میان قزلباشان می‌گردید ناراحت شد و کوشش او برای جلب رضایت مهد علیا و تغییر تصمیم او به جایی نرسید. زیرا مهد علیا «به ملاحظه ناموس دولت و سلطنت این مسامحه را موجب نقض دولت و عدم اقتدار پادشاهی دانسته به هیچوجه راه این التماس ندادند». محمد خان کینه مهد علیا را به دل گرفت و برای دسیسه چینی علیه وی به امیران مخالف پیوست. آنان برای مبارزه با مهد علیا به تشکیل جلسه‌ها مبادرت ورزیدند و به گفتگو پرداختند. مهد علیا از توطئه آنان آگاه شد و برای کاهش قدرت و برکنار کردن آنان، به حمایت و تقویت مخالفان آنان پرداخت. او در نظر داشت بعضی از امیران قزلباش را مورد توجه خاص قرار دهد و جانشین سران گردنکش قزلباش کند. آنان چون به مقصود مهد علیا پی بردند موقعیت خود را در خطر جدی دیدند. سران قزلباش پنهانی با امیری از هر طایفه قزلباش تماس گرفتند و موفق شدند موقتاً اکثر امیران طایفه‌های قزلباش را برای از میان بردن مهد علیا و یا جلوگیری از دخالت او در امور کشور جلب کنند.

از نظر قزلباشان، تا زمانی که مهد علیا در قید حیات باشد دوری او از فرزندان و شوهر

ممکن نیست و او از روش خود و تسلط و اقتداری که دارد عدول نخواهد کرد. بنابراین بر چند مورد به عنوان اتهام وی با یکدیگر اتفاق نموده ماده تضييع نواب مهدعلیا ساختند: «تريت نمودن مازندرانيان و تفويض حكومت ولايات و مناصب و انعامات به ايشان، و نقل خزاین حرم به مازندران» که به تعبیر اسکندر بیگ «محض تهمت و افتراء بود و صورت وقوع نداشت».

سران قزلباش برای انجام مقصود خود بهانه کردند که مهد علیا با آنان بد سلوکی می‌کند و روش تحکیم آمیز به کار می‌برد. آنان ضمناً عنوان کردند که وی بعضی از مقام‌ها و حکومت برخی از ولایت‌ها را به اهالی مازندران داده و این امر «بر طبایع قزلباش گران است و دخل او در امور دولت پسندیده ریش سفیدان طوایف اخلاصمند قزلباش نیست»^۱.

چون خیر تلاش قزلباشان برای کنار زدن مهد علیا توسط جاسوسان به وی رسید «سخنان عتاب آمیز و وحشت‌انگیز» در جواب امر ابر بر زبان آورد و امراء قزلباش از پیغام وی بر آشفته و به جوش و خروش پرداختند. پس از انجام گفتگو و همراه کردن افراد معتبر دیگر با خویش، «همگی متفق‌اللفظ و المعنی کس به دولتخانه همایون فرستاده به خدمت اشرف عرض کردند که بر ضمیر منیر اشرف ظاهر است که نسوان به مقتضای عقل و ضعف رأی و لجاجت تام منسوب و معروفند و نواب علیا همیشه نقیض‌گری با دولتخواهان نموده آنچه در انتظام امور دولت مصلحت می‌دانیم رضا به آن نداده بر خلاف صوابدید سفید ریشان دولت قاهره عمل می‌نماید و در مقام خفت و خواری و سبکی ما درمی‌آید و تا حال که از مایه آدابی و امری که موجب خوف باشد به ظهور نیامده بود از و ایمن نبوده و نیستیم حالا که از جانین تقاضت به میان آمده پرده حجاب از میان برخاسته از و سخنان عتاب آمیز نسبت به ریش سفیدان طوایف سر می‌زند و ما را از اهل نفاق شمرده تهدیدات عظیمه می‌نماید چگونه ایمن توانیم بود و کلیه

(۱) تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۸۳. خلدبرین، صص ۵۹۰ - ۵۸۵. خلاصة التواریخ، ج ۲،

آنست که مناسب دولت نمی‌دانیم که بین السلاطین شهرت یابد که در میانه قزلباش از دودمان سلطنت کسی نمانده که عورات در امور دولت صاحب دخل و مختار السلطنه‌اند. ماحصل کلام آن که تسلط و اقتدار او در امور سلطنت و پادشاهی مکروه خاطر کل طوایف قزلباش است و ما را به هیچوجه با او تعیش ممکن نیست و اگر دفع او نشود محتمل است که فسادی چند روی دهد که موجب نقصان دین و دولت باشد.^۱

پس از علنی شدن دشمنی و اختلاف، و عدم سازش مهد علیا، سران قزلباش از شاه قتل مهد علیا را درخواست کردند. با اصرار آنان بر کشتن مهد علیا، شاه محمد پیشنهاد کرد که مهد علیا را از دخالت در امور کشور منع نماید یا او را به قم یا مازندران بفرستد یا خود از پادشاهی کناره‌گیری نموده به شیراز برود. اما سران قزلباش هیچ‌یک از پیشنهادهای شاه را نپذیرفتند و بر کشتن مهد علیا پافشاری نمودند. مهد علیا نیز همچنان به روش خود ادامه می‌داد. سران قزلباش بدون رعایت حرمت شاه و مرشد کامل و حرمسرای او، روز یکشنبه اول جمادی‌الثانی ۹۸۷ هجری به درون حرمسرا حمله کردند و مهد علیا را خفه نمودند. آنان مادر پیر او را نیز با چند نفر از بزرگان مازندران به قتل رساندند. سپس به غارت اموال کسانی که مقرب مهد علیا بودند پرداختند. آنان منزل‌های مادر مهد علیا، میر قوام‌الدین حسینی وزیر مهد علیا و ملا افضل منجم را تاراج کردند و خانه‌های آنان را ویران نمودند. قزلباشان مهاجم به کشتن گروهی که به بام حرمسرا رفته بودند و غارت خانه‌های بالا اکتفا ننمودند و خانه‌های اهل مازندران و همچنین تاجیکان [ایرانیان] را تالان کردند.^۲ از آن پس «قریب پنج شش روز در شهر و بازار فتنه و فساد و آشوب بود».

(۱) تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، صص ۳۸۵-۳۸۴. خلدبرین، صص ۵۸۹-۵۸۸. خلاصه‌التواریخ، ج ۲، صص ۶۹۸-۶۹۷.

(۲) مشروح کشته شدن مهد علیا در: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، صص ۳۸۸-۳۸۲. خلدبرین، صص ۵۹۲-۵۹۰.

اسکندر بیک منشی با اشاره به دور شدن قزلباشان از مسلک وفاق و اتفاق نسبت به دودمان قدس نشان صفوی و ورود به بی‌اخلاصی و نفاق، و جسارت نمودن به اموری که خلاف عقیدت و اخلاص، و سوء ادب بود، بلایا و عقاب بعدی را که نصیب قزلباشان شد نتیجه این گونه اعمال «کفران نعمت و بی‌ادبی‌ها» می‌داند.^۱ وی یکی از کارهای زشت قزلباشان را کشتن مهد علیا می‌داند و در آغاز ضمن نکوهش رفتار قزلباشان، با توصیف زیر از ملکه یاد می‌کند:

واقیح قبایح و اشدّ ذمائم که از مقسدان بدسگال [قزلباشان] بوجود آمد قضیه قتل ملکه زمان و عقیقه دوران زهره زهرا ذریه طیبه سیده النساء اعنی نواب مریم شأن مهد علیا خیرالنساء بیگم است با وجود آن که سیده زکیه عفت قباب حرم محترم نواب کامیاب و والده ماجده شاهزادگان عالی انتساب بود از صراط مستقیم عقل و عاقبت اندیشی منحرف گشته به محض صلاح حال و حفظ رتبه چند روزه دولت، دیده بصیرتشان از قبح آن عمل شنیع پوشیده گشت و از نتایج سوء ادب و خذلان دنیا و عقبی نیندیشیده بدان امر قبیح جسارت نمودند.^۲

قاضی احمد قمی که واقعه قتل نواب بیگم (مهدعلیا) را در چاشت روز یکشنبه غره شهر جمادی الثانی، سال ۹۸۷ ذکر کرده می‌نویسد که فی الفور نعش نواب بیگم و والده او را به مزار خواتون کوهک برده، بعد از تجهیز و تکفین که در خانه پریخان خانم به عمل آوردند، در آنجا دفن کردند و روز دوشنبه دوم ماه، به امر محمد خدابنده از آنجا به امامزاده شاهزاده حسین منتقل نموده و دفن کردند.^۳

(۱) تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، صص ۳۸۲ - ۳۸۱.

(۲) خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۹۸.

(۳) همان، ص ۳۸۲.

خیزران

کنیزی بربری الاصل و همسر مهدی خلیفه عباسی مادر فرزندان او هادی و هارون بود که هر دو به خلافت رسیدند. خیزران به روزگار مهدی و هادی در امور حکومت مداخله می کرد و سعی داشت که بر امور مسلط شود و هادی اقدامات او را پنهان کرد. به تعبیر طبری او چنان بود که خیزران در آغاز خلافت موسی (هادی)، کارهای وی را آشفته می کرد و با وی چنان می کرد که پیش از آن با پدرش می کرده بود و در کار امر و نهی استبداد می کرد.^۱

هندو شاه نخبوانی نیز می نویسد: «گویند مادر هادی و هارون، خیزران بر ملوک مسلط شده بود به سبب آن که زن خلیفه بود و مادر دو خلیفه، در ایام مهدی هم تسلط داشت اما نه چنان که در ایام هادی پسرش، تمام امر و بزرگان و سرداران لشکر بامداد و شبانگاه بر در سرای او می رفتند و او حکم مطلق می کرد.^۲ و مشابه این سخن، گفتار صاحب مجمل التواریخ است درباره خیزران که سردمان او را بزرگ داشتندی، و بامداد نخست به سرای او رفتندی به سلام، و سعی کردندی در اشغال مردم گزاردن، و این قاعده از مهدی بود.^۳»

خیزران در مصرف اموال خزانه اسراف می کرد و افراد مورد نظر خود را به مناصب می گماشت و یا آنها را بر خلیفه تحمیل می کرد. گویند روزی خالصه (یکی از کنیزان) پیش هادی رفت و گفت: «مادرت از تو جامه می خواهد». هادی بگفت تا یک خزینه پر از جامه بدو دهند. راوی گوید که در منزل خیزران هجده هزار جامه از جامه های مزین یافتند. از این رو

(۱) محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۱۹۲. نرشخی گوید: خیزران دختر عطا از یمن بود از شهری که آن را جرش گویند، و اسیر افتاده بود به طبرستان و از آنجا او را به نزدیک مهدی آوردند؛ مهدی را از وی دو پسر آمد. یکی موسی الهادی و دوم هارون الرشید. و چون کار خیزران بزرگ شد، برادرش خطریف به نزدیک وی آمد (از یمن)، و با وی می بود. هارون الرشید خراسان به وی داد (سال ۸۵). او در خراسان سکه ای ضرب کرد که خطریفی نامیده شد (تاریخ بخارا، ص ۵۰).

(۲) تجارب العلف، ص ۱۳۳. (۳) مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۶۶.

هادی بدو پیام داد که قناعت ورزیده و خود را به زشتی ابتدال دچار نسا زد که دخالت در امور شاهی، درخور زنان نیست. و او را توصیه کرد که به نماز و تسبیح گفتن و عبادت کردن پردازد زیرا در چنین صورتی حقوق او رعایت می‌شود و «بایسته‌ها»^۱ش اطاعت می‌گردد^۱.

همچنین نقل شده که خیزران در ایام خلافت هادی دربارهٔ تقاضاهای افراد با وی صحبت می‌کرد و هر چه را که او می‌خواست هادی می‌پذیرفت. کار به همین منوال بود تا چهار ماه از خلافت هادی گذشت. از این رو افراد به دور خیزران گرد آمده و امید در او بستند و هر صبح و شام گروه گروه از بزرگان و سرداران به در خانهٔ وی حضور می‌یافتند. روزی خیزران دربارهٔ کاری که هادی راهی برای پذیرفتن آن نداشت صحبت کرد و هادی بهانه می‌آورد، اما خیزران اصرار می‌کرد که باید تقاضای او را بپذیرد زیرا او این کار را برای شخصی به نام عبدالله بن مالک تعهد کرده است. هادی وقتی نام این مرد را شنید خشمگین شد و سوگند یاد کرد که این کار را انجام نمی‌دهد. از این رو خیزران عصبانی شد و گفت دیگر از تو حاجتی نمی‌خواهم و هادی نیز با تندى او را تهدید کرد و گفت: «به جای خویش باش و سخن مرا فهم کن و گرنه به خدا... اگر بشنوم که کسی از سرداران من یا یکی از خواص من یا خادمانم بر در تو ایستاده، گردنش را می‌زنم و مالش را می‌گیرم، هر که می‌خواهد بایستد، این گروه‌ها چیست که صبحگاه و شبانگاه به در تو می‌آیند. مگر چرخ نخ ریسی نداری که تو را مشغول دارد، یا مصحفی که تذکارت دهد، یا خانه‌ای که مصونت دارد. مبادا در خویش را به روی مسلمانی یا ذمی ای بگشایی»^۲.

(۱) تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۱۹۲.

(۲) همان، صص ۵۱۹۳ - ۵۱۹۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۳. ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، صص ۱۷۷ - ۱۷۶. نخجوانی نیز با اشاره به رفت و آمد امرا و سرداران به سرای خیزران می‌نویسد: «پسرش هارون از آن غیرت آورد، پیش مادر رفت و گفت این چه مشغله و آشوب است که بامداد و شب به (ادامه‌ی پاورقی در صفحه‌ی بعد)

از روایت‌ها بر می‌آید که خیزران کانون امیدی برای سرداران و بزرگان شده بود که قصد داشتند حاجت هایشان در دستگاه خلافت برآورده گردد. از این رو نزد مادر خلیفه می‌رفتند. خیزران از این راه، می‌خواست هواخواهان خود را بر امور بگمارد و بر هادی تسلط یابد. اما هادی نیز سعی می‌کرد با مادر مخالفت نموده و دست او را از دخالت در کارها کوتاه گرداند. بنابراین به طرق مختلف وی را از این کار منع می‌کرد و می‌گفت: «زنان را با گفتگو در کار مردان چکار؟». چون رفتن سرداران به نزد خیزران فزونی گرفت، دستور داد تا در خانه مادرش را بستند و روزی به مجلس نشست و سرداران و ارکان حکومت را طلبید و خطاب به آن‌ها گفت: «کدام بهتریم، من یا شما؟ گفتند: تو ای امیر مؤمنان!». سپس گفت از شما چه کسی را خوش آید که مردم گویند مادر فلان چنین کرد و چنان گفت. ایشان گفتند: ما هرگز نخواهیم که به هیچوجه نام مادر ما بگویند. آن‌گاه گفت: پس چرا مردان هر بامداد و شبانگاه پیش مادر من می‌روند و از گفتار وی سخن می‌گویند؟ اگر بعد از این کسی از شما به سرای او رود گردش را بزنم. سرداران چون این سخن را شنیدند، از خیزران بریدند. این رفتار بر خیزران سخت آمد و از هادی دوری گرفت و قسم یاد کرد که با وی سخن نگوید و به نزد هادی از شیرین یا تلخ نکزد، و پیش او نرفت تا هادی مرد!.

همین اختلافات داخلی خانوادگی سبب شده تا مورخان، خیزران را در مرگ هادی مؤثر بدانند. زیرا هادی که در سال ۱۶۹ هجری قمری به خلافت رسیده بود، پس از یک سال و دو ماه و دوازده روز حکومت، در سال ۱۷۰ ه. ق. در بغداد درگذشت و درباره علت مرگش روایت‌های گوناگونی است که خیزران و همدستان او در کانون توجه راویان قرار گرفته‌اند.

(ادامه‌ی پاورقی از صفحه‌ی قبل)

خانه خود راه می‌دهی؟ تو باید که به خواندن مصحف مشغول باشی یا به رستن دوک. تجارب السلف، ص ۱۳۳.

(۱) تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۱۹۴. تجارب السلف، ص ۱۳۳. مجمل التواریخ و القمصن، ص ۲۶۶.

به نقل طبری، بعضی ها گفته‌اند: وفات هادی به سبب دملی بود که در اندرون داشت. بعضی دیگر گفته‌اند: مرگ وی از جانب کنیزان مادرش خیزران بود که دستورشان داده بود او را بکشند.^۱

طبری آن‌گاه روایتی را نقل می‌کند که در آن خالصة (از کنیزان خیزران) به عباس بن فضل گفته است که هادی آشی برای خیزران فرستاد و گفت: «آن را خوش داشتم و از آن بخوردم، از آن بخوره. اما من به خیزران گفتم دست نگهدار تا آن را بیازمایم شاید چیزی در آن باشد. آن‌گاه سگی آوردند که از آن بخورد و گوشتش بریخت. سپس هادی برای آگاهی از اثر غذای مسموم، کسی را نزد خیزران فرستاد و گفت: آتش را چگونه یافتی؟ گفت: آن را خوش یافتم. هادی گفت: نخورده‌ای اگر خورده بودی از تو آسوده شده بودم. خلیفه‌ای که مادر داشته باشد رستگاری نیابد.^۲

برخی منابع این روایت را بدین صورت نقل کرده‌اند که «روزی هادی صحنی برنج، نمی بخورد و نمی دیگر را زهر اندر کرد و به مادر فرستاد. گفت: مرا این خوش آمد، به تو فرستاده‌ام. و خیزران دریافت و نخورد، سگی را دادند، هم اندر ساعت بمرد.^۳ پس هادی را گفت: «شرم نداری که مادر را زهر دهی؟ هادی گفت: شرم ندارم، که مرا از کار تو عیب همی آید، که همه شهر و بازار حدیث توست که مادر امیرالمؤمنین چنین گفت و چنین کرد.^۴»

در روایت دیگری آمده که سبب مرگ هادی آن بود که چون در کار خلع هارون و بیعت برای پسر خویش جعفر بکوشید و خیزران درباره هارون از وی بیمناک شد، وقتی بیمار شد یکی از کنیزان خویش را فرستاد که او را خفه کرد و بر چهره‌اش بنشست. آن‌گاه کس پیش یحیی برمکی فرستاد که: این مرد درگذشت در کار خویش بکوش و کوتاهی مکن.^۵

۱) تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۱۹۱. ۲) همان، ص ۵۱۹۳.

۳) مجمل التواریخ والقصص، ص ۲۶۷ و تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، ص ۱۵۸.

۴) مجمع التواریخ والقصص، ص ۲۶۷. ۵) تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۱۹۳.

آن گونه که در گزارش‌ها آمده، خیزران، هارون الرشید را بر برادرش، هادی ترجیح می‌داد و مهدی را تشویق می‌کرد که هارون را بعد از خودش بی واسطه نامزد خلافت کند. مهدی نیز در این اندیشه بود، اما مرگ مهلتش نداد و پس از او هادی در سال ۱۶۹ ه. ق. به خلافت رسید. هادی تصمیم داشت هارون را متقاعد کند تا خود را خلع کند و اگر یحیی بن خالد برمکی او را آگاه نمی‌کرد، چنان می‌نمود. در این حال هادی دست به شیوه‌های سختی زد و هارون را در تنگنا قرار داد. هارون نیز از ترس هادی دور از پایتخت به سر می‌برد و تا مرگ او به مرکز خلافت نیامد. گویا یحیی برمکی، طرفدار رشید را نیز زندانی کرده بود و به قولی هارون نیز در زندان بود.

از این رو چون هواخواهان رشید از کشته شدن او به دست هادی نگران بودند، خیزران که از این بابت دیگر نگران نبود به یکی از آنان به نام یقطین گفت: «اندر آی تا امیرالمؤمنین را بینی». یقطین اندرون رفت، هادی را دید بر تخت مرده. سپس در جواب سؤال او، خیزران گفت: «خدای بگرفتش». و آن گاه که یقطین به زندان رفت و به هارون با عنوان امیرالمؤمنین سلام کرد او متعجب شد. یقطین از حال هادی و آنچه پیش آمده بود به او خبر داد. در این حال «رقعه خیزران اندر آمد به تعزیت هادی و تهنیت خلافت و یحیی و هارون از حبس بیرون آمدند» و با رشید که مورد نظر خیزران بود به عنوان خلیفه بیعت شد.^۱

هندوشاه نخجوانی نیز با اشاره به کوتاه بودن مدت خلافت هادی در سبب وفات او به چند قول اشاره کرده است: بعضی گویند مادرش خیزران او را زهر داد به سبب آن که او مردم را از سرای او منع کرده و جاه عظیم او بشکست کنیزکان را فرموده بود که او را زهر دادند، و بعضی گویند که کنیزکان را فرموده بود که هادی را بکشند ایشان در حال مستی بالش بر دهان او نهادند و بر آن بالش نشستند چنان که او جان بداد و بعضی گویند که هادی می‌خواست که هارون را خلع کند و بیعت مردم جهت پسر خویش جعفر بستاند. خیزران هارون را دوست تر

از هادی داشت بترسید از آن که هادی ضرر به هارون رساند او را بکشت^۱.
 در هر سه قول، عامل مرگ هادی به خیزران مربوط شده است. اما مسعودی، قضیه را به گونه‌ای دیگر نقل کرده است. به نوشته وی، هادی در سفری که به دیار حدیثه داشت در آنجا بیمار شد. وی به خدمه گفت تا مادرش خیزران را بیاورند. خیزران بیامد و بالای سر او نشست. هادی بدو گفت: من امشب خواهم مرد و برادرم هارون به خلافت می‌رسد، می‌دانی که مولد من که در ری بوده چه اقتضا کرده است. من به اقتضای سیاست ملک نه موجبات شریعت، امر و نهی‌هایی به تو کردم، نسبت به تو حق ناشناس نبودم بلکه نکوکار بودم و احترام تو را داشتم. پس از آن در حالی که دست خیزران را گرفته بر سینه خود نهاده بود جان داد^۲.
 صاحب مجمل نیز روایت‌های متعددی را در سبب مرگ هادی ذکر می‌کند و از جمله همین روایت که «چون خیزران جدّ هادی بدید در کشتن هارون، و خود از وی دل آزرده بود، چند کنیزک را با خود یار کرده بود، و اندر خواب بالش بر دهان وی نهادند و سخت بگرفتند تا بمرده. آن گاه می‌افزاید: و این روایت را خود اصلی نیست، سخن عوام بود^۳.

۱) تجارب السلف، ص ۱۳۳. ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، ص ۱۷۷. گردیزی نیز گوید: مادر هادی از هادی بیازرده بود، آنچه مادر را نیکو ندانستی و نیز جفاها کردی با وی... پس خیزران کنیزکان را مال‌های بسیار پذیرفت و گفت: چون هادی را ست یابید، بالش در دهن او نهید و دست و پای او بگیرید تا بمیرد، و همچنان کردند. (تاریخ گردیزی، ص ۱۵۸).

۲) مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۸. گردیزی نیز به این روایت اشاره کرده که بعضی گویند: او به موصل بمرد به شهری که آن را حدیثه گویند، سه روز بیمار بود.

۳) مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۶۷. گردیزی نیز در روایتی دیگر در سبب مرگ هادی می‌گوید: او با سعید بن مسلم بر منظری بنشته بود، و درودگری پرده همی ساخت. هادی گفت: تیر من آنجا رسد؟ سعید گفت: پندارم که رسد. تیر بینداخت بر شکم درودگر آمد. و گذاره کرد، و درودگر در وقت بمرد. هادی خنده گرفت، هیچ نیندیشید و بسیار بخندید. اندر ساعت پشت و پایش بخارید، و بشوری [آبله] پدید کرد و (ادامه‌ی پاورقی در صفحه‌ی بعد)

پس از هادی، در خلافت رشید، خیزران ناظر کارها بود و یحیی بن خالد که وزارت رشید را بر عهده داشت به خیزران گزارش می‌داد و مطابق رأی وی کار می‌کرد.^۱ خیزران در سال یکصد و هفتاد و سه هجری درگذشت. روز وفات او، رشید در حالی که جبهه سعیدی به تن داشت و یک عبای سوراخدار کبود رنگ که کمر آن را بسته بود در تشییع جنازه او شرکت داشت. پایه تخت را گرفته بود و پا برهنه در گل می‌رفت تا به گورستان قریش رسید و پاهای خویش را شست، آن گاه پاپوش خواست و بر خیزران نماز کرد و وارد قبر وی شد.^۲

ابن العبری حکایتی را بدین شرح نقل کرده است: ابوقریش دارو فروش تَنکک مایه‌ای بود. خیزران زن مهدی دچار بیماری شد. خیزران در مدینه زاده شده بود. کنیز خود را خواند و قاروره ادرا را به او داد و خواست نزد طیبی غریب برود که او را نشانسد. دکان ابوقریش در نزدیکی قصر مهدی بود. چون کنیز او را دید قاروره بدو نمود. ابوقریش پرسید: این ادرا را کیست؟ گفت: از آن زنی ناتوان. گفت: نه، این از آن ملکه جلیله‌ای است و اکنون به پادشاهی آبتن است. این سخنان را ابوقریش از باب جلب مشتری گفته بود. چون کنیز این سخنان با خیزران بگفت خیزران شادمان شد و کنیز را گفت: بر دکان او نشانه‌ای بگذار تا اگر راست گفته بود او را پزشکی خاص خویش گردانم. پس از مدتی آثار حمل نمودار شد. مهدی نیز سخت خوشحال گردید.

خیزران برای ابوقریش دو خلعت فاخر و سیصد دینار فرستاد و گفت کار و بارت را با این دینارها سر و صورتی بده. اگر آنچه گفته بودی درست بوده باشد تو را طیب خاص خود خواهم کرد. ابوقریش در شگفت شد و گفت این بخشایشی است از سوی خداوند عزوجل،

(ادامه‌ی پاورقی از صفحه‌ی قبل)

بخارش ایستاد و آماس کرد، وریم کرد و گنده شد. دو روز بزیست و برمد، و خون آن درودگر (او را بگرفت). (تاریخ گردیزی، صص ۱۵۹ - ۱۵۸). (۱) تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۳۱.

(۲) همان، ص ۵۲۳۱. مجمل فصیحی، ج ۱، ص ۲۳۸.

زیرا من آنچه به آن کنیز گفتم، خیالی بی پایه بیش نبود.

چون خیزران موسی را زایید مهدی شادمان شد و خیزران ماجرا باز گفت. مهدی ابوقریش را حاضر کرد و چند سخن از علم طب از او پرسید. دید سخت بی مایه است و تنها اندکی داروگری می‌داند. ولی با این همه او را طیب خود گردانید و اکرام تمام کرد و ابوقریش نیز نیک بهره‌مند شد.^۱

دختران امیر فرامرز

چون امیر فرامرز بن گرشاسب بن سلطان علاءالدوله کالنجار همراه سلطان سنجر در جنگ لشکر خطا در سال ۵۳۶ هـ. ق. به قتل رسید و پسری برای جانشینی نداشت، دو دختر که باز او مانده بود و مادرشان عمه سلطان سنجر بود تحت حمایت سلطان سنجر قرار گرفتند. سلطان، یزد را به اقطاع آنان مقرر کرد و اتابک سام را که از جمله امرا بود به اتابکی آنها تعیین کرد و به یزد فرستاد.

چون سلطنت یزد به دختران امیر فرامرز رسید ایشان در نهایت عصمت و عفت و به غایت خدا ترس و پرهیزگار بودند، به مرتبه‌ای که با وجود سلطنت سلیمانی از درآمد دوک و سوزن اوقات می‌گذرانیدند. هر روزه ده گوسفند صرف سفره طعامی می‌شد که ایشان برای درویشان و یتیمان تدارک می‌دیدند و هر روزه نفقه و خرج روزانه به خانه ضعیفا می‌رسانیدند. آنها در جنب مسجد جامع قدیم یزد که از بناهای علاءالدوله کالنجار جد اعلای ایشان بود جماعت خانه وسیع و مناسبی برای زمستانخانه مسجد، ساختند و در جنب جماعتخانه، گنبدی جهت مدفن بنا نمودند که خود نیز در همان جا مدفونند و مردم به زیارت آنها رفته و حاجت خواهند و دعای ایشان مستجاب شده به مراد رسند و همواره در آن جماعتخانه مردم به تلاوت قرآن مشغول می‌باشند و آن جایگاه که به «صف دختران» اشتهار یافته به گفته مفیدی

(۱) مختصر تاریخ الدول، صص ۱۷۶ - ۱۷۵.

از واهل الله خالی نباشد!.

در حین خاتون ← دورجی خاتون .

در سلطان آغا

از زنان تیمور گورکانی^۲.

در ملک

– امیرزاده در ملک. سومین زن شاه شجاع بود. شاه شجاع از او سه پسر یافت به نام هلی سلطان علاء الدین ابوسعید مهدی، عزیز خان، و سلیمان خان. سلطان مهدی که داماد عموی خود سلطان عمادالدین احمد بود و برادرش عزیز خان در ماهیار در قتل عام خاندان مظفری کشته شدند. سلیمان خان اندکی بعد از مرگ پدر، به اجل طبیعی درگذشت. دو پسر سلطان مهدی نیز به اسامی سلطان محمد و سلطان سلیمان به سرنوشت پدر گرفتار آمدند و کشته شدند.^۳

دسپینا خاتون (کورا کاترینا)

دختر کالویو آنس (پسر الکسیس)، سلطان طرابوزان بود. در آن عهد در سراسر مشرق زمین چنین اعتقاد داشتند که او از نظر زیبایی بر همه افراد خاندان خود برتری دارد. آوازه این زیبایی در آن هنگام به دربار ترکمن «آمید» (حسن بیگ ترکمان) رسیده و سراسر ایران را نیز فرا گرفته بود. کالویو آنس که در برابر خطر عثمانی که هر لحظه شدیدتر و تهدید آمیزتر می شد

(۱) محمد مفیدی، جامع مفیدی، ج ۱، ص ۸۳. تاریخ جهان آرا، ص ۸۲.

(۲) ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۴۱۸. (۳) تاریخ آل مظفر، ص ۱۵۷ و توضیحات ص ۱۷۱.

به دنبال متحدی بود تا در برابر این قدرت ایستادگی کند سفیری به دربار اوزون حسن برای مذاکره فرستاد. وقتی سفیر سلطان طرابوزان در دیاربکر مذاکره خود را آغاز کرد اوزون حسن این شاهزاده خانم را به زنی خواست و ایالت آناتولی کاپادوکیه را به عنوان جهیزیه مطالبه نمود. در عوض متعهد شد که برای دفع حملات احتمالی عثمانی ها نه تنها لشکر بفرستد بلکه از بذل مال و حتی جان خود در دفاع طرابوزان دریغ نرزد. سفیر با این پاسخ به حضور کالیوآنس بازگشت. کالیوآنس چون دید که به تنهایی قادر به درآویختن با سلطان محمد فاتح نیست پیشنهادهای این امیر ترکمن را پذیرفت ولی این حق را نیز برای خود محفوظ داشت که کاترینا بتواند در دربار مسلمان آید همچنان مسیحی بماند و به آداب آن دین عمل کند و همچنین مجاز باشد که جمعی از کشیشان، راهبان و ندریمان هم کیش خود را به بین النهرین ببرد. اوزون حسن با این پیشنهادها ابراز موافقت کرد و قرارداد در سال ۳-۸۶۲ ه. ق. به طور رسمی منعقد گردید.

چون کالیوآنس در همان سال مرد برادر او داویدکومنتوس، کاترینا را درست بعد از مرگ پدرش به دیاربکر فرستاد و او که از این پس به لقب یونانی - ترکی ایش یعنی دسپیناخاتون شهرت بیشتری پیدا کرد در آن دیار سهمی اساسی به عهده گرفت. در سرحد دولت طرابوزان جمع زیادی از شاهزادگان و نجیب زادگان ترکمن به فرمان اوزون حسن به استقبال شاهزاده خانم رفتند. وی نیز تعداد بسیاری از دختران باکره و نجیب زادگان یونانی را در التزام رکاب خود آورده بود که همواره در معیت او باقی ماندند. به خصوص او بسیاری از راهبان و روحانیون را با خود همراه داشت تا بتواند در «آیله» به صورتی صحیح به عبادت های مرسوم در دین مسیح عمل کند زیرا همچنانکه کاترینوزنو، سفیر ونیز اظهار می کند او یک مسیحی متدین و مؤمن بوده که هرگز از شرکت در مراسم عشای ربانی غافل نمی شد.^۱

(۱) سفرنامه های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹، صص ۱۸۷،

۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۲، ۲۷۲ - ۳۹۴ - ۳۹۳. تشکیل دولت ملی در ایران، صص ۴۲ - ۴۱.

کاترینوزنو که برای ایجاد روابط بین جمهوری ونیز و اوزون حسن راهی دربار او شده بود و ضمناً با دسپیناخاتون خویشاوندی داشت، (خواهرزادهٔ دسپینا بود)، در همین احوال به حضور حسن بیک رسید و توانست با دسپینا ملاقات نماید. دسپینا به او وعده داد که همهٔ نفوذ خود را در این راه به کار برد و مراتب دوستی خود را به جمهوری ونیز اعلام کرد. در واقع این ملکه، کاترینو را وسیله‌ای ساخت تا اوزون حسن را به جنگ با ترکان برانگیزد. کاترینوزنو پس از دیدار با دسپیناخاتون، وی را برانگیخت تا شوهر خود را به جنگی پی‌گیر با ترکان عثمانی تشجیع کند. زیرا آنان دشمن سرسخت همهٔ مسیحیان و به خصوص با او و نژادش مخالف بودند. خاتون چندان تلاش کرد تا شوهر را برانگیخت و او به خط خود به فرمانروای گرجستان نوشت که جنگ را در آن سامان با ترکان آغاز کند. دسپینا هنگامی که شوهرش طرح جنگ در می‌انداخت و سپاه گرد می‌کرد به شتاب کشتی را که همراه کاترینو بود به ونیز فرستاد با نامه‌هایی به خط خود به عنوان دولت قوی شوکت ونیز و همهٔ خویشاوندان خود^۱.

هنوز جشن‌ها و سور و سرورهای مربوط به این ازدواج در آمد درست به پایان نرسیده بود که نتایج اتفاق آق قویونلو با طرابوزان آشکار شد و اوزون حسن که تا آن زمان در کار سیاست‌های بزرگ جهانی دخالتی نداشت پایش به روابط دیپلماتیک پیچیدهٔ بین شرق و غرب کشیده شد.

دسپیناخاتون، اوزون حسن را در کمک به هموطنان خود و نبرد با عثمانی‌ها ترغیب می‌کرد. و سرانجام اوزون حسن در اتحاد مثلث بین النهرین - گرجستان - طرابوزان، وارد نبرد با سلطان محمد فاتح شد که در جنگ ترجان شکست خورد و متحد او داوید نیز در سال ۶ - ۸۶۵ طرابوزان را تسلیم عثمانیان نمود^۲.

دسپیناخاتون در سال‌های بعد سه دختر برای شوهرش به دنیا آورد که یکی از آنها به نام

(۱) سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، صص ۲۱۳ و ۲۱۴.

(۲) والتر هینس، تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۴۴.

مارتا بعدها با شیخ حیدر ازدواج کرد و مادر شاه اسماعیل بنان گذار سلسله صفویه شد. دسپینا دارای پسری نیز گردید که در سال ۸۸۲ ق. به دست یکی از برداران ناتنی خود کشته شد. دو دختر دیگر اوزون حسن و دسپینا خاتون با مادر خود زندگی می‌کردند و از نیروی عظیم برخوردار بودند و پس از مرگ مادر همچنان در دیاربکر می‌زیستند.^۱

دسپینا خاتون بعدها از شوهر خود جدا شد و کنج عزلت گزید. اوزون حسن در آمدی هنگامت برایش مقرر نمود و خربوت را که در مرز سرزمین دیاربکر است اقامتگاه وی کرد. دسپینا در آنجا روزگاری دوازده ساله و دو دخترش که نزد او بودند به آیین نصاریزیت و پس از مرگ در شهر آمید پایتخت دیاربکر، در کلیسای سن جورجو (ژرژ) یا جرجیس پاکه، به خاک سپرده شد.^۲ در سال ۹۱۲ یک بازرگان ونیزی که از قبر شو بازجوید کرده در باره‌اش نوشته که «زیر طاقی نزدیک در کلیسا قرار دارد و بنایی بدون زر و زیور از خشت خام مشخص آنست».^۳

دلشاد آغا

دختر قمرالدین دوغلات که با کشتن الیاس خواجه زمام امور را در مغولستان به دست گرفته بود. در یکی از جنگ‌ها که تیمور علیه قمرالدین ترتیب داد دلشاد آغا اسیر و داخل حرم تیموری شد.

شرف‌الدین علی یزدی، ازدواج تیمور را با دلشاد آغا در سال ۷۷۶ نوشته و درباره آن سروده است:

یکی جشن فرخنده آراستند می و رود و رامشگران خواستند

(۱) سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، صص ۲۴۲ و ۲۷۳. تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۴۳.

(۲) سفرنامه ونیزیان در ایران، صص ۲۴۱ و ۲۷۳.

(۳) همان، ص ۳۵۸.

نظاره شدند اندر آن جشن‌گاه	فروزنده جشنی که خورشید و ماه
نظرها سزاوار پیوند بود	بروزی که طالع برومند بود
پری چهره را کرد همتای خویش ^۱	جهانجوی بر رسم آبای خویش

به نوشته وی، دلشاد آغا در سال ۷۸۵ فوت کرد.^۲

دلشاد خاتون

وی دختر دمشق خواجه ابن امیر چوپان ابن ملک ابن تودان بهادر بود و برادرزاده بغداد خاتون همسر محبوب سلطان ابوسعید بود. پس از تربیت یافتن چون به حد رشد رسید گویا به پیشنهاد بغداد خاتون و بر اساس یاسای جنگیزی که هرکجا دختری جو برو بود می‌بایست به خدمت او بپردازد، به عقد ازدواج سلطان ابوسعید درآمد. ابوسعید چنان دلباخته او شد که بغداد خاتون از نظر او افتاد و یکی از علت‌های مرگ ابوسعید را همین حسادت و نارضایتی بغداد خاتون از او می‌دانند که او را مسموم نمود.

پس از مرگ ابوسعید، دلشاد خاتون که حامله بود از ترس ارپاگاون جانشین ابوسعید به عراق عرب گریخت و به علی پادشاه حکمران آن دیار پناه جست و همراه با کسان دیگر امیر علی را به مخالفت با ارپاگاون برانگیختند. در حوادث آشفته این احوال، امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی که به دستور سلطان ابوسعید برای تصرف زوجة او بغداد خاتون، در قلعه کماخ محبوس بود، توانست خود را خلاص نموده و در درگیری با رقبای سرانجام قدرت را به دست گرفت. او پس از ورود به تبریز، دلشاد خاتون بیوه ابوسعید را به عقد خود درآورد. این اقدام را به دلایلی انجام داد: یکی به دلیل انتقام کشی از سلطان ابوسعید که در مورد بغداد خاتون به او ستم روا داشته بود، و دیگر به خاطر این که دلشاد خاتون فرزندی در شکم داشت و با این

(۱) ظفرنامه، تصحیح محمد لوی عباسی، ج ۱، ص ۱۹۱.

(۲) همان، ص ۲۶۰.

از دواج می‌خواست اگر فرزند او پسر باشد، دیگران نتوانند با مستمسک قرار دادن او موجب زحمت وی گردند!^۱

امیر شیخ حسن بزرگ از سلسله آل جلایر یا ایلکانیان که مدت هفده سال از ۷۴۰ تا ۷۵۷ در عراق عرب به استقلال سلطنت کرد، پیشرفتش بیشتر مدیون زوجهٔ باکفایتش دلشاد خاتون بود. و غالب امور را این زن اداره می‌کرد^۲. دلشاد خاتون که تا دو سال قبل از فوت شوهر خود می‌زیست^۳ در بغداد به تربیت شعرا و آبادی شهر و اشاعهٔ خیرات و مبرات اشتغال داشته و یک قسمت مهم از دیوان خواجه سلمان ساوجی مدایح این خاتون است^۴. مرگ این زن که در حادثه‌های بزرگ بسیاری از دورهٔ ایلخانان تا زمان آل جلایر شرکت داشته در سال ۷۵۵ اتفاق افتاد^۵. سلطان اویس جلایری ثمره از دواج شیخ حسن ایلکانی و دلشاد خاتون است^۱.

دلشاد سلطان

دختر سلطان اویس جلایری که در سال ۷۷۵ به ازدواج سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع مظفری در آمد. از این ازدواج، سلطان معتمم زاده شد. این شاهزاده توانست از چنگ

-
- (۱) مجمع‌الانساب، ص ۲۹۶. مطلع سعدین و مجمع بحرین، صص ۱۶۳ - ۱۵۳. سفرنامهٔ ابن بطوطه، صص ۲۲۳-۲۲۲. روضة‌الصفاء، ج ۸، صص ۴۳۷۸-۴۴۱۵. لب‌التواریخ، ص ۲۴۲ و ۲۴۷ و ۲۵۷. عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۳۵۳. (۲) تذکرة الشعراء سمرقندی، ص ۱۹۷. (۳) [در سال ۷۵۷] امیر شیخ حسن بزرگ در بغداد از عالم فنا به دار بقا رحلت کرد و شعری از خواجه سلمان در مرثیه او آورده است. مطلع سعدین، ص ۳۱۰. (۴) تذکرة الشعراء، ص ۱۹۶. دربارهٔ حضور سلمان ساوجی در خدمت شیخ حسن و دلشاد خاتون، ر.ک: همان، صص ۱۹۸-۱۹۳. سلمان در مراتب شوکت دلشاد خاتون گفته است:
هزار بار به روزی شکسته از سر تمکین
شکوه سقنمهٔ او کلاه گوشهٔ سنجر
(همان، ص ۱۹۷). (۵) تاریخ مغول، صص ۴۵۵ و ۴۵۶. (۶) تاریخ آل مظفر، توضیحات ص ۱۵۷. تذکرة الشعراء، ص ۱۹۳.

تیمور بگریزد. اما بعدها به ایران بازگشت و به طلب ملک موروث برخاست ولی در ضمن جنگ با اسکندر پسر عمر شیخ پسر تیمور در سال ۸۱۲ به قتل رسید.^۱

دورجی خاتون

از زنان اباقاخان مغول.^۲

دوقوز خاتون

خاتون بزرگ هلاکو خان مغول دختر ایقو پسر اونگ خان آخرین پادشاه قوم کرائیت بود.^۳ وی ابتدا زن تولوی پدر هلاکو بود که پس از مرگ او طبق سنت مغولی به پسرش هلاکو رسید و سخت در وی نفوذ داشت و چون عیسوی مذهب بود هلاکو برای رعایت خاطر او عیسویان را محترم می‌داشت و به کارهای مهم می‌گماشت.^۴

در واقع همزمان با تأسیس حکومت ایلخانی، در امپراتوری مغول دو خاتون که از چهره‌های معروف و سرشناس و از کارگزاران و سیاستمداران وقت به شمار می‌رفتند، با حدت و حرارت از دین مسیح (فرقه نسطوری) پیروی می‌کردند. این دو خاتون یکی سرقوتینی بیگی مادر هلاکو بود و دیگری دوقوز خاتون همسر وی. افراد ایل کرائیت که دوقوز خاتون از آن ایل بود، از چند قرن پیش مسیحی شده بودند. دوقوز خاتون معتبرترین و بزرگترین همسر هلاکو بود و در اداره امور با همسرش مشارکت داشت و به غایت حاکمه بود. قابلیت، شایستگی و هوشمندی این خاتون تا بدان حد بود که زمانی که منگوقاآن، هلاکو

(۱) مطلع سعدین، ج ۲، ص ۹۸. تاریخ آل مظفر، توضیحات ص ۱۶۳ و ۱۷۱.

(۲) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۰. تاریخ بناکتی، ص ۴۲۶ (درحین خاتون آورده است).

(۳) تاریخ بناکتی، ص ۴۱۱. جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۷۸.

(۴) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۷۸.

را به ایران می‌فرستاد، از جمله سفارش‌ها و نصایحی که به وی کرد این بود که «در عموم قضایا با او مشورت و کنکاج کن» و هلاکو نیز چنین می‌کرد. خان همسر مسیحی متنفذ و سیاستمدار دیگری نیز به نام توقیتی داشت که برادرزادهٔ دوقوز خاتون بود.

با این که هلاکو خود دین بودایی داشت، باز تحت تأثیر مادر و به خصوص دوقوز خاتون و سپس توقیتی خاتون و هواخواهان ایشان، گرایشی فوق‌العاده نسبت به مسیحیت ابراز می‌داشت. دوقوزخاتون از بدو ورود به ایران تا هنگام مرگ، که چند ماه پس از درگذشت همسرش اتفاق افتاد، همهٔ مساعی خویش را صرف ضربه زدن به اسلام و روی کار آوردن دین مسیح کرد.^۱ رشیدالدین در این باره چنین می‌نویسد: «هلاکو خان مراعات خاطر او را تربیت و اعزاز آن طایفه فرمودی تا غایت کی در تمامت ممالک کلیساها محدث ساخته و بر در اردوی دوقوزخاتون همواره کلیسا زده بودی و ناقوس زدندی... و همواره تقویت ترسایان کردی»^۲. با نظر دوقوزخاتون، کشیشان و به طور کلی مسیحیان بر سر کارهای حساس دیوانی و سپاهی گماشته می‌شدند و جای ایرانیان مسلمان را یکی پس از دیگری اشغال می‌کردند. از آن گذشته، از اطراف و اکناف جهان روحانیان، اطبا، بازرگانان و ماجراجویان مسیحی، همچنین هیئت‌های مذهبی به ایران روی می‌آوردند و هر یک به فراخور حال خود مقامی می‌یافتند و جا را بر ایرانیان تنگ‌تر می‌کردند. در این دوره دو شخصیت عمدهٔ مسیحی که جهت پیشبرد مقاصد غرب و دین مسیح از واتیکان راهی چین شده بودند در راه بازگشت به بغداد رفتند و به خدمت مارذنخا، که اسقفی مهم در دستگاه دوقوزخاتون بود، رسیدند، و توسط وی به دوقوزخاتون، که در مراغه ساکن شده بود و دوران آخر عمر خود را سپری می‌کرد، معرفی

(۱) جامع التواریخ، ج ۱، مصص ۷-۶. شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، ص ۳۸۰.

(۲) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۷۸.

شدند و مورد لطف وی قرار گرفتند.^۱

به نوشته مورخان، دوقوزخاتون بعد از هلاکوخان به چهار ماه و یازده روز نماند. اباخان اردوی او را به برادرزاده او توقیتی خاتون داد و او در ماه صفر ۶۹۱ وفات یافت.^۲

دولت خاتون

دولت خاتون همسر عزالدین محمد (پسر امیر عزالدین حسین بن بدرالدین مسعود بن شجاع الدین خورشید^۳) بود که پیش از فوت شوهر، در سال ۷۶۱، ملکه ملک وی، لُرکوچک، گشت و عهده دار امور حکومت گردید. اما در ایام وی در کار حکومت خلل‌ها پدید آمد و رونق پادشاهی از آن خاندان (اتابکان لُرکوچک) برخاست. بیشتر اوقات احکام از جانب دیوان مغول صادر می‌شد. از این رو دولت خاتون چون از عهده حکومتداری برنیامد، امور حکومت را به برادر خود عزالدین حسین واگذار نمود و از این تاریخ امارت شعبه دوم این خاندان آغاز می‌گردد.^۴

دولران

کنیز خضرخان برادر سلطان قطب‌الدین مبارکشاه بن سلطان علاءالدین از سلاطین غوری دهلی. خضرخان که از درد ناینایی به حصار کالیز در گوشه‌ای مأوا گرفته بود، دل بر وصال دولران که انیس روزگار و مونس شب‌های تار او بود، بسته بود. اما مبارک شاه که در ابتدای جلوس به سلطنت با بی‌رحمی برادران و وارثان ملک را از دم تیغ گذرانید، برای بهانه

۱) دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، صص ۳۸۱ و ۳۸۲.

۲) تاریخ بناکتی، صص ۴۱۱. جامع التواریخ، ج ۲، صص ۶۷۸.

۳) حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، صص ۵۶۰.

۴) همان، صص ۵۶۱. تاریخ جهان‌آرا، صص ۱۷۳... به واسطه کمال غفت که روی از همه پوشید کارش از

پیش نرفت.

جویی، قاصدی را نزد خضرخان فرستاد و پیغام داد که دول ران را بی درنگ به پایتخت بفرستد. خضرخان در جواب او شعری گفت:

که شه را ملک رانی چون وفا کرد دول رانی به من باید رها کرد
 چو دولت دور گشت از خانی من دول را نیست دولت رانی من
 و در این دولت ز من هم دور خواهی مرا بی دولت و بی نور خواهی
 چو با من مهرست این یار جانی سر من دور کن آنگه تو دانی
 چون قاصد بازگشت و مضمون این ابیات را به عرض سلطان رسانید، او چنان خشمگین شد که یکی از نزدیکان را فرستاد و پادشاه زاده ستمدیده را به قتل رسانید. دول ران نیز در مفارقت خضرخان، خودکشی کرده جان به جانان تسلیم نمود. امیر خسرو دهلوی نسخه خضرخان و دول ران را در بیان حال ایشان به نظم کشیده است.^۱

رابعه سلطان بیگم ← قراگوزیگم .

راجیه بیگم

دختر شاه سلطان حسین صفوی و همسر نادرشاه. او در سال ۱۱۳۵ هـ . ق. بیست هزار نادری صرف تعمیر آرامگاه حسین (ع) نمود.^۲

راضیه بیگم ← راجیه بیگم.

(۱) تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۷۶.

(۲) از پاریز تا پاریس، ص ۲۴. ضمیمه، ص ۳۱۵. انقراض سلطه صفویه، شجره نامه ضمیمه (راضیه بیگم آورده است).

ربیعہ خاتون

دختر نجم‌الدین ایوب و خواهر سلطان صلاح‌الدین ایوبی (۵۸۹ - ۵۶۷ ق) و همسر مظفرالدین کوکبری، فرمانروای اربل بود. وی مدرسهٔ صاحبه - و به نوشتهٔ برخی منابع مدرسهٔ حنبلیه - را در دمشق بنا نهاد و وقف کرد. پادشاهان ایوبی، برادرها و فرزندان، احترام خاصی برایش قائل بودند و برای دیدار او به منزلش می‌رفتند. ربیعہ خاتون (۶۴۳ - ۵۶۱ ق) در شهر دمشق درگذشت^۱.

رجب سلطان

از دختران سلطان محمود میرزا پسر سلطان ابوسعید تیموری است^۲.

رضیه خاتون ← رضیه سلطان بیگم.

رضیه سلطان بیگم

رضیه خاتون دختر شمس‌الدین محمد ایلتمش از ملوک غور دهلی (از پادشاهان سلسلهٔ غلامشاهان هند) که بعد از برکناری و فوت برادرش فیروزشاه از حکومت به صلاح‌دید امرای به سلطنت نشست (۶۳۷ - ۶۳۴). او لباس مردان می‌پوشید و بر تخت می‌نشست. سرانجام در رمضان سال ۶۳۷ در جنگ النونیه که از جانب او والی شیرهند بود گرفتار شده در قلعهٔ شیرهند زندانی گردید. آنگاه النونیه او را به اجبار یا رضا به ازدواج خود درآورد. در غیبت رضیه، برادرش سلطان معزالدین بهرامشاه در سال ۶۳۷ پادشاه شد. اما رضیه و النونیه بر سر او آمدند لیکن مغلوب شدند. بعد از شکست در بیست و پنج ربیع الاول سال ۶۳۸، هر دو به

(۱) اعلام النساء، ج ۱، صص ۴۴۴ - ۴۴۳. لغت نامهٔ دهخدا، ج ۱۸، ص ۲۷۶. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی

(۲) تاریخ الفی، ص ۲۵۷.

گوی، ص ۱۰۴.

دست هندویان به قتل رسیدند.^۱

خورشاه به گونه دیگری نقل کرده است. او می گوید بعد از سلطان شمس الدین که در ۶۳۳ از دنیا رفت، پسرش سلطان رکن الدین فیروزشاه به سلطنت رسیده مدت هفت ماه سلطنت کرد. خواهرش سلطان رضیه قصد برادر کرده خود متصدی امور سلطنت گشت و مدت سه سال و پنج ماه به سلطنت نشست. او در سال ۶۳۸ از دنیا رفت و بعد از وی برادرش سلطان معزالدین بهرامشاه بر تخت دهلی مقام گزید و مدت دو سال و یک ماه حکومت نمود و در ذیقعدة ۶۴۰ به شهادت رسید.^۲

رضیه سلطان بیگم طبع شعر هم داشت و متخلص به شیرین بود. از علوم روز تا اندازه ای بهره داشت و با علوم قرآنی نیز آشنا بود. پدرش سلطان شمس الدین ایلتمش به دلیل لیاقت و فراستی که در او می دید برخی امور حکومت را به او سپرد و پس از بازگشت از فتح گوالیار، چند تن از امرا و بزرگان دولت را گرد آورد و در حضور آنان و با وجود داشتن پسران رشید، رضیه را به ولیعهدی خود برگزید. پس از مرگ ایلتمش، درباریان رکن الدین فیروز را بر تخت سلطنت نشانند (۶۳۳ق)، اما به دلیل رفتار بد او و مادرش، مردم دهلی و گروهی از درباریان علیه او شوریدند و وی را از پادشاهی عزل و رضیه را به پادشاهی برگزیدند (۶۳۴ق). رضیه لباس مردانه پوشید و بر تخت سلطنت نشست و قواعد و ضوابط حکومت را که در دوره سلطنت رکن الدین فیروزشاه (۶۳۳ - ۶۳۴ق) متروک شده بود برقرار کرد و به عدالت با مردم رفتار نمود. برخی از بزرگان مانند نظام الملک محمد جنیدی که وزیر او بود، ملک علاء الدین شیرخانی، ملک سیف الدین کوچی و ملک اعزالدین کبیر خانی بیرون شهر دهلی جمع شده بنای مخالفت گذاردند و به امرای ولایات نامه نوشتند و آنها را تحریک به مخالفت با رضیه نمودند. در همین حال ملک نصیر به قصد کمک به سلطان رضیه به سوی دهلی آمد و از رود گنگ گذشت. مخالفان در صدد استقبال و تحریک او برآمدند اما طولی نکشید که

(۲) تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۷۰.

(۱) تاریخ جهان آرا، ص ۱۴۴.

ملک نصیر به واسطه پیری درگذشت. سلطان رضیه که از تصمیم مخالفان آگاه شده بود به تعقیب آنان پرداخت و تنی چند از آنان را کشت و حکومتش را انتظام بخشید و خواجه مهدی غزنوی را به وزارت خود منصوب کرد و به نظام الملک ملقب گردانید و دیگر امیران و والیان را منصب بخشید. پس از چندی سیف الدین ایبک فرمانده لشکر درگذشت و به جای او قطب الدین حسن منصوب شد.

سلطان رضیه، قطب الدین حسن را با لشکر بسیار به سوی قلعه رتهنبور فرستاد تا مسلمانان قلعه را که پس از مرگ سلطان ایلکش در محاصره هندوان بودند نجات دهد. بعد از حرکت او، رضیه ملک اختیارالدین الپتکین را امیر حاجب خود کرد و جمال الدین یاقوت حبشی که امیر آخور بود را تقرب فراوان داد و به منصب امیرالامرای رساند. این کار بر دیگر بزرگان حکومت گران آمد و از او رنجیدند. ملک اعزالدین حاکم لاهور سر از اطاعت او پیچید. سلطان رضیه به قصد سرکوبی او رفت اما ملک از کرده خود عذرخواهی کرد. سلطان او را بخشید و ولایت ملتان را نیز به او داد. در همان زمان ملک التونیه که از ترکان چهلکانی بود به عنوان اعتراض به یاقوت حبشی طغیان کرد. سلطان رضیه عازم سرکوب وی شد اما در بین راه امرای ترک سپاه بر او شوریدند و یاقوت را کشتند و رضیه را دربند کرده به قلعه تپهنده فرستادند، سپس به دهلی رفته معزالدین بهرامشاه، برادر رضیه را به تخت نشانند. در این هنگام ملک التونیه حاکم قلعه با رضیه ازدواج کرد و به همراه هم و با کمک طوایف و امرای دیگر به دهلی لشکر کشیدند. سلطان معزالدین بهرامشاه به دفع او برخاست. رضیه شکست خورد و گریخت اما پس از مدتی لشکر پراکنده را سامان داد و بار دیگر به مقابله با بهرامشاه پرداخت. بهرامشاه نیز به دفع او برخاست. در ناحیه کسبیل بار دیگر لشکر رضیه شکست خورد. رضیه و ملک التونیه در هنگام شکست به دست زمینداران کشته شدند به گفته ای آنان را

نزد بهرامشاه آوردند و به اشاره او کشته شد.^۱

رقاش

دختر مالک پسر فهم از شاهان عرب، و خواهر جذیمه که عاشق عدی غلام برادر شد و با ترندی توانست به ازدواج او درآید. رقاش از عدی فرزندی به دنیا آورد که نامش را عمرو گذاشت. عمرو پس از مرگ جذیمه جانشین او شده و به پادشاهی رسید.^۲

پیشکش "صدراع.ع. ز. ا." به تبرستان
www.tabarestan.info

رقیه سلطان بیگم

دختر میرزا علاءالدوله، زن سلطان ابوسعید تیموری که از او پسری متولد شد که به میرزا شاهرخ موسوم شد.^۳ میرزا علاءالدوله پدر رقیه سلطان بیگم در برابر سلطان ابوسعید فراری بود و مدتی در اطراف کوه و بیابان بی سر و سامان می‌گشت تا این که به کنار دریای قلزم در اوایل سال ۸۶۵، در خانه ملک بی‌ستون رستم‌داری درگذشت. چون نعش او را به هرات آورده در مدرسه مهدعلیاگوهرشاد آغا به خاک سپردند، این دختر برای پدر خویش مجلس عزا ترتیب داده و به اطعام مساکین و فقرا پرداخت.^۴

رقیه سلطان بیگم، دختری نیز برای ابوسعید به دنیا آورد که خانم بیگم نام داشت و به

(۱) تاریخ فرشته، صص ۶۹ - ۶۸. حبیب السیر، ج ۲، صص ۴۲۰ - ۴۱۹. شاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، صص ۱۰۶ - ۱۰۵.

(۲) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۳۳. رجوع شود به: نائله (زئاء).

(۳) حبیب السیر، ج ۴، ص ۷۸. احسن التواریخ (۱)، ص ۵۶۰. بدایع الوقایع، ج ۲، ص ۲۴۴ (با ذکر رقیه

بیگم). (۴) حبیب السیر، ج ۴، ص ۸۰.

همسری بدیع الزمان میرزا در آمد^۱. او طبع شعر نیز داشت و با شعرای دربار از قبیل مولانا بنایی و خواجه آصفی مشاعره می‌کرد. وی چندی دلباخته میرزا بیرم، از درباریان هنرمند سلطان حسین بایقرا (۹۱۲ - ۸۷۵ ق.) بود^۲.

رقیه سلطان بیگم

دختر عمر شیخ بن سلطان ابوسعید تیموری که بعد از مرگ پدر متولد شد^۳.

روشنک

دختر دارا (پسر دارا پسر بهمن) که اسکندر او را به همسری گرفت و آنگاه به هند و خاور زمین لشکر کشید^۴.

زاهده خاتون

وی زن اتابک بزابه، زنی صاحب حشمت بود که به حسن آگاهی و شجاعت و کمال رأی و تدبیر، از مردان گوی دولت ربوده بود. نقل است که مدت بیست و یک سال در شهر شیراز و اکناف فارس منصب حکومت داشت و از راه حکم و فرماندهی، ملک بسیار بیندوخت و عقار و ضیاع و بستان‌ها به دست آورد، و حاصل ثروت و خزاین و جواهری که از پدران به توارث به وی رسیده بود و از طرف بزابه، شوهرش جمع نموده بود، همه را در جهت تحصیل و تملک و تملیک قرئی و مزارع معتبره صرف کرد. پس از تملک و تحصیل قرئی و مزارع، آنها را وقف مدرسه باشکوهی کرد که در شیراز بنا نمود که در آن عهد متکلف‌تر از آن بقعه و بزرگ‌تر از آن در مجموع فارس نشان نمی‌دادند. مدرسه درگاهی مرتفع داشت و بر آن

(۲) بدایع الوقایع، ج ۱، ص ۲۴۴.

(۱) همان، ص ۱۶۷.

(۴) تجارب الامم مسکویه، ج ۱، ص ۸۹.

(۳) حیب السیر، ج ۴، ص ۱۰۰.

درگاه مناری بلند بنا کرد که زمان گزارش زرکوب شیرازی از مدرسه، آن منار خراب گشته بود. وی موقوفات بسیار برای مدرسه معین کرده بود. تولیت آن را به علماء حنفیه سپرد، بعد از مدتی از حنفیان بازگردانید و تولیت را به شفعیان حواله کرد. مسؤولیت مدرسه را به ناصرالدین شربی سپرد که از مشاهیر فضلا و ائمه آن عصر بود و امامت و خطابت مسجد عتیق شیراز از قدیم الایام به اجداد او اختصاص داشت. هر روز شصت فقیه در آنجا برای تدریس با حقوق و مستمری معین کرده بود و به سبب این امکانات، مجموع طلاب و دیگر مستعدان از سر رفاهیت به تحصیل علوم شرعی مشغول بودند. و فضیلتی بسیار، ائمه متشرع و با تقوا در آن مدرسه حضور می یافتند!

زیبیده

وی دختر جعفر بن منصور مکنی به ام جعفر همسر هارون الرشید عباسی و دختر عم او است. او از زنان فاضل و مشهور است از خاندان هاشمی عباسی. نام زیبیده امه العزیز است اما بیشتر او را با همین لقب «زیبیده» می شناسند. گویند، منصور، جد زیبیده، با او در کودکی بازی می کرد و او را می رقصانید و می گفت: «یا زیبیده، انت زیبیده» و از این روی به نام زیبیده شهرت یافت. در مکه چشمه آبی است به نام زیبیده، این آب را زیبیده از دورترین نقطه وادی نعمان واقع در شرق مکه بدان چشمه آورده است و برای این منظور چند قنات در راه مکه به وجود آورده است و لذا این چشمه را به نام او «عین زیبیده» خوانند. به سال ۱۶۵ هـ. ق. هارون، زیبیده را به همسری گرفت. زیبیده به عنوان ملکه جهان اسلام در مرکز خلافت (بغداد) از حوادث سیاسی آن دوره در امان نبود، به ویژه پس از مرگ خیزران، مادر مقتدر هارون، در امور سیاسی نظارت و گاهی دخالت مستقیم داشت. نقش او در امور سیاسی، در سقوط برمکیان، ولایتعهدی پسران هارون (حمایت زیبیده از ولیعهدی امین)، دخالت در نزاع میان امین و

۱) زرکوب شیرازی، شیرازنامه، صص ۶۷ - ۶۶. درباره او همچنین ر. ک: تذکره هزار مزار، صص

مأمون، آشکار است.^۱

چون هارون وفات یافت و فرزندش محمد امین نیز به قتل رسید، زبیده از طرف یاران مأمون، در فشار قرار گرفت و نامه‌ای متضمن شکایت و حکایت حال به مأمون نگاشت. مأمون را بر او مهر بجنید و در دارالخلافه برای او کوشکی ساخت و غلامان و کنیزان فراوان در خدمت او بگماشت. زبیده را ثروتی سرشار بود، حریری در یکی از مقامات خود آورده است: «ولو حبتک شیرین بجمالها و زبیده بمالها». ابن تغری بردی گوید: زبیده دیندارترین و اصیل‌ترین و زیباترین و عقیف‌ترین و نامدارترین زنان عصر خود است. ابن جبیر در ضمن سخنان خود درباره راه حج گوید: این همه ساختمان‌ها، برکه‌ها، چاه‌ها و منازلی که از بغداد تا مکه همه جا به چشم می‌خورد از آثار زبیده بنت جعفر است، او در همه دوران زندگی خود در پی این گونه خدمات بوده و به ویژه در راه مکه خانه‌ها و آثار سودمند از خود بر جای گذارده که پس از وفات او تاکنون نیز همه زایران خانه خدا از آنها برخوردارند و اگر این اقدامات در این راه نمی‌شد و این آثار به وجود نمی‌آمد این راه متروک می‌گردید. زبیده به تاریخ ۲۶ هجری مطابق ۸۳۱ میلادی به بغداد درگذشت.^۲

در الدرالمثور آمده: داستان به حج رفتن زبیده مشهور است و درباره مخارج فراوانی که برای ایجاد بناها و آثار خیریه صرف می‌کرد داستان‌ها گویند که پاره‌ای از آنها را جز برگزاف حمل نتوان کرد، از آن جمله این که گویند: زبیده آب دجله را به عرفات و از آنجا به مکه آورد و در دسترس مردم مکه قرار داد. این سخن گزافی بزرگ است. زیرا آبی که زبیده به مکه برد از دجله نیست.^۳ و مینورسکی گوید: روایتی که در کتاب نزهة القلوب آمده و بنای تبریز را به سال ۱۷۵ هـ.ق. به زبیده زن خلیفه هارون الرشید نسبت داده شاید از اینجا ناشی

(۱) برای آگاهی بیشتر، ر.ک: «حیات سیاسی و اجتماعی زبیده خاتون»، زهرا نوروزی، تاریخ اسلام، سال پنجم، پاییز ۱۳۸۳، صص ۵۳۳.

(۲) اعلام زرکلی، ج ۳، ص ۷۳. النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۲۱۳. سفرنامه ابن جبیر، صص ۱۸۵-۱۵۰.

(۳) زینب بنت فزاز عاملی، الدرالمثور فی طبقات ربات‌الخدور، ص ۲۱۶.

شده است که پس از مصادرهٔ املاک امویان، «ورثان» از اعمال آذربایجان در کنار رود ارس، به زییده رسید.^۱

مورخان و جغرافی نگاران مسلمان بنای تعدادی از شهرها و بسیاری از آثار عام المتفعه را به زییده نسبت داده‌اند. هر چند این نظر هم وجود دارد که بسیاری از آثار که آنها را به زییده ام‌جعفر زن هارون الرشید نسبت داده‌اند، از آثار زییده ملکه تدمرست که زنوییا نیز نامیده شده است.^۲

زییده آغاجلایر

همسر سلطان حسین میرزا بایقرا. او در ایام حیات سلطان فوت کرد.^۳

زییده بیگم

دختر شاه عباس اول صفوی که به ازدواج عیسی خان قورچی باشی درآمد.^۴

زییده خاتون

زن ملکشاه سلجوقی و مادر سلطان برکیارق از پسران ملکشاه، و دختر امیر یاقوتی خواهر امیر اسماعیل.^۵

زلیخا

خواهر سلطان ملکشاه سلجوقی که او را به نکاح محمد بن شرف‌الدوله مسلم از حکام

(۱) تاریخ تبریز، ترجمه عبدالملی کارنگی، ص ۷. در این موارد ر.ک: لغت نامه دهخدا، ج ۲۷، ص ۲۱۶.

(۲) دایرة المعارف بستانی، زیاده. لغت نامه علی اکبر دهخدا، ج ۲۷، ص ۲۱۷.

(۳) حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

(۴) زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۶۰.

(۵) راوندی، راحة الصدور، ص ۱۳۴ و ۱۴۲.

بنی عقیل در آورد. محمد تحت تربیت ملکشاه قرار داشت. ملکشاه اکثر دیار ربیع که پدر محمد داشت به محمد داد. او برادری داشت به نام علی پسر صفیه خاتون دختر جعفری بیگ، که پس از ملکشاه بین آن دو جنگ در گرفت و علی غالب شد.^۱

زمره خاتون

وی دختر چاولی و مادر شهاب‌الدین صاحب دمشق و شمس‌الملوک اسماعیل از ملوک طغتكینه شام بود. شمس‌الملوک در سال ۵۲۹ با نقشه وی کشته شد. این زن در خارج شهر دمشق بر ساحل رود بردی مدرسه‌ای بنا کرد که مسلط بر این رود و وادی شقرا بود. در سال ۵۳۲، اتابک عمادالدین زنگی به حمص رفت و نزد شهاب‌الدین رسولی فرستاد و مادرش را خواستگاری کرد. شهاب‌الدین مادر خود را به او به زنی داد و نیز حمص را با دژ آن تسلیم کرد. زمره خاتون در ماه رمضان به خانه شوهر تازه خود رفت. آنچه اتابک زنگی را به این ازدواج واداشته بود این بود که زمره خاتون در دمشق چنان بود که همه از او فرمان می‌بردند. اتابک می‌پنداشت بدین وسیله دمشق را در تصرف آورد. چون او را به زنی گرفت و دید به آرزوی خود نمی‌رسد از او اعراض کرد.^۲

زن جاولی

این زن که دختر برستی و همسر جاولی سقاوو بود به همدستی با شوهر مدتی در موصل در عهده‌داری امور دخالت داشته است. چون سلطان محمد سلجوقی برای برانداختن جاولی سقاوو که بر موصل مسلط شده و علم طغیان برافراشته بود به موصل لشکر کشید، جاولی دیوارهای شهر را مستحکم ساخت و زاد و توشه و تجهیزات کامل فراهم آورد و پس از مغلوب نمودن و زندانی کردن بزرگان موصل و اخراج بیش از بیست هزار تن از جوانان آن

(۱) تاریخ جهان آراء، ص ۱۵۶.

(۲) مختصر تاریخ الدول، ص ۲۷۸. کامل ابن اثیر، ج ۱۹، ص ۲۹۷. تاریخ جهان آراء، ص ۱۲۴.

دیار، از شهر خارج شد و به غارت حوالی شهر پرداخت. آنگاه همسر خود، دختر برسق را در قلعه شهر جای داد. جاوولی قشونی برای آن زن معین کرد عبارت از هزار و پانصد سوار و عده‌ای نیز افراد پیاده و غیره که در ماه رمضان سال ۵۰۱ ه. ق. در اختیار وی قرار گرفتند. همسر جاوولی اموال کسانی را که در شهر بودند مصادره کرد و زنان کسانی را که خارج از شهر بودند مورد اذیت قرار داد. این سخت‌گیری‌ها ادامه یافت به حدی که مردم را به وحشت انداخت و وادارشان کرد که از او روی برتابند و برضد او طغیان کنند. در نتیجه، جنگی میان اهالی درگرفت و شهر عرصه کارزار گردید. این شهر تا آخر ماه محرم از خارج مورد محاصره قشون سلطان محمد واقع شده بود و از داخل در تحت ظلم و بیداد قرار داشت. قشونی هم که در داخل شهر بود مردم را از نزدیک شدن به دیوارهای شهر ممانعت می‌کرد. وقتی که این وضع مدتی دوام یافت چند نفر از گچکاران، به رهبری گچکاری معروف به سعدی با یکدیگر همدست شدند و سوگند خوردند که در تسلیم شهر به هم کمک کنند. سرانجام با اقدامات این گروه و افراد قشون سلطان محمد، شهر به تصرف درآمد و بعداً امیر مودود داخل شهر شد. همسر جاوولی هشت روز در قلعه ماند و برای امیر مودود نامه‌ای نوشت و درخواست کرد که در کار وی تسهیلاتی فراهم آورد و سوگند یاد کند که جان و مال وی را حفظ خواهد کرد. امیر مودود به قید سوگند او را مطمئن ساخت. این زن پس از حصول اطمینان، با اموال خود و آنچه در اختیار داشت از شهر خارج شد و به سوی برادر خود، برسق بن برسق، روان گردید. و امیر مودود فرمانروایی موصل و توابع آن را بر عهده گرفت.^۱

زن شاه شجاع

شاه شجاع مظفری چندین زن داشت که زن اول او دختر امیر سیورغتمش اوغانی بود. این زن یک دختر و سه پسر آورد. پسران او به ترتیب عبارتند از: ۱ - سلطان قطب الدین اویس که در ۷۵۲ متولد شد و در ۷۷۷ درگذشت. وی یک پسر یافت به نام سلطان ابواسحق که در

۱) کامل ابن اثیر، ج ۱۸، صص ۷۶ - ۷۵.

ماهیار به دستور تیمور کشته شد و یک دختر که در ۷۸۴ به عقد پیر محمد بن جهانگیر نوه تیمور درآمد و به سمرقند رفت.

۲- سلطان مظفرالدین شبلی که در ۷۸۵ به امر شاه شجاع کور شد و همین کوری باعث شد که تیمور او را از کشته شدن معاف دارد. تیمور دستور داد که آن جوان کور را به سمرقند بردند و او سال‌ها در سمرقند زیست تا به مرگ طبیعی درگذشت.

۳- سلطان معزالدین جهانگیر که در ماهیار کشته شد.^۱

به نوشته «کتابی»، اقدام شاه شجاع در کور کردن شبلی مبارک نبود. زیرا والده السلاطین خان قتلغ (مادر شاه شجاع) وفات کرد و شاه حسین برادر شاه یحیی و شاه منصور در سفر درگذشت.^۲

شاه شجاع پس از درگذشت زن اول خود، در کرمان مراسم عزا برپا کرد (سال ۵۰۷) و چندی بعد با زنی از خانواده بزرگ که دو سال پیش از این تاریخ در نکاح آورده بود در دوازدهم شعبان آن سال زفاف نمود.^۳

زن مقتفی

مقتفی خلیفه عباسی را بیماری سخت شد. پسرش یوسف^۴ ولیعهد او بود. مقتفی را زنی سوگلی بود که خلافت را برای فرزند خود ابوعلی می‌خواست. وقتی بیماری مقتفی رو به سختی نهاد و این زن از شفا یافتن او مأیوس شد برای عده‌ای از امرای پیام فرستاد و اقطاعات

(۱) مطلع سعدین، ج ۲، قسمت اول، ص ۹۷. تاریخ آل مظفر، ص ۷۰.

(۲) تاریخ آل مظفر، ص ۱۱۰. (۳) همان، ص ۷۰.

(۴) مادر یوسف، زن مقتفی (ابو عبدالله محمد) به نام طاو بود. (تاریخ جهان آرا، ص ۵۳). ابن اثیر گوید مادرش ام‌ولد بود که طاووس خوانده می‌شد (کامل، ج ۲۱، صص ۷۱ و ۲۸۹). همچنین گفته‌اند که نرگس نام داشت و رومی بود (همان، ص ۲۸۹).

بسیار و اموال بی‌شمار به ایشان وعده داد تا پس از مرگ مقتفی کمک کنند که پسرش امیرابوعلی به خلافت برسد. پرسیدند: با آن پسرش که اکنون ولیعهد است چه باید کرد؟ جواب داد: همین که به بالین پدرش رفت او را دستگیر خواهیم کرد. آنها یکی از بزرگان دولت به نام ابوالمعالی پسرکیاهراس را با خود همدست کردند و او این پیشنهاد را پذیرفت به شرط این که پس از خلیفه شدن ابوعلی، او وزیر گردد. این شرط را هم قبول کردند. وقتی قرار و پیمان‌ها میان آنان گذارده شد، مادر ابوعلی چند تن از کنیزان را فراخواند و هر یک را کاردی داد و گفت چون یوسف برای دیدار پدر آمد او را فروگیرند و کارد زنده تا بمیرد. یوسف را خواجه سزایی بود خردسال که گاهی او را می‌فرستاد تا از حال پدر خبر گیرد. آن خواجه کنیزان را دید که هر یک کاردی در دست دارند. نزد یوسف بازگشت و حال بگفت. یوسف استادالدار را بخواند و با چند تن از فراشان به خانه پدر رفت. یوسف در زیر لباس‌های خود زره پوشیده و شمشیری به دست گرفته بود. چون قدم به درون خانه نهاد یکی از کنیزان برجست و کاردی بر او نواخت و مجروحش ساخت. دیگری نیز کاردی حواله او کرد. یوسف بانگ زد و استادالدار و فراشان بیامدند. کنیزان بگریختند. یوسف برادر خود ابوعلی و مادرش را بگرفت و به زندان انداخت. آن کنیزان را نیز دستگیر کرده بیاوردند. بعضی را بکشت و بعضی را در آب غرق کرد. چون مقتفی بمرد پسرش یوسف به گرفتن بیعت نشست. با او بیعت کردند و المستنجد بالله لقبش دادند. در ماه ربیع‌الاول سال ۵۵۵ ه. ق. به نام او خطبه خواندند.^۱

زهرة باجی

از زنان گرجی شاه طهماسب اول صفوی، مادر سلطان مصطفی میرزا از پسران شاه.^۲

(۱) مختصر تاریخ‌الدول، ص ۲۹۵. کامل، ج ۲۱، صص ۷۳-۷۱.

(۲) خلاصة التواریخ، ج ۲، ص ۶۷۲. تاریخ‌القی، ص ۷۰۰ (به نام زهره ثانی آورده است).

زهره بیگی آغا

وی مادر سلطان علی میرزا پسر سلطان محمود میرزا تیموری والی سمرقند بود. این زن به محمد خان شیبانی تعلق خاطر داشت، از این رو زمینه‌ای فراهم کرد تا در درگیری‌های موجود که شیبک خان قصد تصرف سمرقند را داشت، او به راحتی بتواند به هدف خود دست یابد. شیبک خان که تلاش‌های اولیه‌اش برای تصرف سمرقند به نتیجه نرسیده بود اما مجدداً به سوی این شهر مراجعت کرد، در این هنگام، زهره بیگی آغا قاصدی نزد او فرستاد و گفت اگر خان مرا به نکاح در می‌آورد و سمرقند را به پسر من می‌دهد به اتفاق پسر به حضور او می‌آیم. شیبک خان این سخن را قبول کرد و به مواعید دل فریب و کتابات شوق‌انگیز زهره بیگی آغا را بازی داد و آن ناقص عقل پسر خود را از مخالفت خان درگذرانید. بنابراین، سلطان علی میرزا نیز بی آنکه امرا و بزرگان سمرقند را آگاه سازد به مشورت مادر خود که مایل به شوهر کردن بود با جمعی از نزدیکان خود از شهر بیرون آمد و نزد شیبک خان رفت. خان اوزبک، شاهزاده را در آغوش کشیده در جوار محمد تیمور سلطان جای داد. بزرگان سمرقند هم ناچار به ملازمت شیبک خان آمدند و خان وفایی به داروغگی سمرقند تعیین شد. اما بعد از چند روز، شیبک خان میرزا سلطان علی را به قتل رساند و خواجه یحیی و دو پسر او را به قتل رساند و ماوراءالنهر به تصرف اوزبکان درآمد، بدون آنکه شیبک خان با زهره بیگی آغا ازدواج کند.^۲

مؤلفی گمنام نام این زن را قتل بیگم نوشته و مرگ فرزندان را به حسادت زن شیبک خان نسبت می‌دهد چنانکه خود او را نیز زخمی کرده است. «قتل بیگم و پسرش سلطان علی میرزا حاکم سمرقند به نزد شاهی بیگ آمدند و شاهی بیگ ایشان را عزت کرده و خوشحال گردیده و کس فرستاد و میرغول را در آن شب طلب نموده که خطبه عقد بگوید. آن خبر به زن شاهی

(۱) بنگرید به: حبیب‌السیر، ج ۴، صص ۲۷۹ - ۲۷۶. تاریخ‌الفی، صص ۲۶۳ - ۲۶۰.

(۲) حبیب‌السیر، ج ۴، صص ۲۸۰ - ۲۷۷. تاریخ‌الفی، ص ۲۶۳. خیرات حسان، ج ۲، صص ۱۸ - ۱۷.

بیگ رسیده با خود گفت که: هرگاه او را خواست بانوی ترکستان او خواهد بود. در آن نصف شب... فرزند خود طلید و سخنان چند به او گفت فرمود می‌باید در این دم به خیمه سلطان علی میرزا رفتن و او را به قتل آوردن و من رفتم به کشتن مادرش. آن گیسو بریده خود آمده به خیمه قتل نگار و او را در هنگام دریافتن آنچنان خنجری در پهلوی بیگم زده که تا دسته فرو رفت و فرزندش نیز سلطان علی میرزا را از پای درآورد.^۱

زینب النساء بیگم

دختر اورنگ زیب گورکانی. دختران دیگر او به نام‌های زیب النساء بیگم و زبده النساء بودند.^۲

زینب سلطان بیگم

از دختران سلطان محمود میرزا پسر سلطان ابوسعید تیموری است.^۳

زینب سلطان بیگم

دختر شاه طهماسب صفوی که شاه‌قلی بیگ استاجلو قورچی شمشیر سمت لنگی او را داشت و در زمان شاه اسماعیل ثانی، نامزد علیقلی خان شاملو امیر الامرای هرات و نواده دورمیش خان شد اما تن به ازدواج نداد و تا پایان عمر نیز شوهر نکرد.^۴

(۱) عالم آرای صفوی، ص ۱۸۶.

(۲) ضعیفه، ص ۷۵. دربارهٔ زیب‌النساء بیگم. ر.ک: همان، صص ۸۲-۷۷.

(۳) تاریخ الفی، ص ۲۵۷.

(۴) خلدبرین، ص ۴۰۳. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۰. اسکندربیک منشی لیه او را شاه علی‌بیک شاملو نوشته است.

قاضی احمد قمی، زینب بیگم را «بهترین بنات شاهی» دانسته و می‌نویسد شاه اسماعیل او را به علیقلی خان شاملو نبیرهٔ دورمیش خان داده عقد نمودند، چون میانهٔ امرای خراسان و عراق نزاع رخ داد آن ازدواج صورت نگرفت و همچنان در حبالة اوست^۱.

اما حسن روملو در اسامی دختران شاه طهماسب، نام زینب بیگم را نیاورده بلکه آن دختری را که به علیقلی خان حاکم هرات دادند با نام «آنا خانم» آورده است^۲.

به نظر می‌رسد که این دختر نخست آناخانم نام داشت و به زینب سلطان بیگم مشهور شد. او به دستور شاه اسماعیل دوم به عقد ازدواج علیقلی خان شاملو درآمد اما این ازدواج هرگز تحقق نیافت. علیقلی خان در هرات کشته شد و آن عقد ازدواج متفی شد. از آن پس زینب بیگم در دربار صفوی ماند و در بسیاری از امور حکومتی دخالت داشت. او بعد از پریخان خانم مدبرترین زن خاندان صفوی بود. در زمان شاه محمد خدابنده و پسرش حمزه میرزا بانوی حرمخانهٔ شاهی، و در زمان شاه عباس نیز از همهٔ شاهزاده خانم‌های صفوی به آن پادشاه نزدیک‌تر و از جملگی محترم‌تر بود. حرمسرای شاهی به دست او اداره می‌شد. در دوران پادشاهی شاه عباس در تمام مجالس شور و کنکاش بزرگان کشور حضور می‌یافت و در لشکرکشی‌ها همراه شاه عباس سفر می‌کرد. مسلماً این زن در شخص شاه عباس نفوذ زیادی داشت. چنانکه شاه تقریباً در تمامی مشکلات با او مشورت می‌کرد و حتی گاهی دربارهٔ مسایل سوق الجیشی از زینب بیگم نظر می‌خواست^۳.

در سال ۱۰۱۵ ه. ق. چغال اوغلی سردار ترک با سپاهی متجاوز از صد هزار نفر روی به آذربایجان نهاده بود شاه عباس که سپاه خود را در برابر دشمن ناچیز می‌دید قصد عقب نشینی داشت ولی زینب بیگم در مجلس مشاوره با سرداران سپاه مثل الله وردیخان بیگلر بیگی

۱) خلاصة التواریخ، ص ۶۱۰. ۲) احسن التواریخ، ص ۶۳۸.

۳) تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۳۲۷. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۳۴۴. زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۶۳.

فارس و برقع‌قای خان رئیس تفنگچیان هم صدا شده شاه را به جنگ ترغیب نمود و شاه نیز بدین رأی گردن نهاد. زینب بیگم تنها زنی بود که در مجالس رسمی و مشاوره شاه حاضر می‌شد و میان مردان می‌نشست^۱.

در فوت شاه عباس اول، از ترس اینکه مبادا انتشار این خبر موجب شورش شود «به مصلحت نواب مستطاب علیه‌عالیه زینب بیگم آن قضیه‌ی هایلله را از عوام مخفی داشتند» و چون پنهان کردن این خیر ممکن نشد و شایعه آن پخش شد، «امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت خصوصاً زینل خان ایشیک آقاسی باشی» به صلاحدید زینب بیگم بر پادشاهی شاه صفی موافقت نموده و محضری درست کرده به مهر جمیع امرا و وزرا و یوزباشیان و عساکر که در بلده اشرف حاضر بودند رسانیدند^۲.

شاردن نوشته است که این زن بسیار زیبا بود و شاه عباس عاشق شیدا و دلخسته او بود و می‌خواست با او ازدواج کند. چندین نفر مخصوصاً یکی از معاریف ایشان موسوم به میرباقر به این کار فتوا دادند. اما با مخالفت عده‌ی زیادی از علما که با شمشیر و چوب و سلاح‌های دیگر به در سرای سلطنتی حاضر و دادخواهی کردند، شاه عباس تسلیم شد و این وصلت را صورت نداد^۳.

زینب بیگم پس از مرگ شاه عباس نیز تا سال ۱۰۴۱ هجری، همچنان در حرمخانه شاهی معزز و محترم و خاتون حرم بود. در این سال شاه صفی، او را از حرمخانه بیرون راند و او تا

(۱) زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، صص ۵۶۵-۵۶۴. شاه طهماسب صفوی، ص ۱۶. ضعیفه، بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر صفوی، ص ۱۸۳. دن گارسیادوسیلوا فیگورثروا سفیر اسپانیا در سفرنامه خود (ص ۲۳۸) شرحی از حضور این زن در مجلس پذیرایی شاه آورده و درباره‌اش نوشته: «سنش از پنجاه بیشتر نمی‌نمود. اندامی درشت و قدی بلند داشت. سبز چرده و بسیار موقر و سنگین و محترم بود.»

(۲) محمد معصوم بن خواجهگی اصفهانی، خلاصه‌السير، صص ۳۳ و ۳۴.

(۳) سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۴، ص ۱۵۸۲.

سال ۱۰۵۱ هجری، دور از دستگاه سلطنت در انزوا به سر می‌برد، و در این سال درگذشت.^۱ آثار خیریه متعددی از کاروانسرا، پل، راه، بیمارستان و غیره به زینب بیگم نسبت داده شده است. شاردن از کاروانسرای بین راه سگزآباد به ساوه از آثار وی نام می‌برد.^۲ اسکندر بیگ ترکمان آورده است «در زمان حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی، بانوی حرم علیه‌عالیه و در خدمت آن حضرت قرب و منزلت عظیم داشت و خیرات و مبرات از او به ظهور می‌آمد»^۳، دلاواله از کاروانسرای بیگم نام می‌برد که توسط زینب بیگم ساخته شده و اطراف آن تماماً متعلق به او بوده است. او در زمان دیدار خود، اشاره می‌کند که این بانو اکنون به علل اختلافات داخلی فامیلی مورد غضب شاه واقع شده و در قزوین به حال نیمه زندانی به سر می‌برد. اگر چه می‌افزاید که اخیراً شاه او را بخشیده و اجازه داده است به اصفهان برود ولی دیگر اختیارات و نفوذ سابق را ندارد.^۴

گور زینب بیگم در مشهد است و هم در زمان حیات خود، بازار امیر چقماق یزد را که بدو تعلق گرفته بود وقف مزار خویش نمود.^۵

زینب سلطان خانم

خواهر عمادالدین شیروانی مادر ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا که همسر بهرام میرزا پسر

(۱) تاریخ ملاکمال، تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، اراک: چاپ فروردین، ۱۳۳۴، ص ۸۵ خلاصه‌السیر، ص ۴۳ (حضور در حرم)، ۱۲۶ (بیرون کردن از حرم) و ۲۹۱ (فوت).

(۲) سفرنامه شاردن، ج ۲، صص ۵۱۴-۵۱۵. شاردن در اینجا به اشتباه، زینب بیگم را ملکه مادر شاه عباس نوشته است.

(۳) تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۱، ص ۲۲۰. زینب بیگم حتی با اردوی شاهی حرکت می‌کرد و در سفر و حضر، یا در شکار و گردش، همراه شاه بود. برای نمونه‌ای از آن در دوره شاه صفی، ر.ک: خلاصه‌السیر، ص ۸۳ (۴) سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۴۳۵.

(۵) شاه طهماسب صفوی، ص ۱۶.

شاه اسماعیل اول صفوی بود. بعد از فوت بهرام میرزا به نکاح برادرش شاه طهماسب در آمد. این زن در سال ۹۷۹ ه. ق. از دنیا رفت و به دستور شاه طهماسب نعش او را، سلطانقلی بیگ برادرزاده عمادالدین بیگ به مشهد مقدس برد و در آن جا دفن کرد^۱.

زینب نساء بیگم

دختر شاه اسماعیل سوم و نوه شاه سلطان حسین صفوی^۲.

ساتلمش خاتون

زن اسبوغان پسر بغلقتمورخان از پادشاهان مغولستان، از زنان معتبر وی بود که او را فرزند هم نمی شد^۳.

ساتی بیگ

بعد از مرگ ابوسعید خان آخرین ایلخان بزرگ، مقام ایلخانی در میان یک عده از شاهزادگان بی لیاقت خاندان چنگیزی و امرای متخاصم موضوع نزاع و کشمکش قرار گرفته و به تدریج ممالک ایلخانی را به قسمت های چند مجزا ساختند. پس از فرار شیخ حسن بزرگ در جنگ با شیخ حسن چوپانی، آذربایجان و عراق در تصرف چوپانیان درآمد. بعد از ورود شیخ حسن چوپانی به تبریز، شانزده نفر از بازماندگان خاندان چوپانی پیش امیر شیخ حسن کوچک آمده از او خواستند که یکی از افراد خاندان هلاکو را به ایلخانی انتخاب کند. چون مردی نامی از آن خاندان باقی نبود امرای هزاره ها و چوپانیان، ساتی بیگ دختر اولجایتو و

(۱) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۷۰.

(۲) رجال اصفهان، ص ۲۱۳. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی، ص ۱۱۷.

(۳) تاریخ الفی، ص ۲۶۴.

خواهر ابوسعید را که با امیر شیخ حسن بزرگ صفایی نداشت به این مقام برداشتند و به فرمان شیخ حسن چوپانی نام او را در خطبه و سکه داخل کردند و از خاندان خواجه رشیدالدین فضل الله، رکن الدین شیخی، و از فرزندان خواجه علیشاه، غیاث الدین محمد را هم به وزارت او گماشتند و آذربایجان و اَران تحت امر ساتی بیک و شیخ حسن کوچک درآمد ولی از سایر نقاط ایران و عراق هر قسمت آن را امیری از امرای سابق اولجایتو و ابوسعید یا خاندانی از خاندان‌های مطیع ایشان تحت حکم داشتند.

بعد از مستقر کردن ساتی بیک به تخت ایلخانی، امیر شیخ حسن چوپانی به عزم دفع امیر شیخ حسن ایلکانی به قزوین حرکت کرده شیخ حسن بزرگ از در صلح خواهی در آمد و سلطنت ساتی بیک را به رسمیت شناخت و دو حریف یعنی دو شیخ حسن یکدیگر را در آغوش گرفتند و قرار گذاشتند که شیخ حسن بزرگ زمستان را در سلطانیه بماند و شیخ حسن کوچک و ساتی بیک نیز به اَران بروند و در بهار قوریلتایی ساخته برای آینده تریبی بدهند. شیخ حسن کوچک و ساتی بیک به اَران رفتند و شیخ حسن بزرگ به عراق برگشت.

این صلح اگر دوام می‌کرد دیگر برای شیخ حسن بزرگ حیثیتی باقی نمی‌گذاشت و از جانب او در حکم تصدیق سیادت امیر شیخ حسن کوچک و خاندان چوپانی بود. به همین نظر شیخ حسن بزرگ یکی از خواص خود را به خراسان فرستاد و طغاتی‌مورخان را به آمدن به عراق تحریک نمود. طغاتی‌مورخان هم به همراهی امیر ارغونشاه و خواجه علاء الدین محمد وزیر از خراسان حرکت کرده در ماه رجب سال ۷۳۹ به ساوه آمد و در آنجا شیخ حسن بزرگ به خدمت او رسیده مراسم استقبال را بعمل آورد ولی کمی بعد ملتفت خبط خود شد و دید که امرای خراسان همه مطیع رأی خواجه علاء الدین وزیرند و به او اعتنایی ندارند اما چون چاره‌ای نداشت تحمل کرد و در این ضمن خبر حرکت شیخ حسن چوپانی و ساتی بیک و امیر سیورغان از اَران به عزم دفع طغاتی‌مورخان رسید. پس از رسیدن اردوی ساتی بیک از اَران به آذربایجان جمعی از قوم اویرات، قراچری یعنی تیمورتاش ساختگی را دستگیر کرده

پیش ساتی بیک فرستادند و او به فرمان خاتون به قتل رسید.

امیر شیخ حسن چوپانی برای درهم پاشیدن اساس اردوی طغایمور و شیخ حسن بزرگ به فکر حيله افتاد و به ظاهر طلب صلح کرد، طغایمور هم سوابق دوستی پدر خود را با امیر چوپان به یاد آورد از دو طرف قرار مصالحه داده شد و شیخ حسن کوچک به طغایمور پیغام داد که اگر او در دفع شیخ حسن بزرگ مساعدت نماید ساتی بیک به عقد او در خواهد آمد و عموم چوپانیان خدمت او را کمر خواهند بست. طغایمور ساده لوح این پیشنهاد مزورانه شیخ حسن کوچک را پذیرفت و وثیقه ناممکنی به خط خود در این باب نوشته پیش شیخ حسن چوپانی فرستاد. شیخ حسن کوچک آن نوشته را پیش شیخ حسن بزرگ فرستاد و خیالات طغایمور را به اطلاع او رساند. امیر ایلکانی از این بابت در خجرت شد و طغایمور را از قضیه آگاه ساخت. طغایمور از خجالت سر به زیر افکنده به خراسان برگشت و شیخ حسن ایلکانی نیز به خدمت ساتی بیک آمده دست خاتون را بوسید و پس از عذر خواهی با اردو به اوجان آمد.

پس از رسیدن اردو به اوجان، امیر شیخ حسن کوچک دستگاه ساتی بیک را غارت کرده به این بهانه که ایلخانی از زنی ساخته نیست یکی از نبیره زادگان یشموت پسر هلاکو را که سلیمان خان نام داشت به ایلخانی منصوب نمود و ساتی بیک را به زور به زوجیت به او داد. مدت سلطنت ساتی بیک از سال ۷۳۹ تا اوایل ۷۴۱ بود. شیخ حسن بزرگ چون این خبر را شنید او نیز پسر آلافرنگ بن گیخاتو یعنی عزالدین را با لقب شاه جهان تیمورخان به ایلخانی برداشت و خواجه شمس الدین زکریا را نیز وزارت او داد و به عراق عرب آمده بغداد و دیاربکر و خوزستان را تحت استیلای خویش آورد.

دو حریف قوی یعنی دو شیخ حسن با دو ایلخان جدید در آخر ذی الحجه ۷۴۰ در نواحی نهر جفاتو در مراغه رو به رو شدند و شکست بر اردوی شیخ حسن بزرگ و شاه جهان تیمور (سلطنت ۷۴۰ - ۷۳۹) روی کرد. شیخ حسن ایلکانی مغلوب به بغداد برگشت و شاه جهان

تیمور را معزول نموده خود مستقل شد و اساس سلسله امرای ایلکانی یا جلایر را در این سال ریخت. شیخ حسن چوپانی (نیز) پس از نصب سلیمان خان^۱ (۷۴۵-۷۴۱) آذربایجان و آران و گرجستان و عراق عجم را تحت اختیار خود در آورد و در این نواحی به بسط اقتدار مشغول شد.^۲

ساره (سارا) خاتون

سارا خاتون یا سرای خانم، دختر پیر علی بیگ و مادر اوزون حسن آق قویونلو بود.^۳ او چندین مأموریت سیاسی از طرف پسرش اوزون حسن انجام داده است. در یکی از این مأموریت‌ها در سال ۸۶۳، اوزون حسن که از عهده جنگ با سلطان محمد عثمانی برنیامد و مغلوب شد، جهت تقدیم مراسم اعتذار، مادر خود را به همراه حاکم چمشگزک که کرد بود و حسن نام داشت به دربار سلطان محمد عثمانی گسیل داشت تا باب مذاکره و مصالحه را با وی بگشاید. اینها توانستند صلح خاصی را برقرار کنند. اما سلطان که بلافاصله از طریق بایورد عازم طرابوزان شد جانب احتیاط را نگاه داشت و این دو تن را نیز با خود برد. او توسط یکی از ملازمان خود به اوزون حسن پیام داد که بعد از فتح طرابوزان، ایشان را مرخص خواهد نمود.^۴

قاضی ابوبکر طهرانی آورده است که: چون در میان آق قویونلو شایع گشت که سلطان محمد ثانی به غزو طرابزون احرام بسته، حسن پادشاه لشکر خود را از نهب و تعرض بدیشان منع نمود و مادر او و مولانا احمد بکرجی و سایر علما اتفاق کردند که چون او پادشاه مسلمان

(۱) سلیمان خان بن محمد بن سنگی بن یشت بن هولاکوخان (لب‌التواریخ، ص ۲۵۰).

(۲) لب‌التواریخ، صص ۲۵۰ - ۲۴۸. روضة‌الصفای ناصری، ج ۸، صص ۴۴۳۱-۴۴۱۳، تاریخ مغول،

صص ۳۵۹-۳۵۶. (۳) احسن‌التواریخ (۱)، ص ۵۶۷.

(۴) همان، ص ۴۰۰. تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۱۷۶.

است و به غزا می‌رود منازعت با او به حسب شرع مذموم است و ناصواب، و صلح با او از مصالح اسلام و موجب رفاهیت و فراغ خاطر انام است. سلطان محمد نیز ایلچی فرستاد و گفت که اگر والده صاحب قران (مادر اوزون حسن) از برای مصلحت اندیشی صلح بیاید در عوض طرابزون را بدهم. حسن بیک نیز مادر خود را فرستاد و صلح بین آنها واقع شد. اما سلطان محمد خلاف وعده کرد و طرابزون را فتح نمود.^۱

اصل مطلب این بود که اوزون حسن بنا بر رابطه خویشاوندی با امپراطوران طرابزون و رقابت سلطان ترک سعی فراوان داشت که نخست از طریق سیاسی و سپس از طریق عملیات نظامی مانع لشکرکشی عثمانیان به طرابزون شود. برای این منظور پسر برادر خود مراد بیک را به رسالت نزد سلطان محمد فرستاد اما چون به نتیجه نرسید، مادر زیرک و کاردان خود را نزد سلطان فرستاد تا اگر نتواند با چرب زبانی و هوشیاری خاص خود، سلطان ترک را از حمله به امپراطور طرابزون منصرف کند، اقلأ شهر طرابزون را به عنوان جهیزه عروس خود کاترینا دسپینا از سلطان درخواست نماید. اما سلطان محیل و زیرک ترک با آن که از سارا خاتون تجلیل تمام به عمل آورد و او را «مادر» خطاب نمود هم طرابزون را تصرف کرد و هم چیزی به او نداد.^۲

مأموریت دیگر سارا خاتون از جانب پسرش اوزون حسن به قاهره بود. سارا خاتون در رجب ۸۷۰ هـ. ق. به قاهره رسید و کلیدهای خرپوت را به سلطان خشقدم مملوک تقدیم داشت. خشقدم به این ابراز انقیاد صوری دل خوش داشت.^۳

از دیگر اقدامات سارا خاتون دخالت در حل اختلافات میان اوزون حسن و برادرانش بود. هنگامی که جهانگیر به رها نزد او پس رفت، اوزون حسن ضد هر دو برادر خود لشکر

(۱) کتاب دیار بکره، صص ۳۹۳-۳۹۲.

(۲) حواشی و تعلیقات احسن التواریخ (۱)، صص ۷۴۵-۷۴۴.

(۳) تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۱۸۴.

کشید. این دو به ماردین گریختند و در نتیجه اوزون حسن توانست رها را تسخیر کند. آنگاه در کار محاصره ماردین شد تا اینکه مادرش ساراخاتون دخالت کرد و اوزون حسن را وادار به مراجعت از آمد ساخت^۱. در سال بعد مجدداً اوزون حسن به ارزنجان لشکر کشید. در این جنگ بود که از اسب زمین خورد و یک پایش شکست. هنگامی که بیمار و بستری بود برادرش جهانگیر قیام کرد اطراف آمید را غارت کرد تا این که بالاخره مجبور به اظهار انقیاد شد. او کوشید نزد فرمانروای قراقویونلو بگریزد اما پس از مذاکرات و اقدامات که ابتکار آن باز با ساراخاتون بود ناگزیر شد از برادر خود اطاعت کند. همین ماجرا برای سومین و چهارمین و پنجمین بار تکرار شد. در یکی از این درگیری‌ها، اوزون حسن بار دیگر به ماردین رفت و جهانگیر را محاصره کرد، کمی پس از سقوط قلعه، باز در اثر وساطت ساراخاتون کار به آشتی انجامید و دامنه این آشتی تا به سومین برادر اوزون حسن یعنی اويس که در رها بود و سر به طغیان برداشته بود نیز کشیده شد^۲.

سنت خاتون

دختر سلیمان ذوالقدر که سلطان مراد عثمانی، بنا به جهات سیاسی، او را برای پسر هفده ساله خود، محمد در نظر گرفت. سلیمان بیک پسر ناصرالدین ذوالقدر ترکمان از امرای ناحیه ملاطیه و البستان و مردی سخت توانگر و نیرومند بود. وی پنج دختر داشت که یکی از آنان در حباله نکاح امیر چقماق حکمران مصر درآمده بود. باید متوجه بود که پیش از این نیز سلاطین ترک عثمانی با خاندان ذوالقدر وصلت کرده بودند. دختر ناصرالدین یعنی خواهر سلیمان با سلطان محمد اول ازدواج کرده بود و بعدها هم نوه سلیمان به نام عایشه خاتون زن پسر محمد دوم یعنی بایزید ثانی شد.

(۱) احسن التواریخ (۱)، ص ۳۵۹. کتاب دیار بکریه، صص ۲۰۹-۲۰۸، ۲۵۱ و بعد.

(۲) تشکیل دولت ملی در ایران، صص ۱۷۲ - ۱۷۱.

تقدیر چنین خواسته بود که ست خاتون دختر سلیمان ذوالقدر هرگز خوشبخت نشود. چه این دختر که مراد با تصویب و موافقت خلیل پاشا صدراعظم انتخاب کرده و با تشریفات و جلالی هرچه تمامتر از بیستان به ادرنه آورده بود مورد توجه و محبت محمد قرار نگرفت. زیرا محمد قبل از وی از کنیزکی آلبانی نژاد به نام گل بهار پسری داشت به نام بایزید، و او که همچنان به گل بهار دل بسته بود، به این امیرزاده (ست خاتون) توجه نکرد و حتی وقتی مقرر حکومت را از ادرنه به قسطنطنیه منتقل کرد، وی را در ادرنه تنها گذاشت و در همان شهر بود که در سال ۱۴۸۶ میلادی ست خاتون دیده از جهان فرو بست و عایشه خاتون به یاد وی مسجدی ساخت که امروز به نام ست خاتون شهرت دارد^۱.

سراقسو خاتون

مادر قتلغ تمور که امیر تکناباد بود. علاءالدین هریر برادر خوانده ملک تاج الدین کرد که برادر خوانده اش در شهر تکناباد در بند بود، نزد سراقسو خاتون رفت و مبلغ هزار دینار قبول کرد جهت استخلاص ملک تاج الدین کرد، روز دیگر آن خاتون پنجاه سوار بفرستاد تا ملک تاج الدین کرد را از بند خلاص کردند و در مصاحبت او تا حدود مستنک برفتند^۲.

سرای خانم ← ساره خاتون.

سرای ملک خانم

دختر غازان خان مغول که از زنان حرمسرای امیر حسین قرغن بود. تیمور پس از قتل

(۱) احسن التواریخ، حواشی و تعلیقات، ص ۷۱۴.

(۲) سیف بن محمد بن یعقوب الهروی، تاریخ نامه هرات (اوایل سده هفتم هجری)، تصحیح محمد زبیر الصدیقی، به اهتمام بهادر خلیفه محمد اسدالله، کلکته، بیست مشن، ۱۳۶۲، ص ۲۶۷.

امیر حسین، چهار تن از زنان حرمسرای وی را به عقد خود در آورد که یکی از این چهار زن، سرای ملک خانم بود. او چون دختر خان مغول بود، تا آخر عمر با احترام در حرمسرا می‌زیست و گروهی بر این عقیده‌اند که به علت وجود همین سرای ملک خانم بود که تیمور از طرف مغولان ملقب به کورکان گردید و به همین لقب سکه ضرب کرد.^۱

تعدادی از شاهزادگان تیموری زیر نظر و مراقبت سرای ملک خانم زن تیمور تربیت یافتند از جمله خلیل سلطان فرزند میرانشاه، و الغ بیگ فرزند شاهرخ. سرای ملک خانم از زنان بانفوذ دربار تیموری در سیاحت بود. چون خلیل سلطان و معشوقه او مورد غضب تیمور قرار گرفتند به تدبیر همین سرای ملک خانم از غضب او رهایی یافتند.^۲

سرقویتی بیگی

سرقویتی بیگی یا سیورقوتینی بیگی دختر جاقاگامبو برادر اونگ خان کارائیت، خواهر ایباقه یکی از زنان معتبر چنگیز، همسر تولوی و از شخصیت‌های بارز و معروف مغولی بوده است. همه منابع، قدرت، اهمیت و هوش و لیاقت این زن را ستوده‌اند: «بغایت داهیه و عاقله بود، و در ضبط او لوس سرآمد خواتین عالم و در ستر و عصمت و عفت نزد دور و نزدیک مسلم^۳، یا «به غایت عقل و خویشنداری و تأمل و تفکر در عواقب امور که مردان عاقل کار دیده از آن غافل باشند، معروف بود^۴».

سرقویتی مادر منگو قآن، قویلای قآن، هلاکوخان و اریغ بوکا (بوکا)، پسران تولوی،

۱) الغ بیگ و زمان وی، صص ۴۵ و ۴۶. میرجعفری، تاریخ تحولات... تیموریان و ترکمانان، ص ۱۴. تاریخ ایران دوره تیموریان، ص ۵۵.

۲) درباره این زن ر.ک: ظفرنامه یزدی، ج ۱، صص ۳۰۱، ۳۱۸-۳۱۴، ۴۲۰ و ۴۸۰. روضه‌الصفاء، تصحیح کیان‌فر، ج ۹، ص ۵۱۲۲. تاریخ... تیموریان و ترکمانان، صص ۸۴، ۹۱، ۱۱۶ و ۲۰۹.

۳) روضه‌الصفاء، ج ۴، ص ۱۶۷. ۴) تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۴.

بود. هنگامی که تولوی شوهر سرقویتی بیگی در گذشت، او با فرزندانش که همه خردسال بودند، به نزد اوگتای قاآن به پایتخت رفتند و نزد او ماندند. این خاتون در اثر لیاقت و حسن تدبیر مورد توجه فوق العاده قاآن قرار گرفت. تولی ملقب به الغ نوین^۱ (نویان) کوچکترین پسر خاتون بزرگتر چنگیز بود. بنا به حکم یاسا و آیین مغول، جایگاه پدر به پسر کوچکتر خاتون بزرگتر می‌رسید. چون یاسای چنگیز آن بود که اکتای خان^۲ باشد، الغ نویان در فرمانبرداری از دستور پدر در جلوس اکتای قاآن به تخت خانی کوشش فراوان نمود و در تثبیت وی جدیت زیادی به کار برد. الغ نویان همراه لشکر قاآن به ختای رفت و پس از بازگشت پیروزمند و کامیاب از آن منطقه، در شرابخواری افراط نمود و سپس در اثر بیماری از دنیا رفت. از این واقعه قاآن سخت دلننگ شد و بسیار پریشان حال و مضطرب گردید. از این رو، قاآن بعد از مرگ الغ نویان، دستور داد تا زمانی که وی زنده است تدبیر و راه‌اندازی ملک وی را خاتون‌اش، سرقویتی بیگی عهده‌دار شود^۳. مقرر شده بود پسران الغ نویان (تولی) و همچنین لشکر و ولایت، کوچک و بزرگ زیر نظر سرقویتی باشند و از فرمان او سرپیچی نکنند. سرقویتی بیگی در تربیت و پرورش تمامی پسران و ضبط امور دولت و

(۱) این لقب به معنی امیر بزرگ است. (۲) قاآن یا اکتای یا اکتای قاآن هر سه یکی است.

(۳) ابن‌العبری نام این زن را سرقوتی بیگی نوشته و گوید زن تولی برادر قاآن بود و چون مرد قاآن از مرگ او بسی غمگین شد و فرمان داد زنش سرقوتی بیگی دختر برادر اونگ خان امور سپاه را بر عهده گیرد. او را چهار پسر بود: مانگگا، قوبلای، هولاکو و اریغ بوکا. این زن این فرزندان را نیکو تربیت کرد و امور را در ضبط آورد. زنی خردمند و مؤمن و برکیش مسیحی بود. مطران‌ها و رهبانان را گرامی می‌داشت و از دعا و برکات آنان یاری می‌جست. گویی شاعر در وصف او گفته است: فلوکان النساء کمثل هذه / لَفُضِّلَتِ النِّسَاءُ علی الرجال «اگر همه زنان این چنین باشند زنان از مردان برترند». (مختصر تاریخ الدول، ص ۳۴۴) در تاریخ بناکشی (ص ۳۹۹) نام این زن «سیورقوتی بیگی» آمده دختر چاکمبو برادر اونگ خان پادشاه اقوام کرایت، و بزرگترین و محبوبترین خواتین تولوی پسر چنگیزخان.

برافراختن جاه و حرمت و انجام کارهای بزرگ، با رأی نیکو و هوشیاری، اساسی پی افکند و در پایداری آن بنیان‌ها، اصولی را گسترش داد. به حدی که هیچ کلاه‌داری بر آن اعمال قادر نبود و چنان رونقی را بدان روش نمی‌توانست ایجاد کند.

قآن در هر کاری که شروع می‌کرد، اعم از کارهای مربوط به مملکت یا ترتیب لشکر، ابتدا با بیکی کنکاش و مشورت می‌کرد. آنچه بیکی نظر می‌داد بر آن تغییری نبود. ایلچیان و رسولان وی را احترام و وقار زیادی قائل می‌شدند. وابستگان و رعیت‌های آن دربار، در دورترین نقاط شرق و غرب از تمامی شاهزادگان، در حرمت و جانبداری وی ممتاز بودند. به همین جهت و به مناسبت توجه قآن وضع و حال ایشان در شرق و غرب مرفه بود. استانداران و شحنة‌ها از ترس تنبیه وی روش انصاف را با رعایا در پیش می‌گرفتند.

هنگام اجلاس قوریلتهای و گردهمایی شاهزادگان، در میان شکوه و زینت و آذین و آفرین هر یک، همچنین از حیث سپاه و پیروان باز هم سرقویته ممتاز بود. حمایت قآن از بیکی به درجه‌ای بود که وقتی مأمورین وصول مالیات به رعیت بیکی سخنی شدید گفته بودند و درخواستی زیادی کرده بودند، از سوی وی پس از اثبات دلیل به یاسا رسیدند.

با توجه به اهمیت و نفوذ توراکینا خاتون در دربار همسرش اکتای، موضوع برتری سرقویته بیگی بسیار جالب توجه است. در دوره حیات امپراتور سرقویته بیگی، توراکینا خاتون را تحت الشعاع قدرت خود قرار داده بود. و با پشتیبانی قآن به وی مجال خودنمایی در عرصه سیاست را نمی‌داد، ولی در دوران نیابت سلطنت توراکینا خاتون، او به دلیل هوشمندی و سیاستمداری، خود را کنار کشید، به طوری که در هیچ موردی از دخالت وی در کارها بجز حفظ منافع اولوس خود و فرزندانش، اثری نمی‌بینیم.

از ویژگی‌های خرد و هوشیاری سرقویته این است که، با آن که هر یک از پسران برای خود خانی بودند و خردمند و از دیگر شاهزادگان در هوش و خرد بیشتر، هرگاه به مناسبت فوت پادشاهی انتظار اجلاسی برای انتخاب خانی دیگر می‌رفت، از ترس نفوذ و قدرت

سرقویتی جرأت تغییر و تبدیل در یاساهای قدیم را به خود راه نمی‌دادند. چنان که در اجلاس انتخاب کیوک به خانی، زمانی که کند و کاو در اعمال شاهزادگان و انحراف مردان از یاساها و قواعد مقرر شروع شد، و قرار شد تمام پایزه‌ها و برلیغ‌هایی که پس از فوت قآن بی مشورت داده شده است پس گرفته شود و در همین رابطه اکثر فرامینی که در ضبط اموال و تولید داده بودند در قوریلتهای مذکور موجب شرمندگی شاهزادگان گشت، سرقویتی سربلند از کار درآمد که وی و فرزندانش حتی سر مویی از یاساها برنگشته بودند. چنین حادثه‌ای حکایت از خرد و خویشتن داری بی‌اندازه و اندیشه در پایان کارهای سرقویتی دارد که مردان خردمند و کار دیده از آن غافل بودند.

در زمان جلوس منکوقآن بر سریر خانی نیز همین شیوه اتفاق افتاده بود. یعنی بعد از فوت کیوک خان هر کس حکمی داده بود. ولی سرقویتی از همان زمان مرگ الغ نوین، با بخشش و تحفه و هدیه دادن به خویشان و نزدیکان و نیکی بر سپاه و بیگانگان همه را فرمانبر، مطیع و مرید خویش گردانیده بود و دوستی و میل خویش را بر دل‌های هر کس نقش کرده بود. آن چنان که پس از مرگ کیوک خان، اکثر رأی‌ها در تقدیم کلید خانی بر دست پسر او منکوقا آن متفق شدند. بدین سان آوازه خرد و هوش و میدان شهرت و پیشش وی در چهار گوشه عالم روان شد. هیچ کس را فراتر از سخن وی کلامی نبود. وی نسبت به ترتیب خانه، ورود و خروج رجال پایتخت، با خویش و بیگانه اصولی را پی ریزی کرد که خانان جهان از آن در مانده بودند.

سرقویتی بر همین روش بود تا آن زمان که، به واسطه کاردانی او، منکوقا آن به سلطنت رسید. پیوسته دست او در بخشش و نیکی باز بود. هر چند پیرو و تقویت کننده دین عیسی بود، ولی صدقه و بخشش بر پیشوایان و بزرگان را فراموش نمی‌کرد و در زنده کردن شعایر دین محمدی (ص) هم می‌کوشید. دلیل و گواه این سخن آن است که دستور داد هزار بالش نقره برای ساختمان مدرسه‌ای در بخارا اختصاص دادند و شیخ الاسلام سیف‌الدین باخرزی را

مدیر و متولی آن کار نیک ساخت. همچنین دستور داد روستاهایی چند را خریداری کردند و بر آن مدرسه وقف نمودند. مدرسان و جویندگان علم را در آنجا نشاندهند. همچنین پیوسته به اطراف، صدقه می‌فرستاد و بر فقرا و بی‌چیزان مسلمان اختصاص می‌داد. سرقویتی به همین شیوه زیست تا در ذی‌الحجه سال ۶۴۹ از دنیا رفت^۱. او را در کنار مزار همسرش در منطقه رودکالوران به خاک سپردند.

چون در دوران حکومت اگتای او با سرقویتی کارهای امپراتوری را اداره می‌کردند، گیوک فرزند اگتای نیز او را می‌ستود و اگتای میل داشت که این خاتون متفقد را به همسری او درآورد. ولی خاتون که خیال به سلطنت رسانیدن پسر خود را در سر می‌پرورانید، تربیت فرزندانش را بهانه کرد و به این کار تن در نداد. زیرا اگر با گیوک ازدواج می‌کرد، می‌بایستی به سلطنت دودمان اگتای تن در می‌داد. می‌دانیم که سه پسر او همه قآن سلطان شدند. این در نتیجه زحمات و تربیت صحیح مادرشان بود که بدون کمک شوهر خود که خیلی زود درگذشت، کودکش را به طرزی صحیح و برای حکومت تربیت کرد: «همه را ادب و فرهنگ آموخت، و هرگز نگذاشت که میان ایشان سر مویی منازعت پدید آید^۲». در مقابل، پسران نیز همواره به وی احترام می‌گذاشتند و به فرمانش گردن می‌نهادند.

سرقویتی موفق شد با حسن تدبیر، سلطنت را از خاندان اگتای به خاندان تولوی منتقل سازد و بعد از حکومت گیوک که بسیار کوتاه بود، پسر ارشد خود منگو را به سلطنت نشانده، که این کار آسان نبود. رقیب منگو، شیرامون که قبل از سلطنت گیوک نیز داعیه سلطنت داشت و اکنون پس از مرگ او تخت را خالی می‌دید، بار دیگر به تکاپو افتاد. ولی در اثر قدرت و نفوذ

(۱) تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، صص ۳-۵. تحریری نو از تاریخ جهانگشای، صص ۲۹۸-۲۹۶. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ج ۱، صص ۵۶۲-۵۶۰، ۵۶۹ و ۵۸۰. در این کتاب، نام این زن «سیور قوقیتی» دختر جاکمبو آمده است. (همان، ج ۲، ص ۶۷۸) نیز ر.ک: تاریخ بناکتی،

(۲) روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۶۷.

سرقویتی و یارانش و نزدیک شدن او به باتو، کاری از پیش نبرد. این مبارزه دو سال به طول انجامید و سرانجام به سال ۶۴۸ هجری این خاتون پیروز شد و منگوطی فوریلتایی در دشت قبچاق و در یورت باتو به خانی انتخاب شد. در نتیجه شیرامون و همسر گیوک، اغول غایمش که مخالفان سرسخت خان جدید بودند، دستگیر شدند و به قتل رسیدند. اغول غایمش که پس از مرگ شوهر نایب السلطنه شده بود و می‌خواست سلطنت در خاندان گیوک باقی بماند، هواخواه شیرامون برادرزاده این خان شده بود. که سرانجام جان خود را بر سر این کار گذاشت.^۱

سرقویتی بیگی گذشته از امور محکومتی، پس از مرگ شوهر بنا بر سنت مغول فرمانروای اولوس و اموال وی نیز بود و در تنظیم امور امرا و نوکران که متعلق به شوهر می‌دانست، به نوعی قیام نمود که مردان مرد انگشت تعجب به دندان تفکر گرفتند.^۲

سعادت‌بخت بیگم ← بیگم سلطان.

سکینه خاتون

زن قاشی پسر اوکتای قآن، که برای او پسری به دنیا آورد که فایده نامیده شد.^۳

سلجوق خاتون

زن قراعثمان^۴ آق‌قویونلو، پدر بزرگ اوزون حسن.

(۱) همان. و حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۸. نیز ر. ک: زن در ایران عصر مغول، ص ۱۴۳.

(۲) روضة الصفا، ج ۴، ص ۱۶۷. درباره این خاتون ر. ک: زن در ایران عصر مغول، صص ۱۴۴ - ۱۴۱.

(۳) تاریخ بناکشی، ص ۳۸۲.

(۴) احسن التواریخ (۱)، ص ۲۲۶. کتاب دیاربکره، صص ۱۰۳ و ۱۱۹.

سلجوق خاتون

زن سلطان مراد عثمانی و خواهر قراجه پاشا حکمران آناتولی^۱.

سلجوق خاتون

این زن که به خلاطیه مشهور بود دختر قلع ارسلان از سلاجقه روم بود که در قونیه به تخت نشست. او پیشتر در حباله نکاح نورالدین محمد قرا ارسلان بود، بعد ناصر خلیفه عباسی این دختر را بخواست و مفتون او شد^۲.

سلجوق شاه بیگم

زن اوزون حسن آق قویونلو که از نفوذ زیادی برخوردار بود و در هنگامی که اوزون حسن در بستر بیماری افتاد تدبیری کرد و قاصدی نزد خلیل که از همه پسران دیگر او بزرگتر بود به شیراز فرستاد. خلیل نیز بدون فوت وقت به نزد پدر بیمار شتافت و آخرین دستورها و وصایای پدرش را شنید. چون اوزون حسن در سال ۸۸۲ ه. ق. دیده از جهان بست، خلیل بلافاصله در خفا کسانی نزد مقصود برادر ناتنی خود که پسر دسپیناخاتون بود فرستاد. اینان به او زهر دادند و در عین حال او را با خنجر کشتند^۳. خلیل پس از مراسم تاجگذاری در تبریز، برادران خود یعنی یعقوب میرزا و یوسف میرزا را به اتفاق مادرشان سلجوقشاه بیگم به دیاربکر تبعید کرد تا استقلال سلطتش محفوظ و دست مادر و برادرانش از دخالت در

۱) احسن التواریخ (۱)، حاشیه ص ۲۵۴. ۲) تاریخ جهان آرا، ص ۱۱۳.

۳) در بین اولاد اوزون حسن، مقصود بیگم و خواهرش حلیمه بیگم آغا (مشهور به مارتا) از زن عیسوی او، دسپیناخاتون بودند. از آنجا که ملکه مادر، سلجوقشاه بیگم، با دسپیناخاتون هرگز میانه خوبی نداشت و در کارهای کشور مداخله می کرد، هر دور نیست که زندانی شدن و قتل مقصود بیگم با اشاره آن زن صورت گرفته باشد.

کارهای دولتی کوتاه باشد. بنا به روایتی یعقوب که بیست سال از خلیل کوچکتر بود پس از تاجگذاری خلیل دچار سوءظن شد و با وجود یخبندان و کولاک شدید، در معیت مادرش به مفر حکمرانی خود آمد رفت.^۱

سلجوق شاه بیگم چه در دوره حیات اوزون حسن و چه در زمان فرمانروایی پسرش یعقوب در امور مملکتی نفوذ کلام داشت و تا زمان مرگش در سال ۵-۸۹۴ ه. ق. از حیثیت و اعتباری بسیار برخوردار بود. توسعه بنای مسجد جمعه تبریز به خصوص از آثار خیر اوست و او در این کار از بذل مال بسیار و تحمل مشکلات و سختی‌ها خودداری نورزید. در محل قدیم قبله این مسجد، قبه رفیعی برپا ساخت و آن را با کاشی‌های رنگین آراست.^۲

در سال ۸۷۷ سلجوقشاه بیگم که به تحریکات اغرلو محمد مینی بر جنگ با عثمانی‌ها دل بسته بود، اوزون حسن را واداشت که به جنگ سلطان عثمانی برود.^۳ در نتیجه در جنگ شدیدی که در گرفت اوزون حسن شکست خورد و فرار کرد.^۴

حسن بیگ روملو ضمن شرح وقایع سال ۸۸۲، قتل اغرولو محمد پسر اوزون حسن را که علیه پدر شورش کرد توسط یکی از امرای ترکمان به نام بایندریک و بنا به فرمان سلجوقشاه بیگم همسر حسن پادشاه دانسته است. پس از مرگ اغرلو محمد، شخصی از مردمان ارزنجان فرزندش گوده‌احمد را که از دختر سلطان محمد پادشاه عثمانی بود همراه مادر برداشته به خدمت سلطان محمد برد.^۵ از مجموع اطلاعات موجود، می‌توان دریافت که اوزون حسن از

- (۱) تاریخ عالم‌آرای امینی، صص ۱۱۰-۱۰۶. تاریخ الفی، صص ۳۰۴-۳۰۳. تاریخ جهان‌آرا، صص ۲۵۳ و والتر هیتس، تشکیل دولت ملی در ایران، صص ۸۲.
- (۲) تاریخ عالم‌آرای امینی، صص ۲۱۸-۲۱۶. تشکیل دولت ملی در ایران، صص ۱۴۴.
- (۳) احسن‌التواریخ (۱)، صص ۵۳۲ و ۵۶۶.
- (۴) تفصیل این جنگ در همان مأخذ، صص ۵۴۲-۵۳۲.
- (۵) همان، صص ۵۶۶.

طفیان فرزندش و سپس از فرار و پناهندگی وی به خاک دشمن سر سخت و کینه‌ورزی چون سلطان محمد فاتح، سخت خشمگین و برای کشور و تاج و تخت خود بسیار نگران بوده است و در پی آن بوده که به هر نحوی که باشد او را از میان بردارد و دور نیست که در این میان تحریکات و فتنه انگیزی‌های سلجوقشاه بیگم نیز او را به این امر تحریض کرده باشد.^۱

حسن بیگم روملو همچنین احتمال می‌دهد که اوزون حسن نیز در همان حال بیماری به دست زنش سلجوقشاه بیگم از پای در آمده است. او در این خصوص می‌نویسد: «وقتی سراغورلو محمد را نزد حسن پادشاه آوردند او بیمار بود. بسیار بر خاطرش گران آمد و گفت که اگر از این مرض خلاص یابم، از قاتلان او انتقام بکشم. سلجوقشاه خانم از این سخن ترسیده، وی را خفه نمود»^۲.

از دیگر اقدامات سلجوقشاه بیگم در کارهای حکومتی، دخالت او در اختلاف فرزندان خود، یعقوب و سلطان خلیل بود. در بهار سال ۸۸۳ که یعقوب از قشلاق به نیت تسخیر آذربایجان و عراق و فارس و سایر بلاد عازم ییلاق شد، خبر عزیمت سلجوقشاه خانم و عبور او از بلده بتلیس به یعقوب داده شد. چون به صحرای بشری نزول کرد در آنجا به دیدار مادر رسید. چون سلجوقشاه از کیفیت مخالفت یعقوب آگاه شد، فرزند را متقاعد کرد که ایلچی به خدمت سلطان خلیل فرستد و اظهار اطاعت و انقیاد و عذرخواهی نماید. به همین منظور حاجی بیک موصولاً را مأمور کرده و اعزام نمودند.^۳

فضل الله بن روزبهان خنجی، علت مرگ مهد علیا بیگم (سلجوقشاه) مادر یعقوب را شیوع بیماری طاعون و ابتلای وی به این بیماری ذکر کرده است و مرگ یعقوب و برادرش یوسف میرزا را نیز در اثر ابتلا به همین مرض دانسته است.^۴

(۱) تاریخ تحولات ... تیموریان و ترکمانان، ص ۳۰۲.

(۲) احسن التواریخ (۱)، ص ۵۶۸. (۳) همان، ص ۵۷۳ و تاریخ الفی، ص ۳۰۶.

(۴) تاریخ عالم آرای امینی، ص ۲۱۴ و بعد.

اما حسن بیگ روملو، مرگ سلجوقشاه بیگم را در اثر خوردن زهری می‌داند که خود برای کشتن سلطان یعقوب تهیه کرد لیکن علاوه بر یعقوب و یوسف خود نیز جان باخت. این مورخ می‌نویسد: «یعقوب در قشلاق سلطان (سلطانیه) از دار فنا به دار بقا انتقال نمود. سبب فوتش آن که مادرش سلجوقشاه بیگم اراده نمود که مسیح میرزا بن حسن پادشاه را مسموم گرداند. به این داعیه در ظرفی که قیسی در آب کرده بود، سم داخل کرد. یعقوب پادشاه از حمام بیرون آمد به اتفاق برادرش یوسف بیک تناول نمودند. در این اثنا سلجوقشاه خانم نیز خبردار گشته، از روی اعراض، او نیز از آن قیسی تناول نمود و بعد از آن پهلو در بستر ناتوانی نهادند. یوسف بیگ و سلجوقشاه خانم فوت شدند و سپس یعقوب نیز از عالم انتقال نمود.^۱»

اما آنجوللو بازرگان و نیزی نقل قول دیگری دارد که بدون ذکر نام، مرگ یعقوب را به دست زن او و با نقشه قبلی می‌داند اما این که این زن همان سلجوقشاه بیگم باشد معلوم نیست. در این روایت آمده است که، سلطان یعقوب آق قویونلو دختر یکی از بزرگان ایرانی را به زنی گرفته بود و این زن بی‌اندازه شهوت ران بود و به یکی از نجای درباری دلباخته بود. وی برای آن که بتواند به معشوق خود برسد و او را بر تخت سلطنت بنشاند در صدد بود که به هر طریق سلطان یعقوب را از سر راه خود بردارد. پس از این که او مطلب را با معشوق خود در میان نهاد زهری کشنده برای شوهرش فراهم ساخت. یعقوب که عادت داشت در آبی خوشبو استحمام کند یک بار با پسر هشت یا نه ساله خود از چهار بعد از ظهر تا غروب آفتاب در حمام ماند. هنگامی که از حمام خارج شد و به اطاق‌های زنان که در مجاورت حمام قرار داشت رفت در آنجا زن بدطینت با جام طلایی پر از زهری که در آن فاصله خود مهیا کرده بود به استقبال سلطان یعقوب شتافت. این زن به خوبی می‌دانست که شاه پس از خروج از حمام

(۱) احسن التواریخ، ج ۱، صص ۶۲۷ - ۶۲۹. در تاریخ الفی (ص ۳۱۲) آمده است: «در صفر ۸۹۶ یعقوب بیک مرد و قبل آن به اندک روزی مادرش سلجوق شاه بیگم و برادرش یوسف بیک نیز فوت شد. گویند که به غلط زهر در شربتی که هر سه آشامیدند کرده بودند.»

عادتاً چیزی برای نوشیدن می‌خواهد. باری او برای اینکه تیت سوء خود را عملی سازد بیش از هر موقع دیگر با یعقوب مهربانی و عشوه‌گری کرد. اما چون کاملاً بر خود مسلط نبود چهره‌اش پریده رنگ می‌نمود و این عارضه با در نظر گرفتن طرز رفتار غیر عادی او موجب بدگمانی سلطان شد. به همین دلیل سلطان امر کرد که او از آن شربت بنوشد و زن نیز که می‌دانست مرگ حتمی در پی این کار است چاره‌ای جز اطاعت امر شاه نداشت. پس از این که زن بدطینت از آن شربت نوشید بقیه را به شوهرش داد و سلطان و پسرش نیز باقیمانده شربت را نوشیدند. این زهر چندان کشنده بود که جملگی در نیم شب مردند. روز بعد خبر مرگ ناگهانی پادشاه، همسر و پسرش در همه جا پیچید!

سَلْجُوقَه خاتون

دختر امیر مسعود، شاه دربند و ارمنستان تا سرزمین روم. او به همراه دو خاتون دیگر در سفر حج در مکه هنگام بازگشت در منزل بطن مژ ماجرای برایش رخ می‌دهد که ابن جبیر که همزمان در آنجا بوده آن را گزارش نموده است. به گفته وی، این خاتونان همراه امیرالحاج، ابوالمکارم تاشکین، غلام امیرالمؤمنین - که هر سال از جانب خلیفه اعزام می‌شود و هشت سال یا بیشتر است که این مهم را بر عهده دارد - به مکه آمده بودند (سال ۵۷۹ ه. ق) و این خاتون، به سبب وسعت مملکت پدر خود، گرانقدرترین خاتونان بود. وی شب جمعه با چند تن از خدمتگزاران خاص و اطرافیان خود شبانه از بطن مژ روانه مکه شده و روز جمعه جای او در میان کاروان تهی بود. امیرالحاج معتمدانی از یاران خاص خود را به جستجو فرستاد تا او را بیابند و سبب انصراف او را از همراهی با کاروان جويا شوند، از این رو مردم را به انتظار او نگه داشتند تا شبانگاه روز شنبه بیامد. درباره سبب انصراف این خاتون نازپرورده، تیرهای حدس و گمان از هر سو روان شد و اذهان کاروانیان برای فهمیدن راز نهفته او به کار افتاد.

پاره‌ای می‌گفتند: سبب انصراف او مخالفت و انتقادی بوده که بر رفتار امیر الحاج رانده و پاره‌ای می‌گفتند: جذبات شوق مجاورت کعبه مکرمه او را دیگر بار به زیارت آن خانه معظم کشانده است، و دانستن غیب بر کسی جز خدای نمانده. باری اصل ماجرا هرچه بود، خداوند آن درنگ و معطلی کاروان را چاره ساز شد و راه ادامه حرکت حاجیان باز، و خدا را بر این امر و گشایش کار سپاس خاص بسیار باد.

پدر این زن، امیر مسعود، او را مملکتی است چنان پهناور و حکومتی گسترده که طبق معلومات مسلم ما، بیش از یکصد هزار سوار در خدمت دارد و داماد او، همسر همین خاتون، نورالدین صاحب آمد و جز آن است و نزدیک به دوازده هزار سوار دارد. این خاتون نیکوکار را در راه سفر حاجیان آثار نیک بسیار است و از آن جمله سقاخانه‌هایی است در راه که برای رساندن آب رایگان تعیین کرده و نزدیک به سی اشتر و دولاب آبکشی دارد و همچنین برای تأمین و حمل ره توشه زایران بیت الله از قبیل جامه و زاد راه و دیگر چیزها نزدیک به یکصد شتر اختصاص داده است. شرح کارهای نیک او به درازا می‌کشد. وی نزدیک به بیست و پنج سال عمر دارد. خاتون دوم مادر معزالدین صاحب موصل و همسر بابک، برادر نورالدین است که صاحب شام بود، و این زن را نیز کارهای نیک و احسان بسیار است.

خاتون سوم دختر دقوس صاحب اصفهان، از بلاد خراسان است، او نیز زنی است گرانقدر و بزرگ شأن که در اعمال خیر پیشدستی می‌کند و کارهای نیک این هر سه زن و اهتمام آنان بر انجام اعمال خیر، همراه با شکوه و جلال سلطنتی بسیار شگفت‌انگیز و تحسین‌آمیز است.^۱ این خاتونان، اگر خود هر سال حج نگرارند، اشرانی آبکش را همراه موثقان خود با حاجیان روانه کنند که برای سیراب کردن آوارگان مانده در راه، در سراسر جاده در جای‌هایی

۱) محمدبن احمد بن جبیر، سفرنامه ابن جبیر، ترجمه پرویز اتابکی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰، صص ۲۳۰-۲۲۹.

معلوم مستقر شوند. در تمام راه، همراه این شتران، آب هست، نیز در عرفات و مسجدالحرام به هر روز و شب، رایگان آب رسانند و آن نیکخواهان را از این راه اجری بزرگ حاصل آید!

ابن جبیر با این خاتونان در این سفر همراه بوده تا به موصل می‌رسد، همراه خاتون دختر مسعود، و خاتون مادر معزالدین صاحب موصل. و تمام حاجیان شام و موصل و سرزمین ایرانیان، پیوسته به دربند (شروان) که در فرمان امیر مسعود، پدر یکی از دو خاتون نامبرده‌اند همراه این دو بودند، و حاجیان خراسان و توابع آن خطه همراه خاتون سوم، دختر ملک دقوس بودند و راهشان از شرق بغداد می‌گذشت. و راه ما به موصل بر کرانه غربی بغداد بود. این دو خاتون در واقع دو بانوی فرمانده و امیران این لشکر بودند که ما در شمار آن محسوب می‌شدیم و راه می‌سپردیم. این دو خاتون راه به رسم و معمول خود، سپاهانی هستند و خلیفه نیز - از بیم دستبرد اعراب خفاجی مَصری در شهر بغداد - سپاهی برای بدرقه به سپاه آنان درافزود. در آن عصرگاه حرکت ما، خاتون مسعودی، سرشار از جوانی و حکمرانی، بر کاروان (آماده رحیل) گذر کرد در حالی که بر هودجی نشسته بود که روی دو چوب بر پشت دو شتر، یکی در جلو و دیگری به دنبال، نهاده و بر اشتران جُل زرکش افکنده بودند و آن دو به سرعت نسیم به آرامی می‌خرامیدند. از پیش و پشت هودج دو در گشوده بودند. و او، در میان هودج، نقاب بر روی و دستاری زرّینه بر سر، پدیدار بود و در برابر وی گروهی از جوانمردان (فتیان) و سپاهانش راه می‌سپردند و در جانب راست وی، اشتران بارکش و یابوهای رهوار، و در پشت وی کنیزانش، سوار بر اشتران و یابوهای بازین و جهاز زرّین قرار داشتند.

وی را بیرق‌ها و طبل‌ها و بوق‌ها بود که هنگام برنشستن و فرود آمدن وی می‌نواختند و ما از رعنائی شاهی زنانه و شوکت او شکوهی دیدیم که از ابهت، زمین را به لرزه نشاند و از

عزت، جهان را دامان مباحات درکشاند. به راستی او را سزاست که عزت به خدمتش گراید و زمین از شوکش به لرزه درآید.^۱ مسافت مملکت پدر او (از کرانی به کران دیگر) نزدیک به چهار ماه راه است و صاحب قسطنطنیه بدو جزیه پردازد. و دادگری او با رعیت بر سیرت و طریقی است شگفت‌انگیز و سنجیده و در پیگیری جهاد برستی پسندیده. یکی از حاجیان که همشهری ما بود گفت در همین سال گذشته (۵۷۹) وی نزدیک به پانزده شهر از بلاد روم را گشوده است.

لقب او عزالدین و نام پدرش مسعود است اما بیشتر مردم شخص او را به نام مسعود خوانند. وی در کشور داری و جهانبانی، نیا برنیا، ریبه دار است (و صاحب اعتبار). از شرف این خاتون که نامش سلجوقه است. همین بس که صلاح‌الدین ایوبی، آید شهر شوهر وی، نورالدین را که از بزرگترین شهرهای جهان بود بگشود اما به سبب بزرگواری پدر این خاتون، شهر را رها کرد و کلیدهای آن را بدین بانو سپرد و آن دیار از پرتو وجود این زن نامدار در ملکیت شوهرش باقی و پایدار بماند و همین شأن و مقام او را بس، و ملک (و دولت و شأن و شوکت) از آن زنده پاینده‌ای است که به هر کس خواهد دهد و خدایی جز او نباشد.^۲

سلطان آغا خانم

خواهر شمسال سلطان و زن شاه طهماسب اول صفوی است. او مادر شاهزاده سلطان سلیمان میرزا بود که به دستور شاه اسماعیل ثانی در سال ۹۸۴ همراه تعدادی از شاهزادگان کشته شد.^۳ پس از مرگ شاه اسماعیل ثانی سلطان آغا خانم و مادران دیگر شاهزاده‌ها، نبش قبر کرده و جسد فرزندان خود را به مشهد مقدس منتقل کرده و آنجا دفن کردند.^۴ سلطان آغا خانم همچنین مادر پریخان خانم هم بود. تتوی و قزوینی نوشته‌اند: این زن «که به غایت

(۲) همان، ص ۲۸۱.

(۱) همان، ص ۲۸۰.

(۳) خلاصه التواریخ، ج ۲، صص ۶۲۸ و ۶۲۹. (۴) همان، صص ۶۲۹ و ۶۷۲ - ۶۷۱.

بدخوی و تبه‌کاره بود باعث تفر خاطرها از دخترش پریخان خانم می‌شد و پریخان خانم که به غایت عاقل بلکه مکار و حيله‌گره بود در تسلی خاطرها سعی بی‌نهایت می‌کرد^۱.

سلطان بانو

دختر شاه اسماعیل اول صفوی، از زنان نیکوکار و خوشنویس، که خوشنویسی را از دوست محمد هروی فراگرفت. جنازه وی پس از وفات در مقبره شاه علاءالدین محمد (بقعه شهان) به عنوان امانت سپرده شد و سپس در سال ۱۰۱۳ ه. ق. در اعتاب مقدسه دفن گردید^۲.

سلطان بخت

دختر امیر تیمور گورکان، زن سلیمان شاه، که به شیوه مردان بود و به مردان رغبتی نداشت. این بدان سبب بود که زنان بغدادی به ورود خود به سمرقند طبع او دگرگون و تباه کرده بودند و از او داستان‌های نکوهیده بسیار گفته‌اند^۳. میرخواند، از دواج سلطان بخت بیگم و سلیمان شاه را در فصل شتاء سال ۷۹۱ ذکر کرده است^۴.

سلطان بخت آغا ← خان سلطان.

سلطان بخت خاتون ← خان سلطان.

سلطان بیگم

دختر سلطان حسین میرزا بایقرا تیموری بود که او را نامزد شاهزاده میرزا ابابکر پسر

(۱) تاریخ الفی، ص ۷۰۰ و ۷۰۱.

(۲) گلستان هنر، ص ۵۱. احوال و آثار خوشنویسان، ص ۲۶۷. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، ص ۱۲۵.

(۳) عجایب المقدور فی اخبار تیمور، ص ۳۰۹. (۴) روضة الصفا، تصحیح کیان‌فر، ج ۹، ص ۴۷۵۳.

سلطان ابوسعید تیموری نمود. میرزا ابابکر پس از کشته شدن پدرش، به سلطان حسین میرزا پیوست و با او دم از موافقت و اتحاد می‌زد. بنا بر این سلطان حسین میرزا او را مشمول انعام و عواطف خود ساخت و با ترتیب دادن مراسم جشنی، دختر خود را با او نامزد کرد^۱. اما بعد از مدتی میرزا ابابکر به شورش علیه سلطان پرداخت که سرانجام دستگیر و در اواخر رجب سال ۸۸۴ هـ. ق. کشته شد^۲. به نظر می‌رسد که سلطان بیگم همان باشد که به ازدواج سلطان ویس میرزا در می‌آید زیرا خواندمیر از چنین دختری از سلطان حسین میرزا بایقرا نام می‌برد که با فرزندش میرزا محمد سلطان پس از مرگ سلطان ویس میرزا تحت حمایت ظهیرالدین محمد بابر به سر می‌بردند^۳. احتمالاً پس از کشته شدن میرزا ابابکر این ازدواج صورت گرفته باشد. سلطان حسین میرزا سپس دختر ییوه خود را به عبدالباقی میرزا پسر میرزا عثمان بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب مادر و جدّه به سلاطین آق‌قویونلو می‌پیوست، به زنی داد. میرزا عبدالباقی در برابر صدمات سپاه بابر فرار کرده و به هرات رفت و در آنجا سلطان حسین میرزا مقدم او را گرامی داشت و برای الثفات بیشتر، سلطان بیگم را به ازدواج او درآورد^۴.

سلطان بیگم

دختر سلطان احمد میرزا تیموری و مادرش قتی بیگم بود. این دختر را سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند به عقد خویش درآورد^۵.

(۱) حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۱۵۷. تاریخ الفی، ص ۲۲۲.

(۲) درباره تفصیل شورش او، ر.ک: حبیب‌السیر، ج ۴، صص ۱۰۱ و ۱۶۴-۱۷۰.

(۳) ر.ک: همان، صص ۱۹۴ و ۳۲۰. تاریخ الفی، ص ۲۳۱.

(۴) حبیب‌السیر، ج ۴، صص ۲۵۷-۲۵۸ و ۳۲۰.

(۵) همان، ص ۹۶.

سلطان پادشاه

زن شاه یحیی مظفری^۱!

سلطان خانم ← سلطانم.

سلطان رضیه ← رضیه سلطان بیگم.

سلطان زاده خانم

خواهر امان بیگ و علیخان بیگ گرجی است. در لشکرکشی شاه طهماسب به گرجستان در سال ۹۵۸، این دو برادر به اسلام درآمدند و شاه طهماسب بر مسلمان نمودن جماعت گرجی که اسیر شده بودند، سعی نمود. او سپس با طرح وصلت با گرجیان، خواهر امان بیگ را که به اسلام گراییده بود به عقد نکاح خود درآورد و بعد از چند سال، حیدر میرزا از او متولد شد^۲. این زن بعد از مرگ شاه طهماسب در صدد به تخت نشاندن پسر خود بود که با مخالفت طرفداران اسماعیل میرزا و پریخان خانم روبه‌رو گشت. او با حسن خلق توانست اکثر معتبران خدمت شاهی را با خود همراه گرداند^۳. در واقع، پس از مرگ شاه طهماسب، زنان حرمسرای شاهی که هر یک پسر خود را حاکم ایران قرار داده بودند شروع در مکر و حيله و تدبیر کردند. سلطان زاده خانم مادر حیدر میرزا و جانی پرور خانم مادر امامقلی میرزا، و مادر

(۱) تاریخ آل مظفر، ص ۷۰ و توضیحات ص ۱۶۹.

(۲) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۲. نویسندگان تاریخ الفی، علیخان بیگ برادر سلطان زاده خانم را یکی از زمین داران معتبر گرجستان ذکر کرده‌اند و نوشته‌اند در درگیری طرفداران حیدر میرزا و اسماعیل میرزا بر سر جانشینی شاه طهماسب، گرجیان با سلطان حیدر میرزا (که مادرش سلطان زاده خانم بود) متفق شدند

(۳) تاریخ الفی، ص ۷۰۰.

(تاریخ الفی، ص ۷۰۰ و ۷۵۴).

سلطان مصطفی میرزا با یکدیگر قرار گذاشتند که چون اسماعیل میرزا در قلعه قهقهه زندانی است حیدر میرزا را به سلطنت بنشانند. مادر حیدر میرزا یکی از ایشیک آقاسیان حرم را فرستاد تا سلطان حیدر میرزا را از زبان شاه به دولتخانه بیاورد و آن شاهزاده ساده لوح بر بالین پدر حاضر شد. از بخت بد حیدر میرزا، در آن روز نوبت نگهداری طایفه شاملو و افشار و ذوالقدر بود. در آنجا حیدر میرزا به مشورت مادر در مقام دفع پریخان خانم برآمد که او نیز بر بالین پدر حاضر بود ولی او توانست با ترفندی خود را از دست برادر نجات دهد. مادر حیدر میرزا به دست خود فرزندان محبوس کرده بود و او در میان زنانی که به بالین شاه زاری می کردند مخفی گشت.

شمخال سلطان و غلامان شاهزاده سلطان سلیمان، حیدر میرزا را از میان زنان در حالی که تغییر لباس داده بود بیرون آورده و در آخر روز چهارشنبه شانزدهم سفر ۹۸۴ او را به قتل رساندند^۱. به نقلی پریخان خانم و مادرش او را به دشمنان نشان دادند^۲. نعش حیدر میرزا را موقتاً در آستانه امامزاده حسین قزوین دفن کردند. بعد از دو سال در سلطنت محمد خدابنده، به سلطان زاده خانم و دیگر زنان اجازه داده شد که نعش فرزندان خود را به مشهد مقدس نقل کنند. و او نعش قبر نموده جسد پسر خود را به آستان امام هشتم (ع) برده و دفن نمود^۳.

سلطان ملکه

دختر پادشاه گرجستان و زن شاه صفی و مادر شاه عباس دوم صفوی بود. این زن با فتنه مادر شاه صفی و در روزی که شاه به حد افراط شراب خورده بود به دست وی با ضرب خنجر کشته شد^۴.

(۱) تفصیل آن در: خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۶۰۵ - ۶۰۱. تاریخ الفی، صص ۷۵۵ - ۷۵۴.

(۲) تاریخ الفی، ص ۷۵۹.

(۳) خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۶۰۶ - ۶۰۵ و ج ۲، ص ۶۷۲.

(۴) سفرنامه تاورنیه، ص ۵۰۳.

سلطان نژاد بیگم

دختر سلطان حسین میرزا بایقرا که زن سلطان اسکندر میرزا بود.^۱

سلطان نگار خانم

زن میرزا سلطان محمود تیموری و مادر اويس میرزا مشهور به خان میرزا.^۲

سلطانم

مادر شاه اسماعیل ثانی که از زنان شاه طهماسب صفوی بود. او از الوس موصلو از ترکمانان آق قویونلو بود. شاه طهماسب به دلیل عدم رغبت و بی اعتمادی به او به واسطه زندانی کردن پسرش اسماعیل میرزا، و این که قصد ازدواج زن پنجم را داشت که به حسب شرع جایز نبود، او را طلاق داد و به جای او زن دیگری را نکاح کرد. سلطانم در آستانه حضرت معصومه در قم منزوی شده به عبادت مشغول شد. پس از مرگ شاه طهماسب، او نیز به پریخان خانم نامه‌هایی نوشت و به طرفداری از پسر خود اسماعیل میرزا با او اظهار تمایل نمود.^۳

قاضی احمد قمی از او به نام مهد علیا سلطانم یاد کرده و نوشته است که دختر امیر مرحوم عیسی سلطان موصلو و همسر شاه طهماسب که از او در سال ۹۳۸، محمد میرزا متولد شد.^۴ اسکندر بیگ ترکمان او را با نام خدمعلی سلطان خانم، خواهر موسی سلطان موصلو و مادر اسماعیل میرزا ذکر کرده و گوید وی نزد شاه عباس اول صفوی نوه خود، اعتبار و احترام زیادی داشت. او به سفر حج رفت. از زنان نیکوکار بود و رباط خشک‌رود در نزدیکی قزوین

۱) حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۲۰. ۲) همان، ص ۹۸.

۳) تاریخ الفی، ص ۷۰۲.

۴) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۹. در عالم آرای شاه طهماسب (ص ۱۳۵)، سلطانم بیگم آمده است.

از آثار اوست^۱.

سلطانم بیگم ← سلطانم.

سلغم

بی بی سلغم (سلفغر) دختر سعد بن ابوبکر بن سعد زنگی و خواهر ایش خاتون که او را به ازدواج یوسف شاه اتابک یزد که خال زاده او بود، درآوردند^۲.

سنبل خانم

وی در جریان قتل عام کرمان توسط آغامحمدخان قاجار به اسارت درآمده بود و فتحعلی شاه او را نجات داد و به همسری خود درآورد. وی مادر شعاع السلطنه بود^۳.

سورقان

خاتون بزرگ جوجی از قوم قفقرات. همسر دیگر جوجی، اوکی قوجین خاتون دختر ایلجی نویان از قفقرات بود^۴.

سونج قتلغ آغا

از زنان عمر شیخ پسر امیر تیمور گورکانی^۵.

۱) تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۹۰. لغت نامه دهخدا، ج ۱۵، ص ۳۵۰. زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، صص ۵۶۳-۵۶۲.

۲) تاریخ بناکی، ص ۴۰۹. شیرازنامه، ص ۸۹. تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۹.

۳) زن در تاریخ معاصر ایران، ص ۲۲۸. ۴) تاریخ بناکی، ص ۳۹۴.

۵) ظفرنامه شرف الدین علی یزدی، ج ۱، ص ۴۷۵.

سیونجین خاتون

از زنان هلاکو خان مغول، از قوم سلدوس، او را در ولایت مغولستان به نکاح خود درآورده بود. پسر اول هلاکو خان به نام اباقاخان از این زن متولد شد که ولیعهد و قائم مقام پدر، وارث تخت و پادشاهی و الوس لشکر شد.^۱

سیتی خاتون

دختر سلطان سنجر سلجوقی که او را به نکاح برادرزاده اش سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه درآورد. سلطان محمود سلجوقی (۵۲۵ - ۵۱۱) بر عموی خود سلطان سنجر شورید اما شکست خورد و به عذرخواهی نزد عمو رفت. سلطان نیز او را بخشید و بناخت و باز به سلطنت عراق نامزد کرد (در سال ۵۱۹). همچنین دختر خود ماه ملک خاتون را به ازدواج او درآورد چون او در جوانی و در هفده سالگی درگذشت، سلطان دختر دیگر خود سیتی خاتون را در عوض او با تحمل بسیار دیگر در سال بعد جهت سلطان محمود فرستاد.^۲

سیده خاتون

سیده ملکه شیرین معروف به ام الملوک دختر اسپهبد رستم بن شروین از اسپهبدان باوند^۳، و همسر فخرالدوله دیلمی^۴ (۳۸۷ - ۳۶۶ ه. ق)، زنی بود ملک زاده و عقیقه و زاهده و

(۱) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۸۱. تاریخ بناکتی، ص ۴۱۲ (سیونجین خاتون آورده).

(۲) جامع التواریخ، به اهتمام احمد آتش، صص ۳۵۳ - ۳۵۲. تذکره الشعراء سمرقندی، ص ۱۰۰ (دولت شاه نام دختران را جابه جا نوشته در حالی که در صفحه ۵۳ درست ذکر کرده است). تاریخ جهان آرا، ص ۱۱۰.

(۳) مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: پدیده خاور، ۱۳۱۸، ص ۳۹۵ و نیاکان سیده همه پادشاهان طبرستان و دیلمیان بودند.

(۴) فخرالدوله (ابوالحسن علی بن رکن الدوله) برادر عضدالدوله دیلمی همسر سیده و پدر مجدالدوله

کافیه،^۱ که پس از مرگ فخرالدوله، متصدی امور مملکت شد و بر تخت نشست. او پسر چهار ساله خود ابوطالب رستم را با لقب مجدالدوله نامزد امارت ری و جانشینی شوهر کرد و نام پادشاهی بر وی نهاد و همدان و کرمانشاه را هم به پسر دیگر ابوطاهر شمس الدوله سپرد. اما خود پادشاهی می‌راند مدت سی و اند سال.^۲

سیده خاتون از طریق پسر عمش بهاء الدوله امیرالامراء بغداد، القادر بالله خلیفه را واداشت تا ضمن ارسال خلعت و لواء به این ملکزاده خردسال لقب مجدالدوله و کهنه الامه عطا کند. سکه‌ای که مقارن این احوال در ری به نام وی زده شده نام بهاء الدوله را هم به نشان تبعیت و سپاس داشت. با اعلام امارت وی، برادر کوچکترش ابوطاهر شاه خسرو به ولیمهدی وی انتخاب شد و لقب شمس الدوله هم بر نام او افزوده گشت.^۳

سیده در دوره شوهرش فخرالدوله، نفوذ زیادی داشت و فخرالدوله در امور حکومت به او متکی بود. وزیرایش هم از این زن بیش از وی حساب می‌بردند و تسلط جابرانه وی بر احوال و اعمال آنها هر روز بیشتر محسوس می‌شد. با وجود زنان بسیار - از کنیز و آزاد - که در حرم فخرالدوله وجود داشت امور خانه و دربارش در دست سیده باوندی بود و ظاهراً غلبه بیش از حد این زن که غیر دیلمی و از خاندان باوند طبرستان بود نیز مثل خست فوق العاده شوهر که پرداخت اضافه موجب مورد درخواست دیلمی‌ها را اجازه نمی‌داد موجب نارضایتی سپاهیان

(ادامه ی پاورقی از صفحه ی قبل)

شمس الدوله دیلمی است که از ۳۶۶ تا ۳۸۷ در ری و جبال حکومت داشته و پس از او تا سال ۴۲۰ هجری این نواحی در دست اعقاب وی بوده است.

۱) عنصرالمعالی کیکاووس (بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر)، قابوسنامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۱۴۶.

۲) کامل، ج ۱۵، ص ۲۴۶. مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۳۹۷. قابوسنامه، ص ۱۴۶. عنصرالمعالی گوید: سیده، دختر عم مادر من بود. به لقب سیده گفتندی.

۳) عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ص ۴۸۴.

شد و دو سالی بیش از وفات صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله نگذشته بود که سپاه دیلم سر به شورش برداشت و در قلعه طبرک فخرالدوله را تقریباً در محاصره افکند. از قضا در همین ایام فخرالدوله در اثر مسمومیت غذایی وفات یافت و سیده که کلید خزاین طبرک و ری را در دست داشت با تعهد پرداخت اضافه‌ای سپاه را آرام کرد.^۱

سال‌های اولیه جلوس مجددالدوله به جای پدر مقارن ایامی بود که از یک طرف سلطان محمود غزنوی به امارت غزنه برقرار و بر خراسان استیلا یافته بود و از طرفی دیگر قابوس و شمگیر به امارت گرگان دست یافته و عمال مجددالدوله را از آن ناحیه رانده بود. با وجود دو حریف قوی، مادام که سیده خاتون، که زنی عاقله و صاحب تدبیر بود، بر کارها مسلط بود و امور مملکت به رأی و تدبیر او می‌گذشت کارها به سیامان بود و نه قابوس و پسرش فلک المعالی در مخالفت با مجددالدوله کاری از پیش بردند و نه سلطان محمود در ری طمع کرد.^۲ در واقع امارت واقعی با نام نیابت در دست سیده ملکه فخرالدوله بود و او با کمک وزیران خویش مخصوصاً ابوطاهر و ابوالعباس ضبی بر تمام قلمرو شوهر فرمانروایی یافت.^۳ به دلیل این که مجددالدوله در سال‌های کودکی به مطالعه کتاب علاقه بسیار یافت، عشق به جنگ را کنار گذاشت و عشق به کتاب و حکمت را با عشق به لذات حرمسرا جمع کرد و مجبور شد به جای پرداختن به حکومت و فرمانروایی (که قریحه آن را نداشت) به لذات عقلانی و جسمانی بسنده کند. همین امر موجب آن شد که مادرش سیده در آنچه به اداره کشور ارتباط می‌یافت او را به کلی از حساب خارج کند و نیابت سلطنت را که به علت خردسالی پسر به عهده او

۱) تاریخ‌گزیده، ص ۴۱۹. کامل ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۲۴۶. تاریخ مردم ایران، ص ۴۶۲.

۲) درباره این تحرکات بنگرید به: کامل ابن اثیر، ج ۱۵، صص ۲۵۴ - ۲۵۳. تاریخ‌گزیده، ص ۴۲۰. ابن

اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان، قسم دوم، صص ۱۲ - ۶. تاریخ مفصل ایران، ص ۱۸۲.

۳) کامل ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۲۴۶.

گذاشته شده بود برای خود به نوعی سلطنت تبدیل نماید.^۱

اما چون مجدالدوله به حد بلوغ و رشد رسید با مادر در کار پادشاهی به نافرمانی پرداخت و برخلاف میل او وزارت را به خطیر ابوعلی داد. وزیر با کسب قدرت در دربار مجدالدوله، سیده را از دخالت در کار فرمانروایی بازداشت و حتی یکچند از ملاقات با پسر نیز مانع شد. سیده خاتون که قدرت خود را در خطر می‌دید از این اقدام رنجید و از ری به قلعه طبرک رفت. با این که وزیر ننگهبانانی بر او گماشت تا نگریزد اما شبانه گریخت و پیش بدر بن حسویه امیر کردستان و از دوستان شوهرش رفت. بدر بن حسویه از او استقبال کرد و به خدمتش پرداخت. سیده به کمک بدر و پسر دیگر خود شمس الدوله در رأس لشکری به ری رفت و با مجدالدوله جنگ کرد و پس از غلبه بر لشکر مجدالدوله، ری را گرفت و مجدالدوله و وزیرش دستگیر شدند. با این پیروزی، سیده در حکومت مستقر شد، شمس الدوله را به جای مجدالدوله امیر کرد، بدر بن حسویه را با خلعت‌ها و پاداش مناسب به ولایت خویش فرستاد.^۲ سیده خاتون بعد از یک سال از شمس الدوله رنجید و به همین علت او را به همدان برگرداند و بار دیگر مجدالدوله را از زندان رها کرده تحت اختیار خود به امارت گذاشت. شمس الدوله اگر چه خواست به کمک بدر بن حسویه مادر و برادر را مغلوب کند لیکن کاری از پیش نبرد. در سال ۴۰۵، شمس الدوله پس از تصرف قلمرو بدر بن حسویه (که به دست

۱) عنصرالمعالی، قابوسنامه، ص ۱۳۶. زرین کوب، تاریخ مردم ایران، صص ۲۸۵ - ۲۸۳. در قابوسنامه آمده است: «چون مجدالدوله بزرگ شد، ناخلف بود، پادشاهی را نشایست همان نام ملک بر وی بود اما در خانه نشسته بود، با کنیزکان خلوت همی کرد و مادرش به ری و اصفهان و قهستان سی و اند سال پادشاهی همی راند.»

۲) تاریخ گزیده، صص ۴۲۱ - ۴۲۰. جامع التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۰. کامل، ج ۱۵، ص ۳۱۴. خواندمیر، مآثرالملوک، ص ۱۱۹. میرخواند، تاریخ روضةالصفاء، ج ۶، صص ۳۰۱۴-۳۰۱۵.

شورشیان سپاهش به قتل رسیده بود) و غلبه بر هلال پسر بدر^۱ و به دست آوردن مال و قدرت، به قصد ری و کشیدن انتقام خود از مادر و برادر حرکت نمود. سیده خاتون و مجدالدوله ری را رها کرده به دماوند پناه بردند و شمس الدوله ری را مسخر ساخت اما چون خواست به عقب مادر و برادر رهسپار شود لشکریان مجدالدوله از اطاعت او سر پیچیدند و شمس الدوله به همدان برگشت و مادر و برادر او به ری مراجعت نمودند.^۲

از جمله کارهای سیده خاتون پس از مرگ شوهر، وا گذاشتن حکومت اصفهان به پسر خال خود ابو جعفر محمد بن دشمنزیار ملقب به علاءالدوله بود. علاء الدوله تا تاریخ فرار سیده خاتون از ری، در اصفهان بود چون این زن از پیش مجدالدوله گریخت علاءالدوله هم اصفهان را از ترس رها کرده به بهاءالدوله پناهنده شد و در آنجا بود که سیده خاتون به ری برگشت. علاءالدوله نیز بار دیگر خود را به اصفهان رساند و مجدداً به حکومت آن ناحیه برقرار گردید. فرزندان علاءالدوله به دیالمه کاکویه شهرت یافتند زیرا خال یا دایی را به دیلمی کاکویه می‌گفتند و پدر علاءالدوله به نام دشمنزیار خال سیده خاتون بود.^۳

در این میان سیده و پسرش در ری با شورش و عصیان ابن فولاد دیلمی مواجه شدند که عده‌ای از جنگجویان دیلم را گرد خود آورده بود و با تهدید از مجدالدوله و مادرش می‌خواست تا ولایت قزوین را به وی اقطاع دهند. جواب ردی که به او داده شد او را به اعلام عصیان واداشت و جنگجویان وی در اطراف ری چنان ناامنی و آشوبی به وجود آوردند که سیده ناچار شد در دفع آنها از خویشاوند خود اسپهبد فریم درخواست کمک کند. با آن که کمک اسپهبد باوندی شورشگر دیلمی را به حدود دامغان راند تحریک فلک المعالی منوچهر

(۱) تفصیل آن در: کامل ابن اثیر، ج ۱۵، صص ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۵۳ - ۳۵۲.

(۲) جامع التواریخ، ج ۱، صص ۱۹۲-۱۹۱. کامل ابن اثیر، ج ۱۵، صص ۳۱۴ و ۳۱۵. تاریخ مفصل ایران، صص ۱۸۳-۱۸۲. تاریخ مردم ایران، صص ۴۹۲ - ۴۹۱.

(۳) کامل ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۳۱۶. تاریخ مفصل ایران، ص ۱۸۲. تاریخ مردم ایران، ص ۴۹۱.

که ظاهراً از جانب عمال دربار غزنه هم تأیید و تشویق می‌شد موجب ادامه شورش و آشوب در اطراف ری گشت و این معنی سیده را واداشت تا سرانجام با ابن فولاد به نحوی کنار آید و با مصالحه (دادن اصفهان به او) او را به اظهار اطاعت وادارد.^۱

سیده در روز باره در پردهٔ رقیق نشستی و با وزیر و عارض سخن گفتی. سپاهی و رعیت را در حد هر یک محافظت نمودی و چون رسل از اطراف آمدندی، بی تلقین، جواب بسزا گفتی.^۲

در منابع آمده است، سلطان محمود غزنوی که در آن وقت سرزمین وسیعی از هندوستان و ترکستان و خراسان را به تصرف در آورده بود چون خبر وفات فخرالدوله شنید و بر او معلوم شد که فرزندش مجدالدوله به سبب ضعف سن از عهدهٔ سلطنت ایران برنخواهد آمد، طمع در مملکت عراق کرد و فرستاده‌ای نزد سیده خاتون مادر مجدالدوله اعزام کرد و خزاین فخرالدوله را طلب نمود و گفت که باید خطبه و سکه به نام من کنی و خراج فرستی و الا آمادهٔ جنگ باش. سیده در جواب سلطان نوشت: آن روز که فخرالدوله در قید حیات بود مرا از سلطان خوف و هراس در دل بود. امروز که از این جهان سفر کرده مرا از سلطان هیچ دغدغه در خاطر نیست، زیرا که سلطان پادشاه عادل دین دار و شهریار متدین معدلت شعار است و مال اندیش گشته این جهات را ملاحظه خواهند فرموده. اول آن که خزاینی که از فخرالدوله مانده مال یتیم است و سلطان مال یتیم تصرف نکند. دیگر آن که عراق و فارس و اهواز از فخرالدوله به ارث به فرزند او رسیده و فرزند طفل و یتیم است و ملک یتیم را به زور متصرف شدن شیوهٔ شهریاران عدالت آیین نباشد و اگر متصرف شود عاقبت او وخیم خواهد بود. دیگر آن که فخرالدوله تنها از میان رفته، ملک و خزاین و لشکر باقی و آلات حرب مهیاست. چون سلطان متوجه این طرف شود ما را به ضرورت حرب باید کرد و از دو حالت بیرون نباشد. اگر

(۱) جامع التواریخ، ج ۱، صص ۱۹۲ - ۱۹۱. کامل، ج ۱۵، صص ۳۷۲ - ۳۷۱. تاریخ مردم ایران...، ص ۴۸۷.

(۲) تاریخ گزیده، ص ۴۲۱.

سلطان غالب آمد زهی بدنامی که با بیوه زنی برابری کرده باشد، و اگر برعکس صورت یافته شکست بر لشکر سلطان افتد تا دامن آخرالزمان این ننگ در دودمان سلطان بماند که پادشاهی ذیشان با بیوه زنی مقاومت نتوانست نمود و به هزیمت رفت. اکنون اختیار با سلطان است. چون سلطان محمود این مکتوب برخواند انگشت تعجب به دندان گرفت.

بدل گفت کین کاردان گر زن است به فرهنگ مردی دلش روشن است

زنی کین چنین کردنیها کند فسرشته بر او آفرینها کند

سلطان محمود بعد از این، ترک عراق نمود و عراق در تصرف مجدالدوله بماند^۱.

شبانکاره‌ای این سخن را از زبان سلطان محمود نقل می‌کند. وی می‌نویسد: «سلطان محمودی که عالم از بیم باس و تسلط او در فزع بودی هرگز قصد او نکردی و گفندی اگر او مرا بشکند چه ننگ از این بزرگتر باشد که من از زنی مقهور گردم و اگر من او را بشکنم چه کار کرده باشم که مملکت از زنی سته باشم؟»^۲

(۱) قابوستامه، ص ۱۴۶. تاریخ گزیده، صص ۲۲ - ۴۲۱. مآثرالملوک، ص ۱۱۹. محمد مفید مستوفی باقی، جامع مفیدی، ج ۱، صص ۴۳ - ۴۱. احمد بن حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، صص ۵۸ - ۵۷. در تاریخ گزیده همچنین در مآثرالملوک آمده: «.. سلطان پادشاهی عاقل است و داند که کار حرب در غیب است... و در آخر این شعر را آورده:

چو از راستی بگذری خم بود چه مردی بود کز زنی کم بود»

در قابوستامه (ص ۱۴۶) پایان روایت چنین آمده است: «.. محمود پادشاهی عاقلست داند که چون او تلیکی را به جنگ زنی نباید آمدن. اکنون اگر بیایی خدای عزوجل داند که من نخواهم گریخت و جنگ را ایستاده‌ام، از بهر آن که از دو بیرون نباشد: از دو لشکر یکی شکسته شود، اگر من ترا بشکنم به همین حال به همه عالم نامه نویسم که سلطانی را شکستم که صد پادشاه را شکسته است. و اگر تو مرا بشکنی چه توانی نبشت؟ گویی: زنی را شکستم، تو را نه فتح نامه رسد و نه شعر فتح که شکستن زنی بس فتحی نباشد. بدین یک سخن تا وی زنده بود سلطان محمود قصد وی نکرد»

(۲) مجمع‌الانساب، ص ۹۳.

تا سیده خاتون در حیات بود، ملک مجدالدوله به رونق بود. چون او در سال ۴۱۵ درگذشت^۱ اوضاع دربار مجدالدوله مختل شد. امرا و ارکان دولت، از اطاعت او سرپیچیدند و مجدالدوله هم به علت عیاشی و استغراق در مطالعه کتب، زیاد اعتنایی به کارهای کشور نداشت. سرانجام در برابر استیلای سپاهیان از سلطان محمود غزنوی (که دختر او را به زنی گرفته بود) کمک خواست. سلطان لشکری گران به سرداری علی حاجب از اصحاب خود به سوی عراق اعزام کرد. چون به ری رسید با مجدالدوله جنگ کرد و او را با پسرش دستگیر نمود. محمود در ربیع الآخر سال ۴۲۰ شخصاً به ری آمد و مجدالدوله را از آنجا به غزنین فرستاد (به قولی کشته شد) و سرزمین عراق در تصرف سلطان محمود درآمد و شعبه دیالمة ری به دست غزنویان انقراض یافت. مجدالدوله از سال ۳۸۷ تا ۴۲۰ که درگذشت مدت سی و سه سال پادشاهی کرد.^۲

سیده (خواهر خلیفه)

طغرل بیک پس از ورود به بغداد عمیدالملک را به بغداد گذاشت و وکیل کرد تا سیده النساء خواهر خلیفه را در حبانة نکاح او آورد. خلیفه در آن مضایقتی می کرد عمیدالملک دست نواب دیوان خلیفه بریست و معایش موقوف کرد تا خلیفه به اجابت کردن مضطر شد.

۱) در باب وفات سیده، ابن اثیر آن را ذیل حوادث سال ۴۱۹ آورده است (کامل، ج ۱۶، ص ۸۳). به روایت مستوفی، سال ۴۱۵ (تاریخ گزیده، ص ۴۲۲). اما مؤلف مجمل التواریخ (ص ۴۰۴) گوید: «مقارن سلطه محمود بر ری، سیده بگریخته بود به جایی و فرتوت شده». به هر حال پیداست که از چندی قبل از تسخیر ری به دست سلطان محمد، سیده دیگر صاحب قدرت و تدبیری نبوده است.

۲) مجمل التواریخ و القصص، صص ۴۰۴ - ۴۰۳. تاریخ گزیده، ص ۴۲۲. جامع التواریخ، ص ۱۹۱ «به مطالعه کتب و منادمت دوات و قلم اشتغال نموده. لب التواریخ، ص ۱۶۰. تاریخ روضةالصفاء، ج ۶، صص ۳۰۱۷-۳۰۱۶. تاریخ مفصل ایران، ص ۱۸۳. تاریخ مردم ایران، صص ۴۸۹-۴۸۸.

آنکه خلیفه قاضی القضاة بغداد را در خدمت مهد سیده بفرستاد تا به تبریز خطبه خوانند. و مأذون بودند بر مهر چهارصد درهم نقره و یک دینار زر مهر سیده النساء فاطمة زهرا علیها السلام، و چون مهد سیده به تبریز رسید شهر آذین بستند و نثارهای فراوان کردند و قاضی القضاة بغداد خطبه نکاح بخواند. آنگاه سلطان از تبریز سوی ری رفت تا زفاف به دارالملک باشد. اندک مایه رنج بر وی مستولی شد به قصران بیرونی به در ری به دیه طجرشت از جهت خنکی هوا نزول فرمود چه حرارت هوا به غایت بود زُعاف برو مستولی شد و به هیچ دارو امساک نپذیرفت تا قوت ساقط شد و از دنیا برفت در رمضان سه خمس و خمسین و اربع مایه [۴۵۵] و سیده را همچنان با مهر با [به] بغداد بردند.^۱

در واقع سلجوقیان برای تحکیم روابط خود با خلافت عباسی و تقویت نفوذ خویش در نظام خلافت به تلاش‌هایی دست زدند اما تلاش آنان برای در اختیار گرفتن کلیه منابع قدرت در عراق، حتی آنچه به خلیفه وابسته بود، به سرعت بین طرفین اختلاف پدید آورد. آنچه بر وخامت کارها افزود، تلاش طغرل برای مرتبط کردن خاندان عباسی و سلجوقی از طریق زناشویی بود، لذا دختر خلیفه را نامزد کرد و با این کار از سنت‌های خلافت عباسی فراتر رفت که کسی پیش از آن به این آرزو نرسیده بود. احتمالاً سلاجقه به منصب خلافت چشم دوخته بودند، اما آنان به اعتبار اینکه عرب نبودند، فاقد شرط نسبی بودند. اندیشه طغرل بیک برای ازدواج با دختر خلیفه به این امید بود که پسری از آنها متولد شود که دارای نسب شرعی و نیروی سلاجقه باشد تا او را به منصب خلافت برساند.^۲

۱) محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، به سعی و تصحیح محمد اقبال، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، صص ۱۱۲ - ۱۱۱. رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به اهتمام احمد آتش، صص ۲۷۳ - ۲۷۲.

۲) حسین امین، تاریخ العراق فی العصر السلجوقی، صص ۱۳۶ - ۱۳۵. محمد سهیل طقوش، دولت عباسیان، ترجمه حجت‌الله جودکی، صص ۲۴۳ - ۲۴۲.

واکنش خلیفه قائم متفی بود، وی از آن کار ناراحت شد و از سلطان عذر خواست، ولی او پذیرفت. خلیفه ناچار درخواست او را پذیرفت و در سال ۴۵۵ ق. دخترش را به ازدواج سلطان درآورد.^۱

شاد ملک ← تومان آغا.

شاد ملک آغا

همسر سلطان خلیل تیموری (خلیل بن میرزا امیران شاه بن امیر تیمور گورکانی) و از زنان با نفوذ در سیاست دوره تیموری است. او پس از مرگ تیمور و هنگامی که خلیل به قدرت رسید، تأثیرات زیادی در اداره امور بر جای گذاشت. دامنستان عشق و شوریدگی آنان در تاریخ تیموریان معروف است.

خلیل سلطان با آن که شاهزاده‌ای کریم و خلیق و شجاع و جوانمرد بود، به سبب افراط در عیش و نوش و باده‌گساری و اسراف در صرف مال و بعضی معایب دیگر این همه را از دست داد. آنچه بیش از همه موجب زوال حکومت خلیل سلطان شد و به نظر بسیاری از مورخان سبب سقوط وی گشت، تعلق خاطر و عشق وی به شاد ملک آغا بود. البته عشق و فریفتگی آنها نسبت به یکدیگر متقابل بود. خلیل سلطان در زمان تیمور به طور پنهانی شاد ملک آغا را به نکاح خود درآورد. اما با ترس با وی ملاقات می‌کرد. زن او، جهان سلطان، شکایت به تیمور برد و امیر گورکانی چند بار فرمان قتل شاد ملک آغا را صادر کرد. اما به تدبیر خلیل سلطان و مساعدت مهد علیا (سرای ملک خانم)، شاد ملک آغا خلاصی یافت. چون تیمور درگذشت و خلیل سلطان به جای وی به سلطنت نشست، با فراغ بال، شاد ملک آغا را بانوی زنان دربار ساخت و زمام امور ملک را در قبضه اقتدار او گذاشت و به اغوای او، خلیل سلطان بعضی از

۱) صدرالدین بن علی حسینی، اخبارالدولة السلجوقية، ص ۲۱. دولت عباسیان، ص ۲۴۳.

زنان امیر تیمور را به اکراه به ازدواج مردم دون پایه درآورد. از سوی دیگر دست به تذبیر گشاد و بسیاری از بی چیزان را توانگر ساخت و زمام امور ملک را در قبضه اقتدار او گذاشت و به اغوای او، خلیل سلطان بعضی از زنان امیر تیمور را به اکراه به ازدواج مردم دون پایه درآورد. کم کم امیران به مخالفت با وی پرداخته، همزمان شورش‌هایی نیز در اطراف ملک روی داد. سرانجام بزرگان و امیران سمرقند بر خلیل سلطان شوریدند و او را معزول و محبوس ساختند. شادملک آغانیز دستگیر شد و به روایتی گوش و بینی او را بریدند. پس از این که شاهرخ سمرقند را تصرف کرد، خلیل سلطان را آزاد و ایالت ری را در عراق عجم به او واگذار کرد و پسرش الغ بیگ را به جای او به حکومت ماوراءالنهر گماشت. خلیل سلطان تا سال ۸۱۴ در عراق عجم بود و در این سال در اثر بیماری درگذشت. شادملک آغانیز که تحمل فراق او را نداشت خودکشی کرد! به نوشته ابن عربشاه: «خنجری برگرفته چنان به قوت بر سینه خویش فرو برد که از پشت درآمد و بینندگان این حادثه را دل به آتش جانگداز بسوخت. پس هر دو را در یک گور به خاک سپردند».^۲

شاه بانوان

زن سلیمان بن ابراهیم بن سلیمان صاحب اخلاط معروف به شاه ارمن، خواهر امیر سلیق بن علی بن ابوالقاسم. این زن، هنگامی که برادرش امیر سلیق در جنگ با گرجیان در سال ۵۵۶

(۱) ظفرنامه یزدی، ج ۲، صص ۴۵۴، ۵۱۳، ۵۱۷ و ۵۱۸. مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۲۰۷. زندگی شگفت آور تیمور، صص ۲۹۲-۲۸۲. احسن التواریخ (۱)، صص ۶۲-۶۱. روضة الصفا، ج ۶، صص ۱۷۱-۱۷۲ و تصحیح کیانفر، ج ۹، صص ۵۱۲۳-۵۱۲۲. تذکرة الشعراء سمرقندی، صص ۲۶۸-۲۶۷. تاریخ... تیموریان و ترکمانان، صص ۸۵-۸۶ و ۲۰۹.

(۲) زندگی شگفت آور تیمور، ترجمه عجایب المقدور، ص ۲۹۲.

گرفتار شد، با ارسال هدیه‌ای چند برای ملک گرج، توانست برادر را نجات دهد.^۱ این اثیر این واقعه را در حوادث سال ۵۵۶ ذکر کرده و گوید در این سال میان طایفه کرج و ملک صلتق بن علی، فرمانروای ارزن الروم، جنگ و کشتاری روی داد. در این پیکار صلتق و قشونش شکست خوردند و صلتق نیز اسیر شد. خواهر صلتق، شاه بانوار، با شاه ارمن سکمان بن ابراهیم بن سکمان حاکم خلاط، ازدواج کرده بود. این خانم برای فرمانروای طایفه کرج هدیه‌گراقتداری فرستاد و از او درخواست کرد که برادرش را آزاد سازد. او نیز صلتق را رها کرد و صلتق به مقر فرمانروایی خود بازگشت.^۲

شاه بیگم

مادر خان میرزا که از نسل شاهان قدیم بدخشان بود. در سال ۹۱۴ که به کابل خبر رسید ولایت خسرو شاه به تصرف اوزبکان درآمد، بدخشانیان اطاعت نکردند و در هر گوشه بدخشان سرداری پیدا شد و زیر زارعی از همه قوی‌تر گشت. میرزا خان و مادرش نیز به طمع افتاده و از بابر پادشاه اجازه گرفتند که به آن طرف بروند. چون نزدیک مسکن زیر رسیدند، شاه بیگم، میرزا خان را نزد زیر فرستاد و خود آهسته به دنبال وی روان شد. به حسب اتفاق در این وقت لشکر میرزا ابابکر از کاشغر رسیدند و شاه بیگم را با همه همراهان او گرفته نزد میرزا ابابکر بردند. میرزا خان چون نزد زیر رفت، بعد از چند روز خبر دستگیری مادر به او رسید. زیر نخست میرزا خان را احترام کرد ولی بعد او را تحت نظر قرار داد به گونه‌ای که به غیر از سه خدمتکار کسی نزد او نماند. چون مدتی بر این منوال گذشت یوسف علی کوكلدانش که نوکر قدیم میرزا خان بود با هیجده نفر دیگر همدست شده نیم شب بر سر زیر رفتند و او را به قتل آورده، میرزا خان را به سلطنت رسانیدند. بدین ترتیب میرزا خان در بدخشان استقلال یافت.^۳

(۲) کامل، ج ۲۱، صص ۱۲۴ - ۱۲۳.

(۱) جهان آرا، ص ۱۳۴.

(۳) تاریخ الفی، ص ۳۳۷.

شاه بیگم

دختر شاه محمد خدابنده صفوی که در سال ۹۸۶ از عالیہ بیگم (مهد علیا خیرالنساء بیگم) تولد یافت و دده گی او را به بشارت افشار دادند^۱.

شاه بیگم

دختر فتحعلی شاه که شاعر، خوشنویس، نقاش و هنرمند بود. به دلیل فضل و کمالی که داشت پدرش او را ضیاء السلطنه لقب داد. مادرش مریم خانم یهودی بود ولی پس از ازدواج با شاه مسلمان شد. ضیاء السلطنه زیر نظر مادر شاه تربیت شد و فنون شعر و ادب را از برادرش محمود میرزا یاد گرفت. شاه علاقه و آفری به او داشت و مسئولیت های مهمی مانند خواندن و نوشتن نامه های محرمانه، نگهداری لباس ها و صنوبرق های جواهرات سلطنتی و دریافت نامه ها و درخواست های زنان حرم را به عهده داشت^۲.

شاه خاتون

شاه خاتون دختر قدرخان خاقان ترک که به ازدواج سلطان مسعود غزنوی درآمد. چون امیر خواست که «ترکان چیزی بینند که هرگز چنان ندیده بودند»^۳ دستور عروسی با شکوه و آذین بندی با تکلف شهر را داد و چند روز شهر آراسته بود و رعایا شادی می کردند و اعیان انواع بازی ها می بردند. هدایای زیادی در این ازدواج رد و بدل شد. این نوع ازدواج ها برای غزنویان در این دوره، که بخصوص گرفتاری های فراوانی، چه داخلی و چه خارجی، داشتند لازم بود تا از جانب همسایه های خود آسوده خاطر باشند. سلطان مسعود همزمان، دختر بغراتگین پسر قدرخان را نیز برای مودود پسر و ولیعهد خویش خواستگاری کرد. بغراتگین

(۲) زن در تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۱۸۵.

(۱) خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۶۹.

(۳) تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۶۴۴.

بعد از مرگ پدر به خانی ترکستان بنشست و او را ارسلان خان لقب کردند. چند سال بعد که فرستادگان سلطان مسعود، این دختر را با دختر قدرخان از ترکستان به سوی غزنین می‌آوردند، در میان راه دختر بغراتگین درگذشت اما دختر قدرخان به غزنین آمد و برای او عروسی با شکوهی برپا کردند^۱.

شاه خاتون

مهدعلیا شاه خاتون مادر شاه نصره‌الدین یحیی مظفری، در زمان اقتدار در جنب دولتخانه پادشاه مرحوم مدرسه عالی ساخته و بعد از آن که اولاد مظفری و شاه نصره‌الدین یحیی در قمشه اصفهان کشته شدند نعش ایشان را به یزد نقل نموده هر مدرسه خانقاه به خاک سپردند. موقوفات آن سرکار از حیطة ضبط و تعداد بیرون بوده و الحال نام آن در جریده دفتر ایام محو و عمارت روی به خرابی آورده. اتمام آن مدرسه در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه [۷۸۷] بوده^۲.

شاه خاتون بیگم

زن مقصود بیگم پدر رستم میرزا آق‌قویونلو که چون رستم میرزا در سال ۵۸۹۷ ق. در تبریز به تخت نشست با حمایت این زن، ملک محمود جان دیلمی وزیر شد^۳.

شاه جهان بیگم

از زنان عالم، فاضل، فرمانروا و شاعر. پدر وی جهانگیر محمد خان صاحب بهادر از قبیله

(۱) رک: تاریخ بیهقی، ج ۲، صص ۳۰۶، ۲۶۵-۲۶۳ و ۷۹۴-۷۹۳.

(۲) محمد مفید مستوفی باقی، جامع مفیدی، ج ۳، قسمت ۲، ص ۲۵۷.

(۳) جواهرالخبار، ص ۹۴.

کرانی افغان و حاکم بهوپال، و مادرش اسکندر بیگم بود و در قلعهٔ اسلام نگر واقع در سه فرسخی بهوپال به دنیا آمد. پس از مرگ جهانگیر محمد خان، دخترش شاه جهان بیگم در سن نه سالگی از طرف فرمانروای انگلیسی هند به جای پدر به ریاست حکومت بهوپال منصوب شد، اما به دلیل کمی سن، مادرش امور حکومت را اداره می‌کرد. شاه جهان بیگم نزد مادرش تربیت شد و خواندن و نوشتن فارسی و شعر و انشای فارسی و اردو و آداب و قواعد کشور داری را نیز فراگرفت و در ترجمهٔ قرآن کریم و نوشتن کتب دینی و بیان مسایل حکومتی نسبت به نزدیکان خود کاملاً ممتاز بود.

اسکندر بیگم پس از مشورت با نمایندگان حکومت انگلستان در هند، او را در ۱۱ ذیقعدة سال ۱۲۷۱ هـ. ق. به ازدواج باقی محمد خان نصرت جنگ - که از نجیب زادگان بهوپال بود - درآورد و سه سال بعد از او دختری به دنیا آورد که سلطان جهان بیگم نامیده شد. در سال ۱۲۷۶ هـ. ق. شاه جهان بیگم ریاست بهوپال را رسماً به مادرش سپرد و خود ولیعهد او شد. در سال ۱۲۸۴ همسرش و یکسال بعد مادرش درگذشتند و او در سال ۱۲۸۵ ریاست بهوپال را در دست گرفت. سه سال بعد با مشورت و رضایت فرمانروای انگلیسی هند با محمد صدیق حسن خان که از فضلا و نویسندگان مشهور بود ازدواج کرد. وی در دوران حکومتش به عمران و آبادی قلمرو خود پرداخت. چندین مدرسه، مسجد، باغستان و بیمارستان احداث کرد. به پاس خدماتش در ماه رمضان ۱۲۸۹ هـ. ق. برای گرفتن خطاب درجهٔ اول «تاج هندوستان» و نشان پادشاهی «ریس دلاور طبقهٔ اعلاى ستارهٔ هند» از لرد بروک، فرمانروای کل هندوستان، که از سوی ملکه ویکتوریا و نخست وزیر انگلستان صادر شده بود به بمبئی رفت. در ذیقعدة ۱۲۹۲ عازم کلکته شد و با فرزند بزرگ ملکهٔ انگلستان که به تازگی به آن شهر آمده بود ملاقات کرد و احترام زیادی از او به عمل آمد و هدایایی نیز دریافت نمود. در سال ۱۲۹۴ ق. به دهلی سفر کرد و نشان بلند مرتبهٔ پادشاهی را که بر روی آن نوشته شده بود «العز من الله» دریافت کرد و قاضی آن روز هند به او شمشیری فرنگی با یک نطق (کمر بند و نوعی جامهٔ زنانه شبیه چادر که کمر آن را می‌بندند و دامن آن به زمین کشیده می‌شود) زربفت و جعبه‌ای شیرینی بخشید، سپس خطاب دیگری به نام «تاج هندوستان» به او داد.

گذشته از عمران و آبادی‌هایی که او را در بهوپال انجام داد عطایا و هدایایی به فضیلتی از هند، مکه و مدینه، یمن، عراق، شام و غیره می‌داد و هزاران جلد قرآن کریم و کتب دینی به دانش آموزان بخشید و اموال زیادی برای مستمندان و نیازمندان وقف کرد و تا سال‌ها پس از وی مسافران، حجاج، دانش‌آموزان، نیازمندان و... از کالاها، اموال، شهریه‌ها و خانه‌هایی که او وقف کرده بود استفاده می‌کردند. وی سرمایه‌ی زیادی برای چاپ قرآن کریم، کتب تفسیر، حدیث، لغت، علوم و فنون صرف نمود و مدرسه‌ی جهانگیری را به نام پدرش در بهوپال بنا کرد. شاه جهان بیگم نسبت به سرنوشت مسلمانان دیگر کشورها نیز ابراز همدردی می‌کرد. در سال ۱۲۹۴ ق / ۱۸۷۷ م که جنگی میان روسیه و عثمانی در گرفت - و به عقد قرارداد سان استفانو انجامید - شاه جهان بیگم به همراه همسر و ننی چند از افراد خانواده‌اش مبلغ دویست هزار روپیه برای مجروحان و خانواده‌های بی‌سرپرست جنگ به نزد سلطان عبدالحمید دوم به استانبول فرستاد. سلطان عثمانی ضمن اظهار تشکر، فرمان و نشان‌هایی برای آنان صادر کرد که فرمان و نشان اول «شفقت» به نام او بود^۱.

شاهزاده بیگم

دختر شاه عباس اول صفوی (۱۰۳۸ - ۹۹۶ ه. ق) که به ازدواج میرزا محسن رضوی متولی مشهد در آمد. او از زنان خیر و دانش دوست بود و مدرسه‌ای در اصفهان بنا کرد که به نام مدرسه‌ی شاهزاده شهرت یافت. ابوالمظفر محمد جعفر حسینی کتاب التحفة النوايه و الهدایة الاخرویه را به اسم او تألیف کرد^۲.

۱) تذکرة الخواتین، صص ۱۴۵ - ۱۴۳. حدیقة الشعراء، ج ۳، صص ۲۱۷۰ - ۲۱۶۹. ریاحین الشریعه، ج ۴، صص ۳۶۰ - ۳۵۹. نگارستان سخن، صص ۴۷ - ۴۵. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، صص ۱۳۴ - ۱۳۲.
 ۲) الذریعه، ج ۳، ص ۴۷۸. ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۳۵۸. اعیان‌الشیعه، ج ۳، ص ۶۲۷. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، ص ۱۳۵. زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۶۰.

شاهزاده خانمه

از دختران فتحعلی شاه قاجار که اندک مدتی از عروسی، شوهر خود را از دست داد. دوستعلی خان معیرالممالک که شمه‌ای درباره او ارایه نموده گوید هیچگاه نام شوهرش را از کسی نشنیدم!^۱

شاهزاده سلطانم: از دختران شاه اسماعیل اول صفوی.^۲

شاه زینب بیگم: دختر شاه اسماعیل اول صفوی.^۳

شاه سرای بیگم

دختر اسکندر قراقویونلوس. پس از کشته شدن جهانشاه به دست اوزون حسن، اولاد اسکندر در تبریز خروج کردند و آرایش بیگم همراه خواهرش شاه سرای بیگم پس از کشتن ساربان قلی که در رأس گروهی تبریز را در دست گرفته بودند، برادر خود حسینعلی را که در گوشه‌ای منزوی بود، بیرون آورده، خطبه به نام او خواندند. اما مدتی طول نکشید که حسینعلی در حوالی صاحب آباد تبریز به دست فرزندان جهانشاه کشته شد^۴ و خواهرانش اسیر شدند. قاضی نورالله شوشتری، از دو دختر اسکندر به نام‌های آرایش بیگم و اوروق سلطان یاد کرده است. شاید شاه سرای بیگم لقبی برای اوروق سلطان بوده است. طبق نوشته وی، نقش

۱) رجال عصر ناصری، تهران، نشر تاریخ، ۱۳۶۱، ص ۲۶۶.

۲) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۵. احسن التواریخ، ص ۲۳۹. خلدبرین، ص ۳۰۴.

۳) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۵. احسن التواریخ، ص ۲۳۹. خلدبرین، ص ۳۰۴.

۴) کتاب دیاربکره، صص ۴۵۳ و ۴۳۴-۴۳۷. صحایف الاخبار، ج ۳، ص ۱۵۳. احسن التواریخ (۱)،

صص ۴۶۳-۴۶۲. تاریخ تحولات... تیموریان و ترکمانان، ص ۲۵۳ و ۲۶۳.

نگین شاه سرای بیگم این بیت بوده:

از جان محب آل حیدر اوروق سلطان، بنت شه سکندر^۱

شاه عالم

دختر سلطان جلال الدین سیورغتمش و زن شاهزاده بایدو مغولی. وی با کمک مادرش کردوجین، بایدو را تحریک کرد تا به انتقام قتل سیورغتمش، پادشاه خاتون دختر سلطان قطب الدین را قصاص کند و به فرمان بایدو، این خاتون را خفه کرده و کشتند.^۲

شجرة الدر

شجرة الدر، ملقب به عصمة الدین، ملکه مصر، کنیز الملک الصالح نجم الدین ایوب (پسر الملک الکامل) صاحب مصر بود و پس از آن که پسری به نام خلیل از او به دنیا آورد وی را به زنی اختیار نمود.^۳ از آن پس زن سوگلی الملک الصالح شد. ترک زنی بود و زیرک ترین زن روزگار که در میان زنان به زیبایی او و در میان مردان به دوراندیشی او کس نبود. عزالدین معروف به ترکمانی، که بزرگترین مملوک ترک بود و پس از مرگ الملک الصالح، تدبیر مملکت را بر دست گرفت در تمام امور به شجرة الدر رجوع می کرد. عزالدین و شجرة الدر تصمیم گرفتند که حکومت به الملک المعظم پسر الملک الصالح دهند. او در این ایام در حصن کیفا در دیاربکر بود. نزد او رسولی فرستادند و او را ترغیب کردند که به سوی مصر در حرکت آید. او نیز بی درنگ راهی شد به مصر رسید. با او بیعت کردند و سوگند خوردند و کشور پدر بدو سپردند.

(۱) مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۳۶۷.

(۲) سبط العلی، ص ۷۸. تاریخ گزیده، ص ۵۳۴. لب التواریخ، ص ۲۲۲.

(۳) لفت نامه علی اکبر دهخدا، ج ۳۰، ص ۲۶۶.

در سال ۶۴۸ ریدافرنس پادشاه فرنگ با سپاهی برای سنجیدن قدرت رزمی مصریان به منصوره وارد شد و سپس تصمیم گرفت مصر را تصرف کند لیکن سپاهش شکست خورد و خود به اسارت درآمد. برخی از ممالیکه به الملك المعظم گفتند که ما همه کارها به دست شجرة الدر و امرا می‌بینیم و تو را از پادشاهی جز نامی نیست. صلاح در این است که با پادشاه فرنگان و همراهانش مصالحه کنی و از او جواهر و اموالی که در دمیاط نهاده بستان. و آنگاه هر که خواهی نگه دار و هر که را نخواهی از سر راه خود بردار. الملك المعظم رأی ایشان را صائب شمرد و بی آن که با امرای بزرگ خود مشورت کند با ریدافرنس به گفتگو پرداخت و با او پیمان بست. امرا چون از قضیه آگاه شدند او را از میان برداشتند. سپس امرای ترک به مشورت نشستند و یکی از امیران را به نام عزالدین ترکمانی از میان خود برگزیدند و او با پادشاه فرنگان تجدید پیمان کرد و او را وادار به پرداخت فدیة و تسلیم دمیاط کرد. عزالدین، شجرة الدر را به زنی گرفت و سراسر مصر در قبضة اقتدار آن دو درآمد.

چون عزالدین ترکمانی بر دیار مصر امارت یافت همه کارها به دست شجرة الدر بود و او را امکان هیچ تصرفی نبود مگر آنچه رأی شجرة الدر بر آن قرار می‌گرفت. چون تحمل نمی‌توانست قصد هلاک او کرد. شجرة الدر از قصد او آگاه شد و کوشید بر او پیشدستی کند. همان کار که او می‌خواست بر سر شجرة الدر آورد شجرة الدر بر سر او آورد. پس ممالیکه صفار را علیه او برانگیخت. روزی که عزالدین ترکمانی به حمام رفته بود و آنان آب بر سرش می‌ریختند تا خود را بشوید کاردش زدند و او را کشتند. بعضی گویند سرش را به زیر آن خزینه کردند چندان که خفه شد. شجرالدر فرمان داد او را بیرون بیاورند و به خاک بپارند، و چنین کردند. چون امرای بزرگ از این خبر آگاه شدند بر ایشان گران آمد. اینان روزی آن زن را فروگرفتند و کشتند و جسد او را به خندق افکندند تا طعمه سگان شد. آنگاه یکی از خود را

به نام قوتوز به امارت برگزیدند و الملك المظفر لقبش دادند.^۱

صلاح الدین صفدی می‌نویسد: این بانو مورد اعتماد و مهر الملك الصالح و بانویی زیبا و دورانیش بود و چون الملك الصالح درگذشت مرگ او را پنهان داشت تا آنکه برای تورانشاه بیعت گرفت ولی با دسیسه تورانشاه را در هفتم محرم ۶۴۸ ه. ق. به قتل رسانید و در دوم صفر سال ۶۴۸ سلطنت بر شجره‌الدرد مسلم گشت. او نهمین از خاندان ایوبیان حاکم مصر بود و در نتیجه انتقاد و فشار خلیفه المستنصر بالله ابوجعفر در بغداد خود را مخلوع نمود و زمام امور را به دست سپهدار و همسرش عزالدین ایبک ترک سپرد و در پایان ماه ربیع الاول ۶۴۸ برای نخستین بار یکی از ترک‌ها حکومت مصر را به دست گرفت و خود را به الملك العزیز ملقب گردانید. پس از مدتی شجره‌الدرد که حاکم مقتدر واقعی بود با خبر شد که الملك العزیز قصد ازدواج با دختر حاکم موصل بدرالدین لؤلؤ را دارد. دست به کار شد و با توطئه سنجر جوهری در روز سه شنبه ۲۳ ربیع الاول ۶۴۸ ه. ق. الملك العزیز را در حمام به قتل رساندند و پس از این واقعه شجره‌الدرد در برج احمر زندانی شد و در ربیع الآخر ۶۴۸ کشته او را خارج از قلعه یافتند و در جوار سیده نفیسه در قاهره مدفونش ساختند. توقیعات شجره‌الدرد، ام خلیل بود و بر روی سکه‌ها: المستعصية الصالحية ملكة المسلمين والدة الملك المنصور خلیل امیر المؤمنین نقش می‌زد. و خطبا پس از دعای خلیفه برای او دعا می‌کردند و نامش را در خطبه ذکر می‌نمودند.^۲

شغب

شغب یا سیده شعب کنیزی رومی و مادر مقتدر خلیفه عباسی بود. جعفر بن احمد معتضد پس از مرگ مکتفی به خلافت رسید و به روز یکشنبه سیزدهم ذی‌قعدة سال دویت و نود و

(۱) ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، صص ۳۵۹ - ۳۵۷.

(۲) اعلام النساء، ج ۲، ص ۲۸۶. اعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۳۱. لغت نامه علی اکبر دهخدا، ج ۴۰، ص ۲۶۶.

پنج با وی بیعت شد و لقب المقتدر بالله گرفت. در آن وقت سیزده سال و یک ماه و بیست و یک روز داشت. تولدش به شب جمعه هشت روز مانده از ماه رمضان سال دویست و هشتاد و دو بود. کنیه ابوالفضل داشت^۱. چهار ماه پس از خلافت مقتدر جمعی از سرداران و کاتبان وی، بر خلع او و بیعت با عبدالله بن معتز هم سخن شدند. آنگاه در نیمه ماه ربیع الاول سال دویست و نود و شش مقتدر را خلع کردند و با ابن معتز بیعت کردند. لیکن در درگیری که متعاقب آن پدید آمد و ابن معتز گشته شد، بار دیگر کار مقتدر سامان گرفت، با این حال مدتی پس از آن به نیمه محرم سال سیصد و هفده خلع شد و با برادر او قاهر بیعت کردند. اما باز یاران و پیروان مقتدر از نو بیعت کردند و او به تخت ملک بازگشت و بیعتش تجدید شد و کارش سامان یافت^۲.

وقتی خلافت به مقتدر رسید خردسال و کم تجربه و خوشگذران بود و تجربه نداشت و از کار ملک بی خبر بود. امیران و وزیران و کاتبان کارها را به راه می بردند و کاری به دست او نبود و از تدبیر و سیاست برکنار بود و زنان و خادمان و دیگران بر کارها تسلط داشتند. همه مال و لوازم که در خزانه خلافت بود از سوء تدبیری که در کار مملکت می شد، پراکنده شد و عاقبت خون او نیز ریخته شد و کارها از پس وی آشفته شد و بسیاری رسوم خلافت از میان برخاست^۳.

به نوشته مسعودی، دوران مقتدر اختصاصاتی داشت که نظیر آن در اسلام نبود. ۱ - هیچ کس از خلیفه ها و ملوک اسلام چون او خردسال نبود، در سیزده سالگی به خلافت رسید،

(۱) مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۷۹. التنبیه والاشراف، ص ۳۶۵. تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۷۷۳. تجارب السلف، ص ۱۹۸.

(۲) التنبیه والاشراف، ص ۳۶۵. تفصیل حوادث ایام مقتدر در: تاریخ طبری، ج ۱۵، صص ۶۷۸۴ - ۶۷۷۳ و دنباله تاریخ طبری، صص ۶۹۷۴ - ۶۸۰۲ آمده است.

(۳) التنبیه والاشراف، ص ۳۶۶.

۲- بیست و پنج سال خلافت کرد و دوران هیچ یک از خلفا و ملوک پیش از او این چنین دراز نبود، ۳- دوازده کسی را وزارت داد که بعضی دوبار و سه بار وزارت یافتند و پیش از او هیچ کس این همه وزیر نگرفته بودند، ۴- زنان به تدبیر ملک پرداخته بودند تا آن جا که ثمل قهرمانه کنیز مادرش برای رسیدگی به مظالم خاصه و عامه می نشست و وزیر و کاتب و قاضیان و اهل علم به نزد وی حضور می یافتند، ۵- حج متروک ماند.^۱

درباره مقتدر روایت شده است که وی رسوم خلافت را به ترتیبی که از پیش بود از گشادگی در غذا و نوشیدنی و روان داشتن مقررهای باز برد. کار خاص و عام را به صلاح برد و محبوب آنها شد. اگر بسیاری کارها را به او تحمیل نمی کردند مردم با خلافت وی در معاشی مرفه بودند، اما مادرش و دیگر اطرافیانش بسیاری کارهای وی را تباه می کردند.^۲

به نوشته هندو شاه نخبوانی، مقتدر کرم و سماح به عایت داشت و رسوم خلافت از تجمل و حشمت و سعت ارزاق متعلقان و کثرت عطایا و مواهب تازه گردانید. گویند در سرای مقتدر یازده هزار خادم خصی بودند از رومی و سودانی، و خزاین جواهر در ایام او از جواهر نفیس و احجار ثمین مملو بود از آن جمله یاقوت پاره ای داشت که هارون الرشید آن را به سیصد هزار دینار بخرد و در یتیم بود سه مثقال وزن. مقتدر این همه نفایس را در اندک زمانی برانداخت.^۳ همو گوید: به سبب آن که مقتدر در صغر سن به خلافت نشست زنان و مادر و خادمان بر او مستولی بودند و کارهای دولت او بر تدبیر این جماعت می رفت و او به لذات مشغول، و ممالک خراب می شد و خزاین تهی می گشت و اصحاب اطراف را طمع تضاعف می یافت تا به سبب این حالات مقتدر را خلع کردند.^۴

در گزارش های شفاهی طبری چند جا از کنیز فرزند دار معتضد که در امور دخالت می کرده و حتی در نصب وزیر دخالت داشته سخن به میان آمده است، نمونه آن محمد بن

(۲) دنباله تاریخ طبری، ص ۶۸۰۴.

(۱) همان، ص ۳۶۷.

(۴) همان، ص ۲۰۰.

(۳) تجارب السلف، ص ۱۹۸.

عبدالله خاقانی بود که گویند: سبب وزارتش توجهی بود که این کنیز به کار وی داشت و برای جلب حمایت کنیز صد هزار دینار برای وی تعهد کرد و همچنین به سبب تظاهری که در دینداری می‌کرد کارش نزد آن کنیز نیرو گرفته بود.^۱ اما چون سستی کار محمد بن عبدالله خاقانی وزیر نمودار شد و این که پسرش عبدالله بر او تسلط داشت و شخصاً و بی‌مشورت وی به کارها می‌پرداخت، آشفتگی رأی محمد و همه کارهایش نمودار شد. مقتدر تصمیم گرفت احمد بن محمد معروف به ابن ابی البغل را به وزارت گمارد. اما محمد بن عبدالله وزیر به وسیله اطرافیان و خیرگیران خویش خبر یافت فوراً به سوی خانه خلافت رفت و با گروهی از خدمه و اهل حرم ساخت و پاخت کرد و برای کنیز فرزند دار معتضد که در آغاز کار به گماشته شدن وی توجه کرده بود، پنجاه هزار دینار تعهد کرد. در نتیجه کار ابن البغل را خراب کرد و او را به ولایتداری فارس فرستادند و او در منصب خود باقی ماند.^۲

در سال سیصد و چهارده، مادر مقتدر دبیری گرفت که به کار املاک و لوازم وی قیام کند. این انتخاب بدین سبب بود که ابوالعباس احمد بن عبدالله خصیبی وزیر که کاتب او بود و به امور رسیدگی می‌کرد از طرف مقتدر به وزارت انتخاب شد در نتیجه به کار وزارت و رسیدگی به امور مملکت مشغول شد. از این رو مادر خلیفه با او بد شد و به ثعل کنیز پیشکار خود گفت: «دبیری برای من بجوی که جای وی را بگیرد و به محل وی نشیند.» و او عبدالرحمن بن محمد را برای وی گرفت. عبدالرحمن به خانه خویش نشسته بود و به ملکی از آن خود بسنده کرده بود. او را از خانه‌اش بیرون آورده و دبیر مادر مقتدر شد و کارهای او را بر عهده گرفت. کار وی بر خصیبی وزیر گران آمد و خصیبی آرزو کرد که کاش وزارت را بر عهده نگرفته بود تا از خدمت مادر خلیفه جدا نمی‌شد که برای وی از خلیفه سودمندتر می‌بود. اما کار خصیبی روز به روز رو به سستی می‌رفت به ویژه که مال‌هایی که وی از مردم می‌ستاند

و بدان وسیله به خلیفه تقرب می‌یافت رو به کاستی گذاشته بود.^۱ او در این سال بر شدت خود برای مطالبه از مال مردم افزوده بود و به نزد هر کس مالی بود و از آن خبر می‌یافت آن را به سخت‌ترین وضعی می‌گرفت.^۲ به تعبیر هندوشاه «او مردی ادیب و عالی همت بود و ریاست دوست داشتی. مردی عقیف و پرهیزکار بود و در مال سلطان و رعیت تصرف بی توجه نکردی اما کار او بشکست و سیده مادر مقتدر با او بد شد با آن که پیش از وزارت کاتب سیده بود و خدمتکار او، فی‌الجمله مقتدر او را معزول کرد و اموال او بستد در سنه اربع و عشر و ثلثماه^۳ [۳۱۴].

وقتی علی بن عیسی نیز به وزارت رسید و در حسابرسی اموال خزانه دقت به کار گرفت به ویژه در مورد فروش یک تسیح از خزانه، بی پروا گفت: اگر خزانه جواهر محفوظ نماند، جز آن، چه چیز محفوظ می‌ماند؟ در صورتی که امیر مؤمنان به خزانه‌داران و خدمه خویش اموال گزاف می‌بخشد و املاک گسترده به تیول می‌دهد؟، این سخن بر سیده مادر مقتدر و دیگر نزدیکان گران آمد.^۴

در واقع هر وزیر یا سرداری که شجاعتی از خود نشان می‌داد که امکان اختلال در کار این زن را به دنبال داشت، او با وی به مخالفت برمی‌خاست و زمینه حذفش را فراهم می‌نمود. برای مثال در سال ۳۱۵ به مونس مظفر خبر رسید که مادر مقتدر برای کشتن وی کار می‌کند و کسی را معین کرده که وقتی وارد خانه خلافت شود او را بکشد. وی هراسان شد و احتیاط کرد و خواست که سوی مرز رود و این تفاضاً از او پذیرفته شد.^۵

سرانجام مقتدر که امور حکومتش در دست مادر و کنیزکان بود، در روز چهارشنبه سه روز مانده از شوال سال سیصد و بیستم در بغداد کشته شد. مدت خلافتش بیست و چهار سال و

(۲) همان، ص ۶۹۱۲.

(۱) همان، ص ۶۹۱۳.

(۴) دنباله تاریخ طبری، ص ۶۹۱۵.

(۳) تجارب‌السلف، ص ۲۰۸.

(۵) همان، ص ۶۹۱۸.

یازده ماه و شانزده روز بود و شش به سی و هشت سال و پانزده روز رسید.^۱

چون مقتدر کشته شد مونس خادم پیشنهاد کرد که پسرش ابوالعباس را خلافت دهند اما اسحاق نوبختی اعتراض کرد و گفت: پس از رنج بسیار، از خلیفه‌ای که مادر و خاله و خادمانش زمام اراده‌اش را به دست داشتند آسوده شده‌ایم، تو باز ما را بدان حالت بر می‌گردانی. به خدا قسم جز به مردی کامل که خود زمام امور را بر دست گیرد و بر ما فرمان راند راضی نخواهیم شد. سرانجام محمد بن معتضد را با لقب القاهر بالله به خلافت نشانند.^۲

چون با او بیعت کردند، به جستجوی فرزندان مقتدر و دیگر اهل بیت او که پنهان شده بودند پرداخت. مادر مقتدر را نزد او آوردند. آن زن بیمار بود و کم‌کم آثار استسقا در او ظاهر شده بود. قاهر از او پرسید که اموال من کجاست. او به هر چه از ائانه خانه و لباس که داشت اعتراف کرد ولی سخنی از زر و جواهر خویش نگفت. قاهر او را به شدتی هر چه تمامتر بزد. سپس دستور داد او را از پای بیاویزند و بر جاهای حساس بدنش زدن گرفت. زن سوگند خورد که چیزی جز آنچه بدن اعتراف کرده ندارد. آنگاه قاهر فرمان داد اموال همه حواشی و اصحاب مقتدر را مصادره کنند و کسی را برگماشت تا تمام املاک مادرش را بفروشد و موقوفاتش را از وقف آزاد کند. پس همه آنها به فروش رسیدند.^۳

شکوه السلطنه

دختر فتح الله میرزا شعاع السلطنه پسر فتحعلی شاه قاجار، و شهربانو خانم دختر محمد ابراهیم خان ظهیرالدوله از طایفه قوئلو بود. شکوه السلطنه از زنان عقدی ناصرالدین شاه قاجار بود. به نوشته اعتماد السلطنه وی در بذل خیرات و میرات و دستگیری مستمندان و فقرا اهتمام می‌ورزید و در انجام فرایض و نوافل غفلت نداشت و از همین رو مورد توجه و تقرب

(۱) مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۷۹. تجارب السلف، ص ۱۹۸. بیست و چهار سال و یک ماه خلافت کرد.

(۲) ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، ص ۲۲۱. (۳) همان، ص ۲۲۲.

ناصرالدین شاه بود.^۱

شمیره

سیف هروی در اوایل سدهٔ هفتم، در بیان شهر هرات نقل نموده که بنای این شهر در عهد طهمورث بوده چون او به ظلم و ستم گرایید مردم از او پراکنده شده و گروهی از آنها در ادامه مهاجرت خود به موضعی آمدند که آن را «اوبه» خوانند و مدتی آنجا بودند و عمارت‌های دلپذیر و بناهای بلند شکوهمند ساختند و ثروتمند شدند. و سپس بین آنان دشمنی پدید آمد و علت آن نیز تجاوز یکی از اشراف به دختری در صحرا بود که آن دختر از او بار بگرفت. اقوام دختر تصمیم گرفتند دختر را به او بدهند لیکن او نپذیرفت؛ از این رو بین آنها دشمنی و مجادله ظاهر شد و مدت‌ها ادامه یافت و از یکدیگر می‌کشتند تا این که یک قوم غالب شد و قوم دیگر که مغلوب شدند از اوبه بیرون آمدند و به شط وادی به موضعی که آن را کوشان علویان خوانند مسکن گرفتند. اما آن قوم غالب هر سال می‌آمدند و از آنها خراج می‌گرفتند و از اموال و دارایی آنان به زور می‌بردند تا این که در میان این طایفه زنی بود در غایت حسن و جمال و نهایت لطف و دلال نور روی دل‌آرای روح افزای او حرم مهر روشن جهر را ضیا بخشیدی و نسیم زلف عنبر بار مشک آسای او دماغ باد صبا را معطر و منبر... و بحلیت زهد و عفت آراسته و به اوصاف نیکو نامی و پاکدامنی شایسته مدایح و محامد و باصل خوب و طینت باک ملکه الملکات اقالیم ربع مسکون. نام او شمیره بنت جمان افریدون از فرزندان کیومرث و این جماعت فرمان بردار او بودند. او در حق قوم خود نیکی و لطف مبذول می‌داشت و هر چه از اشتقاق و احسان که متصور بود در حق رعیت بجای می‌آورد. روزی مجلسی از قوم خود تشکیل داد و به آنها گفت که «تا چند خواری خراج‌گذاری کشیم و نفایس کنوز و نقود و غرایب اموال بدان قوم دهیم.» اگر شما از تدبیر و رأی من عدول نکنید من به

(۱) خیرات حسان، ج ۲، صص ۲۰۲ - ۲۰۱. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، صص ۱۳۷ - ۱۳۶.

اندک زمان، خود را و شما را از این فلاکت برهانم. قوم شرایط خدمتکاری و اطاعت فرمان برداری او به جای آورده و گفتند: «ما همه بنده و متقاد ملکه عادلها ایم و امتثال و تلقی و امر و نواهی خداوند بر ما بندگان چون فرض لازم و واجب است» و هر چه که ملکه بگوید ما که ارباب قوت و اصحاب ثروت هستیم انجام خواهیم داد. ملکه گفت ابتدا باید به تدریج در این نواحی حصاری بسازیم که مانع حوادث و تهاجم به ما گردد. برای این که دشمن در این مدت برای دریافت خراج سراغ ما نیاید خراج چهارساله را یکجا به آنها دهیم. و این پیشنهاد پذیرفته شد. شمیره نامه‌ای به والی آن قوم که هیاطله نامیده می‌شدند نوشت و در آن گفت که می‌خواهند خراج چهار سال آینده را یکجا تحویل دهند که مورد قبول والی قرار گرفت. شمیره سپس از فرصت استفاده کرد و حصار شمیران را بر شمال هرات متصل به خندق بنا کرد و دیواری بس بلند و خاکریزی شکوهمند ساخت و دیواری شایگان مقدار سه فرسنگ بنا کرد و بر هر سنگی دری از آهن بنهاد. و بر هر دری نگهبانانی به تعداد ده نفر گذاشت. بعد از چهار سال که مأموران هیاطله برای دریافت خراج آمدند آن حصار را دیدند ناچار بازگشته و هیاطله را از این موضوع خبر دادند. از این رو دیگر کسی را برای باج و خراج نزد آنها نفرستادند و آن جماعت سال‌ها در شمیران بماندند تا عهد منوچهر که از زیادی مردم آنجا، تعداد زیادی از آنان را کشت^۱. همین شرح را اسفزاری در سده نهم هجری درباره این زن نوشته است.^۲

شهربانو بیگم

دختر شاه طهماسب صفوی است. واله اصفهانی در حوادث ایام پادشاهی محمد خدا بنده گوید شهربانو بیگم «را به ازدواج سلمان خان پسر شاه علی میرزا خلف عبدالله خان استاجلو

(۱) سیف بن محمد بن یعقوب الهروی، تاریخ نامه هرات، صص ۳۱-۲۶.

(۲) معین الدین محمد زمجی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح محمد کاظم

امام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، صص ۶۱-۵۵.

در آوردند که خدمات شایسته او در این دودمان ظاهر و هویدا بود. مجلس عقد در خانه پیره محمد خان به آیین شایان منعقد گردید. بعد از انقضای مراسم، سلمان خان، بیگلریگی و امیرالامرای ولایت شروان گردید^۱. چندی بعد از مراسم عقد، شهربانو بیگم را طی مراسم باشکوهی به خانه سلمان خان بردند^۲. وی در سال ۹۸۸ از دنیا رفت و شاه محمد خدابنده از سلمان خان تفقد کرد^۳. اما قاضی احمد قمی نوشته است که شهربانو خانم را شاه جم جاه در ایام حیات به جمشید خان گیلک که سمت خواهر زادگی شاه را داشت، داد و جمشید خان از این زن صاحب دو پسر شد^۴.

قاضی احمد درباره صفیه خانم دختر دیگر شاه طهماسب گوید که او را به سلیمان خان استاجلو که سمت قرابت این دودمان را دارد دادند. و او بعد از اندک زمانی در قزوین رحلت نمود^۵. با این حال وی در جای دیگر نوشته است: شهربانو خانم دختر شاه طهماسب، زن سلمان خان استاجلو نواده عبدالله خان بود. پدر سلمان خان به نام شاهقلی میرزا از پریخان خانم همشیره شاه [دختر شاه اسماعیل اول] به وجود آمده بود. شهربانو خانم در روز دوشنبه، روز غدیر، سال ۹۹۱ در دارالسلطنه قزوین وفات کرد و در آستانه امامزاده حسین مدفون شد^۶.

عبدی بیگ شیرازی اشاره‌ای دارد به این که للگی شهربانو خانم به شاه رستم (رستم خان) حاکم لرستان تفویض شد^۷.

حسن بیگ روملو، در ذکر اسامی دختران شاه طهماسب گوید شهربانو خانم، نامزد

(۱) خلدبرین، ص ۶۱۶. (۲) همان، ص ۶۵۷.

(۳) همان، ص ۶۸۸. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۰. در این اثر آمده که شهربانوی بیگم با خدیجه سلطان بیگم که زوجه جمشیدخان بود از یک مادر بودند دختر حاکم داغستان.

(۴) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۶۱۰. (۵) همان.

(۶) همان، ج ۲، ص ۷۵۶. (۷) تکملة الاخبار، ص ۱۴۳.

مسبب خان تكلو شد.^۱

واله اصفهانی در جای دیگر هشت دختر برای شاه طهماسب نام می‌برد که یکی از آنان شهربانو بیگم است و می‌نویسد که او نیز در آن زمان فرخنده به حباله نکاح شاه نعمت‌الله خلف میرمیران یزدی درآمده روزگارش در خانه وی به سر آمد.^۲

به نظر می‌رسد که در میان مورخان درباره اسامی دختران شاه طهماسب و شوهران آنها اشتباهاتی رخ داده که نقل قول‌های آنان در برخی موارد با یکدیگر متفاوت است.

شهربانو بیگم

دختر شاه سلیمان و از خواهران شاه سلطان حسین صفوی که به ازدواج میرزا داود متولی امام رضا (ع) درآمد.^۳

شهربانو بیگم

دختر میرزا سلطان ابوسعید که به عقد ازدواج سلطان حسین میرزا بایقرا درآمد. در سال ۷۸۳، مجلسی از سادات و قضات و علما و اشراف ترتیب داده شد و بر اساس آیین شرع خطبه نکاح خوانده شد و محفل شادمانی آراسته شد اما میان سلطان حسین میرزا و شهربانو بیگم انس و الفتی پدید نیامد و بعد از مدتی، او را طلاق داده به سمرقند فرستاد و خواهرش پاینده سلطان بیگم را به نکاح خویش درآورد که بین آنها محبت و مودت پدیدار شد.^۴

(۱) احسن التواریخ، ص ۶۳۸. (۲) خلدبرین، ص ۴۰۴.

(۳) انقراض سلسله صفویه، شجره‌نامه ضمیمه. ضمیمه، ص ۱۳۰.

(۴) حبيب السیر، ج ۴، صص ۱۳۶ و ۳۲۱. تاریخ الفی، ص ۱۸۵.

شهربانو بیگم

از دختران شاه عباس اول صفوی که به ازدواج میرعبدالعظیم مازندرانی که مدتی داروغه اصفهان بود، در آمد.^۱

شهربانو بیگم

یکی از دختران عمر شیخ بن سلطان ابوسعید تیموری که با خواهر دیگرش مهربانو بیگم و برادرش سلطان ناصر میرزا از مادری به نام امید متولد شدند.^۲

شیرین بک آغا

خواهر امیر تیمور گورکانی.^۳

شیرین بیگ ← خانزاده (سویں بیگ).

شیرین خاتون

زوجه دانشمند بهادر امیر هرات که به همراه خواتین و پسران و نیبرگان او در هجوم شورشیان هرات دستگیر شدند. چون دانشمند بهادر به دست تاج الدین یلدوز و با طرح جمال الدین محمد سام کشته شد، همراهان و بزرگان همراه او نیز طعمه تیغ شورشیان شدند و سپس خانه او را غارت کرده و همسر و اولاد او را نیز دستگیر کردند.^۴

(۱) زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۶۰.

(۲) حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۰۰. احسن التواریخ (۱)، ص ۶۴۰.

(۳) تاریخ جهان آرا، ص ۲۲۶.

(۴) تفصیل آن در: تاریخ نامه هرات، صص ۴۹۴ - ۴۹۰. زمجی اسفزاری، روغات الجنات فی اوصاف

مدینه هرات، صص ۴۴۹ - ۴۴۲.

سیف هروی دربارهٔ این زن گوید: «پیشوای دله مختاله و در مکر و تلبیس رهنمای ابلیس به کردار زشت و به دیدار سزای نفرین^۱».

پس از این واقعه، طوغان بوجای پسر دانشمند بهادر که در این ایام در شهرآباد طوس بود در رأس لشکری به محاصرهٔ هرات پرداخت و ایلچیانای نزد ملک فخرالدین فرستاد. در نتیجه جمال‌الدین محمد سام به شاره ملک فخرالدین و شفاعت شیخ الاسلام قطب الحق والدین الحشتی، شیرین خاتون را بیرون فرستاد و «شیرین خاتون که مفتنهٔ روزگار بود» هم در آن روز که از شهر هرات بیرون آمد حدود دوست تن از رعیت هرات را به قتل رسانید. مبارزان غوری چون تاج‌الدین یلدوز و ابوالفتح ولقمان و یحیی و محمد سنکه بسیار کوشیدند که شیرین خاتون را به قتل رسانند اما جمال‌الدین محمد سام ایشان را باز می‌داشت. دلیل ممانعت هم این بود که شمس‌الدین ابویزید غوری را که از مقربان درگاه ملک فخرالدین بود، دانشمندیان گرفته بودند. تا شیرین خاتون و خواتین دیگر که در حصار بودند آزاد نشدند طوغان نیز شمس‌الدین ابویزید را رها نکرد^۲. طوغان مدت سه ماه با سپاه خود در یک فرسنگی شهر اردوگاه زد. تا این که به حکم اولجایتو، بوجای بن دانشمند (پسر دیگر او) که «شجاع و مبارز قتال و نامداری بی‌باک و سفاک بد دین بود و طبعش مایل ایذاء مسلمانان و قلبش مفتون ریختن خون ناحق» به هرات آمد^۳.

صالحه سلطان بیگم

دختر سلطان احمد میرزا تیموری (پسر سلطان ابوسعید)، که به او آق بیگم هم می‌گفتند.

(۱) تاریخ نامهٔ هرات، ص ۴۹۳. اسفزاری گوید: «دلاله محتاله از کید و شرارت او پناه به حضرت اله می‌برده» (روضات الجنات، ص ۴۵۲).

(۲) تاریخ نامهٔ هرات، ص ۵۰۲. روضات الجنات فی اوصاف مدینهٔ هرات، ص ۴۵۲.

(۳) تاریخ نامهٔ هرات، ص ۵۰۳. تفصیل ادامهٔ درگیری‌ها در همین اثر صفحهٔ ۵۰۳ و بعد آمده است.

وی بعد از فوت پدر، به نکاح پسر عم خود سلطان مسعود میرزا درآمد.^۱

صفیه خاتون

دختر جفری بیک، خواهر سلطان الب ارسلان که او را شرف الدوله مسلم بن قریش از حکام عرب بنی عقیل که بر بت و انبار مستولی گردیده بود، در سال ۴۶۲ خواستگاری کرد. مسلم در سال ۴۷۳ حلب را از دست بنی مرداس بیرون آورد آخر در جنگ سلیمان بن قلمش سلجوقی در سال ۴۷۸ به قتل رسید. پس از او برادرش ابراهیم به حکومت رسید. او صفیه خاتون را خواسته با وجود او کارش استقامتی پیدا کرد.^۲

صفیه خاتون

خواهر سلطان سنجر سلجوقی که او را به نکاح ملک تاج الدین ابوالفضل سیستانی از ملوک سیستان که از خاندان بزرگ قدیم بود، درآورد.^۳

صفیه خانم

دختر میرزا سلمان اعتمادالدوله شاه محمد خدابنده که او را به عقد ازدواج حمزه میرزا پسر محمد خدابنده درآورد و از ولیعهدی او حمایت می‌کرد تا در پرتو این وصلت و جانشینی او بر قدرت و نفوذ خود بیفزاید. بدین منظور در ربیع الاول سال ۸۹۰ هـ. ق. مجلس عقدی منعقد نمود و در تهیه اسباب و یراق دختر کوشید.^۴

(۱) حیب السیر، ج ۴، صص ۹۶ و ۲۲۸. تاریخ الفی، ص ۲۵۶.

(۲) تاریخ جهان آراء، ص ۱۵۶. (۳) تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی، ص ۸۵.

(۴) خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۲۴.

صفیه خانم

قاضی احمد قمی در اسامی دختران شاه طهماسب از صفیه خانم نام برده و گوید او را به سلیمان خان استاجلو که سمت قرابت این دودمان خلافت مکان دارد دادند. وی بعد از اندک زمانی در قزوین رحلت نمود^۱. در نوشته واله اصفهانی^۲ و حسن بیگ روملو^۳ نامی از صفیه خانم در میان دختران شاه طهماسب نیامده است.

صفیه سلطان بیگم

«نواب خورشید احتجاب بلقیس مکانی ناموس العالمین علیه عالیہ متعالیہ» صفیه سلطان بیگم مشهور به شاهزاده دختر شاه اسماعیل ثانی بود که در زمان سلطان محمد پادشاه خدا بنده، او را به عقد ازدواج شاه خلیل الله خلف ارضد نواب مستطاب مرتضی ممالک اسلام (شاه نعمت الله یزدی) درآورد. سپس «محفه زرنگار آن مخدره عفت دثار» را با حشمتی بسیار، به جانب یزد روان ساخت. نواب مرتضی ممالک اسلام، در یزد جشن باشکوه عروسی ترتیب داده و عروس را پذیرا شدند. «قضات و علما و اشراف و فضلا در مجلس بهشت آیین نشستند و به مقتضای شریعت غزا عقد نکاح بستند. با این پیوندها، رابطه دولت صفوی با خاندان سیادت یزد مستحکم می شد و آن خاندان نیز در پرتو حمایت های صفویان زمام

(۱) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۶۱۰. در این اثر هفت دختر برای شاه طهماسب ذکر شده: گوهر سلطان خانم، پریخان خانم، شهربانو خانم، فاطمه سلطان خانم، مریم سلطان خانم، صفیه خانم و زینب بیگم.
 (۲) بنگرید به خلدبرین، ص ۴۰۳ که اسامی: گوهر سلطان بیگم، پریخان خانم، خدیجه سلطان بیگم، زینب سلطان بیگم، مریم سلطان بیگم، فاطمه سلطان بیگم، خانش بیگم، و شهربانو بیگم را آورده است.
 (۳) احسن التواریخ، ص ۶۳۸ اسامی: پریخان خانم، فاطمه سلطان خانم، خانش خانم، گوهر سلطان خانم، مریم خانم، آنا خانم، شهربانو خانم، خدیجه سلطان خانم را آورده است. در هر کدام از این منابع تفاوت اسامی وجود دارد.

اختیار بلاد و امصار عموماً و خطه یزد خصوصاً در قبضه اقتدارشان قرار می‌گرفت. وزرای عظام و حکام عالی مقام و سادات با احترام و اکابر و اهالی کشور، به درگاه آنها روی آورده و ملازم آنان می‌شدند. اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت در دولتخانه آنها جمع می‌گشت و قدر و منزلتشان روزافزون می‌شد. و فور اموال و املاک و رقبات به مرتبه‌ای بود که محاسبان دانا از حساب آن به عجز اعتراف داشتند. خیرات و میرات فراوانی از شاه خلیل‌الله و خاندان سیادت مآب یزد در منابع گزارش شده است. شاه خلیل‌الله از ازدواج با شاهزاده خانم، صاحب دو پسر شد به نام‌های شاه ظهیرالدین علی، و میرمیران^۱.
مادر صفیه سلطان بیگم، پری بیگم خانم دختر شاه نعمت‌الله باقی، خواهر میزغیاث‌الدین محمد میرمیران یزدی و دخترزاده شاه اسماعیل اول بود.^۲

صفیه سلطان خانم

دختر شاه نورالدین نعمت‌الله یزدی و خانش خانم که همشیره شاه طهماسب بود. در سال ۹۶۲ (یا ۹۶۳) که موکب شاه طهماسب از یورت قشلاق دارالسلطنه تبریز حرکت نمود، این دختر را برای پسرش اسماعیل میرزا خطبه کرد. برای او مجلس باشکوه عروسی ترتیب داد که به تعبیر عبدی بیگ^۱ مثل آن در هیچ قرن ندیده و گوش جهانیان مشابه آن از هیچ زبان در هیچ زمان نشنیده^۲. شاه نورالدین نعمت‌الله یزدی به اتفاق همسرش خانش خانم، صفیه سلطان خانم را از دارالعباده یزد برداشته و به اردوی شاهی ملحق گشتند. شاه طهماسب دستور داد تا تدارک عروسی ببینند و شهر و بازار و محلات را آذین‌بندی کرده و جشن بزرگ عروسی را

(۱) جامع مفیدی، ج ۳، ص ۶۷ و ۷۰.

(۲) خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۷۱ و ۱۰۱۹. این دختر به ازدواج امیر برهان‌الدین شاه خلیل‌الله پسر میرمیران یزدی (پسر دایی خود) درآمد. (همان، ص ۶۵۴).

(۳) تکملة الاخبار، ص ۱۰۹.

در باغ شمال برای مردان و باغ عشرت آباد برای زنان برگزار کردند. پادشاه خود در مراسم عروسی حضور داشت و امور مجلس عروسی را در مدت سه روز جشن پادشاهانه و بزم خسروانه، به ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا سپردند.^۱ در این جشن است که به قول اسکندر بیگ ترکمان، شاه طهماسب از غایت محبت پدرا نه، با همه حشمت خسروانه، «قد افراخته به رقاصی درآمدند».^۲

ضیفه خاتون

دختر الملک العادل زن الملک الظاهر حاکم حلب و مادر الملک العزیز ایوبی بود. برای خواستگاری و عقد وی قاضی بهاء الدین بن شداد رهسپار مصر شد و او را برای الملک الظاهر به حلب آورد.^۳

طرقای

دختر هلاکوخان مغول، از همسرش بغان ایکاجی، او را به ازدواج موسی گورکان از قوم قنقرات درآوردند.^۴

طغانجوق

دختر اباقاخان مغول و مادرش کوبکی خاتون بود. این دختر را به همسری امیر نوروز پسر

۱) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۶. تفصیل خواستگاری کردن برای اسماعیل میرزا و مراسم عروسی وی در: عالم آرای شاه طهماسب، صص ۱۳۸-۱۳۵.

۲) تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۳۲. نیز در: عالم آرای شاه طهماسب، ص ۱۳۷.

۳) جمال الدین محمد بن سالم بن واصل، تاریخ ایوبیان (مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب)، جزء چهارم، تصحیح حسنین محمدربیع، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،

۱۳۶۹، ص ۳۳۶ و ج ۳، صص ۲۱۴-۲۱۳. ۴) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۲۸۳.

ارغون آقا در آوردند.^۱

طغای

از دختران اباقاخان مغول، مادرش تودای بود. او نامزد احمد برادر قنچقبال بود و بعد از او نامزد طولادای گردید.^۲

طغی شاه ← آکه بیگم دختر تیمور
پیشکش "صدراع. ز. ا" به تبرستان
www.tabarestan.info

طوطی آغا

از زنان شاهرخ تیموری که در شیراز مدرسه‌ای در کمال وسعت و تکلف ساخت.^۳

عادلشاه خاتون

دختر توکل بن امیر ایسن قتلغ صاحب حسن و جمال و یکی از زنان سلطان ابوسعید از ایلخانان مغول بود.^۴

عاشورا خاتون ← فاطمه خاتون ایوی.

عالمشاه بیگم ← مارتا.

(۱) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۱. تاریخ بناکشی، ص ۴۲۶.

(۲) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۰. (۳) مآثرالملوک، صص ۱۶۸ - ۱۶۷.

(۴) عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین، ص ۵۴.

عالیه بیگم ← خیرالنساء بیگم (زن محمد خدابنده صفوی).

عایشه

دختر ابی یوسف بن محمد بن عمرو بن الیث صفاری و مادر امیرحسین بن امیر طاهر بوعلی که در سال ۳۵۸ به تخت سلطنت سیستان نشست^۱ و با امیر خلف صفاری درگیری‌هایی داشت.

عایشه

دختر محمد بن ابی‌الحسین بن علی بن الیث صفاری^۲ که مادر امیر طاهر بوعلی پدر امیرحسین بود. مادر امیرحسین و زن او هر دو عایشه نام داشتند.

عایشه خاتون ← ست خاتون.

عایشه خاتون

عمه سلطان سنجر، دختر الب ارسلان سلجوقی که در حباله شمس الملک خان از ملوک ماوراءالنهر بود^۳.

عایشه سلطان بیگم

دختر سلطان احمد میرزا تیموری که مدتی در حرم ظهیرالدین محمد بابر به سر برد. مادر

(۱) تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۳۴۲.

(۲) تاریخ جهان آرا، ص ۱۶۵.

(۳) همان، ص ۳۲۷.

او قتی بیگم بود^۱.

عایشه سلطان بیگم

دختر سلطان حسین میرزا بایقرا که به همسری قاسم سلطان درآمد^۲.

عباسه

خواهر هارون الرشید و دختر هادی عباسی که بنا به نقلی رابطه او با جعفر بن یحیی برمکی، یکی از دلایل بر افتادن برمکیان به دست هارون، خلیفه عباسی است. در روایت طبری آمده است که هارون دیدار جعفر و خواهر خویش عباسه را در حضور خود نمی توانست تحمل کند. اما چون در مجالس میخوارگی وی، آن دو حضور می یافتند برای این که خلاف شریعت نباشد بین آنها خطبه عقد جاری نمود اما به جعفر دستور داده بود که با عباسه همبستر نشود و این ازدواج فقط برای حضورشان در کنار هم در مجلس وی باشد.

هارون بدین شرط، عباسه را زن جعفر کرد و چون به میخوارگی می نشست آنها را در مجلس خویش حاضر می کرد. آنگاه از مجلس خویش برمی خاست و آنها را به خلوت می نهاد که از شراب مست می شدند، و هر دو جوان بودند. جعفر به عباسه می پرداخت و با وی همخوابه می شد، عاقبت عباسه از او بار گرفت و پسری زاد. از این که رشید قضیه را بداند بر جان خویش بیمناک شد و مولود را با چند پرستار از ممالیک خویش به مکه فرستاد و کار همچنان از هارون پوشیده بود تا میان عباسه و یکی از کنیزکان وی اختلاف افتاد، کنیزکار وی و مولود را به رشید رسانید و مکان وی را خبر داد که با چه کسانی از کنیزکان عباسه است و زیورهایی که مادرش همراه وی کرد چیست. وقتی هارون در آن سال به حج رفت یکی را به

(۱) حبیب السیر، ج ۴، ص ۹۶. تاریخ الفی، ص ۲۵۶.

(۲) حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۲۰.

جایی فرستاد که کنیزک بدو خبر داده بود که کودک آنجاست و سرانجام بر وی قضیه آشکار شد. از این رو در بازگشت از سفر حج دستور به کشتن جعفر و نابودی برمکیان داد.^۱ بدین ترتیب این وصلت مشروط، موجب نابودی خاندان برامکه گردید. هخوابگی جعفر و یحیی به صورت دیگر نیز روایت شده که می‌خواند روایت مشروعی از آن ذکر کرده است.^۲

عثلیا

وی دختر عمری و خواهر احاب بود که هر دو از پادشاهان دولت سوم داوران بنی اسرائیل بودند. عثلیا زن یورم پسر یوشافاط شد که او نیز هشت سال پادشاهی کرد. از یورم و عثلیا پسری به نام احزّیا به دنیا آمد که یک سال پادشاهی کرد و در زمان او پادشاهی سبط‌های دهگانه از خاندان احاب به مردی به نام یاهو پسر نمشی رسید. این مرد یورم پسر احاب و همه خاندانش را و نیز ایزابل زنش را بکشت و نشانان را برافکند. عثلیا مادر احزّیا، خود هفت سال پادشاهی کرد. وی زنا را برای مردان و زنان مباح نمود و مرد و زن در شهر قدس به آشکارا به زنا پرداختند. عثلیا خاندان شاهی را پراکنده ساخت تا خود به استقلال پادشاهی کند و دیگر رقیبی نداشته باشد. از همه آن افراد جز یواش، نوه او، یعنی پسر پسرش احزیا، هیچ کس باقی نمانده بود. عمه یواش، یوشبع، زن یویاذع رییس کاهنان او را بدزدید و در نهران پرورش داد. پس از این که یویاذع، عثلیای طاغیه را بکشت، پادشاهی را به یواش پسر احزیا داد. او هفت ساله بود که به پادشاهی رسید و چهل سال پادشاهی کرد. یواش قدر یویاذع را ندانست و پس از مرگ او همه فرزندان او را بکشت. از این رو، بندگان یویاذع به ناگاه او را به قتل آوردند.^۳

(۱) تاریخ طبری، ج ۱۲، صص ۵۳۱۵ - ۵۳۰۷.

(۲) ر.ک: تاریخ روضة الصفا، تصحیح جمشید کیانفر، ج ۳، صص ۲۶۰۶ - ۲۶۰۱.

(۳) مختصر تاریخ الدول، صص ۴۵ - ۴۴. تاریخ بناکسی، ص ۲۵۹: عثلیا دختر آحاو بود.

عزّت الدوله

دختر محمد شاه قاجار و مهد علیا، خواهر ناصرالدین شاه که پس از صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر به ازدواج او درآمد. این وصلت به اضافه شخصیت ذاتی امیر موجب تحکیم اقتدار وی در میان درباریان و شاهزادگان شد. مورخ عصر قاجاریه، لسان الملک سپهر می‌نویسد: «و هم در این سال چون روزی چند از جلوس شاهنشاه ایران سپری شد و کار صدارت اعظم بر میرزا تقی خان امیرنظام راست بایستاد، ملک الملوک ایران همی خواست تا قواد سپاه و بزرگان درگاه بی‌اکراه خاطر امر و نهی میرزا تقی خان را حاضر باشند، لاجرم او را به شرف مصاحرت قرین مفاخرت ساخت و خواهر خویش را روز جمعه بیست و دوم شهر ربیع الاول با او عقد بست و شب چهارشنبه چهارم ربیع الثانی او را به سرای میرزا تقی خان فرستاد، بدین انتساب که با خانواده سلطنت حاصل کرد تعامت شاهزادگان او را نرم کردن و فروتن شدند»^۱.

عزّت الدوله اگر چه در آغاز با این امر مخالفت کرد اما پس از شروع زندگی مشترک دلبنته امیر شد. همراهی او با امیر بسیاری از توطئه‌ها را که علیه وی تدارک می‌شد، خشی می‌کرد. از جمله در آغاز صدارت امیرکبیر، عده‌ای از سربازان دولتی به تحریک مخالفین، خانه وی را محاصره کرده و عزل او را خواستار شدند و هر لحظه امکان داشت منزلش را مورد حمله قرار دهند اما وجود عزّت الدوله در خانه امیر مانع این جسارت شد^۲.

عزّت الدوله در اختلاف میان امیر و مهد علیا، مدافع و حامی امیر شد و حتی در زمانی که همسرش با دسیسه دشمنان داخلی و خارجی مغضوب و تبعید شد، او را رها نکرد و پیوسته مواظب بود تا مبادا در معرض سوء قصد واقع شود با این وجود غافلگیرش کردند و امیر را به قتل رساندند.

(۱) ناسخ التواریخ، ج ۳، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷، ص ۱۰۰۵.

(۲) ر.ک: همان، ص ۱۰۰۷.

عزت الدوله از امیرکبیر دو دختر به دنیا آورد به نام‌های همدم‌الملوک که بعداً همسر مسعود میرزا ظل‌السلطان شد و تاج‌الملوک که به عقد مظفرالدین شاه درآمد. تاج‌الملوک که بعدها به ام‌خاقان مشهور شد، مادر محمد علی شاه بود.

عزت‌الدوله پس از قتل امیر به دستور ناصرالدین شاه به عقد میرزا کاظم خان پسر میرزا آقا خان نوری صدراعظم جدید که از دشمنان امیر و از توطئه‌گران وی بود، درآمد. اما بعد از برکناری میرزا آقا خان از صدارت، از کاظم خان طلاق گرفت و با پسر دایی خود، انوشیروان خان عین‌الممالک (یا شیرخان عین‌الملک خوانسالار پسر خاله خود) ازدواج کرد و پس از مرگ وی به همسری میرزا یحیی معتمدالملک درآمد که بعدها با لقب مشیرالدوله وزیر خارجه ناصرالدین شاه گردید.^۱ و پس از فوت او نیز سمت همسری میرزا نصرالله خان منشی سپهسالار را یافت.

لیدی مری شل همسر وزیر مختار انگلیس که معاصر تبعید امیرکبیر در تهران بوده ضمن شرحی دربارهٔ امیر و چگونگی تبعید او دربارهٔ همسر وی نکاتی را ارایه کرده است. بر اساس نوشته او، موقعی که تصمیم به تبعید (میرزا تقی خان امیرکبیر) به کاشان گرفته شد همسرش - خواهر شاه - که زن جوان هیجده ساله‌ای بود، علی‌رغم ممانعت برادر و مادرش تصمیم گرفت شوهر خود را در تبعیدگاه همراهی کند. و این، به تعبیر نویسنده جز نشان دهندهٔ شدت علائق زناشویی در بین ایرانی‌ها نیست.^۲

او چند روز بعد در خارج دروازهٔ شهر در ابتدای جادهٔ اصفهان شاهد عزیمت قافلهٔ حامل

(۱) زن در تاریخ معاصر ایران، صص ۲۴۰ - ۲۳۹. دوستعلی خان میرالممالک گوید عزت‌الدوله از امیرکبیر یک دختر آورد که به عقد مظفرالدین شاه درآمد. ثمر این ازدواج شاهزاده محمدعلی میرزا بود و پس از آن که او شاه شد مادرش را ام‌الخاقان نامیدند. و اما از یحیی خان مشیرالدوله دارای یک پسر شده به نام معتمدالملک و یک دختر به نام افسر السلطنه (رجال عصر ناصری، ص ۲۶۸). دربارهٔ بخشی از خصوصیات وی به همان مأخذ، صص ۲۶۸-۲۶۶ مراجعه شود.

(۲) خاطرات لیدی شل، ترجمه حسین ابوترابیان، چاپ دوم، تهران: نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۲۴۴.

امیر و شاهزاده خانم (همسر امیر) که هر دو آنها درون تخت روانی حرکت می‌کردند و در محاصره قراولان قرار داشتند، بوده است و آرزو می‌کرده که در آن لحظه آنقدر جسارت می‌داشت که امیر محبوس و زن جوان و دو بچه کوچکشان را به درون کالسکه خود آورده و آنگاه به سفارتخانه خودشان (سفارتخانه انگلستان) ببرد زیرا انگار سرنوشتی را که متظر او بود احساس می‌کرده است.^۱

لیدی شل در ادامه گزارش خود می‌نویسد: «او (امیر) چند ماه در کاشان به همراه شاهزاده خانم در بازداشت به سر برد و این همسر وفادار به عنوان جلوگیری از خطر مسموم شدن امیر، همواره از تمام انواع غذاهایی که برایش می‌آوردند قبلاً کمی می‌چشید. در این مدت دشمنان امیر آرام نمی‌نشستند و بیشتر از این وحشت داشتند که مبادا یک روز او دوباره مورد مرحمت قرار گیرد و به سرکارش باز گردد. آنها هر روز گوش شاه را از خطراتی که زنده نگه داشتن مردی مثل امیر داشت پر می‌کردند. و این عده، که مأذون به فاش کردن نامشان نیستم^۲، آنقدر به عملیات خود ادامه دادند تا سرانجام فرمان قتل امیر را به امضای شاه رساندند و فراش باشی^۳ مخصوص شاه را با این دستورنامه به معیت چند میرغضب به فوریت روانه کاشان نمودند. این فراش باشی از کسانی بود که تحت توجهات امیر ترقی کرده و از هیچ به این مقام رسیده بود.^۴»

(۱) همان، ص ۲۲۵.

(۲) این عده عبارتند از: مهد علیا مادر شاه، میرزا آقا خان نوری، پسر دایی‌های شاه، حاج علیخان فراش باشی، و سردار محمد حسن خان ایروانی. (فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ سوم، ص ۷۱۱). درباره فعالیت بدخواهان امیر و تحریک شاه در عزل و قتل او، ر.ک: رابرت گرانث واتسن، تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۴۰، ص ۳۷۳.

(۳) این شخص همان حاج علیخان فراش باشی است که پسرش بعداً به نام محمد حسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و رییس دارالترجمه مخصوص ناصرالدین شاه شد.

(۴) خاطرات لیدی شل، ص ۲۲۵. واتسن، تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸، ص ۳۷۴.

آنگونه که لیدی شل در خاطرات خویش آورده، آنها قبل از اجرای حکم شاه، متوسل به حيله‌ای شدند و برای فریب دادن همسر امیر، یکی از زنان اندرون را به سراغ شاهزاده خانم فرستادند تا به او بگویند: که شاه با امیر بر سر مهر آمده و بناست او را یا به تهران برگرداند و یا به کربلا بفرستد، و شاه خلعتی برایش فرستاده که در راه است و ظرف یکی دو ساعت آینده خواهد رسید. پس بهتر است که امیر به حمام رود تا برای پوشیدن خلعت آماده باشد.

با این ترفند، امیر راضی به اجرای توصیه آن زن شد و برای رفتن به حمام از همسر خود جداگشت، لیکن خبر نداشت که این آخرین جدایی آنهاست و دیگر موفق به دیدار یکدیگر نخواهند شد. وقتی که امیر به حمام رسید، فراش‌باشی و گروه دژخیمان به سروقتش آمدند و فرمان قتلش را ارایه دادند، ولی نحوه اجرای آن را به خودش واگذار نمودند. جنایت با گشودن رگ‌هایش به انجام رسید و امیر در کمال شکیبایی و متانت به سرنوشت خود تسلیم شد و تن به مرگ داد.^۱

(۱) خاطرات لیدی شل، ص ۲۲۶. تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم، ص ۳۷۵. واتسن نیز می‌گوید: یگانه خواهر شاه زن میرزا تقی خان علاقه بسیاری نسبت به شوهر خود داشت و احدی جرأت نمی‌کرد او را از کنار دلبد خود جدا سازد... هر روز نگهبانان امیر او را احتیاطاً از اطاقش فرا می‌خواندند تا اطمینان حاصل کنند که فرار نکرده باشد و موقعی که برای نشان دادن خود به خارج از اطاق می‌رفته ابتدا زنش عادت داشت که همراه او برود ولی چون دیده بود که این تشریفات فقط جنبه صوری داشته دیگر همراه شوهر بیرون نمی‌رفته و اکتفا به این می‌کرده که هر خوراک امیر را قبل از او خورد می‌چشیده است. اما مردی داوطلب شد بی آنکه زنش نسبت به موقوف ظنین شود امیر را به قتل برساند، وی شخصی به نام حاجی علی خان بود که ماجراجوی زیرک، و بی‌مایه‌ای به شمار می‌رفت... به شاهدخت جوان که از غیبت همسرش سخت برآشفته بود اظهار داشت که امیر به حمام رفته تا برای پوشیدن خلعتی که شاه به وسیله او مرحمت کرده بود آماده شود. اما وقتی که از آن توهم به عالم هوشیاری باز آمد قلب همسرش برای ابد از ضربان افتاده بود (همان، ص ۳۷۵).

پس از وقوع این جنایت، شاهزاده خانم، بیوه امیر، را با همان زنی که از تهران برای گمراه کردن امیر فرستاده شده بود، به تهران بازگرداندند. لیدی شل گوید من پس از ورود او به تهران - با این که قبلاً هیچگاه دیداری با همسر امیر نداشتم - بدون معطلی برای ملاقات و ادای احترام به این بانوی متین و برازنده، که رفتاری پسندیده و استثنایی از خود نشان داده بود، اجازه خواستم. در این ملاقات چون برخلاف انتظار، مادرش (مهد علیا) را هم در اندرون مشاهده کردم، یکه خوردم و زود از آنجا خارج شدم، زیرا ادب اقتضاء نمی‌کرد که شاهزاده خانم در حضور او لب به سخن بگشاید. او می‌افزاید: بیوه امیر زیبا بود و با لباس ماتم ساده‌ای که به تن داشت، به دخترکان ۱۲ ساله پرشور بیشتر شبیه بود، تا به مادر دو بچه. هنوز مدتی از بازگشت او نگذشته بود که به اصرار شاه مجبور شد به همسری پسر صدراعظم جدید (میرزا کاظم خان پسر ارشد میرزا آقاخان نوری ملقب به نظام الملک) در آید و این موضوع موجب گردید که نکته پردازان بگویند: خواهر شاه هم مثل خاتم صدارت قابل انتقال است، هرکس این جبه را بیوشد، آن دیگری را هم به دست می‌آورد!

عزت ملک

همسر شیخ حسن چوپانی معروف به شیخ حسن کوچک بود. در سال ۷۴۴ ق. شیخ حسن لشکری به فرماندهی سلیمان خان و امیر یعقوب شاه برای تسخیر بلاد روم فرستاد، اما بر اثر شکست آنان، امیر یعقوب شاه زندانی شد. عزت ملک که با یعقوب شاه ارتباط نامشروع داشت تصور کرد که شوهرش، یعقوب شاه را پس از اطلاع از ارتباط آن دو زندانی کرده است. لذا برای عدم افشای اسرارش، به همراه دو سه نفر از زنان حرم، در ۲۷ رجب ۷۴۴، شیخ حسن را به وضع فجیعی کشتند. پس از دو سه روز که راز جنایت آشکار شد، او را با کارد

قطعه قطعه کردند^۱.

عزیزالدوله

خواهر ناتنی ناصرالدین شاه قاجار و همسر شاهزاده کیومرث میرزا عمیدالدوله بود. وی بانویی مهربان، شوخ طبع ولی با شخصیت و باجذبه بود. به مطالعه دیوان شعرا رغبتی بسزا داشت و دیوان‌ها و جنگ‌های خطی گرانها در کتابخانه کوچک خود گرد آورده بود. با تفنگ گلوله زنی و طپانچه به هدف نیکو تیر می‌افکند و یک تفنگ کوچک پر کرده در گوشه اطاق نشیمن پیوسته آماده داشت. از شاهزاده کیومرث میرزا سه پسر و دو دختر آورد^۲.

علم شاه بیگم ← مارتا.

علیا محترم ← بیوجان.

غازیه خاتون

از زنان عابد و با تدبیر. وی دختر ملک کامل، خواهر ملک مسعود حاکم یمن و همسر ملک مظفرالدین حاکم حماه بود. پس از مرگ ملک مظفر، پسرش محمد - که بعدها به ملک منصور ملقب شد - به سلطنت رسید. اما چون محمد کودکی خردسال بود، غازییه خاتون تا هنگام رشد و بلوغ وی شخصاً اداره حکومت را در دست گرفت. در آن مدت مردم از آسایش

(۱) پشت پرده‌های حرم‌سرا، صص ۲۰۱ - ۲۰۰. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی، ص ۱۶۲.

(۲) رجال عصر ناصری، ص ۲۶۹.

و امنیت برخوردار بودند.^۱

فاطمه

دختر عمرولیث صفاری که زن محمد بن حسین درهمی بود. پس از مرگ یعقوب، عمرو بن لیث داماد خود محمد بن حسین (برادر علی حسن درهم) را بر سیستان حاکم گردانید.^۲

فاطمه بیگم

دختر شاه سلطان حسین صفوی و همسر رضاعلی میرزا فرزند نادرشاه افشار، که از او شاهرخ متولد گردید.^۳

فاطمه خاتون

فاطمه خاتون هنگام تسخیر مکانی که مشهد مقدس حضرت رضا علیه السلام در آنجا قرار دارد به اسارت درآمد و به قراقوروم فرستاده شد. در بازار قراقوروم دلال محبت شد. به حدی در این رشته به تجربه و زیرکی دست یافت که دست دیگر دلالان حيله گر را از پشت بست. در عهد دولت قآن، وی رفت و آمدی مرتب، به اردوی توراکینا خاتون داشت. چون اوضاع دگرگون شد و امیر جینقای پای از میان بیرون نهاد، نزدیکی و ثبات فاطمه زیادتر شد. آنقدر که محرم اسرار اندرون دربار و محل رازهای نهانی گردید. بتدریج ارکان مملکت از کارها محروم شدند و دست وی در امر و نهی بازتر گشت. کار به جایی رسید که بزرگان دور و نزدیک، به جلب حمایت وی متوسل گردیدند. به ویژه بزرگان خراسان و جمعی از سادات

۱) تاریخ ایوبیان (مفرج الکرוב فی اخبار بنی ایوب)، صص ۲۹۷ - ۲۹۹. اعلام النساء، ج ۴، ص ۳. لغت

نامه دهخدا، ج ۲۷، ص ۸۴. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی، ص ۱۶۷.

۲) تاریخ سیستان، ص ۲۳۶. ۳) ر.ک: انقراض سلسله صفویه، شجره نامه ضمیمه.

مشهد مقدس نزد او رفتند. زیرا فاطمه خود را از نسل سادات قلمداد می‌کرد. وقتی خانی به کیوک رسید، شخصی به نام شیره اهل سمرقند از فاطمه سخن چینی کرد و گفت: وی کوتان را سحر کرده است و علت بیماری او نیز در همین سحر نهفته است. وقتی کوتان در اثر بیماری درگذشت، کیوک جهت طلب فاطمه نزد مادرش [تورا کینا خاتون] ایلچی فرستاد. مادر به رفتن دختر رضایت نداد و بهانه آورد که وی را همراه خود خواهم آورد. در پاسخ چند ایلچی دیگر نیز چنین کرد. در این رابطه میانه‌پسر و مادر [کیوک و تورا کینا خاتون] نیز به تیرگی کشید و سمرقندی را فرستاد و گفت: اگر مادر، در ارسال فاطمه تامل کند و عذری بیاورد، وی را به زور می‌آوری. وقتی برای مادر جای عذری باقی نماند، فاطمه را راهی ساخت و به دنبال این حادثه تورا کینا درگذشت. فاطمه خاتون را پس از شکنجه‌های زیاد در نمدی پیچیدند و به داخل آب افکندند. هر کسی هم به او تعلق داشت در معرض هلاکت افتاد.^۱

فاطمه خاتون ایوبی

دختر الملک الکامل و خواهر الملک العادل سیف‌الدین ابی‌بکر ایوبی که به ازدواج الملک‌العزیز پسر الملک‌الظاهر حاکم حلب درآمد. مراسم عقد این دو در روز یکشنبه شانزدهم رجب سال ۶۲۶ روی داد. پیشتر در سال ۶۱۳ قاضی بهاء‌الدین بن شداد به عنوان سفیر از سوی الملک‌الظاهر نزد عموی وی الملک‌العادل برای نامزدی و همسری بین پسر او الملک‌العزیز و دختر الملک‌الکامل و دیگر مسایل روانه شد و او این درخواست را پذیرفت ولی چون قاضی بهاء‌الدین به حلب بازگشت دید الملک‌الظاهر مرده است. چون سال ۶۲۶ فرا رسید و سلطان الملک‌الکامل دمشق را محاصره کرد، قاضی بهاء‌الدین همراه بزرگان حلب و

۱) تاریخ جهانگشای، ج ۱، صص ۱۳۲ - ۱۳۱. تحریری نو از تاریخ جهانگشای، نگارش منصور ثروت، صص ۱۳۵ - ۱۳۴. جامع‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ج ۱، صص ۵۶۷ - ۵۶۶. تاریخ بناکتی، صص ۳۹۳ - ۳۹۱. روضة‌الصفاء، ج ۸، صص ۳۹۴۱ - ۳۹۳۹.

گواهان آن دیار برای اتمام پیوند و عقد زناشویی، از حلب اعزام شد. آنان به دمشق آمدند و سلطان الکامل در مسجدالقدم به استقبال او آمد و سپس او را به خیمه گاه در آورد و پس از تقدیم پیشکش هایی که از حلب آورده بود، گفتگو دربارهٔ مراسم آغاز و صیغه عقد نکاح با حضور سلطان ملک‌الاشرف در مسجد خاتون جاری شد. در حالی که محاصرهٔ دمشق همچنان ادامه داشت. پس از فتح دمشق، سلطان بر قاضی بهاء‌الدین و تمام یاران او و نیز حاج بشیر امیر، لله الملك‌العزیز، خلعت پوشانید و قاضی بهاء‌الدین و همراهانش به حلب بازگشتند.^۱

مادر فاطمه خاتون در اصل کنین نصر فقیه و اصلش از قبیلهٔ بنی هلال در حماة بود که او را به الملك الکامل هدیه کرد. او دست پخت خوبی داشت که همین باعث شد الملك الکامل او را از نصر بخواهد. این زن علاوه بر الملك العادل و فاطمه خاتون دختران دیگری نیز برای الملك الکامل آورد. یکی عاشورا خاتون که الملك الناصر پسر الملك المعظم او را برای برادرزادهٔ خود عقد کرد اما زفاف آن دو صورت نگرفت، دختر دیگری او به همسری الملك السعيد عبد الملك پسر الملك الصالح درآمد.^۲

فاطمه خاتون

دختر سلطان محمد سلجوقی، همسر خلیفهٔ عباسی المقتدی لامرالله که در سال ۵۴۲ هـ. ق. از دنیا رفت.^۳

فاطمه خاتون

زن امیر جلال‌الدین چقماق شامی بود. در لشکرکشی شاهرخ تیموری برای تصرف قلعه

(۱) تاریخ ایوبیان (مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب)، صص ۲۷۵ - ۲۷۶ و ۳۳۷ - ۳۳۶.

(۲) کامل، ج ۲۰، ص ۱۳۱.

(۳) همان، ص ۲۹۹.

النجق در سال ۸۳۹، پس از دو ماه توقف لشکریان در النجق، به دلیل این که حرم اسکندر میرزا و جمعی از امرای جهان‌شاه در قلعه بودند کار به مصالحه انجامید. حرم اسکندر میرزا از درون قلعه به شاهرخ پیام فرستاد و درخواست کرد که به شرط آزادی آنها، قلعه به شاهرخ تسلیم شده و سکه و خطبه به نام او شود. شاهرخ و مهد اعلی با امرای مشورت کردند و نتیجه آن شد که چون فتح قلعه قبلان به رأی و دانش امیر چقماق شده، این صلح نیز به دست حرم (زن) او صورت گیرد. در نتیجه «خاتون عظمی عاقله فاطمه خاتون که به حلیه عقل و دانش و کفایت مشهور بود با عادل ایلچی به قلعه النجق فرستادند».

حرم میرزا اسکندر ایشان را استقبال کرد و با امرای خود ایشان را فرود آوردند و جشنی برپا کردند. بعد از آن خلعت خاص به حرم میرزا اسکندر و امرای پوشانیدند و حرم میرزا اسکندر عهد و پیمان بست و ایشان را خلعت پوشانیده، پیشکش از قلعه بیرون فرستادند و به اردوی شاهرخ پیوستند.^۱

بی بی فاطمه و شوهرش امیر چقماق آثار خیری در یزد به یادگار گذاشته‌اند که بعضی از آنها هنوز برجاست.^۲

فاطمه خاتون

خواهر امیر سلیمان بن ایلدرم بایزید عثمانی. چون ایلدرم بایزید درگذشت، امیر سلیمان (در سال ۸۰۷) با سپاه فراوان به کنار دریا رسید و برادر خود قاسم چلبی و خواهر خود فاطمه خاتون را نزد حاکم استنبول [استانبول ذلیلی] گروگان گذاشت. بنابر آن، حاکم استنبول

(۱) احسن التواریخ (۱)، صص ۲۲۱ - ۲۲۰.

(۲) ر.ک: جعفر بن محمد جعفری، تاریخ یزد، به اهتمام ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸. محمد مفید مستوفی، جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۷۱، ۱۷۷ و ۱۷۸.

[امپراطور بیزانس مانوئل دوم] او را از دریا گذرانیده و امیر سلیمان در بلده ادرنه به سلطنت نشست.^۱

فاطمه سلطان

همسر عمر شیخ بن سلطان ابوسعید تیموری که دختر یکی از امراء تومان مغولستان بود. او مادر معزالدین جهانگیر میرزا از پسران عمر شیخ بود.^۲

فاطمه سلطان بیگم

دختر سلطان حسین میرزا بایقرا که همسر میرزا یادگار فرخ میرانشاه بود. او در حیات پدر از دنیا رفت.^۳

فاطمه سلطان بیگم

دختر شاه طهماسب صفوی که در ابتدا نامزد شاهزاده سلطان حسین میرزا بود، بعد از فوت میرزا^۴، شاه محمد خدا بنده او را به حواله نکاح امیرخان موصولی ترکمان حاکم تبریز در آورد (سال ۹۸۷) اما قبل از این که به حجله موصلت رسد خبر آمدن محمد گرای خان پادشاه

(۱) احسن التواریخ (۱)، ص ۱۳.

(۲) حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۰۰. احسن التواریخ (۱)، ص ۶۴۰.

(۳) حبیب السیر، ج ۴، صص ۳۲۰ و ۳۲۱.

(۴) سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا برادر شاه طهماسب بود. او در سال ۹۸۴، محمد حسین میرزا و پسر بزرگتر خود و اغلان پاشا خانم دختر کوچک خود را به قزوین فرستاد جهت بردن فاطمه سلطان بیگم که نامزدش بود به قندهار، اما به واسطه مرگ طهماسب این امر تحقق نیافت و پس از آن نیز سلطان حسین میرزا فوت کرد. (ر.ک: خلاصه التواریخ، ج ۲، صص ۶۳۲ و ۷۱۱).

تاتار مانع از انجام عروسی گردید.^۱ در سال بعد، مراسم دامادی امیرخان برپا شد و سه روز «مجالس طرب اندوز» منعقد گردید. هودج مهد علیا فاطمه سلطان بیگم را به حجله وصال بردند.^۲ فاطمه سلطان دو سال بعد از ازدواج در سال ۹۸۹ بیمار شد و مداوا و معالجه اطباء سودمند نیفتاد و سرانجام وفات یافت. نعش او را به دارالارشاد اردبیل نقل کرده و آنجا دفن نمودند.^۳

فتنه خاتون

وی زن جهان پهلوان اتابک محمد بن ایلدگزر بود که چهار پسر برای اتابک به دنیا آورد به نام‌های: اتابک ابوبکر، قتلق اینانج، میرمیزان پهلوان و ازیبک ابوبکر. پدر جهان پهلوان اتابک محمد، اتابک ایلدگزر از غلامان سلطان مسعود سلجوقی بود که به جهت قابلیت‌های او داشت به مرتبه امارت رسید و سلطان مسعود زن برادر خود طغرل را که مادر سلطان ارسلان بود بدو داد. از این ازدواج اتابک محمد و برادرش قزل ارسلان متولد شدند. اتابک ایلدگزر پس از سیزده سال که امور را اداره می‌کرد یک ماه بعد از مرگ همسرش والده سلطان ارسلان در سنه ۵۶۸ درگذشت. پس از فوت سلطان ارسلان، جهان پهلوان اتابک محمد بن اتابک ایلدگزر در عراق پادشاه شد و بعد از فوت او، اتابک قزل ارسلان بن ایلدگزر از تبریز به عراق آمد و فتنه خاتون (زن برادر) را در نکاح آورد و متصدی امور سلطنت گشت. چون قزل ارسلان کشته شد، اتابک ابوبکر بن اتابک محمد در تبریز به سلطنت نشست و به کمک فتنه خاتون و

(۱) خلدبرین، صص ۴۰۳ و ۵۹۷. خلاصه‌التواریخ، ص ۶۱۰. احسن‌التواریخ، ص ۶۳۸ فقط نوشته: فاطمه سلطان خانم خواهر سلطان محمود میرزا.

(۲) خلدبرین، ص ۶۱۵. تفصیل خواستگاری کردن امیرخان ترکمان و مخالفت امرای استاجلو و سرانجام آن در: خلاصه‌التواریخ، ج ۲، ص ۷۰۰ و ۷۰۹.

(۳) خلدبرین، ص ۶۸۴. خلاصه‌التواریخ، ج ۲، ص ۷۲۱. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۰.

پسرش قتلخ اینانج متصدی ایالت عراق گشت. مقارن این حال سلطان طغرل که پیشتر به دستور قزل ارسلان در قلعه‌ای محبوس بود به اتفاق کوتوال قلعه به عراق آمد و بر تخت نشست و فتنه خاتون را به خواست. پسران فتنه خاتون، اینانج با برادرش ابوبکر بر سر آذربایجان به تنازع پرداخت و در یک ماه چهار بار با یکدیگر جنگیدند که در همه نبردها اتابک ابوبکر غالب آمد و بیست سال در آذربایجان پادشاهی کرد و در سال ۶۰۷ درگذشت.

چون سلطان طغرل، دستور احضار فتنه خاتون را داد، وی به اتفاق پسرش قتلخ اینانج زهر در طعام سلطان کردند که او را بکشند، اما سلطان طغرل توسط شخصی از این نقشه آگاه شد و اصرار کرد تا فتنه خاتون از آن طعام تناول کرد و در اثر آن مُرد. بعد از مرگ مادر، قتلخ اینانج نیز به حکم سلطان محبوس شد آنگاه به شفاعت ارکان دولت آزاد شد و به خدمت خوارزمشاه رفت و بعد از کشته شدن سلطان طغرل، تکش خوارزمشاه، اصفهان را بدو داد. اما سرانجام به دلیل سرکشی در سال ۵۹۴ از جانب والی ری کشته شد و سرش به خوارزم نزد سلطان تکش فرستاده شد!^۱

فخر النساء خانم

مادر خیرالنساء بیگم مهدعلیا زن محمد خدابنده صفوی. فخرالنساء خانم در یورش قزلباشان برای کشتن مهدعلیا بیگم همراه دخترش، هر دو، به قتل رسیدند (سال ۹۸۷ هـ. ق) نعش هر دو را در امامزاده شاهزاده حسین قزوین دفن نمودند.^۲

(۱) در این باره ر.ک: لب‌التواریخ، صص ۲۰۵-۲۰۲. تاریخ بناکمی، ص ۲۳۷، «نام این زن را قتیبه خاتون آورده است.

(۲) خلاصه‌التواریخ، ج ۲، ص ۶۹۷ و ۶۹۸. خلدبرین، ص ۵۸۹. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۸۵.

فخر جهان خانم

دختر شاه اسماعیل ثانی صفوی از مادری کنیز، که او را به تورخمس بیگ که در آن اوان از مقربان بود سپرد^۱.

فخرجهان خانم

دختر سلطان حیدر و خواهر شاه اسماعیل اول (عمه شاه طهماسب) که به نقل عبدی بیگ در ماه شوال سال ۹۷۶ به جوار رحمت حق پیوست^۲.

فرنگیز خانم

از دختران شاه اسماعیل اول صفوی^۳.

فویفورجین ← تور فوجین.

فیروزه بیگم

دختر امیرزاده سلطان حسین پسر امیر محمد بیگ پسر امیر موسی از قوم تانجوت، و مادر سلطان حسین میرزا بایقرا تیموری بود. مادر فیروزه بیگم، قتلق سلطان بیگم دختر میرزا میرانشاه و جدّه (مادر بزرگ) او، اورون سلطان دختر سیورغتمش خان پسر دانشمند چه خان (پسر قیدو خان پسر نورخان پسر اوکدای قآن) بود^۴. شوهر فیروزه بیگم، سلطان غیاث الدین منصور (پسر امیرزاده بایقرا پسر عمر شیخ بهادر پسر امیر تیمور گورکان) بود. وقتی

(۱) خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۹۴۵ و ۱۰۱۴. (۲) تکملة الاخبار، ص ۱۳۱.

(۳) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۵. احسن التواریخ، ص ۲۳۹. خلدبرین، ص ۳۰۴.

(۴) حبیب السیر، ج ۴، صص ۱۱۴-۱۱۳. تاریخ جهان آرا، ص ۲۳۴. تاریخ الفی، صص ۱۹۲ و ۲۴۷.

غیاث‌الدین منصور پدر سلطان حسین میرزا بایقرا از دنیا رفت، پسرش هفت ساله بود^۱ مادرش به تربیت و محافظت او پرداخت تا این که به چهارده سالگی رسید به موجب اشاره مادر خود به خدمت میرزا ابوالقاسم بابر رفت و تربیت یافت.

در سال ۸۵۸ که بابر در حوالی سمرقند با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه کرد سلطان حسین میرزا به واسطه خویشاوندی به ملاقات میرزا سلطان ابوسعید رفت و از بابر جدا شده به سمرقند رفت. اما در آن احوال میرزا سلطان اويس بن میرزا محمد بن بایقرا خروج کرده و به مخالفت برخاست و سلطان ابوسعید بر سایر شاهزادگان بی اعتماد شد و سلطان حسین بایقرا^۲ و سیزده نفر دیگر از خویشان را در قلعه سمرقند زندانی کرد. چون این خبر در هرات به مهدعلیا فیروزه بیگم رسید او که از زنان درباری و در سیاست دوره تیموریان نفوذ داشت، به سمرقند شتافت و از سلطان ابوسعید تقاضای آزادی پسر بزرگش را نمود که مورد اجابت قرار گرفت. سلطان حسین میرزا که آزادی خود را مدیون مادر بود پس از آزادی بار دیگر به خدمت میرزا ابوالقاسم بابر شتافت و تا آخر حیات او در خدمتش به سر برد، آنگاه به مرو شاهجهان شتافت و در آنجا میرزا معزالدین سنجر مقدم او را گرامی داشت و دختر خویش بیگم سلطان بیگم را به حباله نکاحش درآورد. میرزا بدیع‌الزمان از این زن متولد شد^۳. مهد علیا فیروزه بیگم در زمانی که فرزندش سلطان حسین میرزا بایقرا بر خراسان مسلط شده و به سلطنت رسیده بود،

(۱) در تاریخ الفی (ص ۱۹۲) یک و نیم ساله آمده است.

(۲) در تاریخ الفی (ص ۱۹۲) آمده است که سلطان حسین میرزا در ملازمت ابوالقاسم بابر به مازندران رفت و در قشلاق مازندران با سلطان ویس میرزا پسر سلطان محمد بن میرزا بایقرا به سبب خویشاوندی مصاحبت آغاز کرد. چون میرزا بابر به جانب سمرقند متوجه شد سلطان ویس که همیشه سر فتنه انگیزی داشت از اردوی میرزا بابر فرار نمود و بدان واسطه میرزا بابر از جمیع شاهزادگان متوهم شد. بعد از بازگشت سلطان ابوسعید به سمرقند، میرزا سلطان حسین را با...

(۳) حبیب‌السیر، ج ۴، صص ۱۱۵ - ۱۱۴. تاریخ الفی، ص ۱۹۲. بدایع الوقایع، ج ۲، صص ۳۳۳ و ۳۳۴.

در چهاردهم محرم الحرام سال ۸۷۴ ه. ق. درگذشت. سلطان پس از برگزاری مراسم تعزیت، در کوچه خیابان حظیره (هرات) برای وی مرقدی در غایت تکلف و زیبایی بنا نمود^۱.

قبیله بیگم

از زنان سلطان احمد میرزا تیموری بود که چهار دختر برای او به دنیا آورد^۲.

قتلغ ترکان

وی همسر سلطان قطب‌الدین^۳ از قراخانیان کرمان بود. قطب‌الدین پس از چهار ماه که بر کرمان استیلا یافت، قتلغ ترکان را که زوجه براق حاجب عم خود بود به ازدواج خویش در آورد و او که زنی خردمند بود^۴ و «در زیر طاق گردون همان نظیر نداشت» در راندن کار سلطنت شریک شوهر گردید. به تعبیر منشی کرمانی هر سعادت و دولت که قطب‌الدین سلطان را در صفر و حضر دست داد نتیجه درایت و نیکو زایی آن خاتون «معدلت شعار» بود و هر فتح و ظفر که به او روی نمود از اثر طاعات و برکات عبادات آن «ملکه نیکوکار» میسر گشت^۵. چون قطب‌الدین مرد، قتلغ ترکان ایلچی پیش هلاکو فرستاده و واقعه مرگ شوهر را به اطلاع رسانید هلاکو به پاس خدمات قطب‌الدین فرمان حکومت کرمان را به نام فرزندانش

۱) حبیب‌السیر، ج ۴، صص ۱۳۹ - ۱۳۸. تاریخ‌القی، ص ۱۹۸.

۲) حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۹۶.

۳) سلطان قطب‌الدین و الدین ابوالفتح محمد بن خمیتور تاینگو برهان امیرالمؤمنین... (ناصرالدین منشی کرمانی، بسط‌الملی‌للحضرة العلیا در تاریخ قراخانیان کرمان، ص ۲۶).

۴) همان، ص ۲۶. تاریخ‌گزیده، صص ۵۳۰ و ۵۳۱.

۵) بسط‌الملی‌للحضرة العلیا، ص ۲۶.

خردسال او صادر نمود و امر داد که به سبب خردسالی فرزندان، خاتونش قتلغ ترکان به نیابت ایشان ولایت و رعیت راه و دامادش امیرحاجی لشکر را بدارند و رعیت و لشکر، هر دو را به نیابت فرزندان قطب الدین سلطان حاکم خود دانند.^۱ اما به دلیل آن که امیر عضدالدین حاجی مردی ظالم و اهل طرب و عشرت بود بزرگان درگاه کرمان به اتفاق در خدمت قتلغ ترکان درآمدند و مورد انعام و نوازش های او قرار گرفتند و چون وجود دو نفر در رأس امور موجب اختلال امور می شد، هلاکوخان، حکم برلیغ صادر کرد تا کلیه امور لشکری و رعیت در اختیار قتلغ ترکان قرار گیرد و کل محدوده کرمان به اقطاع وی قرار داده شد.^۲

قتلغ ترکان هم پسر صغیر شوهر خود حجاج سلطان را پادشاه خوانده از جانب او به تدبیر امور ملکی کرمان پرداخت و یکی از دو دختر خویش یعنی پادشاه خاتون را نیز به زوجیت به اباقاخان داد و اساس کار خود را محکم تر کرد. و این ازدواج سبب بقای سلطنت کرمان شد چنان که ترکان سی و اند سال پادشاهی کرد.^۳

قتلغ ترکان در اصل زن سلطان غیاث الدین بود. در آن زمان که وی از اصفهان عزم کرمان کرد، ترکان را که به او تعلق خاطر فراوان داشت نزد قاضی القضاة رکن الدین صاعد فرستاد تا او را نگاهداری کند. بعد از این که سلطان غیاث الدین را براق حاجب از امراء دولت سلطان محمد خوارزمشاه بکشت، علاءالدین محمود اتابک یزد لشکر فرستاد و ترکان را به اکراه از رکن الدین صاعد بگرفت و به یزد برد و خواست تا او را به زوجیت درآورد. اما براق که این خبر بشنید سخت برآشفته و لشکر به یزد کشید و گفت غیاث الدین را من کشتم و اکنون هر چه

(۱) همان، ص ۳۷. مجمع الانساب، ص ۱۹۸. تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۶۵. مستوفی گوید سلطان حجاج به حکم ارث و فرمان سنکوقاآن پادشاهی کرمان بدو تعلق گرفت (تاریخ گزیده، ص ۵۳۰ و ۵۳۱).

(۲) سبط العلی، ص ۳۸.

(۳) تاریخ گزیده، ص ۵۳۱. تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۶۵: از سلطان قطب الدین دو پسر ماند یکی حجاج و دیگری سیورغتمش و دو دختر، یکی ترکان و دیگری پادشاه خاتون.

از او مانده از زن و فرزند و مال متعلق به من است. چون نزدیک بود بین طرفین جنگ واقع شود سرانجام با وساطت قاضی القضاة، قرار شد که علاءالدوله، ترکان را به براق حاجب دهد و او هم دختری از آن خود را به علاءالدوله دهد. براق، ترکان را گرفته به کرمان مراجعت کرد و پس از چندی ترکان از او دختری بزد که او را مریم ترکان نام نهادند. پس از درگذشت براق، برادرزاده او قطب الدین که ملوک را بی معارض دید هوس سلطنت کرد و ترکان را به عقد خود درآورد!

قتلغ ترکان مدت پانزده سال^۲ به نام پسر شوهر خویش در کرمان حکومت کرد و در این مدت به اشاعه عدل و ترفیه حال مردم و تربیت اهل علم و فضل و بنای ابنیه خیر پرداخت و نام نیکی از خود به یادگار گذاشت. او به گونه‌ای به اداره امور حکومت پرداخت که «محمود صنادید امرای ماوراءالنهر بل مغبوط اعیان بزرگان دهر گشت»^۳ بعد از وفات شوهر نیز در برپایی مراسم عزا و بنای مرقد و مضجع برای وی و حراست ملک و خانه و محافظت اولاد و اطفال و مراقبت جانب عشایر و اقارب «بر استمالت قلوب اباعد و اجانب» آن اجتهاد نمود که تاریخ مفاخر سلاطین نامدار و روزنامه مآثر جهانداران رفیع مقدار گشت^۴.

شان و منزلت این زن چنان بود که بعد از وفات قطب الدین، و قبل از این که حکم رسمی از طرف ایلخان دریافت شود، اعیان کرمان «غریب و شهری» تعدادی از امرای مغول و ارباب قلم بر حکومت او متفق و هم رأی شده و از او امر و احکامش اطاعت می‌کردند و چندی او را بر تخت سلطنت نشانند. و در همین ایام، نیکوکاری و رفتار او مایه امیدواری مردم گشت و «مصایح عدل او در کرمان افروخته گشت و روزگارش تاریخ سعادت اهل این دیار شد»^۴. او در ایام دولت، لوای عدالت برافراشت و بقاع خیر مانند مدرسه و خانقاه و مسجد تعمیر

(۱) تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۶۳.

(۲) تاریخ گزیده، ص ۵۳۱. منشی کرمانی این مدت را شانزده سال نوشته است (سمط العلی، ص ۲۶).

(۳) همان، ص ۳۷.

(۴) سمط العلی، ص ۲۷.

نمود و مستغلات و مزارع بر این بقاع وقف کرد.^۱ منشی کرمانی به تفصیل در حسن سلوک و عدالت پروری و شیوه مملکت داری قتلغ ترکان و خیرات و موقوفاتی که به دست وی انجام گرفته، سخن رانده است. از جمله بنای مرقد سلطان قطب الدین در کرمان که به صورت مدرسه‌ای درآمد. او از وجوه خالص خود، روستاها و مستغلات گوناگونی خریداری نمود و بر آن مدرسه و سایر بقاع خیر از رباطات و مساجد و دارالشفای قناطر و خانقاهات و سایر ابواب البر که در شهر و نواحی مملکت انشاء و احداث فرموده وقف کرده چنانچه با وجود گذشت سال‌ها و پیشامدهای مختلف همچنان پا برجا بودند و تا زمان منشی کرمانی (که سی و پنج سال از ایجاد آن بناها می‌گذشته) درآمد آن خیرات به مصارف مورد وقتی می‌رسیده است.^۲

به تعبیر همان نویسنده، در اثر شیوه ملک داری و حسن سلوک با مردم و عدالت گستری و دفع ظلم و ترویج کرم و احسان، و پرداختن حقوق خالق و خلائق به اندازه توان بشری خویش، خداوند نیز مدت بیست و هفت سال او را مورد انعام و مزید توجه خود قرار داد و ولایت کرمان را که به واسطه تغلبات و تقلبات سالفه سمت خرابی گرفته بود رونق عمارت بخشید و نام نیکوی خویش به واسطه چنین اندیشه‌ای خوب مؤبد و مخلص فرمود.^۳

منشی کرمانی، او را با صفات والایی به این شرح ستوده است: «عصمة الدنيا والدين قتلغ ترکان، ملکه بود مبارک سایه، بلند پایه، عصمت شعار، عفت دثار، عادل سیرت، پاک سریرت، ستوده خصال، گزیده خلال، عالی همت، والا نهمت، دولت او دولتی بود قویم و روزگارش روزگاری بود مستقیم، واسطه عقد و بهار ایام پادشاهی پادشاهان قراختای بود، مهابت معجز سعادت فزایش شاهان تاجدار را دهشت می‌داد و فر شکوه چتر همای آسایش شهریاران جیا را خجلت می‌افزود، در دیوان سنتن و مملکت قیاده اسلام و بلقیس ایام گشت

(۱) مآثر الملوک، ص ۱۳۷.

(۲) سبط العلی، ص ۳۹.

(۳) همان، ص ۴۰.

و در خدر عصمت و طهارت رابعه کردار و زبیده وار آمد، مناقب پادشاهانه او شمسۀ نگارستان معدلت و مکارم ملوکانه اش فهرست دیباچه دفتر مکرمت شد.^۱

او به مناسبتی دیگر در توصیف خود از خصال این زن می‌گوید: بعد از بلقیس که بر ملکه‌ها و زنان حکومتگر باستان برتری داشت و در میان ایرانیان، خمانی و پوران دخت و آزر می دخت یک چندی بر دیبیم پادشاهی دست یافتند اما مدت کامکاریشان کوتاه بود، و در دوره اسلامی از نژاد و حکام سلاطین هر از گاه ملکه‌ای به امور ملک می‌نشست مانند سیده مادر مجدالدوله دیلمی در عراق، مخلفه ملک منصور بن نوح سامانی، و والده سلطان برکیارق سلجوقی. اما ذیل عصمتشان از لوث هر تهمتی منزّه نمانده است. از این رو گوید، اگر قتلغ ترکان را تلو بلقیس و ثانیۀ قیدافه خوانند مبالغه نباشد. حتی ادعا می‌کند که با قید سوگند می‌توان گفت که او از جمله ملکات عقیاف و عقایل حاکمات است و هیچ خاتون چون او را به استجماع آلات کمال و استیعاب محامد خصال نبود.^۲

قتلغ ترکان همه وقت نسبت به ایلخان ایران مطیع و فرمانبردار بود. چنان که در ابتدا به حکم هلاکو حکومت کرمان به نام پسران و نیابت آنها به نام وی شد. شبانکاره‌ای گوید «ترکان خاتون نیک محتشمه و مستقل بود رسولان را به حضرت هلاکو فرستاد و یرلیغ نفاذ یافت تا حکومت کرمان به نام پسران قطب‌الدین محمد باشد.^۳ بار دیگر پس از یک سال حکومت، خود به اردوی هلاکو خان رفت و خواست که حکومت به اسم پسر بزرگش مظفرالدین حجاج سلطان باشد و یرلیغ خان در این باره صادر شد و خاتون باز به کرمان آمد و حکومت را بر دست گرفت. در سال ۶۶۸ هنگامی که اباقا به عزم سرکویی براق اغول، لشکر کشی می‌کرد، قتلغ ترکان، سلطان حجاج را با لشکر کرمان از راه هرات به خراسان به خدمت او فرستاد و در این سفر حجاج مورد نظر اباقاخان قرار گرفت و مورد عنایت واقع شد. گویا پس از این

(۲) همان، ص ۴۰.

(۱) همان، ص ۳۷.

(۳) مجمع‌الانساب، ص ۱۹۸.

همکاری بود که ایلچی اباقا به طلب خواهر حجاج، پادشاه خاتون آمد و او را به اردوی اباقا برده و زوجه وی شد.^۱

اما حجاج در مراجعت به کرمان نسبت به خاتون از در بی احترامی درآمد. او به غیر از عیش و شراب ندانستی، بر رأی مادر اعتراض ها کردی و او را سبک می گرفت تا کار مملکت را جملگی خود در دست داشته باشد. قتلغ ترکان مدتی تحمل مادرانه کردی اما برخی فتنه گران نیز سعی کردند میان مادر و پسر کدورت و جدایی اندازند. کار به جایی رسید که در مجلس بزمی، در باغ مشیر، سلطان حجاج، ملکه را وادار کرد که در پیش حاضرین بر قصد، وی چون حجاج را در مستی دید از روی اکراه پذیرفت و آستینی برافشاند. هواخواهان حجاج به خروش آمده و به کنایه گفتند:

پیرند چرخ و اختر و بخت تو نوجوان آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد
این نوع اهانت ها و هتک حرمت ها موجب رنجش قتلغ ترکان شد و به درگاه اباقاخان رفت. در آنجا دخترش پادشاه خاتون زن اباقاخان نیز نزد شوهر، او را مدد کرد و ایلخان حکم کرد که حجاج در امور سلطنت دخالت نکند و امور بر عهده قتلغ ترکان گذارده شود. حجاج چون در غیاب خاتون نسبت به اباقا نیز اظهار خصومت کرده و به اولاد اوگتای خان متوشل شده بود، از ترس کرمان را رها کرده در سال ۶۶۹ به هندوستان رفت.^۲ ده سال در دهلی بود چون سلطان جلال الدین خلج در دهلی سلطنت یافت، از او کمک نظامی گرفت و با لشکری برای استخلاص کرمان روی بدان سوی آورد ولی در بین راه اجل به وی مهلت نداد و در سال ۶۷۹ وفات یافت.^۳

پس از فرار حجاج، قتلغ ترکان بار دیگر از جانب اباقا حکومت کرمان را در دست گرفت

(۱) همان.

(۲) همان، صص ۱۹۹ - ۱۹۸. تاریخ گزیده، صص ۵۳۲ - ۵۳۱. سبط العلی، ص ۴۸.

(۳) تاریخ گزیده، ص ۵۳۲. مجمع الانساب، ص ۱۹۹.

و تا سال ۶۸۱ به مدت دوازده سال دیگر سلطنت کرد^۱. در این احوال سلطان جلال الدین سیورغتمش برادر حجاج (که مادرش خاتونی دیگر بود و قتلغ ترکان زن پدرش بود) به اجازه ترکان عازم درگاه اباقاخان شد و مورد عواطف پادشاهانه وی قرار گرفت و امیری لشکر و امارت بیکار و بعضی از بلوکات کرمان به او تفویض شد و به کرمان آمد و ملوک کرمان با او متفق شدند. با این حال قتلغ ترکان به سلطنت او مسلط بود و حتی نامه‌ای به دخترش که همسر اباقاخان بود نوشت تا یرلیغ در باب عزل سیورغتمش از ایلخان گرفته و بفرستد. جلال الدین باز عازم دربار اباقاخان شد و کار کرمان همچنان در دست ترکان بود^۲.

چون اباقا درگذشت و سلطان احمدخان جای او را گرفت، سیورغتمش به دربار سلطان جدید رفت و از او فرمان ایالت کرمان و دستور عزل ترکان را گرفت. ولی قتلغ ترکان قبل از آن که او به کرمان برسد عازم اردوی ایلخانی شد تا در نسخ فرمان ایلخان سعی نماید. جلال الدین در بین راه به او برخورد و یرلیغ ایلخانی را به او نشان داد. خاتون از مشاهده آن، چنان از خشم و غضب و غم متأثر شد که بی‌هوش گشت. سلطان جلال الدین سیورغتمش، اعیان کرمان را بر مراجعت به کرمان و انفصال از ترکان خاتون تکلیف نمود و آنان مطیع وی شده و در خدمت رکاب او متوجه کرمان گشتند. وی چون به کرمان رسید (در ۶۸۱) امور سلطنت را در اختیار گرفت و اعیان ترکان خاتون و بزرگان سرشناس را با پیشکشی و مدارا به خدمت خود درآورد. اما عده‌ای از مخالفان او تمکین نکردند و تصمیم گرفتند او را به قتل رسانند و دو دستگی بین ترکان خاتون و سیورغتمش پدید آمد. لیکن سرانجام از جانب سلطان احمد حکم یرلیغ نافذ شد که حکومت میان ترکان و سلطان مناصف باشد. با این حال عده‌ای به احمد القا کردند که ممکن است سیورغتمش بدین سبب از تو روگردان شده و به خراسان به خدمت ارغون اغول بپیوندد. از این رو، تصمیم گرفته شد که ترکان خاتون، که در خطه آذربایجان به خدمت احمد رسیده بود، زمستان را در همان جا اقامت گزینند و امور در

دست سیورغتمش باشد^۱ و در فرصت مناسبی امور بین آن دو فیصله یابد. با این تصمیم، ترکان خاتون آن زمستان در بردع مقام ساخت و تابستان به جانب تبریز رفت و در چرنداب اقامت نمود. وی در آنجا بیمار شد و درگذشت (سال ۶۸۱). دخترش بی بی ترکان که در اردو بود با دریافت خیر وفات مادر، تابوت مادر را به کرمان آورد و سلطان جلال الدین و بزرگان کرمان به استقبال آمده و پس از بجا آوردن مراسم عزاء، در گنبد مدرسه‌ای که در شهر ساخته بود دفن گردانیدند^۲.

در ایام سلطنت قتلغ ترکان، اکثر تجار شرق و غرب و دیگر افراد اقامت در کرمان را اختیار کردند و بزرگان سرشناسی در سلطنت قاضی، وزیر، مدرس، بازرگان روی به کرمان نهادند که منشی کرمانی از آنان نام برده و «ترکان خاتون به حال همه می‌رسید و از کار روزگارشان می‌پرسید و می‌نواخت و نیکو می‌داشت». حتی برخی از ملوک، مانند نصیرالدین سینستانی، ملک نیروز، و ملک ناصرالدین والی کیچ و مکران، مدتی در ملازمت و مصاحبت او به سر می‌بردند. «و عظماء علما و اصفیاء اولیاء و ائمه دانشور و افاضل هنرگستر به آوازه صیت معدلت و افاضت انواع میرت و اشاعت توالی مکرمت ترکانی از اقصای دیار ماوراءالنهر و تخوم فارس و عراق بل از تمامت کور آفاق احرام کعبه بارگاه عصمت پناه و جناب سعادت مآب آن پادشاه بستند^۳». عالمان بلند مرتبه بسیاری به درگاه او راه یافتند و هر کدام منصبی درخور یافتند به ویژه در تدریس مدارس، و تولیت قضاء مظالم، طبابت و سایر مناصب^۴.

(۱) دربارهٔ درگیری‌های بعدی سیورغتمش و مخالفان او، ر.ک: سمط‌العلی، صص ۶۹-۵۵.

(۲) همان، صص ۵۵-۵۲. مجمع‌الانساب، ص ۲۰۰. مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۳۵۲. دربارهٔ قتلغ ترکان

همچنین ر.ک: حبیب‌السیر، ج ۳، صص ۲۶۹-۲۶۸. عباس اقبال، تاریخ مغول، صص ۴۰۶-۴۰۵. لغت‌نامه

دمخدا، ج ۵، ص ۶۰۵. (۳) سمط‌العلی، ص ۴۱.

(۴) ر.ک: همان، صص ۴۵-۴۱.

قتلغ ترکان آغا

خواهر امیر تیمور گورکانی که از او بزرگتر بود و در امور مملکت با او همراهی و مشاوره داشت.^۱ این خاتون اهل خیرات و مبرات بسیار بود. بقاع خیر از مدارس و خانقاه‌ها بنیاد نهاد و از فیض احسانش طبقات خلایق محفوظ و بهره‌ور بودند. در سال ۷۸۵ ه. ق. وفات نمود و او را در جوار مزار قسم بن العباس دفن کردند. امیر تیمور در مرگ خواهر بسیار متأثر گردید و مراسم تعزیت مفصلی برای او برپا کرد و صدقات بسیار به ارباب استحقاق رسانید.^۲

قتلغ نگار خانم

دختر یونس خان مغول بود. یونس خان پدر زن عمر شیخ پسر سلطان ابوسعید تیموری بود. او را سه پسر بود به نام بابر و میرزا جهانگیر و میرزا ناصر. بنا بر این قتلغ نگار خانم مادر محمد بابر پادشاه می‌باشد.^۳ یونس خان بن ویس از اولاد جغتای خان در مغولستان بود. چون سلطان ابوسعید گورکان (تیموری) به سلطنت رسید به انتقام ایسن بوقا بن ویس خان، لشکر به مغولستان کشیده او را مغلوب ساخت و یونس خان را طلب داشت با اسباب ملک‌گیری به مغولستان فرستاد و در آن جا به سلطنت نشانید و دختر او قتلغ نگار خانم را جهت پسر خود عمر شیخ بخواست و محمد بابر پادشاه حاصل این ازدواج شد.^۴ نام این زن تغلق‌نگار خانم هم نوشته شده است.

قتلغ بیگم ← زهره بیگی آغا.

(۱) شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، ج ۱، ص ۲۴۴. تاریخ جهان آرا، ص ۲۲۶.

(۲) ظفرنامه، ج ۱، ص ۲۶۰.

(۳) تکملة الاخبار، ص ۱۶۷. احسن التواریخ (۱)، ص ۶۴۰.

(۴) تکملة الاخبار، ص ۱۵۶. حبیب‌السیر، ج ۴، صص ۱۰۰، ۱۲۵ و ۲۶۶-۲۲۵.

قتلق سلطان بیگم

دختر امیرزاده اسکندر از قوم ایلجیکدای که به شش واسطه به چنگیزخان می‌رسید. مادر او بی‌بی فاطمه دختر امیر کیخسرو بن حنظل سودون بن بات کیلکای بن تومنه خان بود. مادر بی‌بی فاطمه نیز قتلق خانم بود دختر ایستمورخان از اولاد کپک خان، و مادر قتلق خانم، سکنه خاتون بود که او را بی‌بی توختی نیز می‌گفتند و او دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین بود^۱. قتلق سلطان بیگم همسر بایقرا بن عمر شیخ بهادر ابن امیر تیمور گورکان و مادر سلطان غیاث الدین منصور پدر سلطان حسین میرزا بایقرا بود^۲.

قتلق سلطان بیگم ← فیروزه بیگم.

قتلق شاه خاتون

دختر امیر ایرنجین، زن سلطان محمد اولجایتو خان از ایلخانان مغول^۳.

قتلق نگار ← زهره بیگی آغا.

قتلوق

دختر منککوتیمور پسر هلاکو خان مغول، که به ازدواج طرقای گورکان درآمد. چون او فوت کرد، با طولادای ایداجی ازدواج کرد^۴.

(۱) وی پسر شیخ عبدالواحد بن خواجه عبدالهادی بن خواجه عبدالله انصاری است.

(۲) حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۱۳. (۳) تاریخ بناکئی، ص ۴۱۱.

(۴) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۸۲.

قداق خاتون

همسر امیر تیمور گورکان که در سال ۷۹۱ ه. ق. از دنیا رفت و تیمور مراسم تعزیت برای او برپا کرد و خیرات و صدقات به فقرا و مساکین و ایتم داد^۱. میرخواند، قداق خاتون را حرم محترم پدر حضرت صاحبقران ذکر کرده است^۲.

قراگوز بیگم

یکی از زنان عمر شیخ تیموری که دعوی فرزندی میرزا منوچهر می کرد^۳.

قراگوز بیگم

وی که نام دیگرش رابعه سلطان بیگم بود، دختر سلطان احمد میرزا پسر بزرگ میرزا سلطان ابوسعید تیموری بود^۴. در درگیری های بین میرزا سلطان احمد با سلطان محمود خان چون به وسیله خواجه عبدالله بین آن دو صلح شد، قراگوز بیگم را به محمود خان دادند^۵. پس از مرگ وی، جانی بیگ سلطان او را به ازدواج خود درآورد. نام مادرش قبق بیگم بود^۶.

قررة العین ← ارجوان.

قمانون سلطان

از زنان عمر شیخ تیموری که از نسل مغولان بود^۷.

(۲) روضةالصفاء، تصحیح گیان فر، ج ۹، ص ۴۷۵۳.

(۴) همان، ص ۹۶. تاریخ الفی، ص ۲۵۶.

(۶) حبیب السیر، ج ۴، ص ۹۶.

(۱) ظفرنامه، ج ۱، ص ۳۵۱.

(۳) حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۰۰.

(۵) تاریخ الفی، ص ۲۷۴.

(۷) همان، ص ۱۰۰.

قمر السلطنه

ماه تابان خانم ملقب به قمر السلطنه از دختران فتحعلی شاه، همسر حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار بود. وی بانویی بخشنده و خوش برخورد بود. قمر السلطنه زنی لایق و به جریان امور کشور وارد و بینا بود. چنان که شوهرش پیش از هرگونه تصمیم درباره کارهای مهم با وی رأی می‌زد. سنن دینی و شعایر ملی را سخت محترم می‌شمرد. گاه شادی بزم شاهانه می‌آراست و گاه سوگواری مجلس تعزیه داری برپا می‌ساخت و در هر دو مورد مستمندان را اطعام می‌کرد. چند خانواده از سادات آبرومند ولی بی‌بضاعت از وی مستمری داشتند و در سایه دستگیری او آسوده می‌زیستند. در اعیاد به هرکس به فراخور حال عیدی می‌داد. ناصرالدین شاه سالی یک روز با کلیه اهل حرم از ناهار به خانه قمر السلطنه می‌رفت. قمر السلطنه سالی چند بار به اندرون شاهی می‌رفت و گاه یک یا دو شب در آنجا به سر می‌آورد. پیوسته بر انیس الدوله وارد می‌شد و در مدت اقامت در اندرون نزد وی می‌ماند.^۱

قنقرات خاتون

خواهر رضاعی سلطان ابوسعید خان مغول بود. دولتشاه سمرقندی درباره او حکایتی به نقل از مضمحکات عبیدی چنین آورده است: به روزگار سلطان ابوسعید خان در ابهر زنی به نام صفیه به زهد و عبادت مشغول بود. خواتین و زنان ساده دل به آن زاهده ارادت و اعتقاد زیاد داشتند. قنقرات خاتون نیز به زیارت بی‌بی صفیه رفت و سراج الدین شاعر در آن مجلس حاضر بود. چون سفره کشیدند قنقرات خاتون گفت قدری از نیم خورده بی‌بی صفیه به من دهید تا تناول نمایم و بقیه به تبرک به خانه برم. سراج الدین گفت ای خاتون اگر شما رغبت نمایید من تمام خورده بی‌بی دارم. قنقرات خاتون از این سخن برهم آمد و فرمود تا چند

(۱) دوستعلی خان میرالممالک، رجال عصر ناصری، صص ۲۶۴ - ۲۶۳.

سیلی بر روی سراج‌الدین زدند. سراج‌الدین با روی کبود در مجلس سلطان ابوسعید خان حاضر شد. خان پرسید که روی مولانا را چه رسیده، مولانا گفت ای سلطان، لطیفه از ظریفان، مردم به هزار دینار می‌خرند، قنقرات خاتون، لطیفه از من به ده سیلی خرید و فی‌الحال بهای آن به من رسید، و کیفیت لطیفه به خان تفریر کرد. از آن پس هرگاه که خان، قنقرات خاتون را می‌دید می‌خندید و می‌گفت لطیفه را از شاعر ارزان خریدی^۱.

قوتلقان (قتلوقان)

دختر هلاکوخان مغول، از همسرش منکلیکاج ایکاچی تولد یافته بود. او را به یسوبرقا گورکان دادند^۲.

قوتوی خاتون

از زنان هلاکوخان مغول، از قوم قنقرات. چون کویک خان در ولایت مغولستان نماند، او را بخواست و یورت او را به وی ارزانی داشت. پسر چهارم هلاکوخان به نام بیکین و پسر هفتم او احمد (تکودار) از وی متولد شد^۳.

قورقوجین

یکی از قوماهای احمد تکودار مغول و مادر یکی از دختران وی به نام کلتورمش. این دختر را به شادی پسر طوقو دادند که امیر نویان بود و بعد از او به برادرش طوغان، و پس از

(۲) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۸۳.

(۱) تذکره الشعراء، صص ۱۷۷ - ۱۷۶.

(۳) همان، ص ۶۸۱. تاریخ بناکسی، ص ۴۱۱.

وی خاتون پسر امیر چوپان تمور تاش شد.^۱ احمد تکودار قومای دیگری به نام قورقچین داشت که از او پسری به نام نوخانجی تولد یافت.^۲

قورقویتی خاتون

خاتون بزرگ منکوخان بود که از او دو پسر داشت به نام‌های القو، و اورنگک تاش.^۳

قوزی بیگم

مادر شبیه (شیبک) خان (محمد خان بن بوداق سلطان بن ابی الخیر خان) اوزبک که در سال ۸۵۵ از او متولد شد.^۴ هنوز محمدخان در طفولیت بود که پدرش درگذشت و جدش ابوالخیرخان بر تربیت او همت گماشت.^۵

قوماهای هلاکوخان

هلاکوخان مغول چندین قومای داشت بدین اسامی: بوقاجین ایکجی از اردوی قوتوی خاتون، مادر یشموت پسر سوم و توسین پسر ششم هلاکوخان، از قوم ختایان. بورقچین از اردوی قوتوی خاتون مادر طرغای پسر پنجم هلاکوخان، اریفاق ایکاجی دختر تنکرگورکان که در اردوی قوتوی خاتون بود. پسر هشتم هلاکوخان به نام اجای از این زن بود. اجوجه ایکاجی از ختا، از اردوی قوتوی خاتون که قوتور تای پسر نهم هلاکوخان از

(۱) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۸۴. تاریخ بناکتی، ص ۴۳۸ (فویفورجین آورده).

(۲) تاریخ بناکتی، ص ۴۳۸. (۳) همان، ص ۳۹۹.

(۴) تکملة الاخبار، ص ۱۶۰.

(۵) حبیب السیر، ج ۴، ص ۲۷۳. خواندمیر نام این زن را آق قوزی بیگم آورده است. تاریخ جهان آرا، ص ۲۰۷ (قوزی بیگم آورده).

او بود، هيجين از اردوی قوتوی خاتون خواهر اقرايیگی از کورلوت که مادر پسر دهم هلاکوخان به نام یسودار بود، ایل ایکاچی که در اردوی توقوزخاتون بود از قنقرات و پسر دوازدهم به نام هولاجو و سیزدهم به نام سیاوجی (شیبادجی) از او تولد یافته بودند. تولون خاتون دختر بوقاتیمور برادر کوچک خاتون بود. جاورجی خاتون خواهر بزرگتر بولغان خاتون بزرگ و همسر جومقور پسر هلاکوخان^۱.

قیدافه

نام زنی است که حاکم بردع و اندلس بود و به نوشابه مشهور است. طبق برخی روایات ملکه اندلس و معاصر اسکندر بود.

خردمنداق یا لشکری بی شمار

زنی بود در اندلس شهریار

ز روز یهی یافته نام و گام^۲

جهانجوی و بخشنده قیدافه نام

(فردوسی)

قیمش خاتون ← اغول غایمش خاتون.

کابلی بیگم

دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید، زن سلطان بدیع الزمان میرزا تیموری فرزند سلطان حسین میرزا بايقرا. هنگام حمله محمد خان شیبانی به خراسان و از هم گسستن امور شاهزادگان تیموری و فرار بدیع الزمان، وی، کابلی بیگم را با رقیه آغا مشهور به عندلیب در قلعه اختیارالدین گذاشت. لیکن نیروهای محمد خان شیبانی قلعه را محاصر کرده سرانجام با

(۱) جامع التواریخ، ج ۲، صص ۶۸۰، ۶۸۱ و ۶۸۲.

(۲) لغت نامه دهخدا، ج ۳۸، ص ۵۵۰.

تسلیم پناهندگان، قلعه به تصرف وی در آمد. کابلی بیگم را قنبر میرزا کوکلتاش به حبانه نکاح درآورد و عندلیب را تیمور سلطان به حرمسرای خویش فرستاد.^۱

بدیع الزمان میرزا ابتدا مدتی بر ضد پدر به شورش پرداخت اما سرانجام بین پدر و پسر آشتی برقرار شد و به خدمت پدر در هرات رسید و در همان ایام که در هرات بود دختر میرزا الغ بیگم را که تحت تربیت عمه خویش پاینده سلطان بیگم به سر می برد به نکاح او درآوردند و در روز عقد، سادات و قضاات حاضرگشته و قاضی اختیارالدین حسن صیغه عقد را جاری نمود و چند روز مجلس سور و سرور بر پا بود.^۲

کردوجین

کردوجین از جمله زنانی است که در دوره خاندان اینجو و آل مظفر قدرتی به هم رساند و لیاقت و شایستگی خود را بروز داد. شاهزاده خانم کردوجین دختر ابش خاتون و منگو تیمور بن هلاکو خان مغول و زوجه سلطان جلال الدین سیورغتمش قراختایی سلطان کرمان بود.^۳ زمانی که سلطان ابوسعید به تخت ایلخانی نشست کردوجین خدمات ارزنده ای به وی نمود. به نوشته و صاف، در هنگام وفات سلطان الجایتو، شاهزاده ابوسعید در خراسان بود. لشکرها پراکنده و امور آشفته بود و جز امیر بزرگ ایسن قتلغ و صاحب اعظم ملک را محافظتی نبود. در این حال «مظفره الدنیا والدین» شاهزاده خانم کردوجین به ترتیب و تمشیت کارها پرداخت پس از دلداری زنان بخصوص ساتی بیگم، رسولی نزد شاهزاده فرستاد و در مساعدت او بر سریر سلطنت تلاش بسیار نمود. همچنین فرستاده ای به روم اعزام نمود و نوین اعظم چوپان بیگم را احضار کرد. او برای تأمین رفاه مردم به شحنگان اطراف فرمانها نوشت. چون ابوسعید به تخت ایلخانی نشست به پاس صداقت و دولخواهی و کفایتی که کردوجین در

(۲) همان، ص ۳۱۱.

(۱) حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۸۰.

(۳) مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۳۵۷.

رسیدن وی به تخت ایلخانی داشت، در آغاز سال ۷۱۹ فرمان حکومت همه فارس از بر و بحر که در تصرف آل سلغور بود به نام او صادر کرد و اموال بر سیبل مقاطعه ابدی معین چنانکه با سقاگان و ملوک و ارباب بلوک و کتبه و عمله اعمال و محصلان اموال و مرتبان احوال از خدمت نواب آن حضرت مشخص گشت^۱.

کردوجین به عزت تمام به قرارگاه اجدادی آمد و چون زنی عاقل و با تدبیر و خیر دوست بود به اشاعه عدل و ساختن ابنیه خیریه و بذل و بخشش پرداخت و قریب به دوازده مدرسه و رباط و بیمارستان و مسجد و سند ساخت و موقوفات بسیار بر آنها جاری کرد و چون هدایا و تقدیمی‌های گرانمایه به خدمت ابوسعید فرستاد، ایلخان با صدور فرمان ترخانی او را از پرداخت مالیات معاف کرد^۲.

وصاف که معاصر حکومت کردوجین در فارس بوده گویند وی به رعایت حال مردم و آبادانی بلاد پرداخت. سپس یادآوری می‌کند که پدران او در شیراز بناهای خیر فراوان به یادگار گذاشته‌اند چون: رباط ستقری، رباط ابش، مسجد جامع نو، رباط شهر الله، دارالشفاء مظفری، رباط خائز، رباط سربند، سقایه جامع عتیق، خان دو در، رباط عدتی، مدرسه عضدی و موقوفاتی که امروز حاصل آن زیاده از دویست هزار دینار باشد. آنگاه می‌افزاید که شاهزاده کردوجین اکنون بر آن موقوفات افزوده است و فرموده که همه در خیرات و میراث صرف شود. در عهدی که بیشتر اوقاف ممالک ایران زمین دستخوش انهدام و خرابی است و اکثر مدارس رو به ویرانی است و بیشتر مساجد در شرف خراب شدن است و اوقافی را که باید صرف آنها گردد و در وجه کفاف متعلمان غریب و محصلان فقیر و معیل به کار رود مثنی مفتخواران و زورگویان می‌برند و می‌خورند، او در نهایت امانت صرف مستحقان می‌سازد.

(۱) تحریر تاریخ و صاف، ص ۳۴۴.

(۲) تاریخ مغول، ص ۴۱۰. در تاریخ جدید یزد (ص ۷۱) آمده است: در شیراز مدرسه‌ای که مشهور است به کردوجین استحداث اوست و سلاطین کرمان و یزد در حمایت او بودند.

او همچنین می‌گوید: شاهزاده کردوجین به تازگی مدرسه شاهی را در جوار دولتشخانه اتابکی احداث فرموده که بنایی است در نهایت آراستگی و در آن برای تعیین ساعات و اوقات نمازهای پنجگانه و معرفت مقادیر شب و نزول و عروج سیارات هفتگانه در منازل بروج ترتیب نیکویی داده‌اند. و در حوالی آن سرابستانی ساخته چون بهشت برین و در جانب چپ و راست آن سقایه‌ها مرتب ساخته که پیوسته آبی صاف و گوارا از آنها می‌گذرد و حمامی احداث کرده که چون آن در هیچ جای نباشد و درآمد آن برای خیرات و مبرات وقف مخلد نمود و برای طلبه علوم و حافظان قرآن و صوفیان و سایر نیازمندان وظایف ماهیانه و روزانه معین کرده است.^۱

کردوجین معلوم نیست تا چه تاریخ در حیات بوده همیشه‌تقدیر می‌دانیم که او در این دوره حکومت ابتدا به عقد شحنه مغولی شیراز درآمد و بعد از او زن امیرچوپان (چوپان آقا) شد و در سال ۷۲۹ هجری در شیراز حکومت داشت چه در این سال امیر مبارزالدین محمد بن مظفر از یزد به کرمان پیش او و پسر شوهرش قطب الدین شاه جهان آمد و دختر قطب الدین یعنی مخدومشاه قتلغ ترکان را (که مادر اکثر سلاطین آل مظفر است) به عقد خویش گرفته با او به یزد برگشت.^۲ به نوشته شبانکاره‌ای، او و اولاد زن سلطان کرمان بود من بعد زن چوپان آقا شد و بعد از چوپان وفات یافت و سلطنت فارس به اتابک ایش بنت سعد تمام شد.^۳

وصاف می‌نویسد: چون سعادت ابدی یار او بود فرمود تا خوابگاه ابدی او را در حریم حرمت فزای مدینه حضرت رسول (ص) ملاصق باب الرحمة از مسجد سید المرسلین برافراختند و مال حلال در بنای آن صرف کرد.^۴

۱) تحریر تاریخ وصاف، صص ۳۴۵ - ۳۴۴. وصاف، ایاتی را سروده که بر گرد مدرسه شاهی نقش کرده و

آن را در اثر خویش آورده است. (۲) تاریخ مغول، ص ۴۱۰.

۳) مجمع‌الانساب شبانکاره‌ای، ص ۱۸۷. در تاریخ جدید یزد (ص ۷۱) آمده: کردوجین زن قآن خان شد.

۴) تحریر تاریخ وصاف، ص ۳۴۵.

از جمله اقدامات کردوجین، انتقام گرفتن از پادشاه خاتون دختر سلطان قطب الدین بود. او با کمک دختر خود شاه عالم خاتون که همسر بایدو خان مغول بود، بایدو خان را واداشتند تا پادشاه خاتون را که برادر خود سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین را به قتل رسانده بود قصاص کند و بدین ترتیب به حیاب او پایان دادند. سیورغتمش شوهر کردوجین و پدر شاه عالم خاتون بود^۱.

کلبدن باجی ← خازن الدوله بخش

کلثوپاترا

او دختر دیونوسیوس بود. بیست و دو سال فرمان راند از سلسله پادشاهان یونانی. در سال سوم پادشاهی اش گایوس ملقب به یولیوس بر روم سلطنت یافت و این نخستین کسی است که او را قیصر [سزار] گویند. پس از یولیوس، آگوستوس به سلطنت روم رسید که در سال سیزدهم سلطتش، آنتونیوس سردار سپاه عصبان کرد و از او بگریخت و به مصر رفت و این به سبب عشق او به کلثوپاترا ملکه مصر بود. آگوستوس به مصر لشکر کشید و پسران کلثوپاترا را اسیر کرد. نام یکی خورشید و نام یکی ماه. و هر دو را به قتل رسانید. چون آنتونیوس و کلثوپاترا از کشته شدن فرزندانشان خبر یافتند در حالی که در یکی از دژها در محاصره بودند، زهر خورده خود را کشتند^۲.

کاتو فیلسوف که در حساب و هندسه بس چیره دست بود در این زمان می زیست. او را کتابی است در علم حساب که به کلثوپاترا تقدیم داشته. زیرا ملکه مصر زنی حکیم بود و کتاب هایی در انواع حکمت تصنیف کرده است، از جمله کتاب مختصری است در قانون

(۱) لب التواریخ، ص ۲۲۲. برای آگاهی بیشتر به مبحث ذیل نام «پادشاه خاتون» مراجعه شود.

(۲) ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، ص ۸۳.

منسوب به وی، که بس ساده و قابل فهم است. بعضی هم می‌گویند که آن کتاب را کاتو تصنیف کرده و به کلثوپاترا هدیه کرده و کلثوپاترا آن را به خود نسبت داده است.^۱

کول بیگی

زن میرزا ابوالقاسم بابر تیموری که در سال ۸۶۰ با او ازدواج کرد. این زن قبل از آن شوهر دار بود. ابوالقاسم بابر چند بار او را دیده و پسندیده بود. بعد از آن که شوهر او را امرایه مبلغ‌های کلی راضی کرده بودند، او زن خود را طلاق داد و میرزا ابوالقاسم بابر که در آن سال به شکار رفته بود پس از بازگشت، کول بیگی را به نکاح خود در آورد.^۲

کولجین خاتون

مادر تیمورقان بن جینکیم بن قویلاقی قآن. او بعد از قآن تا مدت یک سال که تخت خالی بود مهمات و مصالح کشور را تدبیر می‌کرد و به امور رسیدگی می‌نمود. تیمورقان خود خاتون بزرگی داشت به نام نولون قآن که از او یک پسر به نام تاییسی طایسی داشت.^۳

کونجشکاب ← اورغوتاق.

کونجک ← ارمنی خاتون.

کویک خاتون

از زنان هلاکوخان، از قوم اویرات، دختر قورالجی گورکان از دختر چنگیزخان، جیجکان، در وجود آمده بود و او را در ولایت مغولستان پیشتر از خاتون‌های دیگر خواسته

(۲) تاریخ الفی، ص ۱۲۲.

(۱) همان، ص ۸۴.

(۳) تاریخ بناکنی، ص ۴۱۰.

بود. پسر دوم هلاکو خان، جومقور، از این خاتون متولد شد.^۱

کویونگ

حاکم قراختایان که پس از مرگ شوهر به سلطنت رسیده بود.^۲

کیچیک بیگم

دختر سلطان حسین میرزا بایقرا که همسر میرزا بابر پسر محمد قاسم میرزا بود. او در حیات پدر از دنیا رفت.^۳

کلبدن بیگم

دختر همایون گورکانی پادشاه هند.^۴

گل بهار ← ست خاتون

گل چهره بیگم

دختر همایون گورکانی پادشاه هند.^۵

گل خانم

زن مدیر و مدبری بود که در دهکده دیانه نزدیک لار حکومت محل را بر عهده داشت. به

(۱) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۷۹. تاریخ بناکتی، ص ۴۱۱.

(۲) حبیب السیر، ج ۴، ص ۵۳۳. (۳) همان، صص ۳۲۰ و ۳۲۱.

(۴) تاریخ الفی، ص ۴۵۹. (۵) همان، ص ۴۵۹.

نقل دن گارسیا سفیر اسپانیا که در دوره شاه عباس به ایران آمده، و این زن اگر چه هفتاد سال از عمرش می‌گذشت به قدری فعال و چابک و شاداب بود که موجب شگفتی همه ما را فراهم می‌کرد. این زن مهربان از سفیر درخواست کرد که به همراهان خویش اجازه ورود به خانه او را ندهد زیرا چند دختر شوهردار و عزب داشت و چون سفیر درخواست وی را اجابت کرد، خدمات صادقانه خویش را که از چابکترین مردان نیز ساخته نبود دنبال کرد. نه تنها هر گونه توشه راه برای ما فراهم آورد بلکه راهنمایی فرستاد تا ما را در گذشتن از کوهی صعب العبور که بین دهکده و شهر لار بود مدد کند و در مرد قوی و چالاک که همه عرب بودند و با کمال وظیفه‌شناسی از او اطاعت می‌کردند، مأمور کرد که تخت روان سفیر را روی دست حرکت دهند. این زن که گل خانم نامیده می‌شد قد بلند و اندامی نسبتاً فربه داشت و با این حال بسیار چابک بود. صورتی بزرگ و بدشکل، بینی کج و نوکدار و نگاهی نافذ داشت که چنانکه در اعمال و حرکاتش دیده بودیم از جسارت و اقتدارش حکایت می‌کرد. گل خانم که اصلاً ترکمان بود از جوانی مورد محبت الله وردیخان قرار گرفته اکنون نیز در دستگاه خان نفوذ و اعتباری داشت چنانکه خان حکومت مادام العمر این دهکده و چند دهکده مجاور آن را به وی وا گذاشته بود. چند گله بزرگ گوسفند داشت که بعد از مرگ شوهر و پسرش به خوبی از آنها نگاهداری می‌کرد و در سراسر ناحیه مورد احترام اهالی بود.^۱

گلرخ بیگم

دختر میرزا کامران زن ابراهیم حسین میرزا که پسری به نام مظفر از او داشت. در سال ۵۹۸۰ ق. که ابراهیم حسین میرزا در برابر پادشاه هند شکست خورد و روی به گریز نهاد، چون تصمیم گرفتند که قلعه سورت را تسخیر کنند، حکم شد که نگذارند کسی از قلعه بیرون رود، اما قبل از رسیدن مأموران، گلرخ بیگم با پسر خود و جمعی از مردم معتمد از قلعه بیرون

(۱) سفرنامه دن گارسیا دو سیلوا فیکورتوا، ترجمه غلامرضا سمیعی، ص ۳۹۸.

آمده و به سمت دکن رهسپار شدند. مأموران هرچه تعقیب کردند به آنها دست نیافتند.^۱

کلونگ بیگم

از دختران همایون گورکانی پادشاه هند.^۲

گوهر خاتون

دختر سلطان مسعود بن محمد بن ملک شاه بن آلب ارسلان سلجوقی است، وی ابتدا به همسری داود بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی در آمد و پس از مدتی سلطان مسعود وی را به همسری دومین برادرزاده خود محمد بن محمود در آورد.^۳

گوهر خاتون

از زنان متنفذ، وی عمه سلطان ملک‌شاه سلجوقی و از زنان دین دار و نجیب بود و ثروتی عظیم داشت که به دستور نظام الملک مصادره شد و چون برادرش الب ارسلان سلجوقی (۴۶۵ - ۳۵۵ ق) درگذشت به ری رفت و به زمینه سازی برای جنگ با نظام الملک پرداخت لکن ملک‌شاه سلجوقی (۴۸۵ - ۴۶۵) به اشاره نظام الملک فرمان به قتل او داد.^۴

گوهر خانم

از همسران فتحعلی شاه و خواهر اللهیاریخان آصف الدوله بوده است.^۵

(۱) تاریخ الفی، ص ۷۲۰. (۲) همان، ص ۴۵۹.

(۳) تاریخ گزیده، صص ۳۶۴ و ۳۶۷. لغت نامه علی اکبر دهخدا، ج ۴۱، ص ۵۹۶.

(۴) اعلام النساء، ج ۴، ص ۲۶۷. مشاهیر زنان ایرانی...، ص ۱۹۹.

(۵) لغت‌نامه دهخدا، ج ۴۱، ص ۵۹۶.

گوهر خانم

نام یکی از دختران فتحعلی شاه بوده است.^۱

گوهر سلطان

دختر سلطان سلیم خان ثانی پادشاه عثمانی و همسر بیاله پاشا فاتح سنقر بوده است.^۲

گوهر سلطان خانم

دختر فرخ یسار حکمران شروان و زن سلطان یعقوب آق قویونلوس. او مادر بایستقر میرزا و سلطان مراد میرزا است.^۳ در ایام درگیری شاه اسماعیل با سلطان مراد، این زن از جانب پسر خود مأموریتی را بر عهده داشته است. در سال ۹۰۸ ه. ق. که شاه اسماعیل قصد عراق داشت و سلطان مراد در برابر او متزلزل بود، یکی از بزرگان امرای او به نام اسلمس بیگ که حکومت قم را بر عهده داشت، به واسطه مخالفت اهالی آنجا شیعه شد و از سلطان مراد اطاعت نمی‌کرد. سلطان مراد مادر خود را به قم نزد اسلمس بیگ فرستاد که او را به هر عنوان که داند نصیحت نموده به همدان آورد. گوهر سلطان خانم این مأموریت را بر عهده گرفت و به قم آمد و با اسلمس بیگ ملاقات نمود. او به اسلمس گفت: لشکر قزلباش عازم این مملکت اند و می‌دانی که در شروان با پدرم و سایر پادشاهان چه کردند. اگر با ما متفق نشوی و سستی کنی، ایشان با سپاه سنگین، سلطان مراد را مغلوب ساخته، اهل و عیال ترکمانان را اسیر خواهند ساخت. رحم بر فرزندان خود باید کرد. این زن آنقدر ابرام و الحاح کرد تا این که اسلمس شرمنده گشت، اهالی قم را وداع کرد و از آنجا به سوی همدان حرکت نمود و به اردوی سلطان مراد پیوست.^۴ هر چند که در درگیری شاه اسماعیل با سلطان مراد، اسلمس کشته شد و مراد

(۱) تاریخ کرمان، ص ۳۷۵. لغت‌نامه دهخدا، ج ۴۱، ص ۵۹۶.

(۲) لغت‌نامه دهخدا، ج ۴۱، ص ۵۹۶. (۳) لب‌التواریخ، ص ۲۲۴. تاریخ الفی، ص ۳۱۲.

(۴) خلاصه‌التواریخ، ص ۷۶. احسن‌التواریخ، ص ۹۰.

شکست خورده و فراری شد.

گوهر سلطان خانم

دختر شاه طهماسب اول صفوی که «پرده‌نشین حرم ازدواج ابراهیم میرزا خلیف بهرام میرزا بود^۱». شاهزاده ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا برادرزاده شاه طهماسب به واسطه زیرکی و فطانت و تمکین و متانت و قبول تمام و ادراک در کلام، بسیار مورد توجه عمه خود شاهزاده سلطانم بود او هم از این رو او را به حرم شاهی آورد و شاه طهماسب نیز در تربیت او کوشید و به سبب فهم و ادراکی که داشت از جانب او به مصلح الدین چلبی موسوم گشت. با وجود صغر سن او را در همه جانقی‌ها و مشورت‌ها دعوت می‌کردند و به رأی او عمل می‌نمودند. معصوم بیگ صفوی از خویشان شاه و وکیل دیوان اعلیٰ را لله او نموده و شاهزاده را به خانه او فرستادند. مدت هفت سال بر این منوال سپری شد. چون به سن شانزده سالگی رسید شاه طهماسب او را «قابل و عاقل» دانسته، داریی و حکومت مشهد مقدس را به او داد و «قرب پانصد نفر از میرزاده‌ها و بزرگ زادگان جمیع طوایف و اویماقات و قورچیان طهران ملازم ساخته به اعزاز بسیار و تعظیمات بی‌شمار» او را در سال ۹۶۴ روانه خراسان کرد. حکم و فرمان او از هرات و سیستان تا حوالی سمنان بر امرای آن حدود نافذ بود^۲.

۱) خلدبرین، ص ۴۰۳. «او را به نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا داده بودند. خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۶۱۰. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲) خلاصه‌التواریخ، ج ۲، ص ۶۴۰ و ۶۴۱. سن او سی و چهار سال، ولادتش در اواخر ماه ذی‌قعدة سال ۹۴۶. فضایل و کمالات او در هر فنی از فنون و آثار کمالات و استعداد وی در جزوی و کلی هنرها و صناعات دلیلی است بر آن که هر یک بهتر از فرزندان نامدار اوست و در علوم عربیت و ترکیب دانی و قواعد منطقی و مباحث کلامی به غایت ماهر بودند. در شعر و سلیقه نظم به مثابه‌ای که از اشعار خوب وی تا دو سه هزار بیت سنجیده پاکیزه از فارسی و ترکی بر زبان اهل حال جاری است. تخلص جامی اختیار کرد... (همان، صص ۶۴۳ - ۶۳۳).

ابراهیم میرزا که در مشهد مقدس بود برای آوردن گوهر سلطان خانم که بزرگترین دختر شاه «و به قید و کسب فضایل و عبادت از سایر شاهزاده‌ها ممتاز» بود شرف الدین حسین حسینی معروف به میرمنشی (پدر قاضی احمد قمی مؤلف خلاصه التواریخ) را خدمت شاه طهماسب فرستاد.^۱ میرمنشی که سال‌ها از منشیان دستگاه دولت شاه طهماسب بود^۲ در سال ۹۶۴ که پادشاه صفوی ابراهیم میرزا برادرزاده خود را به حکومت مشهد فرستاد امور وزارت و ریش سفیدی دستگاه حکومت او را با جمیع مهمات امور ملکی و مالی بر عهده وی قرار داد.^۳ میرمنشی در این مأموریت از مشهد مقدس به تبریز رفت و در آنجا به حضور شاه رسید و تقاضای ابراهیم میرزا را مطرح کرد. حسب الامر شاه، علما و فضلا را حاضر ساخته و گوهر سلطان خانم را خطبه نمودند. پس از آن، شاه طهماسب از سفر آذربایجان به قزوین که مقر سلطنت بود آمد و میرمنشی را مرخص نمود و تقاضاهای ابراهیم میرزا را برآورده کرده «خلع فاخره شفقت فرمودند» و قرار گذاشت که بعداً شاهزاده خانم را روانه مشهد نماید. اما چهار سال گذشت تا آن که شاهزاده سلطانم به پادشاه یادآوری کرد. شاه طهماسب نیز الوخانم عمه خود و خدیجه سلطان خانم زن برادرش القاص میرزا را با جمعی از ریش سفیدان و ایشیک آقاسیان همراه عروس روانه مشهد مقدس نمود.

چون این خبر را به ابراهیم میرزا دادند، ریش سفیدان و زنان آنها را با تحف و هدایا تا سبزوار به استقبال عروس فرستاد پس از این که این قافله از نیشابور گذشته و متوجه مشهد مقدس شدند، خود ابراهیم میرزا همراه با امرا و سادات و اعیان مشهد در بیرون شهر به استقبال آمده و عروس و همراه را در راه بیرون دروازه سراب به باغ شاهی بردند. از درب سراب تا در چهارباغ که گذرگاه عروس بود چنان آذین بندی نموده بودند که «رشک

(۱) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۱۵.

(۲) درباره ست‌های وی ر. ک: قاضی احمد قمی، گلستان هنر، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، انتشارات

بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۲، صص ۳۵ - ۳۳. (۳) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۸۱.

خلدبرین و نگارخانه چین گردیده و آوازه خوبی و لطافت این آیین به بلاد ماوراءالنهر و سایر بلاد خراسان رسیده. در چهارباغ جشن عروسی بزرگی ترتیب داده شد که حدود ده پانزده شبانه روز مردم خراسان به عیش و عشرت مشغول بودند. و مراسم آن حدود سه چهار ماه امتداد یافت تا زفاف واقع شد.^۱

در ماه شعبان سال ۹۶۵، از ابراهیم میرزا و گوهر سلطان خانم در مشهد مقدس دختری به وجود آمد که او را گوهرشاد بیگم نام گذاشتند.^۲

پس از مرگ طهماسب (۹۸۴ هـ. ق) که شاه اسماعیل ثانی به کشتار شاهزادگان صفوی پرداخت. ابراهیم میرزا را نیز به وضع دلخواهی به قتل رسانید.^۳ گوهر سلطان خانم پس از مرگ شوهر در دارالسلطنه قزوین در به روی خود بست و در ماتم و اندوه نشست تا آن که بعد از اربعینی از مرگ شوهر، به جوار رحمت ایزدی پیوست. اسماعیل میرزا جنازه او را به قم فرستاد و در سردابه شاهزاده سلطانم دفن کردند. بعد از یک سال، صیبه اش شاهزاده گوهرشاد بیگم نعش او را به مشهد مقدس منتقل نموده در کنار نعش سلطان ابراهیم میرزا دفن کرد.^۴

واله اصفهانی می نویسد که ابراهیم میرزا را از کنار صیبه قدسیه خاقان جنت مکان که در حباله وی بوده بیرون آورده و گلوی او را فشرده خفه کردند. بعد از این واقعه و که فریاد از نهاد پیر و جوان و زمین و آسمان برخاست، مهد علیا همسر او فریاد و فغان به اوج آسمان رسانیده

(۱) خلاصة التواریخ، ج ۱، صص ۴۱۷ - ۴۱۵ و ج ۲، ص ۹۸۲.

(۲) همان، ج ۲، ص ۹۸۴.

(۳) درباره کیفیت قتل او توسط شاه اسماعیل ثانی، ر.ک: خلدبرین، صص ۵۴۶ - ۵۴۲.

(۴) خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۶۰۱. در جای دیگر می نویسد که گوهر سلطان خانم در روز سه شنبه هفدهم شهر ربیع الاول سال ۹۸۵ از غایت تعلق که به میرزا ابراهیم داشت از تاریخ درگذشت او در بستر بیماری و ناتوانی افتاده و خود را در رضوان به آن شاهزاده رسانید و سه ماه و دوازده روز مفارقت میانه ایشان واقع شد. شاه اسماعیل مبلغی زر داد، قورخمس بیگم شاملو را با جمعی از سادات و علما و مشایخ وزرا مقرر کرد که تجهیز و تکفین او نموده، نعش وی را به قم نقل کرده... (همان، ج ۲، ص ۶۳۵).

گریبان جان چاک کرد. پس از آن، از ترس این که مبادا اموال او به غارت اسماعیل برود، کتابخانه ابراهیم میرزا را که «در نظر ارباب دانش و دید، گنجینه‌ای بود مشحون به لآلی کتب نفیسه و قطعات و مرقعات و تصاویری شبه و نظیر در آب روان انداخته» و تمام آنها را از بین برد و چینی خانه‌اش را شکست و نابود کرد و سایر اسباب و لوازم دیگر را در آتش سوخت آنگاه «به خاطر جمع و حال پریشان، بنیاد سوگواری و آغاز گریه و زاری نموده از بس جزع و بی‌قراری کرد پهلوی بر بستر بیماری نهاد و در همان چند روز... خرمن زندگانی را به باد فنا داد»^۱.

گوهر سلطان خانم

یکی از دختران شاه اسماعیل ثانی صفوی از مادری کنیز، که او را در حرم نگاه داشتند^۲.

گوهرشاد آغا (بیگم)

این زن که به نیکوکاری وصف شده زوجه سلطان شاهرخ میرزا فرزند و جانشین امیر تیمور گورکانی، و برجسته‌ترین و بانفوذترین زن دوره تیموریان است که علاوه بر خدمات عام المنفعه، در امور مربوط به حکومت هم در حیات شوهر و نیز بعد از مرگ او نفوذ زیادی داشته است. اگر چه شاهرخ لایق‌ترین پادشاه تیموری محسوب می‌شد، اما بر خلاف تیمور، فرمانروایی مقتدر نبود و در حقیقت کشور او را همسرش گوهرشاد آغا و سرداران بزرگ اداره می‌کردند. تلاش این زن برای حفظ قدرت در دست شاهرخ بود از این رو او را در سرکوب مخالفان تحریک می‌کرد.

کور شدن اسکندر میرزا پسر عمر شیخ توسط شاهرخ به تشویق گوهرشاد آغا صورت

(۱) خلدبرین، صص ۵۴۷ - ۵۴۶. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۱۹ «چند روز بعد از واقعه میرزا از بسیاری ناله و زاری و اندوه و سوگواری پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده عزیمت سفر آخرت نمود و سوای یک دختر فرزندی دیگر نداشت».

(۲) خلاصه‌التواریخ، ج ۲، صص ۶۵۴ و ۱۰۱۴.

گرفت. اسکندر میرزا فارس را مسخر نمود و مدتی بعد دعوی استقلال کرد، شاهرخ به فارس لشکر کشید و او را دستگیر ساخت سپس از بینایی محروم کرد^۱.

خلاصی سید فخرالدین وزیر که به تقصیری متهم شده بود، و مقابله شاهرخ با سلطان محمد بایستر که سر از اطاعت پیچیده بود و قتل جمعی از بزرگان اصفهان که از سلطان محمد هواداری کرده بودند^۲ و بسیاری از امور دیگر به توصیه و مبالغه گوهرشاد آغا انجام یافت. در سال ۸۴۸، میرزا محمد جوکی بن شاهرخ پادشاه که به واسطه کم التفانی گوهرشاد بیگم در غایت اندوه و ملال می گذرانید، در نواحی سرخس وفات یافت. نعش او را به هرات آورده در جنب میرزا بایستر دفن نمودند^۳. عبدالرزاق سمرقندی درباره این شاهزاده گوید که شاهرخ عنایت کامل شامل حال او داشت اما گوهرشاد آغا که والده او بود مزاج شاهرخ پادشاه (پسر امیر تیمور گورکانی) را به حال خود نمی گذاشت و در تقبیح حال او می کوشید. با این که میرزا علاءالدوله و میرزا عبداللطیف که برادرزاده های محمد جوکی بودند در دیوان ملک و مال دخالت کامل می کردند لیکن شاهزاده، اصلاً نمی توانست در دیوان اعلی دخالتی نماید. از او دو پسر ماند: میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر^۴، و ولایاتی که سیورغال او بود بین برادران تقسیم شد^۵.

دولتشاه سمرقندی درباره علت بی مهری گوهرشاد آغا به فرزند خود محمد جوکی می نویسد: «پدر را دائماً به حال او نظر عنایت شامل بود و در سیر می خواست تا ولیعهدی او را

(۱) دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، ص ۲۸۰.

(۲) درباره قتل بزرگان اصفهان ر.ک: همان، ص ۲۵۶.

(۳) احسن التواریخ (۱)، ص ۲۵۶.

(۴) محمد قاسم به مرگ طبیعی مرد و ابوبکر به دست الخ بیگ هموی خود برخلاف قسم و عهد و پیمان به خدر در سال ۸۵۲ در ارگ سمرقند به زندان گورگ سزاگشته شد.

(۵) مطلع سمدین، ج ۲، ص ۸۵۱.

مفوض سازد. اما برای مصلحت‌ها ظاهر نمی‌کرد و آن شاهزاده کامکار همواره به قوانین سلطنت مشغول می‌بود.^۱

محمد جوکی در یک آزمایش تیراندازی موجب شد که پدرش شاهرخ شاه بسیار شادمان گردد و ولایت ختلان را که از اعظم امهات بلاد هیاطله، بوده او ببخشد و مقرر کرد که از نه اسب که پیشکش به درگاه شاهرخ می‌آوردند یک سراسب با زین مرصع به لعل و فیروزه به شاهزاده جوکی اختصاص یابد.

با این وصف، گوهرشاد بیگم که جانب میرزا علاءالدوله را گرفته و می‌خواست بعد از شاهرخ ولی عهد او باشد، نمی‌خواست محمد جوکی منظور عنایت پدر باقی ماند به خصوص که از فرزندان شاهرخ، فقط او مانده بود و الغ بیگم و البته مرد لااورد و جنگ آزموده‌ای چون او بر الغ بیگم که بیشتر بر علم نجوم می‌پرداخت برای سلطنت بر امپراطوری شاهرخ شایسته‌تر بود. از این مطالب گذشته، علاءالدوله پسر بایستقر مرد ترسوی بی‌تدبیر و بی‌ارزش بود. با این حال گوهرشاد آگاه که در شاهرخ نفوذ فراوان داشت هم میرزا جوکی را از چشم پدر انداخت و هم با میرزا سلطان محمد پسر بایستقر به مخالفت برخاست و بساط سلطنت او را به دست پدر بزرگ کهن سال وی برهم زد تا شاید بتواند علاءالدوله را بعد از شاهرخ پادشاهی دهد.^۲ اما تقدیر جز این خواسته بود.

در سال ۸۵۰، سلطان محمد بن بایستقر که حاکم عراق عجم شده بود، با تکیه بر فتوری که بر مزاج شاهرخ راه یافت، طغیان کرد و اصفهان را در تصرف آورد و به شیراز تاخت. شاهرخ با وجود پیری برای دفع مدعی تازه، به سبب اصرار همسرش گوهرشاد آغا، عازم عراق شد و

(۱) تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۲۹۷.

(۲) در این باره ر.ک: مطلع سعدین، ج ۲، جزء ۲، صص ۸۵۳ - ۸۵۱ روضة الصفا، ج ۶، ص ۲۴۹. تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۳۰۵. بدایع الوقایع، ج ۲، صص ۱۱۶۷-۱۱۶۶. حواشی احسن التواریخ (۱)، صص ۶۹۵-۶۹۶.

چون به اصفهان رسید سلطان محمد از شیراز کوچ کرده، اردوی خود را برهم زد و به جانب لرستان (به نقلی کردستان) شتافت. اما شاهرخ به هنگام مراجعت و بر اثر فشار این سفر، در نزدیکی ری در ۷۲ سالگی درگذشت^۱.

چون شاهرخ وفات کرد و از امرای عظام به وقت وفات او به غیر از امیر پسر لقمان برلاس هیچکس در اردو نبود، چه اکثر امرای معتبر به طلب میرزا سلطان محمد رفته بودند، آن روز و آن شب، فوت شاهرخ از عوام پنهان داشتند. گوهرشاد آغا کس نزد میرزا عبداللطیف فرستاد که سروری ایل والوس به میرزا الغ بیگ (فرزند شاهرخ) می‌رسد و او حاضر نیست. اکنون بنای ضبط سپاه می‌باید کرد. و او قبول کرده روز دیگر خبر وفات شاهرخ آشکار شد.

میرزا عبداللطیف از برانغار به پای توق برآمد و اکثر لشکر نزد او جمع شدند. و میرزا ابوالقاسم و میرزا خلیل متوجه خراسان شدند. چون از میان اردو بازار بگذشتند، مردم ایشان هر چه به دست ایشان درآمد به غارت بردند و عنان لشکریان از آن دستبرد بیرون رفت. بعد از سه روز نعل شاهرخ را برداشته متوجه خراسان شدند میرزا عبداللطیف همان لحظه خبر واقعه را به میرزا الغ بیگ اعلام نمود. میرزا عبداللطیف از گوهرشاد آغا به واسطه محبت میرزا علاءالدوله آزرده خاطر بود. در این وقت بعضی به عرض شاهزاده رسانیدند که مهد علیا و ترخانین قصد غدیری دارند. تلون مزاج، شاهزاده را بر آن داشت که مهد علیا و امیر نظام‌الدین احمد را تاراج نمود، و هر که از او دغدغه در خاطر داشت محبوس ساخت، و به سمنان رسید (آغاز سال ۸۵۳)^۲. بنابراین میرزا عبداللطیف پسر میرزا الغ بیگ که بعد از فوت شاهرخ در اردوی پادشاه حاکم شده بود گوهر شاد بیگم زوجه میرزا شاهرخ را در میان سمنان و خوار در ذی حجه ۸۵۰ گرفته و نعل میرزا شاهرخ را با اهل اردو به سمرقند برد. چون به حد نیشابور رسید جمعی از امرای علاءالدوله بن بایستقر بن میرزا شاهرخ، در صبح سه شنبه سیزدهم صفر

۱) تذکره الشعراء، ص ۲۵۶ و ۳۰۶. احسن التواریخ (۱)، صص ۲۵۹-۲۵۸.

۲) تاریخ الفی، ص ۷۸. احسن التواریخ (۱)، صص ۲۶۵-۲۶۴. تذکره الشعراء، ص ۳۰۷.

سال ۸۵۱ او را در آنجا گرفته و نزد علاءالدوله بردند و گوهر شاد بیگم را خلاصی دادند.^۱ تفصیل این سخن آن که گوهر شاد آغا از ری در همان لحظه که واقعه پادشاه روی نمود قاصدان به هرات فرستاد و میرزا علاءالدوله را آگاه ساخت. میرزا نخست اراده داشت که متابعت میرزا الغ بیگ نماید. اما متعاقب خبر رسید که میرزا عبداللطیف با گوهر شاد آغا بی ادبی کرده است. بنابر آن در خزاین بگشوده مردم را از خود راضی ساخت. و میرزا صالح ولد میرزا پیر محمد شیرازی را با امیر اویس ترخان و امیر احمد ترخان تعیین نمود که به طرف نیشابور به ایلغار رفته، مهد علیا گوهر شاد آغا را به هر نوع که تواند خلاص کند و ایشان از راه سرخس به مشهد آمدند، و بر غفلت میرزا عبداللطیف و آزرده‌گی خاطر مردم از او اطلاع یافته شب سیزدهم ماه صفر به اردوی میرزا عبداللطیف شبیخون آورده و مجموع محبوسان را خلاص کردند. میرزا عبداللطیف سراسیمه سوار شده به جنگ ایستاد اما کاری نداشت و گرفتار شد. اردوی او به غارت رفت و مهد علیا گوهر شاد آغا که محبوس بود، میرزا عبداللطیف را در حبس آورده متوجه هرات شد. در نواحی جام میرزا علاءالدوله که به استقبال آمده بود به ملازمت مشرف شد. میرزا علاءالدوله از میرزا عبداللطیف پرسید که چرا با مادر خود بی ادبی کردی؟ در جواب گفت که بد کردم و سزا دیدم. اکنون نوبت شماس است. میرزا علاءالدوله گناه او را عفو نموده، خرگاه خاص به جهت او مقرر نمود و به هرات بازگشت. میرزا عبداللطیف را به حصار اختیارالدین بازداشت و نعش پادشاه را در گنبد میرزا بایستقر دفن کردند.^۲

گوهر شاد آغا از آن پس نیز در امور مختلف مربوط به حکومت و حل اختلافات بین شاهزادگان تیموری شرکت داشت و بسیاری از امور با نظر و مشورت او انجام می‌گرفت. ضمن آن که از قبل، تربیت تعدادی از شاهزادگان (پسران خود) با وی بود. برای نمونه، وقتی

(۱) یحیی بن عبداللطیف قزوینی، لب التواریخ، ص ۳۱۹.

(۲) تاریخ الفی، ص ۸۱. احسن التواریخ (۱)، ص ۲۶۶. تذکره الشعراء، ص ۳۰۷.

میرزا ابوالقاسم بابر، میرزا علاء الدوله را محبوس ساخت، دختر او را به عراق برد و به مهد علیا گوهرشاد آغا رسانید.^۱

با مرگ شاهرخ، جهانشاه قراقویونلو در سال ۸۵۱ با سپاهی عزیمت عراق و فارس کرد چون مسافت میان سپاه او و سپاه میرزا سلطان محمد نزدیک شد، گوهرشاد بیگم که در زمان شاهرخ پادشاه، جهان شاه را به فرزندی قبول کرده بود، مولانا یعقوب پروانچی را به رسم رسالت نزد جهان شاه فرستاد. بنا بر آن، منازعه و مخالفت به مصالحه و موافقت مبدل گردید و قواعد الفت مجدداً تأکید شد و دشمنی از میان رفت. گوهرشاد بیگم در آن اوان به اتفاق میرزا علاء الدوله و امیر شیخ لقمان برلاس و احمد فیروز شاه از الغ بیگم گریخته به اردوی سلطان محمد ملحق گشته بودند. پس سلطان محمد با جهانشاه مصالحه نمود. میرزا سلطان محمد صبیبه او را به عقد نکاح خود در آورده قزوین و سلطانیه را به رسم شیربها به جهانشاه داد و هر دو سپاه بدون کاربرد شمشیر به دیار خود برگشتند.^۲

در درگیری که بعد در همان سال (۸۵۱) بین میرزا الغ بیگم و میرزا علاء الدوله پدید آمد، گوهرشاد بیگم و برادرش امیر محمد صوفی ترخان هرات را رها کرده به میرزا سلطان محمد پیوستند.^۳ در سال ۸۵۳، میرزا بابر سرکاری تون را به میرزا علاء الدوله داد و او رقیه سلطان بیگم همشیره میرزا سلطان ابراهیم را به جانب عراق برد و به مهد علیا گوهرشاد آغا و میرزا سلطان محمد رسانید.^۴

(۱) تاریخ الفی، ص ۹۳.

(۲) احسن التواریخ (۱)، صص ۲۷۹ - ۲۷۸. قاضی ابوبکر طهرانی گوید گوهرشاد آغا و امرا از جلو بابر گریخته بودند نه از بیم الغ بیگم (دیار بکر، ج ۲، ص ۲۹۸).

(۳) احسن التواریخ (۱)، ص ۲۸۱.

(۴) مطلع السعدین، ج ۲، ص ۹۶۹. روملو گوید: آن جناب پسر خود میرزا ابراهیم را بدان جانب فرستاد (احسن التواریخ، ص ۲۸۹).

در همان سال، گوهرشاد بیگم با علاءالدوله میرزا و امراء شاهرخ میرزا به عراق رفتند و سلطان محمد میرزا را به تسخیر خراسان ترغیب نمودند^۱. و از این رو، میرزا سلطان محمد با سپاه فراوان، از عراق به طرف خراسان عزیمت کرد و در ولایت جام بین او و میرزا بابر که به مقابله آمده بود جنگ سختی درگرفت که غلبه با سپاه عراق بود و میرزا بابر به قلعه عماد پناه گرفت. میرزا سلطان محمد متوجه هرات شد و میرزا ابراهیم سلطان را از حبس رها کرده نزد میرزا علاءالدوله که به همراهش آمده بود روان ساخت^۲.

در سال ۸۶۱ ه. ق. که بین شاهزادگان تیموری درگیری بر سر قدرت بود، امرا در این باب مشورت کرده به رأی صائب گوهرشاد آغا قرار یافت که شاهزادگان با یکدیگر صلح کنند و کس به غیبت گوهرشاد آغا نزد میرزا ابراهیم به این کار رفت. اما امیر شیر حاجی که مدار مملکت میرزا شاه محمود بر او بود به خاطر گذرانید که گوهرشاد آغا با میرزا علاءالدوله و اولاد او محبت بسیار دارد و یقین است که طرف ایشان خواهد گرفت. همین فکر موجب کشتاری از امرای ترخان گردید، سپس میرزا شاه محمود و مهد علیا گوهرشاد بیگم را به حصار اختیارالدین برد^۳.

در این احوال، میرزا سلطان ابوسعید پادشاه ماوراءالنهر چون اخبار پریشان احوال خراسان شنید متوجه آنجا گشت. او گوهرشاد آغا بیگم را ملازمت کرده شرایط احترام به جای آورد و به محاصره حصار اختیارالدین فرمان داده، هر چند سعی کردند سودی نکرد. در اینجا، فتنه انگیزان خاطر نشان کردند که گوهرشاد آغا قاصدان نزد میرزا سلطان ابراهیم می‌فرستد و در مقام غدر است. بنابراین سخن، مهد علیا گوهرشاد آغا که منبع خیرات و

(۱) کتاب دیاربکریه، ص ۳۱۸. (۲) احسن التواریخ، ص ۲۹۱.

(۳) تفصیل آن در: مطلع سعدین، ج ۲، صص ۱۱۲۷-۱۱۲۸. احسن التواریخ (۱)، صص ۳۶۷-۳۶۸.

تاریخ الفی، ص ۱۲۸.

میرات بود به قتل رسید (نهم رمضان سال ۵۸۶۱ ه. ق) و سلطان بوسعید نیز به دلیل مشکلاتی که در بلخ و ماوراءالنهر پیش آمد ناچار هرات را گذاشته برگشت^۱. گوهرشاد بیگم در جنب قبر فرزندش شاهزاده بایستقر میرزا در مسجد گوهرشاد هرات مدفون گردید و قبر او اکنون موجود است^۲.

خون گوهرشاد بیگم سرانجام دامن سلطان ابوسعید را گرفت. چون میان او و حسن بیگ ترکمان (اوزون حسن آق قویونلو) کار به جنگ کشید، ابوسعید شکست خورده دستگیر شد و او را به دست یادگار محمد که نیریز زاده گوهرشاد بیگم بود داد تا به قصاص رساند. یادگار محمد نیز او را در عوض خون گوهرشاد بیگم کشت و این واقعه در سال ۸۷۳ ه. ق. روی نمود^۳.

گوهرشاد بیگم در حیات خود خیرات و میرات فراوان داشته است. از آثار و ابنیه خیریه او مسجد جامع، مدرسه و خانقاه شهر هرات و مسجد جامع مشهد مقدس می باشد که در هر دو شهر به نام آن بانوی نیکنام به مسجد «گوهرشاد» موسوم و مشهور می باشد و بر آن بقاع خیر، مستغلات خوب، و هبات مرغوب وقف کرده است^۴.

در دوره تیموری، شاهرخ و همسرش گوهرشاد آغا و فرزندانش بایستقر و الغ بیگ و ابراهیم میرزا به سبب علاقه خاصی که به آباد ساختن شهرها و ترفیه حال مردم داشتند، بسیاری

۱) ر.ک: احسن التواریخ (۱)، ص ۳۷۳. تذکرة الشعراء، ص ۳۵۵. تاریخ الفی، ص ۱۳۰.

۲) لب التواریخ، ص ۳۲۸. لغت نامه دهخدا، ج ۴۱، ص ۵۹۷.

۳) لب التواریخ، ص ۳۳۱. احسن التواریخ (۱)، ص ۴۸۷. تذکرة الشعراء، ص ۳۵۸. حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۸.

۴) لب التواریخ، ص ۳۲۸. مطلع سعدین، ج ۲، ص ۱۱۴۳. حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۸. احسن التواریخ (۱)،

ص ۳۷۳. آثار الملوک، ص ۱۶۷. فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۷۴۹. لغت نامه دهخدا، ج ۴۱، ص ۵۹۷.

از ویرانی‌های تیمور را جبران کردند. در این دوره، هرات، سمرقند، تبریز و شیراز که مراکز عمده حکومت تیموریان بودند، آباد شدند. به ویژه هرات و سمرقند، گذشته از آن که وسعت یافتند، در هر یک از آنها بناها، قصرها، باغ‌ها، مساجد و مدارس متعددی پی افکنده شد.^۱

گوهرشاد بیگم

دختر سلطان ابراهیم میرزا پسر شاه اسماعیل اول صفوی و مادرش گوهر سلطان خانم دختر شاه طهماسب بود. او در ماه شعبان سال ۹۶۵ ه. ق. در مشهد مقدس متولد شد.^۲ گوهرشاد بیگم تمام اشعار نغز پدرش را در سلك حروف تهجی، در آورد و بر آن دیباچه‌ای نوشت که «حد هیچ دانشمند و منشی، نبود و در تمام ممالک ایران و توران و روم و مغرب و هند انتشار یافت».^۳

برخی از اشعار ابراهیم میرزا را قاضی احمد قمی آورده است.^۴ این دختر همچنین نعش پدرش را که در امامزاده حسین قزوین مدفون بود به مشهد مقدس منتقل کرد و بر در آستانه حرم دفن نمود^۵ و نعش مادرش را نیز که در سردابه شاهزاده سلطانم در قم دفن بود به مشهد منتقل نمود و در کنار نعش سلطان ابراهیم میرزا دفن کرد.^۶

گوهر ملک

ملکه گوهر ملک دختر سلطان علاءالدین حسین، زوجه سلطان غیاث الدین غوری بود که نسبت عموزادگی داشتند.^۷

۱) حسین میرجعفری، تاریخ... تیموریان و ترکمانان، ص ۲۲۰.

۲) خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۹۸۴ و ۱۰۱۲. ۳) همان، ص ۶۳۷.

۴) همان، صص ۶۳۸ - ۶۳۹. ۵) همان، ص ۶۴۳.

۶) همان، ج ۱، ص ۶۰۱. ۷) طبقات ناصری، ص ۶۷.

گوهر نَسَب

از زنان متفقد، وی نواده دختری سلطان سنجر سلجوقی بود. پس از آن که سلطان محمود سلجوقی (۵۲۵ - ۵۱۱ ق)، برادرزاده سلطان سنجر بر عمویش شورید و شکست خورد، سنجر، او را بخشید و دخترش ماه ملک خاتون را به عقد او درآورد. اما چون او به زودی درگذشت، دختر دیگرش مادر گوهر نسب را به ازدواج او درآورد. پس از درگذشت سلطان محمود، میان پسران او اختلاف افتاد. ملکشاه از ترس برادرش سلطان محمد به خوزستان گریخت. گوهر نسب که به ملکشاه علاقمند بود مخفیانه از اصفهان اموال زیادی به خوزستان می فرستاد و او را تشویق به مقابله با برادر و فتح اصفهان می کرد. چون سلطان محمد از کار خواهر آگاه شد، اتابک ابوزر را با لشکری بفرستاد و آن مال و خزانه را به غارت بردند.^۱

لطیف بیگم

دختر امیر احمد حاجی و همسر سلطان احمد میرزا پسر سلطان ابوسعید تیموری.^۲

لطیف سلطان ← لطیفه سلطان آغاچه.

لطیفه سلطان آغاچه

از زنان سلطان حسین میرزا تیموری که نسبش به امرای چهارشنبه می رسید. او در ایام حیات سلطان وفات نمود.^۳ دو تا از پسران سلطان به نام های ابوالحسن میرزا و کپک میرزا که

۱) راحة الصدور، ص ۲۰۵ و ۲۰۶. جامع التواریخ، صص ۳۵۳ - ۳۵۲. تاریخ جهان آراء، ص ۱۱۰. مشاهیر

زنان ایرانی و پارسی گوی، ص ۲۰۱. (۲) حبیب السیر، ج ۴، ص ۹۶.

۳) همان، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

نام محمد محسن بود از این زن بودند^۱.

لیلی

زن میرزا اسکندر قراقویونلو. در درگیری میان اسکندر میرزا و جهانشاه قراقویونلو، اردوی اسکندر از هم گسیخت و خود او از ترس جان به قلعه النجق رفت زیرا که فرزندان و زنان و خزانه او در آنجا بود. جهانشاه آن قلعه را محاصره کرد و باقی کوتوالان قلاع آذربایجان کلیدهای حصار را تسلیم کردند. بعد از چند ماه فرزندش شاه قباد که از دختر یخشی که زن پدرش بود متولد شده بود با زن پدر خود لیلی نام که میان ایشان شیوهٔ واقعه نیز بوده به وساطت مادرش به قصد قتل پدر اتفاق نمود و چون اسکندر طمع به زن پدر کرد، او را از زن پدر فرزندنی آمد که او هم قصد پدر کرد^۲. پس شبی از شب‌ها آن زن شمشیر و خنجر اسکندر را پنهان کرد و به جمعی از امرا، قریب به چهل نفر که با شاه قباد اتفاق داشتند، اعلام کردند که هنگام فرصت است و سپس آن جمع به خوابگاه اسکندر شتافتند و او را به قتل آوردند. جمعی از امرا با شاه قباد اتفاق نمودند و او را به امارت قبول کردند و با او عهد و پیمان بستند و شاه قباد خزانه را متصرف شد و به بعضی از لشکر از آن قسمت نمود و صورت

(۱) تاریخ الفی، ص ۲۵۰ (نام این زن را لطیف سلطان آورده است).

(۲) عبارت روملو چندان روشن نیست. ظاهراً اسکندر با دختر یخشی زن پدر خود هم بستر شده و از او فرزندنی یافته بود به نام قباد. بنا بر سیره پدر، قباد نیز با لیلی زن پدر خود «شیوهٔ واقعه» داشت و واضحتر آن که با یکدیگر همبستر شده بودند. به نظر می‌رسد که اسکندر هر قدر دلیر و خونریز بود به همان نسبت در شهرت رانی نیز مفرط بود و در این امر حتی از درازدستی به ناموس خویشان و اطرافیان و امرای خویش خودداری نمی‌کرده است. چنان که از قطعه‌ای که کاتبی شاعر دربارهٔ وی گفته این نکته بر می‌آید:

زن و فرزند ترکمان را گداز	هم چو مادر سکندر بدرای
وانچه ناگاده مانده بود از وی	داد گدازن به لشکر جغتای

(تذکره دولشاه سمرقندی، صص ۲۹۵ - ۲۹۰. حواشی و تعلیقات احسن التواریخ، ص ۶۸۶).

واقعه را به عموی خود جهانشاه اعلام کرد. سپس شاه قباد «بنا بر مواعده و معاهده تزوج مادر که با جهانشاه داشت» از قلعه فرود آمد و شرط نمود که از خزانه نصفی به وی داده شود و قلعه او نیک و ولایت پاسین را نیز به او تسلیم کند. جهان شاه قلعه را با پاسین به سیورغال شاه قباد مقرر کرد اما مادرش را به سیولان بیک آقاجری بخشید.^۱

مادر شاپور ذوالاکتاف

پس از درگذشت هرمز (هرمزبان، اورمزد) پسر نرسی که هفت سال پادشاهی کرد، چون او را پسری نبود که وارث پادشاهی شود، ارکان دولت احتیاط کردند زیرا همسرش چند ماهه باردار بود. پادشاهی را به همسر هرمز دادند و تاج را بر شکم وی نهاده (آویختند) تا بعد از چهل روز فرزند متولد شد و او را شاپور نامگذاری کردند. تا هنگام بلوغ، امور سلطنت را مادرش عهده دار بود.^۲

مستوفی گوید: طفل را بر تخت خوابانیدند و تاج بالای سر او بیاویختند.^۳ خواندمیر می‌نویسد: «تاج سلطنت را بر زبر سر والده او آویختند و بعد از چهل روز شاپور متولد گشته همگنان را سرور موفور دست داد و خواطر اکابر و اصاغر بر سلطنتش قرار یافت و غیر از شاپور، هیچ پادشاهی را این دولت میسر نگشته.^۴»

(۱) احسن التواریخ (۱)، صص ۲۳۰ - ۲۲۹. کتاب دیاربکریه، صص ۱۴۵ - ۱۴۴.

(۲) ر.ک: اخبارالطوال، ص ۷۴. تاریخ گزیده، ص ۱۰۷. تجارب‌الاسم مسکویه، ج ۱ ص ۱۳۲. مجمل فصیحی، ج ۱، ص ۳۱ «هرمز... او را فرزند نبود زنش حامله بود تاج از بالای سرش آویختند و او حکم می‌کرد تا شاپور متولد شد. و هو شاپور ذوالاکتاف طفل چهار روزه بود که بر تختش نشاندند. همین مطلب در: تاریخ بناکسی، ص ۵۴ گوید: طفل چهل روزه بود که بر تختش نشاندند در شهر طیفون.

(۳) تاریخ گزیده، ص ۱۰۷. نیز: لب‌التواریخ، ص ۷۹.

(۴) آثارالملوک، ص ۴۰. ابن بلخی آورده است: «هرمز بن نرسی... چون او را وفات آمد هیچ فرزند (ادامه‌ی پاورقی در صفحه‌ی بعد)

چون شاپور، کودک بود، ملک پر آشوب شد. از جمله، از عرب، طایر یمانی (یا غسانی)، در برخی منابع ضیون غسانی به ایران لشکر کشید و تیسفون تختگاه ساسانیان را غارت کرد و نوحه خواهر اورمزد را اسیر کرد و به زنی گرفت و از او دختری آورد، او را ملکه نام کرد. چون شاپور به حد مردی رسید در رأس لشکری به جانب دیار اعراب شتافته، پس از محاصره قلعه طایر، با کمک دختر او توانست به قلعه راه یافته و طایر را دستگیر و به قتل رساند. سپس تعداد بسیاری از اعراب را از دم تیغ گذراند و پس از قتل بسیار، حکم کرد تا شانه‌های بعضی اسیران را سوراخ کرده در ریسمان کشیدند. بنابراین به ذوالاکتاف ملقب شد.^۱

مادر شاه صفی

او در اصل کنیزی گرجی بود که به ازدواج شاهزاده صفی میرزا پسر شاه عباس اول درآمد. این زن که شوهرش توسط شاه عباس کشته شده بود، از ترس آن که مبادا شاه به جان پسرش سام میرزا نیز آسیبی رساند، آن شاهزاده را که در آن تاریخ یازده ساله بود،

(ادامه‌ی پاورقی از صفحه‌ی قبل)

نداشت اما یک زن از جمله زنان او آبتن بود پس لشکر و رعیت به اتفاق تاج بالای سر این زن بیستند و فرمان بردار او گشتند تا بار بنهاد و شاپور را بیاورد.»

۱) تاریخ‌گزیده، ص ۱۰۷ (طایر غسانی). مآثرالملوک، ص ۴۰ (طایر یمانی). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۹۱ (ضیون غسانی). لب التواریخ، ص ۷۹ (طایر غسانی، دختر او ملکه). تاریخ بناکتی، ص ۵۴ (طایر غسانی، زنی از خویشان شاپور را برد و زن کرد و دختری بزاد ملکه نام کرد). ابن بلخی، شرحی را درباره‌ی تاجگذاری شاپور ذوالاکتاف آورده است (فارسنامه، صص ۶۸ - ۶۶) هر چند حمله‌ی طایر یمانی حرب را در حوادث شاپور بن اردشیر ذکر کرده است. فارسنامه، صص ۶۲ - ۶۱) و مجمل فصیحی، ج ۱، ص ۳۲. خوافی گوید: چون شاپور پنج ساله شد اول حکمی که کرد آن بود که بر جسر یک پل دیگر بست و چون هشت ساله شد به اصطخر آمد و به عدل و داد مشغول گشت. (همان، ص ۳۱).

پیوسته در حرمراس از چشم جدش دور می‌داشت.^۱ نوشته‌اند پس از مرگ شاه عباس، وقتی که زینل‌خان و خسروخان داروغه که مأموریت داشتند سام میرزا را از واقعه مرگ شاه عباس و امر جانثینی خود او باخبر سازند، و وی را برای تاجگذاری بیرون بیاورند، به طرف محل اقامت شاهزاده و مادرش در قصر رفتند، مادر سام میرزا دچار وحشت شد و فکر کرد که این بار نوبت پسرش رسیده و می‌خواهند او را به قتل برسانند. به همین جهت پسرش را با خود به داخل یکی از اطاق‌های قصر برده و در آن را بست و کسی را به داخل راه نداد. آنها پس از مدتی معطلی (سه شبانه‌روز) ناچار شدند در را بشکنند و به زور وارد آن شوند. مادر سام میرزا وقتی وضع را جدی دید، در را باز کرد و به پسرش گفت بلند شو و با قاتلین خودت برو، به پدرت ملحق بشو، خدا انتقام ما را از آنها خواهد گرفت.^۲ این زن در امور حکومت در زمان پسرش سام میرزا که به نام شاه صفی به تخت نشست نفوذ داشت. این ملکه مادر با همدستی اعتمادالدوله در برانداختن برخی از رجال بزرگ که وجود آنها را برای سلطنت پسرش خطر می‌پنداشت نقش مهمی داشت از جمله تحریکات او موجب قتل امامقلی‌خان حاکم فارس گردید.^۳ بنا به گزارشی، شاه صفی این مادر فتنه‌جو را با جمعی از زنان حرم زنده به گور کرد.^۴

مارتا (حلیمه بیگم آغا)

مارتا یکی از دختران اوزون حسن آق قویونلو و ثمره ازدواج او با دسپینا خاتون، شاهزاده خانم طرابوزانی بود. ترکمن‌ها او را حلیمه بگی (بیگم) آغا می‌نامیدند و بدو لقب عالمشاه بیگم داده بودند. این شاهزاده خانم که تقریباً با حیدر فرزند شیخ جنید همسال بود با

(۱) سفرنامه اولتاریوس، ص ۷۱۹. سفرنامه تاورنیه، ص ۴۹۸.

(۲) سفرنامه اولتاریوس، صص ۷۲۱-۷۲۲. سفرنامه تاورنیه، ص ۴۹۸.

(۳) ر.ک: سفرنامه تاورنیه، ص ۵۱۸. (۴) ر.ک: سفرنامه اولتاریوس، ص ۷۳۴.

تشریفات رسمی در اردبیل به عقد حیدر (که پسر عمه‌اش بود) درآمد و گویا این اتفاق مقارن اواخر دوره فرمانروایی اوزون حسن افتاده باشد زیرا شیخ حیدر به هنگام مرگ اوزون حسن (در ۸۸۲ ه. ق) هنوز هیجده سال تمام نداشته است.

جنابدی گوید، حسن بیگ چون بر جهان‌شاه قراقویونلو و ابوسعید تیموری نصرت یافت و ممالک آذربایجان و عراقین در تحت تصرفش قرار گرفت، این عطیات را از وفور ارادت و اخلاص نسبت به سلسله علیه صفویه دانست و روز به روز اراده و اعتقادش بیشتر شد چنانچه با همسرش سلجوقشاه بیگم برای تجدید ارادت و اخلاص، روی نیاز به درگاه سلاطین پناه سلطان حیدر آورد. و دختر خویش علم شاه بیگم را به ازدواج او درآورد. نتیجه این ازدواج که از نظر سیاسی واجد اهمیت بسیار بود سه پسر شد که عبارت باشند از سلطان علی، اسمعیل و ابراهیم که از آن میان بعدها اسمعیل (متولد ۸۹۲ ه. ق) توانست سلسله صفویه را در ایران تأسیس نماید.

پس از این که حیدر در ناحیه طبرسران در جنگ با قوای متحد آق قویونلو و شروانشاهیان کشته شد سه پسر و همسر او مارتا به دست دشمنان افتاد. زیرا سلطان یعقوب بلافاصله، پس از پیروزی، قسمتی از ترکمن‌ها را به اردبیل فرستاد. صوفیان مقیم اردبیل قبلاً سلطان علی پسر ارشد حیدر را به جانشینی او انتخاب کرده بودند. سه پسر حیدر با مادرشان مارتا (عالمشاه بیگم) را در سال ۸۹۳ ه. ق. به ایالت فارس فرستادند و در زندان قلعه معروف اصطخر محبوس کردند. چهار سال و نیم بعد این شاهزاده خانم و پسرانش توانستند از این قلعه آزاد شوند. در درگیری‌های جانشینان سلطان یعقوب، یعنی رستم و بایستقر، رستم میرزا برای اینکه

(۱) میرزا بیگم حسن جنابدی، روضة الصفویه، ص ۹۷. و پیش از وی، خواندمیر این مطلب را نوشته است، ر. ک: حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۲۷ نام دختر را حلیمه بیگی آغا ذکر کرده است. و تاریخ جهان آرا، ص ۲۶۲ (نام دختر را علشاه بیگم آورده است).

از طرفداران شاهزاده صفوی در جنگ با بایسقر، استفاده کند دستور آزادی فرزندان حیدر را داد. بدین نحو در سال ۸۹۸ ه. ق. سلطان علی با مادرش مارتا و برادرانش اسمعیل و ابراهیم به طور رسمی وارد تبریز شد و چون پادشاهان، مورد اجلال و اکرام رستم قرار گرفت. رستم پس از پیروزی بر رقیب توطئه قتل سلطان علی را ترتیب داد. چون سلطان علی کشته شد، شاهزاده خانم مارتا با اندوه فراوان دستور داد جسد پسر ارشدش را به اردبیل بیاورند و در ۸۹۹ ه. ق. جسد سلطان علی در جوار اجدادش به خاک سپرده شد.^۱

شاهزاده خانم مارتا (عالمشاه بیگم) دو پسر خود، ابراهیم و اسمعیل را پس از ورودشان به اردبیل به بقعه فرستاد و خود دست به کار ترتیب مراسم تدفین پسرش سلطان علی شد.^۲ بعد از واقعه هایله سلطان علی پادشاه، والدش علمشاه بیگم جسد مبارکش را به آستانه مقدسه آورد. به تعزیه و سوگواری فرزند دلبنده اشتغال داشته و دغدغه داشت که مبادا پسرش (اسماعیل) به دست ظلمه گرفتار شده و از بین برود.^۳ در ایام پنهان شدن اسماعیل که نیروهای آق قویونلو در جستجوی او بودند، ایبه سلطان برای یافتن او، مارتا را مورد شکنجه قرار داد اما او چون از مخفیگاه پسر خبر نداشت نتوانست اقامتگاه اسماعیل را فاش سازد.

۱) حبیب السیر، ج ۴، صص ۴۳۶-۴۳۵ و ۴۴۱-۴۳۹. بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، صص ۸۶، ۹۴ و ۱۰۹. احسن التواریخ، صص ۶۱۹-۶۱۵. خلاصه التواریخ، صص ۴۵-۳۷. سفرنامه های ونیزیان در ایران، صص ۳۰۶-۳۰۵ و ۴۰۳-۴۰۱. لب التواریخ، صص ۳۹۱-۳۸۹. عالم آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، صص ۳۳-۳۹. در این اثر تبعیدکننده زن و پسران حیدر رستم میرزا و محل تبعیدشان قلعه کلات آمده است. خلدبرین، صص ۶۵-۵۲. روضة الصفویه، صص ۹۷، ۹۸ و ۱۱۲-۱۰۰. تاریخ جهان آراء، صص ۲۶۳-۲۶۲. تشکیل دولت ملی در ایران، صص ۸۸، ۱۱۱ و ۱۲۰-۱۱۷.

۲) در عالم آرای صفوی، (ص ۳۸) آمده است چون مریدان منش سلطان علی را به اردبیل آوردند «علم شاه بیگم والدۀ سید شهریار روی به خدای فرزند خود کرد و [نفرین] بر اولاد حسن پادشاه پدر خود کرده سر سوی آسمان کرده گفت خداوندا، خون ناحق این سید زاده را از این طایفه یاغی تو بگیر و داد مرا بستان از این جماعت.» (۳) حسن بیگ روملو، احسن التواریخ (۲)، ص ۱۳.

در یکی از گزارش‌ها آمده است که ایبه سلطان، علی خان سلطان ترکمان را برای یافتن اسماعیل به اردبیل فرستاد. چون اثری از شاهزاده ظاهر نشد جماعت بسیار از صوفیان سلطان حیدر را به قتل آورد و مال ایشان را غارت کرد. در اردبیل کاری کرد از ظلم و ستم که حجاج را بر چوب ستم بست. و علم شاه بیگم در خانه سلطان حیدر بود و آن چنان غارت کرده بود خانه او را که از مال دنیا دیناری نگذاشته بود و هیچ شرم از روح حسن پادشاه نمی‌کرد که دختر آن شه‌یار را این قسم آزار داد. اما صوفیان از حال بیگم غافل نبودند و شب‌ها تردد می‌کردند و هر نذری که از برای حضرت شیخ صفی می‌آوردند پنهانی به ملازمان بیگم می‌سپردند و مدار آن خاتون به این شیخ می‌گذشت^۱.

از مرگ و با محل دفن مارتا (علمشاه بیگم) مادر شاه اسماعیل اول اطلاع دقیقی در دست نیست. تنها اطلاعی که مورخان ایرانی آن عصر از مارتا به دست داده‌اند پیری و فرتوتی و زنده بودن او در سال ۹۰۵ ه. ق. در هنگام بازگشت اسماعیل میرزا به اردبیل از محل اختفای خود لاهیجان است. چون یکی از صوفیان به او خروج اسماعیل را گفت و آه از نهاد آن خاتون اعظم بر آمده گفت: ای فرزند برو به خدمت فرزندم و بگو زنه‌ار که وقت آمدن حال نیست و از مریدان پدرت کسی در این شهر نیست و تمام رفته‌اند بیلاق. می‌باید شش ماه دیگر صبر کنی و حال برگرد و برو به جانب طارم تا مریدان و صوفیان با خانه کوچ‌های خود بیابند به جانب اردبیل، آنگاه غافل بریز، شاید کاری از پیش بیری. زنه‌ار که برو پیش از آن که علی خان سلطان نامرد برسد و علاج فرزند کند خود را برسان^۲.

این اطلاعات حکایت دارند که ابراهیم میرزا قبل از سال ۹۰۵ ه. ق. به علت دل‌تنگی برای مادر و زادگاه خود هوس دیدار اردبیل در سر داشته و از این بابت با برادر خود مشورت کرده و اجازه خواسته است. در گزارشی آمده است که: حضرت اسماعیل میرزا گفت ای برادر مبادا فلک قضیه برانگیزد و علی خان سلطان تو را به دست آورد و هلاک کند. یا به نزد رستم

پادشاه فرستد. دل مادر را بیش از این مسوزان و رحمی به آن والده پیر بکن^۱.
در همان اثر اشاره دارد که اسماعیل پس از خروج از گیلان به اردبیل وارد شد و مادر و برادر را دریافت و هفت هزار کس برداشت و به جانب دیاربکر روان شد و هفت هزار کس دیگر را در اردبیل گذشته بر سر برادر و مادر^۲.

ماری یا مریم

دختر گرجی که در تفلیس به اسارت سپاهیان آغا محمد خان درآمد و در اختیار خان قاجار قرار گرفت. این زن از همان آغاز مورد توجه باباخان که برادر زاده و ولیعهد شاه قاجار بود، قرار گرفت و او که پس از کشته شدن آغا محمد خان با نام فتحعلی شاه به سلطنت رسید، مریم را مخفیانه به ازدواج خود درآورد. از طرفی حسینقلی خان قاجار برادر شاه نیز علاقه شدیدی به مریم داشت و به هیچ وجه حاضر نبود از او دست بردارد. لذا چند بار نامه‌ای برای شاه نوشت و از وی خواست تا مریم را به او بدهد اما شاه بی‌اعتنا به این درخواست، او را به حکومت فارس منصوب نمود و مخفیانه دستور قتل او را صادر کرد. حسینقلی خان که وضع را چنین دید خود را آماده جنگ با برادر کرد و با سپاهش از شیراز خارج شده خود را تا منطقه فراهان رساند.

میرزا ابراهیم کلانتر صدراعظم، مذاکراتی با حسینقلی خان انجام داد تا شاید او را منصرف کند اما نتیجه نداد و طرفین آماده جنگ شدند. با پا در میان میهد علیا - مادر فتحعلی شاه و حسینقلی خان - از جنگ بین دو برادر جلوگیری شد، شاه برای جلوگیری از فتنه بنا بر توصیه مادر، متعهد شد علاوه بر فارس، حکومت اصفهان، خوزستان، کرمان، عباسی و یزد را نیز به حسینقلی خان بدهد و مریم را هم در اختیار او قرار دهد. اما مترصد فرصتی بود تا از شر برادر خلاص شود بدین منظور پس از چندی، زمانی که حسینقلی خان در تهران بود از

طرف شاه به کاخ گلستان دعوت شد، شش میر غضب که از قبل آماده شده بودند در یکی از راهروهای کاخ او را گرفته، چشمانش را درآوردند تا باقی عمر را در تاریکی و انزوا بگذرانند و بدین ترتیب رقابت دو برادر بر سر مریم پایان یافت و شاه بار دیگر به مریم دست یافت. مریم از فتح‌علیشاه چهار پسر و دختر داشت به نام‌های: محمود میرزا، همایون میرزا، احمد علی میرزا، سلطان بیگم خانم و مریم بیگم خانم ثانی ملقب به ضیاءالسلطنه^۱.

ماما ← بابا.

ماه باجی خانم

از دختران فتح‌علی شاه قاجار و خواهر تنی شاهزاده سلطان احمد میرزا عضدالدوله که همسر محب علی خان بود. شوهرش از ماکو و در حلقهٔ مقربان درگان سلطان بود. او حتی در ایام پیری در گردش‌ها و سفرهای ییلاقی یا در رکاب ناصرالدین شاه و یا همراه سروردالدوله همسر شاهزاده کامران میرزا نایب‌السلطنه به چالاکی بر زمین می‌نشست و بر پشت اسب همه جا با آنان می‌رفت. ماه باجی خانم هرگاه آهنگ اندرون شاهی می‌کرد بر شکوه‌السلطنه وارد می‌شد و ایام درنگ خویش را نزد او به سر می‌آورد^۲.

ماه تابان خانم

چهل و ششمین دختر فتح‌علیشاه قاجار، ملقب به قمرالسلطنه، ادیب و شاعر بود. مادرش نوش آفرین خانم از خاندان زند بود و همسرش میرزا حسین خان سپهسالار از رجال معروف عصر قاجار بود. وی به زبان‌های ترکی و فرانسوی آشنا بود. دوبار به حج رفت و موقوفه‌های

(۱) زن در تاریخ معاصر ایران، ج ۱، صص ۲۲۵ - ۲۲۶.

(۲) رجال عصر ناصری، ص ۲۶۵.

زیادی از خود به جا گذاشت. نیمی از درآمد خود را وقف روشنائی بقاع متبرکه و نیمی را وقف شهریه طلاب نمود^۱.

ماه رخسار

دختر عباس میرزای قاجار، نوه فتحعلی شاه و همسر محمد حسن خان سردار ایروانی معروف به خان بابا خان بود. شهرتش فخرالدوله و زنی شاعر، خوشنویس و نقاش بود. او که زنی مدیر و مدبر بوده، بخشی از دارایی خود را صرف امور خیریه و موقوفات نمود^۲.

ماه ملک

ملکه معظمه ماه ملک ملقب به جلال الدینا والدین دختر سلطان غیاث الدین بود که به عقد ازدواج ملک ضیاءالدین غوری که هم حاجی بود و هم غازی، درآمد. آن دختر شاهزاده‌ای بزرگ بود و حافظ قرآن مجید و دارای خطی نیکو بود. هر سال یک نوبت نمازی دو رکعتی می‌خواند و طی آن تمام قرآن را ختم می‌کرد. آن ملکه در جمال و عفت و زهد نظیر نداشت و مادر کاتب کتاب طبقات ناصری با وی هم شیر و هم مکتب بوده است. منهاج سراج می‌گوید که آن ملکه، در سایه توجه و عنایات خود، او را در سن کودکی تا هنگام بلوغ در حرم و بارگاه خویش پرورش داده است. فوت او (که منهاج از آن تعبیر به شهادت می‌کند)، هنگام هجوم کفار مغول در داخل ایران اتفاق افتاد^۳.

ماه ملک خاتون ← مهملک خاتون.

۱) زن در تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۱۸۹. ۲) همان، ص ۱۹۱.

۳) طبقات ناصری، صص ۷۵ و ۷۸ - ۷۷.

مأمده سلطان ← پاینده سلطان بیگم تیموری.

مایتنکن

دختر حسین آقا از زنان احمد تکودار مغول^۱.

ماینو (مایتو) ← ارمنی خاتون.

مج

وی دختر مهرک و همسر شاهپور اول ساسانی (۲۷۲ - ۲۴۱ م)، از زنان کاردان و با تدبیر بود. زمانی که اردشیر بابکان (۲۴۱ - ۲۲۶ م) بر فارس استیلا یافت، مهرک را که پادشاه فارس بود کشت، زیرا منجمان به او خبر داده بودند که از فرزندان مهرک یک نفر پادشاه می‌شود و همه سرزمین ایران را به اطاعت خود در می‌آورد. اردشیر، مهرک و همه بستگان او را کشت و فقط دختر ده ساله‌ای گریخت و به چوپانی پناه آورد و چوپان او را به فرزندی پذیرفت. روزی شاهپور که در بیابان به دنبال شکار بود تشنه شد و خود را به خیمه چوپان رساند تا آبی بنوشد. دختر مهرک جام آب سرد گوارایی به شاهپور داد. شاهپور شیفته زیبایی دختر شد و از چوپان نسب او را پرسید. چوپان گفت دختر من است و از نسب اصلش سخنی نگفت. شاهپور از چوپان خواست تا دختر را به زنی به او دهد و چوپان که دانسته بود شاهزاده است به ناچار پذیرفت.

مج از شاهپور پسر آورد که او را هرمز نام نهادند. مج اظهار بزرگی و شخصیت می‌کرد و خواسته‌های عالی داشت و لذا شاهپور مجبور شد که به او یادآوری کند چوپانزاده است و خواسته‌ها در شأن او نیست. مج ناچار قصه زندگیش را بیان کرد. شاهپور که این راز را دریافت

سعی کرد از همه پوشیده نگه دارد. اتفاقاً روزی اردشیر که از شکارگاه بر می‌گشت بر سر راه به سرای شاهپور فرود آمد. چشمش به کودکی افتاد. درباره او سؤال کرد و نسب مادرش را جویا شد. شاهپور امان خواست و گفت: حاضرم مرا بکشی اما به همسر و فرزندم آسیبی نرسانی و سپس راز منج را آشکار کرد. اردشیر بسیار خشنود شد و گفت مرا از سخن منجمان آسوده خاطر کردی که گفته‌اند از فرزندان مهرک یک نفر پادشاهی کند و او هرگز است. چنین نیز شد، هرگز پس از شاهپور بر تخت سلطنت نشست و به اداره کشور پرداخت و رامهرمز را بنا کرد و آن را پایتخت خود قرار داد. مدت پادشاهی اش یک سال و ده روز بود.^۱

محب سلطان

یکی از دختران سلطان محمود میرزا پسر سلطان ابوسعید تیموری.^۲

مختوم خانیم

خواهر اویس خان از خوانین مغولستان. اویس خان در ایام حکومت خود همیشه با مردم قلماق جنگ می‌کرد و دو مرتبه گرفتار شد و در بار دوم خواهر خود مختوم خانیم را به فدا داده آزاد شد.^۳

مخدوم‌زاده خاتون ← خانزاده خاتون.

مخدومه سلطان بیگم: دختر سلطان محمود میرزا تیموری.^۴

(۱) تاریخ طبری، ج ۲، صص ۵۹۴ - ۵۹۳. کامل ابن اثیر (وقایع قبل از اسلام)، ج ۴، صص ۲۲۴ - ۲۲۱.

(۲) تاریخ الفی، ص ۲۵۷. (۳) همان، ص ۲۶۶.

(۴) همان، ص ۲۵۷.

مرتی خاتون

از قوم قونقورات و خواهر موسی گورکان، از زنان اباقاخان مغول^۱.

مرصع خانم

از دختران فتحعلی شاه قاجار و همسر حاج محمد قلی خان آصف الدوله دایمی زاده فتحعلی شاه بود. از قراری زیباترین دختر فتحعلی شاه بوده است. او بسیار پاکیزه و خوش لباس بود و به ادای فرایض دینی و بحث در مسایل مذهبی رغبتی بسزا داشت. پیوسته به نماز و دعا و مقابله قرآن مشغول بود و زکات را می پرداخت. میلاد ائمه اطهار را با تمام آداب جشن می گرفت و ایام سوگواری با تمام عقیده تعزیه نوازی می کرد. از میان همسران ناصرالدین شاه با شمس الدوله بیش از دیگران مانوس بود. هر زمان که به اندرون شاهی می رفت به شمس الدوله وارد می شد و مدت اقامت خود را نزد وی می گذرانید^۲.

مرغیه خاتون

دختر ارتق بوکان تولی و زن قراهلاکو بن ماتکان بن جغتای. پسر این زن به نام مبارکشاه بعد از پدر وارث ملک گردید (الوس جغتای) و چون کودک بود، مرغیه خاتون صاحب اختیار گردید. از این رو، به حکم ارتوق بوکا، الغوبن بایدار بن جغتای به حکومت آن الوس مأمور شد، اما مرغیه خاتون با وی به مخالفت برخاست و کسی را نزد قبالاقاآن فرستاده اظهار ایلی کرد. سرانجام قآن، مرغیه خاتون را که از دست الغو به شکایت نزد عم رفته بود به حکم زوجیت پیش او روان کرد و از این رو، کار الغو بالا گرفت. اما در سال ۶۶۲ به دست مبارکشاه کشته شد و وی بار دیگر به سلطنت رسید^۳.

(۱) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۰. تاریخ بناکسی، ص ۴۲۶ (برتی خاتون آورده).

(۲) رجال عصر ناصری، صص ۲۶۶ - ۲۶۵. (۳) تاریخ جهان آرا، ص ۱۹۹.

مریم بیگم

از دختران شاه سلطان حسین صفوی که احتمالاً از ازدواج او با سیدمرتضی (به احتمال دیگر با خواهرش خان آغا بیگم)، شاه اسماعیل سوم، به وجود آمده است.^۱

مریم بیگم

دختر شاه طهماسب صفوی است که با زینب بیگم خواهرش از یک مادر بودند. در سلطنت محمد خدابنده، خان احمد خان گیلانی حاکم گیلان بیه پیش که مدت دوازده سال در حکومت شاه طهماسب تا جلوس محمد خدابنده در زندان به سر می‌برد به سبب خویشاوندی با مهدعلیا دختر میر عبدالله خان حاکم مازندران و زن سلطان محمد خدابنده، از زندان قلعه استخر فارس آزاد شد و به قزوین به «بساط بوسی» آمد. پس از چند روز، به پیشنهاد مهدعلیا و صلاح ارکان دولت، مریم بیگم را به عقد خان احمد خان درآورده و در قزوین مراسم عروسی برپا گردید. مردم بیه پیش برای شرکت در عروسی روانه قزوین شدند. بعد از پایان مراسم جشن و سرور، خان احمدخان اجازه یافته به گیلان رفت. او همسر خود را همراه محرمان و معتمدان به دارالاماره لاهیجان می‌فرستد و خود همراه لشکر از راه دیلمان، از آب سفید رود گذر می‌کند و به قصد جنگ و جدال روانه کوچصفهان می‌شود و از آن طرف نیز شاه جمشید خان سپاهی را از بیه پس به مقابله او می‌فرستد.^۲ مریم بیگم برای خان احمد دختری به دنیا آورد که خان بیگم نام گرفت.

خان احمد خان از اوضاع آشفته پس از درگذشت شاه طهماسب استفاده نمود و بر قدرت

(۱) انقراض سلسله صفویه، شجره نامه ضمیمه.

(۲) تاریخ گیلان، صص ۶۵ - ۶۴. به اجمال در: خلدبرین، ص ۴۰۳. خلاصه التواریخ، ص ۶۱۰. احسن التواریخ، ص ۶۳۸ فقط نام مریم خانم در اسامی دختران شاه طهماسب آمده است. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۰.

خویش افزود و سعی کرد در گیلان به استقلال حکمروایی کند. از این رو هنگامی که شاه عباس اول به سلطنت رسید از او تبعیت نمی‌کرد. شاه عباس نیز به بهانه‌ای لشکر به گیلان فرستاد و او را برانداخت. پس از فرار خان احمد خان، شاه عباس عمه خود مریم بیگم را با دخترش به حرمسرای خویش منتقل نمود که مدت‌ها در دربار شاه صفوی به سر می‌بردند.^۱ مریم بیگم در صفر ۱۰۱۷ ه. ق. در اصفهان درگذشت. جسدش را به فرمان شاه عباس در مشهد به خاک سپردند و سرای او را به شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی دادند تا هر روز پنج نوبت برایش نماز گزارد، و هنگام قرآن خواندن از او یاد کند. این زن را به سبب این که پیرترین شاهزاده خانم‌های حرم بود، شاه عباس همیشه «عمه» خطاب می‌کرد.^۲

مریم بیگم

دختر شاه صفی صفوی و از زنان متنفذ دربار بود. او در روی کار آمدن شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵-۱۱۰۵ ه. ق) نقش عمده داشت.^۳ مریم بیگم پس از مرگ شوهر خود به دام عشق ساروخان قورچی باشی افتاد. چون شاه سلیمان از این ماجرا آگاه شد مرد نگون بخت را گردن زد.^۴ بعد از فوت شاه سلیمان تا سه روز احدی از محرمان و خواجه سرایان و خدمه جرأت نمی‌کرد که نزدیک نعش او رفته و مشخص نماید که فوت شده یا غش کرده تا این که مریم بیگم که بسیار جری و گستاخ بود بر سر بالین او رفت و مشخص نمود که مرده و امرا را مطلع ساخت.^۵

مریم بیگم که در روی کار آمدن شاه سلطان حسین صفوی نقش عمده داشت در دوره

۱) تاریخ گیلان، صص ۱۰۹-۱۰۶. خلاصه‌التواریخ، ج ۲، ص ۹۳۰. شاه طهماسب صفوی، ص ۱۳.

۲) زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۶۳.

۳) ر.ک: زبدة‌التواریخ، محمد محسن مستوفی، به کوشش بهروز گودرزی، ص ۱۱۴.

۴) انقراض سلسله صفویه، ص ۴۱. ۵) زبدة‌التواریخ، ص ۱۱۳.

سلطنت وی بر شاه نفوذ داشت. نمونه‌ای از این نفوذ را در لغو حکم تحریم شراب که توسط مجتهد بزرگ محمد باقر مجلسی و به فرمان شاه واقع شده بود، می‌توان ملاحظه کرد. مریم بیگم که زنی معتاد به شراب بود با این فرمان شاه موافقت نداشت. از این رو خواجه سرایان با مریم بیگم برنامه‌ای تنظیم کردند تا این فرمان را لغو نمایند. مریم بیگم تمارض کرد و به شاه گفت که بنا بر تجویز پزشکان باید شراب بنوشد تا معالجه شود و با این دسیسه، شاه سلطان حسین را وادار به نوشیدن شراب و لغو حکم تحریم کرد.^۱

او در کشف توطئه‌ای که علیه شاه سلطان حسین صورت گرفت مؤثر بود و شاه را نصیحت کرد که در رسیدگی بیشتر به امور مملکت بکوشد، لیکن شاه از نصایح او طرفی نبست.^۲ از جمله به واسطه شکست‌های خفت باران ابدالی‌ها و از دست دادن بحرین و سایر جزایر واقع در خلیج فارس، طوری مریم بیگم را که در آن زمان سالخورده ولی صاحب عزم و بی‌پروا بود به هیجان آورد که زبان به ملامت شاه گشود و او را به علت راحتی طلبی و بی‌اعتنایی به امور مورد نکویش قرار داد. او از کیسه خود عهده‌دار مصارف لشکرکشی دیگری علیه یاعیان گردید و شاه ناگزیر از متابعت وی شد.^۳

مدرسه معروف مریم بیگم در اصفهان به نام اوست. این مدرسه مساحتش تقریباً چهار جریب و موقوفه بسیاری برای طلبه و لوازم آن معین کرده و از شهرهای دیگر غیر از اصفهان نیز ملک خریده و وقف مدرسه نموده تا جایی که در تبریز و بسطام و قزوین و غیره هم موقوفه دارد. برای او ساخت مسجدی را نیز ثبت کرده‌اند. مسجد مریم بیگم اکنون موجود بوده و جنب دروازه دولت است و ورودی آن نیز در محله حسن آباد است که به صورت مدارس جدید درآمده است.^۴

(۱) ر.ک: انقراض سلسله صفویه. (۲) ر.ک: همان، ص ۱۳۲.

(۳) همان، ص ۱۱۵.

(۴) شاهین زنان ایرانی و پارسی‌گویی، صص ۲۱۵ - ۲۱۴. ضعیفه، ص ۳۱۲.

مریم بیگم

دختر شاه سلطان حسین صفوی^۱.

مریم سلطان بیگم

دختر سلطان حسین میرزا بایقرا که صاحبۀ سید عبدالله میرزا بود^۲.

معصومه سلطان بیگم

دختر سلطان احمد میرزا پسر سلطان ابوسعید تیموری بود. مادر او حبیبه سلطان بیگم نام داشت. این دختر به ازدواج ظهیرالدین محمد بابر درآمد و دختری برای او به دنیا آورد. چون در همان ایام وفات یافت، دختر را به اسم مادر، معصومه سلطان بیگم نام گذاشتند^۳.

معصومه سلطان بیگم

دختر ظهیرالدین محمد بابر که هم نام مادرش بود زیرا مادرش معصومه سلطان بیگم دختر سلطان احمد میرزا تیموری پس از تولد این دختر درگذشت^۴.

معصومه سلطان بیگم

دختر همایون گورکانی پادشاه هند^۵.

(۱) زبدةالتواریخ، ص ۱۳۷.

(۲) حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۲۱.

(۳) همان، ص ۹۶. تاریخ الفی، ص ۲۵۶ (ذکر نام).

(۴) تاریخ الفی، ص ۳۵۹.

(۵) حبیب السیر، ج ۴، ص ۹۶.

مغل خانم ← مغول خانم.

مغول خانم

زن شییک خان اوزبک بود که در امور با شوهر مشاوره داشت. از جمله وقتی شییک خان در برابر نیروهای شاه اسماعیل اول در مرو حصار گرفت او را تحریک به برون رفتن از حصار و اقدام به جنگ کرد در حالی که برخی مشاوران او، اقدام شاه اسماعیل را در عقب‌نشینی از مرو یک تاکتیک جنگی دانستند و پیشنهاد کردند که همچنان در حصار باشد تا از رفتن اسماعیل مطمئن گردند. و نیروهای کمکی عیدخان و تیمور سلطان بدانها برسد. اما سخنان مغول خانم چنان عرق غضب شوهر را در حرکت آورد که از دروازه مرو بیرون رفت و متوجه کارزار شد و کشته شد. عید خان که به مدد او آمده بود اما دیگر کار از کار گذشته بود، بعد از مرگ شییک خان، مغول خانم را برداشته و همراه خود به بخارا برد. بخشی از سخنان مهیج این زن بدین صورت در منابع منعکس شده است: «شما [شییک خان] مکرر کتابت تعرض آمیز به خاقان سکندرشان [شاه اسماعیل] فرستاده وی را به جنگ طلب نمودید و او با سپاه مانده در بجور از راه دور به مرو آمد و شما خاک بی ناموسی بر سر خود پاشیده از شهر بیرون نرفتید. حالیا صلاح در آن است که رعب و هراس بر خاطر خود راه نداده، از روی جلادت و مردی به میدان محاربه روی^۱».

مؤلفی گمنام از حضور مغل (مغول) خانم زن عیدالله خان اوزبک در حوادث ایام او و شاه طهماسب به کرات یاد کرده است. او شوهر خود را به حفظ صلح با پادشاه صفوی تشویق می‌کرده و در ایام بیماری عیدالله، عقد مصالحه‌ای با طهماسب نموده است. به نقل وی، مغل خانم بعد از مرگ شوهر، به هرات آمد و از آنجا به مشهد مقدس به زیارت امام رضا(ع) رفت و در آنجا وفات نمود و در آستانه امام رضا(ع) دفن شد. او پیش از آن از ارادتمندان شاه

۱) احسن التواریخ، ص ۱۵۷. خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۴. خلدبرین، صص ۱۹۳-۱۹۲.

صفوی شده بود.^۱

ملکت آغا

دختر خضر اوغلان و زن عمر شیخ پسر تیمور. چون عمر شیخ برادر شاهرخ در جوانی کشته شد^۲، تیمور دستور داد تا شاهرخ ملکت آغا زن جوان برادر و مادر پیرمحمد و رستم و اسکندر و بایقرا پسران عمر شیخ را در حباله نکاح خویش درآورد و بدین ترتیب شاهرخ سمت پدرخواندگی یتیمان برادر یافت. ملکت آغا از شاهرخ نیز پسری آورد به نام سیورغتمش.

در حین وفات تیمور، میرزا پیرمحمد در شیراز استیلا داشت. برادرش میرزا رستم در اصفهان لوای سلطنت می افراشت. میرزا اسکندر در همدان حکومت می کرد. چون خبر وفات تیمور به میرزا پیرمحمد رسید، امرای خود را جمع نمود و در باره سلطنت با آنها مشاوره کرد. هر کدام نظری را مطرح کردند اما میرزا پیرمحمد با رد آن نظرات، به واسطه آن که مادرش ملکت آغا در سلک خواتین شاهرخ پادشاه قرار داشت سکه و خطبه را به اسم شاهرخ مزین کرد.^۳

به نوشته عبدالرزاق سمرقندی «میرزا پیرمحمد که اعقل زمانه بود، فساد آن رأی ها به امرا نمود و گفت حضرت صاحب قرآن والده ما را ملکت آغا به حضرت خاقان سعید (شاهرخ) داد و ما را به او باز بست و یورت بزرگ به او می رسد. مناسب آن که او را آغا و الغ دانسته در

(۱) ر.ک: عالم آرای شاه طهماسب، ص ۱۷۶، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۸ و ۳۴۷.

(۲) تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۲۸۲. شرف الدین یزدی می نویسد: «خواتین او [عمر شیخ] سونج قتلغ آغا و بیک ملک آغا و ملکت آغا و پسر او امیرزاده اسکندر که در صغر سن بود و در شیراز مانده، نعش [عمر شیخ] را از شیراز به کش بردند و در آنجا به بقعه ای دفن کردند.» (ظفرنامه، ج ۱، ص ۴۷۵).

(۳) احسن التواریخ (۱)، ص ۱۱.

صدر سکه و عنوان خطبه نام آن حضرت یاد کنیم و چون سلامت در ذات مبارک او هست شاید به همین قدر راضی شده زیادت متعرض نشود.^۱

از پسران ملکت آغا، بایقرا چند بار شورش کرد تا این که در سال ۸۲۶ به دست گماشتگان شاهرخ اقتاد و به امر او کشته شد.^۲ اسکندر میرزا را نیز شاهرخ به ترغیب زن خود گوهرشاد بیگم، رقیب ملکت آغا، و به دست برادرش رستم میرزا کشت.^۳

ملکت آغا که همه فرزندان او در حیات وی یا مردند یا کشته شدند، در سال ۸۴۴ در کابل بدرود حیات گفت. جنازه وی را به بلخ آوردند و در مدرسه‌ای که خود ساخته بود به خاک سپردند. این زن آثار خیری از خود باقی گذاشته و غیر از مدرسه‌ای که در شهر بلخ و در کمال تکلف و تزیین بنا کرده بود، در هرات نیز «خانقاه و دارالحدیث و دارالشفاء و دو حمام» و نیز مدرسه‌ای، ساخته و در نه فرسخی هرات در میان دره زندگی او چهل دختران رباطی وسیع طرح انداخته،^۴ بود.

ملک جهان خانم (مهد علیا)

مهد علیا ملک جهان خانم (۱۲۹۰ - ۱۲۲۰ هـ ق) دختر محمد قاسم خان قاجار، زوجه محمد شاه قاجار و مادر ناصرالدین شاه، از زنان مقتدر دربار بود که در فاصله مرگ محمد شاه تا ورود ناصرالدین میرزا به تهران به رتق و فتق امور پرداخت و در سلطنت ناصرالدین

(۱) مطلع سعدین، ج ۲، جزء ۱، ص ۱۶.

(۲) تفصیل آن در مطلع سعدین، ج ۲، ص ۱۸۹. مجمل فصیحی ذیل حوادث سال ۸۲۶. تذکره دولتشاه سمرقندی، صص ۲۸۳-۲۸۲.

(۳) تفصیل آن در: احسن التواریخ (۱)، صص ۹۷-۹۶. تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۲۸۰.

(۴) مجمل فصیحی، ذیل حوادث ۸۴۱. آثار الملوک، ص ۱۶۷. حبیب السیر، ج ۳، ص ۶۲۹. حواشی و تعلیقات احسن التواریخ، ص ۶۶۵.

شاه نیز در امر عزل و نصب افراد دخالت کامل داشت و در اداره امور مملکت اعمال نفوذ می‌کرد.^۱ وی از زنان فاسد، کینه توز و توطئه‌گر سلسله قاجار به شمار می‌رود که با زد و بندهای سیاسی توانست مردان بزرگی را به ناحق از میدان سیاست به کناری زند و برخی از آنان را به دست جلاد بسپارد.

پس از مرگ محمد شاه در شوال ۱۲۴۶ هجری وضع آشفته ایران آشفته‌تر شد و پایتخت دچار هرج و مرج و بی‌نظمی بیشتر گردید. در چنین موقعیتی ناصرالدین میرزا فرزند ۱۶ ساله محمد شاه به سلطنت نشست و میرزا تقی‌امیر نظام (امیرکبیر) امر صدارت را بر عهده داشت. اما مهد علیا علیه او شروع به دسیه‌گردی ناصرالدین شاه که در مقابل دسیه‌های دشمنان و تحریکات مادر، مدتی ایستاده بود بعدها تسلیم مهد علیا شد و امیرکبیر را از صدارت معزول و به قتل رساند و میدان را برای تاخت و تاز هر چه بیشتر فاسدان باز گذاشت.

می‌گویند که در ایام ناخوشی محمد شاه، میرزا آقا خان نوری که رسواترین زمامدار این دوره است با جهان خانم مهد علیا روابط سری پیدا نمود و واسطه بین او و سفارت انگلیس شد. ولی حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقتی از روابط میرزا آقا خان با مهد علیا مطلع شد، برای این که اسرار فاش نگردد، قفل سکوت بر دهان زد و به اطرافیان خویش نیز دستور داد که به هیچوجه از آنچه می‌بینند و می‌شنوند مطلبی در جایی بازگو نکنند. رابطه مهد علیا با میرزا آقا خان نوری به تدریج به آنجا کشیده می‌شود که هر چه در اندرون شاه می‌گذشته او به میرزا

(۱) رجال عصر ناصری، ص ۲۳۳. معیرالممالک درباره مهد علیا می‌نویسد: به ظاهر زیبا نبود ولی از موهبات معنوی بهره‌ای بسزا داشت. بانویی پر مایه و باکفایت بود. ادبیات فارسی و قواعد زبان عربی را نیک می‌دانست و خط درشت و ریز هر دو را خوش می‌نوشت. به مطالعه تواریخ و دواوین شعرا رغبتی وافز داشت و کتابخانه خصوصی او را این دو نوع کتاب تشکیل می‌داد. گاه سخن شیرین گفتار و به وقت محاوره حاضر جواب بود. امثال و حکایات و اشعار بسیار از بر داشت و ضمن گفتگو آنها را در جای خود به کار می‌برد (همان).

آقا خان اطلاع می‌داد، و میرزا نیز ماجرا را به اطلاع سفارت انگلیس می‌رسانیده است. همچنین میرزا آقا خان نوری آنچه را که می‌خواست به اطلاع شاه برساند به مهد علیا تلقین می‌کرد و او نظرات و اطلاعات او را به شاه بازگو می‌کرد. در زمان ناصرالدین شاه روابط غیر عادی میرزا آقا خان با مادرش مهد علیا باعث شد که او شاهزاده محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه را مأمور کرد که در اندرون مهد علیا مقیم شود و دستور می‌دهد که کسی بدون اجازه او با نواب ملاقات نکند. و بعد نیز میرزا آقا خان تبعید شد. پس از مرگ محمد شاه و عزل میرزا آقاسی از مقام صدارت، میرزا آقاخان از کاشان به تهران آمد و مادر شاه از بازگشت مرد مطرود استقبال کرد!

از جمله اقدامات او برای آماده کردن سلطنت ناصرالدین شاه پس از مرگ محمد شاه، عزل حاج میرزا آقاسی از صدارت، تنفیذ احکام ایالات و ولایات و حکم به ادامه کار آنها و رفع فتنه سیف‌الملوک میرزای قاجار را می‌توان نام برد. چون حاجی میرزا آقاسی تمکین حکم مهد علیا مبنی بر کناری وی نمی‌کرد و برخی شاهزادگان با او همدل بودند، و از سوی دیگر وزرای مختار روس و انگلیس به امرای پیام دادند که باید شاهنشاه ایران برسد و به هر چه حکم کند روا خواهد بود و همچنان حاجی میرزا آقاسی را صدراعظم می‌دانستند، «چون کار بدین جا انجامید مهد علیا بیمناک شد که مبادا فتنه‌ای انگیزخته گردد که خون جمعی ریخته شود. پس قلمی گرفت و به جای میرزا آقاسی رقمی نوشت که با آن همه رأفت و مرحمت که از شاهنشاه غازی بهره تو گشت در سکره غمرات و غمره سکرات او را عیادت نکردی، امروز دیگر اظهار جلالت چه کنی؟ ما خود حفظ خانه و خزانه صاحب تخت و تاج تو انیم کرد و به سوء تدبیر شما محتاج نخواهیم بود. پس امرای رقم مهد علیا را بستند و بدان وزیر مختار روس و انگلیس را پاسخ فرستادند و گفتند چندان که شاهنشاه ایران بدین شهر نیامده مهد علیا نافذ فرمان است. ما خود حاجی میرزا آقاسی را عزل و عزلت نفرمودیم، بلکه

این فرمان مهد علیا است. در این وقت وزرای مختار روس و انگلیس به حضرت مهد علیا شتافتند و در امر حاجی میرزا آقاسی فراوان سخن کردند و چنان از درِ حکمت و نصفت پاسخ گرفتند که خود ایشان خیره بماندند و همی گفتند ما ۱۴ سال است در ایران از هیچ مردی سخن بدین پرداختگی و سختگی نشنیده‌ایم و از این کار کناره گرفتند و حاجی میرزا آقاسی یک باره بیچاره گشت... اما از آن سوی امرای درگاه... چنان صواب شمردند که مهد علیا به هر شهر و بلد فرمان کند که حکام و عمال دست از خدمت خویش باز نگیرند و هیچ حکمی که از سابق رفته دیگرگون نکنند تا آن گاه که صاحب تاج و گاه به دارالملک آید.

... چون بعد از فوت شاهنشاه غازی قبایلی که در نواحی دارالخلافه نشین داشتند به ترکازی برخاستند، سالک را بر مترددین مهالک کردند و از معابر مقابر ساختند، مهد علیا به صوابدید شاهزاده علیقلی میرزا فرمان کرد تا سلیمان خان افشار با جماعتی از لشکر جزّار از دارالخلافه به بیرون سفر کند و طاغیان کافر نعمت را کیفر نماید. سلیمان خان با ۴۰۰ تن سواره افشار راه برگرفته تا حدود قزوین برانند و شرّ قبایل راهزنان را از قوافل بگردانید و راه کاروانیان را گشاده داشت...^۱.

مهد علیا اگر چه زنی مدیر و مدبر بود اما قدرت طلبی اش که می‌خواست ولو با دسیسه و جنایت آن را حفظ کند، او را به مضورترین زن قاجار تبدیل کرد. چون با به قدرت رسیدن امیرکبیر، قدرت او رو به زوال گذاشت، موجبات عزل، تبعید و در نهایت قتل او را فراهم کرد و با این جنایات نام ننگی از خود به جای گذاشت. معروف است که وی تمام زنان مورد علاقه ناصرالدین شاه و ولیعهدهای او را به نحوی از بین می‌برد تا مبادا وجود آنها قدرت او را محدود کند. دستگاه مهد علیا پس از امیرکبیر، روتق گرفت، شاهانه زندگی می‌کرد و سایه اش همه جا گسترده بود.

معیرالممالک می‌نویسد: «مهد علیا را دستگاهی عظیم و پر شکوه بود. مادر بزرگم تاج

(۱) محمدتقی لسان‌الملک سبهر، ناسخ‌التواریخ، ج ۳، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷، صص ۹۴۳-۹۳۶.

الدوله نخستین زن معقوده ناصرالدین شاه پس از جلوس، برایم حکایت می‌کرد که چهار تن خواجه سرا و بیست خدمتکار مخصوص با جامه‌های فاخر جزء لایفکش بودند و آنان را چنان عزیز می‌داشت که مورد رشک و تملق اهل اندرون قرار داشتند، در آبدارخانه و سفره خانه او چندان قلیان مرصع و فنجان‌های چای و قهوه خوری و سینی و شربت خوری، قاشق و ظروف طلا و نقره بود که در دکان چند زرگر معتبر یافت نمی‌شد، مهد علیا سفره‌ای بس رنگین داشت و هر روز و شب از شصت تا هفتاد تن از پسرها و دخترهای فتحعلیشاه و دیگر بانوان بزرگ آن زمان بر سر سفره‌اش حاضر می‌شدند. آفتابه لگن مخصوص مادر شاه از طلای جواهر نشان و دیگر آفتابه لگن‌ها از نقره میناکاری بود. مهد علیا گر مابه مخصوص داشت که رختکن‌ها و خزانه‌ها و ازاره‌ها و کف آن از زیباترین سنگ‌های مرمر زینت یافته بود و جمله اسباب و لوازم حمام از نقره فیروز نشان بود. هفته‌ای دو بار صبح‌ها به حمام می‌رفت و هر بار کنیزان از در اتاق تا در حمام در دو ردیف صف بسته پرده درازی که از طاقه شال‌ها تهیه شده بود نگاه می‌داشتند تا اهل حرم مادر شاه را در جامه خواب نبینند.^۱

یکی از سیاحان اروپایی راجع به شهرت و قدرت مهد علیا می‌نویسد: «ملکه مادر - که به والده شهرت دارد - دارای نفوذ بسیاری است که بخصوص آن را به هنگام انتصاب حکام، وزرا و ازدواج‌های شاه اعمال می‌کند. ماجراجویی‌های وی، خود ماده اصلی حرف مفت‌های رایج در شهر است.^۲»

وی در سال ۱۲۹۰ هـ. ق. در سن ۷۱ سالگی زمانی که ناصرالدین شاه در سفر اروپا بود وفات کرد.^۳

(۱) رجال عصر ناصری، ص ۲۳۴.

(۲) ادوارد یاکوب پولاک، سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: انتشارات خوارزمی،

(۳) رجال عصر ناصری، ص ۲۳۴.

ص ۱۶۴.

ملکه

دختر ابا قباخان مغول، و مادرش بلغان خاتون بود. او را به طغای بوقا پسر بوقای یارغوجی دادند.^۱

ملکه جلالیه

ملکه جلالیه صاحبه نخجوان، خواهر اتابک ازبک بن محمد بن ایلدگزر حاکم آذربایجان بود. وقتی که غیاث الدین خوارزمشاهی بدان سولشکر کشید و سرانجام بین او و اتابک ازبک مصالحه برقرار شد، اتابک خواهر خود ملکه جلالیه را به غیاث الدین به زنی داد.^۲

ملکه حاجی

دختر قطب الدین محمد ملک الجبال بود که به همسری ملک علاء الدین علی پسر ملک شجاع الدین علی غوری که پس از پدر به ولایت جرماس رسید، درآمد. ملکه حاجی پس از درگذشت شوهر خود توفیق عزیمت به خانه خدا و قبله مسلمین را پیدا کرد. توفیقی که تا آن زمان برای هیچکدام از پادشاهان غور نصیب نشده بود. در این سفر پسرش ملک ضیاء الدین محمد «که هم حاجی و هم غازی گشت» نیز در خدمت والده خود از راه خراسان و هرات و نیشابور عازم حج شد. ملک ضیاء الدین در این سفر حج، در شهر مکه خانقاهی بنا کرد و هزینه عمارت آن را کامل مهیا و فراهم کرد و معتمدانی را مأمور اداره آن خانقاه نمود. سپس در خدمت والده خود به ممالک غور بازگشت و در آنجا بسیار مدارس و مساجد بنا فرمود. نام والده ملک ضیاء الدین محمد از آن پس به جهت تشرف به مکه و زیارت خانه خدا، ملکه حاجی شد.^۳

(۱) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۰. تاریخ بناکسی، ص ۴۲۶.

(۲) سیرت جلال الدین مینکیرنی، ص ۱۰۱. (۳) طبقات ناصری، ص ۴۹.

ملکه خاتون

وی آخرین بازماندهٔ اتابکان آذربایجان، دختر سلطان طغرل سوم، و همسر اتابک ازبک (۶۲۲ - ۶۰۷ ه. ق) است که در کار ملک با شوهر خود شریک بود. هنگامی که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به طرف آذربایجان لشکر کشید، اتابک ازبک که یارای مقاومت نداشت، گریخت و همسرش را با این خیال که جلال‌الدین به زنی حمله نخواهد کرد، بر سر حکومت در تبریز باقی گذاشت. بر خلاف تصور اتابک، جلال‌الدین تبریز را محاصره کرد و ملکه خاتون که دریافت کاری از پیش نخواهد برد و ضمناً «در اندرون نیز از تابک کوفته خاطر بود»، پس از هفت روز پیغام به نزد خوارزمشاه فرستاد که اگر «آن بانو را با حواشی و خدمتگزاران به مال و جان امان دهد، و شهر خوی نیز وی را باشد و مصون و محفوظ بدان شهر فرستاده آید»، شهر را تسلیم می‌کند. سلطان این شرایط را پذیرفت و به سال ۶۲۲ ه. ق. به تبریز وارد شد، و همسر اتابک را همان‌گونه که وعده داده بود به خوی فرستاد.

ملکه خاتون که زنی فوق‌العاده جاه طلب و مال دوست بود، از خوی چند زن را در خفا به نزد جلال‌الدین فرستاد و به دروغ پیغام داد که من از شوهرم طلاق گرفته‌ام و تمایل به همسری با تو دارم و سپس قاضی ورزقان از توابع تبریز، و چند تن دیگر را تطمیع کرد تا شهادت دهند که اتابک او را طلاق داده است. بخصوص که قاضی تبریز عزالدین قزوینی نیز به وقوع جدایی گواهی داده بود. خوارزمشاه که این کار را از هر نظر به نفع خود می‌دید، به ازدواج رضایت داد. سرانجام این کار در خوی صورت گرفت و به عنوان هدیهٔ عروسی علاوه بر خوی، دو شهر سلماس و ارومیه را با مضافات به آن ملکه پیشکش کرد. بدین ترتیب این خاتون بار دیگر عملاً قدرت و حکومت را در آذربایجان در دست گرفت.

پس از آنکه اتابک ازبک که در قلعهٔ النجق (النجه) از توابع نخجوان پنهان بود، از این

۱) جهانگشای جوینی، تصحیح علامه قزوینی، ج ۲، ص ۹۴.

۲) سیرهٔ جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۱۵۶.

موضوع آگاه شد و دریافت که ملکه خاتون بدون این که از جانب جلال‌الدین تحت فشار قرار گیرد، به دنبال توطئه‌ای دست به چنین کاری زده است: «سر بر بالش نهاد، و هم در وقت وی را تب گرفت و پس از چند روز درگذشت»^۱.

هنگامی که سلطان جلال‌الدین به کشورگشایی مشغول و از آذربایجان به دور بود، شرف‌الملک، وزیر خود را مأمور کرده بود تا بر کار ملکه خاتون نظارت داشته باشد و او که طمع در اموال فراوان این زن کرده بود و از طرفی از قدرت و تسلط وی بر کارها دل خوشی نداشت، پیوسته گزارش‌های خلاف - و شاید صحیح - علیه او به نزد جلال‌الدین می‌فرستاد به این عنوان که خاتون با اتابکان روم و شام رابطه برقرار کرده و خیال دارد آذربایجان را از تصرف خوارزمشاهیان خارج سازد.

ملکه خاتون که از عاقبت این دشمنی بی‌مناک شده بود، سرانجام به دژ تلادرکنار دریاچه ارومیه که بسیار مستحکم و از لحاظ موقع نظامی کم نظیر بود، رفت و جنگ بین او و شرف‌الدین آغاز شد و چون تاب مقاومت نداشت، از یکی از اتابکان به نام حاجب علی که نایب‌الملک اشرف موسی حاکم اخلاط (از شاهزادگان ایوبی) بود کمک خواست. حاجب علی با سپاهیان از شام رسید و قلعه تلادرگرفت و ملکه خاتون را در سال ۶۲۵ هـ. ق. با خود به شام برد. تصور می‌رود که ملکه اشرف او را به همسری خود درآورده باشد. بدین ترتیب کار آخرین بازماندگان اتابکان آذربایجان عملاً خاتمه یافت.

زمانی که خوارزمشاه به آذربایجان بازگشت و از چگونگی واقعه باخبر شد و دریافت که وزیر در این جریان مقصر بوده است، همسر خود را تبرئه کرد و کینه‌ای از او بر دل باقی نگذاشت. بدون این که دیگر هیچ گاه موفق به دست یافتن بر این خاتون گردد^۲.

۱) همان، ص ۱۶۶ و ۱۷۶. تاریخ بناکی، صص ۳۸۰ - ۳۷۹. تاریخ جهان‌آرا، ص ۱۲۵.

۲) سیره جلال‌الدین منکبرنی، صص ۲۱۸، ۲۲۱ و ۲۴۳. بیانی، زن در ایران عصر مغول، صص ۲۰ - ۱۸.

ملکه خاتون

وی اگر چه عنوان حکومت و سلطنت نداشت اما در زمان حکومت شوهرش عزالدین گرشاسف و پس از وی حسام‌الدین خلیل - از اتابکان لر - در امور دخالت داشته و در حوادث این دوره - اتابکان - از او یاد شده است. ملکه خاتون خواهر شهاب‌الدین سلیمان شاه بن پرچم‌الایوایی بود. شهاب‌الدین رئیس قبیله معتبر ایوه، از ترکمانان حدود کردستان و لرستان و مقر حکومت وی کردستان و پایتختش قلعه وهار (بهار) در سه فرسخی شمال غربی همدان بود. چون عزالدین گرشاسف متصدی کار حکومت شد، ملکه خاتون را که زن برادرش بود، در حباله خود آورد. در این احوال، بین عزالدین گرشاسف و حسام‌الدین خلیل جنگ در گرفت و شکست بر عزالدین افتاد. وی قصد رفتن به قلعه کربت کرد که زنش ملکه خاتون آنجا بود. حسام‌الدین نیرو فرستاد تا راه قلعه را بر او بگرفتند و او را به قلعه راه ندادند تا این که حسام‌الدین به آنجا رسید. آن‌گاه او را به جان امان داد و قلعه را در حصار گرفت و ملکه خاتون مقاومت ورزید. پس از سه روز به پیام عزالدین گرشاسف، ملکه خاتون در قلعه را گشود و فتنه‌ها آرام یافت و امور حکومت بر حسام‌الدین خلیل قرار گرفت. او عزالدین گرشاسف را ولی عهد خود کرد. بعد از یک سال روزی او را به حضور طلبید. زنش ملکه خاتون مانع رفتن وی شد اما نپذیرفت و بدون سلاح پیش حسام‌الدین خلیل رفت. حسام‌الدین بر عزالدین غدر کرد و او را بکشت. ملکه خاتون پسران خود شجاع‌الدین خورشید و سیف‌الدین رستم و نورالدین محمد را که هنوز در حد طفولیت بودند، پنهان پیش برادر خود شهاب‌الدین سلیمان شاه ایوه فرستاد. بدین سبب میان حسام‌الدین خلیل و شهاب‌الدین سلیمان شاه دشمنی پدید آمد تا به مرتبه‌ای که در یک ماه سی و یک بار با هم جنگ کردند. عاقبت شکست بر سلیمان شاه افتاد و قلعه بهار و بعضی ولایات کردستان در تصرف لران آمد. اما سرانجام در درگیری‌های بعدی، حسام‌الدین خلیل کشته شد و سرش را پیش سلیمان بردند در

سنه ۶۴۰، و بعد از وی امور به دست برادرش بدرالدین مسعود افتاد^۱.

ملکه خاتون ایوبی

از زنان دانشمند و کارداران ایوبی. وی دختر ملک عادل ابوبکر، و همسر ملک منصور ایوبی (۶۲۰-۵۹۵ق) بود. همسرش علاقه فراوانی به او داشت و پس از مرگ وی چنان متأثر و اندوهگین بود که لباس سیاه پوشید و عمامه نیلی بر سر گذاشت و مدت زیادی سوگوار بود. شعرای عصر در مرگ وی قصاید و مراثی سوزناکی گفته‌اند^۲.

ملکه صغری ← تومان آغا.

ملکه کبری ← تومان آغا.

ملکه گیلان

وی دختر ملک بدرالدین گیلان بود که نسبش به خاندان شنبانیان می‌رسید. او در عقد ازدواج سلطان بهاء‌الدین سام بود که پس از کشته شدن سلطان سیف‌الدین سوری در شهر غزنین، چون از سایر برادران پنجگانه بزرگتر بود، پادشاهی و سلطنت غور به او رسید. ملکه گیلان برای بهاء‌الدین سام دو پسر و سه دختر به دنیا آورد. پسرانی چون غیاث‌الدین محمد سام و سلطان معزالدین محمد سام. دختران وی یکی ملکه جبال مادر ملک تاج‌الدین زنگی، دیگری خزه جلالی مادر سلطان بهاء‌الدین سام از سلطان شمس‌الدین محمد پسر ملک

(۱) بنگرید به: تاریخ گزیده، صص ۵۵۷-۵۵۵.

(۲) تفصیل این سوگواری و قصاید شاعران در: تاریخ ابویان (مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب)، جزء

چهارم، صص ۶۷-۶۲.

فخرالدین مسعود بامیانی، و سوم ملکه خراسان مادر آلپ غازی پسر ملک قزل ارسلان سلجوقی برادرزاده سلطان سنجر، بودند!

ملکه معزیه

دختر ملک تاج‌الدین تمرانی مادر سلطان بهاء‌الدین سام و ملک شمس‌الدین محمد از پسران سلطان غیاث‌الدین محمود غوری بود. وقتی سلطان غیاث‌الدین محمود کشته شد امرای ترک و غور جمع شدند و بهاء‌الدین سام را به تخت ملک فیروزکوه نشانند. ملکه معزیه بندگان ترک سلطانی را به کشتن دشمنان وی تحریک کرد. از این میان یکی ملک رکن‌الدین محمود پسر ملک علاء‌الدین محمود بود و کسان دیگر. بدین ترتیب تمامی امرای ترک و غوری به اطاعت بهاء‌الدین سام درآمدند. پس از گذشت سه ماه از پادشاهی سلطان نوجوان و بروز نشانه‌های ضعف سلطان بهاء‌الدین سام، علاء‌الدین آتسز که در خدمت سلطان محمد خوارزمشاه بود جهت تصرف ممالک غور راهی شد و توانست که به عمر دولت بهاء‌الدین محمد سام پایان دهد و سلطان، علاء‌الدین آتسز را بر تخت نشانند. سلطان بهاء‌الدین سام و برادر و خواهر و مادرش را با خزاینی که موجود بود و به همراه عمه ایشان، ملکه جلالی دختر غیاث‌الدین محمد که در عقد ملک علاء‌الدین بود، به خراسان بردند. در ادامه این راه، جسد سلطان غیاث‌الدین محمود را در گازرگاه هرات دفن کردند و بقیه اعضای خاندان سلطنتی را به خوارزم منتقل یا در واقع تبعید کردند. این گروه تا زمان هجوم مغول در خوارزم اقامت داشتند. چنین روایت کرده‌اند که هنگامی که تهاجم مغولان آغاز شد، مادر سلطان محمد خوارزمشاه دستور داد تا آن دو شاهزاده یعنی بهاء‌الدین سام و برادرش شمس‌الدین (پسران ملکه معزیه) را در رود خوارزم غرق کردند. خواهران ایشان یعنی دو دختر باقیمانده از غیاث‌الدین محمود، تا تاریخ تألیف کتاب طبقات ناصری، یکی در بخارا، و دیگری در

بلخ در عقد شاهزاده بلخ پسر الماس حاجب بود.^۱ از سرنوشت بعدی ملکه معزیه چیزی اشاره نشده است.

ملک نساء بیگم

از دختران شاه عباس اول صفوی که به عقد ازدواج میرزا جلال شهرستانی متولی آستان قدس رضوی درآمد.^۲

ملنگ

زن بوغاخان (اسبوغان) پسر بغلقتمورخان از پادشاهان مغولستان. بوغاخان زن دیگری داشت به نام ساتلمش خاتون که فرزنددار نمی شد لیکن زن بزرگ خان بود و بنا به رسم مغولی اختیار زن های دیگر در دست او بود و هر کدام را نمی خواست می توانست بیرون کند. از این رو وقتی که خان به لشکر رفت، و معلوم شد که ملنگ آبستن است، ساتلمش از روی رشک، او را به یکی از امرا بخشید. خان چون بازگشت، احوال آن زن پرسید؟ خاتون جواب داد که به فلان بخشیدم. خان آزرده شده گفت که او از من آبستن بود. اما چون رسم قدیم بود چیزی نتوانست بگوید. از قضا، کمی بعد بوغاخان درگذشت و در آن الوس وارثی نمانده و تفرقه به احوال مغولان راه یافت. امیر بولاجی دوغلات در پی یافتن جانشین بوغاخان برآمد. شخصی را سیصد بز داد که بیشتر اوقات خود را در الوسات مغول تحقیق زن بوغاخان که آبستن بود و به امیری بخشیده شده بود نماید. و آن شخص بعد از جستجوی بسیار خبر یافت که از آن زن پسری متولد شده و به تغلق تیمور موسوم شده است و از شوهر بعدی خود نیز پسری دارد. و پسر خان و پسر امیر هر دو یک جا می باشند. به هر حیل که بود تغلق تیمور را دزدیده نزد امیر بولاجی برد و در راه به وقت گذشتن از بالای یخ هر دو در یخ فرو رفتند و جمعی از کاروانیان

(۲) زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۵۶۰.

(۱) طبقات ناصری، صص ۸۷ - ۸۵.

ایشان را بیرون آوردند و به زحمت بسیار به الوس رسیدند. امرا آن پسر را به پادشاهی برداشته تمام مغولستان را ضبط کردند و در آخر نیز ماوراءالنهر را همه مسخر کرد و مسلمان شد.^۱

مَلِیکَه - ملکه یا نضیره

ملیکه دختر طایر یمانی (یا غسانی) و نومه خواهر اورمزد و عمه شاپور ذوالاکتاف بود. در واقع ملیکه دختر عمه شاپور می شد. نام پدر او در برخی منابع ضیزن و مادرش دختنوس دختر نرسی، و نام خود او نضیره آمده است.^۲

پس از این که شاپور به قصد سرکوب طایر (یا ضیزن) لشکر کشید و مدتی قلعه او را محاصره نمود، مَلِیکَه از فراز باره شهر بزرگشک شاپور نگرست و دلباخته او شد و به وی پیام فرستاد که حاضر است راه ورود به شهر را به او نشان دهد به شرط آن که شاپور با او ازدواج کند. شاپور به او وعده داد و ملیکه نگهبانان دروازه ای را با شراب زعفران مست کرد و همه خوابیدند و دستور داد دروازه را گشودند و شاپور و سپاهانش وارد شهر شدند. شاپور چون بر طایر (ضیزن) دست یافت او را بکشت و طبق وعده خود ملیکه را به زنی گرفت، ولی سپس او را کشت و دستور داد او را به دو اسب بستند و آن ها را به تاخت آوردند و او را دو پاره

(۱) تاریخ الفی، صص ۲۶۵ - ۲۶۴.

(۲) تاریخ گزیده، ص ۱۰۷ (ملکه، طایر غسانی، نومه). مآثرالملوک، ص ۴۰ (طایر یمانی). دینوری اخبارالطوال، ص ۷۵ (مَلِیکَه، ضیزن، دختنوس). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۹۱ (نضیره، ضیزن، نام مادرش ذکر نشده). فارسنامه ابن بلخی، ص ۶۲ (نضیره، ضیزن، نام مادر ذکر نشده). ابن بلخی این قضیه را در حوادث شاپور ابن اردشیر (شاپور اول) آورده است. تاریخ بناکتی، ص ۵۴ (ملکه، طاهر غسانی). ابن اثیر گوید در شهرالحضر در کوه های تکریت، میان دجله و فرات پادشاهی فرمانروایی می کرد که ساطرون نام داشت و از جرامقه بود. تازیان او را ضیزن می نامیدند که از قضاعه بود. (کامل وقایع قبل از اسلام، ج ۴، ص ۲۱۵).

کردند. شاپور به او گفت تو که با پدر خود نساختی شایسته من نیستی و با من نخواهی ساخت^۱. قضیه از این قرار نقل شده که شبی ملکه در بستر، نالیدن گرفت، بستر را جستجو کردند دیدند برگ موردی زیر پهلویش افتاده و بدنش را زخم کرده است. شاپور پرسید که به چه چیز پرورش کرده‌اند که چنین نازک اندامی؟ گفت پدرم بیشتر غذای من از مغز استخوان تازه و نبات سوده دادی. شاپور از او برنجید و گفت با پدری که تو را بدین نازنینی پرورد چه وفا کردی تا با من که پدرت را کشته‌ام چه کنی و او را کشت^۲.

طبری این واقعه را مشروح‌تر روایت کرده و فرد حمله‌کننده به ایران را «ضیزن» نوشته است. بر اساس این روایت ضیزن پادشاه سرزمین جزیره بود و از بنی عبید بن اجرام و قبایل قضاعه مردم بی‌شمار با وی بود و پادشاهی وی تا شام گسترده بود. و چنان شد که ضیزن به هنگامی که شاپور پسر اردشیر سوی خراسان رفته بود به گوشه‌ای از سواد دست اندازی کرد و چون شاپور بیامد و از ماجرا خبر یافت سوی وی رفت و بر قلعه وی اردو زد و ضیزن حصار می‌شد. به پندار این کلبی شاپور چهار سال محاصره وی را ادامه داد و قلعه را ویران نتوانست کرد و به ضیزن دست نیافت، اما چنان که در شعر اعشی هست محاصره دو سال بود. و چنان شد که دختر ضیزن که نصیره نام داشت و از زیباترین زنان روزگار خویش بود... و شاپور چنان که گفته‌اند سخت نکو روی بود و همدیگر را بدیدند و عشق در میانه آمد و دختر به شاپور

(۱) اخبار الطوال، ص ۷۵. فارسنامه ابن بلخی، ص ۶۲. ابن بلخی، ضیزن را امیری از امرای عرب ذکر کرده از قبیله بنی قضاعه که خلقی بسیار بر وی جمع شده بود و در کوه‌هایی به حدود تکریت قلعه‌ای محکم داشت. در وقتی که شاپور بن اردشیر به خراسان بود دست درازی‌هایی کرد چون شاپور آمد قصد او کرد و مدتی حصار او می‌داد و قلعه او تصرف نمی‌شد... (فارسنامه، صص ۶۲ - ۶۱).

(۲) تاریخ‌گزیده، ص ۱۰۷. فارسنامه ابن بلخی، ص ۶۲: «... دختر گفت مرا مغز استخوان و مسکه و انگبین مصفی به غذا دادی و شراب مروق به جای آب، شاپور گفت پس چون ترا به پدر نشایستی کی ترا بدین سان پرورید به دیگری چگونه شای، بفرمود تاگیسوه‌های او را در دنبال اسب توسن بستند تا می‌دوید و او را پاره پاره گردانید.»

نوشت: چه پاداشم دهی اگر راهی بنمایم که حصار شهر را ویران کنی و پدرم را بکشی؟
شاپور پاسخ داد: «هر چه خواهی، و ترا بانوی حرم کنم و خاص خویش کنم.»
دختر گفت: «کبوتری سبز و طوق دار بگیر و پای آن را با خون ماهانه دوشیزه‌ای کیود
چشم بنویس و رها کن که بر دیوار شهر نشیند و فرو ریزد.» و این طلسم شهر بود که جز با آن
ویران نمی‌شد.

شاپور چنان کرد و آماده شد و دختر گفت: «من نگهبانان را شراب می‌دهم، و چون مست
افتادند آنها را بکش و به شهر درآی، و چون حصار فرو ریخت شهر را به جنگ بگشود و
ضیون را بکشت و قبایل قضاعه که با وی بودند نابود شدند و کسی از آنها نماند که نام توان برد
و بعضی قبایل بنی حلوان نیز نابود شدند و نماندند.»
شاپور شهر را به ویرانی داد و نصیره دختر ضیون را ببرد و در عین التمر عروس خود کرد.
گویند: نصیره همه شب از خشونت در بستر بنالید و بستر وی حریر پر شده از ابریشم بود. و
شاپور بنگریست که بی آرامی وی از چیست و برگ موردی دید که به شکم وی چسبیده بود و
آن را خراشیده بود. گوید: و پوست وی چندان نرم بود که مخش از زیر آن نمایان بود، و
شاپور بدو گفت: «پدرت تو را از چه غذا داد؟» گفت: از کره و مغز و شیرۀ نخل نارس و
شراب صافی. شاپور گفت: «با پدرت که چنین غذایت داد چه کردی که با من کنی؟» و بگفت
تا یکی بر اسبی سرکش نشست و گیسوان زن را به دم آن اسب بست و اسب را بتاخت و پیکر
وی پاره پاره شد!

منگلی انجم ← مهد منگلی بی بی آغاچه.

(۱) تاریخ طبری، ج ۲، صص ۵۹۲ - ۵۹۱. همچنین، کامل، ج ۴، صص ۲۱۷-۲۱۶. یاقوت حموی،
معجم البلدان، ج ۲، صص ۲۶۹ - ۲۶۸. تجارب‌الاسم سکویه، ج ۱، صص ۱۳۱-۱۲۹.

منور سلطان بیگم

دختر سلطان حسین میرزا بايقرا و همسر یکی از پسران میرزا الغ بیگ!

مونسه خاتون

دختر ملک عادل ابوبکر ایوبی و از زنان نامدار و بلند همت این خاندان (سده هفتم هجری قمری) بود. وی از زنان محدث بود که عبدالله بن موسی زواوی، فقیه معروف، از او حدیث نقل کرده است.^۲

مهد عراق - خاتون سلجوقی

ابن اثیر، بدون ذکر نام از خواهر سلطان سنجر از سلطان برکیارق، نام برده که در برانداختن ارسلان شاه غزنوی مؤثر بوده است. به نوشته وی، در سال ۵۰۸ ه. ق. که علاءالدوله ابوسعید مسعود بن ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود غزنوی فرمانروای غزنه از دنیا رفت، پسرش ارسلان شاه بر مسند فرمانروایی نشست. مادر ارسلان شاه که یک زن سلجوقی دختر الب ارسلان بن داود بود در سلطنت او نفوذ داشت و بر کارها مسلط بود. ارسلان شاه برادران خود را گرفت و به زندان انداخت. یکی از برادرانش به نام بهرام گریخت و به خراسان نزد سلطان سنجر بن ملکشاه رفت. سلطان سنجر سلجوقی قشونی برای جنگ با ارسلان شاه فراهم کرد. ارسلان شاه زن [نصر بن ابراهیم] عموی خود را که خواهر سلطان سنجر بود برای آشتی با سلطان سنجر واسطه کرد. پدر ارسلان شاه به نام علاءالدوله ابوسعید، پدر این زن راکشته و او را از خروج از غزنه منع کرده و به عقد ازدواج خود در آورده بود. اما ارسلان شاه به دلیل نیازی که داشت او را

(۱) حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۲۰.

(۲) اعلام النساء، ج ۵، ص ۱۲۷. خیرات حسان، ج ۱، صص ۸۸۸-۸۸۹. مشاهیر زنان ایرانی و پارس‌گویی،

به وساطت نزد سلطان سنجر فرستاد. این زن وقتی به خدمت برادر خود رسید، هدایای ارسلان‌شاه را که با خویش داشت و عبارت بود از دویست هزار دینار وجه نقد و تحفه‌های دیگر تقدیم کرد و از سنجر درخواست نمود که بهرام را به برادرش ارسلان‌شاه تسلیم کند.

این زن سینهٔ پرکینه و دشمنی دیرینه با ارسلان‌شاه داشت از این رو، ناپودی او را در نظر سلطان سنجر کاری آسان جلوه داد و سنجر را برای تسخیر شهرهایی که در قلمرو ارسلان‌شاه بود تطمیع کرد و تصرف آنها را کاری بس آسان شمرد. او همچنین رفتاری را که ارسلان‌شاه با برادران خود کرده بود برای سلطان سنجر شرح داد و گفت بعضی از برادران خود را کشته و بعضی دیگر را کور کرده که نتوانند از فرمان‌وی خارج شوند.

سلطان سنجر به عزم جنگ با ارسلان‌شاه حرکت کرد در سرانجام در جنگی که در گرفت، غزنویان شکست خوردند و سلطان سنجر در بیستم شوال سال ۵۱۰ هـ. ق، در حالی که بهرام شاه نیز همراهش بود وارد غزنه گردید. سلطان سنجر بهرام شاه را در غزنه به تخت سلطنت نشاند و مقرر شد که اسم سلطان سنجر را در خطبه ذکر کند. از این رو در خطبه، سلطان سنجر را ملک، و بهرام شاه را سلطان می‌گفتند.^۱

منابع متأخر مانند تاریخ فرشته متذکر شده‌اند که ملک ارسلان، مادر خود مهد عراق را با دویست هزار دینار زر پیش سنجر فرستاد، اما مهد عراق به محض این که به دربار برادر رسید به جای شفاعت از ملک ارسلان وی را ترغیب کرد که به سود بهرام شاه و برضد ملک ارسلان عمل نماید. دلیل این اقدام را نیز رفتار ملک ارسلان نسبت به مادر خویش مهد عراق ذکر کرده‌اند که او را استخفاف می‌کرده و این بد رفتاری با یک بانوی عالی مقام سلجوقی طبیعتاً سنجر را بر ارسلان خشمگین ساخت.^۲ اما به نوشتهٔ باسورث دربارهٔ این داستان پاره‌ای تردید

(۱) کامل، ج ۱۸، صص ۱۷۸ - ۱۷۳.

(۲) جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۲۴۱. تاریخ فرشته، برگ ۷۲ به نقل از باسورث، تاریخ غزنویان،

ج ۲، صص ۱۱۷ - ۱۱۶.

وجود دارد. جوزجانی ذکری از اعزام مهد عراق به دربار سنجر نمی‌کند و ابن اثیر فرستادهٔ ملک ارسلان را زوجهٔ عم او نام می‌برد که شاهزاده خانمی سلجوقی بود. از طرفی بعید می‌نماید که ملک ارسلان به رفتار ناشایستی در حق مادر خویش که تدبیر غیر عاقلانه‌ای نیز به شمار می‌رفت دست زده باشد^۱.

شبانکاره‌ای در احوال سلطان ابراهیم بن مسعود گوید که وی با سلاطین سلجوقی متفق بود و ایشان احترام او را نگاه می‌داشتند و با همدیگر وصلت کردند. و پسر او مسعود بن ابراهیم خواهر سلطان سنجر سلجوقی را به زنی گرفت و بهرام شاه از آن زن به وجود آمد. چون سلطان مسعود درگذشت او را دو پسر بود یکی ارسلان که بزرگتر بود و دیگری بهرام شاه که پسر خواهر سلطان سنجر بود. بزرگان غزنین بر ارسلان اتفاق کردند و او را به تخت نشاندند و برادرش بهرام شاه از وی بگریخت و التجا به سلطان سنجر کرد که خال او بود. سلطان سنجر به موافقت او با لشکری تمام عازم غزنین شد و با ارسلان جنگ کرد که در نتیجه ارسلان شکست خورد و بهرام شاه متمکن شد^۲.

مهدعلیا

دختر شیخ شاه شروانی که در سال ۹۲۹، شاه اسماعیل او را خواستگاری کرد و پس از موافقت شیخ شاه، طی مراسم جشن و سرور باشکوهی که خواندمیر به تفصیل آن را توصیف کرده، با او ازدواج کرد. بر اساس نوشتهٔ وی، شاه اسماعیل در روز سه شنبه بیستم شوال آن سال، امیر جمال الدین محمد صدر و دموری بیک توچی را با عقود جواهر دامان دامان و از نقود ایض و احمر تومان تومان و از اقمشهٔ نفیسهٔ مصر و روم و فرنگ چندین شتروار و از اسبان تازی و راهوار بیش از حساب و شمار، به شروان به خواستگاری می‌فرستد و دختر، به وکالت امیر جمال الدین، در عقد شاه صفوی درمی‌آید و شیخ شاه، دختر را با هدایای فراوان

(۱) تاریخ غزنویان، ج ۲، صص ۱۱۷ و ۱۱۸. (۲) مجمع الانساب، صص ۸۵ و ۸۶.

روانه خانه شوهر می‌کند. او هنگام روانه ساختن دختر، همچنین به جمال‌الدین محمد صدر و دموری بیک انواع انعام و احسان لازم را نمود. هنگامی که در روز چهارشنبه بیست و پنجم ذیحجه، در منزل واسونج در دو فرسخی تبریز خبر نزدیک شدن مهدعلیا رسید، شاه اسماعیل، بزرگان امرا و ارکان دولت را به استقبال اعزام کرد و خدمتگزاران به ترتیب اسباب جشن و سرور پرداخته و حجله‌های عروسی را به مفروشات زردوزی مزین ساختند. در روز پنجشنبه، شاه صفوی ضیافت باشکوهی ترتیب داد و همان شب عروس را به حجله برد. او به امرا و ارکان دولت خلعت و تاج مرصع داد و همراهان عروس که از شروان آمده بودند مورد لطف و احسان پادشاه صفوی قرار گرفته و سه روز در بزم نشاط او حضور داشته و هر روز به انعام هزار تومان از نقد و جنس آنان را سرافراز ساخت.^۱ زندگی مشترک شاه اسماعیل با دختر شیخ شاه شروانی چندان نباید زیرا در سال بعد، ۹۳۰ ه. ق. شاه اسماعیل از دنیا رفت.

مهد علیا سلطانم ← سلطانم.

مهد منگلی بی بی آغاچه

زن سلطان حسین میرزا بایقرا، در اصل زنی ترکیه‌ای بود مملوکه شهربانو بیگم دختر سلطان ابوسعید میرزا، چون شهربانو بیگم به ازدواج سلطان حسین میرزا درآمد، مهد منگلی را به شوهر خود بخشید.^۲ نویسندگان تاریخ الفی، نام این زن را منگلی انجم ذکر کرده و نوشته‌اند مادر دو تا از پسران او به نام‌های فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا بود.^۳

مهرانگیز بیگم

دختر مظفر حسین میرزا تیموری، پسر سلطان حسین میرزا بایقرا، نام مادرش مهدعلیا خان

۱) حبیب‌السیر، ج ۴، صص ۶۰۲-۵۹۰.

۲) همان، ص ۳۲۱.

۳) تاریخ الفی، ص ۲۵۱.

زاده خانم دختر احمد خان تیموری. پس از تصرف خراسان توسط محمدخان شیبانی (شیبک خان)، که تعدادی از شاهزادگان و زنان و دختران تیموری پناه گرفته در قلعه اختیارالدین به دست نیروهای او افتادند، این دختر را عبیدالله سلطان اوزبک به ازدواج خویش درآورد. چون یک دو سال با وی به سربرد بین آنها جدایی افتاد و مهرانگیز بیگم روی به سوی خراسان آورد و تا سال ۹۲۹ ه. ق. که خواند امیر او را دیده بدون آن که شوهری اختیار نموده باشد در بعضی از بلاد عراق روزگار می گذرانیده است^۱.

مهربان باجی

از زنان حرم شاه طهماسب صفوی بود که از او محترم تر در خدمت شاه نبود. وی در درگیری بین سلطان زاده خانم مادر حیدر میرزا و پریخان خانم طرفدار اسماعیل میرزا بر سر جانشینی بعد از شاه طهماسب، رعایت طرفین می نمود^۲.

مهربانو بیگم

دختر عمر شیخ بن سلطان ابوسعید تیموری که مادرش به نام امید از اندجان بود^۳.

مهرنگار

دختر انوشیروان ساسانی در سده ششم میلادی. گویند قناتی در یزد حفر کرد که به نام خودش، قنات مهریز - یا مهریگرد - نامیده شد^۴.

(۱) حبیب السیر، ج ۴، صص ۳۷۸ و ۳۹۳. (۲) تاریخ الفی، ص ۷۰۰.

(۳) حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۰۰. احسن التواریخ (۱)، ص ۶۴۰.

(۴) مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی، ص ۲۲۹.

مهرنگار خانم

دختر یونس خان و یکی از زنان سلطان احمد میرزا پسر سلطان ابوسعید تیموری^۱.

مهملک (ماه ملک) خاتون

وی دختر سلطان سنجر سلجوقی (۵۵۲ - ۵۱۱ ق) بود که او را به پسر برادرش سلطان محمود بن محمد بن محمد بن ملکشاه به زنی داد. سلطان سنجر، دختر را از خراسان با ساز و برگ تمام و مهاد مرصع و پیلان کوه هیکل به عراق فرستاد. بعد از مدتی مهملک خاتون در سن هفده سالگی بمرد. و چون مهملک درگذشت، خواهرش امیر سنی خاتون مادر گوهرنوباد را به جای او فرستاد^۲.

دولت‌شاه سمرقندی نام این دختر را ماه ملک خاتون نوشته و گوید سلطان سنجر از وفات او بسیار تنگدل و ملول شد و عمیق شاعر را از بخارا طلب کرد تا مرثیه خاتون بگوید. عمیق پیر و عاجز و نایب بود. از قصیده مطول عذر خواست و این ابیات بگفت و این واقعه در فصل بهار بود.

هنگام آن‌که گل دمد از صحن بوستان رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهران
هنگام آن‌که شاخ شجر نم کشد ز ابر بی آب ماند نرگس آن تازه بوستان^۳

مهین بانو سلطانم

مهین بانو یا شاهزاده سلطانم دختر شاه اسماعیل اول و کوچکترین فرزند او، زنی پارسا و فرزانه و خردمند بود. و چون آثار قید و زهد و طهارت و صلاح و خدات از وجنات احوالش ظاهر و هویدا بود، شاه طهماسب که برادر اعیانی وی بود در مقام اطاعت وی در

(۱) حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۹۶. تاریخ الفی، ص ۲۷۰.

(۲) جامع التواریخ، به اهتمام احمد آتش، صص ۳۵۳-۳۵۲. تاریخ جهان‌آرا، ص ۱۱۰.

(۳) تذکره‌الشعراء، ص ۵۳.

آمده، او را نذر امام زمان کرد. به نوشته قاضی احمد قمی شاهزاده سلطانم چون فاضله عاقله بود، شاه پهماسب جمیع امور ملکی و مالی را به رأی صوابدید ایشان منوط کرده بود و بی مشورت و صلاح و آگاهی او عمل نمی‌کرد. او را ملکهٔ زمان و بانوی دوران ساخته اوقات با برکاتش همیشه به مطالعه و مباحثهٔ علوم می‌گذشت. مهین بانو در ابتدا مقدمات صرف و نحو را فراگرفت و سپس به خواندن قرآن و علم قرائت مشغول شد و این علم را نزد مولانا عمادالدین علی قاری که از مشهد مقدس او را به قزوین آوردند، گذرانید. او اوقات خود را صرف کمک به مسلمانان و رعایت شیعیان و مؤمنان، و نیز طاعات و عبادات و ادای فریض می‌کرد. به زیارت اماکن مقدسهٔ کشور می‌رفت و رسیدگی‌هایی به بقعهٔ حضرت معصومه (س) نموده و به سادات و علما و فضلا احسان می‌نمود.^۱

هیچ‌کس از تاجیک و ترک و خرد و بزرگ و ادانی و اقاصی و مطیع و عاصی نبود که از مراحم بی‌غایات و رعایت‌های بلا نهایت آن خیرهٔ زمان محروم باشد. هر ساله مبلغ‌های کلی که حساب آن را نگاه داشتن قدرت هیچ محاسبی نبود، به وسیلهٔ مولانا عمادالدین به اهل کربلا و نجف و سادات مدینهٔ مشرفه و سایر عتبات عالی و اعراب و جبل عامل و جزایر شفقت می‌کردند و مبلغ‌های دیگر نقد و اسباب و یراق به آستان‌های مقدسات و اماکن متبرکات که در ممالک محروسه واقع بود می‌فرستادند و املاک نفیس که در شروان و ارسبار و تیریز و قزوین و ساوج بلاغ و شهریار و ری و اصفهان و گرمرود و استرآباد به هم رسانیده بود وقف بر حضرات عالیات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین فرموده تولیت آن را به شاه عالمیان و بعد از ایشان به پادشاه زمان منوط گردانیدند و مصرف آن سادات فاطمی اثنی عشری که سیورغال نداشته باشند از ذکور و اناث که شوهر نداشته باشد تعیین فرمودند و آن

۱) خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۴۳۰. ذکر نام مهین بانو سلطانم در: احسن التواریخ، ص ۲۳۹. خلدبرین، ۳۰۴. خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۵. بوداق منشی قزوینی گوید: مولانا شمس الدین گیل، تا زمانی که سلطانم نشو و نما کرد معلّم آن شد. (جواهرالاجبار، ص ۱۱۳).

خیریه ایست جاری که تا انقضای زمان باقیست^۱.

او همچنین از جواهر و نفایس و چینی آلات هر چه داشت بعضی را نذر امام زمان(ع) و پاره‌ای را نذر امام رضا(ع) کرده و به مشهد مقدس فرستاد^۲.

شاه طهماسب به دیدار و گفتار این خواهر فهیم خود دل بسته بود و او را در سفرها نیز همراه خود می‌برد. از جمله، در ۲۸ محرم الحرام سال ۹۶۹ که اردوی شاه به عزم شکار ماهی متوجه طارم شد و چند روز به طول انجامید. در این سفر، مزاج اقدس و ذات انفس نواب مستطاب خورشید احتجاب ناموس العالمی خدیجه الزمانی مهین بانو الشهیر به شاهزاده سلطانم^۳ انحراف پیدا کرده مدت بیماری طولانی شد. سرانجام در دارالسلطنه قزوین در نصف شب چهارشنبه چهاردهم شهر جمادی الاول سال ۹۶۹ درگذشت. ولادت او در سال ۹۲۵ و مدت عمرش ۴۴ سال بود و تا پایان عمر بی شوهر ماند. شاه طهماسب، تشییع جنازه باشکوهی برای او ترتیب داد و خود در آن شرکت داشت و تا امامزاده شاهزاده حسین قزوین آن را مشایعت کرد. در آن مکان به اتفاق علما و صلحا و فضلا بر جنازه نماز گذاردند. آنگاه نعش خواهر را همراه میر تقی‌الدین محمد اصفهانی صدر و مولانا عمادالدین قاری که معلم او بود، با یوقلی بیگ ذوالقدر ایشیک آقاسی و جمعی دیگر از اعیان و متسبان به قم فرستادند، و در بقعه حضرت معصومه(س) دفن کردند. مهین بانو در ایام حیات سردابه‌ای جهت مدفن خود در حایر کربلای معلی به سعی بعضی از سادات و نقبای آنجا ترتیب داده بود، اما به دلیل آن که در آن ایام انتقال جنازه به آنجا ممکن نبود، آن را در قم دفن نمودند^۴ تا این که در سال ۹۹۳،

(۱) خلاصة التواریخ، ج ۱، صص ۴۳۱ - ۴۳۰ و ج ۲، ص ۹۷۴.

(۲) همان، ص ۴۳۱.

(۳) همان، ص ۴۲۹. شاهزاده سلطانم در سال ۹۶۹ فوت کرد (همان، ص ۴۳۴). یوقلی بیگ ذوالقدر

ایشیک آقاسی مرحومه شاهزاده سلطانم بود (همان، ص ۴۶۱). مولانا ابوالحسن ولد مولانا احمد باوردی،

کتاب اثبات واجب فارسی را به اسم شاهزاده سلطانم تصنیف کرد (همان، ص ۴۰۴). جواهر الاخبار، صص

۲۲۱-۲۲۰ (مدت عمرش را ۴۵ سال نوشته).

سلطان محمد خدابنده دستور داد تا مولانا معانی تبریزی ساکن کربلای معلی، استخوان‌های ایشان را به کربلا منتقل نماید و او را در همان سردابه‌ای که خود ساخته بود مدفون کردند.^۱ نقل شده است که در هشتم محرم سال ۹۴۳ به شاه طهماسب خبر دادند که در خاطر امیر معزالدین محمد صدر اصفهانی خطور کرده که وصلتی به سلسله علویه صفویه نموده شاهزاده سلطانم (مهین بانو) را می‌خواهد که در حباله نکاح درآورد. خاطر شاه طهماسب از این سخن چنان تیره گشت که امیر معزالدین را عزل کرد و ملا رکن الدین حکیم کازرونی را که اعلم اطبای زمان خود بود و حامل این خبر به شاه بود، مغضوب داشته و فرمان داد تا او را بسوزانند.^۲

در اختلاف شاه طهماسب با برادرش، بهرام میرزا، به دو نوبت وساطت سلطانم اشاره شده که از شدت مجازات بهرام میرزا کاسته شده است.^۳ حتی گاهی حکام شکست خورده برای طلب صلح نامه به شاهزاده سلطانم می‌نوشتند.^۴ او در سال ۹۵۶ سفری به مشهد مقدس برای زیارت امام رضا (ع) داشته و در این سفر شاه قلی خلیفه مهرداد در خدمت او بوده است.^۵ مهین بانو وصیت نامه‌ای به خط خود نوشته که متن آن را قاضی احمد قمی در اثر خود (نسخه برلین) به شرح زیر آورده است. «وصیت می‌کنم من که سلطانم به حضرت شاه طهماسب که تو برادر منی سوگند می‌دهم بتو به خداوندی خدای تعالی که از غیر از او خدایی نیست و به ارواح حضرات چارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین که اول مرا به کربلا فرستی. دوم نماز و روزه و حج و زکوة و خمس و نذر و رد مظالم که گفته‌ام و در طومار علیحده نوشته شده بجای آری. دگر هر چیزی که گفته‌ام امر کنی که بجای آرند، سفارش

۱) خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۴۳۱. وج ۲، تعلیقات، ص ۹۸۴. تاریخ جهان‌آرا، ص ۳۰۷.

۲) خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۶۳. میرزا حسن حسینی فسایی، فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳) جواهر الاخبار، صص ۱۹۸ و ۲۰۵. ۴) برای نمونه‌ای از آن ر. ک: همان، ص ۲۰۸.

۵) همان، ص ۲۰۶.

ملاعما را بجای آری، دیگر دهمه‌ام چهل و سه سال خدمت من کرده، زن پیرست هر چه مال و ملک اوست بعد از مرگ بدو داده‌ام و آزاد کرده‌ام به او بدهید. دیوانی املاکش از تو التماس دارم که به او بدهید. خان بیگی خانم و استر زینل هم ازوست و استر جامی و اسب گل ورن صوفیان را هم به او بدهید و دهمه سلطان سلیمان کنید و به مشهد فرستید که زن صالحه است و اگر آید همراه من به کربلا بگذارید بیاید. بعد از آنکه مراجعت نماید البته او را به مشهد مقدس پیش سلطان سلیمان بفرستید که آنجا باشد. دیگر چه بنویسم مرا حلال کن نیز بی ادبی که کرده باشم از گناه من بگذر و مرا فراموش مکن و از خیرات که هم پدر و برادر منی غیر از تو وارثی ندارم. دگر کنیزان خود را هم آزاد کرده‌ام. بعد از مرگ مال ایشان را هم داده‌ام، اقبال را هم آزاد نموده‌ام. بعد از من ایشان را بنو سفارش می‌کنم که رعایتشان بکنی که غریب‌اند و بی صاحب^۱.

نادره

نادره (۱۸۴۲ - ۱۷۹۲ م)، ماهر آسیم، از زنان شاعر و سیاستمدار، وی دختر رحمان قلبی حاکم اندیجان بود و در همان شهر به دنیا آمد. در جوانی به ازدواج عمرخان امیری درآمد. پس از وفات همسرش، پسر چهارده ساله او، محمد علی خان، امیر خوقند شد ولی سر رشته کارها در دست نادره بود و با تدبیر و جدیت به حل و فصل امور می‌پرداخت. چندی بعد نصرالله از امرای ستمگر بخارا و معروف به «قصاب» در صدد تصرف خوقند برآمد. نادره که از نیت نصرالله باخبر شد پنهانی مردم فرغانه را علیه او برانگیخت. نصرالله به دخالت نادره پی برد، از این رو به خوقند حمله کرد و نادره و امیر محمد علی خان و درباریان را به قتل رساند.

نادره در مدت سی سال حکمرانی، بسیاری از شاعران، دانشمندان، هنرمندان و صنعتگران

(۱) خلاصة التواریخ، ج ۲، تعلیقات، صص ۹۸۴ - ۹۸۳.

را به دربار خود گرد آورد، بازارها، مدارس، مساجد و کاروانسراهای متعددی ساخت. او طبع شعر نیز داشت و به دو زبان فارسی و ازبکی شعر می‌سرود و کامله و مکنونه تخلص می‌کرد.^۱

نایله (زبَاء)

دختر عمرو بن ظرب بن حطان عملیقی بود. عمرو پادشاهی سرزمین حیره و پیرامون شام را برعهده داشت. او در جنگ با جذیمه ابرش پسر مالک از شاهان عرب به روزگار اشکانیان، کشته شد. پس از عمرو، دخترش زبَاء که نامش نایله بود بر تخت نشست. سپاه او بازماندگان عملیقان و عاربه نخستین و تیره‌هایی از قضاعه بوده‌اند. چون پادشاهی وی استوار گردید، بر آن شد تا با جذیمه ابرش (پس) بجنگد و کین پدر از وی بگیرد. کار را با رایزنان در میان نهاد. گفتند تا از جنگ به نیرنگ رو آورد. گفتند: تو زن باشی و جنگ برد و باختی است در میانه مردان، اگر شکست خوری، نابود شوی، و او را از فرجام جنگیدن زنی چون او آگاه کردند، فرجامی که او را خوش نیامد. خواهرش زبیه که زنی هوشمند و بخرد بود، او را ترغیب کرد تا از در نیرنگ درآید و نامه‌ای به جذیمه بفرستد و خود و پادشاهی خویش را به وی پیشنهاد کند. زبَاء رای خواهر پذیرفت و به جذیمه چنین نوشت:

«من پادشاهی زنان را در گوش‌ها ناخوش، و فرمانروایی‌شان را سست و کشورداری‌شان را نابسامان بینم. برای پادشاهی جایی، و برای خویشان همتایی جز تو نیافته‌ام. پس، به نزد من آی و پادشاهی مرا با پادشاهی خود یکی کن، و کشور مرا با کشور خویش پیوند و کارهای من و کشورم را همگی در دست گیر تا کینه‌ها و بدخواهی‌ها از میان برود و دشمنی‌ها از دل‌ها زدوده شود.»

چون نامه زبَاء به جذیمه رسید و پیک‌های او با پیام‌هایی همانند این، به نزد وی آمدند،

(۱) «پرده‌نشینان سخنگوی» آریانا، سال دهم، شماره پنجم، ص ۵۶. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی،

پیشنهاد زتاء بجنابندش و به آز افکندش، رایزنان را در بقه گرد کرد، و از آنان رای خواست و همگی یک زبان بر او رای زدند که به سوی زتاء رود و بر کشور وی دست یابد. در این میان یکی از مشاوران به نام قصیر پسر سعد، رای آنان را نپذیرفت و به جذیمه گفت: «به زتاء بنویس: اگر راست گویی تو خود به نزد من آی. اگر نیاید، تو نیز مرو و خویشان را در دست او میفکن، که پدرش را کشته‌ای و داغدارش کرده‌ای، جذیمه رای قصیر را نپذیرفت. خواهرزاده خود عمرو بن عدی را جانشین خود کرد و آنگاه با سران قوم به سوی زتاء رفت. فرستادگان زتاء با هدیه‌ها و تحفه‌ها به استقبال جذیمه آمدند. وقتی نزد زتاء رسید، از خیانت او آگاه شد. زتاء به او گفت: شنیده‌ام که خون پادشاهان هاری را علاج کند. سپس او را بر سفره چرمین نشاند و چندان شراب بدو داد که مست شد و بگفت تارگ‌های او را بزدند و خونس را در طشتی طلا بریزند. بدین ترتیب جذیمه مرد و زتاء خون وی را بجوشانید و به پنبه پیچید و در جعبه‌ای نهاد. پس از مرگ جذیمه، قصیر، عمرو بن عدی را تحریک کرد که انتقام خون دایی‌اش را از زتاء بگیرد. زتاء که از عمرو نگرانی داشت از فردی تصویرگر خواست که نزد عمرو رفته و تصویر او را در حالت گوناگون کشیده و برای او بیاورد تا عمرو را در هر حال ببیند بشناسد و از او حذر کند. او از جایی که بود به قلعه‌ای داخل شهر نقبی زد که اگر حادثه‌ای رخ دهد از آن نقب به قلعه خود برود.

قصیر نیز نقشه‌ای کشید و با زخمی کردن خود وانمود کرد که با عمرو درگیر شده و قصد دارد که به زتاء بپیوندد. و بدین ترتیب نظر زتاء را به خود جلب کرد. او با ترفندهای دیگری هر چه بیشتر اعتماد زتاء را به خود بیشتر نمود. تا این که توانست تعدادی از سربازان متعهد خود را پنهانی (درون جوال‌ها) به شهر وارد کرد و عمرو را نیز به همین طریق به در نقب زتاء برد. چون زتاء از ورود این سربازان به شهر آگاه شد و قصد فرار داشت وقتی با عمرو روبه رو شد، انگشتر خویش را بمکید که زهر در آن بود. آنگاه عمرو پیش آمد و با شمشیر بزد و او را

بکشت و از شهر غنیمت گرفت و به عراق بازگشت^۱.

عمرو که پس از جدیمه جانشین او شد پسر عدی غلام نکو روی و زیبا و شوخ جدیمه است. خواهر جدیمه به نام رَقاش به وی دل باخت. نیرنگ‌ها زد و راه کار هموار ساخت، تا سرانجام، شاه در مستی خود، وی را به عدی بداد و در همان شب رَقاش از او آبتن شد، چون بامداد شد، جدیمه از کار آن دو آگاه شد، به سختی پشیمان گردید و عدی بگریخت و به قبیله ایاد پیوست تا سرانجام در همان جای بمرد. رَقاش پسری آورد و نام عمرو بر وی نهاد. پسر چون برآمد و زیبا و سرآمد شد رَقاش جامه بر تن وی کرد و او را به زیور بیاراست و به دیدار جدیمه برد. جدیمه را از وی خوش آمد و مهر او به دل گرفت و او را با فرزندان خویش یامیخت و گفت تا طوق (طلا) برگردن او نهاده^۲.

نگار آغا

یکی از زنان امیر تیمور گورکانی^۳.

نوجین

دختر اباقاخان مغول و مادرش او مرتای خاتون بود^۴.

نورجهان

مهرالنساء، ملقب به نورمحل (۱۰۵۵ - ۹۸۴ ه. ق)، از زنان کاردان، مدبر، هنرمند و

(۱) تاریخ طبری، ج ۲، صص ۵۴۳ - ۵۳۶. تجارب الامم مسکویه، صص ۱۰۷ - ۱۰۴.

(۲) تفصیل آن در: تاریخ طبری، ج ۲، صص ۵۳۶ - ۵۳۳. تجارب الامم مسکویه، صص ۱۰۴ - ۱۰۳.

(۳) ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۴۱۸. (۴) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۱.

شاعر. وی دختر خواجه غیاث الدین محمد متخلص به هجری، وزیر یزد و اصفهان در زمان شاه طهماسب اول صفوی (۹۸۴ - ۹۳۰ ایام سلطنت) بود. خواجه پس از مرگ پدرش (۹۸۴) به همراه همسر، دو پسر و یک دختر خود روانه هند شد. در همین سفر و در شهر قندهار بود که مهرالنساء به دنیا آمد. وی با واسطه کاروانسالار خود در لتچور به اکبرشاه پادشاه بابر هند، معرفی شد و داخل ملازمان او گردید و بر اثر دانش و لیاقت شخصی مدارج ترقی را به سرعت پیمود و در آغاز سلطنت جهانگیر فرزند اکبرشاه، لقب اعتمادالدوله یافت. همسر و دختر خواجه، مهرالنساء نیز به اندرون حرم اکبرشاه رفت و آمد می کردند. بر اثر همین رفت و آمد بود که شاهزاده خرم - که بعدها به جهانگیر شهرت یافت - دلباخته مهرالنساء شد اما با مخالفت پدرش اکبرشاه مواجه گردید و با اشاره وی، خواجه، مهرالنساء را به ازدواج علی قلی خان (بیگ) مشهور به شیرافکن درآورد. پس از مرگ اکبرشاه، خرم با نام جهانگیر بر تخت سلطنت جلوس کرد (۱۰۱۴ ق). او که همچنان عشق مهرالنساء را در دل داشت به واسطه پیکی از شیرافکن خواست تا همسرش را طلاق دهد و چون وی حاضر به این کار نشد به بهانه ای او را کشتند (۱۰۱۶ ق). اما مهرالنساء که جهانگیر را قاتل شوهر خود می دانست مایل به ازدواج با او نبود ولی بالاخره پس از چهار سال رضایت داد جهانگیر در کتاب خاطرات خود، جهانگیر نامه، شرح مفصل و مبسوطی از مراسم جشن باشکوه عروسی اش را با نورجهان به دست می دهد.

مهرالنساء که بسیار زیبا، کاردان، هنرمند و باکفایت بود به زودی همسرش را تحت تأثیر و نفوذ خود درآورد و زمام امور حکومت را در دست خود و خانواده اش قرار داد. جهانگیر، پدر نورجهان را صدراعظم و برادرش آصف خان را وکیل السلطنه خود نمود و به مهرالنساء نخست لقب نورمحل و سپس نورجهان داد. بر یک روی سکه ها تصویر جهانگیر و نورجهان بود و بر طرف دیگر این بیت نوشته شده بود:

به حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور به نام نورجهان پادشاه بیگم زر

و بر مهر فرامین چنین نوشته شده بود:

نورجهان گشت به حکم اله همدم و همراز جهانگیر شاه

جهانگیر به نورجهان منصب سی هزاری داد و او را مسؤول چهارصد زن حرمسرای خود کرد. وی دربارهٔ لیاقت نورجهان می‌نویسد: «تا او به خانهٔ من نیامد من نسبت کدخدایی و معنی آن نفهمیده بودم... و حالا تمام خانهٔ من از زر و جواهر به دست اوست... و اعتماد تمام به او دارم و دولت و پادشاهی من حالا در دست این سلسله است»^۱.

پس از مرگ اعتمادالدوله، صدراعظم (۱۰۳۱ ق) به دستور جهانگیر، نورجهان جانشین او شد و همهٔ امور دولت در اختیار وی قرار گرفت و تقاره و نوبت (نواختن کوس و دهل در اوقاتی از شبانه روز در بارگاه سلاطین) او بعد از نوبت جهانگیر نواخته شد. از آن پس احکام و فرامین نورجهان در هند نفوذ تمام یافت و روزهای معینی در دربار شخصاً به عرایض مردم رسیدگی می‌کرد. در دوران سلطنت جهانگیر بر سر جانشینی او اختلاف نظر پیدا شد. نورجهان به شاهزاده شهریار، پسر کوچکتر جهانگیر و داماد خود تمایل داشت و حال آنکه آصف خان از شاه جهان حمایت می‌کرد. به تدریج نورجهان، همسرش را نسبت به شاه جهان بدبین نمود و از نظر او انداخت. شاه جهان نیز که از پدر رنجیده بود بر او شورید اما از لشکر پدرش تحت فرماندهی مهابت خان شکست خورد و فرار کرد و مدتی بعد با پدر صلح کرد. شرح این جنگ را ملا کامی سبزواری در وقایع الزمان یا فتحنامه نورجهان بیگم در سال ۱۰۳۵ به نظم درآورده است.

مهابت خان که نزد جهانگیر نفوذ و اعتباری کسب کرده بود به دلیل سعایت نورجهان و برادرش کم‌کم احترام و اعتبارش را از دست داد و در صدد گرفتن انتقام از جهانگیر برآمد. در سال ۱۰۳۵ که جهانگیر با دربار خود عازم کابل بود در کنار دریاچه جهلم در حالی که اغلب همراهان او از دریا عبور کرده بودند، مورد حملهٔ غافلگیرانهٔ مهابت خان و سپاهش که در تعقیب او بودند واقع شد و به اسارت درآمد، اما نورجهان از اردوگاه گریخت و به نزد برادرش آمد و او را به جنگ با مهابت خان واداشت اما او نیز شکست خورد و به همراه

(۱) مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه، ص ۲۷۳.

نورجهان اسیر شدند. چندی بعد لشکریان جهانگیر با راهنمایی نورجهان، مأمورانی را که مهابت خان در اطراف جایگاه جهانگیر گماشته بود غافلگیر کرده، مقاومت آنها را درهم شکستند و شاه و نورجهان را از اسارت درآوردند و سرانجام هر دو نفر با مهابت خان مصالحه کردند.

در سال ۱۰۳۷ جهانگیر در لاهور درگذشت. آصف خان، وزیر شاه جهان از این فرصت استفاده کرد و ارتباط نورجهان با امرا را قطع نمود و او را از توطئه‌های درباری بازداشت و شاه جهان را به تخت نشانید. نورجهان تا پایان عمر در لاهور زندگی کرد و هر سال دو بیست هزار روپیه مقرری از شاه جهان دریافت می‌نمود، او را در مقبره‌ای در کنار قبر جهانگیر که خود بنا کرده بود دفن کردند.

به نوشته تذکرة الخواتین^۱ (تألیف ۱۳۰۶ ق) بیت زیر که از اوست بر سنگ قبرش نقش

بسته است:

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی نی
 پر پروانه سوزد نی صدای بلبلی

ولی به نوشته مفتاح التواریخ (تألیف ۱۲۸۴ ق)، که پیش از تذکرة الخواتین تألیف شده -

سنگ قبر نورجهان هیچ نوشته ندارد. او ابنیه زیادی احداث کرد که می‌توان از مسجد سنگی در سرینگر (۱۰۳۰ ق؟)، باغ نورافشان (۱۰۳۱ ق)، سرای نورجهان در پنجاب (۱۰۲۸ / ۱۰۳۰ ق) و باغ‌ها و محلات زیبای فراوان در لاهور نام برد. نورجهان اختراعات و ابتکارات زیادی در پوشاک زنان، شیرینی جات و اشیای عطرآگین داشت. وی همچنین به شکار بسیار علاقمند بود و مهارت فراوانی در این کار داشت چنانکه جهانگیر او را بهترین شکارچی زمان خود می‌دانست و داستان‌هایی از دلاوری‌هایش نقل کرده است. نورجهان علاوه بر زیبایی، لیاقت و کفایت شخصی، زنی شاعر، بدیبه‌گو و هنرپرور نیز بود. داستان‌های زیادی درباره بدیبه‌سرایی‌ها و مشاعرهای وی با جهانگیر و برخی زنانش در تذکره‌ها آمده است که برخی

۱) تألیف محمدبن محمد رفیع ملقب به ملک الکتاب شیرازی، ص ۱۶۷.

آنها را به حیات و جهان، از همسران شاه اسماعیل اول صفوی نسبت داده‌اند، اما گلچین معانی همه این داستان‌ها را ساختگی می‌داند. بسیاری تذکره‌ها تخلص او را «مخفی» نوشته‌اند. از اشعار اوست:

دل به صورت ندهم تا شده سیرت معلوم بنده عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
واعظا هول قیامت مفکن در دل ما هول هجران گذرانندیم و قیامت معلوم

* * *

گشاد غنچه اگر از نیم گلزار است
نه گل شناسد و نه رنگ و بو نه عارض و زلف
کلید قفل دل تبسم یار است
دل کسی که به حسن و ادا گرفتار است^۱
جهانگیر زنان دیگری نیز داشت به نام‌های: دل آرام، حیات النساء بیگم، فناء النساء بیگم و قندهاری بیگم.^۲

نوشابه ← قیدافه.

نوطوغان خاتون

دختر لکزی گورکان پسر ارغون آقا، مادرش ماما دختر هلاکوخان مغول بود. او یکی از زنان سلطان محمد اولجایتو مغول بود. اولجایتو زنان و قومایان دیگری نیز داشت:

(۱) ر.ک: آتشکده آذر، ص ۳۶۱. از رابعه تا پروین، صص ۲۵۷ - ۲۵۵. تاریخ ادبیات ایران، ج ۵، صص ۴۸۱-۴۸۲. تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، صص ۹۷ - ۹۵. کارنامه زنان مشهور ایران، صص ۷۴-۷۷. نزهة الخواطر، ج ۵، صص ۴۳۰ - ۴۲۹. ریاحین الشریعه، ج ۵، صص ۹۸ - ۹۷. حدیقه عشرت، ج ۹، صص ۶۵ - ۵۴. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه، صص ۲۳۹ - ۲۳۶.

(۲) ضعیفه، ص ۷۵.

کوبخشکات خاتون دختر شادی گورکان پسر سونجاق، ایلتورمیش خاتون دختر قتلغ تمورگورکان، حاجی خاتون، اولجئای خاتون دختر سولامیش خواهر حاجی خان، قتلغ شاه خاتون دختر امیر ایرنجین (که از کونجک خاتون دختر سلطان احمد تولد یافته بود)، دنیا خاتون دختر سلطان ماردین، سیورغانمیش خاتون دختر امیرحسین، تبسینا خاتون دختر پادشاه استنبول، قوتوقبای خاتون، و عظاملک خاتون دختر مجدالدین برهانی.

اولجایتو چهار دختر داشت به نام‌های: ساقی بک (از ایلتورمیش خاتون)، فاطمه خاتون (از قتلغ شاه خاتون)، مهر قتلغ (از قومایی به نام عایشه خاتون)، و لیدی (از ارتسوجوغان خاتون)^۱.

نوقدان خاتون

از قوم تاتار، از زنان اباقاخان مغول. اباقا چندین فرموی نیز داشت به نام‌های: قایتمش ایگچی، کوبی، بولغانجین ایگچی، بلوچین ایگچی، شرین ایگچی، و التای ایگچی^۲.

والیه ← حسن جهان خانم.

هرقداق خاتون

دختر دولتشاه از اقربای امیرچوپان و یکی از زنان سلطان ابوسعید ایلخانی بود^۳.

هلن کومنن

زن داوید کومنن امپراطور بیزانس از خاندان کومنن که بعد از برادر بزرگ خویش کالوژان به حکومت رسید. در لشکرکشی سلطان محمد عثمانی، طرابوزان به دست وی افتاد و داوید

(۱) تاریخ بناکتی، ص ۴۷۳.

(۲) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۰. تاریخ بناکتی، ص ۴۲۶.

(۳) عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین، ص ۵۴.

امپراطور با خانواده اش (فرزندانش و همسرش هلن) به استانبول فرستاده شدند. سلطان عثمانی چون نمی خواست از آن خانواده کسی باقی ماند، چندی بعد، داوید را به عنوان داشتن رابطه با اوزون حسن و مکاتبه با زن وی (کاترین ملقب به دسپینا خاتون دختر کالوژان برادر داوید)، به زندان هفت برج، محبس زندانیان سیاسی انداخت و سپس (اول نوامبر ۱۴۶۳) دستور داد تمام افراد آن خاندان را به قتل آورند. داوید و برادرش و هفت فرزندش در آن روز کشته شدند و تنها پسر سه ساله او که بعدها تربیت اسلامی یافت زنده ماند و دخترش موسوم به آن (آنه) Anne که پیشتر به زغنوس پاشا داده شده بود. فاتح مغرور حتی اجازه نداد کسی به تدفین آن اجساد بپردازد. اما امپراطریس هلن از سطوت سلطان نهراسیده خود را به نعش عزیزان خویش رساند و شوهر و هفت فرزند خود را در گودالی که خود کنده بود به خاک سپرد. این زن بدبخت اندکی بعد در کلبه محقری که جهت مسکن اختیار کرده بود درگذشت^۱.

همای

نام وی در اصل شمیران یا بهمن دخت بوده که به لقب های: همای، خمانی، چهارآزاد و شهرآزاد معروف گشته و در منابع به این عناوین آمده است. به نوشته طبری پس از بهمن که مدت هشتاد سال پادشاهی کرد، خمانی دختر بهمن (بهمن دخت) به پادشاهی رسید و او را به پاس نیکویی های پدر و هم به سبب کمال عقل و جمال و سوارکاری و دلیری که داشت به پادشاهی برداشتند و لقب وی «شهرآزاد» بود. وی در روایتی دیگر نقل می کند: بعضی اهل خبر گفته اند که پادشاهی خمانی از آنجا بود که وقتی دارای بزرگ را از بهمن بار گرفت از او خواست که تاج بر شکمش نهد و پادشاهی به دارا دهد و بهمن چنین کرد و تاج را به دارا داد که در شکم خمانی بود^۲.

همو روایت دیگری را چنین آورده است که: وقتی بهمن بمرد، پسرش دارا در شکم

۱) محمد فاتح و زمانش، صص ۲۳۷ - ۲۲۳ و ۳۷۷. حواشی و تعلیقات احسن التواریخ، صص ۷۴۶ - ۷۴۵.

۲) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۸۶.

خمانی بود و پس از چند ماه که پادشاهی کرد او را بزاد و نخواست این را علنی کند. او را به صندوقی نهاد و گوهری گرانقدر همراه وی کرد و به رود کر استخر و به قولی رود بلخ افکند. تابوت به دست آسیابانی از اهل استخر افتاد که طفل کوچکی وی مرده بود و چون دارا را یافت، او را پیش زن خویش برد و از زیبایی وی و گرانقدری گوهری که همراه داشت خرسندی کرد و پرستاری او کردند و چون رشد کرد و خمانی مقرر شد که بد کرده و پسر را در خطر هلاک انداخته کارش علنی شد و چون پسر به کمال رسید و امتحانش کردند همه صفات شاهزادگان داشت و خمانی تاج پند داد و کار شاهی را به دست گرفت.^۱

وی در ادامه اقدامات خمانی گوید که او به فارس رفت و شهر استخر را بنیاد کرد و پیاپی سپاه به جنگ روم فرستاد و فیروزی یافت و دشمنان را شکست و از دست اندازی به مملکت خویش باز داشت، و رعیت در ایام پادشاهی او در رفاه و ارزانی بود.

در یکی از جنگ‌ها با روم که اسیران بسیاری برای وی آوردند دستور داد تا بنایان رومی که در میان اسیران بودند در هر گوشه از حوزه استخر بنایی بلند و شگفت آور به سبک روم بسازند. یکی از بناها در شهر استخر بود و دیگری در راه دارابگرد در یک فرسخی شهر بود و سومی در چهار فرسخی شهر در راه خراسان بود. خمانی در طلب رضای خدا سخت بکوشید و نصرت و ظفر یافت و خراج از رعیت برداشت و مدت پادشاهی وی سی سال بود.^۲

حمزه اصفهانی این بناها را به «مصانع اصطخر» موسوم می‌داند که به فارسی هزارستون گفته می‌شد. وی علاوه بر این سه بنا، گوید همای در اصفهان نیز در روستای موسوم به تیمره شهری زیبا و شگفت آور ساخت و آن را خَمَیْن نامید که بعد به دست اسکندر ویران شد. حمزه اصفهانی در ذکر همای چهار آزاد گوید وی شمیران دختر بهمن و همالقب اوست و به بلخ می‌نشست.^۳

(۱) همان، صص ۴۸۷ - ۴۸۹. تاریخ بناکشی، صص ۴۰ - ۳۹ با تفاوت‌هایی در نقل روایت.

(۲) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۸۷ و اخبارالطوال، ص ۵۲. «برای او در ایران سه ایوان بزرگ ساختند...».

تجارب‌الاسم، ج ۱، ص ۸۸. (۳) تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۳۸.

حمد الله مستوفی نیز نام همای را شمیران بنت بهمن آورده که به حکم وصیت پدر پادشاه شد. به نوشته وی، بهمن، همای را به زنی گرفت و پادشاهی بدو داد. همای از پدر حامله بود. وضع حمل به پسر شد، حب شاهی بر مهر پسر غالب آمد. او را در صندوقی نهاد و به آب انداخت. گازی آن صندوق بگرفت و پسر را داراب نام نهاد و پرورد. چون پسر به حد بلوغ رسید گوهر پادشاهی سر به کار گازی در نمی آورد. به سلاح ورزی مشغول شد. بالشکری که مادرش به جنگ رومیان می فرستاد همراه شد. امیر لشکر در راه از او آثار دولت مشاهده می کرد. چون به روم رسیدند، او مردی بسیار کرد. امیر لشکر احوال او با همای تقریر کرد. همای تفحص احوال او واجب دانست. چون محقق شد که پسر اوست، پادشاهی بدو تسلیم کرد و خود کرانه گزید. مستوفی مدت پادشاهی همای را بیست و دو سال ذکر کرده و از آثار او هزارستون اصطخر و شهر سمره که اکنون جریادقان خوانند یاد می کند.^۱

خواندمیر با ذکر همین آثار در زمره عمارات همای گوید وی ملکه جمیله عاده بود.^۲ اما صاحب مجمل التواریخ و القصاص گوید در نسب همای چهار آزاد خلافت. بعضی گویند دختر حارث پادشاه مصر بود و بهمن وصیت کرد که پادشاهی او را باشد و آن را که از وی زاید. و او زن بهمن بود. و پارسیان گویند او خود دختر بهمن بود و از این زن بزاد که دختر پادشاه مصر بود. و او را شمیران بنت بهمن نام بود و به لقب او را همای خواندندی. و از بهمن آبتن گشت، و ایشان روا داشته اند. و اندرین باب حکیم فردوسی گفته است:

پدر در پذیرفتش از نیکویی بدان دین که خوانند مر پهلوی

(۱) تاریخ گزیده، ص ۹۵. مجمل فصیحی، ج ۱، ص ۲۴. لب التواریخ، ص ۶۶ (مدت پادشاهی همای را ۳۲ سال ذکر کرده). در مجمل التواریخ و القصاص (ص ۴۶) درباره بناهایی که همای به دست بنایان اسیر رومی ساخت آمده است: «و به پارس اندر سه بنا کرد یکی به جانب هزاران استون که اصطخرست، دوم حمهین نام بود بر راه داراب کرد، سه دیگر بر راه خراسان شهرستانی کرد در روستای کیمره. و گویند آنت که مدینه چه خوانند، و آن از خرابی های افراسیاب بود، و این همه سکندر بیران [ویران] کرد.»

(۲) مآثر الملوک، ص ۳۱.

همای دل افروز تابنده ماه چنان بُد که آبتن آمد زشاه
وی گوید: بر اساس این روایت داراب پسر بهمن بود از همای. او را چون بزاد در
صندوق کرد و در آب انداخته. گازیری بیافتش و داراب نام کرد. و چون به مردی رسید،
پادشاهی یافت. والله اعلم.^۱

این نویسنده در شرح حال بهمن گوید: «او را پسری بود نامش ساسان، و دختری همای. و
دختر رَحْبَعَم بن سلیمان علیه السلام به زنی کرد نام او ابردخت، و او از جمله امیران بیت
المقدس بود، و سبب او را بهمن فرمود که بیت المقدس آباد باز کردند».^۲

همو در سخنی دیگر می‌نویسد: بهمن وصیت پادشاهی به دخترش کرد، چهارآزاد، که او را
همای لقب بود... پادشاهی همای چهارآزاد سی سال بود. دارالملک به بلخ ساخت. و چون
بزاد، گویند پسر را به موبد سپرد. و معروفتر آنست که در صندوق نهاد و در آب انداخت تا...
[که در بالا اشاره شد]. و اندر عهد خویش بفرمود که بر نقش زر و درم نوشتند: «بخور بانوی
جهان، هزار سال نوروز و مهرگان». و چون پسر را بازیافت، پادشاهی به وی سپرد، و هم به
زمین پارس ببرد.^۳

ابن بلخی گوید چون بهمن درگذشت از وی پنج فرزند ماند، دو پسر یکی ساسان دیگر
دارا و سه دختر یکی خمانی، دیگر فرنگ، سه دیگر بهمن دخت، اما ساسان با آن که عاقل و
عالم و مردانه بود رغبت به پادشاهی نکرد و طریق زهد سپرد و در کوه رفت، و دارا طفل بود
شیرخواره، پس پادشاهی بر خمانی که دختر بزرگتر بود قرار گرفت. و قومی گفته‌اند دارا پسر
خمانی بود از پدرش بهمن و چون او را وفات آمد دارا هنوز نژاده بود و مادرش پادشاهی

۱) مجمل التواریخ و القصص، ویرایش سیف الدین نجم آبادی - زیگنفرد ویر، ص ۲۷.

۲) همان، ص ۲۶. ابن بلخی نوشته است که مادر بهمن از فرزندان طالوت پیغمبر بودست و دختری از نژاد
راخیم بن سلیمان زن او بود راحب نام. (فارستامه، ص ۵۴). یحیی بن عبداللطیف قزوینی نیز نوشته است:
مادر بهمن از اولاد طالوت بود و زنتش از نژاد رحبیم بن سلیمان (لب التواریخ، ص ۶۵).

۳) مجمل التواریخ و القصص، صص ۴۶ - ۴۵.

می‌راند تا او بزرگ شد و روایت اول درست‌تر است^۱.

گردیزی درباره‌اش گفته است: «همای بنت بهمن بن اسفندیار، او را چهار آزاد گفتندی، دارالملک بلخ به عراق برد، و دارالملک به مداین ساخت، و چهار سال اندران بود تا آن ساخته کرد، و بر دل دجله پل نهاد، و آب فرات براند، و رسم آب آسیا او آورد، و پیش از آن دست آسیا بود. و همدان او بنا کرد، و پادشاهی به زندگانی خویش به برادر و پسر خویش داد، نام او داراب بن بهمن، و همای فرمود: تا کاریهای بسیار بیرون آورند، و فرمود تا شهرها را باره کشیدند»^۲.

ابن بلخی در روایتی متفاوت و بدون ذکر در صندوق کردن داراب، درباره‌ی خمانی دختر بهمن گوید: زنی عاقل با رأی و حزم بوده است و مقام به بلخ داشت، و روایت درست آنست که بکر بود و تا به مردن شوهر نکرد و بکر مرد و در مدت ملک طریق عدل سپرد، بعضی از خراج و رسوم از مردم بیفکند و لشکری گران را به روم فرستاد و رومیان را قهر کرد و دیگر ملوک اطراف متقاد او شدند و سی سال پادشاهی کرد^۳.

همسر کوچک خان

این زن که دختر امپراتور ختا (چین شمالی) بود، همسر کوچک خان (زمان حکومت ۶۱۵-۶۰۷ ه. ق) گورخان معاصر چنگیز، بود. گورخان با این ازدواج و با استفاده از اهمیت خاندان همسر خود، بر اعتبار دستگاه قراختایی افزود و موفقیت‌های بسیاری کسب کرد. این

(۱) فارستامه، ص ۵۴. یحیی بن عبداللطیف قزوینی نوشته است: بهمن را پسر ساسان نام و دختری همای نام بود. بهمن همای را زن کرد و پادشاهی بدو داد و ساسان از رشک به عبادت مشغول شد (لب التواریخ، ص ۶۵). نیز ر. ک: تجارب الامم، ج ۱، صص ۸۸-۸۷.

(۲) ابوسعید عبدالحی گردیزی، تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، صص ۵۶-۵۵.

(۳) فارستامه، صص ۵۵-۵۴. یحیی قزوینی نیز درباره‌ی همای نوشته است که زنی با حزم و رأی بوده و سیرتی پسندیده داشته به حکم وصیت پدر پادشاه شد. (لب التواریخ، ص ۶۶).

زن که تازه به دین مسیح گرویده بود، مانند همه نودینان بسیار متعصب بود و بزرگترین هدفش توسعه آیین مسیح در قلمرو قراختایی و از بین بردن همه افراد غیر عیسوی بود. به دنبال همین هدف، پیوسته شوهر خود را تشویق به کشتار غیر مسیحیان می‌کرد. سرانجام کوچلک خان به خواسته همسر خود تن درداد و فرمان کشتار همه غیر مسیحیان را صادر کرد. چنان قتل عام فجیعی در کاشغر آغاز شد که تا آن روز چنین وحشیگری در آسیای مرکزی سابقه نداشت. با این عمل، قراختاییان پشتیبانی ملل مسلمان آسیای مرکزی را از دست دادند و راه برای حملات چنگیز فراهم شد.^۱

هوآلون اوجین

مادر چنگیز خان مغول که در ایجاد حکومت سهم عمده‌ای داشت و او بود که با خصوصیات اخلاقی و شخصیت خاص خود، تموچین را برای حکومت پرورش داد و وضع مغول را به گونه‌ای دیگر گردانید. از صفات بارز این زن، شجاعت، شهامت، کاردانی و تیزهوشی را باید نام برد که همه این خصوصیات را به پسر ارشد خود القا کرد. در سراسر زندگی، آنی تموچین را رها نساخت و همواره از راهنمایی‌اش او را بهره‌مند گردانید. چنگیز چه قبل از حکومت و چه در دوران سروری خود بر نیمی از آسیا، در تمام امور با مادر مشورت می‌کرد و او را در کارها شریک و سهیم می‌داشت. تموچین سیزده ساله بود که پدر خود را از دست داد و از آن پس مادرش به تنهایی تربیت و پرورش او و سایر برادران و خواهرش را به عهده گرفت. از این رو هوآلون^۲ تقریباً به تنهایی در تکوین شخصیت خان مغول مؤثر بوده است.

یسوگای بهادر در جوانی، روزی که در کنار رود انون به شکار قرقی مشغول بود، به یکی از رؤسای ایل مارکیت برخورد که از ایل القونوت دختری برای همسری گرفته بود و می‌رفت

(۱) زن در ایران عصر مغول، ص ۲۲.

(۲) در تایخ بناکی (ص ۳۶۲) نام این زن، «ادالون قوجین» آمده از قوم القونوت.

تا به سرزمین خود رسد. یوگای که پنهانی آن دختر را در ارا به دیده و زیبایی فوق العاده‌اش را تحسین کرده بود، به خانه رفت و با دو برادرش بازگشت و آن دختر را دزدیدند.^۱ عداوت و کینه بین ایل مارکیت و قبیله برجیقین که سر منشاء جنگ‌های بسیاری شد، از همین واقعه سرچشمه گرفته است.

از یوگای و هوآلون، چهار پسر و یک دختر به وجود آمدند که بزرگترین آنان تموچین بود. پس از تولد این پسر، یوگای همسر خود را ملقب به آکا به معنی مادر کرد و او از آن پس هوآلون آکا خوانده می‌شد که معنی احترام و بزرگی را می‌داد، سپس هوآلون اوچین یعنی ملکه هوآلون خوانده شد.^۲

پس از مرگ یوگای که نابهنگام پیش آمد و تاتارها وی را به انتقام دشمنی دیرین مسموم کردند، بنا به رسم مغول اردو و افراد قبایل برجیقین متعلق به هوآلون شد و او به جای شوهر زمام امور قبیله و سرپرستی فرزندان خود را به عهده گرفت. با مرگ یوگای بدبختی خاندان او نیز آغاز شد. دشمنان و رقیبانش از موقع استفاده کردند و به سرکوبی آنان پرداختند. هوآلون به مقاومت پرداخت ولی فایده‌ای نداشت.^۳ او از پای نایستاد. به جنگل پناه برد و با سختی و فلاکت بسیار به پرورش کودکان خود پرداخت و بدون هیچ گونه تزلزلی به تربیتشان همت گماشت. در متهای قمر و بدبختی آنان را به آداب اشرافیت مغول می‌پرورد و با آنان از اجداد بزرگ و افتخاراتشان صحبت می‌داشت. پسران خود را برای حکومت تربیت می‌کرد و پیوسته به یادشان می‌آورد که باید از دشمن انتقام گرفت و رفع توهین کرد و حیثیت و اعتبار گذشته را به خاندان خود بازگردانید.

پس از سپری شدن این دوره فلاکت بار برای خاندان یوگای و پس از آن که بر اثر مجاهدت‌های هوآلون و تربیت صحیح او، تموچین موفق به گردآوری قبایل پراکنده خود و

(۱) هارلدلمب، چنگیزخان، ص ۱۲. تاریخ سری مغولان، بند ۱۶.

(۲) تاریخ سری مغولان، بند ۱۶ و ۱۷.

(۳) چنگیزخان، صص ۱۵ - ۱۴ و ۱۷. تاریخ سری مغولان، بند ۲۱.

افراد جدیدی شد، از قدرت، اهمیت و احترام مادر خود نکاست. همچنان از راهنمایی‌های او برخوردار بود و به کمکش نیاز داشت. در کار ملک او را شریک می‌داشت و اردو و سپاه و خدم و حشم و ثروت فراوان و جداگانه‌ای در اختیارش گذاشته بود، که این رسم مغول بود. در منابع به مواردی برمی‌خوریم که در دوران حکومت، چنگیز در مواقع سخت و بحرانی از راهنمایی‌های فکری مادر خود استفاده‌های فراوان برده و همچنین درمی‌یابیم که در اغلب امور بدون مشورت او کاری انجام نداده است. یکی از مهمترین نقش‌های سیاسی هوآلون در زندگی خان مغول، نقشی است که در برانداختن و از بین بردن کوکوچو، شمن بزرگ (تاب‌تانگری) و مهمترین قدرت روحانی امپراتوری ایفا کرده است^۱. هوآلون بنا به خواسته پسرش و برای در دست داشتن این روحانی بزرگ به از دواج با او تن در داد و بدین ترتیب توانست تا حد بسیاری کارهای او را تحت نظارت داشته باشد^۲.

قدرت این روحانی به حدی رسید که دیگر از چنگیز تمکین نمی‌کرد بلکه پیوسته افکار و عقاید خود را بر او تحمیل می‌نمود. سرانجام کار به جایی رسید که رقیب سر سخت خان مغول شد. سرانجام هوآلون و برته همسر چنگیز که خطر را کاملاً نزدیک می‌دیدند، بر ضد شمن وارد عمل شدند و با راهنمایی‌ها و هشدار آنان خان مغول بر آن شد که برخلاف میل خود و با بیم فراوان از عواقب آسمانی آن، بر ضد کوکوچو اقدام کند و او را از میان بردارد.

هوآلون پس از عمری طولانی که با نشیب و فرازها و تلخی و شیرینی‌های بسیار آمیخته بود، در کهولت که به درستی تاریخ آن مشخص نیست و زمانی که چنگیز نیز پا به مرحله پیری نهاده بود، درگذشت. در حالی که از عهده ایفای نقش خود در بنای امپراتوری مغول به نحو احسن برآمده بود^۳.

(۱) بنگرید به: چنگیز خان، صص ۴۱ - ۳۸.

(۲) یوآخیم بارکهاوزن، امپراتوری زرد - چنگیزخان و فرزندان، ترجمه اردشیر نیکپور، ص ۵۴۰.

(۳) درباره هوآلون بنگرید به: زن در ایران عصر مغول، صص ۱۳۳ - ۱۲۷.

یادگار سلطان بیگم

دختر عمر شیخ بن سلطان ابوسعید تیموری که بعد از مرگ پدر متولد شد. مادرش قونجی بود آغا سلطان نام^۱.

یاقوت

زوجه شرف‌الدین بیتک چی غوری. چون شوهرش مورد غضب ملک شمس‌الدین قرار گرفت و فرمان قتلش صادر شده بود، این زن با طبقی مملو از جواهر نزد ملک شمس‌الدین رفت و از او درخواست بخشش شوهر کرد اما ملک شمس‌الدین از این شفاعت و ارتشای زن خشمگین شد و گفت مگر نمی‌دانی که تصمیم ما با همه خزاین قارون و دفاین ربع مسکون تغییر نمی‌پذیرد. یاقوت شوهر را از نظر ملک آگاه کرد. او که دید روزگار عمرش به سر رسیده به زنش گفت «برخیز کار کفن و تابوت ساز که دور چرخ فرتوت قوت و قوت مرا سپری گردانید و مستوفی قضا به قلم فنارقم انتها بر جریده بقاء من کشید و بهار دوران زندگانی من به اوان خزان فانی مبدل شد» روز دیگر ملک شمس‌الدین دستور داد تا شرف‌الدین بیتکچی را به خواری هر چه تا متمر به قتل رسانیدند^۲.

یاقوت ترکان

صفوة‌الدین آدم یاقوت ترکان دختر براق حاجب بود. براق حاجب در زمان سلطان قطب‌الدین، سلطان غیاث‌الدین خوارزمشاه و مادرش را به قتل آورد و به استقلال در کرمان به سلطنت نشست. سلطان قطب‌الدین دختر او را به جهت پسر خود محمود شاه خواستگاری کرد. براق حاجب دختر خود یاقوت ترکان را به محمود شاه بن قطب‌الدین نامزد کرد و سلطان

(۱) حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۱۰۰.

(۲) سیف‌هروی، تاریخ‌نامه هرات، صص ۱۸۰ - ۱۷۹.

قطب‌الدین او را به یزد آورد و شوکت او زیاده شد و او را از دارالخلافة بغداد منشور نوشتند. براق حاجب خود با قتلغ سلطان ازدواج کرد و از او دختری یافت که کردوجین نام گرفت و زن قآن خان شد. سلطان قطب‌الدین در سال ۶۲۶ وفات یافت. بعد از او نوبت به فرزندش محمود شاه رسید. وی در عدل و بذل برگشود و رعایت رعایا بنمود. و حرم او صفوة‌الدین آدم یاقوت ترکان، خاتون عادلہ بود و به واسطه دخترش کردوجین، شوکتش زیاده گشت. محمود شاه به جهت او مدرسه نیکویی بنیاد کرد و مال بسیار در راه آن خرج کرد. اما پیش از اتمام مدرسه، محمود شاه وفات یافت و یاقوت ترکان دستور داد تا او را در گنبد خانه مدرسه دفن کردند و امر کرد تا بنایان مدرسه را تمام کردند. از این رو که اتمام مدرسه توسط وی صورت گرفت آن را «صفوتیه» نیز می‌خوانند. ده سال بعد، صفوة‌الدین آدم یاقوت ترکان وفات یافت و او را در مدرسه محمود شاهیه دفن کردند!

یرقی خاتون ← مرتی خاتون.

یولتغ ← یول قتلغ.

یولقتغ

دختر اباقاخان مغول، مادرش تودای خاتون بود. او را به ازدواج ایلچتای قوشجی دادند و بعد از او به ایلباسمش دادند.^۲ او دختر دیگری به نام یوجین از همسر دیگرش موتای خاتون داشت.^۳

(۱) احمد بن حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، صص ۷۳ - ۷۱.

(۲) جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۳۰. تاریخ بناکئی، ص ۴۲۶ (یولتغ آورده است).

(۳) تاریخ بناکئی، ص ۴۲۶.

بیسولون خاتون

دختر یانویان پسر دارتیبای پادشاه اقوام قفرات، از زنان جغتای خان. جغتای بعد از بیسولون، خواهر او ترکان خاتون را خواستگاری کرد که هشت پسر برای وی آورد.^۱

بیسونجین

دختر بایجو، او را به قتلغ تمور گورکان پسر قراطایجو پسر قونای که دالوجی چنگیزخان بود از قوم قفرات دادند. و ایلتورمیش خاتون مادر شاهزادگان بسطام و بایزید پسران سلطان محمد اولجایتو خان از وی تولد یافتند. او در قبة عالیة سلطانیة مدفون است.^۲

بیسونجین خاتون ← سونجین خاتون.

فهرست منابع

۱. آتشکده، حاجی لطفعلی بیگ، بن آقا جان بیگدلی شاملو متخلص به آذر، تصحیح و تحشیه حسن صادات ناصری، ج ۳، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰-۱۳۳۶.
۲. احسن التواریخ، حسن روملو، ج ۱، به اهتمام عبدالحمین نوایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
۳. احسن التواریخ، حسن بیگ روملو، ج ۲، تصحیح عبدالحمین نوایی، تهران: انتشارات بابک، ۱۳۵۷.
۴. احوال و آثار خوشنویسان، مهدی بیانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳.
۵. اخبارالدولة السلجوقیه، صدرالدین بن علی الحیثی، به کوشش عباس البال، بیروت: دارالافتاه الجدیده، ۱۹۸۴م.
۶. اخبارالطوال، ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۴.
۷. از پاریز تا پاریس، ابراهیم باستانی یاریزی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱.
۸. اعلام النساء، عمر رضا کماله، ج ۵، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴ م.
۹. اعیان الشیعه، العلامة السید محسن الامین، ج ۳ و ۴، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، بی تا.
۱۰. اقلیم پارس، محمدتقی مصطفوی، چاپ دوم، تهران: نشر اشاره، ۱۳۷۵.
۱۱. الاعلام: قاموس تراجم لاشهرالرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین، خیرالدین زرکلی، ج ۳، چاپ ششم، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴.
۱۲. الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور، زینب بنت فراز عاملی، لبنان: دارالمعرفه، ۱۳۱۲ ق.
۱۳. الدرعیه، آغا بزنگ تهرانی، ج ۳ و ۲، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
۱۴. الف بیگ و زمان وی، و. بار تولد، ترجمه حسین احمدی پور، تبریز: انتشارات چهر، ۱۳۳۶.

۱۵. امپراتوری زرد، چنگیزخان و فرزندانش، یوآخیم بارکهاوزن، ترجمه اردشیر نیکپور، تهران: انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۴۶.
۱۶. انقراض سلسله صفویان و ایام استیلای افغانه در ایران، لارنس لکهارت، ترجمه مصطفی قلی عماد، چاپ سوم، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۸.
۱۷. ایران عصر صفوی، راجر سیوری، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.
۱۸. بدایع الوقایع، زین الدین محمود واصفی، ۲ ج، تصحیح الکساندر بلدروف، چاپ دوم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
۱۹. بزرگان شیراز، رحمت الله مهراز، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
۲۰. پرده نشینان سخنگوی، آریانا، سال دهم، شماره پنجم.
۲۱. پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی، احمد حسینی کازرونی، تهران: انتشارات آریا، ۱۳۷۴.
۲۲. پشت پرده های حرمسرا، حسن آزاد، چاپ دوم، ارومیه: انتشارات انزلی، ۱۳۶۴.
۲۳. تاریخ آل مظفر، محمود کتبی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۲۴. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ۵ ج، تهران: انتشارات فردوسی، ۴-۱۳۶۳.
۲۵. تاریخ العراق فی العصر السلجوقی، حسین امین، بغداد: مطبعة الارشاد، ۱۹۶۵ م.
۲۶. تاریخ الفی: تاریخ ایران و کشورهای همسایه در سال های ۸۵۰-۹۸۴، قاضی احمد توی و آصف خان قزوینی، به کوشش علی آل داود، تهران: انتشارات کعبه و فکر روز، ۱۳۷۸.
۲۷. تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸، رابرت گرانٹ واتسن، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۴۰.
۲۸. تاریخ ایران: دوره تیموریان، پژوهش دانشگاه کبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی، ۱۳۸۰.
۲۹. تاریخ ایلچی نظام شاه، خورشاه بن قباد الحسینی، تصحیح محمدرضا نصیری - کوئیچی هاندها، تهران: انجمن آثار مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.

۳۰. تاریخ ایوبیان (مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب)، جمال‌الدین محمد بن سالم بن واصل، جزء چهارم، تصحیح حسین محمدریح، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.
۳۱. تاریخ بخارا، ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۳.
۳۲. تاریخ بلعمی (ترجمه تاریخ طبری)، محمد بن علی بلعمی، به کوشش محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۳۷.
۳۳. تاریخ بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داوود البناکتی، تصحیح جعفر شعار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
۳۴. تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، توضیحات منوچهر دانش پژوه، ج ۲ و ۱، تهران: انتشارات هیرمند، ۱۳۷۶.
۳۵. تاریخ پیامبران و شاهان، حمزه بن حسن اصفهانی، ترجمه جعفر شعار، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۳۶. تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، ولادیمیر فدورویچ مینورسکی، ترجمه عبدالعلی کارنگ، تبریز: کتابفروشی تهران، ۱۳۳۷.
۳۷. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیمویان و ترکمانان، حسین میرجعفری، چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
۳۸. تاریخ جدید یزد، احمد بن حسین بن علی کاتب، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۵.
۳۹. تاریخ جهان آرا، قاضی احمد غفاری قزوینی، به کوشش حسن نراقی، تهران: کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۲.
۴۰. تاریخ جهانگشای، عظاملک بن بهاء‌الدین محمد جوینی، سه جلد در یکت مجلد، چاپ دوم، به همت محمود رضانی، تهران: انتشارات پدیده (خاور)، ۱۳۶۶.

۴۱. تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی (خواندمیر)، زیر نظر محمود دبیر سیاقی، ج ۳ و ۴، چاپ سوم، تهران: انتشارات خیام، ۱۳۶۲.
۴۲. تاریخ روضة‌الصفاء، میرمحمدبن سیدبرهان‌الدین خواند شاه میرخواند، تهران: انتشارات کتابخانه ختّام، مرکزی و...، ۱۳۳۹.
۴۳. تاریخ روضة‌الصفاء فی سیرة‌الانبياء و الملوك و الخلفاء، محمدبن خواند شاه بن محمود میرخواند، تصحیح و تحشیة جمشید کیان‌فر، ج ۳، ۴، ۶، ۸ و ۹، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.
۴۴. تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، عباس مهرین شوشتری، تهران: انتشارات مانی، ۱۳۵۲.
۴۵. تاریخ سری مغولان (یوان چائویی شه)، مؤلف گمنام، ترجمه فرانسه از پل پلیو، ترجمه فارسی شیرین بیانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
۴۶. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس اول، ابوالقاسم طاهری، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۴۷. تاریخ سیستان، مجهول المؤلف، تصحیح ملک الشعراى بهار، تهران: انتشارات پدیده «خاور»، ۱۳۶۶.
۴۸. تاریخ طبرستان، بهاء‌الدین محمدبن حسن بن اسفندیار کاتب، تصحیح عباس اقبال، چاپ دوم، تهران: انتشارات پدیده «خاور»، ۱۳۶۶.
۴۹. تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك، محمدبن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، ۷، ۱۲ و ۱۵، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.
۵۰. تاریخ عالم‌آرای امینی، فضل‌الله بن روزبهان خنجی، تصحیح جان. ای. وودز، همراه با ترجمه مختصر آن با عنوان «ایران در سال‌های ۱۴۹۰-۱۴۷۸»، از مینورسکی، لندن، انجمن آسیای سلطنتی، ۱۹۹۲.
۵۱. تاریخ عالم‌آرای صفوی، مجهول المؤلف، به کوشش یدالله شکرى، چاپ دوم، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳.

۵۲. تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندریبگ منشی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
۵۳. تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، ملا جلال الدین منجم، به کوشش سیف الله وحیدنیا، بی جا: انتشارات وحید، ۱۳۶۶.
۵۴. تاریخ عصر حافظ، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، قاسم غنی، مقدمه محمد قزوینی، تهران، نشر زوار، ۱۳۶۶.
۵۵. تاریخ غزنویان، کلیفورد ادموث باسورث، ترجمه حسن انوشه، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۵۶. تاریخ فرشته، محمد قاسم بن غلامعلی هندوشاه استرآبادی، به اهتمام لرد انفسین، لکهنو، نول کشور، ۱۸۶۳/م ۱۲۸۱ ق.
۵۷. تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، عزالدین علی بن الاثیر، ج ۱۶، ترجمه علی هاشمی حائری، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۸.
۵۸. تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، عزالدین علی بن الاثیر، ج ۱۸ و ۱۹، ۲۰، ۲۱، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی تا.
۵۹. تاریخ کامل (وقایع قبل از اسلام)، عزالدین علی بن الاثیر، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۴ و ۵، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی تا.
۶۰. تاریخ کرمان، احمدعلی خان وزیری، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، ج ۲، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۴.
۶۱. تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۶۲. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۶۳. تاریخ گیلان، عبدالفتاح فومنی، تصحیح عطاءالله تدین، تهران: کتابروشی فروغی، ۱۳۵۳.
۶۴. تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، عبدالحسین زرین کوب، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.

۶۵. تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.
۶۶. تاریخ ملاکمال، تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، اراک: چاپ فروردین، ۱۳۵۴.
۶۷. تاریخ نامه هرات، سیف بن محمد بن یعقوب الهروی، تصحیح محمد زبیرالصدیقی، به اهتمام بهادر خلیفه محمد اسدالله، کلکته: پیتست مشن، ۱۳۶۲.
۶۸. تاریخ وصاف، شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی، تصحیح عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
۶۹. تاریخ یزد، جعفر بن محمد جعفری، به اهتمام ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸.
۷۰. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، چاپ سوم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
۷۱. تجارب‌الامم، ابوعلی مسکویه، ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۹.
۷۲. تجارب‌السلف، هندوشاه بن سنجر نخجوانی، تصحیح و اهتمام عباس اقبال، چاپ سوم، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷.
۷۳. تحریری نواز تاریخ جهانگشا، عظاملک جوینی، نگارش منصور ثروت، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۷۴. تذکره هزار مزار (ترجمه شدالازار)، عیسی بن جنید شیرازی، تصحیح و تحشیه نورانی وصال، شیراز: کتابخانه احمدی، ۱۳۶۴.
۷۵. تذکره الشعراء، امیر دولتشاه سمرقندی، به همت محمدرضائی، چاپ دوم، تهران: انتشارات پدیده «خاور»، ۱۳۶۶.
۷۶. تراجم اعلام النساء، محمدحسین اعلمی حائری، ج ۲، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
۷۷. ترکستان نامه، و. و. بارتولد. ترجمه کریم کشاورز، ج ۲، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.
۷۸. تشکیل دولت ملی در ایران، والتر هیتس، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱.

۷۹. تکملة الاخبار، عبدی بیگ شیرازی (نویدی)، تصحیح عبدالحمین نوایی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۹.
۸۰. جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، به اهتمام احمد آتش، ج ۱ و ۲، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۸۱. جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، به کوشش بهمن کریمی، ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۳۸.
۸۲. جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله همدانی، تصحیح محمدروشن و مصطفی موسوی، ج ۱ و ۲، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳.
۸۳. جامع مفیدی، محمد مفید مستوفی باقی، به کوشش ایرج افشار، ج ۱، تهران: انتشارات کتابفروشی اسدی، ۱۳۴۲.
۸۴. جامع مفیدی، محمد مفید مستوفی، به کوشش ایرج افشار، ج ۳ (قسمت ۱ و ۲)، تهران: انتشارات کتابفروشی اسدی، ۱۳۴۰.
۸۵. جغرافیای حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو، تصحیح و تحقیق صادق سجادی، ج ۲، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵.
۸۶. جواهر الاخبار، بوداق منشی قزوینی، تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
۸۷. چنگیزخان، هارلد لمب، ترجمه رشید یاسمی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۸۸. حدیقه عشرت، کنور دُرگا پرشاد سندیلوی متخلص به مهر، ج ۹، لکهنو، مطبع دبدبه احمد، ۱۳۱۵/۱۸۹۸م.
۸۹. حدیقه الشعراء، سید احمد دیوان بیگی شیرازی، ج ۲، تصحیح و تحشیه عبدالحمین نوایی، تهران: نشر زرین، ۱۳۶۴.
۹۰. حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رابین، چاپ ششم، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶.

۹۱. حیات سیاسی و اجتماعی زبیده خاتون، زهرانوروزی، فصلنامه تاریخ اسلام، سال پنجم، شماره مسلسل ۱۹، پاییز ۱۳۸۳، صص ۴۴-۵.
۹۲. خاطرات تاج السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، چاپ سوم، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱.
۹۳. خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵.
۹۴. خاطرات لیدی شل، لیدی مری شل، ترجمه حسین ابوترابیان، چاپ دوم، تهران: نشر نو، ۱۳۶۸.
۹۵. خلاصه التواریخ، قاضی احمد حسینی قمی، تصحیح احسان اشراقی، ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۹۶. خلاصه السیر، محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی، به اهتمام ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
۹۷. خلدبرین، محمدیوسف واله اصفهانی، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۲.
۹۸. خیرات حسان، ترجمه و تألیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، ج ۳، به خط نسخ محمدصادق شمس الکتاب، تهران: بی نا، ۱۳۰۷-۱۳۰۴ ه. ق.
۹۹. دایرةالمعارف آریانا، گروهی از دانشمندان افغانستان، ج ۲، ۱۳۲۸.
۱۰۰. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹.
۱۰۱. دایرةالمعارف تشیع، زیر نظر احمد صدرحاج سید جوادی، کامران فانی و بهاءالدین خرماهی، ج ۴، تهران: بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶.
۱۰۲. دنباله تاریخ طبری، عرب بن سعد قرطبی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۵.
۱۰۳. دوره تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، عباس اقبال آشتیانی و حسن پیرنیا، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابفروشی خیام، بی تا.

۱۰۴. دولت خوارزمشاهیان، ابراهیم قفس اوغلی، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: نشر گستره، ۱۳۷۶.
۱۰۵. دولت عباسیان، محمد سهیل طقوش، ترجمه حجت الله جودکی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
۱۰۶. دین و دولت در ایران عهد مغول، شیرین بیانی، ج ۱ و ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷ و ۱۳۷۱.
۱۰۷. راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، محمد بن علی بن سلیمان راوندی، به سعی و تصحیح محمد اقبال، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۱۰۸. رجال اصفهان یا تذکرة القبور، ملا عبدالکریم گزری برخواری اصفهانی، با حواشی و ملحقات آقا سید مصلح الدین مهدوی و دیگران، بی جا، بی نا، ۱۳۲۸.
۱۰۹. رجال عصر ناصری، دوستعلی خان معیر الممالک، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
۱۱۰. روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، معین الدین محمد زنجی اسفزاری، تصحیح محمد کاظم امام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۴۳۸.
۱۱۱. روضات الجنان و جنات الجنان، حافظ حسین کربلایی تبریزی، ج ۱ و ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ و ۱۳۴۹.
۱۱۲. روضة الصفا، محمد خاوند شاه بن محمود میرخواند، ج ۶ و ۸، بمبئی، ۱۲۶۱.
۱۱۳. روضة الصفویة، میرزاینگ حسن بن حسین جنابدی، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۸.
۱۱۴. ریاحین الشریعة، در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، ذبیح محلاتی، ج ۶، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲-۱۳۶۹ ق.
۱۱۵. زبدة التواریخ، محمد محسن مستوفی، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۵.
۱۱۶. زنان بنام ایران، ج ۱، از آغاز تا انقراض ساسانیان، کامیاب خلیلی، تهران: قصیده سرا، ۱۳۸۱.

۱۱۷. زنان نامی ایران و اسلام، شمس الملوك جواهرالكلام، ۱۳۳۸.
۱۱۸. زنانی که به فارسی شعر گفته‌اند، از رابعه تا پروین، قرن ۳-۱۴، کشاورز صدر، بنگاه میرمحمدی، ۱۳۲۴.
۱۱۹. زن در ایران عصر مغول، شیرین بیانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
۱۲۰. زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ج ۲، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۹.
۱۲۱. زندگی شگفت آور تیمور (ترجمه عجایب المقدور فی اخبار تیمور)، ابن عربشاه، ترجمه محمدعلی نجاتی، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۱۲۲. سرگذشت خوارزمشاهیان به روایت سلیرت جلال‌الدین منکبرنی، شهاب‌الدین محمد زیدری نسوی، به کوشش مجید اشرفی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه فرهنگی اهل قلم، ۱۳۸۲.
۱۲۳. سفرنامهٔ آدام اولتاریوس، ترجمه حسین کرد بچه، تهران: کتاب برای همه، ۱۳۶۹.
۱۲۴. سفرنامهٔ ابن بطوطه، ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
۱۲۵. سفرنامهٔ ابن جبیر، محمدبن احمد بن جبیر، ترجمه پرویز اتابکی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
۱۲۶. سفرنامهٔ پولاک، ادوارد یاکوب پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸ (چاپ اول، ۱۳۶۱).
۱۲۷. سفرنامهٔ پیترودلاواله. پیترودلاواله، ترجمه و شرح شعاع‌الدین شفا، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۱۲۸. سفرنامهٔ تاورنیه، ژان باتیست تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، چاپ چهارم، انتشارات کتابخانهٔ سنایی و تأیید اصفهان، ۱۳۶۹.
۱۲۹. سفرنامهٔ دن گارسیا دوسیلوا فیگوئروا، سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۱.
۱۳۰. سفرنامهٔ شاردن، جان شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۴، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴.

۱۳۱. سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
۱۳۲. سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری. چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹ و چاپ دوم، ۱۳۸۱.
۱۳۳. سلسله‌النسب صفویه، شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده زاهدی، برلین: چاپخانه ایرانشهر، ۱۳۴۳.
۱۳۴. سمط‌العلی للحضرة العلیا در تاریخ فراختایان کرمان، ناصرالدین منشی کرمانی، تصحیح و اهتمام عباس اقبال، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.
۱۳۵. سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۱۳۶. شاه طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی...)، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران: انتشارات ارغوان، ۱۳۶۸.
۱۳۷. شاه محمد پادشاهی که شاه نبود، منوچهر پارسا دوست، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱.
۱۳۸. شد الازار فی حظ الاوزار عن روارالمزار، معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، تصحیح و تحشیه محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: نوید، ۱۳۲۸ش.
۱۳۹. شیرازنامه، معین‌الدین احمد بن شهاب‌الدین ابی‌الخیر زرکوب شیرازی، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، بی‌جا: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۲۳۰.
۱۴۰. صحائف الاخبار، احمد بن لطف‌الله معروف به منجم باشی، ج ۳، استانبول، ۱۲۸۵.
۱۴۱. ضعیفه، بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر صفوی، بنفشه حجازی، چاپ دوم، تهران: قصیده سرا، ۱۳۸۱.
۱۴۲. طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول، ترجمه عباس اقبال، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۱۴۳. طبقات ناصری، سرگذشت غوزیان، منهاج‌الدین سراج جوزجانی، بازنویسی و تلخیص ابوالحسن مبین، تهران: اهل قلم، ۱۳۸۲.

۱۴۴. طبقات ناصری، قاضی منهاج الدین سراج جوزجانی، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۲، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۵۳ و کابل، ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳.
۱۴۵. ظفرنامه، شرف الدین علی یزدی، تصحیح محمد لوی عباسی، ج ۱ و ۲، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۶.
۱۴۶. ظهور تیمور، عباس اقبال، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۶۰.
۱۴۷. عالم آرای شاه طهماسب، مجهول المؤلف، به کوشش ایرج افشار، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰.
۱۴۸. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، جمال الدین بن عنبه، نجف: مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۰ق.
۱۴۹. فارسنامه ابن بلخی، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و ویونولد آلن نیکلسن، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۱۵۰. فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۱۵۱. فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)، احمد بن یحیی بلاذری، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ و چاپ دوم، انتشارات سروش، ۱۳۶۴.
۱۵۲. فرمانفرمای عالم، ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۴.
۱۵۳. فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۳ و ۵، چاپ هشتم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۵۴. فواید الصفویه، تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویه، ابوالحسن قزوینی، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
۱۵۵. قابوسنامه، عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
۱۵۶. قاموس الاعلام ترکی، ش. سامی، استانبول: مطبعه سی - باب عالی، ۱۳۱۶ق.
۱۵۷. کارنامه زنان مشهور ایران از قبل از اسلام تا عصر حاضر. فخری قویمی، تهران: انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۵۲.

۱۵۸. کارنامه زنان مشهور ایران در علم و ادب و سیاست، فخری خشایار وزیری، تهران: وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۵۲.
۱۵۹. کتاب دیار بکر، ابوبکر طهرانی، جزء اول و دوم، تصحیح نجاتی اوغال و فاروق سومر، چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۶.
۱۶۰. گلستان هنر، قاضی احمد قمی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۱۶۱. گلشن ابراهیمی، معروف به تاریخ فرشته، محمدقاسم هندوشاه استرآبادی مشهور به فرشته، لکنو، هند: بی نا، ۱۳۲۱ ق.
۱۶۲. لب التواریخ، یحیی بن عبداللطیف قزوینی، بی جا: انتشارات بنیاد و گویا، ۱۳۶۳.
۱۶۳. لغت نامه، علی اکبر دهخدا، مجلدات ۵، ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۷، ۳۰، ۳۸ و ۴۱، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، بی تا.
۱۶۴. مآثر الملوک، غیاث الدین بن همام الدین حسینی خواند میر، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲.
۱۶۵. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ج ۲، تهران، ۱۳۲۰.
۱۶۶. مجمع الانساب، محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۶۷. مجمل التواریخ و القصص، مجهول المؤلف، تصحیح ملک الشعراى بهار، به همت محمد رمضانى، تهران: انتشارات پدیده «خاور»، ۱۳۱۸.
۱۶۸. مجمل التواریخ و القصص، ویرایش سیف الدین نجم آبادی، زیگفرید ویر، هیدلبرگ آلمان، ۱۳۷۸ / ۲۰۰۰ م.
۱۶۹. مجمل فصیحی، فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی، تصحیح محمود فرخ، ج ۱ و ۲، مشهد: کتابفروشی باستان، ۱۳۴۰.
۱۷۰. مختصر تاریخ الدول، ابن العبرى، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.

۱۷۱. مروج الذهب و معادن الجوهر، علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۱۷۲. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی از آغاز تا مشروطه، محمدحسن رجیبی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۴.
۱۷۳. مطلع سعدین و مجمع بحرین، کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی، به اهتمام عبدالحمین نوایی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
۱۷۴. معجم البلدان، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت حموی، ج ۱ و ۲، داریروت، ۱۳۷۶ ق/ ۱۹۵۷ م.
۱۷۵. ناسخ التواریخ، محمدتقی لسان الملک شهر، ج ۳، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.
۱۷۶. نای هفت بند، ابراهیم باستانی پاریزی، تهران.
۱۷۷. نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر، عبدالحی بن فخرالدین الحسنی، ج ۵، حیدرآباد، دکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۲۳ ق/ ۱۹۶۲ م.
۱۷۸. نظام اجتماعی مغولان - فتوداليسم خانه به دوشی، ب. ولادیمیر تسف، ترجمه شیرین بیانی، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
۱۷۹. نگارستان سخن، سیدنورالحسن خان صبا، بهوپال، مطبع شاه جهانی، ۱۲۹۳ ه.ق. (سنگی).

فهرست اعلام

آگوستوس، ۲۵۳	آصف الدوله، اللهیارخان، ۳۵۷	«آ»
آلافرنگ، ۲۵۶	آصف الدوله، حاج محمد	آبش، ۲۰
آلانقوا، ۳۳، ۳۴	قلی خان، ۳۸۴	آبه، ۱۲۲
آلب ارسلان، ۳۵۷	آصف خان، ۴۰، ۴۱۹، ۴۲۱	آتش، احمد، ۱۲۱، ۲۸۱، ۴۱۱
آلب غازی، ۴۰۱	آغایبگم، ۲۸	آخاو، ۳۱۹
آل جلایر، ۲۳۲	آغایبگمی، ۲۹	آدمیت، فریدون، ۳۲۲
آل حیدر، ۲۹۸	آغاسلطان، ۳۳۰، ۴۳۲	آذربایجان، ۱۰، ۱۸، ۲۳، ۲۶
آل سفور، ۳۵۱	آغا محمدخان، ۲۸۰، ۳۷۹	۲۹، ۱۱۱، ۱۶۲، ۱۷۶، ۲۱۲
آل علی، ۲۴	آفاق بیگم، ۳۰	۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۳۲
آل کسری، ۲۷	آفایبگم، ۳۰	۳۴۱، ۳۶۰، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۹۶
آل مظفر، ۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶	آفاجری، سیولان بیک، ۳۷۳	۳۹۸، ۳۹۷
۳۵۰، ۳۵۲	آفاجری، حسن بیک، ۱۰۴	آذرنوش، آذرتاش، ۱۵۶
آلقوا خاتون، ۳۴	آق بوقا، ۵۲، ۷۰	آرام جان بیگم، ۲۳
آید، ۲۰۱، ۲۲۷، ۲۵۹، ۲۶۸	آق بیگم، ۳۰، ۳۱۱	آرامگاه حسین(ع)، ۲۳۶
۲۷۲	آق سلطان آغا، ۳۰	آرایش بیگم، ۲۳، ۱۶۲، ۲۹۷
آن (آنه)، ۳۵، ۴۲۴	آقستغر، ۱۵۲	آریادخت، ۲۴
آنا خانم، ۲۵۱، ۳۱۳	آق شاه، ۱۱۷	آزاد، ۲۵
آناطولی، ۲۲۸، ۲۶۷	آق شهر، ۱۷۹	آزرسی (آذرسی) دخت، ۱۴
آنتونیوس، ۳۵۳	آق صوفی، ۱۷۷	۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۳۹
آنجلو، ۱۰۸، ۲۷۰	آق قویونلو، ۵۱، ۷۳، ۸۶، ۱۰۸	آزرمیدخت، ۲۷
آیتی، محمدابراهیم، ۱۵۴	۱۷۱، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۲۹، ۲۵۷	آستان امام حسین(ع)، ۵۰
	۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۹۶	آستان امام رضا(ع)، ۵۰
	۳۵۸، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷	آستان امیرالمؤمنین(ع)، ۵۰
	آق قویونلوها، ۱۰۴	آستانه حضرت معصومه، ۱۸۸
	آکا، ۴۳۰	آستانه مقدسه، ۳۷۷
	آکایبگم، ۳۰	آسیا، ۴۲۹
	آکایبگم، ۳۱، ۳۱۶	آسیای مرکزی، ۴۲۹
	آگره، ۴۱	آسیه خانم، ۲۸

«ا»

اباقا(خان)، ۱۳، ۳۵، ۵۲، ۵۵
 ۵۷، ۵۸، ۶۸، ۷۸، ۱۲۸، ۱۳۵
 ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۸۱، ۳۱۵، ۳۱۶
 ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۸۴، ۳۹۶
 ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۴

ابومسلم، ۱۲۲	ابوالعباس، ۳۰۵	ابانواس، ۷۰
ابومظفر قطب‌الدین، ۱۱۷	ابوالعباس احمد بن عبداللہ، ۳۰۳	ابخاز، ۲۷
ابویزید، ۶۰	ابوالعباس القائم باللہ، ۴۱	ابدالی‌ها، ۳۸۷
ابہر، ۳۴۶	ابوالعباس ضبی، ۲۸۳	ابراہیم، ۲۸، ۵۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۳۱۲، ۳۷۶، ۳۷۷
ابی‌الخیرخان، ۳۴۸	ابوالعباس مأمون، ۱۴۷	ابراہیم بن مسعود، ۴۰۸
ابیورد، ۱۹۸	ابوالعلاء صاعد بن محمد، ۱۶۵	ابراہیم پاشا، ۱۱۱
ابی‌یوسف بن محمد، ۳۱۷	ابوالفتح، ۳۱۱	ابراہیم حسین میرزا، ۷۷، ۳۵۶
اتابای نویان، ۵۲	ابوالفتح سلطان ابراہیم میرزا، ۴۷، ۳۵۶	ابراہیم میرزا، ۲۰۳، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱
اتابک، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۳۱	۴۷، ۲۵۳، ۳۱۵، ۳۵۹	۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۸
اتابک ابوبکر، ۱۲۴، ۱۲۵، ۳۳۱	ابوالفتح محمد، ۳۳۵	ابردخت، ۴۲۷
اتابک ابوزر، ۳۷۱	ابوالفضل، ۱۶۵، ۳۰۱	ابرقو، ۱۷۹، ۱۸۹
اتابک ازبک، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸	ابوالقاسم، ۱۶۳، ۳۰۱	ابرویز، ۲۶
اتابکان، ۲۰، ۳۷، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹	ابوالقاسم میرزا، ۲۳	ابش خاتون، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸
اتابکان سلفری (سلفوری)، ۱	ابوالحسن میرزا، ۱۹۸	۷۹، ۲۸۰، ۳۵۰، ۳۵۲
۹، ۳۵، ۳۸، ۱۲۴	ابومظفر ابراہیم، ۱۲۰، ۴۰۶	ایقہ، ۳۹
اتابکان لر، ۳۹۹	ابومکارم تاشکین، ۲۷۱	ابن ابی الیغل، ۳۰۳
اتابکان لرکوچک، ۲۳۵	ابوبکر بن سعد، ۱۲۳، ۱۴۰	ابن اثیر، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۵
اتابکان یزد، ۱۲۷	ابوترایان، حسین، ۳۲۱	۴۰۶، ۴۰۸، ۴۹۲
اتابک بزایہ، ۲۴۱	ابوجعفر، ۲۸۵	ابن العبری، ۴۷، ۵۶، ۶۱، ۱۲۳
اتابک زنگی، ۱۵۳، ۱۹۵	ابوحازم، ۷۱	۱۴۲، ۱۵۰، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۴۵
اتابک محمد، ۹، ۱۲۴، ۳۳۱	ابوسعید ایلخانی، ۵۵، ۵۷، ۶۴	۲۴۸، ۲۶۲، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۵۳
اتابکی، ۳۶، ۳۸	۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۱۴۱	ابن بطوطہ، ۶۶، ۶۷، ۱۱۳
اتابک یغان، ۵۷	۲۵۵، ۳۱۶، ۳۵۰	ابن بلخی، ۲۶، ۲۷، ۱۰۲، ۳۷۶
اتراک، ۱، ۱۹، ۳۴، ۱۱۷	ابوسعید تیموری، ۲۳، ۲۴، ۲۹	۴۰۳، ۴۲۷، ۴۲۸
اتریش، ۴۹	۳۰، ۳۸، ۵۷، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۷۳	ابن تغری بردی، ۲۴۳
اجای، ۳۴۸	۱۷۴، ۱۹۷، ۱۹۷، ۲۳۷، ۲۴۱	ابن جبیر، ۲۴۳، ۲۷۱، ۲۷۳
اجرام، ۴۰۴	۲۵۰، ۲۷۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱	ابن عرشاد، ۱۳۷، ۱۷۹، ۱۹۱
اجوجہ ایکاجی، ۳۴۸	۳۳۰، ۳۳۲، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۸۸	۲۹۱
احاب، ۳۱۹	۴۰۹، ۴۱۰، ۴۳۲	ابن فولاد، ۲۸۵
احمد، ۵۲، ۷۹، ۳۱۶	ابوشجاع، ۱۶۵	ابن کلی، ۴۰۴
احمد بن ابی یعقوب، ۱۵۴	ابوطالب رستم، ۲۸۲	ابن معتز، ۳۰۱
احمد بن محمد، ۳۰۳	ابوطاهر، ۲۸۳	ابوالحرث محمد بن علی، ۱۴۷
احمد بن نظام‌الملک، ۱۶۵	ابوطاهر شمس الدولہ، ۲۸۲	ابوالحسن علی (بن رکن الدولہ)، ۲۸۱، ۱۴۷
احمد بہادر خان، ۱۴۰	ابوعلی، ۲۴۷	ابوالحسن میرزا، ۳۷۲
احمد تکودار، ۴۲، ۵۸، ۶۹	ابوقریش، ۲۲۵	

استاجلو، بدرخان، ۲۰۳	ارسلانجی، ۴۳	۳۸۲، ۳۴۷، ۱۳۰، ۱۲۹
استاجلو، سلیمان خان، ۳۰۸	ارسلان خاتون، ۴۲	احمدخان، ۶۱، ۱۷۴، ۳۴۱
۳۱۳	ارسلان خان، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۶، ۲۹۴	۴۱۰
استاجلو، شافقی (بیک) سلطان	ارسلان‌شاه، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸	احمد سلطان، ۲۰۴
یکان، ۹۳، ۲۱۰، ۲۵۰	ارغان سراباتای، ۷۰	احمد علی میرزا، ۳۸۰
استاجلو، عبدالله خان، ۷۵، ۸۹	ارغون، ۳۶، ۳۷، ۶۸، ۷۹، ۱۳۲	احمد میرزا (عضدالدوله)، ۳۱
۳۰۷	۱۵۱، ۱۴۳	۳۸۰، ۱۷۴، ۱۰۴
استادالدار، ۲۴۸	ارغون آقا، ۵۸، ۷۰، ۳۱۶، ۴۲۲	احمدی بیک، ۸۶
استانبول، ۳۵، ۱۲۸، ۲۹۶	ارغون اغول، ۳۴۱	اختیارالدین (حسن)، ۱۷۹
۴۲۴، ۳۲۹	ارغون خان، ۵۲، ۷۹	۳۵۰، ۳۴۹
استخر، ۴۲۵	ارغون‌شاه، ۲۵۵	اخلاط، ۱۸۳، ۳۹۸
استرآباد، ۱۹۷، ۴۱۲	ارکانه ایگاجی، ۵۳	اخعی فرج، ۲۹
استرآبادی (نصرت)، نجفقلی، ۱	ارنگه شاه جهان آباد، ۴۱	ادالون قوجین، ۴۰، ۴۲۹
استمور ابن بلغاجی، ۱۰	ارلات، ابوالقاسم، ۳۰	ادرنه، ۲۶۰، ۳۳۰
استنبول، ۳۲۹، ۴۲۳	ارمنستان، ۴۱، ۲۷۱	آذک خان، ۵۷
اسدآباد، ۲۸	ارمنی خاتون، ۴۳، ۳۵۴، ۳۸۲	آژان، ۲۵۵، ۲۵۷
اسفزاری، ۳۰۷	ارمنیه، ۲۶	اربل، ۲۳۷
اسفندیار، ۴۲۸	اروپا، ۵۰، ۷۳، ۱۰۶، ۱۰۸	آرپاگاژون، ۶۷، ۲۳۱
اسکندر، ۲۴، ۱۶۲، ۲۳۳، ۲۴۱	۳۹۵	آزوق بوقا، ۱۶۵
۲۹۷، ۳۴۹، ۳۷۲، ۳۹۰، ۴۲۵	اروق سلطان، ۴۳	ارتق بوکا، ۳۸۴
اسکندر بیگم، ۲۹۵	ارومیه، ۳۹۸	ارجمند بانو، ۴۰
اسکندر میرزا، ۲۷۹، ۳۲۹	اروی سلطان خانیم، ۴۳	ارجوان، ۴۱
۳۶۲، ۳۷۲	اریناق ایکاجی، ۳۴۸	اردبیل، ۵۱، ۸۶، ۱۱۲، ۱۷۱
اسلمس بیک، ۳۵۸	ارینق بوکا (بوقا)، ۲۶۱، ۲۶۲	۲۰۲، ۲۰۷، ۳۳۱، ۳۷۶، ۳۷۸
اسماعیل (اول، صفوی)، ۵۱	ارینق بوکا، ۵۲، ۶۷	۳۷۹
۸۶، ۸۷، ۱۰۰، ۱۷۱، ۱۸۴	اریمان، ۵۲	اردشیر، ۴۰۳، ۴۰۴
۳۷۷	ازبک ابوبکر، ۳۳۱	اردشیر بابکان، ۳۸۲
اسماعیل ثانی، ۱۸۷	ازبکان، ۹۹	اردشیر بن شیرویه، ۱۰۲
اسماعیل میرزا، ۸۸، ۹۰، ۹۱	آزرمیخت، ۲۶	اردلان، خان محمدخان، ۱۷۷
۹۲، ۹۴، ۹۶، ۱۸۸، ۲۷۷، ۲۷۹	ازقلغ، ۵۷	اردن، ۱۴۲
۳۱۴، ۳۶۱، ۳۷۸، ۴۱۰	اسبوغان، ۲۵۴، ۴۰۲	اردوان چهارم، ۲۴
اسمعیل، ۳۷۶	اسپانیا، ۳۵۵	ارزن الروم، ۲۹۲
اسمعیل میرزا، ۱۵، ۱۸۶	اسپهبد باوندی، ۲۸۵	ارزنجان، ۱۰۴، ۱۹۰، ۲۵۹
اسود غنسی، ۲۵	اسپهبد رستم، ۲۸۱	۲۶۸
اشارت، ۱۲	اسپهبد فریم، ۲۸۵	ارسبار، ۴۱۲
اشکانیان، ۴۱۶	استاجلو، ۱۱۰	ارسلان (بن طغرل)، ۱۶۶، ۱۶۷
		۳۳۱

الفی، ۱۹۴	۷۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰	اشل (اشیل) خاتون، ۷۰
القادر بالله، ۲۸۲	۱۴۷، ۲۳۲، ۳۳۵	اصطخر، ۱۱، ۱۱۲، ۳۷۴، ۳۷۶
القصاص میرزا، ۴۷، ۹۸، ۱۶۹	اقبال، محمد، ۲۸۹	۴۲۵
۳۶۰، ۲۰۳	اقرایگی، ۳۴۹	اصفهان، ۸، ۴۰، ۵۷، ۶۰، ۹۷
القاهر بالله، ۳۰۵	اقسقر، ۵۸	۱۰۴، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۵۱، ۱۵۴
القباوی، ابونصر احمد بن محمد	اقیانوس کبیر، ۳۳	۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷
بن نصر، ۱۵۶	اکبر شاه، ۴۰، ۴۱۹	۲۵۳، ۲۷۲، ۲۸۶، ۲۹۶
القو، ۳۴۸	اکنای (خان)، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵	۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۶۶
القونوت، ۴۲۹	اکه بیگی، ۳۱، ۳۲	۳۷۹، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۱۲، ۴۱۹
الکبیر، ۲۲۷	الافرننگ، ۵۷	۴۲۵
الله وردیخان، ۲۵۱، ۳۵۶	الاقای بیگی، ۶۲	اصفهانیان، داود، ۱۱۶
الماس حاجب، ۴۰۲	الاتماق، ۴۵	اصفهانى، حمزه، ۲۷، ۲۲۵
المسترشد، ۴۱	الانصارى، علی بن الحسین، ۶۰	اصفهانى، میر تقی الدین محمد،
المستظهر (بالله)، ۴۱، ۱۶۵	الب ارسلان، ۱۲۳، ۳۱۲، ۳۱۷	۴۱۳
المسنجد، ۲۴۸	۴۰۶، ۳۵۷	اصلان خان، ۹۶
المستصیر بالله ابوجعفر، ۳۰۰	البتگین، ۱۴۸	اعتاب مقدسه، ۲۷۵
المقتدر بالله، ۳۰۱	البناسی، فخرالدین ابوسلیمان	اعتضادالدوله، سلیمان خان، ۱۷
المقندی (بالله، بامرالله)، ۴۱	داود، ۲۶	اعتقادالسلطنه، محمدحسن خان،
۱۶۴، ۴۲	البیستان، ۲۵۹	۳۲۲، ۳۰۵
المقضى لامرالله، ۳۲۸	التالون، ۶۲	اعجمیان، ۱۱۷
الملك السعيد عبدالملك، ۳۲۸	التای ایگاجی، ۴۲۳	اعراب، ۴۱۲
الملك الصالح (نجم الدین	التوتناش، ۱۴۸	اعراب خفاجی مُقرى، ۲۷۳
ایوب)، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۲۸	التونیه، ۲۳۹	اعشى، ۴۰۴
الملك الظاهر، ۳۱۵	الجایتو، ۳۵۰، ۵۵	اغرلو محمد، ۲۶۸
الملك العادل، ۳۱۵	الجو، ۷۰	اغلان پاشا خانم، ۴۳، ۴۴
الملك العادل سيف الدين	الچشى، قطب الحق...، ۳۱۱	اغورلو محمد، ۲۶۸
ابى بكر ايوبى، ۳۲۷	الحسنى، قباد، ۹۸	اغول غایمش (خاتون)، ۴۴، ۴۷
الملك العزيز، ۳۰۰، ۳۱۵، ۳۲۷	الراوندی، محمد بن علی، ۲۸۹	۳۴۹، ۱۶۶
الملك الكامل، ۲۹۸، ۳۲۷	الغانجی، ۳۸	افتخار جهان، ۱۱۸
۳۲۸	الغ بیگ، ۱۲۹، ۲۶۱، ۲۹۱	افراسیاب، ۷۹
الملك المظفر، ۳۰۰	۳۷۰، ۳۶۵	افشار، ۲۷۸، ۳۹۴
الملك المعظم، ۲۹۸، ۳۲۸	الغ ترکان، ۸۶، ۱۱۵	افشار، ایرج، ۱۸۳، ۳۲۹
الملك المنصور خليل، ۳۰۰	الغ سلطانم، ۸۴	افشار، بشارت، ۲۹۳
الملك الناصر، ۳۲۸	الغ نویان، ۲۶۲	افشار، سلیمان خان، ۳۹۴
التجه، ۳۹۸	الغ نونین، ۲۶۲، ۲۶۴	افغان، ۲۹۵
التونیه، ۲۳۷	الغز، ۵۱، ۳۸۴	اقبال (آشتیانی)، عباس، ۶۶

امیری، عمرخان، ۴۱۵	امید، ۴۸، ۳۱۰، ۴۱۰	الروخانم، ۴۸، ۳۶۰
امیری، منوچهر، ۲۲۸	امیر، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۶۵	الوس آغا، ۴۸
امین، ۲۴۲	امیر احمد (ترخان)، ۱۴۹، ۳۶۶	الوسات مغول، ۴۰۲
امین الدوله، ۴۸	امیر احمد حاجی، ۳۷۱	الوس تیموری، ۲۰۰
امین السلطان، ۱۰۶	امیر اسماعیل، ۱۲۰، ۲۴۴	الوس جغتای، ۳۸۴
امینه اقدس، ۴۹	امیرالمؤمنین، ۵۰	الوس مغول، ۱۴۳
اناری، صدرالدین، ۱۸۲	امیران ترک، ۲۱۱	الوس موصلو، ۲۷۹
انبار، ۳۱۲	امیرانشاه، ۱۷۶	الیاس خواجه، ۲۹، ۵۳، ۲۳۰
انبارجی، ۱۰	امیران قزلباش، ۲۱۵	الیناق، ۱۲۹
اندجان، ۴۸، ۴۱۰	امیر الملکانی، ۲۵۶	ام الملوک، ۲۸۱
اندرابه، ۱۳۷	امیر ترکمن، ۲۲۸	امام رضا(ع)، ۵۰، ۳۰۹، ۴۱۳
اندلس، ۳۴۹	امیر تسو، ۶۹، ۶۵، ۶۵	امامزاده حسین، ۲۷۸، ۳۳۲، ۳۷۰
اندیجان، ۴۱۵	امیر جغتای، ۱۲۲	امام زمان، ۴۱۲
آنر، ۱۲۲، ۱۲۳	امیر چوهران (بن ملک)، ۶۵، ۶۵	امام علی زین العابدین، ۳۵
انکیانو، ۳۵	۴۲۳، ۳۵۲، ۲۳۱، ۶۶	امامعلی خان، ۳۷۵
انگشیرادای، ۶۲	امیرحاجی، ۳۳۶	امامعلی میرزا، ۱۷۱، ۱۸۷، ۲۷۷
انگلستان، ۲۹۵	امیر حسین، ۱۷۸، ۳۱۷، ۴۲۳	امام، محمد کاظم، ۳۰۷
انگلیس، ۳۲۱، ۳۹۲، ۳۹۳	امیرخان (ترکمان)، ۹۴، ۳۳۱	امام هشتم(ع)، ۲۷۸
انگلیسیان، ۱۰۶	امیر داود، ۱۷۸	امامی، ابوالقاسم، ۲۶
انوشیروان، ۲۵، ۲۷، ۱۰۰، ۴۱۰	امیرزاده اسکندر، ۷۴، ۳۴۴	امان الله خان، ۱۷
انوشیروان خان، ۳۲۱	امیر شیخ، ۱۸۱	امان بیگ، ۲۷۷
اویه، ۵۱، ۵۶، ۱۷۱، ۳۰۶	امیر قزغن، ۵۳	ام جمعفر، ۲۴۲، ۲۴۴
اوتکین، ۱۳۳	امیرکبیر، (میرزا تقی خان)، ۴۹	ام خاقان، ۳۲۱
اوجان، ۲۵۶	۳۲۰، ۳۲۱، ۳۹۲، ۳۹۴	ام خلیل، ۳۰۰
اورغنه خاتون، ۵۱	امیر محمد، ۱۴۹، ۵۷	امرای ایلیکانی، ۲۵۷
اورغوناق، ۵۲، ۳۵۴	امیر مظفر، ۱۶۱	امرای برلاس، ۱۹۹
اورمزد، ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۰۳	امیر موسی، ۳۱، ۱۴۷، ۳۳۳	امرای ترخان، ۳۶۸
اورمی دخت، ۲۶	امیر نظام، میرزا تقی، ۳۹۲	امرای ترخان، ۱۱۴
اورنگ تاش، ۳۴۸	امیر نوروز، ۳۱۵	امرای ترک، ۱۱۶، ۲۹۹، ۴۰۱
اورنگ زیب، ۲۵۰	امیر ولی، ۳۲	امرای چهارشنبهی، ۳۷۲
اوروخ قشقی، ۳۴	امیره اسحق، ۸۶	امرای رستمسار، ۲۳
اوروق سلطان، ۲۹۷، ۲۹۸	امیره حاتم، ۱۳۹، ۱۴۹، ۲۰۷	امرای مغول، ۱۴۳، ۳۳۷
اوروک خاتون، ۵۲، ۵۷	امیره حسام الدین، ۱۰۰	ام ولد، ۴۱
اورون سلطان، ۵۳، ۳۳۳	امیره دباچ، ۲۰۳	امویان، ۱۵۴، ۲۴۴
اوریات، ۱۴۱	امیره دوباج، ۹۷، ۱۴۹، ۱۸۵	امه العزیز، ۲۴۲
اوزبکان، ۲۰۰، ۲۴۹، ۲۹۲	۲۰۸، ۲۰۶	

ایلچتای قوشچی، ۲۳۳	اویماق، ۹۵	اوزبک خان، ۶۷
ایلخان، ۳۶، ۳۷، ۷۹، ۱۲۴	اویماقات، ۹۵	اوزبک، عیدخان، ۱۱۱، ۳۸۹
۲۵۴، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۵۱	امراز، ۷۱، ۲۸۶	اوزلاخ، ۱۱۷، ۱۱۹
ایلخانان، ۳۱۶، ۳۴۴	اییاقه، ۲۶۱	اوزلاخ شاه، ۱۲۷
ایلخانی، ۶۵، ۶۷، ۷۸، ۸۱	اییه سلطان، ۵۱، ۳۷۷	اوزون حسن، ۲۳، ۱۲۷، ۱۶۲
۲۳۳، ۳۵۰	ایران، ۱، ۲، ۷، ۱۸، ۲۳، ۳۹	۱۶۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۲۹
ایلخانیان، ۲۳۲	۴۰، ۳۹، ۵۵، ۶۸، ۷۳، ۸۱، ۸۷	۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸
ایلدگزر، ۳۳۱	۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۳۳	۲۹۷، ۳۶۹، ۳۷۵، ۴۲۴
ایل قلع، ۵۲، ۵۷، ۵۸	۱۵۶، ۱۸۴، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۴	ارکسای، ۶۲، ۱۳۴
ایل قوری تومات، ۳۳	۲۸۶، ۳۲۰، ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۵۵	ارکسای قآن، ۱۳۴، ۲۶۶
ایلکانی، ۲۳۱	۳۷۰، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۲	ارکسای قآن، ۳۳۳
ایلکانیان، ۲۳۲	۴۰۴، ۴۲۵	اوکی قوجین خاتون، ۲۸۰
ایلکانی، شیخ اویس، ۱۴۰	ایران شاه، ۵۷	ارگتای، ۱۳۰
۶۸، ۶۶، ۶۸	ایران شهر، ۱۰۱	ارگتای خان، ۳۴۰
۲۲۲، ۲۵۶	ایرانیان، ۱۰۳، ۱۳۴، ۲۳۴	ارگتای قآن، ۱۳۰، ۲۶۲
ایلک خانی، ۱۴۷	ایرنجین، ۴۳، ۵۲، ۳۴۴، ۴۲۳	اولاتقلغ، ۵۷
ایمیل، ۴۵، ۱۳۳	ایرنه، ۵۶	اولجا خاتون، ۵۳
اینانج، ۳۳۲	ایروانی، محمدحسن خان، ۲۲۲	اولجای ترکان (آغا)، ۵۳، ۱۹۱
اینجو، ۳۵۰	ایزابل، ۳۱۹	اولجای تمور، ۵۲
اینجو، ابواسحاق، ۱۱۳	ایسن بوقا، ۳۴۳	اولجایو (خان، سلطان)، ۱۰، ۱۰۱
اینجو، محمود شاه، ۱۴۰، ۱۸۰	ایستورخان، ۳۴۴	۱۷۸، ۲۵۴، ۳۱۱، ۴۲۲، ۴۳۴
ایویان، ۳۰۰	ایسن دولت بیگم، ۵۷	اولجای خاتون، ۵۵، ۵۸، ۱۵۰
ایوی، صلاح الدین، ۲۳۷، ۲۷۴	ایسن قلع، ۳۵۰	اولجای قلع، ۶۷، ۷۰
ایوی، ملک منصور، ۴۰۰	ایشوعهب، ۱۰۲	اولجسای، ۵۲، ۵۵
ایوه، ۳۹۹	ایشی خاتون، ۵۷	اولجسای خاتون، ۴۲۳
	ایقو، ۲۳۳	اولوس جغتای، ۵۲
«ب»	ایل ارسلان، ۱۱۴، ۱۲۶	اؤلون ایکه، ۵۵
بابا، ۵۸، ۳۸۰	ایل الغنوت، ۶۲	اومرتای خاتون، ۴۱۸
بابا آغاچه، ۵۸	ایل ایکاجی، ۳۴۹	اونگ خان، ۳۹، ۲۳۳، ۲۶۱
بابا اغچه، ۷۶	ایلباسش، ۴۳۳	۲۶۲
باباخان، ۳۷۹	ایلتمش، ۱۰، ۲۳۸، ۲۳۹	اویسرات، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۱۳۰
بابر، ۲۹، ۱۷۳، ۲۷۶، ۲۹۲	ایلتورمیش خاتون، ۵۷، ۴۲۳	۱۴۱، ۲۵۵، ۳۵۴
۳۴۳، ۳۴۴	۴۴۴	اویس ترخان، ۳۶۶
بابک، ۲۷۲	ایلتوزمیش خاتون، ۵۷	اویس (خان)، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۸۳
بات کیلکای، ۳۴۴	ایلجیکدای، ۳۴۴	اویس میرزا، ۲۷۹
باتو، ۴۵، ۳۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۲۶۶	ایلجی نویان، ۱۳۸، ۲۸۰	اویسونجین بیکی، ۶۱

- باخرزی، سیف‌الدین، ۲۶۲
 باذان، ۲۵
 بارانه کابل، ۵۸
 بارتولد، ۱۱۹
 بازار مادر امیر، ۱۲۷
 بازرگان ونیزی، ۲۷۰
 باستانی پاریزی، ۷۲
 باسلیوس، ۱۲۸
 باسورث، ۲۰۷
 باشرنیم، ۶۹
 باغ دلگشا، ۱۲۹
 باغ دین آباد، ۴۱
 باغ زاغان، ۱۷۵، ۷۶، ۱۹۴
 باغ سعادت آباد، ۴۴
 باغ شاهی، ۳۶۰، ۴۷
 باغ شمال، ۳۱۵
 باغ عشرت آباد، ۳۱۵
 باغ نورافشان، ۴۲۱
 باقعی یزدی، شاه نورالدین،
 ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۹، ۳۱۴
 باقی محمدخان، ۲۹۵
 باماش (میرزا)، ۷۶
 بامیان، ۱۱۸
 بامیانی، فخرالدین مسعود، ۴۰۱
 بانوان غزنوی، ۱۴۶
 باوند، ۲۸۱
 بایبورد، ۲۵۷
 بایجو، ۴۳۳
 بایدار، ۵۲، ۳۸۴
 بایدو (خان)، ۱۲، ۷۹، ۸۰، ۸۱
 ۸۲، ۸۳، ۲۹۸، ۳۵۳
 بسایزید، ۵۷، ۶۰، ۱۸۹، ۲۶۰،
 ۴۳۴
 بسایزید ثانی، ۲۵۹
 بایسقر، ۸۷، ۱۰۰، ۳۵۸، ۳۶۶،
 ۳۶۹، ۳۷۶
- بایقرا، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۹۰
 بایندرییک، ۲۶۸
 بیوجان، ۵۹، ۱۵۰، ۳۲۵
 بحرک، ۱۳۶
 بحرین، ۸۱، ۳۸۷
 بسخارا، ۱۹، ۷۵، ۱۱۸، ۱۴۶،
 ۱۵۴-۱۵۸، ۲۶۴، ۳۸۹، ۴۰۱،
 ۴۱۵
 بخارانیان، ۱۹، ۱۵۷
 بخارا خدای، ۱۵۶، ۱۵۸
 بخت النصر، ۱۰۲
 بختیاری، ۱۰۶
 بدخشان، ۲۹۲
 بدخشانیان، ۲۹۲
 بدرالدین گیلان، ۴۰۰
 بدرالدین لؤلؤ، ۱۲۵، ۳۰۰
 بدرالدین مسعود، ۲۳۵، ۴۰۰
 بدرالنساء خانم، ۵۹
 بدر (بن حسویه)، ۷، ۲۸۴،
 ۲۸۵
 بدرجهان خانم، ۵۹
 بدیع الجمال (سیگم)، ۵۹، ۶۰،
 ۶۱، ۱۷۴، ۱۸۹
 بدیع الزمان (میرزا تیموری)، ۷۴،
 ۷۶، ۷۷، ۱۳۹، ۱۷۵، ۱۹۴،
 ۱۹۷-۱۹۷، ۲۴۱، ۳۴۹
 بدیعة الجمال، ۵۹
 براق اغلان، ۱۳
 براق اغول، ۳۳۹
 براق حاجب، ۳۳۵، ۳۳۶، ۴۳۲
 برانغار، ۳۶۵
 برته (اوجین)، ۶۱، ۶۲، ۶۳،
 ۶۴، ۶۶، ۴۳۱
 برته فوجین، ۶۲
 برج احمر، ۳۰۰
 برجیقین، ۶۳، ۴۳۰
- بردع، ۲۱۲، ۳۳۲، ۳۴۹
 برسق، ۲۴۵، ۲۴۶
 برسق بن برسق، ۲۴۶
 برکیارق، ۴۲، ۱۲۰-۱۲۳، ۲۴۴،
 ۳۳۹، ۴۰۶
 برلاس، ۳۶۵
 برمکی، یحیی بن خالد، ۲۲۲،
 ۲۲۳، ۲۲۵، ۳۱۱
 برمکیان، ۲۴۲
 برهان‌الدین خلیل‌الله، ۱۸۸
 برهانپور، ۴۰، ۴۱
 برهانی، مجدالدین، ۴۲۳
 بزابه، ۲۴۱
 بسطام، ۵۵، ۵۷، ۳۸۷، ۴۳۳
 بصره، ۱۵۵
 بطن مَرّ، ۲۷۱
 بغاتگین، ۱۴۶
 بغان ایکاجی، ۳۱۵
 بغداد، ۴۲، ۶۵، ۶۶، ۸۱، ۹۵،
 ۱۱۱، ۱۲۰-۱۲۳، ۱۶۱، ۱۶۶،
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۳،
 ۲۵۶، ۲۷۳، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۰۴،
 ۴۳۳
 بغداد خاتون، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۲۳۱
 بغداد شاه خاتون، ۶۴
 بغراتگین، ۲۹۳
 بغراخان، ۱۴۶
 بغلقتمورخان، ۲۵۴، ۴۰۲
 بقاع متبرکه، ۳۸۱
 بقعه، ۳۷۷
 بقعه حضرت معصومه، ۴۱۲
 بقعه شهان، ۲۷۵
 بقعه، ۴۱۷
 بکاش، حمزه‌بیک، ۱۰۸
 بکی خانم، ۶۸
 بلاد ترک، ۱۱۸

بی بی سلیم، ۲۸۰	بوسعید، ۶۶	بلاذری، (احمد بن یحیی)، ۱۵۵
بی بی صفیه، ۳۴۶	بوغاخان، ۴۰۲	۱۵۶
بی بی فاطمه، ۳۴۴	بوغراخان، ۱۲۰	بلخ، ۵۳، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۹۷
بیت الله، ۲۷۷	بوفا، ۳۶، ۳۷	۳۹۱، ۴۰۱، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸
بیت المقدس، ۴۲۷	بوقاتیور، ۳۴۹	بلده اشرف، ۲۵۲
بیتکچی غوری، شرف الدین، ۴۳۲	بوقاجین ایکچی، ۳۴۸	بلعمی، ۲۷
بیدون، ۱۵۹، ۱۵۶	بوقای یارغوجی، ۳۹۶، ۶۸	بلغان خاتون، ۵۲، ۵۷، ۶۸، ۶۹
بیرام خان، ۱۷۲	بوقون قنقی، ۳۴	۷۰، ۳۹۶
بیزانس، ۳۵، ۳۳۰، ۴۲۳	بوقیا بیکی، ۱۳۸	بلیقین، ۶۹، ۸۸، ۱۰۰، ۳۳۸
بیسمارک، ۱۰۵	بوغونوتی، ۳۴	۳۳۹
بیسو، ۴۶	بولاجی دوغلات، ۴۰۲	بلکابک، ۱۲۲، ۱۲۳
بیسوکات، ۶۲	بولغانچین ایگاجی، ۴۲۳	بلگونوتی، ۳۴
بیسولون، ۶۲	بولغان خاتون، ۳۴۹	بلوچین ایگاجی، ۴۲۳
بیک جان خاتون، ۷۳	بولوجین ایگاجی، ۵۸	بلیتگین، ۶۹
بیک ملک آغا، ۷۳، ۳۹۰	بولوغان، ۳۵	ببئی، ۲۹۵، ۴۲۱
بیکند، ۱۵۵، ۱۵۴	بولوغان (بلغان) خاتون، ۵۲، ۵۷	بناکسی، ۲۶، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۹
بیکه بیگم، ۷۳	بولوقان آقا، ۷۱، ۱۵۰	۱۲۸، ۲۳۵
بیکه سلطان بیگم، ۷۴	بهادر سلطان، ۶۱	بندی قوربکه، ۶۹
بیکی، ۴۶، ۴۷	بهاء الدوله، ۲۸۲	بنی اردلان، ۱۷
بیکسی سلطان، ۷۴	بهاء الدین ایاز، ۸۱	بنی اسرائیل، ۳۱۹
بیکسی سلطان، ۷۴	بهاء الدین سام، ۴۰۰، ۴۰۱	بنی حلوان، ۴۰۵
بیکین، ۳۳۷	بهرام (شاه)، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸	بنی عبید، ۴۰۴
بیکم، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۱	بهرام میرزا، ۴۳، ۴۷، ۲۵۳	بنی عقیل، ۲۴۵، ۳۱۲
۳۷۸، ۲۵۰	بهرام نژاد، محسن، ۱۰۸	بنی قضاغه، ۴۰۳
بیکم خانم ثانی، ۳۸۰	بهروزه خانم، ۷۱، ۷۲	بنی مرداس، ۳۱۲
بیکم سلطان، ۷۶، ۲۶۶	بهمن، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۴۲۶	بنی هاشم، ۷۰
بیکم موصول، ۱۰۹، ۷۷	۴۲۸	بولجی گورکان، ۵۵
بیکم (نواب)، ۷۷	بهمن دخت، ۴۲۲، ۴۲۷	بوجای بن دانشمند، ۳۱۱
بیکه سلطان بیگم، ۳۳۴	بهوپال، ۲۹۵، ۲۹۶	بوداق سلطان، ۳۳۸
بین النهرین، ۲۲۸، ۲۲۹	بیان آغا، ۷۳	بوران، ۲۶، ۷۰
بیه پس، ۱۳۹، ۳۸۵	بیانی، شیرین، ۳۳، ۶۲، ۱۲۶	بوران دخت، ۲۷، ۱۰۲
بیه پیش، ۳۸۵	۲۳۴، ۳۹۹	بورانی، ۱۰۲
بیهقی، ابوالفضل محمد بن	بیابوت، ۱۱۴	بورته فوجین، ۶۲
۱۴۷، ۱۴۵	بی بی ترکان، ۳۴۲	بورقان قلدون، ۳۳
	بی بی توختی، ۳۴۴	بورقچین، ۳۴۸
	بی بی دختران، ۱۱۲	بوزنجرقان، ۳۴

- «پ»
 پاپا آغاچه، ۵۸
 پادشاه افغان، ۵۹
 پادشاهان ابویی، ۲۳۷
 پادشاه ترکان، ۱۵۵
 پادشاه خاتون، ۱۲، ۵۷، ۷۷-۸۱، ۸۳-۸۵، ۲۹۸، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۵۳
 پادشاه ختا، ۱۹۱
 پادشاه روم، ۱۰۲
 پارس، ۴۲۷
 پارسادوست، منوچهر، ۲۱۱
 پارسی، ۲۵
 پاریان، ۲۵، ۴۲۶
 پاسین، ۳۷۳
 پاشا خاتون، ۵۱، ۵۶، ۸۷
 پای توق، ۳۶۵
 پاینده سلطان بیگم، ۸۷، ۸۸، ۲۰۰، ۳۰۹، ۳۵۰، ۳۸۲
 پرچم الایوایی، ۳۹۹
 پرویز، ۱۴، ۲۶، ۲۷، ۱۰۳
 پروین، ۴۲۲
 پری پیکر خانم، ۸۸، ۱۸۸
 پریخان خانم، ۱۵، ۸۹-۹۳، ۹۵-۱۰۰، ۱۰۱، ۲۵۱، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۴۱۰
 پری رخ خانم، ۹۷، ۱۰۰
 پشت بیگم، ۱۰۰
 پنجاب، ۴۲۱
 پوران (دخت)، ۱۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۳۳۹
 پولاد چینگ سانگ، ۷۹
 پهلوان اسد، ۱۸۹
 پیاله پاشا، ۳۵۸
 پیر بداغ سلطان، ۶۱
 پیربوداق، ۱۶۱
- پیر علی بیگ، ۲۵۷
 پیر محمد (بن جهانگیر)، ۲۴۷، ۳۹۰
 پیره محمدخان، ۹۴، ۳۰۸
 پیغمبر خدا، ۱۰۳
- «ت»
 تاب تانگری، ۴۳۱
 تاتار، ۷۵، ۲۱۲، ۳۳۱، ۴۲۴
 تاتار خاتون، ۱۰۴
 تاتارها، ۶۳
 تاج الدوله، ۱۰۴، ۳۹۵
 تاج‌الدین زنگی، ۳۰۰
 تاج‌الدین یلگوز، ۳۱۰
 تاج‌السلطنه، ۱۰۵، ۱۰۶
 تاج‌الملک (ابوالغنائیم)، ۱۲۰، ۱۲۲
 تاج‌السلوک، ۳۲۱
 تاجلوبیگم، ۱۰۸-۱۱۱
 تاجلو خانم، ۷۷، ۱۰۸، ۱۰۹
 تاجلی بیگم (خانم)، ۱۷، ۱۱۳
 تاج محل، ۴۱
 تاجیک، ۱۳۲، ۲۱۴
 تاجیکان، ۲۱۷
 تاجیک‌ها، ۲۱۳
 تاشکند، ۱۲۹، ۱۴۳
 تاشی خاتون، ۱۱۳
 تانجوت، ۳۳۳
 تایی طایشی، ۳۵۴
 تبايه، ۶۹
 تبریز، ۱۳، ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۵۱، ۵۷، ۶۸، ۷۲، ۷۵، ۸۷، ۸۹، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۸۹، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۴، ۳۳۰
- تبریزی، مولانا معانی، ۴۱۴
 تبسینا خاتون، ۱۲۸، ۴۲۳
 تبغان، ۶۹
 تنش، ۴۲، ۱۲۳
 تنوی، (قاضی احمد)، ۱۸۶، ۲۷۴
 تراکه، ۲۹
 ترجان، ۲۲۹
 ترخان بیگم، ۱۱۴
 ترخانیان، ۳۶۵
 ترک، ۱۳۲، ۴۰۱
 ترکان، ۱۳، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۸۲، ۳۳۶
 ترکان چهلکانی، ۲۳۹
 ترکان خاتون، ۱۳، ۷۷، ۸۳، ۱۱۴-۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۵، ۱۶۵، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴۴۴
 ترکان سلطان، ۱۱۹، ۱۲۷
 ترکان عثمانی، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۹
 ترکان قیجاقی، ۱۱۵
 ترکان قرزلیاش، ۲۱۱
 ترکان قزقلی، ۱۱۶
 ترکان مریم، ۱۲۷
 ترکستان، ۱۲۰، ۱۴۶، ۱۵۹، ۲۵۰، ۲۸۶، ۲۹۶
 ترکمان، ۲۹، ۳۵، ۸۷، ۱۲۴، ۲۶۸، ۲۸۶
 ترکمان، ابراهیم خان، ۱۱۱
 ترکمانان، ۸۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۲۷۹، ۳۵۸، ۳۹۹
 ترکمان، حسن بیگ، ۲۲۷، ۳۶۹
 ترکمان، محمدخان، ۲۱۵
 ترکمان منشی، اسکندر بیگ، ۸۹، ۹۲، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶

۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۸، ۹۶، ۹۴	تکیز گورکان، ۱۴۱، ۵۲	۳۱۵، ۲۷۹، ۲۵۳، ۲۱۸
۱۵۴، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۳۳، ۱۲۰	تودا کاج، ۱۳۰، ۵۲	ترکمانی، ۲۹۸
۲۱۴، ۲۱۱، ۱۸۴، ۱۶۱، ۱۵۶	تودا کوخاتون، ۱۳۰	ترکمانی، عزالدین، ۲۹۹
۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۰۷، ۲۲۸	تودان بهادر، ۲۳۱، ۹۶	ترکمن، ۲۲۸، ۱۷۱
۳۹۳، ۳۹۱، ۳۲۹	تودای، ۳۱۶	ترکمن ها، ۳۷۵، ۵۱
تهماسب، ۹۳	تودای خاتون، ۵۲، ۱۳۰، ۴۳۳	ترمد، ۱۱۸، ۱۷۴
تیسفون، ۳۷۴	توراجو، ۴۳	تسینه، ۱۲۷
تیمره، ۴۲۵	توراکنه، ۱۳۰	تسپنه خاتون، ۱۲۸
تیمورتاش، ۲۵۵	توراکینا (خاتون)، ۱۳۰، ۱۳۱	تسف، ولادیمیر، ۶۲، ۶۲
تیمور سلطان، ۳۵۰، ۳۸۹	۱۳۲، ۱۳۴، ۲۶۳، ۳۲۶، ۳۲۷	تسینا خاتون، ۱۲۸
تیمور شیخ، ۲۹	توران، ۳۷۰	تغلق، ۲۰۶
تیمورقان، ۳۵۴	توران السلطنه، ۱۰۴	تغلق تیمور، ۴۰۲
تیمور (گورکان، گورکانی)، ۲۳	توراندخت، ۲۱۲	تفتازانی، احمد، ۷۶
۵۷، ۷۳، ۵۳، ۴۵، ۳۴، ۳۲، ۳۱	تورانشاه، ۳۰۰	تفتازانی، سیف الدین احمد، ۱۷۵
۱۲۸، ۱۲۹	تورقالجین، ۱۳۵	تغلیس، ۳۷۹
۱۷۵-۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۰، ۱۹۱	تورموش آغا، ۱۳۵	تکریت، ۴۰۳
۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۳	توسین، ۳۴۸	تکش، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۶، ۳۳۲
۲۴۷، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۹۰، ۳۱۰	توشی، ۶۱	تکفور، ۱۲۷
۳۱۶، ۳۳۳، ۳۴۳-۳۴۵، ۳۶۲	توقای، ۵۳	تکل خانم، ۱۲۸
۳۷۰، ۳۹۰، ۴۱۸	توقیمور امیر نویان، ۷۰	تکلر، ۱۱۰
تسیموریان، ۲۹۰، ۳۳۴، ۳۶۲	توقوز خاتون، ۱۳۰، ۳۴۹	تکلو، غازی خان، ۱۱۱
تیموری، سلطان محمود، ۱۰۰	توقیتی (خاتون)، ۱۳۵، ۲۳۴	تکلو، مسیب خان، ۳۰۹
۲۷۹	توکال، ۵۲	تکله خانم، ۱۳۶
تیموری، محمود میرزا، ۲۴۹	توکل بن امیر ایسن قلع، ۳۱۶	تکتاباد، ۲۶۰
تیموری، میرزا بایستقر، ۲۰۶	توکللی، آفرین، ۱	تکوز خاتون، ۱۲۹
«ث»	تولون آغا، ۱۳۶	تکینه خاتون، ۱۲۹
ثروت، منصور، ۱۳۳، ۳۲۷	تولون خاتون، ۵۲، ۳۴۹	تکیه خاتون، ۱۲۹
ثمل، ۳۰۲	تولوی (خان)، ۴۰، ۹۲، ۱۳۸	تلگانه، ۲۰۵
«ج»	۲۶۵، ۲۶۱، ۲۳۳	تمرانی، تاج الدین، ۴۰۱
جابوق ترکمان، ۹۱	تولی، ۶۲، ۲۶۲، ۳۸۴	تسمرتاش، حسام الدین، ۱۵۲
جابون خاتون، ۱۳۸	تومالون، ۶۲	۱۵۳
جاجین، ۱۳۰	تومان (آغا)، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷	تموچین، ۶۲، ۹۳، ۴۲۹، ۴۳۰
جاقا گامبر، ۳۹، ۲۶۱	۴۰۰، ۲۹۰، ۱۳۸	تمورتاش، امیر چوپان، ۳۴۸
	تومنه خان، ۳۴۴	تنکر گورکان، ۳۴۸
	تسهران، ۱، ۲۶، ۳۳، ۳۹، ۵۰	تنکر گورکان تنکر، ۱۳۰

- جاسکیر، ۳۹
 جاگیرلو، بطام، ۲۹
 جام، ۳۶۶
 جامی، ۴۱۵
 جان آقا بیگم، ۱۳۸
 جان آقا خانم، ۱۳۸
 جانی بیگ سلطان، ۳۳۵
 جانی پرور خانم، ۱۳۸، ۱۷۱، ۲۷۷
 جانی قربانی، ۱۵۱
 جاوچی خاتون، ۳۴۹
 جاولی سقاوو، ۲۴۵
 جاهی، ۲۵۹
 جبال، ۲۸۱
 جبل عامل، ۴۱۲
 جدرات، ۶۳
 جذیبه، ۴۲۰، ۴۱۶، ۴۱۷
 جرامقه، ۴۰۳
 جریادقان، ۴۲۶
 جرجیس پاک، ۲۳۰
 جرش، ۲۱۹
 جرماس، ۳۹۶
 جزایر، ۴۱۲
 جزیره، ۴۰۴
 جعفر، ۱۶۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۳
 جعفرین احمد معتضد، ۳۰۰
 جعفر بن منصور، ۲۴۲
 جعفری، جعفر بن محمد، ۳۲۹
 جغتای، ۱۳۲
 جغتایون، ۴۷
 جغتای، ۵۱، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۱۳۱، ۱۸۳، ۳۴۳، ۳۴۴
 جغتایی، علی بیگ، ۲۴
 جغری بیگ، ۱۲۰
 جلال الدین، ۱۱۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۳۴۱، ۳۹۷، ۳۹۸
 جلال الدین ارقان، ۳۶
 جلال الدین چقماق، ۲۵۳، ۲۵۹
 ۳۲۸، ۳۲۹
 جلال الدین خلیج، ۳۴۰
 جلال الدین سیورغتش، ۷۸
 ۷۹، ۱۸۹، ۲۹۸، ۳۴۱، ۳۵۰
 جلال الدین شاه شجاع، ۱۸۹
 جلایر، ۶۴، ۲۵۷
 جلایر، شیخ حسن، ۶۵، ۶۶
 جلیان، ۱۳۷، ۱۳۸
 جلیان ملکه آغا، ۱۳۸
 جماعتخانه، ۲۲۶، ۲۲۷، ۱۷۹
 جمال الدین، ۱۱۸
 جمال الدین بن عبده، ۱۷۹
 جمان افریدون، ۳۰۶
 جمشید، ۲۰۸
 جمشیدخان، ۲۰۳، ۲۰۸، ۳۰۸
 جنابدی، میرزاییگ حسن، ۹۷
 ۲۱۱، ۳۷۶
 جنت سرا، ۱۱۲
 جنکشی، ۱۱۴
 جنگ جام، ۹۹
 جنگ چالدران، ۱۱۰
 جنیدی، نظام الملک محمد، ۲۳۸
 جوجوک بیگم، ۱۳۹
 جورچی، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۱۱۹
 ۱۳۴، ۲۸۰
 جوزجانی، (منهاج الدین سراج)، ۴۰۱، ۴۰۸
 جوگی میرزا، ۱۹۰
 جوگی، میرزا محمد، ۱۹۰
 جومقور، ۵۲، ۳۴۹، ۳۵۵
 جومه گورکان، ۷۱، ۱۵۰
 جوهری، سنجر، ۳۰۰
 جوینه بن یلدوز، ۳۳
 جوینی، عطاملک، ۱۱۷، ۱۱۹، ۳۲۷
 جهان، ۱۱۲، ۱۴۰، ۲۲۲
 جهان آرا بیگم، ۱۳۹
 جهان خاتون، ۱۴۰
 جهان خانم، ۱۴۰، ۳۹۲، ۴۲۳
 جهان سلطان، ۲۹۰
 جهانشاه، ۲۳، ۸۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۹۷، ۳۲۹
 ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶
 جهان شاه برلاس، ۲۹
 جهانگیر، ۴۰، ۱۷۷-۱۷۹، ۲۵۸، ۳۱۹، ۴۲۱
 جهانگیر محمدخان، ۲۹۴
 جهان ملک خاتون، ۱۴۰
 جهرمی، امین الدین، ۱۴۰
 جیجاک، ۴۴
 جیجکان، ۶۲
 جیحون، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۵۷، ۱۸۳
 جیران خانم فروغ السلطنه، ۴۹
 جیمکیم، ۱۳۸
 جینقایی، ۴۵، ۴۶، ۱۳۱، ۳۲۶
 جینک پولاد، ۵۷
 جینکیم، ۳۵۴
 «ج»
 چاکچار، ۶۲
 چاکسیر، ۲۶۲
 چالدران، ۷۱، ۱۰۸
 چاولی، ۲۴۵
 چرکس، ۹۱، ۹۶، ۱۷۰، ۲۰۷، ۲۱۲
 چرکسان، ۱۷۰
 چرکس، شمسخال خان، ۹۵، ۲۰۷
 چرکس، ملک سکندر، ۲۰۸

حسن سلطان، ۹۷	حاجی خاتون، ۵۷، ۶۸، ۱۴۱	چرکس‌ها، ۲۰۲
حسن شاه، ۱۴۹، ۸۱	۴۲۳	چرنداب، ۳۸، ۳۹، ۳۴۲
حسنعلی، ۲۳، ۱۶۱-۱۶۳	حاجی خان، ۴۲۳	چغال اوغلی، ۲۵۱
حسنعلی میرزا، ۵۹	حاجی زین عطار، ۶۰	چغری بیگم، ۲۴۵، ۳۱۲
حسنه، ۱۵۰	حاجی علی خان، ۳۲۳	چلاویان، ۲۳
حسین آقا، ۳۸۲	حاجی ماما خاتون، ۱۴۱	چلبی، مصلح‌الدین، ۳۵۹
حسین بیگم، ۱۷۱	حاجی میرزا آقاسی، ۳۹۲، ۴۹۳	چلبان ملک آغا، ۱۳۶
حسینعلی، ۲۴، ۱۶۳، ۲۹۷	حارث، ۴۲۶	چمشگزک، ۲۵۷
حسینقلی خان خلفا، ۹۱، ۹۳	حافظ ابرو، ۶۰	چنگیز (خان)، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۵۵
حسین میرزا (بایقرا)، ۷۶، ۸۷	حالت، ابوالقاسم، ۱۶۶	۶۱-۶۶، ۱۱۷-۱۱۹، ۱۲۷
۱۹۶، ۲۰۰، ۳۳۰، ۳۴۴	کتابه، ۱۴۱، ۱۴۲	۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۳، ۲۶۱، ۲۶۲
حسینی، ابوالمظفر محمدجعفر، ۲۹۶	حبشی، ۲۵	۳۴۴، ۳۵۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱
حسینی، شرف‌الدین حسین، ۳۶۰	حبیه سلطان بیگم، ۱۴۳، ۳۸۸	۴۴۴
حسینی، میر قوام‌الدین، ۲۱۷	حجاج (سلطان)، ۹۳، ۹۲، ۳۳۶	چوبان آقا، ۳۵۲
حشمتی خوانساری، ۱۵۱	۳۶۰	چوبان بیگم، ۳۵۰
حصار، ۱۵۲	حدیثه، ۲۲۴	چوبانیان، ۶۶، ۲۵۴، ۲۵۶
حصار اختیارالدین، ۳۶۶، ۳۶۹	حرم امیرالمؤمنین، ۱۰۴	چوبانی، شیخ حسن، ۱۰، ۲۵۴
حصار دیوگیر، ۲۰۵	حرم مطهر امام رضا(ع)، ۱۲۷	۲۵۵، ۲۵۷، ۳۲۴
حصار سبزوار، ۱۵۱	حرم میرزا اسکندر، ۳۲۹	چولی بیگم، ۱۴۱
حصار شمیران، ۳۰۷	حروفچینی پدیده، ۲	چوه سلطان، ۱۱۰
حصار کالیز، ۲۳۵	حزّه، ۱۴۴، ۱۴۸	چهارباغ، ۳۶۰
حصن کیفا، ۲۹۸	حزّه جلالی، ۴۰۰	چهر آزاد، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۸
حضرت زهرا(س)، ۵۰	حزّه زینب، ۱۴۶	چهراراد، ۱۱
حضرت معصومه، ۲۷۹، ۴۱۳	حزّه گوهر، ۱۴۹	چهل دختران، ۳۹۱
حکام بنی عقیل، ۲۴۴	حزّه خلی، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۹۴	چیچک، ۴۳
حکیم گازرونی، ملا رکن‌الدین، ۴۱۴	حزّه کالجی، ۱۴۷	چیتورقو، ۶۲
حلب، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۷	حسام‌الدین خلیل، ۳۹۹، ۴۰۰	چیلگارا، ۶۳
حلیمه، ۵۸، ۱۵۰	حسام‌الدین خمیتور...، ۱۸۹	چین، ۲۲۴
حلیمه بگی (بیگم) آغا، ۳۷۵	حسن (کرد)، ۲۵۷	
حلیمه بیگم، ۲۶۷	حسن آرا، ۱۳۹، ۱۴۹	«ح»
حلیمه بیگی (بیگم) آغا، ۱۵۰	حسن (بن سهل)، ۷۰، ۷۱	حاج بشیر امیر، ۳۲۸
حماته، ۳۲۵، ۳۲۸	حسن بیگم، ۷۳، ۷۴، ۸۷، ۲۲۹	حاج علی، ۳۹۸
حمزه، ۲۴، ۱۶۲، ۲۱۳	۳۷۶	حاج علیخان فراش باشی، ۳۲۲
	حسن پادشاه، ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۷۷	حاج میرزا حسین خان
	۳۷۸	مشیرالدوله، ۳۴۶
	حسن جهان خانم، ۱۴۹	حاجی، ۸۰

- حمزه میرزا، ۴۴، ۱۷۱، ۲۱۰،
 ۲۱۱، ۳۱۲
 حمص، ۲۴۵
 حموی، یاقوت، ۱۵۵
 حمهین، ۴۲۶
 حمی، ۱۵۰
 حمیده بانوییگم، ۱۵۰
 حمیریان، ۶۹
 خندان، ۴۳
 حنظل سودون، ۳۴۴
 حنضیان، ۲۴۲
 حواییگم، ۱۵۱
 حیات، ۱۱۲، ۴۲۲
 حیات النساء بیگم، ۴۲۲
 حیدر (سلطان)، ۱۵، ۴۷، ۵۱
 ۵۶، ۱۷۱، ۲۰۲، ۳۳۳، ۳۷۶
 ۳۷۸
 حیدر میرزا، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲
 ۹۴، ۱۷۱، ۲۷۷، ۴۱۰
 حیره، ۴۱۶
 «خ»
 خاتون، ۴۷، ۵۵، ۶۵، ۶۸، ۸۰
 ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۱
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۳
 ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۳۲
 ۲۳۳، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۱
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۸، ۳۳۵، ۳۳۶
 ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۷۸، ۴۰۲
 خاتون اعظم، ۳۷۸
 خاتونان، ۶۷، ۷۸
 خاتون بخارا، ۱۵۴، ۱۵۹
 خاتون بزرگ، ۶۱
 خاتون بنت اینانج، ۱۵۴
 خاتون تاجبیک، ۱۶۱
 خاتون ترک، ۱۶۱
 خاتون جان بیگم، ۱۶۲، ۱۶۳
 خاتون دختر مسعود، ۲۷۳
 خاتون سفریه، ۱۶۴
 خاتون سلجوقی، ۴۰۶
 خاتون سلطان، ۱۶۶
 خاتون سقریه، ۱۶۴
 خاتون سوم، ۲۷۳
 خاتون عظمی، ۱۷۹
 خاتون کرمانی، ۱۶۷
 خاتون مادر معزالدین، ۲۷۳
 خاتون مسعودی، ۱۶۷، ۲۷۳
 خازن الدوله، ۱۶۷، ۴۵۳
 خاقان ترک، ۲۹۳
 خاقان سید، ۲۹
 خاقان سکندرشان، ۱۸۵
 خاقانی، محمد بن عبدالله، ۳۰۳
 خالصه، ۲۱۹، ۲۲۲
 خان آغاییگم، ۱۶۸
 خان احمدخان (گیلانی)، ۲۰۳
 ۲۰۷، ۳۸۵
 خان اوزبیک، ۱۷۷
 خان بابا خان، ۳۸۱
 خان بروز خانم، ۱۶۸، ۱۷۱
 خان بگی خانم، ۱۷۰
 خان بیگم، ۱۶۸، ۳۸۵
 خسان بیگی خانم، ۶۸، ۱۶۹
 ۴۱۵
 خان پرور خانم، ۱۳۸، ۱۷۱
 خانجان (خانم)، ۵۱، ۵۶، ۱۷۱
 خاندان اسحاقیه، ۲۰۶، ۲۰۷
 خاندان اینجو، ۱۴۰
 خاندان باوند، ۲۸۲
 خاندان چنگیزی، ۳۳، ۲۵۴
 خاندان چوپانی، ۲۵۵
 خاندان خوارزمی، ۱۲۶
 خاندان ذوالقدر، ۲۵۹
 خاندان سلفور، ۳۶
 خاندان شروانشاه، ۹۹
 خاندان کومنن، ۴۲۳
 خاندان مظفری، ۲۲۷
 خاندان هاشمی عباسی، ۲۴۲
 خان دو در، ۳۵۱
 خانزاده، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸
 ۱۷۹
 خانزاده بیگم، ۱۷۲، ۱۷۳
 ۱۷۴
 خانزاده خاتون، ۱۷۶، ۳۸۳
 خانزاده خانم، ۶۱، ۱۷۵، ۱۷۷
 خانزاده سلطان، ۱۷۷، ۱۸۸
 خان سلطان، ۱۱۹، ۱۸۰-۱۸۳
 ۲۷۵
 خانس بیگم، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷
 ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹
 خانس خانم، ۸۸، ۱۸۷، ۱۸۸
 ۳۱۳
 خان قتلغ، ۱۹۰
 خانم، ۱۶۳، ۱۹۰
 خانم بزرگ، ۱۳۶، ۱۹۰-۱۹۳
 خانم بیگم، ۱۹۴، ۲۴۰
 خانم سلطان بیگم، ۱۹۴، ۱۹۷
 خان مغول، ۶۳، ۶۴، ۱۸۳، ۴۳۱
 خانم کوچک، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۹۳
 خان میرزا، ۲۷۹، ۲۹۲
 خان وفاپی، ۲۴۹
 خانی خان خانم، ۱۹۴
 خاور زمین، ۲۴۱
 خورشان، ۱۳۶
 خنای، ۱۳۷، ۳۴۸، ۴۲۸
 خنای، ۱۳۲، ۲۶۲
 خنای اغول، ۵۲
 خنایان، ۳۴۸
 خنک خاتون، ۱۹

خواجه عبدالله (انصاری)، ۳۴۴	خشدقم، ۲۵۸	ختلاسی، کبخسرو، ۱۷۸
۳۴۵	خصیبی، ۳۰۳	خثله خاتون، ۱۴۴
خواجه عبدالهادی، ۳۴۴	خضر اوغلان، ۳۹۰	خثله خانم، ۱۹۴
خواجه علاءالدین محمد، ۲۵۵	خضرخان، ۲۳۶، ۲۳۵	ختلی خاتون، ۱۴۴
خواجه علیشاه، ۲۵۵	خضر خواجه اغلان، ۱۲۸	ختنی، عمادالدین محمد، ۱۳۲
خواجه غیاث‌الدین (محمد)،	خطا، ۲۲۶	خدابنده، ۹۵
۴۰، ۶۷، ۶۸	خطره ابوعلی، ۷	خداوند جهان، ۱۱۴
خواجه فخرالدین، ۱۲۴	خطیر ابوعلی، ۲۸۴	خدای داد، امیر، ۴۳
خواجه قطب‌الدین سلیمان شاه،	خلاط، ۲۹۲	خدمعلی سلطان خانم، ۲۷۹
۱۶۱	خلاطیه، ۲۶۷، ۲۰۶	خدیده، ۱۹۴
خواجه محمد، ۲۰۱	خلفای عباسی، ۱۶۴	خدیده بیگم، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲
خواجه سمرد، ۱۵۱	خلیج فارس، ۳۸۷	۲۰۴
خواجه معظم، ۱۷۲	خلیج قسطنطنیه، ۵۶	خدیده بیگم آغا، ۱۹۶
خواجه نظام‌الدین ابوبکر، ۳۶	خلیفه، ۴۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲	خدیده بیگی آغا، ۱۹۴، ۱۹۷
۱۲۴	۲۸۸، ۲۱۹	۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱
خواجه نظام‌الملک، ۱۲۰، ۱۲۱	خلیفه عباسی، ۵۶، ۲۴۷	خدیده سلطان خانم، ۲۰۳
۱۶۵، ۱۹۷	خلیفه هارون الرشید، ۲۴۳	۳۶۰، ۴۱۳
خواجه یحیی، ۲۴۹	خلیل، ۱۳۷، ۲۶۷، ۲۹۰، ۲۹۸	خراسان، ۱۳، ۲۳، ۲۵، ۳۲، ۵۵
خوار، ۳۶۶	خلیل پاشا صدراعظم، ۲۶۰	۶۱، ۷۶، ۸۲، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۳۲
خوارزم، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸	خلیل خان، ۹۶، ۹۴	۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۱
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۳۳۲	خلیل سلطان (تیموری)، ۱۳۷	۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۵
خوارزمشاه، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۱۹	۱۷۵، ۱۷۶، ۲۶۱، ۲۹۰	۱۷۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۸
۱۴۸، ۱۸۲، ۳۳۲، ۳۹۷	خمارناش، ۱۴۸	۲۰۹، ۲۱۹، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۷۲
خوارزمشاه، ابوالعباس، ۱۴۴	خمائی، ۱۱، ۳۳۹، ۴۲۴، ۴۲۷	۲۸۶، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۱
۱۴۷	۴۲۸	۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۵
خوارزمشاه، محمد، ۵۷، ۱۱۴	خمیتور تاینکو برهان، ۳۳۵	۳۶۸، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۱۰
۱۲۷، ۱۸۲، ۳۳۶، ۴۰۱	خُتْمین، ۴۲۵	۴۱۱، ۴۲۵
خوارزمشاهیان، ۱۱۶، ۳۹۸	خنجی، فضل‌الله بن روزبهان،	خربنده، ۵۲
خوارزمشاهی، غیاث‌الدین، ۳۹۶	۲۶۹	خرپوت، ۲۳۰، ۲۵۸
خوارزمیان، ۱۴۸	خواتین، ۶۲	خرم‌بهار خانم، ۲۰۵
خوافی، (فصیح احمدبن	خواجه، ۴۴، ۴۶، ۴۷	خسرو پرویز، ۲۵، ۱۰۰
جلال‌الدین محمد)، ۲۶، ۳۹	خواجه آصفی، ۲۴۱	خسروخان، ۱۷، ۱۴۹، ۲۰۵
۵۵، ۱۰۳	خواجه بیگم، ۴۸	خسروخان داروغه، ۳۷۵
خواند امیر، ۱۹۴، ۴۱۰	خواجه سلمان (ساوجی)، ۲۳۲	خسرو شاه، ۱۹۹، ۲۹۲
خواندزاده (کاشی)، ۱۷۹	خواجه شهاب‌الدین، ۱۶۷	خسرو میرزا، ۱۰۴
خواند ملک آغا، ۲۰۶	خواجه عبدالحق، ۱۵۱	خسروی، محمد سلطان، ۳۱

دشمنزیار، ۲۸۵	داود، ۵۸، ۱۷۱، ۴۰۶	خواندمیر، ۴۴، ۱۶۶، ۸۳، ۸۵
دقوس، ۱۶۴، ۲۷۲	داود بن بقرخان، ۱۱۴	۱۱۹، ۱۲۶، ۲۷۶، ۳۷۳، ۴۰۳
دکن، ۲۰۵، ۳۵۶	داود بن محمود، ۳۵۷	۴۰۸، ۴۲۶
دل آرام، ۴۲۲	داود جفری بیگ، ۴۲	خورشاه، ۹۸، ۹۹، ۲۰۸، ۲۳۸
دلانجی، ۵۲	داوود، ۶۹	خورشید، ۲۷، ۳۵۳
دلاواله، ۲۵۳	داوید (کومتن، کومتنوس)، ۳۵	خورشید کلاه خانم، ۱۰۴
دلشاد آغا، ۲۳۰	۲۲۸، ۲۲۹، ۴۲۳	خوزستان، ۳۷۱، ۳۷۱، ۳۷۹
دلشاد خاتون، ۶۶، ۶۷، ۶۸	دایی ساچان، ۶۲	خوقند، ۴۱۵
۲۳۱، ۲۳۲	دجله، ۱۱۸، ۲۴۳، ۴۰۳، ۴۲۸	خول و هرون، ۱۹۵
دلشاد سلطان، ۲۳۲	دختر سلطان اویس، ۱۸۱	خوی، ۲۴، ۱۱۰، ۳۹۷
دماوند، ۲۸۵	دختوس، ۴۰۳	خیرالنساء بیگم، ۲۰۶، ۲۰۷
دمشق، ۶۵، ۲۳۷، ۲۴۵، ۳۲۸	دریای، ۴۳	خیرالنساء بیگم (مهدعلیا)، ۷۷
دمشق خواجه، ۶۵، ۶۶، ۲۳۱	درب زراحی، ۴۲	۳۱۷، ۳۲۲
دموری بیگ تواجی، ۴۰۸	دریسد، ۹۷، ۱۶۲، ۲۱۱، ۲۷۲	خیزران، ۱۹، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳
دن گارسیا، ۳۵۵	۲۷۳	۲۲۲، ۲۲۵
دنیا خاتون، ۴۲۳	درحین خاتون، ۲۲۷	
دوبون مارگان، ۳۳	درسلطان آغا، ۲۲۷	«د»
دورجی، ۱۳۸	دُر لکین، ۳۳	دائیراوسون، ۱۳۰
دورجی خاتون، ۲۲۷	درملک، ۱۷۹، ۲۲۷	دارا، ۲۴۱، ۲۴۴
دورمش خان، ۷۲	دروازه دولت، ۳۸۷	داراب، ۱۱، ۴۲۶، ۴۲۸
دورمیش خان، ۲۵۰	دروازه سراب، ۴۷، ۳۶۰	دارابگرد، ۴۲۵
دوغلان، قمرالدین، ۲۳۰	دروازه قصابخانه، ۳۹	دارالخلان، ۱۶۶، ۳۹۶
دوقوز خاتون، ۱۳۵، ۲۳۳	دروازه مادر امیر، ۱۲۷	دارالشفاء مظفری، ۳۵۱
دولت خاتون، ۲۳۵	درویش محمد خان، ۹۷	دارالقرار، ۱۰۳
دولتخانه، ۹۵	دره زنگی، ۳۹۱	دارالملک، ۲۸۹، ۴۲۸
دولتخانه اتابکی، ۳۵۲	درهم، علی حسن، ۳۲۶	دارتیای، ۴۳۳
دولت خانه جهانشاهی، ۲۴	درهمی، محمد بن حسین، ۳۲۶	داروغة اصفهان، ۳۱۰
دولتخانه شاهی، ۴۴	دریاچه ارومیه، ۳۹۸	دامغان، ۲۸۵
دولتخانه مبارکه، ۹۶	دریاچه جهلم، ۴۲۰	دانش پژوه، منوچهر، ۱۴۵
دولتخانه همایون، ۱۶، ۱۱۶، ۲۱۶	دریای قلمز، ۲۴۰	دانشگاه تهران، ۳۳
دولتخانه یزد، ۱۸۴	دریای مدیترانه، ۳۳	دانشگاه شیراز، ۲
دولتنامه (سمرقندی)، ۳۴، ۲۸۱	دژ تلا، ۳۹۸	دانشمند بهادر، ۳۱۰
۴۳۶، ۴۲۳	دسپینا(خاتون)، ۲۲۸، ۲۲۹	دانشمند چه خان، ۳۳۳
دولران، ۲۳۵	۲۶۷، ۳۷۵، ۴۲۴	دانشمند حاجب، ۱۱۸، ۱۱۹
دوندی خاتون، ۵۷، ۷۰	دشت قیچاق، ۶۱، ۱۱۴، ۱۳۴	۱۲۷
دونون بیان، ۳۴	۱۷۳، ۲۶۶	دانشمندیان، ۳۱۱

رضوانی، محمد اسماعیل، ۸۹	راضیه بیگم، ۲۳۶	دهخدا، علی اکبر، ۸۶
۲۱۴	راکهوراو، ۲۰۵	دهلوی، امیر خسرو، ۲۳۶
رضوی شهدی، میرزا ابوالقاسم،	راشین، ۱۵۴	دهلی، ۴۱، ۱۱۴، ۲۰۵، ۲۳۵
۲۰۳	رامدین، ۱۵۵	۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۹۵، ۳۴۰
رضیه (خاتون، سلطان بیگم)، ۹	رامنی، ۱۵۵	دیار اعراب، ۳۷۴
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۷۷	رامهرمز، ۳۸۳	دیار بکر، ۴۳، ۱۰۹، ۲۰۱
رقاش، ۴۰، ۴۱۸	راونسدی، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۶۶	۲۲۸، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۹۸، ۳۷۹
رقیه آغا، ۲۴۰، ۳۴۹	۲۴۴	دیار ربیعہ، ۲۴۵
رقیہ بیگم، ۲۴۰	رباط ابش، ۳۵۱	دیالمہ، ۱
رقیہ سلطان بیگم، ۱۹۴، ۲۴۱	رباط خائز، ۳۵۱	دیالمہ کاکویہ، ۲۸۵
رکن الدین، ۵۲، ۱۱۷، ۱۲۳	رباط خشکروند، ۲۷۹	دیانه، ۳۵۵
رکن الدین بن براق، ۷۷، ۱۴۰	رباط سیربند، ۳۵۱	دیلمان، ۳۸۵
رکن الدین شیخی، ۲۵۵	رباط سقری، ۳۵۱	دیلمی، عضدالدوله، ۲۸۱
رکن الدین صاعد، ۳۳۶	رباط سنکلیدر، ۱۵۲	دیلمی، فیروز، ۲۵
رکن الدین فیروز (شاه)، ۲۳۸	رباط شهرالله، ۳۵۱	دیلمی، ملک محمود جان، ۲۹۴
رکن الدین محمود، ۴۰۱	رباط عدتی، ۳۵۱	دیلمی ها، ۲۸۲
رکن الدین مسعود، ۸۱	ربع مسکون، ۴۴۲	دینوری، ۴۰۳
رکن صائن، ۶۵	ربیعہ خاتون، ۲۳۷	دیو سلطان (روملو)، ۱۱۰
روبه اربراغه (خانم)، ۱۳۶	ریبہ، ۱۹۴	دیونوسیوس، ۳۵۳
رود ارس، ۲۴۴	رجب سلطان، ۲۳۷	دیہ طجرشت، ۲۸۹
رود انون، ۴۲۹	رخبتم، ۴۲۷	
رود بردی، ۲۴۵	رحمان قلبی، ۴۱۵	«ذ»
رود بلخ، ۴۲۵	رحیم زاده صفوی، ۷۲	ذوالاکاف، ۳۷۳، ۳۷۴
رود جمن، ۴۱	رستم، ۲۶، ۵۱، ۳۷۶، ۳۹۰	ذوالفقار بن علی بیگ، ۱۱۱
رود خوارزم، ۴۰۱	رستم پادشاه، ۳۷۹	ذوالقدر، ۵۱، ۲۷۸
رود کالوران، ۶۲، ۲۶۵	رستمنداری، ملک بی ستون، ۲۴۰	ذوالقدر، سلیمان، ۲۵۹
رود کر، ۴۲۵	رستم فومنی، ۱۳۹	ذوالقدر، ناصر الدین، ۲۵۹
رود گنگ، ۲۳۸	رستم میرزا، ۸۷، ۸۶، ۲۹۴	ذوالقدر، یوقلی بیگ، ۴۱۳
روس، ۳۹۳	رشت، ۱۳، ۸۶، ۲۰۴	ذوالنون، ۱۳۹
روستای امامہ، ۵۰	رشید، ۵۶، ۲۲۳، ۲۲۵	
روسو، ژان ژاک، ۱۰۵	رشیدالدین فضل الله (خواجہ)،	«ر»
روسیہ، ۲۴، ۱۰۶، ۱۳۴، ۲۹۶	۵۸، ۶۲، ۱۴۰، ۱۶۶، ۲۳۴	رایبہ، ۴۲۲
روشنک، ۲۴۱	۲۵۵، ۲۶۵، ۳۲۷، ۴۱۱	رایبہ سلطان بیگم، ۲۳۶، ۳۴۵
روشن، محمد، ۵۵، ۵۷	رشید یاسمی، ۶۲	راجیہ بیگم، ۲۳۶
روم، ۵۲، ۵۶، ۷۹، ۸۴، ۸۹	رضاء(ع)، ۳۲۶	راحب نام، ۴۲۷
۱۷۹، ۲۷۱، ۲۷۴، ۳۲۴، ۳۵۰	رضاقلی خان، ۱۷، ۱۴۹	راخیم، ۴۲۷

سالجیدای گورکان، ۵۳	زن میرزا تقی خان، ۲۲۳	۳۵۳، ۳۷۰، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۲۵
سام (اتابک)، ۲۲۶	زنوبیا، ۲۴۴	روملو، ۱۱۰
سام میرزا، ۱۱۱، ۳۷۵	زنبه، ۴۱۶	روملو، حسن بیگ، ۲۳، ۲۹
سان استغانو، ۲۹۶	زاوی، عبدالله بن موسی، ۴۰۶	۱۸۷، ۲۵۱، ۲۶۸، ۳۰۸، ۳۱۳
ساجوح بلاغ، ۴۱۲	زوجه نصره‌الدین عثمان‌خان، ۱۱۹	رومیان، ۱۱، ۵۶، ۱۰۲، ۴۲۶
ساوه، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۵۳، ۲۵۵	زهره باجی، ۲۴۸	۴۲۸
سایلون، ۱۳۰	زهره بیگی آغا، ۲۴۹، ۲۴۴	رها، ۲۵۹، ۲۵۸
سبأ، ۶۹	زهره ثانی، ۲۴۸	ری، ۲۹، ۱۱۲، ۱۱۲، ۱۵۴
سبزوار، ۳۲، ۳۶۰	زین‌النساء بیگم، ۲۵۰	۲۰۸، ۲۲۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵
سبزواری، ملاکامی، ۴۲۰	زین‌العابدین (ع)، ۲۰۹	۲۸۹، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۶۶، ۴۱۲
سبک‌کین، ۱۴۳، ۱۴۷	زین‌النساء بیگم، ۲۵۰	ریدافرنس، ۲۹۹
سپهدار، ۳۰۰	زینب بیگم، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳	«ژ»
سپهسالار، ابومنصور، ۱۲۷	زینب سلطان بیگم، ۳۵۰	زال، ۱۷۱
سپهسالار، میرزا حسین‌خان، ۳۸۰	زینب سلطان خانم، ۲۵۳	زال بیگ، ۱۸۷
ست خاتون، ۲۵۹، ۳۱۷، ۳۵۵	زینب نساء بیگم، ۲۵۴	زاهده خاتون، ۲۴۱
ستی خاتون، ۴۱۱	زینل، ۴۱۵	زایا، ۴۱۶، ۴۱۷
سراج‌الدین شاعر، ۳۴۶	زینل خان، ۲۵۲، ۳۷۵	زبیده‌النساء، ۲۵۰
سراغورلو محمد، ۲۶۹	«س»	زبیده، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
سراقسوخاتون، ۲۶۰	ساتلمش خاتون، ۲۵۶، ۴۰۲	زبیده آغاجلایر، ۲۴۴
سران قزلباش، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷	ساتی بیگ، ۱۰، ۱۱، ۲۵۴	زبیده بیگم، ۲۴۴
سرای خانم، ۲۶۰	۳۵۰، ۲۵۵	زبیده خاتون، ۱۲۰، ۱۲۳، ۲۴۴
سرای ملک خاتون، ۱۹۱	سادات حسنی، ۱۷۹	زبیده خانم، ۴۸
سرای ملک خانم، ۱۲۹، ۱۹۱	سادات فاطمی، ۴۱۲	زبیده دوران، ۲۰۰
۲۹۰، ۲۶۱	سارا خاتون، ۲۵۷، ۲۵۸	زبیر (زارعی)، ۲۹۲
سرای نورجهان، ۴۲۱	ساریان قلی، ۲۳، ۲۹۷	زرکوب شیرازی، ۳۵، ۳۶، ۲۴۲
سربداران، ۱۵۱	ساروجه، ۴۳، ۵۲	زرین‌کوب، عبدالحسین، ۲۸۲
سربداری، عبدالرزاق، ۱۵۱	ساروخان قورچی باشی، ۳۸۶	۲۸۴
سربداری، علی مؤید، ۳۲	ساره خاتون، ۲۶۰	زغنوس پاشا، ۳۵، ۴۲۴
سرخس، ۷۶، ۳۶۶	ساری، قوام‌الدین حسن، ۱۹۸	زلیخا، ۲۴۴
سردابه شاهزاده سلطانم، ۳۷۰	ساسان، ۴۲۷	زمجی اسفزاری، (معین‌الدین محمد)، ۳۰۷، ۳۱۰
سرفوتنی بیگی، ۲۶۲	ساسانینان، ۱، ۳۷۳	زمرد خاتون، ۲۴۵
سرفوقینی بیگی، ۲۳۳	ساطرورن، ۴۰۳	زنان بغدادی، ۲۷۵
سرفوقیتی، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶	ساتی بک، ۴۲۳	زنان تیمور، ۵۳
۲۶۵		زنده، شیخ علی، ۲۹
سرفوقیتی بیگی، ۴۰، ۴۵، ۲۶۱		
۲۶۶		

سلطان پادشاه، ۱۷۹، ۲۷۷	۳۷۶	سرورالدوله، ۳۸۰
سلطان جهان بیگم، ۲۹۵	سلجوقه، ۲۷۶	سرینگر، ۴۲۱
سلطان حسین، ۳۱، ۱۹۸، ۳۳۳	سلجوقه خاتون، ۱۶۶، ۱۶۷	سعادت آباد، ۹۳
سلطان حسین میرزا (بایقرا)، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۴۳، ۶۱، ۷۳، ۷۴، ۷۷	سلجوقی، ۳۵۷	سعادت بخت بیگم، ۷۶، ۲۶۶
۱۴۱، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۴۱، ۲۴۴	سلجوقیان، ۱۴۶، ۱۶۶	سعد، ۱۲۳، ۳۵۲
۲۷۵، ۲۷۹، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۹، ۳۷۲، ۳۸۸	سلجوقی، محمد، ۲۴۵، ۳۲۸	مسعدین ابوبکر، ۹، ۲۰، ۳۵، ۲۸۰
۴۰۹، ۴۱۰	سلجوقی، مسعود، ۳۳۱	سعد بن زنگی، (اتابک)، ۳۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۰
سلطان خاتون، ۱۱۹	سلدوس، ۶۹، ۲۸۱	سعد زنگی، ۲۸۰
سلطان خانم، ۲۷۷	سلسله غلامشاهان هند، ۲۳۷	سعد، ۱۴۲
سلطان خلیل، ۹۸، ۹۹، ۱۳۶	سلطان، ۲۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۶۵	سعدی، ۲۴۶
۱۹۱	۱۶۷، ۱۹۹، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۸۶	سعید (بن عثمان)، ۱۹، ۱۵۷
سلطان رضیه، ۲۳۸، ۲۷۷	۳۰۴، ۳۶۵	۱۵۸، ۱۵۹
سلطان زاده خانم، ۱۷۱، ۲۷۷	سلطان آغا خانم، ۲۷۶	سغد، ۱۵۷، ۱۵۹
۲۷۸، ۴۱۰	سلطان ابراهیم، ۳۶۹	سفتاق، ۱۳۷
سلطان زین العابدین، ۱۷۹، ۱۸۰	سلطان ابوسعید، ۴۴۶	سفارت انگلیس، ۳۹۳
۲۳۲	سلطان ابوسعید (تیموری)، ۳۳۴	سفارتخانه انگلستان، ۳۲۲
سلطان سلیم، ۷۲	۳۳۹، ۳۶۹، ۳۸۳، ۳۴۵	سفید رود، ۳۸۵
سلطان سلیمان، ۸۹، ۹۰، ۲۰۷	سلطان احمد تیموری، ۱۴۳	سقایه جامع عتیق، ۳۵۱
۲۲۷، ۲۷۸، ۴۱۵	سلطان احمد (فرزند القاص)، ۱۷۰	سقر، ۳۵۸
سلطان سلیمان میرزا، ۲۷۶	سلطان احمد (مغول)، ۳۵، ۳۶	سفتاق، ۱۱۸
سلطان سنجر (سلجوقی)، ۱۱۶	۱۶۱، ۱۶۶، ۱۸۸، ۴۲۳	سکمان بن ابراهیم، ۲۹۲
۱۲۶، ۱۵۲، ۱۶۶، ۲۲۶، ۲۸۱	سلطان احمد میرزا (تیموری)، ۳۱، ۸۸، ۱۱۴، ۱۴۳، ۲۷۶	سکندر، ۲۹۸، ۴۲۶
۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۰۱، ۴۰۶	۳۱۱، ۳۱۷، ۳۳۵، ۳۴۵، ۳۷۱	سکینه خاتون، ۲۶۶، ۳۴۴
سلطان شاه، ۱۲۶	۳۸۸، ۴۱۱	سگرآباد، ۲۵۳
سلطان عثمان، ۱۸۲	سلطان اویس (تیموری)، ۳۳۴	سلاجقه، ۱، ۲۰
سلطان عثمانی، ۹۵، ۱۱۱، ۱۳۹	سلطان اویس (جلایری)، ۱۴۱	سلاجقه روم، ۲۶۷
۲۹۶، ۴۲۴	۱۸۰، ۲۳۲	سلاطین آق قویونلو، ۲۷۶
سلطان علاءالدین (غوری)، ۲۳۵، ۲۰۵	سلطان بخت، ۲۷۵	سلاطین سلجوقی، ۴۰۸
سلطان علی میرزا، ۲۴۹، ۳۷۶	سلطان بخت آغا، ۲۷۵	سلاطین غوری، ۲۰۵، ۲۳۵
۳۷۷	سلطان بخت بیگم، ۲۷۵	سلاطین مغول، ۳۳
سلطان عمادالدین احمد، ۲۲۷	سلطان بخت خاتون، ۲۷۵	سلجوق خاتون، ۵۲، ۲۰۶، ۲۶۶
سلطانقلی بیگ، ۲۵۴	سلطان بیگم، ۲۴۰، ۲۷۶	سلجوقشاه، ۳۵، ۱۲۴، ۲۶۹
	سلطان بیگم خانم، ۳۸۰	سلجوق شاه بن ملغر شاه، ۲۰
		سلجوقشاه بیگم، ۲۶۸، ۲۷۰

سیتی خاتون، ۴۸، ۲۸۱	۴۲۷	سلطانم، ۲۷۹، ۲۸۰، ۴۰۹
سید، ۳۷	سلیمان بن ابراهیم، ۲۹۱	سلطانم بیگم، ۲۸۰
سید احمد بن موسی (ع)، ۱۱۳	سلیمان بن ایلدرم بایزید، ۳۲۹	سلطان محمد، ۱۶، ۲۹، ۵۷
سید جمال‌الدین، ۳۸	سلیمان بن قلمش، ۳۱۲	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۶۷
سید عبدالله لاله، ۱۱۱	سلیمان بیگ، ۲۵۹	۱۸۲، ۲۱۲، ۲۲۷، ۳۶۳، ۳۷۱
سید عبدالله میرزا، ۳۸۸	سلیمان بیگ بیژن، ۷۳	سلطان محمد اول، ۲۵۹
سید علی، ۴۳	سلیمان خان، ۱۰، ۲۲۷، ۲۵۶	سلطان محمد بایسنقر، ۳۶۳
سید عمادالدین، ۳۶	۲۵۷، ۳۲۴	سلطان محمد پادشاه، ۹۴
سید فخرالدین، ۳۶۳	سلیمان شاه، ۲۷۵، ۴۰۰	سلطان محمد میرزا
سید قوام، ۱۵	سلیمان صاحب اخلاط، ۲۹۱	(سیف الدوله)، ۱۰۴
سید مرتضی، ۳۸۵	سلیم خان، ۳۵۸	سلطان محمود (پسر کیخسرو)،
سید مولانا خواجه، ۷۳	سمرقند، ۱۹، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸	۱۷۸
سید نعمت‌الله ثانی، ۱۶۳	۱۲۹، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۷۸	سلطان محمود خان، ۲۰۳، ۳۴۵
سیده، ۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳	۱۸۰، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۴۶، ۲۴۹	سلطان محمود (سلجوقی)، ۱۲۷
۳۳۹، ۳۰۴، ۲۸۹، ۲۸۶، ۲۸۴	۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۱، ۳۰۹، ۳۲۷	۱۵۲، ۲۸۱، ۳۷۱
سیده خاتون، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶	۳۳۴	سلطان مراد (آق قویونلو)، ۳۵۸
سیده شغب، ۳۰۰	سمرقندی، ۶۶، ۳۲۷	سلطان مراد عثمانی، ۲۵۹، ۲۶۷
سیده النساء، ۲۸۸	سمرقندی، عبدالرزاق، ۲۹، ۵۵	سلطان مسعود، ۱۴۳، ۱۴۶
سیرامون، ۴۷	۳۹۰، ۶۴	۲۹۳، ۳۵۷
سیرجان، ۱۸۹	سمنان، ۳۵۹، ۳۶۵	سلطان مسعود شاه اینچو، ۱۴۰
سیتان، ۳۷، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۶	سمنانی، قطب‌الدین طوس، ۸۸	سلطان مظفر، ۹۷
۳۵۹	سنبل خانم، ۲۸۰	سلطان معصم، ۲۳۲
سیتانی، ملک تاج‌الدین	سنجار، ۱۶۴	سلطان ملکه، ۲۷۸
ابوالفضل، ۳۱۲	سنجر میرزا، ۱۸۷	سلطانم (مهین بانو)، ۴۱۴
سیتانی، نصیرالدین، ۳۴۲	سنکه، محمد، ۳۱۱	سلطان مهدی، ۲۲۷
سیف‌الدین، ۱۵۴	سوتای (موسوتای) اختاجی، ۷۳	سلطان نژاد بیگم، ۲۷۹
سیف‌الدین ایبک، ۲۳۹	سورقان، ۲۸۰	سلطان نگار خانم، ۲۷۹
سیف‌الدین رستم، ۳۹۹	سوری، سیف‌الدین، ۴۰۰	سلطانیه، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۵۷
سیف‌الدین زنگی، ۱۵۳	سوسن، ۱۷۷	۲۵۵، ۲۷۰، ۴۳۴
سیف‌الملوک میرزا، ۳۹۳	سوغونجاق، ۳۵	سلفر، ۲۸۰
سیف هروی، ۳۰۶، ۳۱۱	سولامیش، ۵۲، ۱۴۱، ۴۲۳	سلفم، ۳۵، ۱۲۴، ۲۸۰
سیفی، خانم، ۲	سونجاق، ۵۲، ۴۲۳	سلم، ۱۵۹
سیل هرم، ۶۹	سونج قلغ آغا، ۲۸۰، ۳۹۰	سلماس، ۳۹۸
سیورغتمیش خاتون، ۴۲۳	سونجین خاتون، ۲۸۱، ۴۳۴	سلمان خان، ۱۸۷، ۳۰۷
سیورغتمش، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۳۳۶، ۳۳۳	سوزین بیگ، ۱۷۷	سلم بن زیاد بن ابیه، ۱۵۹
۳۹۰، ۳۵۳، ۳۴۱	سهیلی خوانساری، احمد، ۳۶۰	سلیق بن علی بن ابوالقاسم، ۲۹۱
سیورغتمش اوغانی، ۱۷۹، ۲۴۶	سیاوجی، ۳۴۹	سلیمان، ۶۹، ۸۸، ۱۴۲، ۴۰۰

۳۸۷، ۲۳۶	شاهپور (اول)، ۳۸۲، ۳۸۲	سیور قوتیتی، ۲۶۵
شاه سلیمان، ۳۰۹، ۳۸۶	شاه ترکان، ۱۵۵	سیور قوتینی بیگی، ۲۶۱
شاهسوار، شاه منصور، ۲۳	شاه جشید خان، ۳۸۵	سیور قوتینی بیگی، ۲۶۲
شاه شجاع، ۴۱، ۶۰، ۹۶، ۱۴۰، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷	شاه جنت مکان، ۹۶	سیوری، راجر، ۲۱۴
شاه صفی، ۱۷۷، ۲۵۲، ۲۷۸	شاه جهان، ۴۰، ۱۳۹، ۱۸۹، ۴۲۱، ۴۲۰	سیوطی، ۱۲۱
۳۸۶، ۳۷۵	شاه جهان بیگم، ۲۹۶، ۲۹۵	«ش»
شاه طهماسب (اول، صفوی)، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۵۸، ۵۹، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۱، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۱۰، ۲۴۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۳، ۳۳۰، ۳۳۰، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۸۵، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۴	شاه جهان تیمور، ۲۵۶، ۲۵۷	شاپور، ۱۹، ۳۷۳، ۴۰۴، ۴۰۵
شاه ظهیرالدین علی، ۳۱۴	شاه چراغ، ۱۱۳	شاپور ذوالاکتاف، ۴۰۳
شاه عالم، ۸۲، ۲۹۷، ۲۹۸	شاه حاتم، ۱۳۹	شادملک (آغا)، ۱۳۶، ۱۹۱
شاه عالم خاتون، ۳۵۳	شاه حسین، ۲۴۷	۲۹۰
شاه عباس (اول)، ۴۴، ۱۵۱	شاه خاتون، ۲۹۳	شادی (پسر طوقو)، ۳۴۷
۱۶۸، ۱۸۷، ۲۱۲، ۲۵۱، ۲۵۲	شاه خاتون بیگم، ۲۹۴	شادی گورکان، ۴۲۳، ۵۲
۲۷۹، ۲۹۶، ۳۵۵، ۳۷۴، ۳۸۶	شاه خسرو، ۲۸۲	شاردن، ۲۵۲
شاه عباس دوم، ۲۷۸	شاه خلیل الله، ۱۶۳، ۳۱۳، ۳۱۴	شال متال، ۱۷۲
شاه علاءالدین محمد، ۲۷۵	شاہرخ (میرزا، سلطان)، ۳۸	شام، ۱۲۵، ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۷۲
شاه علی میرزا، ۱۸۷، ۳۰۷	۳۰، ۹۸، ۹۹، ۱۳۶، ۱۷۶، ۱۹۰	۲۹۶، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۱۶
شاه قباد، ۳۷۲، ۳۷۳	۲۶۱، ۲۹۱، ۳۲۸، ۳۶۲، ۳۶۶	شاملو، علیقلی خان، ۱۳۸، ۱۷۱
شاهقلی، ۹۳	۳۷۰، ۳۹۰	۲۱۳، ۲۵۰، ۲۵۱
شاه محمد، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳	شاه رستم (رستم خان)، ۳۰۸	شاه ابواسحاق، ۱۱۳، ۱۴۰
۲۱۵، ۲۱۷	شاهزادگان تیموری، ۱۹۹	شاه ارمن، ۲۹۱
شاه محمود، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۸	شاهزاده، ۱۸۱، ۱۹۷	شاه اسماعیل (اول)، ۴۳، ۴۷
شاه مظفر، ۱۸۸	شاهزاده بیگم، ۲۹۶	۷۱، ۷۲، ۷۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲
شاه ملک، ۱۳۷	شاهزاده حسین، ۵۰، ۴۱۳	۹۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲
شاه منصور، ۱۸۰، ۲۴۷	شاهزاده خانم، ۳۱۴، ۳۲۲	۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹
شاه نعمت الله (یزدی)، ۱۸۵	۳۲۳، ۳۲۴	۲۳۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۹۷، ۳۳۳
۳۱۳، ۳۰۹، ۱۸۸	شاهزاده خانم، ۲۹۷	۳۵۸، ۳۷۰، ۳۸۹، ۴۰۸، ۴۱۱
شاه نورالدین نعمت الله (باقی)، ۳۱۳	شاهزاده خرم، ۴۱۹	۴۲۲
	شاهزاده سلطنتم، ۹۱، ۲۹۷	شاه اسماعیل ثانی (دوم)، ۴۳
	۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۴۱۱، ۴۱۲	۹۲، ۹۳، ۱۶۹، ۱۸۷، ۱۸۸
	۴۱۳	۲۱۰، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۷۴، ۲۷۹
	شاهزاده بلخ، ۴۰۲	۳۱۳، ۳۳۳، ۳۶۱، ۳۶۲
	شاه زینب بیگم، ۲۹۷	شاه اسماعیل سوم، ۲۵۴
	شاه سرای بیگم، ۲۳، ۴۳، ۱۶۲	شاهان عرب، ۲۴۰
	۲۹۸، ۲۹۷	شاه بانوار، ۲۹۲
	شاه سلطان، ۱۶۱	شاه بیگم، ۲۹۲، ۲۹۳
	شاه سلطان حسین (صفوی)، ۱۶۱	شاه بیگی بیگم، ۱۰۸

شهریانو خانم، ۲۰۴، ۳۰۵	شعاع السلطنه، حسن خان، ۱۰۶	یزدی، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۹، ۳۱۴
شهربراز، ۱۰۰	شعاع السلطنه، فتح الله ميرزا، ۳۰۵	شاه ولی قوز، ۲۳
شهرین باذان، ۲۵	شعب، ۳۰۰	شاهی بيگ، ۲۴۹
شهرستانی صدر، ميرزا رضا، ۱۵۱	شغويان، ۲۴۲	شاه يحيى، ۶۰، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۴۷
شهر سمره، ۴۲۶	شغمی کدکنی، محمدرضا، ۱۵۹	شيانکاره، ۸۲، ۸۱
شهریار، ۱۴، ۲۰۸، ۴۱۲، ۴۲۰	شکریبيک، ۱۷۷	شيانکاره‌ای، ۶۶، ۶۷، ۷۸، ۸۰
شيداجی، ۳۴۹	شکوه السلطنه، ۳۰۵، ۳۸۰	۸۱، ۸۴، ۱۲۵، ۱۴۴، ۲۸۷
شيبانی، محمدخان، ۷۶، ۱۷۵	شکی، ۹۷	۳۳۹، ۳۵۲، ۴۰۸
۱۹۹، ۲۴۹، ۳۴۹، ۴۱۰	شل، لیدی مری، ۳۲۱، ۳۲۳	شبلی، ۱۹۰
شيبک خان (اوزيک)، ۱۷۳	شمخالی سلطان، ۹۰، ۹۱، ۹۶	شجاع الدين خورشيد، ۲۳۵، ۳۹۹
۱۷۵، ۲۰۰، ۲۴۹، ۳۸۹، ۴۱۰	۲۷۸، ۲۷۳	شجاع الدين محمد برندق برلاس، ۱۹۹
شيه (شيبک) خان، ۳۴۸	شمس الدوله (ديلمی)، ۱۰۴	شجاع السلطنه، ۵۹
شيخ ابواسحق، ۵۹	۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۸۴	شجره الدر، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
شيخ الاسلام، ۲۰۰	شمس الدين، ۲۳۸	شحنه مغولی، ۳۵۲
شيخ جعفر، ۲۰۲	شمس الدين زکریا، ۲۵۶	شرابی، ناصرالدين، ۲۴۲
شيخ جمال، ۱۴۳	شمس الدين (محمد ايلتمش)، ۹	شراحيل، ۶۹
شيخ جنيد، ۸۶، ۲۰۱، ۲۰۲	۱۱۴، ۱۱۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۴۰۱	شرحیل، ۶۹
۳۷۶	شمس الدين مياق، ۱۲۵	شرف الدين، ۳۹۸
شيخ حسن، ۶۴، ۶۶، ۲۳۱	شمس الملک خان، ۳۱۷	شرف الدين مظفر، ۱۶۱، ۱۶۶
شيخ حسن بزرگ، ۶۴، ۲۳۲	شمع جهان، ۱۲۸	شرف الملک، ۳۹۸
۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶	شميران، ۳۰۷، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶	شروان، ۷۵، ۸۹، ۹۷، ۹۸، ۹۹
شيخ حسن کوچک، ۲۵۴، ۲۵۶	شميره، ۳۰۶	۱۳۹، ۱۴۹، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰
۳۲۴	شنبانیان، ۴۰۰	۲۰۲، ۲۰۷، ۲۷۳، ۳۰۸، ۳۵۸
شيخ حيدر، ۲۰۲، ۲۳۰	شوشتری، قاضي نورالله، ۲۴	۴۰۸، ۴۱۲
شيخ زاده، ۵۱، ۸۷	۱۳۹	شروانشاه، خليل سلطان، ۲۰۲، ۲۰۸
شيخ شاه، ۴۰۸	شول، ۳۵، ۱۲۴	شروانشاه، شيخ شاه، ۹۹
شيخ صفی، ۳۷۸	شولستان، ۱۶۲، ۱۷۹	شروانشاه، فرخ یار، ۱۰۰
شيخ عبدالواحد، ۳۴۴	شهاب الدين، ۲۴۵	شروانشاهيان، ۳۷۶
شيخ غملي، ۱۳۹	شهاب الدين سليمان شاه، ۳۹۹	شروين، ۲۸۱
شيخ كبير، ۱۷۹	شهاب الدين مقال، ۱۶۷	شهرين ايگاجی، ۴۲۳
شيخ نورالدين، ۱۳۶، ۱۳۷	شهادی کريل، ۵۰	شط سند، ۱۱۹
شيراز، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹	شهرآباد طوس، ۳۱۱	شط وادی، ۳۰۶
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶،		

طلوت، ۴۲۷	۳۲۶	۳۹۰، ۳۷۹، ۳۷۰، ۳۶۴، ۳۵۱
طاو، ۲۴۷	صف دختران، ۲۲۶	شیرازی، عیسی، ۴۱
طاووس خانم، ۱۰۴	صفدی، صلاح‌الدین، ۳۰۰	شیرازی، میرزا پیر محمد، ۳۶۶
طاهر بوعلی، ۳۱۷	صفویان، ۳۱۳	شیرازی، میرزا محمد، ۴۲۱
طاهری، ابوالقاسم، ۲۱۴	صفوی، داشدار بیگ، ۲۰۷	شیرافکن، ۴۱۹
طایجو، ۳۸	صفوی، سلطان حسین، ۲۵۴	شیرامون، ۱۳۴، ۲۶۵
طایر (یمانی)، ۳۷۴، ۴۰۳	۳۸۶، ۳۰۹	شیر حاجی، ۳۶۸
طایفه شاملو، ۲۷۸	صفویه، ۱، ۴۹، ۱۱۲، ۲۳۰	شیرزاد، ۲۹
طایفه موصلو، ۱۰۸	۴۱۴، ۳۷۶	شیروانی، عمادالدین، ۲۵۳
طایفه دولوی، ۲۸	صفوی، یحیی جمال، ۱۱۳	شیرویه، ۱۰۲
طایفه ذوالقدر، ۸۶	صفی میرزا، ۱۶۸، ۱۶۹، ۳۷۴	شیره، ۳۲۷
طایفه قوئللو، ۳۰۵	صفیه، ۳۴۶	شیره‌ند، ۲۳۷
طایفه کرج، ۲۹۲	صفیه خاتون، ۲۴۵، ۳۱۲	شیرین، ۱۷۷
طایفه نکوردی، ۳۷	صفیه خانم، ۱۸۸، ۳۰۸، ۳۱۲	شیرین بیگ آغا، ۳۱۰
طایبی، محمد بن ابراهیم، ۱۴۸	۳۱۳	شیرین بیگ، ۳۱۰
طبروتو، ۱۲۳	صفیه سلطان، ۸۸، ۱۸۸	شیرین جهان خانم، ۱۰۴
طبرستان، ۲۸۲، ۲۱۹	صفیه سلطان بیگم، ۳۱۳	شیرین خاتون، ۳۱۱
طبرسران، ۳۷۶	صفیه سلطان خانم، ۳۱۴	
طبری، (محمد بن جریر)، ۱۹	صلتی بن علی، ۲۹۲	«ص»
۲۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۱۹، ۲۲۲	صنعا، ۲۵	صاحب آباد، ۲۴، ۲۹۷
۴۰۲، ۴۰۴، ۴۲۴	صوفیان، ۵۱، ۲۰۱، ۳۷۶، ۳۷۸	صاحب اعظم، ۳۵۰
طرابزون، ۳۵، ۱۲۷	صوفی، حسین، ۱۷۸	صاحب بن عباد، ۲۸۳
طرابوزان، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹	صوفی خلیله، ۱۶۹	صاحب دیوان، میرزا
۲۲۳، ۲۵۷	صوفی، یوسف، ۱۷۷	فتحعلی خان، ۲۰۵
طراغای، ۵۳، ۱۲۹		صاحب یلواج، ۱۳۱
طرخون، ۱۵۹	«ض»	صالحه سلطان بیگم، ۳۰، ۳۱۱
طرغای، ۳۴۸	ضیاء‌الدین، ۳۹۶	صاین اجن، ۳۸
طرقای، ۳۱۵	ضیاء‌الدین محمد، ۳۹۶	صبران، ۱۳۶
طرقای گورکان، ۳۴۴	ضیاء‌الملک خواجه نصیرالدین	صبورخان، ۱۱۸
طغاتی‌مور (خان)، ۲۵۵، ۲۵۶	یوسف، ۸۱	صدر اصفهانی، معزالدین محمد،
طغاجار، ۳۵	ضیبن، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵	۴۱۴
طغانجوق، ۳۱۵	ضیفه خاتون، ۳۱۵	صدر، جمال‌الدین محمد، ۴۰۸
طفای، ۳۱۶		صدر جهان، برهان‌الدین محمد،
طفای بوقا، ۳۹۶	«ط»	۱۱۸
طغرل بن ارسلان، ۱۵۴	طارم، ۲۳، ۳۷۸، ۴۱۳	صفاری، خلف، ۳۱۷
طغرل بیگ، ۲۸۸	طاشنکو، ۳۵	صفاری، علی بن الیث، ۳۱۷
طغرل (سلجوقی)، ۱۱۸، ۱۶۶	طالقان، ۱۱۹	صفاری، عمرو بن الیث، ۳۱۷

۳۵۸، ۲۹۶	عادلشاه خاتون، ۶۷، ۳۱۶	۳۳۲، ۳۳۱
عثمانیان، ۲۲۹	عادل گرای خان، ۲۱۶	طغرل سوم، ۳۹۷
عجم، ۱۶	عاریه نخستین، ۴۱۶	طغشاده، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰
عدی، ۲۴۰، ۴۱۸	عاشورا خاتون، ۳۱۶، ۳۲۸	طغی شاه، ۳۱، ۳۱۶
عراق، ۸، ۲۳، ۵۷، ۱۱۱، ۱۸۰	عالشاه بیگم، ۳۱۶، ۳۷۶	طفقاج خان، ۱۲۰
۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۱، ۲۱۲، ۱۸۱	عالیه بیگم، ۲۹۳، ۳۱۷	طمغاج خان، ۱۲۰
۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۳۱	عاملی، زینب بنت فراز، ۲۴۳	طوس، ۸۸، ۱۵۱
۳۳۹، ۳۴۲، ۳۶۷، ۴۱۰، ۴۱۱	عایشه، ۳۱۷	طوطی آغا، ۳۱۶
۴۲۸، ۴۱۸	عایشه خاتون، ۵۷، ۲۵۹، ۳۱۷	طوغاجاق، ۵۸
عراق عجم، ۱۶۵، ۲۵۷، ۲۹۱	۴۲۳	طوغان، ۳۱۱، ۳۴۷
۳۶۴	عایشه سلطان بیگم، ۳۱۷	طوغان بوجای، ۳۱۱
عراق عرب، ۶۷، ۲۳۱، ۲۵۶	عباس بن فضل، ۲۲۲	طوقو، ۳۴۷
عراقی، زین العابدین شیخ	عباس میرزا، ۲۸، ۳۸۱	طوقوجاق، ۵۲
حاجی، ۲۳	عباسی، ۳۷۹	طولادای، ۳۱۶
عراقین، ۳۷۶	عباسیان، ۱	طولادای ایداجی، ۳۴۴
عرب، ۱۰۳، ۴۰۳	عباسیه، ۲۰	طهران، ۳۵۹
عربان، ۲۶	عبدالباقی میرزا، ۲۷۶	طهرتن، ۱۰۴
عرفات، ۲۴۳، ۲۷۳	عبدالحمید دوم، ۲۹۶	طهماسب (اول، صفوی)، ۱۱۰
عرم، ۶۹	عبدالرحمن، ۱۳۲	۲۰۶، ۳۰۷، ۳۶۱، ۴۱۹
عزالدین، ۱۵۶، ۲۵۶، ۲۷۴	عبدالرحمن بن محمد، ۳۰۳	طهماسب بهادرخان، ۱۸۴
۲۹۸	عبدالرحمن خان، ۵۹	طهماسب قلی، ۱۷۱
عزالدین ابیک، ۳۰۰	عبدالله، ۳۰۳	طهمورث، ۳۰۶
عزالدین حسین، ۲۳۵	عبدالله بن عیسی، ۱۹۴	طیفور، ۵۷
عزالدین گرشاسف، ۳۹۹	عبدالله بن مالک، ۲۲۰	
عزالدین محمد، ۲۳۵	عبدالله بن معتز، ۳۰۱	«ظ»
عزت الدوله، ۳۲۰	عبیدی بیگ (شیرازی)، ۸۹	ظل السلطان، ۱۰۶
عزت ملک، ۳۲۶	۱۸۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۳۰۸، ۳۱۴	ظل السلطان، مسعود میرزا، ۳۲۱
عزیزالاسلام، ۱۱۸	۳۳۳	ظهیرالدوله، محمدابراهیم خان، ۳۰۵
عزیزالدوله، ۳۲۵	عبیدالله بن زیاد، ۱۵۶، ۱۵۵	ظهیرالدوله محمدقاسم خان، ۱۷
عزیز خان، ۲۲۷	۱۵۷، ۱۵۶	ظهیرالدین محمد بابا، ۵۷
عزیزی، کامبیز، ۲۱۴	عبیدالله سلطان، ۱۷۵، ۴۱۰	۳۸۸، ۳۱۷، ۲۷۶، ۱۷۳
عضدالدین حاجی، ۳۳۶	عثلیا، ۳۱۹	ظهیرالملک فخرالدین خواجه، ۸۱
عطا، ۲۱۹	عثلیای طاغیه، ۳۱۹	
عظاملک خاتون، ۴۲۳	عثمان ابن عفان، ۱۹، ۱۵۷	
علامه قزوینی، ۳۹۷	عثمان بیگ، ۱۰۴	
علاءالدوله، ۷۷، ۱۲۵، ۲۰۶	عثمان پاشا، ۲۱۱	«ع»
۳۳۷، ۲۸۵	عثمانی، ۱۱۱، ۱۷۰، ۲۲۷	عادل ایلچی، ۳۲۹

- علاءالدوله ابوسعید مسعود، ۴۰۶
علاءالدوله فرامرزی، ۴۲
علاءالدوله کاکویه، ۴۲
علاءالدوله کالنجار، ۲۲۶
علاءالدین آتسز، ۴۰۱
علاءالدین ابوسعید مهدی، ۲۲۷
علاءالدین (اتابک یزد)، ۱۲۳
علاءالدین حسین، ۳۷۱
علاءالدین شیرخانی، ۲۳۸
علاءالدین (صاحب بامیان)،
۱۱۸
علاءالدین علی، ۳۹۶
علاءالدین محمود، ۳۳۶، ۴۰۱
علاءالدین هریر، ۲۶۰
علمشاه بیگم، ۳۲۵، ۳۷۶، ۳۷۷
علی، ۱۹۵، ۲۴۵
علیا محترم، ۵۹، ۳۲۵
علی بن امیر فرامرزی، ۴۲
علی بن مأمون، ۱۴۷
علی بیگ، ۳۲، ۱۹۰
علی پادشاه، ۶۸، ۲۳۱
علی پاشا، ۶۷، ۱۴۱
علی پسر غیاثالدین یزدی،
۱۱۳
علی تکین، ۱۴۶
علی حاجب، ۲۸۸
علیخان بیگ، ۲۷۷
علی خان سلطان، ۳۷۸
علی قلی خان (شیرافکن)، ۴۱۹
علیقلی میرزا، ۳۹۴
علی میرزا، ۲۴۹، ۲۷۶
عمادالدین بیگ، ۲۵۴
عمادالدین زنگی، ۱۵۲، ۱۹۵
۲۴۵، ۱۹۶
عمادالدین صاحب بلخ، ۱۱۸
عمادالدین هزارسب، ۷۷
عمرخان، ۱۱۸
- عمر شیخ (بهادر، میرزا)، ۳۰، ۴۸، ۷۲، ۱۴۲، ۱۷۳، ۲۳۳
۲۴۱، ۲۸۰، ۳۱۰، ۳۳۰، ۳۳۳
۳۴۳، ۳۴۵، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۲۲
عمر، ۲۴۰، ۴۱۸
عمرو بن ظرب، ۴۱۶
عمرو بن عدی، ۴۱۷
عملیقان، ۴۱۶
عملیقی، حسان، ۴۱۶
عمیدالدوله، کیورث میرزا،
۳۲۵
عمیدالملک، ۲۸۸
عندلیب، ۲۴۰، ۳۴۹
عنصرالمغالی (کیکاوس)،
۲۸۲، ۲۸۴
عهد صفوی، ۳۹
عیسی، ۱۹۵
عین التمر، ۴۰۵
عین زبیده، ۲۴۲
- «غ»
غازان خان، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹
۱۹۱، ۲۶۰
غازی، ۱۵۳
غازی، سیفالدین، ۱۵۲، ۱۵۳
غازیه خاتون، ۳۲۵
غایرخان، ۱۱۸
غایمش، ۴۶
غریبای گورکان، ۵۸
غزنویان، ۲۸۸، ۲۹۳، ۴۰۷
غزنوی، خواجه مهدی، ۲۳۹
غزنوی، محمود، ۸۱، ۱۴۳-۱۴۸،
۱۷۳، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸
غزنوی، مسعود، ۱۴۵، ۱۴۹
۲۹۳، ۴۰۶
غزنه، ۲۸۶، ۲۸۳، ۴۰۶
غزنین، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸
- ۲۸۸، ۲۹۴، ۴۰۰، ۴۰۸
غطریف، ۲۱۹
غفاری، قاضی احمد، ۲۷
غلامشاه خان، ۱۷
غور، ۳۹۶، ۴۰۰
غوری، ۴۰۱
غوری، شجاعالدین علی، ۳۹۶
غوری، شمسالدین ابویزید،
۳۱۱
غوری، ضیاءالدین، ۳۸۱
غوری، غیاثالدین، ۱۱۸، ۳۷۱
غیاثالدوله، ۲۰۶
غیاثالدین، ۳۳۶، ۳۸۱
غیاثالدین پیرشاه، ۵۷
غیاثالدین ترخان، ۱۲۸
غیاثالدین خوارزمشاه، ۴۳۲
غیاثالدین محمد (سام)، ۲۵۵،
۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۹
غیاثالدین محمد (میرمیران)
۱۶۱، ۱۸۵
غیاثالدین محمود (غوری)،
۴۰۱
غیاثالدین منصور، ۳۱، ۳۳۳
۳۴۴
- «ف»
فاتیح، سلطان محمد، ۳۵، ۲۲۸،
۲۲۹، ۲۶۹
فارس، ۹، ۲۰، ۲۶، ۳۵، ۳۶،
۳۷، ۳۸، ۶۰، ۷۱، ۸۲، ۱۰۳،
۱۱۲، ۱۱۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۲،
۲۵۲، ۲۸۶، ۳۰۳، ۳۳۲، ۳۵۱،
۳۵۲، ۳۶۳، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۲،
۳۸۵، ۴۲۵
فاطمه، ۴۹، ۱۳۲، ۱۳۳
فاطمه بیگم، ۳۲۶
فاطمه خاتون، ۱۳۴، ۱۴۹، ۳۱۶

قاری، عمادالدین علی، ۴۱۲، ۴۱۳	فرننگ، ۴۲۷، ۴۰۸، ۲۹۹	۴۲۳، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶
قاسم، ۲۴، ۱۶۳	فرنگیز خانم، ۳۳۳	فاطمه سلطان، ۳۳۰
قاسم چلبی، ۳۲۹	فرهاد بیگ، ۷۵	فاطمه سلطان بیگم، ۳۳۱، ۳۳۰
قاسم سلطان، ۳۱۸	فریدون برلاس، ۸۸	فاطمه سلطان خانم، ۴۳
قاسم گرایل خان، ۷۵	فریدون حسین میرزا، ۴۰۹	فاطمه زمان، ۱۸۴
قاشی، ۱۴۰، ۲۶۶	فرزقاخون، ۱۷۸	فاطمه زهرا، ۲۸۹
قاضی بهاءالدین (بن شداد)، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۱۵	فسروخ، ۱۰۰	فتحپور، ۴۱۹
قاضی جهان (حسنى)، ۱۱۰	فلسطين، ۶۹	فتحعلی شاه (قاجار)، ۱۶، ۲۸
قاضی عسکر آناطولی، ۷۲	فلک المعالی (منوچهر)، ۲۸۳، ۲۸۵	۱۰۴، ۱۴۹، ۱۶۷، ۲۰۵
قامن، ۴۶	فم الصلح، ۷۰	۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۷۹
قان، ۳۵۴	فناءالنساء بیگم، ۴۲۲	۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۳، ۳۹۵
قاهر، ۳۰۱، ۳۰۵	فوجین بیگی، ۶۲	فتنه خاتون، ۳۳۱
قاهره، ۲۵۸، ۳۰۰	فومن، ۲۰۷، ۲۰۴	فخرالدوله (دیلمی)، ۷، ۲۸۱
قایشن ایگچی، ۴۲۳	فومنی، عبدالفتاح، ۹۷، ۲۰۴	۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۲
قایدو، ۲۶۶	۲۰۸	فخرالدین عبدالملک (نظام‌الدین محمود)، ۸۱، ۸۰
قبایل ترک، ۱۱۶	فویفورجین، ۳۳۳، ۳۳۸	فخرالنساء خانم، ۳۳۲
قبایل قضاة، ۴۰۴، ۴۰۵	فیروز خسرو، ۱۰۳	فخر جهان خانم (دختر اسماعیل ثانی)، ۳۳۳
قیج خاتون، ۱۵۵	فیروزشاه، ۱۱۴، ۲۳۷	فخرجهان خانم (دختر حیدر)، ۳۳۳
قشق بیگم، ۲۷۶، ۳۱۸، ۳۳۵	فیروزکوه، ۴۰۱	فرات، ۴۰۳، ۴۲۸
۳۴۵	فیروزه بیگم، ۳۰، ۳۱، ۵۳	فرامرزی بن گرشاسب، ۲۲۶
قیلا اغول، ۴۷	۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۴	فرانسه، ۱۰۷
قیلابجی، ۴۳	«ق»	فراهان، ۳۷۹
قیلاقان، ۳۸۴	قائم بامرالله، ۴۲	فرخ، ۱۹۴
قبیله ایاد، ۴۱۸	قسان (خان)، ۴۵، ۶۲، ۱۳۰	فرخ حسین میرزا، ۷۷
قبیله بنی هلال، ۳۲۸	۱۳۱، ۱۳۳، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵	فرخ زاد، ۲۶
قبیله سالجوت، ۳۴	۳۲۶، ۳۵۲، ۳۸۴، ۴۲۳	فرخ سیر میرزا (نیرالدوله)، ۱۰۴
قبیله سهران، ۱۷۷	قاپوس (وشمگیر)، ۲۸۳	فرخ، محمود، ۲۶
قبیله کرانی، ۲۹۵	قاجار، ۲۸، ۴۹، ۲۸۰، ۳۷۹	فرخ هرمز، ۲۵
قتلغ، ۵۲، ۵۵	۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۴	فرخ یسار (شروانشاه)، ۲۰۲، ۳۵۸
قتلغ بوقا، ۵۲	قاجار، حبیبقلی خان، ۳۷۹	فردوسی، ۳۴۹، ۴۲۶
قتلغ ترکان، ۱۳، ۷۷، ۷۸، ۳۳۵	قاجار قوینلو، محمدخان، ۱۷	فرغانه، ۴۱۵
۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳	قاجار، محمد قاسم خان، ۳۹۱	فرمانفرما، حبیبقلی میرزا، ۵۹
قتلغ تور (گورکان)، ۵۲، ۵۷	قاجاریه، ۱، ۳۲۰	
۷۰، ۲۶۰، ۴۲۳، ۴۲۴	قادرخان عرب، ۵۹	
قتلغ خان، ۱۱۷، ۱۸۹	قارون، ۴۳۲	

قزوینی، یحیی بن عبداللطیف،	قراختایان، ۱، ۱۳، ۱۱۶، ۱۲۶	قتلغ خواجه، ۲۹
۲۶، ۶۶، ۷۳، ۸۶، ۱۰۲، ۲۳۲	۱۸۲، ۳۳۵، ۳۵۵، ۴۲۹	قتلغ سلطان، ۴۳۳
۲۷۴، ۴۲۷، ۴۲۸	قراختایی، گورخان، ۱۸۲	قتلغ شاه، ۵۲
قسطنطنیه، ۲۶۰، ۲۷۴	قرادده، ۸۷	قتلغ شاه خاتون، ۴۲۳
قسطنطنین، ۵۶	قراطیجو، ۴۳۴	قتلغ ملک، ۵۷
قصاب، ۴۱۵	قراعثمان، ۱۹۰، ۲۶۶	قتلغ نگار خانم، ۳۴۳
قصران، ۲۸۹	قراقوروم، ۴۷، ۱۱۹، ۱۲۷، ۳۲۶	قتلغ اینانج، ۳۳۱
قصر زر، ۸۲	قراقویونلو، ۲۳، ۱۰۴، ۱۶۱	قتلغ بیگم، ۲۴۹، ۳۴۴
قصر مهدی، ۲۲۵	۲۰۲، ۲۵۹، ۲۹۷، ۳۷۲، ۳۷۶	قتلغ ترکان آغا، ۳۲
قصر (پسر سعد)، ۴۱۷	قراگوزبیگم، ۲۳۶، ۳۴۵	قتلغ خانم، ۳۴۴
قضاعه، ۴۰۳، ۴۱۶	قراحتلج، ۱۰۴	قتلغ سلطان بیگم، ۳۳۳، ۳۴۴
قطب الدین، ۷۷، ۲۹۸، ۳۳۵	قراهلاکو، ۵۱، ۶۹، ۳۸۴	قتلغ شاه خاتون، ۳۴۴
۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۳، ۴۳۲	قرایسف (ترکمان)، ۲۳، ۲۸	قتلغ نگار، ۳۴۴
قطب الدین اویس، ۱۷۹، ۲۴۶	۱۷۶، ۱۷۷	قتلغ نگار خانم، ۱۲۸
قطب الدین حسن، ۲۳۹	قرچقای خان، ۲۵۲	قتلغ نگاه خانیم، ۱۴۳
قطب الدین سلیمان شاه، ۱۸۹	قرطمان، ۲۷	قتلوییک، ۱۲۷
قطب الدین شاه جهان، ۱۸۹	قرقجین، ۳۴۸	قتلوق، ۳۴۴
۳۵۲	قرمیسین، ۲۶	قتلوقان، ۳۴۷
قطب الدین مبارک شاه، ۲۰۵	قره العین، ۴۲، ۳۴۵	قتیه خاتون، ۳۳۲
۲۳۵	قریه حسن آباد، ۱۱۲	قتیه بن مسلم، ۱۶۰
قطب الدین محمد، ۱۳، ۱۸۹	قریه دشت، ۲۰۷	قداق، ۴۵، ۱۳۴
۳۳۹، ۳۹۶	قرغن، امیرحسین، ۵۳، ۲۶۰	قداقاج، ۴۷
قطب الدین محمود شاه، ۱۲۷	قرزل ارسلان، ۱۵۴، ۳۳۱، ۴۰۱	قداق خاتون، ۳۴۵
قطب الدین مودود، ۱۵۲، ۱۵۴	قرزل اوزن، ۲۰۴	قدرخان، ۱۴۶، ۲۹۳
قفجاق، ۱۳۱	قرزلیاشر، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۷۳	قدس، ۳۱۹
قفس اوغلی، ابراهیم، ۱۱۶	۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۳۵۸	قدیابه، ۲۱۲
قتلایک ایگاجی، ۵۲	قرزلیاشان، ۲۱۵، ۳۳۲	قرا اغول، ۱۳۲
قتلج ارسلان، ۲۶۷	قرزلیاشیه، ۱۶	قرا الغ سلطان، ۸۴
قلعه تبر، ۶۰	قزوین، ۱۵، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۹۲	قرا باغ، ۶۵، ۲۱۱
قلعه دربند، ۱۷۰	۹۵، ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۸۸	قرا جبار، ۱۳۰
قلعه طایر، ۳۷۴	۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵	قرا جری، ۲۵۵
قلعه طبرک، ۷، ۶۰، ۲۸۴	۲۵۳، ۲۵۵، ۲۷۸، ۳۸۵، ۳۱۳	قراجه، ۱۳۰
قلعه قهقهه، ۹۲، ۲۰۴	۳۳۲، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۸۵	قراجه پاشا، ۲۶۷
قلعه کماخ، ۲۳۱	۳۸۷، ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۱۳	قراچار نویان، ۱۷۸
قلعه کوه، ۱۸۹	قزوینی، بوداق منشی، ۸۹، ۹۹	قراخان، ۹۰
قلعه اختیارالدین، ۱۹۷، ۱۹۹	۱۰۸	قراختایی، ۱۱۹
۴۱۰	قزوینی، عزالدین، ۳۹۷	قراختایی، ۳۵۰، ۴۲۸

- قلمه استا، ۱۰۸
 قلمه استخر، ۳۷، ۱۲۴، ۲۰۴
 ۳۸۵
 قلمه اسلام نگر، ۲۹۵
 قلمه النجفی، ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۹۸
 قلمه اونیک، ۳۷۳
 قلمه ایلال، ۱۱۸
 قلمه تهنده، ۲۳۹
 قلمه تیره تو، ۸۸
 قلمه جوشین، ۱۶۲، ۱۶۳
 قلمه دارا، ۱۵۳
 قلمه ربه، ۱۹۵
 قلمه رتھنپور، ۲۳۹
 قلمه سفید، ۶۰
 قلمه سورت، ۳۵۶
 قلمه شیرھند، ۲۳۷
 قلمه طبرک، ۲۸۳
 قلمه قیلان، ۳۲۹
 قلمه قهقهه، ۹۰، ۲۷۸
 قلمه کریت، ۳۹۹
 قلمه کماخ، ۶۸
 قلمه کواشی، ۱۹۵
 قلمه گلستان، ۷۵
 قلمه ماکو، ۱۶۲
 قلمه وھار (بھار)، ۳۹۹
 قلمه ہاشم خان، ۵۹
 قلمه یازر، ۱۱۸
 قلماق، ۳۸۳
 قلندریک، ۹۹
 قم، ۲۳، ۲۹، ۹۶، ۱۱۱، ۱۱۲
 ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۷۹، ۳۵۸
 ۳۶۱، ۳۷۰، ۴۱۳
 قمانون سلطان، ۳۴۵
 قمرالسلطنه، ۳۴۶، ۳۸۰
 قمی، قاضی احمد، ۴۳، ۱۱۲
 ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۸
 ۲۵۱، ۲۷۹، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۶۰
- ۳۷۰، ۴۱۲، ۴۱۴
 قمی، مجدالملک، ۱۲۲
 قنات مھریز، ۴۱۰
 قنچقبال، ۳۱۶
 قندوز، ۵۳، ۱۷۳
 قندھار، ۴۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۴۱۹
 قندھاری بیگم، ۴۲۲
 قنقرات، ۴۲، ۱۲۹، ۱۳۸، ۲۸۰
 ۳۱۵، ۳۴۷، ۳۴۹، ۴۳۴
 قنقرات خاتون، ۳۴۶
 قنقلی، ۱۱۷
 قوبلای، ۲۶۲
 قوبلای قآن، ۱۲۵، ۱۳۸، ۲۶۱
 ۳۵۴
 قوتلقان، ۳۳۷
 قوتوز، ۳۰۰
 قوتوقبای خاتون، ۴۲۳
 قوتوی خاتون، ۳۴۷، ۳۴۸
 قوتی، ۵۲
 قود، ۱۳۸
 قورالحی گورکان، ۳۵۴
 قوربغای، ۱۳۲
 قورخمس بیگ، ۳۳۳
 قورقوجین، ۳۳۳، ۳۴۷
 قورقوبتی خاتون، ۳۴۸
 قورقوجین خاتون، ۱۳۸
 قوزی بیگم، ۳۴۸
 قولان خاتون، ۶۲
 قوم حمیر، ۶۹
 قوم سلدوس، ۶۴
 قوم قنقرات، ۶۲
 قوم قیات، ۳۳
 قوم مغول، ۱۱۸
 قوناق، ۴۵
 قونای، ۴۳۴
 قونجو قتال، ۵۲
 قونقورات، ۳۸۴
- قونقورتای، ۳۴۸
 قونلوق - قویدون، ۵۲
 قونیه، ۲۶۷
 قویلار تاری مارگان، ۳۳
 قهقهه، ۱۵، ۹۷
 قیانویان، ۴۳۴
 قیدافه، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۹
 قیدوخان، ۱۷۸، ۳۳۳
 قیش، ۸۱
 قیصر، ۱۰۱، ۱۰۲، ۳۵۳
 قیمش خاتون، ۴۵، ۳۴۹
- «ک»
 کابل، ۵۳، ۵۹، ۱۷۳، ۲۹۲
 ۳۹۱، ۴۲۰
 کابلی بیگم، ۲۴۰، ۳۴۹
 کابلی، میر واعظ، ۵۸
 کاپادوکیه، ۲۲۸
 کات، ۱۷۸
 کاتب، ابن اسفندیار، ۲۸۳
 کاتب، احمد بن حسین بن علی،
 ۲۸۷، ۴۳۳
 کاتبی، ۳۷۲
 کاترین، ۴۲۴
 کاترینا، ۲۲۸
 کاترینوزنو، ۲۲۸، ۲۲۹
 کاتو، ۳۵۳
 کاخ گلستان، ۳۸۰
 کارائیت، ۳۹، ۲۶۱
 کارنگ، عبدالعلی، ۲۴۳
 کاروانسرای بیگم، ۲۵۳
 کازرون، ۱۲۵
 کاشان، ۲۱۵، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۹۳
 کاشانک، ۵۰
 کاشغر، ۲۹۲، ۴۲۹
 کاکویه، ابو جعفر، ۸
 کالوژان، ۴۲۳

کوکوچو، ۲۳۱	۱۰۲، ۱۰۰، ۲۷	کالیوآنس، ۲۲۷
کول برقوقین تومات، ۳۳	کش، ۱۵۷	کامران میرزا، ۱۷۳، ۳۸۰
کول بیگی، ۳۵۴	کعبه، ۲۷۲	کامله، ۴۱۶
کولجین خاتون، ۳۵۲	کلنوپاترا، ۳۵۳	کانکل، ۷۴
کونجشکاب، ۵۲، ۳۵۲	کلاویخو، ۱۳۶، ۱۷۵، ۱۷۶	کبیرخانی، اعزالدین، ۲۳۸
کونجک، ۴۲، ۳۵۴	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳	کپک خان، ۳۴۴
کونجک خاتون، ۲۲۳	کلیدن باجی، ۱۶۷، ۳۵۳	کپک سلطان، ۱۱۰
کونجوخاتون، ۶۲	کلنورمش، ۳۴۷	کپک میرزا، ۳۷۲
کوی طناب بافان شیراز، ۳۸	کلدوز قراختای، ۱۸۹	کتابخانه مجلس، ۲، ۱
کویک خاتون، ۷۱، ۳۴۹، ۳۵۴	کلکچه، ۲۹۵	کتبی، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۴۷
کویک خان، ۳۴۷	کلمیش آقا، ۵۳	کتبی، محمود، ۱۶۱
کویونگ، ۱۲۶، ۳۵۵	کلیسای سن جورج، ۲۳۰	کتبیل، ۲۳۹
کهدم، ۱۳۹، ۱۴۹	کماخی شاه، ۱۱۹	کججی، علاءالدین صدیق، ۲۲
کهستان، ۱۲۳	کشتگین، ۱۲۲	کراثت، ۵۲، ۶۳، ۲۳۳
که شاهوردی، ۱۷۰	کیشو، ۵۸	کرامون خاتون، ۷۰، ۱۳۶
کیان فر، جمشید، ۳۳، ۷۱	کوبخشکات خاتون، ۲۲۳	کراثت، ۲۶۲
کیانیه، ۱	کوتان، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۲۷	کربلا، ۳۲۳، ۴۱۲، ۴۱۵
کیای چلاوی، حسین، ۱۰۸	کوجو، ۱۴۰	کربلای معلی، ۴۱۳
کبج، ۳۴۲	کوجصفهان، ۳۸۵	کربلایی، حافظ حسین، ۱۶۳
کبچیک، ۳۱	کوجلک خان، ۴۲۸، ۴۲۹	کربوغا، ۱۲۲
کبچیک بیگم، ۳۵۵	کوجو، ۱۳۴	کرج، ۱۲۳
کبخرو، ۳۴۴	کوجوک، ۱۲۹	کردستان، ۷، ۱۷، ۱۴۹، ۲۸۴
کبخرو شاه، ۱۸۰	کوجی، سیف‌الدین، ۲۳۸	۳۹۹، ۴۰۰
کبیره، ۴۲۶	کوردوجین، ۳۸	کرد، ملک تاج‌الدین، ۲۶۰
کیوک (خان)، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲	کورکان، ۲۶۱	کوردوجین، ۱۲، ۳۹، ۷۹، ۸۱
۳۲۷، ۲۶۴	کورکوز، ۱۳۲	۸۳، ۸۹، ۲۹۸، ۳۵۰، ۳۵۱
کیورمٹ، ۳۰۶	کورلوت، ۳۴۹	۳۵۲، ۳۳۳
	کوسویه، ۱۳۶، ۱۳۷	کوردوجین، ۱۲
«گ»	کوشان علویان، ۳۰۶	کومان، ۱۳، ۲۳، ۳۷، ۷۷، ۷۸
گازر، ۱۱	کوشک میدان، ۱۲۳	۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۱۲۶، ۱۴۰
گازرگاه، ۳۱، ۴۰۱	کوفه، ۱۵۸	۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۹، ۲۱۲، ۲۴۷
گاوردی، شاه محمد، ۲۳	کوکاجی خاتون، ۱۳۵	۲۸۰، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰
گایوس، ۳۵۳	کوکاجین خاتون، ۷۰	۳۴۱، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۷۹
گبی، ۶۲	کوکبری، مظفرالدین، ۲۳۷	۳۴۲
گرجستان، ۴۹، ۲۲۹، ۲۵۷	کوکبی (خاتون)، ۳۱۵، ۴۲۳	کرمانشاه، ۲۶، ۲۸۲
۲۷۸، ۲۷۷	کوکلتاش، قنبر میرزا، ۳۵۰	کریمی، بهمن، ۴۰، ۲۶۵، ۳۲۷
گرجی، ۳۷۹	کوکلداش، یوسف علی، ۲۹۲	کسری (انوشیروان، پرویز)، ۲۵،

لین پول، استانلی، ۱۰، ۱۲۰	گوهر ملک، ۳۷۱	گرجیان، ۲۷۷، ۲۹۱
«م»	گوهر نسب، ۳۷۱	گرچی، نورمحمد، ۴۹
مانده سلطان (بیگم)، ۸۸، ۳۸۲	گیخاتو (خان)، ۵۷، ۵۸، ۷۹	گردیزی، ۲۷، ۱۰۱، ۱۴۷، ۱۴۸
ماتکان، ۳۸۴	۸۱، ۸۲، ۸۴، ۲۵۶	۲۲۴، ۴۲۸
مادر خلیفه، ۲۲۱	گیلان، ۵۱، ۵۷، ۱۰۰، ۲۰۳	گرگان، ۲۰۰، ۲۸۳
مادر شاه شجاع، ۲۴۷	۳۸۶، ۳۷۹، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۴	گرگانج، ۱۴۸
مادر شیرویه، ۱۰۱	گیلان بیه‌بس، ۱۳۹، ۱۴۹، ۲۰۳	گرمرو، ۴۱۲
مادر گوهر نسب، ۳۷۱	۲۰۷، ۲۰۶	گرمسیر فارس، ۶۰
مادر سمود، ۱۴۶	گیلان بیه‌بیش، ۳۸۵	گروس، ۱۴۹
مادر مقتدر، ۲۰، ۳۰۳، ۳۰۵	گیلاتیان، ۲۰۴	گروس، ۴۸
مادر هادی، ۲۲۴	گمبیک (خان)، ۴۴، ۱۳۴، ۲۶۵	گلباد گرچی، شاهقلی، ۱۷۱
مارتا، ۱۵۰، ۲۳۰، ۲۶۷، ۳۱۶	«ل»	گلبدن بیگم، ۳۵۵
۳۲۵، ۳۷۶، ۳۷۷	لئون، ۵۶	گل‌بهار، ۲۶۰، ۳۵۵
ماردینخا، ۲۳۴	لار، ۳۵۵	گل‌چهره بیگم، ۳۵۵
ماردین، ۱۵۳، ۲۵۹، ۴۲۳	لاریجان، ۱۱۸	گلچین معانی، ۴۲۲
مارکیت، ۶۳، ۶۴، ۱۳۵، ۴۲۹	لالابن قراچارنویان، ۱۷۸	گل‌خانم، ۳۵۶
ماری، ۳۷۹	لاهور، ۲۳۹، ۴۲۱	گلدسته رشیدی، ۹۸
مازندران، ۱۵، ۳۲، ۴۹، ۱۱۸	لاهیجان، ۵۶، ۱۸۷، ۳۷۸، ۳۸۵	گلرخ بیگم، ۳۵۶
۲۱۳، ۲۱۷، ۲۳۴، ۳۳۴	لران، ۴۰۰	گل ورن صوفیان، ۴۱۵
۳۸۵	لرد بروک، ۲۹۵	گلونگ بیگم، ۳۵۷
مازندرانیان، ۲۱۶	لرستان، ۳۰۸، ۳۹۹	گولیار، ۲۲۸
مازندرانی حائری، شیخ	لرکوچک، ۲۳۵	گوده‌احمد، ۲۶۸
زین‌العابدین، ۵۰	لسان‌الملک سهر، ۳۲۰	گورخان، ۴۲۸
مازندرانی، عبدالله‌خان، ۲۱۰	لطیف بیگم، ۳۷۱	گورستان قریش، ۲۲۵
ماسبدان، ۱۵۰	لطیف سلطان، ۳۷۱، ۳۷۲	گورکانی، داراشکوه، ۱۳۹
ماسوله، ۲۰۷	لطیفه سلطان آخاچه، ۳۷۱	گورگان، حسین، ۶۴
ماکو، ۳۸۰	لقمان، ۳۱۱	گوزگانان، ۱۴۵
مالک، ۴۱۶	لقمان بن عاد، ۶۹	گوهر آرا، ۴۰
مالک پسر فهم، ۲۴۰	لکزی گورکان، ۵۸، ۴۲۲	گوهر آزاده، ۱۴۹
ماما، ۵۸، ۳۸۰، ۴۲۲	لمب، هارلد، ۶۲، ۴۳۰	گوهر خاتون، ۳۵۷
مانکگا، ۲۶۲	لنجرود، ۱۸۸	گوهر خاتم، ۳۵۷
مانوتل دوم، ۳۳۰	لنگرو، ۱۲۷	گوهر سلطان، ۳۵۸
ماوراءالنهر، ۱۹، ۲۳، ۴۳، ۵۳	لواسان، ۵۰	گوهر سلطان خانم، ۴۷، ۲۰۳
۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۸۲، ۱۹۱	لیبی، سلیمان، ۱۵۸	۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۰
۲۰۰، ۲۴۹، ۲۹۱، ۳۱۷، ۳۳۷	لیسترانج، گای، ۲۶	گوهرشاد (آغاببیگم)، ۱۹۶
۳۴۲، ۳۶۱، ۳۶۸، ۴۰۳	لیلی، ۳۷۲	۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹
		۳۹۱، ۳۷۰

محمد باقر سردار اکرم، ۱۰۶	ماه، ۳۵۳
محمد باقر میرزا، ۱۶۹	ماه باجی خانم، ۳۸۰
محمد بن ابی‌الحسین، ۳۱۷	ماه تابان، ۳۴۶
محمد بن ایلدگزر، ۳۹۶	ماه تابان خانم، ۳۸۰
محمد بن زفر بن عمر، ۱۵۶	ماه رخسار، ۳۸۱
محمد بن زنگی، ۳۶	ماه‌لر آیم، ۴۱۵
محمد بن سعد بن ابی بکر، ۱۲۳	ماه ملک (خاتون)، ۲۸۱، ۳۷۱
محمد بن سلغور، ۱۲۴	۳۸۱
محمد بن سنگی، ۲۵۷	ماهیار، ۲۲۷، ۲۴۷
محمد بن شرف‌الدوله مسلم، ۱۴۴	ماه‌ی دشت، ۱۱۱
محمد بن محمد رفیع، ۴۲۱	مایتنک، ۳۸۲
محمد بن محمود، ۱۶۶، ۳۵۷	مایتو، ۳۸۲
محمد بن معتمد، ۳۰۵	ماینو، ۴۳، ۳۸۲
محمد بن ملک‌شاه، ۲۸۱، ۳۵۷	مأمون، ۷۰، ۷۱، ۲۴۳
محمد بیگ، ۳۱، ۵۶، ۳۳۳	مأمون خوارزمشاه، ۱۴۷
محمد تیمور سلطان، ۲۴۹	مبارزالدین (محمد)، ۵۹، ۱۴۰
محمد حسین میرزا، ۴۳	۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۳۵۲
محمد خان، ۳۴۸	مبارکشاه، ۵۱، ۶۵، ۶۹، ۲۰۶
محمدخان ابن توفیق، ۱۰	۲۳۵، ۳۴۶
محمدخان بن سلیمان خان، ۱۱۴	مبین، ابوالحسن، ۴۰۱
محمد خدابنده، ۴۴، ۷۷، ۹۰	متبرکه، ۳۸۱
۹۶، ۹۶، ۱۷۱، ۱۸۸، ۲۱۱	مجم، ۳۸۲
۲۷۸، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۷	مجدالدوله (دیلمی)، ۷، ۵۱
۳۳۰، ۳۳۲، ۳۸۵، ۴۱۴	۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵
محمد دوم، ۲۵۹	۲۸۶، ۳۳۹
محمد زمان میرزا، ۴۰۹	مجد طباطبایی، غلامرضا، ۹۷
محمد سلطان، ۱۷۹	مجلسی، محمدباقر، ۳۸۷
محمد شاه (قاجار)، ۳۲۰، ۳۹۱	محب سلطان، ۳۸۳
۳۹۲	محب علی خان، ۳۸۰
محمد صدیق حسن خان، ۲۹۵	محلّه حسن آباد، ۳۸۷
محمد عثمانی، ۲۵۷، ۴۲۳	محمد، ۱۰، ۱۲۴، ۱۴۵، ۱۸۳
محمد علی خان، ۴۱۵، ۴۱۶	۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۹، ۳۰۳، ۳۲۵
محمد علی شاه، ۳۲۱	۳۵۷
محمد قاسم میرزا، ۳۰، ۷۷	محمد ارسلان خان، ۱۲۶
۳۵۵	محمد امین، ۹۹، ۲۴۳
محمد گرای خان، ۳۳۰	محمد اولجایتو (خان)، ۵۷
	۱۲۸، ۱۴۱، ۴۳۴، ۴۲۲
محمد محسن (میرزا)، ۱۹۸	
۳۷۲	
محمد معصوم میرزا، ۷۷	
محمد میرزا، ۲۳، ۹۳، ۲۱۰	
۲۷۹	
محمد مؤمن میرزا، ۱۹۴، ۱۹۷	
۱۹۸	
محمد ولی میرزا، ۳۹۳	
محمدی بیگ، ۸۶	
محمود آباد، ۹۹	
محمود بن شمس‌الدین محمد شاه، ۸۰	
محمود بن کمال، ۱۶۱	
محمود بن محمد، ۴۱۱	
محمود خان، ۲۰۷	
محمود (سلجوقی)، ۷، ۱۲۰	
۱۲۱، ۱۲۳	
محمود شاه، ۱۱۳، ۴۲۲، ۴۳۳	
محمود میرزا (سلطان)، ۳۰، ۱۹	
۹۲، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۹۳، ۳۸۰	
۳۸۳	
محمود یلواج، ۱۴۲	
مخدوم خانیم، ۳۸۳	
مخدوم‌زاده خاتون، ۳۸۳	
مخدوم‌شاه قتلغ ترکان، ۳۵۲	
مخدومه سلطان بیگم، ۳۸۳	
مخفی (تخلص)، ۴۲۲	
مداین، ۲۶، ۱۰۳، ۴۲۸	
مدرس رضوی، ۱۵۶	
مدرسه عضدی، ۱۲۴	
مدرسه بدیعیه، ۷۴	
مدرسه جهانگیری، ۲۹۶	
مدرسه حبیلیه، ۲۳۷	
مدرسه دختران، ۵۹	
مدرسه شاهزاده، ۲۹۶	
مدرسه شاهی، ۳۵۲	
مدرسه شریفه بدیعیه، ۱۳۹	

- مدرسه صاحبه، ۲۳۷
 مدرسه عضديه، ۳۹
 مدرسه محمود شاهيه، ۴۳۳
 مدرسه معروف مریم بیگم، ۳۸۷
 مدرسه مهدعلیا گوهرشاد آغا، ۲۴۰
 مدینه، ۲۹۶، ۲۲۵، ۱۵۸
 مدینه مشرفه، ۱۱۲، ۴۱۲
 مراد بیگ جهانشاهلو، ۱۰۸
 مراغه، ۲۴، ۱۶۲، ۲۳۴، ۲۵۶
 مرتی خاتون، ۳۸۳، ۴۳۳
 مردان شاه، ۲۸
 مرصع خانم، ۱۰۴، ۳۸۴
 مرغزارکان کل، ۱۲۸
 مرغشی، میر عبدالله خان، ۱۵
 ۲۸۵، ۲۰۹
 مرغیه خاتون، ۳۸۴
 مرکیت، ۱۳۸
 مسرو، ۱۱۴، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۹۸، ۳۸۹
 مروشاهجهان، ۷۴، ۳۳۴
 مریم، ۳۷۹
 مریم آباد، ۱۲۷
 مریم بیگم، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸
 مریم ترکان، ۳۳۷
 مریم خانم، ۱۶۸، ۳۱۳، ۳۸۵
 مریم خانم یهودی، ۲۹۳
 مریم دختر هرقل، ۱۰۲
 مریم سلطان بیگم، ۱۶۸، ۳۸۸
 مزار بیگم، ۲۰۷
 مزار حضرت تمیم انصار، ۵۹
 مزار شیخ کبیر، ۱۸۰
 مستنک، ۲۱۰
 مستوفی، حمدالله، ۱۰، ۲۶، ۸۰
 ۸۳، ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۴
 ۲۳۵، ۳۳۶، ۳۷۳، ۴۲۶
 مسجد الحرام، ۲۷۳
 مسجدالقدم، ۳۲۸
 مسجد جامع، ۱۲۷
 مسجد جامع اردبیل، ۸۶
 مسجد جامع قدیم یزد، ۲۲۶
 مسجد جامع نو، ۳۵۱
 مسجد جامع هرات، ۱۹۹
 مسجد جمعه، ۵۱
 مسجد جمعه تبریز، ۲۶۸
 مسجد خاتون، ۳۲۸
 مسجد سنگی، ۴۲۱
 مسجد سید المرسلین، ۳۵۲
 مسجد عتیق، ۲۴۲
 مسجد کبود تبریز، ۱۶۳
 مسجد گوهرشاد، ۴۵۰، ۳۶۹
 مسجد مریم بیگم، ۳۸۷
 مسعود (امیر ارمنستان)، ۲۷۴
 مسعود (سرباری)، ۱۵۲
 مسعود میرزا، ۷۶، ۷۷، ۱۷۴، ۳۱۲
 مسعودی، ۲۶، ۲۲۰، ۲۲۲، ۳۰۱
 مسکویه، ۲۴۱
 مسکین، ۸۲
 مسکین، شیخ شمس الدین محمد، ۳۴۴
 مسلم (بن قریش)، ۳۱۲
 مسیح پاشازاده، ۷۲
 مسیح میرزا، ۲۷۰
 مشرق زمین، ۲۲۷
 مشهد (مقدس)، ۲۶، ۴۷، ۲۰۳
 ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۴، ۲۷۸، ۳۲۶
 ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۹
 ۳۷۰، ۴۱۲، ۴۱۵
 مشیرالدوله، ۳۲۱
 مصر، ۵۸، ۶۵، ۸۴، ۱۲۶، ۲۵۹
 ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۵، ۳۵۳
 ۴۰۸، ۴۲۶
 مصطفوی، محمدتقی، ۳۹
- مصطفی میرزا، ۴۴، ۲۴۸، ۲۷۸
 مظفر، ۳۵۲، ۳۵۶
 مظفرالدین حجاج سلطان، ۳۳۹
 مظفرالدین شاه، ۱۰۶، ۳۲۱
 مظفرالدین شبلی، ۱۷۹، ۲۴۷
 مظفرالدین محمد شاه، ۸۲
 مظفرحسین میرزا (گورکان)، ۱۷۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۰
 مظفر سلطان، ۹۵، ۹۸، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
 مظفریان، ۱۸۱
 مظفری، یحیی، ۲۷۷
 معاویه، ۱۹، ۱۵۴، ۱۵۷، ۳۰۳
 معتدالملک، میرزا یحیی، ۳۲۱
 معزالدین، ۱۶۷، ۲۷۲
 معزالدین بهرامشاه، ۲۳۷، ۲۳۹
 معزالدین جهانگیر، ۱۷۹، ۲۳۷، ۳۳۰
 معزالدین سنجر، ۳۳۴
 معزالدین محمد سام، ۴۰۰
 معصوم بیگ (صفوی)، ۱۷۱، ۳۵۹
 معصومه، ۱۱۲
 معصومه سلطان بیگم، ۱۴۳، ۳۸۸
 سعیرالمالک، دوستعلی خان، ۲۰۵، ۲۹۷، ۳۴۶، ۳۹۴
 مغرب، ۳۷۰
 مغل (مغول) خانم، ۳۸۸، ۳۸۹
 مسقول، ۱، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۳، ۵۵، ۶۱، ۶۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۸۳، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۶۲، ۲۶۶، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۰۱، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۰

۳۹۸، ۳۹۷	ملک الکتاب شیرازی، ۲۲۱	۴۳۳، ۴۳۱
ملکه روم، ۵۶	ملک الملوک، ۳۲۰	مغولان، ۱۴۳، ۱۸۲، ۳۴۶
ملکه شیرین، ۲۸۱	ملک انطینون، ۱۲۸	۴۰۱، ۴۰۲
ملکه گیلان، ۴۰۰	ملک بن تودان، ۲۳۱	مغول خان، ۳۳
ملکه مادر، ۳۹۵	ملک بهرامشاه، ۱۱۸	مغولستان، ۱۴۳، ۲۳۰، ۲۵۴
ملکه معزیه، ۴۰۱	ملکت آغا، ۷۴، ۳۹۰	۲۸۱، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۴
ملکه بخارا، ۱۵۷	ملک جهان خانم، ۱۷، ۱۶۰	۳۸۳، ۴۰۲، ۴۰۳
ملکه ترکان، ۱۲۶	۳۹۱	مغولی، ۳۵
ملکه جبال، ۴۰۰	ملک خان، ۳۶	سفید مستوفی، محمد، ۱۲۱
ملکه خراسان، ۴۰۱	ملک خوی، ۱۱۰	۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۸۷، ۳۲۹
ملکه صفری، ۱۳۷، ۱۹۱، ۴۰۰	ملک دوقوس، ۲۷۳	مفیدی، ۲۲۶
ملکه کبری، ۱۳۷، ۱۹۱، ۴۰۰	ملکشاه (سلجوقی)، ۴۲، ۱۲۰	مقبره صفویه، ۲۰۷
ملکه مادر، ۲۶۷	۱۲۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۴۴، ۲۴۵	مقبره ممتاز محل، ۴۱
ملکه مصر، ۳۵۳	۳۷۱، ۳۷۱، ۴۱۱	مقتدر، ۲۰، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳
ملنگ، ۴۰۲	ملک شمس الدین، ۴۳۲	۳۰۴
ملوک ایوبی، ۱۲۵	ملک عادل ابوبکر، ۴۰۰، ۴۰۶	مقتدی، ۱۲۰، ۱۲۲
ملوک خاتیه، ۱۲۰	ملک فخرالدین، ۳۱۱	مقتضی، ۲۴۷
ملوک ختایی، ۷۷	ملک کامل، ۳۲۵	مقدسی، مطهرین طاهر، ۱۵۹
ملوک خلیج، ۱	ملک گرج، ۲۹۲	مقصود (بیک)، ۲۶۷، ۲۹۴
ملوک طغتنکینه، ۲۴۵	ملک لور، ۷۷	مکفی، ۳۰۰
ملوک عجم، ۱۰۲، ۲۱۲	ملک سعود، ۳۲۵	مکران، ۷۹، ۳۴۲
ملوک غور، ۱۱۴، ۲۳۷	ملک مظفرالدین، ۳۲۵	مکنونه، ۴۱۶
ملیچک، ۴۸	ملک منصور، ۳۲۵	مکه، ۱۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۷۱
ملیکه، ۴۰۳	ملک منصور بن نوح، ۳۳۹	۲۹۶، ۳۹۶
ممالک غور، ۳۹۶	ملک ناصرالدین، ۳۴۲	مکه معظمه، ۹۵
ممالیک، ۲۹۹	ملک نساء بیگم، ۴۰۲	ملا جلال، ۱۶۹
ممتاز الزمانی، ۴۰	ملک نصیر، ۲۳۹	ملاطیه، ۲۵۹
ممتاز محل، ۴۰	ملکه، ۱۳، ۱۸، ۲۶، ۴۱، ۲۱۳	ملاعقاد، ۴۱۵
مملکت سلغری، ۳۶	۳۷۶، ۳۹۶، ۳۹۸	ملتان، ۲۳۹
مستش (مشتا) سلطان، ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۰۳	ملکه تدمر، ۲۴۳	ملک اختیارالدین الهکین، ۲۳۹
منجم، ملا افضل، ۲۱۷	ملکه ترکان، ۷، ۱۲۶	ملک ارسلان، ۴۰۷
منزوی، احمد، ۱	ملکه جلالی، ۴۰۱	ملک اسپنبول، ۱۲۸
منزی، ۴۷	ملکه جلایه، ۳۹۶	ملک اسلام، ۱۱۸
منشی کرماتی، ۷۸، ۸۰، ۸۳	ملکه حاجی، ۳۹۶	ملک اسماعیل، ۱۲۲
۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۲	ملکه خاتون (انابکان)، ۳۹۹	ملک اشرف موسی، ۳۹۸
منشی، ناصرالدین، ۳۳۵	ملکه خاتون ایوبی، ۴۰۰	ملک اعزالدین، ۲۳۹
	ملکه خاتون (دختر طغرل سوم)،	ملک الاشرف، ۳۲۸

مهبین بانو (سلطانم)، ۴۱۱-۴۱۴	مولانا حسن شاه، ۸۸	منصور، ۲۴۲
میدان اسب، ۴۴	موندساغا (خانم)، ۱۳۶	منکبرنی (مینکیرنی)،
میرانشاه، ۷۴، ۱۷۵، ۲۶۱	مونس مظفر، ۳۰۴	جلال الدین، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۷
میرباقر، ۲۵۲	مونه خاتون، ۴۰۶	منکوتیمور، ۵۵، ۷۳، ۳۴۴
میربزرگ، ۱۵	مهابت خان، ۴۲۰	منکلی اوغول نواده، ۱۳۳
میرجعفری، (حسین)، ۱۹۱، ۲۶۱	مهد اعلیٰ، ۳۲۹	منکلیکاج ایکاجی، ۳۴۷
میرخوانده، ۳۳، ۷۰، ۱۲۱، ۱۶۵	مهد اعلیٰ خانزاده، ۱۷۸	منکوتیمور گورکان، ۶۹
میرزا، ۳۴۵	مهد عراق، ۴۰۶، ۴۰۷	منکوتیمور، ۳۸
میرزا ابابکر، ۲۷۵، ۲۹۲	مهدعلیا، ۱۷، ۲۸، ۴۹، ۹۵، ۹۷	منکوتیموراغول، ۳۹
میرزا ابراهیم، ۳۶۸	۱۴۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۰۹، ۲۱۰	منکو خان، ۵۳، ۳۴۸
میرزا ابراهیم کلانتر، ۳۷۹	۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷	منکوقآن، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۲۶۴
میرزا ابوالحسن آصف خان، ۴۰	۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۷۹	۳۳۶
میرزا ابوالقاسم بابر، ۳۳۴، ۳۵۴	۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴	منگلی انجم، ۴۰۵، ۴۰۹
۳۶۷، ۳۶۵	۴۰۹	منگو، ۲۶۵
میرزا ابوبکر پسر میرانشاه، ۱۷۶	مهدعلیا بیگم، ۲۶۶، ۳۳۲	منگوتیمور، ۱۰، ۲۰، ۷۹، ۳۵۰
میرزا ابوطالب، ۲۰۳	مهدعلیا خانم زاده خانم، ۴۱۰	منگو قآن، ۲۳۳، ۲۶۱
میرزا اسکندر، ۲۳، ۳۹۰	مهدعلیا خیرالنساء بیگم، ۱۵	منوچهر، ۳۰۷
میرزا اسکندر ارزن الروم، ۱۹۰	۲۰۹، ۲۱۸، ۲۹۳	منور سلطان بیگم، ۴۰۶
میرزا اسکندر قراقویونلو، ۳۷۲	مهدعلیا سلطانم، ۲۷۹، ۴۰۹	منهاج سراج، ۳۸۱
میرزا الغ بیگ، ۳۴۹، ۴۰۶	مهد منکلی، ۴۰۹	موتای خاتون، ۴۳۳
میرزا امیران شاه، ۲۹۰	مهد منگلی بی بی آغاجه، ۴۰۵	مودود (زننگی)، ۱۵۳
میرزا بابر، ۳۵۵	مهدی (عباسی)، ۵۶، ۱۵۰	مودود (سلجوقی)، ۲۴۶
میرزا بدیع الزمان، ۳۳۴	۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵	مودود (غزنوی)، ۲۹۳
میرزا بیرم، ۲۴۱	مهرانساء، ۴۱۸، ۴۱۹	مورینی گورکان، ۱۳۰
میرزا پیرمحمد، ۳۹۰	مهرانگیز بیگم، ۱۷۵، ۴۱۰	موزه آرمیناز، ۲۴
میرزا جهانشاه، ۲۹	مهرانیه، ۱۹۵	موزه پارس، ۳۹
میرزا جهانگیر، ۳۴۳	مهربان باجی، ۴۱۰	موسوی، مصطفیٰ، ۵۵، ۵۷
میرزا خان، ۱۷۳، ۲۱۳، ۲۹۲	مهربانو بیگم، ۴۸، ۳۱۰، ۴۱۰	موسی (الهادی)، ۲۱۹، ۲۲۶
میرزا خلیل، ۳۶۵	مهر قتلغ، ۴۲۳	موسی گورکان، ۳۱۵، ۳۸۴
میرزا داود، ۳۰۹	مهرک، ۳۸۲	موصل، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۵
میرزا رستم، ۳۹۰	مهرنگار (خانم)، ۴۱۰	۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۲، ۳۰۰
میرزا رفیع، ۱۵۱	مهرنگار خانیم، ۱۴۳	موصلو، امیرخان، ۱۰۹، ۲۰۳
میرزا سعد وقاص، ۲۸	مهریگرد، ۴۱۰	۳۳۰
میرزا سلمان، ۹۵، ۹۶، ۲۱۱	مهامدبیک، ۱۰۸	موصلو، موسی سلطان، ۲۷۹
۲۱۳، ۳۱۲	مهانترای ارجونیه، ۴۲	موصلو، عیسی سلطان، ۲۷۹
میرزا سیدی احمد، ۲۷۶	مسهلک خاتون، ۱۲۲، ۳۸۱	موکاخاتون، ۱۳۱
	۴۱۱	مولانا بنایی، ۲۴۱

نصیرالدین جفر، ۱۹۵	«ن»	میرزا شاهرخ، ۸۷، ۲۴۰
نضیره، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵	نادرشاه، ۲۳۶	میرزا شاه محمود، ۳۶۸
نظمتی، ۱۶۲	نادره، ۴۱۵، ۴۱۶	میرزا صالح، ۳۶۶
نظام‌الدین ابوبکر، ۳۶	ناصرآباد، ۵۰	میرزا عبداللطیف، ۳۶۵، ۳۶۶
نظام‌الدین احمد، ۳۶۵	ناصرالدین، ۳۲۰	میرزا عثمان، ۲۷۶
نظام‌الملک، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱	ناصرالدین شاه، ۱۸، ۴۸، ۴۹	میرزا عسکری، ۱۷۲
۱۲۲، ۱۶۵، ۲۳۹، ۳۵۷	۵۰، ۱۰۴، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۲۲	میرزا علاءالدوله، ۱۹۴، ۲۴۰
نظام‌الملک محمد صالح، ۱۱۷	۳۲۵، ۳۴۶، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۹۱	۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸
نظام‌الملک ناصرالدین محمد بن صالح، ۱۱۹	۳۹۴، ۳۹۵	میرزا علی بیگ، ۱۹۹
نظامیه، ۱۲۲	ناصرالدین میرزا، ۳۹۲	میرزا کاظم خان، ۳۲۱، ۳۲۲
نعمت الله ثانی، ۱۶۳	ناصر خلیفه عباسی، ۲۶۷	میرزا کامران، ۳۵۶
نعمت الله ولی، ۱۶۳	ناصر میرزا، ۴۸، ۳۱۰	میرزا محمد بن بابقر، ۳۳۴
نگار آغا، ۴۱۸	ناقو، ۴۴، ۴۹، ۴۷	میرزا محمد سلطان، ۲۷۶
نشئی، ۳۱۹	نایله، ۴۱۶	میرزا مخدوم شریفی، ۹۴
نواب اشرف، ۹۶	نجاتی، محمد علی، ۱۷۹	میرزا معزالدین سنجر، ۷۴
نواب خانم، ۹۴، ۹۵	نجف (اشرف)، ۵۰، ۱۰۴، ۴۱۲	میرزا منوچهر، ۳۴۵
نواب سکندرشان، ۹۵، ۹۶	نجم‌الدین ایوب، ۲۳۷	میرزا میرانشاه، ۲۸، ۲۷۶، ۳۳۳
۲۱۵	نخجوان، ۳۹۶، ۳۹۸	میرزا ناصر، ۳۴۳
نواب مریم شان، ۹۷	نخجوانی، ۲۲۰	میرزا هندال، ۱۵۰
نواب مهد علیا، ۹۶	نخشب، ۱۳۷، ۱۵۷	میرزا یادگار فرخ میرانشاه، ۳۳۰
نوابی، عبدالحمین، ۶۴، ۸۹	ندی قوریق، ۶۹	میرزا یادگار محمد، ۸۸، ۸۷
۱۶۱	نرسی، ۳۷۳، ۴۰۳	میرزای شیرازی، ۵۰
نوبختی، اسحاق، ۳۰۵	نرشخی، (ابوبکر محمد بن جعفر)، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۱۹	میر شاهرار کرد، ۱۱۱
نوجین، ۴۱۸	نسطوری، ۲۳۳	میر عتیق‌الله، ۵۸
نوخانجی، ۳۴۸	نسف، ۱۵۵	میر عزیزخان، ۲۱۰
نورالدین، ۲۷۲، ۲۷۴	نسوی، ۱۱۹	میرغول، ۲۴۹
نورالدین محمد، ۳۹۹	نسوی، شهاب‌الدین محمد، ۱۱۵	میرمراد خان، ۲۰۹
نورالدین محمد قرا ارسلان، ۲۶۷	نشمت، ۱۰	میرمنشی، ۳۶۰
نورالدین محمود، ۱۵۳	نصر، ۱۲۰	میر میران پهلوان، ۳۳۱
نوربخش، شاه قوام‌الدین، ۲۰۸	نصرالله، ۴۱۵	میرمیران یزدی، میرغیاث‌الدین محمد، ۱۸۸، ۱۸۹، ۳۰۹، ۳۱۴
نورجهان، ۴۰، ۴۱۹، ۴۲۱	نصر بن ابراهیم، ۴۰۶	میرمندی، ۱۱۳
نورخان، ۳۳۳	نصرت ملک، ۸۳	مینکفان، ۱۳۸
نورمحل، ۴۱۸، ۴۱۹	نصر سیار، ۱۶۰	مینورسکی، ۲۴۳
نوری، میرزا آقاخان، ۳۲۱	نصر ققیه، ۳۲۸	مینوی، مجتبی، ۱۱۵، ۳۹۷
	نصره‌الدین یولکشا، ۸۱	

۳۹۷	ورزقان،	۳۹۲، ۳۲۴، ۳۲۲
۳۸	وصاف، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۳۳	نوش آفرین خانم، ۳۸۰
۸۵	۱۲۴، ۳۵۰، ۳۵۱	نوشابه، ۴۲۲، ۳۴۹، ۲۱۲
۹۴	ولی سلطان،	نوشکین، ۱۴۴
۱۳۶	ونگراغا (خانم)،	نوشه، ۴۰۳، ۳۷۴
۲۲۸	ونیز،	نوشیروان، ۱۰۱
۴۳۳، ۴۳	ویس خان،	نوطوغان خاتون، ۴۲۲
۳۳۴، ۲۷۶	ویس میرزا،	نوقدان خاتون، ۴۲۳
۲۹۵	ویکتوریا،	نولون قآن، ۳۵۴
۴۹	وین،	نویان، ۶۲
۱۵۰، ۱۱۹	هادی (عباسی)،	نویین، ۳۵۰
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۱۹	هارون (الرشدی)،	نهر جفاتو، ۲۵۶
۲۲۳، ۲۴۲، ۲۲۳، ۲۲۰	۳۰۲	نیرون، ۳۴
۴۱۹، ۳۳۸، ۱۰۳، ۱۱	همای،	نیریز، ۱۶۲
۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸	همای چهارآزاد،	نیشابور، ۱۴۴، ۱۵۸، ۳۶۰
۳۵۵، ۳۵۷، ۳۸۸	همایون (گورکانی)،	۳۹۶، ۳۶۶
۳۸۰	همایون میرزا،	نیکفوروس، ۵۶
۸، ۱۲۲، ۱۶۷، ۲۸۲	همدان،	نیکلسن، رینولد آلن، ۲۶
۲۸۴، ۳۵۸، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۲۸	همدم الملوک،	نیمروز، ۳۴۲
۳۲۱، ۳۲۳	همسر امیر،	
۲۴۶	همسر جاولی،	«و»
۳۵۵، ۲۹۵، ۴۰، ۲۴۱	هند،	واتسن، رابرت گرانت، ۳۲۲
۳۵۷، ۳۷۰، ۳۸۸، ۴۱۹، ۴۲۰	هندوان،	۳۲۳
۲۳۹	هندوخان،	واتیکان، ۲۳۴
۱۱۸	هندوستان،	وادی نعمان، ۲۴۲
۱۳، ۸۰، ۲۸۶، ۲۹۵	هندوستان،	واسونج، ۴۰۹
۳۴۰	هندوستان،	واصفی، محمود، ۲۰۰
۳۲۱، ۳۷۳، ۱۰۰، ۲۵، ۳۸۲	هرمز،	والده سلطان، ۱۴۶
۳۸۳	هرمزبان نرسی،	واله اصفهانی، ۱۸۷، ۳۰۷
۱۸	هرمزبان نرسی،	۳۶۱، ۳۱۳، ۳۰۹
۳۷۳	هرمزبان،	والیه، ۱۴۹، ۴۲۳
۸۱	هرمزبان،	وبر، زیگفرد، ۴۲۷
	هرمزبان،	وحید مازندرانی، ۳۲۲
	هرمزبان،	وخنش، ۱۱۸
	هرمزبان،	ورامین، ۱۱۲
	هرمزبان،	ورثان، ۲۴۴

یونجین خاتون، ۶۲	هوآلون (آکا، اوجین)، ۴۲۹
یوزاغ، ۳۱۹	۴۳۱، ۴۳۰
یشت بن هولاکوخان، ۲۵۷	هوگو، ویکتور، ۱۰۵
یشموت، ۱۰، ۲۵۶، ۳۴۸	هولاجر، ۳۴۹
یحقوب (سلطان، آق قویونلو)، ۷۳، ۱۰۸، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۶۷	هولاکو، ۲۵۷، ۲۶۲
یحقوب شاه، ۳۲۴	هیاطله، ۳۰۷
یحقوب (صفاری)، ۳۲۶	هیجین، ۳۴۹
یحاق طایسی، ۵۷	هیتس، والتر، ۱۰۸، ۲۲۹، ۲۶۸
یقطین، ۲۲۳	«ی»
یلدوزخان، ۳۳	یادگار برلاس، ۱۷۸
یمانیان، ۶۹	یادگار سلطان بیگم، ۴۳۲
یمکن، ۱۱۴	یادگار محمد، ۳۶۹
یمن، ۲۵، ۱۶۹، ۲۱۹، ۲۹۶، ۳۲۵	یادگار محمد میرزا، ۲۹
یمین الدوله، ۱۴۷	یاسای چنگیزی، ۲۳۱
یمین الملک ظهیرالدین، ۸۱	یاغی یاستی، ۱۴۰
ینغدای، ۱۷۷	یاقوت (ترکان)، ۲۶، ۴۳۲
یواش، ۳۱۹	یاقوت حبشی، جمال الدین، ۲۳۹
یواگا آغا، ۱۳۶	یاقوتی، ۱۲۰، ۲۴۴
یوتیوغان، ۱۳۸	یاهو، ۳۱۹
یوجین، ۴۳۳	یحیی (غوری)، ۳۱۱
یوراقجین، ۱۳۰	یخشی، ۳۷۲
یورت وراقان، ۵۷	یرتی خاتون، ۳۸۴، ۴۳۳
یورم، ۳۱۹	یسزد، ۳۵، ۴۰، ۴۲، ۷۷، ۸۱
یوسف، ۲۴۷، ۲۴۸	۱۲۳، ۱۲۵، ۱۸۶، ۱۸۹
یوسف (بیک)، ۲۷۰	۲۲۶، ۲۵۳، ۲۸۰، ۳۱۳، ۳۱۴
یوسف شاه، ۳۵، ۷۹، ۲۸۰	۳۲۹، ۳۳۶، ۳۵۱، ۳۷۹، ۴۱۰
یوسف میرزا، ۲۶۷، ۲۶۹	۴۱۹، ۴۳۳
یوسفی، غلامحسین، ۲۸۲	یزدگرد، ۲۶
یوشافاط، ۳۱۹	یزدی، شرف الدین علی، ۳۱
یوشیغ، ۳۱۹	۷۵، ۱۳۷، ۱۷۷، ۳۴۵، ۳۹۰
یوقاٹوسالجبی، ۳۴	یزید بن عبدالملک، ۱۴۱، ۱۴۲
یولنغ، ۴۳۳	یزید بن معاویه، ۱۵۸
یولقتغ، ۱۰، ۴۳۳	یسنبوقا، ۴۷
یولیوس، ۳۵۳	یسوبوقا گورکان، ۳۴۷
یونس خان، ۱۴۳، ۳۴۳، ۴۱۱	یسوگای، ۶۲، ۴۲۹، ۴۳۰

پیشکش " صدراع.ع.ز.ا " به تبرستان
www.tabarestan.info

The Ruling Women

by:

Dr. J. Savagheb

Lorestan University

Navid Shiraz Publications
Shiraz-Iran



انتشارات نوبخشیراز

شیراز ۷۷۰۰